

انگلیسی - فارسی

واژه‌نامه علوم مطبوعات و روزنامه‌نگاری

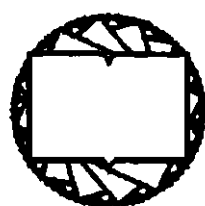
دکتر عباسعلی مهاجری

واژه‌نامهٔ علوم مطبوعات

و

روزنامه‌نگاری

تألیف: عباسعلی مهاجری



دانشیار

مهاجری، عباسعلی، ۱۳۲۲-

واژه‌نامه علوم مطبوعات و روزنامه‌نگاری / تألیف عباسعلی مهاجری - تهران:

دانشیار، ۱۳۸۵. ۶۴۰ ص.

ISBN 964-7015 178 ریال: ۸۹۰۰۰

فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیپا.

۱. مطبوعات -- واژه‌نامه -- انگلیسی. ۲. روزنامه‌نگاری -- واژه‌نامه‌ها -

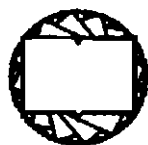
انگلیسی. ۳. زبان انگلیسی - واژه‌نامه‌ها - فارسی.

۲. الف. عنوان

۳. ۲۵ و ۹ م / PN ۴۷۲۸ ۰۷۰/۴۰۳

۴۸۲-۳۳۳۲۱

کتابخانه ملی ایران



دانشیار

واژه‌نامه علوم مطبوعات و روزنامه‌نگاری

تألیف: عباسعلی مهاجری

حروف‌نگاری و صفحه‌آرایی: دریچه‌ی کتاب

نمونه‌خوان: معصومه طوفانپور

چاپ و صحافی: نوری

لیتوگرافی: آبرنگ

نوبت چاپ: دوم ۱۳۸۵

تیراژ: ۱۱۰۰ نسخه

بها: ۸۹۰۰۰ ریال

شابک: ۹۶۴-۷۰۱۵-۱۷-۸

مرکز پخش انتشارات دانشیار - تلفن: ۷-۶۶۹۶۳۴۳۴-۶۶۹۵۲۹۴۵ نمابر:

دفتر مرکزی: تهران - خیابان انقلاب - خیابان ۱۲ فروردین - کوچه نوروز شماره ۳۶ ساختمان دانشیار
کلیه حقوق مادی و معنوی این اثر برای انتشارات دانشیار محفوظ می‌باشد و هر نوع استفاده غیرقانونی
اعم از بارنویسی، خلاصه‌نویسی، لوح فشرده (CD) و هر گونه تکثیر دیگر کلاً و جزئاً بدون اجازه کتبی
ناشر ممنوع و قابل تعقیب و پیگرد قانونی خواهد بود.

WWW.DANESHYAR.ir

E-mail : info@Daneshyar.ir

روش استفاده از این فرهنگ

مداخلهای این فرهنگ براساس حرف به حرف با ترتیب الفبایی مرتب شده‌اند؛ وجود فاصله بین کلمات، خط تیره، کاما، خط مایل و آپوستروف درمدخل، تأثیری در ترتیب الفبایی ندارد. فقط مداخلهایی که با فعل to be یا حروف اضافه مانند the, in, on, with, تکمیل شده‌اند واژه اصلی بعد از to be یا حرف اضافه... مدنظر قرار گرفته است. هر مدخل باحروف سیاه می‌آید و درمقابل آن یادرسطر پایین، برابر نهاده فارسی باحروف سیاه آمده است.

راهنمای کتاب

- از به کار بردن علامت مصدر "to" خودداری شده است.
- علائم معرفه و نکره در ابتدای واژه‌های انگلیسی به کار نرفته است.
- حرف تعریف "the" فقط در موارد لازم به کار رفته است که آن هم در ترتیب الفبایی نادیده گرفته شده است.
- واژه‌های مترادف با اولویت در کاربرد معنا شده است. به این ترتیب که واژه‌ای که کاربرد بیشتر دارد معنای فارسی شده و واژه مترادف در کنار آن آمده، ضمن آن که در جای الفبایی خودش نیز آورده شده و به این واژه ارجاع داده شده است.
- واژه‌های هم‌معنا و هم تلفظ که مختصر تفاوتی در نوشتار دارند، با ممیز در کنار هم آمده‌اند.
- در این فرهنگ عبارات و اصطلاحات ویژه فرهنگ انقلاب اسلامی که دارای بار سیاسی هستند مانند:

Source of corruption	ام الفساد
earthly corruptive	مفسد فی الارض
scandalum magnatum	توهین به مقدسات
blasphemous writing	نوشته کفرآمیز
satanic verses	آیات شیطانی

واژه‌های خاص مربوط به فنون چاپ و چاپخانه نیز آمده است. مانند:

mackle	دوتایی چاپ کردن، لک انداختن
tit-bit	تیت‌های خبرهای گوناگون
desk	زیرتیر
small pica	حروف دوازده پونتی
IRNA	خبرگزاری جمهوری اسلامی
A.P	آسوشیتدپرس

اسامی قراردادهای و پیمانهای بین‌المللی نیز در کتاب آمده است. مانند:

SALT	سالت
NATO	ناتو

"H.L." به عنوان علامت اختصاری Head-Line و معرف تیر درشت مطبوعاتی است و حرف اول هر یک از واژه‌های تیر مطبوعاتی درشت نوشته شده است. (تیر مطبوعات دارای گرامر ویژه‌ای است)

- از واژه‌هایی که احتمال ترکیب سازی با آنها در ژورنالیسم زیاد است با ترتیب الفبایی استفاده شده است.

مثلاً واژه‌های "sky" آسمان و "write" بآبادک، به طور جداگانه واژه‌های ژورنالیستی نیستند اما در ترکیب ژارگونهای ژورنالیستی رامی سازند.

"sky-write" در ترکیب به معنای "باسر و صدای زیاد تبلیغ کردن" است.

- نوشته‌های مطبوعاتی از واژه‌های سیاسی، حقوقی، علمی، دینی، فرهنگی، هنری، ورزشی و حتی زبان عامیانه تشکیل یافته است.

- به نظر بسیاری از دانشجویان تمامی واژه‌های مندرج در روزنامه‌ها و مجله‌ها ژارگون‌های مطبوعاتی هستند. آنان در نوشته‌ها حتی به تک واژه‌های "water" و "hot" با تردید نگاه می‌کنند. (دانشجویان حق دارند شک و تردید با واژه‌ها را در نظر بگیرند، زیرا واژه‌ها به صورت ترکیب مفهوم دیگری پیدامی کنند، چنانکه "hot water" به معنای "دردسر سیاسی" است.

در این کتاب سعی شده است از واژه‌هایی که به طور بالقوه در حالت ترکیب می‌توانند بار و مفهوم مطبوعاتی بیابند استفاده شود.

کسی که دارای اندیشه ژورنالیستی نیست، وقتی با واژه‌های "cake" و "cheese" به طور جداگانه روبرو می‌شود، با خود می‌گوید آیا واقعاً واژه‌های "کیک" و "پنیر" مطبوعاتی

هستند؟ و حتی وقتی به ترکیب "cheese cake" می‌رسد، باز هم این ترکیب را "کیک پنیری" ترجمه می‌کند، حال آنکه "cheese cake" به معنای نوشته‌ها و تصاویر شهوت‌انگیز است.

- بیشتر واژه‌ها و ترکیب‌های مترادف در لغت‌نامه‌های فارسی به انگلیسی با معانی گوناگون آمده‌اند تا در هنگام ترجمه به‌طور درست استفاده شوند مانند:

advertize/se	تبلیغ کردن (بازرگانی)
champion an idea	ایده‌ای را تبلیغ کردن
canvass for a newspaper	برای آبونمان روزنامه تبلیغ کردن
canvass for a seat in a parliament	برای رسیدن به کرسی پارلمانی تبلیغ کردن
gospelize	تبلیغ دین مسیح را کردن
jawsmith	ناطق عوام فریب تبلیغاتی
lobby	به نفع یا علیه لایحه‌ای تبلیغ کردن
Missionary work	کار تبلیغاتی
parade	نمایش تبلیغاتی
platformer	ناطق زبردست تبلیغاتی
popularize	با تبلیغ زیاد موردپسند عموم قرار دادن
populate	با تبلیغ نسل را زیاد کردن
propaganda	تبلیغ
propaganda plots	توطئه‌های تبلیغاتی
propagandistic maneuvers	مانورهای تبلیغاتی
propagandize a country	به نفع کشوری تبلیغ کردن
propagandism	مربوط به عمل تبلیغاتی
propagate	با تبلیغ به نسل بعد منتقل کردن
proselytize ¹	تبلیغ حزبی کردن
proselytize ²	تبلیغ مذهبی کردن
publicity film	فیلم تبلیغاتی
publicize	با تبلیغ به اطلاع عموم رساندن
puffery	تبلیغات پُرسرو صدا
stump	نطق تبلیغاتی در انتخابات

stumper	ناطق تبلیغاتی
flux an reflux	جزر و مد
express regret for	اظهار تأسف کردن به خاطر
progress and regress of society	ترقی و سیرقهقرایی جامعه
oil reserves	ذخایر نفتی
foreign exchange reserves	ذخایر ارز خارجی، اندوخته‌های ارزی کشور
visa requirement	درخواست ویزا
ambassador-at-large	سفیر سیار

واژه‌نامه علوم مطبوعات و روزنامه‌نگاری

فرایند توسعه و تحولات زندگی اجتماعی در دهه آخر قرن بیستم مکتب جدیدی به نام مکتب ژورنالیسم را موجب شد. اگرچه "ژورنالیسم" در مقایسه با دیگر مکتبهای فکری فاقد ارگانیسم فلسفی در بُعد شناخت جهان و پدیده‌های هستی است، اما در زندگی نوین اجتماعی ارتباطات ژورنالیستی، زبان گویای شناخت رخدادهای واقعی است.

زندگی انسان، جریان مستمر شناخت واقعیتهاست، چون واقعیتهای امروز با واقعیتهای فردا تفاوت دارند، قانون حاکم بر هر یک از واقعیتهای امروز نیز با قانون حاکم بر واقعیتهای فردا متفاوت است.

علمی که می‌تواند روابط حاکم بر هر یک از واقعیتهای امروز و فردا را بررسی کند، "علم ارتباطات" است. و علمی که می‌تواند همگان را از چگونگیها و چراییهای روابط اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و اقتصادی جهان آگاه کند و رابطه علی آنها را به نقد و بررسی بگذارد، "ژورنالیسم علمی" است.

انسان برای آنکه بتواند واقعیتهای را بشناسد، باید خود را به "علم" (Science) مجهز کند. یعنی "علم" وسیله شناخت واقعیتهاست. "ژورنالیسم علمی" به عنوان شاخه‌ای از علوم ارتباطات، مظهر شناخت روابط مادی و غیر مادی پدیده‌ها و رخداد‌های اجتماعی از دیدگاه خبررسانی و خبرگیری، خبریابی و خبرنگاری، تفسیرنویسی و تحلیل‌پردازی، پیام‌رسانی و پیام‌گیری و ابزارهای مادی پیام اعم از روزنامه‌نگاری، اطلاع‌رسانی الکترونیکی و مغناطیسی است. از آنجا که "ژورنالیسم علمی" علل روابط مادی و غیر مادی پدیده‌ها را در حوزه علوم اجتماعی بررسی می‌کند، می‌توان آن را که "ژورنالیسم فلسفی" نامید و از آن نظر که کاربرد ابزارهای رسانه‌ای را در انتقال پیامها مورد مطالعه قرار می‌دهد، می‌توانیم آن را "ژورنالیسم علمی" بدانیم و از آنجا "ژورنالیسم علمی" در حوزه تکنولوژی رسانه‌ای با شتاب انتقال پیامها و جریانهای اطلاع‌رسانی و پردازشگریهای رایانه‌ای و سیگنالهای الکترونیکی سروکار دارد، می‌تواند "ژورنالیسم صنعتی" به حساب بیاید.

باتوجه به آن که زندگی انسان با شناخت واقعیتهای معنا می‌یابد، تلاش برای دستیابی به بهتر زیستن و زندگی برتر انسان را پژوهشگری متخصص، طراحی متبحر و صنعتگری متفکر می‌سازد.

"ژورنالیسم" ثمره نوع ارتباط انسان در قرن بیستم است. مکتبی است که جمع‌کنندگی از دانش‌پژوهان را برای آموزش در دو شاخه از شاخه‌های علوم ارتباطات یعنی "دانش فنی ارتباط Telecommunication" و "دانش ارتباطات انسانی Human Communication" به خود جذب می‌کند.

چون "ژورنالیسم علمی" با توسعه فنی ارتباطات الکترونیکی سروکار دارد، در آینده می‌تواند با استفاده از ارتباطات فراالکترونیکی بر سرعت انتقال پیام بیافزاید و شتاب اطلاعات را چندین برابر کند. در این صورت، "ژورنالیسم سیگنالی یا تصویری" جای خود را به "ژورنالیسم مغناطیسی" خواهد داد. علمی که می‌تواند به عنوان ابزار شناخت، مکتب "ژورنالیسم مغناطیسی" را به سوی شتاب فزاینده‌تر

اطلاعات بکشاند، علم "Cyberneticism" یا "خودبردارشناسی" است. با این تلقی، "ژورنالیسم سایبرنتیک" Cybernetic Journalism صحنه‌پرداز ارتباطات لیزری و ارتباطات روانی - ریاضی انسان عصر خود خواهد شد. سایبرنتیک هدایت انسانی را با ارتباطات روحی - روانی میسر می‌سازد؛ و در نتیجه در آینده به ضرورت، هر یک از واژه‌های زیر تغییر خواهند کرد؛ مثلاً در ارتباطات فیزیکی، Sending به Conveying و Signaling به Magnetising و سرانجام "ارتباط مغناطیسی" یعنی Magnetic Communication و "ارتباط روانی - طیفی" یعنی Psycho-Spectral Communication به Transcending ارتقا خواهند یافت. در این صورت "ژورنالیسم روانی - طیفی Psycho-Spectral Journalism آخرین مرحله این سیر تکاملی خواهد بود.

بدون شک تمام مؤسسات، اعم از مؤسسات خصوصی و دولتی که به طریقی با هر یک از رشته‌های فنی مخابرات سروکار دارند و تخصص‌های فنی را آموزش می‌دهند، در فعالیت‌های ژورنالیستی کلاسیک و غیر کلاسیک با مکتب ژورنالیسم، همگام هستند. زیرا در تئوری ارتباطات، هر ذره‌ای از نظام هستی، دارای پیام ویژه‌ای است و انتقال هر نوع پیامی بدون چون و چرا مرهون ابزارهای ارتباطی است. نتیجه اینکه رادیو، تلویزیون، تلگراف، تلفن، تله‌تکست، فاکس، رایانه، ماهواره و حتی لامپ، ابزارهایی هستند که از نظر پیام‌رسانی، در حیطه "مکتب ژورنالیسم" مورد مطالعه قرار می‌گیرند تا به چگونگی ارتباطات درست، از نظر فنی، معنا بخشند.

شاخه دوم علوم ارتباطات، ارتباط انسانی است. ارتباط انسانی در دایره فرهنگ و تمدن، زیبایی خود را نشان می‌دهد. در حیطه فلسفه، به چرایی جهان هستی و حیات پاسخ می‌دهد و در حوزه علوم اجتماعی، به بررسی انواع ارتباطهای فردی و گروهی می‌پردازد. در میدان سیاست، اعمال قدرت با ترفندهای گوناگون را توجیه می‌کند و در قلمرو علوم، چگونگی روابط خود را تحلیل می‌نماید و با

تکمیل جمال خود می‌پردازد.

دو مقوله "ارتباط انسانی" و "ارتباط فنی" در طول تاریخ زندگی انسان، به موازات هم رشد کرده‌اند. بدین معنا که از ابتدای غارنشینی، انسان به ابزارهای ارتباطی نیازمند بوده است تا بتواند طعمه خود را شکار کند و به این منظور از فکر خود که موجی از امواج الکترونیکی مغز است، استفاده کرد. او با به کارگیری قدرت جادویی مغز خود مفهوم فلسفه حیات را درک نموده و با چنین درکی از حیات، خود به توسعه ابزارهای صنعتی پرداخته است.

در واقع هیچ ارتباط انسانی‌یی جدا از ابزارهای مادی، معنای ارتباط را ندارد. بدون وسیله هیچگونه ارتباطی به وقوع نمی‌پیوندد. اگر امواج صدا، ذرات زیر فضا را نشکافد و از دیواره‌های موانع عبور نکند، صوت به وجود نمی‌آید. اگر ماده با سرعت سرسام‌آور خود دل ذرات ریز و درشت معلق در فضا را نشکافد، به انرژی تبدیل نمی‌شود. پس ذره خود بستر امواج حرکت ماده است و در عالم ذره‌ای بودنش وسیله انتقال و ابزار ارتباط است. با این تعبیر، ارتباط به مفهوم ارتباط است یعنی ارتباط بدون وجود ذره، ارتباط نیست. تمام ارتباطات شفاهی و غیر شفاهی، تصویری و مغناطیسی، مکانیکی و سیگنالی و... از طریق ابزارهای مادی میسر می‌شود. به همین دلیل می‌توان قرن بیستم را قرن "رسانه‌اندیشی" *Media mindign* یا "اندیشه‌های رسانه‌ای" نامید، زیرا در این قرن، انسان دریافته است که چرا ارتباط برقرار می‌کند (فلسفه) و چگونه باید ابزار درست ارتباطی را بشناسد (علم).

"فلسفه ژورنالیسم" فلسفه جدیدی است که انسان را از طریق بررسی تئوریهای ارتباطات، به مفهوم "اندیشه‌های رسانه‌ای" می‌رساند. از این رو، ژورنالیسم به صورت یک مکتب فکری با ویژگیهای خاص خود نگرش بشر را تغییر داد و اواخر قرن بیستم زمینه‌ساز این اندیشه نوپا شده است و زمینه تفکر در این مقوله از راه شناخت ارتباطات الکترونیکی و لیزری و براساس دانش فنی "Know - how" و علم سایبرنتیک فراهم کرد.

امروزه ژورنالیسم به شکل مکتبی مدرن دو رشته "علوم ارتباطات انسانی" و "علوم فنی مخابرات" را با عنوان "ژورنالیسم اسکولاستیک" Scholastic Journalism به دانش‌پژوهان خود آموزش می‌دهد. از آنجا که رشته علوم مخابرات در شاخه فنی رشته ژورنالیسم به حساب می‌آید، "کلارنس هچ" Clarence Hach ابزارهای فنی رشته مخابرات را در "ژورنالیسم اسکولاستیک" ابزارهای اطلاع‌رسانی یا رسانه‌های ژورنالیستی می‌نامد.

به طور کلی آنچه در حیطه "علوم ارتباطات انسانی" و "علوم فنی مخابراتی" از نظر آکادمیکی مورد مطالعه و تحقیق قرار می‌گیرد، موضوع مورد بحث "ژورنالیسم اسکولاستیک" یا "ژورنالیسم مدرسه‌ای" است.

ژورنال

"Journal" از واژه "DeJour" به معنی "روزانه" یا "خبر روز" و "ژورنالیسم" به معنای "روزنامه‌نگاری" است. "ژورنالیسم" به مکتبی اطلاق می‌شود که دانشجویان آن با شیوه‌های مختلف خبرها، تفسیرها، تحلیل‌ها، رپرتاژهای خبری، خبرهای تصویری، عکسهای خبری و انواع گزارشهای رادیویی و تلویزیونی و اصول روزنامه‌نگاری آشنا می‌شوند. تا اواسط قرن نوزدهم در فرهنگ لغت روزنامه‌ها، مجله‌ها و نشریه‌ها معنای "ژورنال" را داشت، اما اکنون که تکنولوژی علم ارتباطات به طور گسترده‌ای رشد کرده است، "ژورنال" با فرارفتن از مرز مفهوم خبر و نشریه‌های خبری قدیم "رسانه‌های خبری" را یکی پس از دیگری در حیطه خود در آورده است، یعنی فرهنگهای جدید، مفهوم و تعریف دیگری برای این واژه ارائه می‌دهند.

تمامی بولتن‌های خبری، علمی، سیاسی، اطلاعیه‌ها، بخش‌نامه‌های دولتی و غیر دولتی، کلیه روزنامه‌ها و مجلات از هر نوع آن و نشریه‌های هفتگی، ماهانه،

فصل‌نامه‌ها همه به طور کلاسیک در قالب "ژورنالها" مورد بحث آکادمی‌های علوم ژورنالیستی کشورهای صنعتی قرار می‌گیرند.

با توجه به آنکه هر یک از موضوعات ژورنالیستی مبتنی بر فلسفه ویژه‌ای از نوع ارتباطات انسانی در حوزه علوم اجتماعی هستند، می‌توانیم این مجموعه را "ژورنالیسم فلسفی" Philosophical Journalism بنامیم.

هر یک از ژورنالها از ویژگی خاصی برخوردارند که برخاسته از نگرشهای فردی، گروهی، حزبی و صنفی جوامع سنتی یا صنعتی است، در نتیجه هر "ژورنال" نمایانگر چگونگی بافت فکری اقتصادی، اجتماعی، مذهبی، سیاسی، فرهنگی و هنری اصناف در جامعه است. در جوامع مقید به اصول دموکراسی به صورت "ژورنالیسم آزادکننده" Emancipateoy Journalism انتشار می‌یابد، یعنی هر صنفی خود را آزاد می‌داند که اهداف مشترک صنفی خود را از طریق "ارگان خبری" یعنی ژورنال به اطلاع و نظر اصناف دیگر جامعه برساند و برای آنکه هر یک از ژورنالهای صنفی بتوانند آزادی عمل داشته باشند، عضویت "اتحادیه ژورنالیستی" Journalism Union را می‌پذیرند تا آن اتحادیه با استفاده از مواد قانونی ژورنالیسم، به حمایت از حقوق ژورنالیست‌ها در بیان خواسته‌های صنفی آنان بپردازد.

دوپهلوبودن متون خبری می‌تواند با ترفندی ویژه، تیراژ فروش ژورنالها را بالا برد و بازار فروش روزنامه‌ها را گرم نگه دارد. عوامل فروش و توزیع ژورنالهای خیابانی در گذشته ملبس به لباسهای ویژه، مثلاً لباسهای زردرنگ می‌شدند و یا کلاههای مخصوصی به سر می‌گذاشتند و با کلامی ویژه فریاد می‌زدند، و با اعلان خبرهای داغ و دست اول "Beats" مشتریان را جذب می‌کردند. به این روزنامه فروش‌های خیابانی در دو قرن پیش "Newsy" آهای روزنامه‌ای - می‌گفتند و فن دوپهلونویسی ژورنالیستی را، "ژورنالیسم جنجالی" Yellow Journalism می‌نامیدند که هنوز هم با همین عنوان معروفند.

اما وظیفه ژورنالیسم، متقاعدکردن خوانندگان نیز هست که در موارد خاصی به

آن "ژورنالیسم اقناع‌کننده Persuasive Journalism می‌گویند. "ژورنالیسم اقناع‌کننده" با استفاده از علم روانشناسی به اقناع خوانندگان و بینندگان خود می‌پردازد.

اگر ارگان خاصی عهده‌دار یک ژورنال خبری باشد، با به کارگیری ترفندهای ژورنالیستی و با کمک از علوم روانشناسی اجتماعی خوانندگان خود را به نحو رضایت‌بخشی متقاعد می‌کند.

حتی در مواردی ژورنالیسم به شیوه تهدید و تحبيب، خوانندگان خود را متقاعد می‌کند و یا با وعده‌های واهی در عزم عمومی خلل وارد می‌سازد و اراده شهروندان را در انجام امری متزلزل می‌نماید، با ایجاد رخنه در احزاب شکاف حزبی به وجود می‌آورد و به سرکوب آمال ملی می‌پردازد تا زمینه را برای حاکمیت مطلق هموار کند. این شیوه ژورنالیستی را در قالب "ژورنالیسم روان‌تنشی Psycho-Repressive Journalism تعریف می‌کنند.

در صورتی که ژورنال‌ها نتوانند با تنش‌های روانی خوانندگان را به تمکین وادارند و آنان را متقاعد کنند، به خوانندگان خود پیامهای سرکوبگرانه‌ای منتقل می‌کنند که این شیوه از پیام‌رسانی ژورنالیستی، "ژورنالیسم سرکوب‌کننده Suppressive Journalism نامیده می‌شود.

گاهی ژورنالیسم به شیوه پدرمآبانه با خوانندگان و بینندگان خود روبه‌رو می‌شود، آنان را نصیحت می‌کند، دلسوزانه اوضاع جامعه را به دلخواه خود تحلیل می‌کند و با توسل به پند و اندرزهای اخلاقی، مانع تشنج‌های اجتماعی می‌شود. این‌گونه تشنج‌زدایی ژورنالیستی را "ژورنالیسم اخلاقی Ethical Journalism می‌گویند.

گاهی ژورنالیسم با احساسات عمومی مردم بازی می‌کند، عواطف و حساسیت‌های توده‌های مردم را بر می‌انگیزد و گروه‌های شغلی را با دقت مورد مطالعه قرار می‌دهد، سپس با شیوه‌های ظریف به تبلیغ اهداف خود می‌پردازد و

مردم را با آرمانهای حاکمیت همسو می‌کند. این شیوه از روزنامه‌نگاری، "ژورنالیسم احساس برانگیز" Sensational Journalism نام دارد.

"ژورنالیسم جدال برانگیز" Controversial Journalism با تعارض اندیشه‌های مطبوعاتی سروکار دارد. تناقضات فکری و اندیشه‌های متضاد ژورنالیست‌ها و تضادهای فکری صاحبان اصلی امور را به اطلاع و نظر خوانندگان می‌رساند و به تشدید مبارزه مطبوعاتی دست می‌زند تا به این ترتیب خطوط فکری جامعه را دسته‌بندی کند. "ژورنالیسم بحث‌انگیز یا جدال‌انگیز" ثمره خطوط فکری و تعدد احزاب سیاسی جامعه است.

پذیرفته‌ترین نوع ژورنالیسم این قرن، "ژورنالیسم دموکراتیک" Democratic Journalism است. این مکتب ژورنالیستی از اصول حکومت ملی طرفداری می‌کند. دانش‌آموختگان این مکتب می‌آموزند که چگونه و تا چه میزان می‌توانند در تقویت دخالت اکثریت مردم مؤثر باشند و زمینه شرکت همگانی را در تعیین سرنوشت یک کشور فراهم کنند. شیوه "ژورنالیسم دموکراتیک" در برخورد اندیشه‌ها، وسعت نظر خاص خود را دارد. در این شیوه از تضاد فکری توده‌های مردم استقبال می‌شود. پژوهندگان این مکتب می‌آموزند که چگونه به نفع توده‌های مردم قلم‌فرسایی کنند و دولت دموکراتیک را در حل بحرانهای اجتماعی تشویق نمایند. اگر ژورنالیست‌های دموکراتیک به ناتوانی دولت واقف شوند، به عنوان قوه چهارم (بعد از قوای مقننه، مجریه و قضائیه) به احقاق حقوق ملی برمی‌خیزند و افشاگریهای جدی می‌کنند تا زمینه سقوط دولت ناتوان را فراهم سازند.

"ژورنالیسم عوام‌فریب" Demagogical Journalism با استفاده نامشروع از احساسات تند و تعصبات عوام در نیل به اهداف سیاسی خاص خود، موضوعات خبری رسانه‌ای را تنظیم می‌کند. فلسفه نهفته در ژورنالیسم عوام‌فریب، مبتنی بر ناآگاهی فرهنگی توده‌های عوام است. شرایط اجتماعی جامعه ناآگاه فرهنگی و یا دارای فرهنگ سطحی اقتضا می‌کند که ژورنالیسم به موازات احساسات تند عوام به

توجیه باورهای اجتماعی بپردازد و به تعصبات قشری، قبیله‌ای و گروهی دامن بزند.

“ژورنالیسم متعهد” Responsible Journalism در باورهای فلسفی خود مقید به انجام تعهدات و نشر، ترویج و توسعه ارزشهای متعالی است، ارزشهایی که بتواند انسان دیروز را به انسان امروز و انسان امروز را به انسان فردا متکامل کند. در “ژورنالیسم متعهد” نوعی آریستوکراسی فکری و والا انگاری فلسفی وجود دارد که انسان را به جزیره‌ای آرمانی هدایت می‌کند؛ به او می‌گوید که متعهد باشد، اما سمت و سوی این تعهد را خود قبلاً ترسیم کرده است.

تعهدات ژورنالیستی از دیدگاه طبقات مختلف اجتماعی تعاریف گوناگون می‌یابد، زیرا هر طبقه‌ای در حیطه آرمانهای طبقاتی خود، برای ژورنالیسم رسالت ویژه‌ای قائل است. از آن رو که حاکمیت ملی هر کشوری براساس فلسفه‌ای خاص، اقتدار سیاسی آن کشور را بر عهده دارد، کیفیت و ابعاد اقتصادی، فرهنگی و دینی آن کشور نیز در هماهنگی با ارزشهای سیاسی حاکم شکل گرفته و به پیش می‌رود. در نتیجه “ژورنالیسم متعهد” که در نقش واسطه ارتباطی بین ملت و دولت ظاهر می‌شود، به تعهدات ملی خود عمل می‌کند. در این صورت اگر ژورنالیسم در خدمت آرمانها و نیازمندیهای ملت باشد، به آن “ژورنالیسم متعهد ملی” National Obligatory Journalism می‌گویند، و اگر در خدمت خواستها و اراده دولت باشد، نام “ژورنالیسم متعهد دولتی” State Obligatory Journalism را دارد.

“ژورنالیسم واسطه” Bridge Journalism پل ارتباطی بین ملت و دولت است. دولت فرزند مشروع ملت است، زیرا با آرای ملت، این مشروعیت را به دست می‌آورد و تا زمانی که این فرزند مشروع حتی در دوران خودکفایی و بلوغ ادعای استقلال نکند و خود را از ملت جدا نداند، باز هم به عنوان فرزند خلف و صالح مشروعیت دارد، در غیر این صورت شرط حاکمیت ملی از او سلب می‌شود، حتی اگر همچنان خود را تنها دارنده حق حاکمیت ملی بداند دیگر “دولت” نیست بلکه

فقط "حکومت" است.

"حکومت" و "دولت" دو تعریف متفاوت دارند. "دولت" State با آرای اقشار ملت آن هم براساس انتخابات آزاد و با رأی اعتماد نمایندگان پارلمان کشور به وجود می‌آید و مشروعیت می‌یابد، اما "حکومت" Government فرزند آیین و سنت ملی است که در روند شیخوخیت قومی و قبیله‌ای و مالکیت و فئودالیسم طی تاریخ رشد کرده است و از این طریق مشروعیت خود را به طور عرف به دست آورده و حفظ کرده است.

در صورتی که "ژورنالیسم واسطه" بتواند نقش میانجی‌گرانه خود را بین "دولت" و "ملت" به خوبی ایفا کند و از ایجاد شکاف احتمالی بین آن دو جلوگیری نماید و تجربیات فرزند بالغ ملت یعنی "دولت" را با هدایت و راهنماییهای خود ساماندهی کند و در خدمت ولینعمت خود یعنی "ملت" قرار دهد، در ایفای نقش ارتباطی‌اش موفق بوده و رسالت قابل قبولی برای خود کسب کرده است.

واژه Government یعنی حکومت از مصدر To govern به معنای حکومت کردن در - حکمرانی کردن - تحت نفوذ خود درآوردن، کنترل کردن، و مقرر داشتن و... Governail به معنی، املاک، دارایی، واگذار کردن ملک، وقف کردن ملک و... است.

افلاطون واژه State یعنی "دولت" را از واژه Estate یعنی "املاک" گرفته است و نظم اداری State را تحت لوای حاکمیت قانون به عهده تقسیم قوا گذاشته است. منتسکیو نیز در کتاب «روح القوانين»، قوای مقننه، مجریه و قضائیه را از یکدیگر تفکیک کرده است. افلاطون در بحث از حاکمیت قانون به این نتیجه می‌رسد که جامعه را نمی‌توان با شعر و شاعری و شعارهای احساس برانگیز اداره کرد، زیرا شعر و شعار فرزند احساسات و عاطفه‌ها هستند، نتیجه می‌گیرد که اداره جامعه را باید به عهده "عقل" و قوای فکری گذاشت به نظر افلاطون "دولت" State می‌تواند اداره امور کشور را به عهده بگیرد و جامعه را با عقل اداره کند. زیرا State

صورت نظم یافته‌ای از اداره امور Estate است. State براساس عقل ملی و آرای عمومی می‌تواند اداره امور کشور را عهده‌دار شود و چون مشروعیت "دولت" اعتباری است، تازمانی که "دولت" خود را از "ملت" جدا نکرده است، مشروع است. بنابراین فلسفه "ژورنالیسم واسطه یا میانجی" از آن زمان آغاز می‌شود که مفهوم حقوقی "دولت" و "ملت" مورد نقد و تحلیل قرار می‌گیرد، یعنی آنگاه که "دولت" پس از گذراندن دوران صیانت خود و مجهز شدن به سرمایه و نیروی مسلح، خود را مستقل می‌یابد و بین حاکمیت خود و حاکمیت ملی مرزی را ترسیم می‌کند. "ژورنالیسم واسطه" با عناوین Medium به معنی "رسانه" و Mediator به معنی "واسطه" به احقاق حقوق ملی مبادرت می‌کند و رابط بین "ملت" و "دولت" می‌شود.

※ شاید آن زمان که "ادموند بورک" فیلسوف و سیاستمدار انگلستان خطاب به ژورنالیست‌ها فریاد زد:

آقایان شما رکن چهارم دموکراسی هستید، هیچگاه کسی نمی‌توانست باور کند که روزی اطلاعات و ارتباطات بر همه ارکان جامعه چنان تأثیری بگذارد که سیاست، اقتصاد و فرهنگ را دگرگون کند و صاحبان رسانه‌ها به صاحبان قدرت تبدیل شوند. اما امروز در آستانه قرن بیست و یکم، اکثر نظریه پردازان بر این عقیده باور دارند که قرن آینده، قرن قدرت اطلاعات و ارتباطات است! ※

ژورنالیسم از آن روی "رکن چهارم" است که از نظر کارایی، مانند "قوة قضائیه" که نظارت بر اجرای درست قوه مجریه دارد، عمل می‌کند. در "مکتب ژورنالیسم" صحت و سقم و یا کارایی قوانین مصوبه (قوه مقننه)، سیستم مدیریت اجرایی (قوة مجریه) و نیز عملکرد قضایی (قوة قضائیه) هر کشور مورد نقد و تحلیل قرار

می‌گیرد. ژورنالیسم که نقش اساسی خود را در ایجاد رابطه درست بین "ملت" و "دولت" می‌داند و به دلیل ساختار فلسفی خود که مکلف به دفاع از حقوق ملت و دولت است، "رکن چهارم" یا "قوة چهارم" نامیده می‌شود.

بنابراین، ژورنالیسم به عنوان "قوة چهارم" از یک طرف با رسواییها و نابسامانیهای اجتماعی و فسادهای مالی و اداری موجود مبارزه می‌کند، با استبدادگریها و سهل‌انگاریهای طبقات ممتاز مالی و حاکمیت‌های سیاسی در می‌افتد و به افشای فساد اجتماعی و خودکامگی‌ها در اشکال گوناگونش می‌پردازد و از طرف دیگر از حقوق اقشار ملت دفاع می‌کند، باورهای درست اجتماعی را تقویت و گامهای مثبت و سازنده‌ای را به نفع توده‌های مردم تحلیل می‌کند. در عین حال، از نظر سبک، به تیرهای درشت خبری و ستونهای تحلیل و تفسیر مطبوعات و نیز به فیلمها و گزارشهای تلویزیونی و برنامه‌های رادیویی ظرافت خاصی می‌بخشد و کلیه ابزارهای رسانه‌ای اعم از رادیو، تلویزیون، جراید، تلکس، تلگراف، تله‌تکست، فاکس، سیستم‌های اطلاع‌رسانی رایانه‌ای، ماهواره‌ها، شبکه اینترنت و... را جزء لاینفک آزمایشگاه مکتب مدرن ژورنالیستی خود به شمار می‌آورد.

"ژورنالیسم علمی" Scientific Journalism نیز مانند دیگر شاخه‌های علوم، دارای مکانیسم ویژه‌ای است. ویژگی مکانیسم علمی ژورنالیسم، نوع زبان کاربردی آن را در نگارش و شیوه انتقال پیام، تخصصی کرده است. همان‌گونه که هر یک از رشته‌های علمی با فرمولها و زبان ویژه آن رشته تبیین می‌شوند، ژورنالیسم نیز از زبان ویژه خود، یعنی "ژارگونهای ژورنالیستی" و از سبک نگارش خاص خود، یعنی Journalese استفاده می‌کند.

"ژارگون" Jargon به زبان فنی یا زبان مخصوص یک صنف یا دسته اطلاق می‌شود و Jargons of school زبان رشته خاص یک مکتب به حساب می‌آید. هر یک از اصناف اجتماعی به اقتضای حرفه خود، "ژارگونهای" خاص آن حرفه را به کار می‌برند. مثلاً، واژه Cub به معنی، توله گرگ، بچه شیر، بچه روباه و بچه خرس

است. اما اگر این واژه به شکل پیشوند، قبل از واژه Reporter به معنی "خبرنگار" یا گزارشگر "بیاید به ژارگون ژورنالیستی تبدیل می‌شود که به معنی "خبرنگار تازه کار و بی تجربه" Cub-reporter است. واژه Rubber به معنی "لاستیک" و Stamp به معنی "تمبر" است. اما Rubber-stamp یک ژارگون ژورنالیستی است که به مفهوم "قلابی، فرمایشی، باسمه‌ای" است، مانند عبارت Rubber-Stamp election "انتخابات قلابی، و غیره.

واژه "ژورنال" علاوه بر توضیحاتی که گفته شد، دارای معانی متعدد دیگری است هست. در فرهنگ لغت، Journal به معنی "خلاصه مذاکرات، وقایع روزانه، صورت مذاکرات روزانه" در مجلس آمده است و News Journal یعنی "مجله خبری" و Journalist به معنی "روزنامه‌نگار، روزنامه‌نویس، جریده‌نگار، نویسنده گزارش روزانه و وقایع‌نگار" آمده است.

Journalize "روزنامه‌نویسی کردن" و Journalese "سبک مخصوص روزنامه‌نگاری، نگارش مخصوص روزنامه‌نگاران، ساده‌نویسی و آب و تاب دادن به وقایع بزرگ و بزرگ کردن مطالب در روزنامه" معنا شده است. "ژورنالیسم" از نظر لغت به معنی "روزنامه‌نگاری" و یا به "کار تدوین و نویسندگی روزنامه و مجله" اطلاق می‌شود.

همان‌گونه که توضیح داده شد Journal از نظر معنی مترادف Daily news "خبر روز" است، با این تفاوت که News معرف واژه‌های North, East, West, South است. با توجه به آن‌که "ژورنال" به معنی "مجله" Magazine نیز به کار می‌رود، می‌تواند "مخزن یا انبار" اطلاعات کلی از رویدادها و خلاصه مذاکرات و وقایع روزانه نیز باشد. Magazine از واژه عربی Makhasin به معنی "انبار یا مخزن" در قرن پانزدهم وارد زبان انگلیسی شد و معنی اصلی Magazine "انبار مهمات نظامی" است.

خبرهای ژورنالیستی

خبرهای ژورنالیستی همان خبرهای رسانه‌ای هستند که مفهوم عام خبر را در دو مقوله "خبرهای مطبوعاتی" و "خبرهای الکترونیکی" در بر می‌گیرند. خبرهای ژورنالیستی از آن جهت علمی هستند که محتوای آنها براساس مشاهدات، تجربیات و تأثیرگذاری وقایع بر فرد و جامعه و روابط علت و معلولی تهیه و تنظیم می‌شوند.

"ژورنال خبری" که مخزن اخبار و اطلاعات است باید با جمع‌آوری خبرهای موثق و درست، کسب اعتبار خبری کند. زیرا خبرهای موثق، نمودار علمی بودن "ژورنالیسم خبری" است. شیوه تشخیص خبرهای علمی از خبرهای غیر علمی، موثق بودن و عینیت داشتن وقایع خبری است. یعنی خبری که جوابگوی واژه‌های سؤالی "Where, When, What, Who, Whom, How" باشد، خبر معتبر به حساب می‌آید و از نظر علمی قابلیت دارد.

از آنجا که عوامل گوناگون و متغیری برای ساختن یک "متن خبری" وجود دارند، مشکل است که بتوانیم تعریف واحدی از "خبر" داشته باشیم. اما قابل قبول‌ترین تعریف این است که، خبر عبارت است از: واقعه یا رخدادی تازه که متقاضی شنیدن آن و جمعیت قابل توجهی از جامعه باشد. بنابراین، ممکن است هر واقعه‌ای خبر باشد، مشروط بر اینکه دو اصل در آن منظور شده باشد:

«واقعه یا رخداد تازه باشد و یا اگر مربوط به زمان گذشته است، برای

اولین بار به اطلاع و نظر متقاضیان خبر برسد.»

شرط اساسی آن این است که متقاضی شنیدن برای آن وجود داشته باشد. اگر خبر متقاضی شنیدن نداشته باشد، وقوع آن تحقق نمی‌یابد. بسیاری از رویدادها واقع می‌شوند، اما "خبر" نیستند. به همین دلیل واژه‌های سؤالی "چه چیزی اتفاق می‌افتد؟" "What؟"؛ "کی اتفاق می‌افتد؟" "Who؟"؛ درباره چه کسی خبر داده می‌شود؟ "About Whom؟"؛ چگونه خبر منتقل می‌شود؟ "How؟" عناصر اعتباری "خبر" به

شمار می‌آیند و به "خبر معتبر" "Authentic News" می‌گویند.

"فیلیپ گایار" در کتاب "فن روزنامه‌نگاری" می‌نویسد: «روزنامه مؤسسه‌ای است که نقش اصلی آن تبدیل وقایع به خبر است، و به طبع، چنین سازمانی علاوه بر خبرنگاران و نویسندگان، به تعدادی کارمند و کارگر نیز نیاز دارد که می‌توان در مجموع آنها را در سه طبقه یا گروه تقسیم کرد: اداری، تبلیغاتی، ساخت یا تولید.»

تعریف مزبور نشانگر این واقعیت است که "ژورنالیسم خبری" جدای از یک فرایند سازمان‌یافته نمی‌تواند اعتبار خبری خود را حفظ کند. ژورنالیسم که خود دارای فرایندی سازمان‌یافته است، می‌تواند به صورت یک سیستم علمی عمل کند. بنابراین، ژورنالیسم عبارت است از کشف، جمع‌آوری، پردازش و ارائه اطلاعات و هنر ژورنالیسم این است که چگونه واقعه یا رخداد تازه خبری را به اطلاع متقاضیان خبر برساند و چگونه جمع قابل توجهی از جامعه را برای شنیدن خبرهای ارسالی خود آماده سازد.

عوامل متعددی که در ساخت و پرداخت منتهای خبری ژورنالیسم مؤثرند، عبارتند از:

- ۱- خبر باید امری واقعی باشد، اما هر واقعه‌ای که حقیقی باشد خبر نیست.
- ۲- همانگونه که در بیشتر فرهنگهای لغت آمده است، خبر الزاماً گزارش واقعه جاری نیست.
- ۳- متن کامل یک گزارش خبری می‌تواند به رخداد جاری اشاره نداشته باشد.
- ۴- واقعه‌ای که چندین سال پیش اتفاق افتاده است، در صورت افشای مجدد ممکن است به صورت خبر تازه‌ای منتشر شود.
- ۵- واقعه‌ای که هنوز اتفاق نیفتاده است، ممکن است خبر باشد.
- ۶- آنچه که برای یک ارگان یا جمعیت خبر مهمی به شمار می‌آید، ممکن است برای ارگان و یا جمعیتی دیگر خبر نباشد.
- ۷- آنچه که امروز خبر است، ممکن است فردا خبر نباشد.

- ۸- آنچه که برای یک فرد خبر است، ممکن است برای فرد دیگر خبر نباشد.
- ۹- آنچه که در یک شهر می‌تواند موضوع خبری یک روزنامه باشد، ممکن است در همان شهر موضوع جالب خبری روزنامه دیگر نباشد.
- ۱۰- دو عامل لازم برای خبر وجود دارد: "جالب بودن" خبر و "اهمیت" آن.
- ۱۱- ممکن است بسیاری از گزارشهای خبری که فوق‌العاده مهم جلوه می‌کنند، کم‌جاذبه‌ترین خبرها باشند.
- ۱۲- گاهی خبری که پُرهیاهوترین خبرهاست، ممکن است در روزنامه دارای کمترین اهمیت باشد.
- ۱۳- بیشتر روزنامه‌ها در انتخاب متنهای خبری خود، "جالب بودن و اهمیت" آنها را در نظر می‌گیرند و سعی‌شان بر این است که این دو عامل را تلفیق کنند تا خبر در سطح گسترده‌ای مفهوم خبری خود را حفظ کند.

دکتر عباسعلی مهاجری



A.A.A. → American Automobile of Association

abandon تخلیه کردن

abandon ship تخلیه کردن کشتی

abandoned متروکه

abandonment عدم تعقیب، متارکه، جدایی، ترک، واگذاری

abate موقوف شدن، تخفیف دادن، فروکش کردن، غصب یا تصرف عدوانی کردن

abattior کشتارگاه

A.B.C. → American Broadcasting Corps

abdicate کناره گیری کردن، استعفادادن

The minister abdicated and his secretary took charge of the duties.

وزیر استعفا کرد و معاونش اداره امور را به عهده گرفت.

abdication استعفا، کناره گیری، ترک ارادی یا چشم پوشی از یک مقام عالی و امتیازهای آن

abduct آدم ربایی کردن

abductor آدم ربا، آدم دزد

abed اعلام کردن، آگهی دادن

abet همکاری کردن در جرم

abeyance معلق، بی تکلیفی، تعلیق

Both parties left the talks in

abeyance

هر دو طرف مذاکرات را معلق گذاشتند و منتظر پیش آمد بعدی شدند.

abhorrence نفرت، بیزاری

abide ایستادگی کردن، پایداری کردن، وفادار بودن، رعایت کردن، پیروی کردن

abide by agreement

طبق قرارداد عمل کردن

abide by law قانون را رعایت کردن، از قانون پیروی کردن

abide by the rules of religion.

پای بند قوانین دین بودن.

abiding همیشگی، پایدار

abjudicate

حکم قضایی بر علیه کسی دادن

abjuration پیمان شکنی، نقض عهد

abjure نقض عهد کردن،

با سوگند ترک کردن

able-bodied seamen

ملوانان تندرست

ablegate سفیر پاپ،

به خارج اعزام کردن

A.B.M. → Anti Ballistic Missile

abnormal condition →

abnormality

abnormal condition

وضعیت غیر عادی

abnormal law

قانون غیر عادی (که شامل نژادهای مختلف و بیگانگان شود)

abolish منسوخ کردن،

از میان بردن، برانداختن

If we abolish war, we need no army.

اگر جنگ را منسوخ کنیم، ارتشی لازم نداریم.

abolition الغاء، لغو، فسخ، براندازی،

عفو مجازات مجرمین توسط شاه، الغای مجازات مجرمین

abolitionism

مخالفت با بردگی، الغاگری، هواداری از

عقیده الغای بردگی، هواداری از الغای سدهای گمرکی بین کشورها

He is an abolitionist.

او طرفدار لغو بردگی است.

abolition of slavery الغای بردگی

abolitionize

تبلیغ کردن برای الغای بردگی

Advertising Department

اداره روابط عمومی و تبلیغات

Abolition of parasitism and

exploitation of man by man.

منع استعمار و بهره کشی انسان از انسان

A-bomb بمب اتمی

abomination نفرت، انزجار،

مایه نفرت

abonne آبونه،

حق اشتراک روزنامه یا مجله

abordage تصادم، حمله زیر دریایی

abortion سقط جنین،

تکامل نیافته، بی نتیجه گی

abortive نافر جام، بی نتیجه

abortive coup کودتای نافر جام

abortive raid حمله بی نتیجه

about face در رویارویی

above-board منصف، روراست

abreast در جریان، آگاه،

برابر، پهلوی به پهلوی

Keep abreast the time.

از اوضاع روز با خبر بودن

abridged edition چاپ خلاصه

abroad خارج، در خارج، کشوریگانه،
ممالک بیگانه، بیرون از کشور، بیرون از
مرزهای کشور

Be all abroad از مرحله پرت بودن

abrogate ملغی کردن، لغو کردن

abrogate a law
قانونی را لغو و بی اثر کردن

abrupt → brusque

abruptly بی مقدمه

absence غیبت

In the absence of... در غیاب.....

absent مفقود، غایب

The Absent Imam امام غایب

absolute مطلق، غیر مشروطه،

مستقل، استبدادی، خودرأی، استبدادی
کامل

absolute efficiency کارایی مطلق

absolute majority

اکثریت مطلق (نصف به علاوه یک از
مجموع آرا)

absolute monarchy

سلطنت مطلقه، حکومت سلطنتی مطلقه

absoluteness استبداد مطلقه

absolute necessity

ضرورت مطلق

absolute neutrality بی طرفی مطلق

absolutism حکومت مطلقه،

سیستم سلطنت استبدادی، اصول

حکومت مطلقه، (این اصطلاح مترادف

باد سپوتیسم به کار می رود.)

absolutist طرفدار حکومت استبدادی،
مستبد، مستبدانه، استبدادی، دارای
حکومت استبدادی

absolve عفو کردن،

تبرئه کردن، معاف کردن
(تصمیم محکمه به نفع دفاع کننده)

abstain from

از رأی دادن امتناع کردن، خودداری کردن
از دادن رأی

He abstained from voting.

او از رأی دادن امتناع ورزید.

abstention امتناع از دادن رأی،
رأی ممتنع

abstentionism

امتناع و خودداری از وظایف اجتماعی و
رأی دادن، گرایش به خودداری از انجام
وظایف اجتماعی، امتناع گرایی، امتناع
از دادن رأی

abstinence خودداری از مصرف

abstract انتزاعی

abstract of title سند مالکیت

abundant فراوان، وافر، بسیار

abuse ناسزا گفتن،

هتک حرمت کردن

abusiveness فحاشی

abyss ورطه

academic آکادمیک،

مربوط به فرهنگستان ادبی یا انجمن

علمی، مخصوص فرهنگستان، طرفدار

حکمت و فلسفه افلاطون

academic freedom

آزادی عمل و بیان

academy

فرهنگستان

(دانشگاه، آموزشگاه، مدرسه، مکتب، انجمن علما)، آکادمی نام باغی در نزدیکی آتن بود که افلاطون در آن تدریس می کرد)

academy of science

آکادمی علوم

acapitalistic

غیر سرمایه داری

accede

جلوس کردن، نائل شدن

Nadershah acceded to the throne.

نادرشاه به سلطنت دست یافت.

accelerate

تسریع کردن، شتاب کردن

تندتر کردن

accelerating economy

اقتصاد شتابنده

accelerating growth

رشد شتابنده

acceleration

شتاب، سرعت، تسریع

acceleration principle

اصل تسریع

acceleration of political and

economic reforms

تسریع اصلاحات اقتصادی و سیاسی

accelerator

شتاب دهنده

access

دسترسی، راه تقرب،

اجازه ورود، افزایش، وسیله حصول، الحاق

accessary

معاون جرم (که غایب است)

accession

جلوس،

میل به جاه و مقام مخصوص سلطنت،

عملی حقوقی که به موجب آن دولتی که طرف متعهد در انعقاد یک عهدنامه بین المللی نیست؛ برای استفاده از مزایای آن عهدنامه، تبعیت خود را اعلام می دارد. الحاق یک دولت به قرارداد یک یا چند دولت، الحاق

accession to throne

دستیابی به سلطنت

access of parliament

جلسه پارلمانی

accessorial

مربوط به معاون جرم

access to news

دسترسی پیدا کردن به خبر

acclaim

ابراز احساسات کردن،

مورد تشویق قرار دادن

acclivity and declivity

فراز و نشیب

accomodated

همساز

accomodated group

گروه همساز

accomodating

سازگار، موافق

accomodation

تطابق،

سازش با مقتضیات محیط

accompanied by

به همراهی

accompaniment

همراهی، ضمیمه

accompany

همراهی کردن،

در معیت کسی بودن، مشایعت کردن

accompanying fire

آتش توپخانه که در پناه آن پیاده نظام پیشروی می کند

accomplice

شریک جرم، معاون جرم

accomplicity شرکت در جرم
accomplish تحقق بخشیدن
accord صدای هم آهنگ، توافق نامه، پیمان غیر رسمی بین المللی، قرارداد، توافق دیپلماتیک بطور شفاهی، موافقت، سازش، موافقت نامه
according to بر طبق
according to his order حسب الامر فرمان او
according to attached list طبق فهرست، به ضمیمه
according to available
tradition بنا بر اخبار موجود
according to city ordinances طبق مقررات شهری
according to reality مطابق با واقع
according to received
information بنابر خبر واصله
according to report بنابر گزارش
according to the circumstances مطابق اوضاع و احوال
accord with مطابقت داشتن با
account گزارش تفصیلی، شرح، حساب
accountable پاسخگو، جوابگو، مسئول
Imam Khomeini's account no.100 حساب ۱۰۰ امام خمینی
accountant حسابدار، ذیحساب
accoutre آماده جنگ کردن،

لباس رزم پوشیدن
accoutrements تجهیزات، ساز و برگ
The officers came in full accoutrements. افسران با ساز و برگ کامل آمدند.
accredit استوار نامه فرستادن، استوار نامه دادن، به رسمیت شناختن، اعزام با استوار نامه، پذیرش نماینده دیپلماتیک خارجی و اجازه دادن به او برای شروع کار
accredit-agency نمایندگی معتبر
accredit an ambassador به سفیری اعتبار نامه دادن
accredit agency نمایندگی معتبر
accredite اکر دیته، نماینده سیاسی یک کشور که علاوه بر کشور محل مأموریت خود، در کشور دیگر نیز می تواند مأموریت داشته باشد، دارای استوار نامه
accredited representative نماینده دارای استوار نامه، نماینده معتبر (نماینده سیاسی یک کشور که علاوه بر کشور محل مأموریت، در کشورهای دیگر نیز مأمور باشد).
acculturated فرهنگ پذیر
acculturated society جامعه فرهنگ پذیر
acculturation نقل و انتقال فرهنگ یک کشور به یک کشور دیگر

accumulation capital

انباشتگی سرمایه

accusation[on accusation of]

تهمت، ادعا، اتهام، [به اتهام]
کیفرخواست، ادعانامه

accusations → innuendos

accusative طریقه اتهامی

accuse تهمت زدن به، افشا کردن،
گیرانداختن، متهم کردن

accused of متهم به

accusment تهمت، افترا، اتهام

accuser تهمت زننده، شاکی، مدعی

accusive تهمت آمیز، اتهامی

ace خال برنده، تک خال، برگ برنده

ace in the hole برگ برنده رونشده،
برگ برنده پنهانی

achene آ زیر

achieve به انجام رساندن،
دست یافتن به

achieve a united position موضع واحد گرفتن

achievement test

آزمون پیشرفت تحصیلی، آزمون
تحصیلی

achieving a high position

به مقام بالا رسیدن

ack-ack توپخانه، آتش توپخانه،

کلمه رمزی گویندگان رادیوی انگلستان
که برای anti-aircraft=AA یعنی توپخانه

ضد هوایی به کار می رفت.

acknowledge تصدیق کردن،

اعتراف کردن، شناختن، تأیید کردن،
پذیرفتن

acknowledgement تصدیق، قبول،
اعتراف، قدردانی

acmeism اوج گرایی

acoustic engineer

مهندس آکوستیک

acquaintance آشنایی

acquisitive پول پرست،

مال دوست، زیاده طلب

acquit تبرئه کردن

acquittal تبرئه، برائت،

پرداخت بدهی، برائت ذمه

acrimonious debate

مناظره تند و شدید

acrimony عنادورزی،

بر خورد تند و زننده

across-the-board فراگیر، همگانی،

عمومی، سرتاسری

act رفتار، عمل، کار

act as نیابت کردن

act based on prejudgement

قصاص قبل از جنایت

act based on private motives

غرض ورزی ها

act bona fide

از روی خیرخواهی عمل کردن

acts commended by religion

مستحب

act for کفالت کردن به جای

act in a dastardly way ناجوانمردی کردن

act in conclusion with با کسی ساخت و پاخت کردن

somebody رفتار غیر اسلامی

Un-Islamic act

acting جانشین، قائم مقام، کفیل

acting director کفیل اداره

acting minister of justice کفیل وزیر دادگستری

acting minister of war کفیل وزارت جنگ

action کنش، عمل، فعل، جنگ، نبرد،

 پیکار، اجرا، اشتغال نیروهای جنگی

actionable قابل تعقیب قانونی

actionably به شکل تعقیب قانونی

actional مربوط به تعقیب قانونی

action and reaction عمل و عکس العمل

 تعقیب کننده، عمل کننده

actioner

action francaise حزب افراطی سلطنت طلبان در فرانسه

 که از سال ۱۹۱۹ فعالیت خود را شروع کرده اند.

actionism نقش گرایی، اکسیونیزم

action station مکانهایی که یک کشتی در موقع مانور باید اشغال کند

bring an action against someone. بر علیه کسی اقامه دعوی کردن

active فعال

active diplomacy دیپلماسی فعال

active intervention مداخله گری

active list نیروهای زمینی،

 دریایی و هوایی که در پست خاص خود مشغولند و حقوق می گیرند

active resistance مقاومت فعال،

 مقاومت عملی در برابر اجرای قانون، مقاومت مثبت

active service خدمت در جبهه،

 خدمت دائمی در نظام، اشتغال در میدان جنگ بر علیه دشمن، خدمت تحت السلاح

activism عمل گرایی،

 اعتقاد به عملیات

activist طرفدار عمل، فعال سیاسی

activity فعالیت

activity cycle دوره فعالیت

activity rate میزان فعالیت

act malafide از روی دشمنی و بدخواهی رفتار کردن

act out به عمل درآوردن

acts commended by religion مستحب

 حادثه غیر مترقبه،

acts of God حادثه طبیعی، بلای آسمانی

acts prohibited by religion حرام

A.C.T.U. → Australian Council Trade Union

actual population جمعیت واقعی

actuate به کار انداختن (از راه تشویق)
act up ادا در آوردن،
 اشکال تراشی کردن، در دسر درست کردن
act upon
 اقدامات لازم رابه عمل آوردن،
 عمل کردن بر اساس
acture اثر جنگ
acuerdo
 تصمیم دادگاه و اعضای دیوان محاکمات،
 اعضای دادگاه
acupuncture طب سوزنی
acute حاد، تیز، زیرک
A.D. → Anno Domini
adamant تزلزل ناپذیر،
 سرسخت، یکدنده، خلل ناپذیر
adamant opposition
 مخالفت سرسختانه
adapt جرح و تعدیل کردن، وفق دادن
adapt a policy اتخاذ سیاست
adaptation اقتباس، اکتساب
adaptation → rectification
adaptive control کنترل انطباق پذیر
adaptive culture فرهنگ انطباق پذیر
A.D.C. → Air Defence
Commander
adcraft[s]
 اشخاصی که به کار تبلیغات و اعلانات
 مشغول اند، کارمندان و اعضای تبلیغاتی
 یک دستگاه، دستگاه اعلانات و تبلیغات
 افزایش دادن، افزودن،... رسیدن به،

سرزدن به
addict معتاد (شخص)
addiction اعتیاد
addictive اعتیادآور
additional incomes
 درآمدهای اضافی
additional protocol
 مقاوله نامه الحاقی
addled گیج (سر درگم)
add luster عظمت بخشیدن به،
 شکوه دادن به
add one's leverage
 توان خود را افزایش دادن
address عنوان، خطاب، آدرس
address an open letter to the prime minister.
 نامه سرگشاده برای نخست وزیر فرستادن.
address of welcome
 نطق خیر مقدم
addressor گوینده، خطاب کننده
address speech → discourse
address the house
 در مجلس نطق نمودن
address the situation
 در مورد اوضاع بررسی و اقدام کردن
address to خطاب به
adduce ارائه کردن، استناد کردن
adduce reasons اقامه دلیل نمودن
add up to بالغ شدن بر،
adequate کافی، مناسب

adequately به قدر کافی،
به طور شایسته

**agence for international
development**

آژانس کمک‌رسانی رویدادهای
بین‌المللی

adherent → partisan

adherent of socialism

طرفدار سوسیالیزم

adhere to هوادار بودن به

adhere to the schedule

طبق برنامه پیش رفتن

adhesion الحاق،

قبول یک معاهده از سوی کشور ثالث با
رضایت امضاکنندگان اصلی، الحاق یک
دولت به پیمان موجود

adhesion to a policy

سیاستی را در پیش گرفتن

ad hoc موقت، برای مورد خاص، ویژه

ad hoc mission مأموریت ویژه

ad hocracy نظام مأموریت ویژه

ad infinitum تا بی‌نهایت،

به همین ترتیب تا آخر، برای همیشه

adjacency of military units

مجاورت واحدهای نظامی بایکدیگر

adjacent to همسایه، مجاور

adjourn به وقت دیگر موکول کردن،

خاتمه یافتن، تعطیل مذاکرات جلسه

adjourn a meeting →

winde up a metting

adjournment تعطیل موقتی
(مذاکرات، مجلس، جلسه)

adjudge فتو ا دادن، داوری کردن،
فرض کردن، مقرر داشتن

adjudgement فتوا

adjudicate احقاق حق کردن

adjudication قضاوت، احقاق حق

adjuration سوگند

adjure درخواست مجدانه کردن از

adjustable قابل تعدیل، اصلاح پذیر

adjusted community

اجتماع سازگار

adjustment → rectification

adjutancy آجودانی

adjutant آجودان

adjutant general آجودان کل،

آجودان سر تیپ، آجودان فرمانده ارتش

adjutant general dept

اداره آجودانی کل

adjutor آجودان

A.D.L. → Anti-Defamation League

ad-lib بدون آمادگی قبلی سخنرانی کردن

adminiculate حمایت یا اثبات کردن

administer قانونی کردن،

قدرت قانونی دادن، اجرا کردن،

اعلام کردن، به اجرا گذاشتن

administer the affairs of the state.

امور کشور را اداره کردن.

administer an oath تحلیف،

سوگند دادن به

سر سخت، سمج، انعطاف ناپذیر

administered prices

قیمت‌های تعیین شده

administer justice →

do justice to

administration حکومت،

نظارت مجری، اداره یا موسسه یا بنگاه یا
هریک از تقسیمات کارهای اجرایی
وزارتخانه‌ها در شهر یا بخشها برای اداره
امور مربوطه، هیئت دولت، قوه مجریه،
سازمان اداری، اداره کل، اجرا، دولت،
سوگند

administration department

واحد پذیرش، بخش اداری

administration office اداره دولتی

administration official مقام دولتی

administration temporary

مدیریت موقت

administrative امور اداری،

اجرایی، مجری

administrative apparatus

دستگاه اداری

administrative assistant

معاون اداری

administrative council شورای اداری

Administrative court of justice

دیوان عدالت اداری

administrative laws قوانین اداری

administratively به طور اداری،

به طور اجرایی

administrative map

نقشه‌ای که محل نفرات و تدارکات و
مهمات را نشان بدهد

administrative revolution

انقلاب اداری

administrative tribunal

دادگاه محاکمه اداری

administrative superintendent

رئیس امور اداری

administrator مدیر، رئیس، مجری،

وصی، قیم، پیشنهادکننده، تقدیم‌کننده

administrationship مدیریت،

ریاست، نظارت

administratrix مدیره، رئیس، وصیه

admiral آدميرال، دریاسالار، فرمانده،

شاهزاده، عالیترین افسر نیروی دریایی،

فرمانده عالی نیرو یا ناوگان تجارتي یا

ماهیگیری، کشتی حامل دریاسالار

[بزرگترین کشتی ناوگان]

admiralty اداره نیروی دریایی،

اداره دریاسالاری، نیروی دریایی، بحریه،

قانون یا محاکم امور دریایی، شعبه

اجرایی نیروی دریایی، برتری و تفوق

در دریا، فرماندهی در دریا

admiralty flag پرچم دریایی (انگلیس)

admiralty Law

قانون دریایی، حقوق دریانوردی، حقوق

بحریه

admirer دل‌باخته، ستایشگر

admission پذیرش، قبول عضویت،

اعتراف، اقرار، اذعان
admonition تذکر، اخطار، آگاه‌سازی، تنبیه
admonitory نصیحت‌آمیز، عبرت‌انگیز
A.D.N. خبرگزاری آلمان شرقی
ado جنجال
adomide کسی که از نظر روابط بین‌المللی اقامتگاهی ندارد
adopt قبول کردن، پذیرفتن، اتخاذ کردن
adopt a new policy سیاست جدیدی اتخاذ کردن
adoption اتخاذ
adoption of fit improvements اتخاذ اصلاحات مناسب
adore پرستیدن، ستایش کردن
adorned with کسب تکلیف، مکلف به
ad-referendum کسب تکلیف نماینده سیاسی یک کشور از دولت متبوع خود
adulamite انشعاییون حزب لیبرال، (نامی که در سال ۱۸۶۶ به بعضی از نمایندگان مجلس عوام انگلستان که از حزب لیبرال جدا شده بودند داده شد)
adult education آموزش بزرگسالان
adult-centered society کانون، انجمن بزرگسالان
adulterate کالای تقلبی درست کردن

adultery زنا، زنا، محصنه
adult learning techniques شیوه‌های آموزش بزرگسالان
adults learning techniques تکنیکهای آموزشی بزرگسالان
advance پیشروی، فرمان پیشروی [نظام]
in advance پیشاپیش، مساعده
advance base مرکز تقسیم احتیاجات روزمره واحدهای نظامی
advance by bound پیشروی از یک خط به خط دیگر
advance copy نسخه‌ای از یک خبر، اعلامیه یا سخنرانی که قبلاً برای تعیین روز یا ساعت انتشار در اختیار مطبوعات قرار می‌گیرد
advance course دوره عالی نظامی
advanced پیشرفته
advanced countries کشورهای پیشرفته
advanced methodology روشهای پیشرفته
advanced nations ملل مرفقی
advanced organizer رئیس پیشرو و مرفقی
advance guard جلودار، پیش‌قراول
advance guard point جلودار
advance gaurd support پشتیبان جلودار

advance in depth تا قلب پیش رفتن

advance message center

مرکز گرفتن و پیغام فرستادن بین عده قوا
و واحدهای اطراف و مجاور که پراکنده
هستند

advance money مساعده،

پیش پرداخت

advance party گروه احتیاط،

دسته احتیاط

advance proofs

قسمتهایی از مندرجات یک نشریه که
قبل از انتشار به برخی مؤسسات داده
می شود

advances تلاش برای جلب دوستی

advance sheets

اوراق چاپ شده کتاب که قبل از انتشار
آن برای تجدید نظر و مراجعه
در دسترس نویسنده گذارده می شود

advance story

خبر پیش از وقوع حادثه

advance work

استحکاماتی که در جلوی خندق برای
مصونیت از آتش دشمن ساخته می شود

advancing پیشتاز

advancing units واحدهای پیشتاز

advantage صرفه، سود،

استفاده، مزیت، نفع

advent ظهور، تجلی

adventure ماجراجویی،

سرگذشت، مخاطره

adventurism آوانتوریسم،

ماجراجویی، حادثه جویی

adventurous مخاطره آمیز

adversary مدعی، دشمن

adverse مغایر

adversity: calamity: affliction

بد اقبالی

adversory opinion رأی مشورتی

adverting to... باتوجه به...

advertise تبلیغ کردن

advertisement[ad].

آگهی کوچک، اعلان

advertise nationally

اعلان سراسری (در سراسر ملت اعلان
کردن)

advertiser آگهی کننده

advertising آگهی، تبلیغات بازرگانی

advertising agency

آژانس تبلیغات و آگهی ها

advertising agent

متصدی آگهی، مسئول آگهی

advertising competition

رقابت در آگهی دادن

advertising executive مدیر آگهی

advertising manager

مدیر قسمت آگهی

advertising medium

متصدی اعلانات، ابزار تبلیغات

advice مشورت، پند، آگاهی،

اندرز اخلاقی

advise آگاهی دادن

We beg to advise that...

افتخار داریم به اطلاع شما برسانیم

adviser-or مشاور، معاون،

مستشار، رایزن، کمک نظامی

advisory صلاحیتدار

advisory committee

کمیته صلاحیتدار، کمیته مشورتی

advisory opinion رأی مشورتی

advisory organization

سازمانهای رایزنی، سازمانهای صلاحیتدار

advisory panel هیئت مشاورین

advisory staff ستاد مشورتی،

ستاد صلاحیتدار

advocacy مدافعه

advocate وکیل، مدافع، حامی،

حمایت کردن [از]، حمایت کردن لفظی

advocate for peace طرفدار صلح،

حامی صلح

aegis پر تو، حمایت، توجه

aerial هوایی

aerial barrage

بالنهای هوایی که در مقابل حمله هوایی

برای پوشاندن مناظر زمین به هوا

فرستاده می شود

aerial beacon

برج دیده بانی در فرودگاه، آنتن

aerial campaign مبارزه هوایی

aerial combat نبرد هوایی

aerial gun توپ هواپیما، توپ هوایی

aerial warfares جنگهای هوایی

aero هواپیما، طیاره، باطیاره سفر کردن

aero ballistics

فن پرتاب گلوله یا موشک در فضا

aerobatics آکروبازی هوایی

aero boat هواپیمای دریایی

aerocurve

نوعی هواپیما که سطوح آن منحنی است

aerodone هواپیمای بدون خلبان

aerodrome فرودگاه اختصاصی،

فرودگاه زمینی که پرواز و فرود آمدن

هواپیماها در آن تابع مقررات خاصی

است جز در موارد استثنایی

aerogram; aerogramme

مخابره بی سیم، پیامی که به وسیله رادیو یا

هواپیما فرستاده می شود، مخابره

رادیویی یا مخابره به وسیله هواپیما

aerogramme → aerogram

aerogun توپ ضد هوایی

aeronat کشتی هوایی

aeronaut هوانورد، خلبان

aeronautics علم هوانوردی

aeronavigation ناوبری هوایی

aeronet هواپیما

aeroplane هواپیما، طیاره، آسمان پیما

aerospace هوا، فضا

aerostat نوعی هواپیمای سبک

A.F. → African Fund

affability; conciliation دلجویی

affair عمل، کار، امر،

affair of honour	کارافتخاری
affect badly → Hit	
affect displays	ابراز احساسات
affective	انفعالی
affiance	اطمینان، نامزدی
affidavit	قسم‌نامه، اقرارنامه، شهادت‌نامه
affiliate	مربوط ساختن، به عضویت پذیرفتن
affiliated	وابسته
affiliated elements	عناصر وابسته
affiliated with	وابسته به
affiliation	وابستگی، نسبت
affiliation motive	انگیزه گروه‌گرایی، انگیزه اجتماعی
affinal relation	خویشاوندی سببی
affinity	وابستگی
affirm	تصدیق کردن، تأیید کردن
affirmation	تصدیق
affirmative action	تبعیض منصفانه، جبران زیان
affirmative vote	رای مثبت
afflict	آزردن، پریشان کردن، مبتلا کردن
afflicting	گریبانگیر
affliction	غم‌زدگی، مصیبت، رنج
affluent	متمکن، ثروتمند
affluent society	جامعه پربرکت
affray	سلب آسایش مردم
affrontive	توهین‌آمیز

aficionados	مشوقان
A.F.L.- C.I.O. → American Federation of Labor and Congress of Industrial Organization	
afoot	در دست اقدام، در دست تهیه، در جریان، در شرف وقوع
afore-mentioned	فوق‌الذکر
afore-said resolution	قطعنامه نامبرده
afortiori	به طریق اولی
A.F.P.	خبرگزاری متعلق به فرانسه
Africander band	اتحادیه سیاسی که در سالهای ۱۸۸۱ و ۱۸۸۲ برای گسترش نفوذ آفریکاندرها و اتحادیه ایالات و کلنی‌های انگلیس در جنوب آفریقا و کسب استقلال سیاسی تشکیل شد
African National Congress; A.N.C	کنگره ملی آفریقا
after comer	قائم‌مقام
After Hegiree; A.H	بعد از هجرت
aftermath	عواقب، پس‌آیند، نتیجه، ثمره
aftermath-mowth	عواقب و بدبختی‌های حاصل از امری
aftermath of	عواقب، نتیجه، پس‌آیند
aftermath of war	مصائب و بدبختی‌های بعد از جنگ

عواقب ناشی از جنگ
after-tax income درآمد ویژه
after the fact پس از ارتکاب جرم
on again-off again
 زود آینده و زود رونده
against مخالف، برضد
It will make against us.
 برضد ما تمام خواهد شد.
age groups گروه‌های سنی
agency نمایندگی، مأموریت، وکالت، میانجیگری، عاملیت، اداره یا دفتر نمایندگی
agency for International Development; A.I.D
 سازمان عمران بین‌الملل
agenda; agendum order
 موارد مورد بحث،
 موضوعات دستور جلسه، دستور جلسه
 پارلمانی، صورت جلسه، برنامه
 پیش‌بینی شده، دستور کار
agenda of talks دستور مذاکرات
agendum → agenda
agent گماشته، وکیل، مأمور، عامل، نماینده، کارگزار
agent provocateur مفسده‌جو
agent provocation مفسده‌جو، کسی که ضمن کشمکش‌های سیاسی و اجتماعی بین گروه‌های متخاصم مأموریت دارد که به داخل صفوف طرف مقابل نفوذ کند تا در لوای طرفدار گروه،

سعی در به خطر انداختن و برهم زدن اقدامات مصالحه‌آمیز نماید، ستون پنجم (مأمور اخلاص‌گری)
age-old-relations مناسبات دیرینه
Ager press خبرگزاری رومانی
aggrandizement بزرگی، اغراق
aggravate شدیدتر کردن، بدتر کردن، وخیم کردن
aggravated assaults اقدامات جدی، حمله‌های بعدی
aggravate the crisis بدتر کردن بحران
aggregate جمع شدن، گروه‌بندی کردن، بالغ شدن بر، سرزدن به
aggregate agreement توافق‌نامه دسته‌جمعی
aggregate-output بازده کل تولید
aggregation تجمع، جمعیت، انباشتگی
aggress تجاوز، حمله، یورش، شروع به تجاوز
aggression تجاوز، دست‌اندازی و تعرض، یورش، حمله بدون اعلان جنگ یک کشور به کشور دیگر
aggressive تهاجمی، تجاوزکارانه، دلیر، بی‌باک، ستیزه‌جو
aggressively تجاوزکارانه، دارای جنبه تجاوز
aggressiveness ستیزه‌جویی، پرخاشگری، تجاوزگری

رژیم تجاوزکار aggressive regime

aggressive tactician

طراح عملیات جنگی

aggressivity قدرت تهاجمی

aggressor تجاوزکار، حمله کننده،

مهاجم، متجاوز، دولت متجاوز، (دولتی

که برخلاف قواعد بین‌المللی و اصول

منشور ملل متحد در مورد اختلاف

موجود مرتکب فشار سیاسی و اعلان

جنگ و اشغال سرزمین و بمباران و

محاصره زمینی و دریایی شود و بخواهد

منظور خود را از طریق جنگ انجام دهد)

an aggressor nation.

ملت متجاوز (ملتی که همیشه دیگران را در صورت

عدم قبول پیشنهادات خود تهدید می‌کند).

aggressor party طرف متخاصم

aggrievance ستمگری، تعدی

aggrieved رنجیده، مکدر، آزرده،

دلگیر، ستم‌دیده، مظلوم

aggro

حالت تهاجمی نوجوانان نسبت به

گروه‌های نژادی

aging nuclear bomber

هواپیمای بمب‌افکن

aging population جمعیت سالخورده

agitate تحریک کردن،

جنگال برانگیختن، آشفتن، مضطرب

ساختن

agitating speech نطق جنگال‌برانگیز

agitation تحریک

استفاده از شیوه‌های تهییجی و احساسی

برای شرکت مردم در فعالیتهای اجتماعی

و سیاسی از طریق سخنرانی و گفتگو و

نشریات و رادیو و تلویزیون، تبلیغ

سیاسی

agitator آشوبگر،

مبلغ معرکه گیر سیاسی

A.G.M.; Annual General Meeting

جلسه عمومی سالیانه

agnosiology جهل‌شناسی

agonistic جنگجو، مستعد جنگ

agony column

ستونی در روزنامه که مخصوص

اعلانات شخصی مربوط به گمشدن اشیا

واشخاص است

agrarian reforms

اصلاحات مربوط به تقسیم اراضی

Today's ongoing agrarian reforms

برنامه اصلاحات اراضی جاری

agreed minutes یادداشت تفاهم

agreement; agreement توافق، پیمان،

پذیرش جهت اعزام یک دیپلمات از

کشور دیگر، عدم اختلاف و شکاف و

توافق، قرارداد بسیط بین

وزیر امور خارجه و مأموران سیاسی یا

مبادله یادداشت و نامه و اعلامیه

(اگرمان)

Agreement entered between the

company and the government.

قرارداد منعقد بین شرکت و دولت

agree to a proposal

با پیشنهادی موافق بودن

agree with → ehimein

agreement → agreement

agricultural کشاورزی

agricultural revolution

انقلاب کشاورزی

A.H. → after Hegirae

A.I.D. → Agency for International Development

aid کمک، مساعدت،

دستیار، کمک کردن

aide-de-camp آجودان مخصوص

aide-memoire; memorandum; pro memoria برنامه غیر رسمی،

یادداشت، خلاصه، مطالب عمده، خلاصه

کتبی که به نماینده کشور طرف مذاکره تسلیم شود

aid outlay طرح کمک رسانی

aid fund صندوق تعاونی

aid grant کمک هزینه تحصیلی

aides to the Divine Religion انصار دین الله

aid package بسته کمکهای اولیه

ailing آشفته، بیمار

ailing economy اقتصاد درهم پاشیده، اقتصاد بیمار

aim هدف قرار دادن

aims اهداف، مرامنامه

air به رخ کشیدن،

پخش کردن برنامه رادیو یا تلویزیون

air attack حمله هوایی، بمباران

in the air شایعه

air base پایگاه هوایی

air baseboard

عرشه هوایی، عرشه پرواز

airborne هوا برد (نظامی)

Airborne Warning and Control

System → A.W.A.C.S.

aircraft carrier

ناو هواپیمایی، ناو هواپیمابر

aircrew خدمه هواپیما

air defence دفاع هوایی

Air Defence Commander; A.D.C

فرمانده پدافند هوایی

air defence Identification zone

منطقه شناسایی پدافند هوایی

air division لشکر هوایی

air fleet یک گروه یا دسته هواپیما،

به ویژه یک گروه بزرگ هواپیمایی نظامی

تحت فرماندهی یک فرمانده

واحد پادگان هوایی، مجموعه

هواپیماهای یک دولت

air force نیروی هوایی

air force base پایگاه هوایی

air freight باربری هوایی

air infantry

پیاده نظامی که با هواپیما نقل و انتقال یابد

air lift باربری هوایی

airline خط هوایی،

سرویس حمل و نقل هوایی
airliner هواپیمایی مسافربری
air link پیوستگی هوایی بین دو کشور
air map نقشه هوایی
air news خبرهای منتشره، شایعات
air off base بی خبر
airplane carrier هواپیمابر [کشتی]
air pocket چاه هوایی
air power قدرت هوایی
air raid بمباران هوایی، حمله هوایی
air raid precaution پیشگیری حمله هوایی
air raid shelter پناهگاه حمله هوایی
air sea rescue بخشی از نیروی هوایی که موظف به نجات غرق شدگان است
air service نیروی هوایی، هواشناسی
air service members اعضای خدمه هواپیمایی
air ship کشتی هوایی
air space حریم هوایی
Air Space Age عصر فضا
air station ایستگاه هوایی
air strike تصادف هوایی، حمله هوایی
air to air هوا به هوا (سلاح)
Air Traffic Control; A.T.C کنترل ترافیک هوایی
air-umbrella پوشش هوایی به وسیله هواپیما، دسته‌ای هواپیما که حافظ عملیات نظامی است

air warden

بازرس مخصوص حملات هوایی، (کسی که نظارت می‌کند که شبها هنگام حملات هوایی، چراغها خاموش باشند تا دشمن نتواند آنها را هدف قرار دهد، مأموری که قبل از وقوع حمله، وقوع آن را اطلاع می‌دهد و مردم را کمک می‌کند که در پناهگاه پنهان شوند، سرپرست هوایی)

air warning سوت خطر هوایی

airway خط هوایی، شرکت هواپیمایی

airworthy قابل پرواز، آماده پرواز

akene آذیر

alacrity میل، رغبت، آمادگی

alarm هشدار، اعلام خطر، آذیر، ترس به دل کسی انداختن

alarm post

پناهگاه سپاهیان در موقع خطر

alarmed by rumors of military preparation.

ترسیده از شایعات مربوط به تجهیزات نظامی.

al-bocracy

حکومت سفیدپوستان، سفیدسالاری

alderman عضو انجمن شهر

alert آذیر، اعلام خطر،

گوش به زنگ، مترصد، آماده، هوشیار، بر حذر داشتن (از)

alibi

دلایل و شواهد غیبت از محل وقوع جرم، عذر، بهانه

alien بیگانه، خارجی، غریبه
 alienation بیگانگی (از خود بیگانگی)
 alien property custodian شخصی که در زمان جنگ مسئول مواظبت از اموال دشمن است، حافظ منافع دولت متخاصم در زمان جنگ
the entry of aliens into the territory ورود خارجیها به داخل کشور
 alienus اجنبی، بیگانه، تبعه خارجی
 align در یک صف قرار دادن، صف آرای کردن
 aligned متعهد
 align troops سپاه را صف آرای کردن
 alimony نفقه، مخارج زن
 alive to آگاه، مطلع، باخبر
 alive with لبریز از، پر از، پوشیده از
 all-about attack حمله همه جانبه
 all clear علامت رفع خطر، آژیر رفع خطر، وضعیت سفید
 all correct! صحیح است!
 allegation اظهار، ادعا، اظهار محض، سخن نقل شده، ادعای کاذب
 allege بی دلیل اظهار کردن، ادعا کردن
 alleged enemy دشمن ادعایی
 allegedly بنا بر ادعا
 allegiance بیعت، سوگند وفاداری
 allegiant وفادار، صادق
 all encompassing همه جانبه
 alliance اتحاد، پیوستگی، همبستگی

اتحاد بین دولتها که تحت شرایط خاص و به موجب قراردادهای معین و یا توارث ایجاد می شود، پیمان، اتفاق، قرارداد رسمی، سری یا آشکار بین دو دولت که پیمان می بندند در صورت بروز جنگ به یکدیگر کمکهای سیاسی و نظامی کنند

alliance moving حرکت منسجم
 alliance policy سیاست منسجم، سیاست هم پیمان
 allied expedition هیئت اعزامی
 allied expeditionary force نیروی اعزامی متفقین

Allied Military Government of occupied Territories →
 A.M.G.O.T.

allies متفقین، متحدین، هم پیمانان [دولتهایی که در جنگ جهانی دوم متحد انگلستان شده و بر علیه رژیم هیتلری جنگیدند]

allinal-ly در مجموع
 allocate تخصیص دادن، واگذار کردن، حواله کردن، استناد کردن، قائل شدن

allocate to اختصاص دادن به
 allocation تخصیص

allocation of resources

تخصیص منابع

all-or-nothing principle

اصل همه چیز یا هیچ چیز
 allot معین کردن، واگذار کردن

اختصاص دادن،
allotment تعیین سهام،
 تخصیص، اختصاص
all-out همه جانبه
all-out attack; four-pronged
attack حمله همه جانبه
all-out support حمایت همه جانبه
allow اجازه دادن، جایز شمردن،
 امکان دادن، حلال کردن، مباح کردن
allowable errors اشتباهات موجه
allowance کمک خرجی، کمک هزینه،
 مقرری، پول توجیبی
all powers to the soviet
 تمامی اختیارات را به دست شورا دادن
all red
 خطوط تلگرافی داخل امپراطوری
 انگلیس، خطوط و راههای تجارتی داخل
 امپراطوری انگلیس
all-round همه جانبه، از همه نظر
all round من حیث المجموع،
 به طور کلی
all round advantage
 منفعت همه جانبه
all save this one همه غیر از این یکی
all sustaining رزاق مطلق
all the latest
 فریاد روزنامه فروش دوره گرد درباره
 آخرین اخبار
allude تلویحاً گفتن،
 به طور ضمنی اظهار کردن

allure → inescat
all walks of life همه جور آدم،
 تمام جنبه های زندگی
ally هم پیمان، هم پیمان شدن
ally by a treaty
 متحد شدن به وسیله پیمان
alongside دوشادوش، به موازات
alpha and omega
 سر تا سر، از اول تا آخر
alter تغییر دادن، اصلاح کردن
altered مخدوش
alter-ego شخصیت بدل
alternate متناوب،
 قائل شدن نوبت برای مأمورین عالی رتبه
 سیاسی که از حیث مقام و رتبه مساوی
 هستند تا به نوبت شاغل شوند
10 alternate years ده سال متناوب
alternation دگرگونی، تغییر، تناوب
alternative جایگزین، جانشین، گزینه
alternative conditions
 شرایط علی البدل
alternative vote رأی دوانتخابی
alturism خیرخواهی، نوع دوستی
alturist نوع دوست، خیرخواه
alturistic; philanthropic نوع پرست
A.M. → antemeridiem
A.M.A. → American Medical
Association
amalgamate متحد و یکپارچه کردن،
 به هم پیوستن مردم

amalgamation; merger آمیختگی،
 امتزاج، ادغام، یکپارچگی
amass اندوختن
amaze به حیرت انداختن،
 متحیر کردن، سردرگم کردن،
 مبهوت کردن
ambassador ایلچی، فرستاده، سفیر،
 پیک، سفیرکبیر، بالاترین درجه و مقام
 مأمور دیپلماتیک، از ویژگیهای سفیر
 نمایندگی از سوی رئیس دولت
ambassador-at-large; roving
ambassador سفیر سیار
ambassador-extraordinary
 سفیر فوق العاده، سفیری که برای کار
 معین در مدت محدودی نزد دولت دیگر
 سفارت دارد، [نماینده دولت است نه
 نماینده رئیس دولت]
ambassadorial
 وابسته و مربوط به سفارت
ambassador plenipotentiary
 سفیر تام‌الاختیار، سفیری که حق امضای
 معاهدات را دارد، سفیر کبیر تام‌الاختیار
ambassador extraordinary and
plenipotentiary
 سفیر فوق‌العاده و تام‌الاختیار
ambassadorship
 مقام سفارت، مقر سفارت
ambassadors سفیر [زن]
ambassage مقام سفارت
ambassy/embassy سفارت

سفارتخانه، سفیر
ambience جو حاکم، حال و هوا، فضا
ambition همت، بلندپروازی، جاه‌طلبی
ambition to shine شهرت،
 جویای نام
ambitious فراخواه
ambitious agreements
 توافقیهای جاه‌طلبانه
ambivalent دوگانه، دوسویه
ambulancer
 عضو یا راننده سرویس حمل و نقل
 مجروحین ارتش
ambuscade کمین، کمینگاه،
 یک دسته نظامی که در کمین نشسته‌اند،
 در کمین نشستن
ambuscade → imboscata
ambush کمینگاه،
 سربازان یا رسته‌های در کمین نشسته،
 پناهگاه، مخفی‌گاه سربازان برای حمله
 ناگهانی، دام
ambush operation
 عملیات غافلگیرانه
amelioration بهبود
amend اصلاح کردن،
 ماده یا قانونی را اصلاح کردن یا
 تجدیدنظر کردن
amendable → corrigible
amendatory اصلاحی
amendment اصلاح، تغییر، بهبودی،
 تصحیح ماده اصلاحی (قانون ولایحه

و غیره)، پیشنهاد اصلاحی، پیشنهاد
اصلاحی نماینده مجلس نسبت به لایحه
یا طرح قانونی، اصلاحیه
amendment of constitution.

اصلاح قانون اساسی، اصلاح اساسنامه

amends جبران (خسارت) کردن

amenity رفاه، آسایش

وسیله رفاه یا آسایش

American Account Countries

کشورهایی که معاملات دلاری دارند

American Automobile

Association; A.A.A.

سندیکای تولیدکنندگان اتومبیل امریکا

American Base پایگاه هوایی امریکا

American Bible Society

انجمن امریکایی کتاب مقدس

American Broadcasting Corps;

A.B.C. هیئت خبرگزاری امریکا

American Council of Trade Union

شورای اتحاد تجاری امریکا

American expeditionary

نیروهای اعزامی امریکا

American Federation of Labor

and Congress of Organization;

Industrial A.F.L.-CIO

اتحادیه کاری و مجمع تشکیلات صنعتی

امریکا

American Medical Association

A.M.A

مجمع پزشکی امریکا [نظام پزشکی]

امریکا]

Americomania جنون امریکادوستی

A.M.G.O.T.[Allied Military

Government of Occupied

Territories

اتحادیه نظامی متفقین در کشورهای

اشغال شده، (این سازمان در سال ۱۹۴۳ به

دلیل جنگ دوم جهانی تأسیس شد و

بعدها اختصار آن بصورت (A.M.G)

درآمد.)

amiable مودت آمیز

amicable مسالمت آمیز، صلح طلبانه،

صلح جویانه

amicable arrangement

روش صلح جویانه

amiral-el-eld دریاسالار

amity مودت آمیز، حسن تفاهم،

وداد، دوستی

ammunition مهمات، تدارکات،

انبار مهمات، اسلحه و مهمات جنگی

ammunition bread نان سربازی

ammunition chest

صندوق مهمات [در توپخانه]

ammunition dump انبار مهمات

ammunition reserves قوای ذخیره

ammunition scuttle

روزنه یا دریچه‌ای که از آن مهمات را

عبور می دهند

ammunition shoes کفش سربازی

ammunition stockings

جوراب سربازی
amnesty عفو عمومی،
 بخشودگی عمومی
amnesty international
 عفو بین‌المللی
amok/amuck دیوانه‌وار
run amok دیوانه‌وار به جان مردم افتادن
among the others → interalia
amoral غیراخلاقی، ضد اخلاقی
amoralism فاقد اصول اخلاقی‌گری،
 مردود شمردن هرگونه اصول و موازین
 اخلاقی و جوانمردی و شرافت، (در
 دوره رنسانس عده‌ای اعتقاد داشتند که
 اخلاق باید کاملاً تابع خواستها و مقاصد
 سیاسی باشد)
amortization استهلاك (سرمایه، وام)
amortization of a debt
 فرسایش بدهی
amortization schedule
 جدول استهلاك
amortize مستهلك کردن (بدهی)
amortizing استهلاك، [وام]
amount to بالغ شدن بر، سرزدن به
amphilogy ابهام، دوپهلویی،
 تناقض، زبان بازی
ample فراوان
amplify شرح و بسط دادن،
 به تفصیل بیان کردن
amplify a piece of news
 در نقل خبر گزافه‌گویی کردن، آب و تاب

دادن به خبر
amputate مثله کردن
 (قطع کردن عضوی از بدن)
A.N.A. خبرگزاری یونان
anachronism
 ناهمزمانی، اشتباه تاریخی
analyse/ze تحلیل یا تجزیه کردن
analysis تجزیه و تحلیل،
 موشکافی و بررسی یک پدیده در ابعاد
 متفاوت به منظور رسیدن به پاسخ یا نتیجه
 مطلوب (تحلیل، یکی از روشهای
 پژوهشی علمی در کلیه مسائل، از جمله
 مسائل سیاسی است)
analysis of elements
 تجزیه و تحلیل عناصر
analysis of the political events
 تحلیل رویدادهای سیاسی
analysis of relationships
 تحلیل روابط
analyst تحلیل‌گرا،
 تحلیل‌گر، استاد تجزیه
anarch شورشی، آشوب طلب،
 تولیدکننده هرج و مرج
anarchic هرج و مرج،
 بی‌قانون، آشفتگی اوضاع
anarchical بی‌قانون، هرج و مرج
anarchism آنارشیزم، آشوب طلبی،
 هرج و مرج طلبی، مکتب هرج و مرج طلبی،
 اعتقاد به اینکه کلیه سیستمهای حکومتی
 و قوانین وضع شده مانع پیشرفت

بشر است. هرج و مرج گرایی، براساس آنارشیزم، جامعه به جای حکومت و سلطه باید براساس یک سلسله پیمانها و قراردادهای اجتماعی اداره شود و امور مربوط به تولید و توزیع باید در دست تولیدکنندگان و مصرف کنندگان باشد. بر اساس یک حرکت قهرآمیز باید سرمایه داری برچیده شود و به جای آن سوسیالیسم مستقر گردد. ویلیام گودوین، پیرژوزف پرودون، ماکس اشتیرنر، باکونین، کروپاتکین و لئون تولستوی از بنیانگزاران و آنارشیهستهای معروف هستند

anarchist هرج و مرج طلب، مخالف وجود حکومت، آشوب طلب
ایجاد هرج و مرج کردن، **anarchize**
آشوب به پا کردن، بر علیه حکومت قیام کردن

anarcho پیشوندی مشتق از کلمه هرج و مرج و اغتشاش، مانند **anarcho-individualist** به معنای فردی که طالب هرج و مرج است

anarcho-syndicalism سندیکای آنارشیهستی

anarchy هرج و مرج، حکومت هرج و مرج، اغتشاش، خودسری، بی قانونی، بی ترتیبی سیاسی، بی نظمی، خودسری مردم، مخالفت با دولت، مخالف قدرت

حکومت مرکزی
آنارشیهستهای سرخ، **anarchy-redden**
هرج و مرج سرخ

A.N.C. → African National

Congress

ancestor cult نیاپرستی، پرستش نیاکان

ancestral experience تجربه اجدادی

anchor

همیشه در جای معین روزنامه درج کردن

anchorman

هماهنگ کننده گروه در استودیوی رادیو
تلویزیونی

ancient covenant عهد دیرین

angaria

مصادره کشتی دولتهای بی طرف برای استفاده نظامی در موقع جنگ، حق کشور درگیر در جنگ برای استفاده از ثروت کشور بی طرف

angary

حق برای دولت در حال جنگ است که به موجب آن می تواند کشتی یا مال التجارة کشور بی طرفی را که در اراضی تحت کنترل و یا در آبهای ساحلی او باشند مصادره کند

angle سو، جانب، سمت

angle deck عرشه ناوهای هواپیمابر

angle for زمینه سازی کردن

Anglo-Mohammedan

مربوط به قوانینی که انگلیسها برای

مسلمانان هند وضع کرده‌اند، انگلیسی و
مسلمان

anglophilia انگلیس دوستی

anglophobia انگلیس ترسی

anglo-saxon انگلوساکسون،

از نژاد انگلیسی و ساکسونی

A.N.G.O.P. خبرگزاری آنگولا

animal to animal communication

ارتباط حیوانی (حیوان با حیوان)

animosity دشمنی، عداوت،

شهامت، جسارت

animus revocandi قصد استرداد

put aside past animosities

خصومت‌های گذشته را کنار گذاشتن

annalist تحلیل‌گر،

تاریخچه‌نویس، وقایع‌نگار

annex الحاق کردن،

پیوستن، ضمیمه کردن، افزودن

annexation الحاق، انضمام،

انضمام منطقه‌ای که متعلق به دولت

دیگری است

annexation of [a state to]

الحاق [استانی به]

annexionism

طرفداری از نظریه الحاق دولتهای

کوچک و مجاور به دولتهایی بزرگ

همسایه

annihilate کاملاً ویران ساختن،

نابود کردن (از صفحه روزگار)

annihilation نیستی، نابودی، فنا،

کاملاً ویران ساختن

annihilation-God فنا فی الله

annihilation in God فنا فی الله

annihilation of man انهدام بشر

annihilation of the enemy

اضمحلال دشمن

anniversary سالگرد،

جشن یا سوگواری سالیانه

Anno Domini; A.D

پس از میلاد مسیح، مبدأ تاریخ مسیحی

anno hegirae; A.H.

پس از هجرت

annotate on[up] تفسیر کردن،

تفسیر نوشتن بر

announce خبر دادن،

به اطلاع عموم رساندن، بشارت دادن،

آگهی کردن، اعلان کردن، علنی کردن

announcement اعلان، خبر، گزارش

announcer سخنگو،

اعلام‌کننده، گزارشگر

announcers گویندگان

annual سالانه

Annual General Meeting → A.G.M.

annual growth rate

میزان رشد سالانه

annual meeting دیدار سالانه،

جلسه سالانه

annual report گزارش سالانه

annual session اجلاس سالانه،

نشست سالانه

annuity	مستمری سالیانه
annul	الغا کردن، فسخ کردن
annulment	الغا، فسخ
annulment of a contract	فسخ قرارداد
annunciade	یک نشان نظامی
anomalous	غیرمتعارف، نابهنجار، خلاف قاعده
anonymous	گمنام، بی نام، مجهول الهویه، ناشناس
anonymous sources	منابع نامعلوم
A.N.O.P.	خبرگزاری پرتغال
A.N.S.A.	خبرگزاری ایتالیا
ansaar → helpers	
anschluss	الحاق، اتحاد، وحدت، اتحادیه [مخصوصاً الحاق اتریش به آلمان در مارس ۱۹۳۸]
ansich	فی نفسه، به طور ذاتی
answer	جواب
answerable to	جوابگوی
antagonism	اصل مخالفت، خصومت، تعارض، تضاد، تضادهای آشتی ناپذیر، مخالفت، آنتاگونیسم
antagonist	رقیب، دشمن، هم ستیز، مخالف
antagonistic	خصمانه
antagonistic cooperation	همکاری تعرض آمیز
A.N.T.A.R.A.	خبرگزاری اندونزی
antebellum	قبل از جنگ

antecedent	قبلی
antecessor	پیشرو، مقدم، یکی از طلایه های لشکر
antemeridlem; A.M.	پیش از ظهر
anthem	سرود
anthology	جنگ، گلچین
anthropocentric	پیرو آیین انسان مداری
anthropolatry	انسان پرستی
anthropologist	انسان شناس
anthropology	انسان شناسی، مردم شناسی
anti	ضد
anti-aircraft	ضد هوایی، ضد حملات هوایی
anti-aircraft fire	آتش ضد هوایی
anti-aircraft gun	توپ ضد هوایی
anti-airplane artillery	توپ ضد هوایی
anti-apartheid	ضد تبعیض نژادی
anti-attack	پاتک
Anti-Ballistic Missile; A.B.M.	ضد موشک بالیستیک
antiballistic missiles	موشکهای ضد موشک
antibasilcan	مخالف سلطنت
anti-chemical	ضد شیمیایی
anti-chemical arms-convention	عهدنامه ضد سلاحهای شیمیایی
anticipate	پیش بینی کردن،

سبق‌گرفتن، انتظارداشتن
anticipation method
 روش پیش‌بینی
anti-clericalism
 روحانیت ستیزی در امر سیاست و امور اجتماعی
anti-comintern pact
 پیمان ضد کمینترن
anti-communism
 کمونیسم ستیزی که امپریالیسم به بهانه آن علیه صلح و پیشرفت مبارزه می‌کند
anti-communist hysteria
 هیستری ضد کمونیسم
anti-corruption department
 دایره مبارزه با منکرات
anti culture
 ضد فرهنگ
Anti-Defamation League; A.D.L.
 قرارداد مبارزه با افترا
antidote
 نوشدارو، تریاق
anti-extrimists
 ضد افراطیون سیاسی
anti-feminist
 کسی که ضد فعالیت اجتماعی زن است
anti-government agitations
 تحریکات ضد دولتی
anti-government demonstrations
 تظاهرات ضد دولتی
anti government parties
 احزاب ضد دولت
anti-government protesters
 معترضان (شورشیان) ضد دولتی

anti-government rally
 راهپیمایی ضد دولتی
anti-government rebels
 شورشیان ضد دولتی
anti-hoarding law
 قانون منع احتکار
anti-islamic acts
 اعمال ضد اسلامی
antilogy
 تضاد، تناقض مطالب یا افکار
antimechanized weapon
 دفاع ضد هوایی، اسلحه ضد سلاح جنگی
anti-missile
 ضد موشک
antimonarchical
 ضد سلطنت، مخالف حکومت مطلقه
anti-monarchy
 ضدیت با حکومت پادشاهی، مخالف حکومت مطلقه
anti-national
 ضد ملی، ضد دسته یا حزب ملی
antinomy
 تناقض در قانون یا در اصل
anti nuclear forces
 ضد نیروهای هسته‌ای
anti nuclear movement
 جنبش ضد هسته‌ای
anti nuclear test groups
 گروه‌های مخالف آزمایش‌های هسته‌ای
anti nuclear testing group
 گروه‌های مخالف آزمایش‌های هسته‌ای
anti parliamentary
 ضد پارلمان، مخالف مجلس، مخالف دسته پارلمانی، مخالف حکومت پارلمانی
antiparliamentary

نویسنده یا ناطق مخالف حکومت
پارلمانی

anti-party activity فعالیت ضد حزبی

antipathy نفرت

anti-personal bomb بمب ضد نفر

anti-personal mine

مین یا اژدر ضد نفر

anti polemist

مخالف جنگ، ضد جنگ

anti poverty program

برنامه مبارزه با فقر

antiquarian باستانی، عتیقه شناسی

anti-rationalism خردستیزی،

مخالف منطق، غیر عقلانی

antireligion movement

جنبش ضد مذهب

anti-revolutionary ضد انقلابی

anti-revolutionary grouplets

گروهکهای ضد انقلاب

anti-self خودستیز، ضد خود

anti-semitic ضد یهود،

ضد یهودیت [عرب]

anti-semitic sentiments

احساسات ضد یهودی، احساسات ضد

سامی (ضد یهود)

anti-semitism مخالفت با یهودیان،

سامی ستیزی، یهودی ستیزی

anti-social اجتماع ستیز، ضد جامعه،

مخالف رفاه اجتماعی، مخالف اصول و

قراردادهای اجتماع (دشمن اجتماع)

anti-social behaviour

رفتار ضد اجتماعی

anti-submarine warfare

مخالف جنگ زیر دریایی

anti-tank missiles

موشکهای ضد تانک

anti-trust

مخالف تشکیل "تراست" یا اتحادیه های

بزرگ صنعتی

anti-utopia

ضد آرمانشهر

anti-war

ضد جنگ

anti-war protesters مخالفان جنگ،

معترضین به جنگ، کسانی که علیه جنگ

اعتراض می کنند

antonomasia

به کاربردن عنوان رسمی به جای اسم

واقعی اشخاص، مانند اعلیحضرت به

جای شاه [مثل: his majesty به جای

[King]

anxiety دلوپسی، اضطراب، نگرانی

A.N.Z.U.S. pact

پیمان دفاعی استرالیا، زلاندنو، امریکا

[آنزوس]

apartheid تبعیض نژادی،

جدایی بین سیاهپوستان و سفیدپوستان

A.P. → associated press

apathy بی تفاوتی سیاسی،

بی اعتنایی سیاسی به خاطر ترس از ایجاد

درگیری اجتماعی بزرگتر

apolitical بی علاقمندی به امور سیاسی

apolitical stratum

طبقه غیرسیاسی یا بی تفاوت

apologetic پوزش طلبانه، توجیه کننده**apolotism**

بی قیدی نسبت به سیاست و مسائل اجتماعی و میهنی

apostasy ارتداد، ترک آئین، کفر**apostate** برگشته از دین خود**apostle** پیام آور**apotheosis** اوج افتخار، کمال مطلوب،

مثل اعلا، نمونه کامل، اسوه

A.P.P. خبرگزاری پاکستان**appaling** ترسناک، ترساننده، مخوف**apparatus belli**

مهمات و تدارکات قبلی

apparently ظاهراً، پُر واضح است که،

چنین برمی آید، از قرار معلوم

appeach اتهام بر کسی وارد آوردن،

هتک حرمت کردن، لکه دار کردن، به

عقب انداختن، بدنام کردن

appeal درخواست کردن، التماس کردن،

مراجعه کردن، رو آوردن، متوسل شدن،

استیناف کردن، تقاضا کردن، پناهنده شدن،

مراجعه، استیناف، پژوهش خواهی،

فرجام خواهی، درخواست

appeal court دادگاه استیناف**appeal from the chair**

پشتیبانی رئیس پارلمان برای گرفتن

رای، رئیس پیشنهادی، پیشنهاد یا

تقاضاهایی از طرف رئیس مجلس یا

رئیس جلسه، پیشنهاد رئیس پارلمان

برای گرفتن رأی

appeal to the country

انحلال مجلس پس از صدور رأی عدم

اعتماد به هیئت دولت تا مردم بتوانند

دوباره به میل خود نمایندگان مجلس

راتعین و دولت را به وسیله آنها تشکیل

دهند

appear منتشر شدن، ظاهر شدن،

متجلی شدن

appearance وضع، رفتار، نمود،

سیما، ظهور، پیدایش

appear for

نماینده قانونی یا رسمی بودن

appease خشم کسی را فرو نشانیدن،

تسکین دادن، به دشمن توانا امتیاز دادن

appeasement سازش، تسلی،

تسلیم ننگ آور، به خصوص تسلیم

چمبرلین نخست وزیر انگلستان در سال

۱۹۳۷ در مقابل آلمانها، سیاست باج دهی،

گذشتن از پاره ای حقوق برای تسکین

دشمن با جلوگیری از وقوع خونریزی،

سیاست اقناع، باج دهی، تسلیم (سیاست)

append الحاق کردن**append a clause** اضافه نمودن ماده**append a clause to a treaty**

ماده ای را به یک معاهده اضافه نمودن

applaud کف زدن و تحسین کردن**applause** هلهله تشویق،

تشویق و تمجید (با صدای بلند)

apple of discord

موجب نفاق و اختلاف

applicable قابل اجرا

applicant متقاضی، درخواست‌کننده

application کاربرد، درخواست (نامه)،

تقاضا (نامه)، اجرا، استعمال

applied arts هنرهای کاربردی

applied statistics آمارهای عملی

applier تقاضاکننده، تقاضا دهنده

appoint منصوب کردن

appointed senator سناتور انتصابی

appointive انتصابی

appointment انتصاب، وعده ملاقات،

سمت، منصب، پست

apportionment

تقسیم کرسیهای نمایندگی در کشور

توسط قانون، سرشکن، تقسیم‌بندی

apportionment bill

قانونی که در امریکا به تصویب رسید و

بر اساس آن تعداد نمایندگان مجلس

امریکا به نسبت جمعیت هراستان بر طبق

آخرین سرشماری تعیین می‌شد

appraisal

ارزش‌شناسی، تعیین قیمت، برآورد

appreciation قدرشناسی،

تقدیر، افزایش قیمت

apprentice کارآموز، نوآموز،

شاگرد، [در نیروی دریایی امریکا]

کارآموز ملوانی و توپخانه

approach برداشت،

عملیات ضمن محاصره، دسترسی،

رهیافت، شیوه برخورد، تلقی، دیدگاه،

راه، زمینه، روند، ساخت و پاخت،

پارتی‌بازی، نزدیک شدن

approach trench

سنگر ارتباطی با سنگر آتش که ارتباط

بین قسمتهای جلو و عقب مدافعین را

محفوظ نگاه می‌دارد

a whole series of approaches.

یک سری آمد و رفت‌ها، یک سری کامل ساخت

و پاخت‌ها

approbation تائید، تصویب، موافقت

with approbation of members.

با موافقت اعضا، اعلام نظر موافق از طرف دولت

ثالث نسبت به پیمان منعقد که به پیمان در کشور

دیگر اعتبار می‌بخشد.

appropriate arrangemnet

ترتیبات مقتضی و مناسب

appropriate scale مقیاس درخور

appropriate technology

تکنولوژی درخور

appropriation اختصاص، ضبط،

وجه اختصاصی

appropriation bill

لایحه تصویب هزینه کشوری به وسیله

مجلس

approval تصویب، موافقت، تأیید

approval by acclamation

تصویب به وسیله کف‌زدن در مورد

قطعنامه‌ها در میتینگ‌های سیاسی

approve the new bill

لایحه جدید را تصویب کردن

approving truth حقیقت مسلم،
دلیل قانع کننده

appurtenance of a riot

شریک در فتنه و آشوب

A.P.S. خبرگزاری الجزایز

aptride فاقد تابعیت،

کسی که تابعیت در کشوری را ندارد

apt words دلایل محکمه پسند

aquaculture کشت دریایی

aquavillage دهکده دریایی

arabicized معرب، عربی شده

Arab-Israel peace talks

مذاکرات صلح اعراب و اسرائیل

Arab league پیمان عرب،

اتحادیه عرب

arable lands سرزمینهای قابل کشت

Arabophil طرفدار و دوست اعراب

arbitrage معامله با منفعت

arbitrary مستبدانه، خودسرانه

arbitrary arrest

توقیف خودسرانه و غیرقانونی

arbitrary expulsions

اخراجهای اجباری

arbitrary government

حکومت مستبدانه، حکومت خودسرانه،

حکومت غیرقانونی

arbitrate فتوادرادن، حکمیت کردن،

به داوری ارجاع کردن، داوری کردن در

arbitration حکمیت،

داوری بین المللی، حکم داور بین المللی
که اجرای آن با اعمال قوه قهریه ممکن
نیست

arch → earth

archaeology باستان شناسی

archaeo-marxist کهنه مارکسیست

archbishop اسقف اعظم

archery تیراندازی

archibald تفنگ ضدهوایی

archical حکومتی

archichancellor

صدراعظم، وزیراعظم، اتابک اعظم

arch Islam صدر اسلام

archology علم حکومت،

مملکت داری

arch satan شیطان بزرگ

area

ناحیه تحت کنترل یک ارتش یا هنگ یا
سپاه

areas زمینه ها، مناطق، نواحی

areas of agreement

زمینه ها و حوزه های مورد توافق

arena میدان جنگ، عرصه

areotections

ساختمانهای نظامی برای سنگربندی و

استحکامات، دژهای جنگی مهندسی

ومعماری و نظامی و استحکامات جنگی

argine استحکامات، خاکریز

argosy کشتی بزرگ، بزرگترین کشتی،

ناوگان تجاری
 argument مشاجره، جَروبحث
 argumentative جنجالی، مشاجره‌آمیز
 ariot شورش طلبانه، یاغیانه، فتنه‌جویانه
 arise from برآمدن از، نشأت گرفتن از، به وجود آمدن از
 aristocracy حکومت اشراف یا اشرافی، طبقه اشراف، کشوری که دارای دولت متشکل از زبده‌ترین افراد مردم است، حکومت اشرافی، آریستوکراتها و شایستگان
 aristocrat دسته اشراف
 طرفدار [حکومت] اشراف، نجیب‌زاده، شخصی که دارای سلیقه و اندیشه و رفتار طبقه اشراف است
 aristocratic اشرافی، اعیانی
 aristocracy حکومت اشرافی
 aristodemocracy حکومت اشراف و مردم [تواماً]
 aristology علم آداب سفره و غذا خوردن، آئین بر سر میز غذا نشستن
 arithmetical progressive تصاعد عددی
 arm اسلحه، جنگ‌افزار، سلاح
 بخشی از نیروهای نظامی، زره، مسلح کردن، مسلح شدن، سلاح پوشیدن
 armada کشتیهای جنگی، نیروی دریایی اسپانیا که توسط فیلیپ

دوم پادشاه اسپانیا برای تسخیر انگلستان اعزام گردید
 armageddon مبارزه نهایی، جنگ تبلیغاتی، برخورد نهایی تسلیحات، مهمات کشتی جنگی، تجهیزات، نیروی دریایی یا خشکی
 armament race مسابقه تسلیحاتی
 armamentary مهمات، انبار اسلحه، اسلحه سازی
 armature نیروهای مسلح، سلاح، دفاع به وسیله زره
 arm ban تحریم اسلحه
 armchair guerilla معاملات آزاد اسلحه
 armed مسلح، مجهز، پرچم‌دار
 armed amphibious landing پیاده کردن نیروهای دریایی و زمینی
 armed bandits راهزنان مسلح
 armed forces نیروهای مسلح، نیروهای نظامی
 armed neutrality بی‌طرفی مسلحانه
 armed peace صلح مسلح
 armed policeman ژاندارم
 armed robbery سرقت مسلحانه
 armed security forces نیروهای امنیتی مسلح
 armed struggle نبرد مسلحانه
 armed to teeth تا دندان مسلح
 armed to the teeth تا دندان مسلح
 armed units واحدهای رزمی

armed uprising قیام مسلحانه
 armiferous دارای اسلحه، مسلح
 armilla لباس مخصوص روز تاجگذاری
 armistice متارکه موقتی جنگ، صلح موقتی، آتش‌بس
 armistice day; veterans day;
 remembrance day روز آتش‌بس، یازدهم نوامبر، سالگرد
 توقف جنگ جهانی اول است، در آمریکا
 این روز را veterans day می‌نامند.
 متارکه موقتی جنگ [در این روز به توافق،
 طرفین متخاصم موقتاً عملیات جنگی را
 متوقف می‌سازند]
 armless بدون سلاح
 armor clad زره‌پوش، زره‌دار
 armored زره‌دار، زرهی
 armorial زرهی، اسلحه‌ای
 armory → armoury
 armour زره، سلاح، زره‌پوش کردن
 armoured carrier نفربر زرهی
 armoured unit واحد زرهی
 armoured units واحدهای زرهی،
 واحدهای مسلح
 armoury اسلحه‌خانه، زرادخانه،
 اسلحه‌سازی، اسلحه، سلاح، تشکیلات
 و ساختمان مخصوص تربیت افراد غیر
 نظامی به فنون جنگی
 armpotent دارای قدرت تسلیحاتی،

تمام سلاح، دارای قدرت کامل از نظر
 تجهیزات، مسلح
 arm production تولید جنگ‌ابزار
 arm race مسابقه تسلیحاتی
 arm reduction کاهش تسلیحاتی
 arms سلاح، تسلیحات ارتش،
 خدمت نظام، جنگ (در فرمانهای نظامی)
 arm sale فروش اسلحه
 arms control deal قرارداد کنترل سلاح
 arms embargo تحریم تسلیحاتی، تحریم اسلحه
*Arms intended by the constitution
 of U.S.A are suitable for the
 defence of the community.*
 تسلیحاتی که طبق قانون اساسی امریکا برای دفاع از
 جامعه مناسب است.
 arms length transactions معاملات آزاد اسلحه
 arms mania جنون جمع‌آوری اسلحه
 arms of precision سلاحهای دقیق
 arms procurement office اداره تهیه سلاح
 arms race مسابقه تسلیحاتی
 arms reduction کاهش تسلیحاتی
 arms reduction agreement توافق کاهش سلاح
 arms treaty معاهده تسلیحاتی
 arm twisting اعمال فشار کردن
 all to arms. همه مسلح شوید.

People have the right to bear arms.

مردم حق دارند اسلحه باخود حمل کنند.

army ارتش، لشکر، سپاه، گروه،

هرگونه گروه متشکل از مردم

army clean up تسویه ارتش

army commander فرمانده ارتش

army corporal

افسر رتبه پایین ارتش، سرجوخه

army council شورای جنگ

army deserters فراریان نظامی،

(سربازان فراری)

army detectors فراریان نظامی

army fighter جنگنده ارتش

army interference

مداخله نظامی، دخالت نظامی

army nurse corps پرستاران ارتش

army purge تسویه ارتش

army rejects وازده‌های ارتش

around defence

دفاع همه جانبه (در نظام)

arouse تحریک کردن، بیدار کردن

arouse public interests

جلب کردن آرای عمومی، توجه و علاقه

همگان را جلب کردن

arraign احضار متهم زندانی

arrangement of a dispute

حل و فصل اختلاف

array صف بستن، آراستن

arrayal آرایش جنگی، صف‌آرایی

array of rival

رقیب آراستن، رقیب‌آرایی

array of troops

صف‌آرایی، آرایش نظامی

arrear-guard; arriere-guard;

rear guard پس قراول

arrears دیون معوقه، بدهی عقب‌افتاده،

کار عقب‌افتاده

arrest دستگیر کردن، توقیف کردن

arrest the arms race

مسابقه تسلیحاتی را متوقف نمودن

arriere-guard → arrear-guard

arrive at a conclusion

به نتیجه‌ای رسیدن

arrogance استکبار، تکبر، نخوت

arrogant مستکبر

arrogant powers قدرتهای مستکبر

arsenal زرادخانه،

انبار ذخایر، مهمات جنگی

art appreciator هنرپذیر

art critic نقاد هنری

art department

بخش عکاسی و طراحی

art for art's sake هنر برای هنر

articles of association

اساسنامه

articles of faith

ارکان ایمان، صفات ایمان

articles of law مواد قانون

articles and memorandum of

associations

اساسنامه و شرکت‌نامه

articulate

تصریح کردن،

با صراحت اظهار کردن، به روشنی بیان کردن

artificial accession

الحاق ارادی دو ناحیه یا دو کشور

artificial intelligence

هوش مصنوعی

artificial panics

بحرانهای ساختگی

artiller

توپ ساز

artillerist

توپچی، متخصص توپخانه

artillery

توپخانه، آتش، توپ

artillery barrage

سد (دیوار) آتش

artillery duels

رد و بدل کردن آتش توپخانه

artillery fire continued.

بداً آتش توپخانه ادامه داشت.

artisans

صنعتگران، افزارمندان

artist

هنرمند

artistic revolution

انقلاب در عالم هنر و ادبیات

artlessness

ساده‌لوحی

ascendancy

استیلا، سلطه

ascension

صعود، معراج، عروج

ascertain

محقق کردن، محرز کردن،

احراز کردن، دریافتن

ascetic

ریاضت‌کش، مرتاض

ascribe; attribute to

استناد کردن به

A.S.E.A.N.

اتحادیه ملل آسیای جنوب شرقی

ashamed

شرمسار، شرمگین،

منفعل، شرمنده

ash-heap

زباله‌دان

ash-heap of history

زباله‌دان تاریخ

aside

کنار، جدا

asocial

غیراجتماعی، جامعه‌گریز

aspect

جنبه، وجه، منظر، لحاظ

asperse

هتک شرف کردن نسبت به، هتاک کردن

aspiration

آمال، آرزو، بلندپروازی

assassin

تروریست، آدمکش، قاتل،

(برگرفته از کلمه عشا شین عربی که به

پیروان حسن صباح اطلاق می‌شد)

assassinate

ترور کردن، کشتن،

به قتل رساندن (خائنانه)

assassination

ترور، قتل، سوء قصد،

جنایت، (قتل یا ترور شخصیت‌های مهم

سیاسی)

assassinator

تروریست، آدمکش

assassinatress

زن آدمکش

assassinist

کسی که معتقد به ترور و آدمکشی است

assault

حمله، یورش، حمله ناگهانی،

حمله به عقاید و مقدسات، حمله

مسلحانه، تاخت و تاز

assault line

خط حمله

assayer

پیش‌مرگ (در غذا)

assemblage انجمن، مجمع، اجماع
assemblance انجمن، جمع آوری
assemble انجمن کردن، جمع کردن، گردآورتن، فراهم آوردن، مونتاژ کردن
assemblément تجمع
assembler عضو مجمع، عضو انجمن، جمع کننده، کسی که در مجمع شرکت می کند
assembly مجمع، مجلس، اجتماع، میتینگ، گردهمایی
assembly line خط تولید
Islamic Consultative Assembly مجلس شورای اسلامی
assembly man عضو مجلس، نماینده مجلس، عضو مجلس مقننه
Assembly of Experts مجلس خبرگان
assembly of different religions اجتماع مذاهب مختلف
assembly of parties جلسه احزاب
open session of Islamic Consultative Assembly جلسه علنی مجلس شورای اسلامی
National Consultative Assembly مجلس شورای ملی
assembly room اتاق جلسه، اتاق و سالن اجتماعات
assent قراردادی که به اتفاق آرا تصویب شده باشد، قرارداد رسمی، موافقت یا

رضایت
assessor موافق (با انتخاب شخصی در انتخابات)
assert حقوقی را ادعا کردن، اعلان کردن، اظهار مثبت، اظهار قطعی، ادعا، دفاع کردن، بیان کردن، اظهار کردن
asserter اظهار کننده، مدعی، حامی، هواخواه، وکیل مدافع، رهایی بخش، آزاد کننده
assertion اثبات، ادعا، نمایش قدرت، پافشاری
assert oneself از حق خود دفاع کردن
assert to مورد موافقت قرار دادن
assess ارزیابی کردن، برآورد کردن
assession جلسه، نشست، دوره اجلاس، جلسه ارزشیابی
assessment ارزشیابی، تشخیص، اظهار نظر، برآورد، تعیین مالیات
assess the prospects ارزیابی ابعاد و امکانات
assets داراییها
America has extended freezing Iranian assets. امریکا مسدود کردن داراییهای ایران را تمدید کرده است.
assign تخصیص دادن، محول کردن، مقرر داشتن، ارجاع کردن، اختصاص دادن، احاله کردن
assignment ملاقات (درپنهانی)، دیدار نهانی

assignment همانندسازی،
 عمل جذب، روند جذب مهاجران بیگانه
 به شیوه سیاسی و فرهنگی جامعه
assistance
 کمک یک جانبه کشوری به کشور دیگر،
 همدستی، کمک، پایمردی، پایداری
assistant معاون
assistant quarter master general
 معاون کل کارپردازی ارتش
assize دادگاه جنایی و کشوری استان
assuage تخفیف دادن
associate پیوستن، مربوط ساختن
associate diploma فوق دیپلم
associated Press; A.P.
 خبرگزاری آسوشیتدپرس
associated television
 شبکه پیوسته تلویزیونی
associate of royal academy
 عضو وابسته به آکادمی سلطنتی
associate professor استادیار
associate state حکومت وابسته،
 دولت وابسته
associate status
 ارتباط غیر استعماری، موقعیت وابسته
association انجمن، اتحاد، شرکت،
 اجتماع، وابستگی
freedom of associations and
expressions آزادی بیان و اجتماعات
association of ideas
 همخوانی اندیشه‌ها

Association of South East Asian Nations; A.S.E.A.N.
 اتحادیه ملل آسیای جنوب شرقی
association of tests
 آزمونهای تداعی
association of university
 انجمن فارغ التحصیلان دانشگاه
associative مبنی بر شرکت یا همکاری،
 آماده معاشرت
associative matrix زمینه همبسته
assume فرض کردن، تقبل کردن،
 به عهده گرفتن، پذیرفتن [مسئولیت]
assume power قدرت گرفتن،
 زمام امور و قدرت را در دست داشتن
assume responsibility
 مسئولیت به عهده گرفتن
assume the aggression
 حمله را آغاز کردن، بنیاد جنگ وانهادن،
 جنگ را شروع کردن
assume the reins of government
 زمام امور را به دست گرفتن
assurance ضمانت، دلگرمی،
 اطمینان به خود، اتکا به نفس
assuring for information استعلام
assuring you of our high esteem
 با تقدیم احترامات فائقه
asterism صورت فلکی
astonied گیج، مبهور،
 سرگشته، حیران
astonishing بهت آور

astronaut فضانورد

astronomical figures

ارقام نجومی خیره کننده

asylum پناهندگی، پناهگاه، مأمن،

تیمارستان

asynchronous ناهمزمان

A.T.C. → Air Traffic Control

atheism کفر، انکار وجود خدا، الحاد

atheist کافر، خداشناس

atheistic مربوط به انکار خدا،

مبنی بر الحاد، کافر

Atlantic Charter منشور اطلس،

قرارداد هشت ماده‌ای که بین وینستون

چرچیل و فرانکلین روزولت در اوت

۱۹۴۱ در کشتی "prince of wales" تنظیم

شده و حقوق هر فردی را تعیین و

تضمین می‌کند

Atlantic Pact پیمان اطلس،

معاهده‌ای که در سال ۱۹۴۸ بین

کشورهای مجاور اقیانوس اطلس برای

امنیت و دفاع مشترک بسته شده است

Atlantic wall دیوار اطلس،

(خط جبهه‌ای که به وسیله آلمانها در

جنگ جهانی دوم برای دفاع از سواحل

اروپایی اقیانوس اطلس ساخته شده

است)

atmosphere جو، وضع

atmospherology علم جوشناسی،

علم هواشناسی

atomic اتمی، هسته‌ای

Atomic Energy Commission

کمیسیون انرژی اتمی

atomic pile راکتور اتمی

atomic warfare

نمایش جنگ اتمی

atomic warhead of missile

کلاهک اتمی موشک

atomic war-heads کلاهکهای اتمی،

کلاهکهای هسته‌ای

atomism اتم باوری

atomology اتم شناسی

atomos اتم، اتموس

atonement جبران، کفاره

atrociti بیرحمی، شقاوت، شرارت

attaboy; bravo attache

وابسته سفارت، وابسته، عنوان وابسته به

پایین ترین مقام در اعضای یک مأموریت

دیپلماتیک

attache وابسته (سیاسی)،

آتاشه (عنوان وابسته به پایین ترین مقام

در اعضای یک مأموریت دیپلماتیک)

attachments وابستگیها، وابسته‌ها

attack حمله، تاخت و تاز، یورش،

حمله کردن بر، تاخت کردن

attack was launched حمله شروع شد

attack in rear از پشت حمله کردن

attainment دستیابی، نیل

attempt به زور گرفتن، حمله کردن،

سعی کردن، مبادرت کردن، دشمنی،

حمله، سوء قصد

attempt upon territory of a state

تجاوز به سرزمین دولت بیگانه

at first attempt درنخستین حمله

They attempt to a bold fight(ing).

آنها درصدد برپایی جنگ دلیرانه‌ای هستند.

They planned to attempt enemy's camp.

آنها نقشه کشیدند که به اردوی دشمن تجاوزکنند!

attend حضورداشتن در

attendance جمعیت حاضر، حضار،

ملازمت، همراهی

attendant مراقب، مأمور،

متصدی، خادم، پیشکار، همراه، ملازم

attend the identity parade

درصاف تعیین هویت ایستادن
[افراد مظنون]

attend the summit

شرکت کردن در جلسه

attention/Attention توجه، دقت،

رسیدگی، [با حرف بزرگ] خبردار

attentive مراقب، هوشیار

attenuate کم‌ارزش کردن

attest شهادت دادن،

تصدیق امضا کردن، تأیید کردن

attestation گواهی، تصدیق، شهادت،

گواهی امضا

attitude طرز تلقی، طرز برخورد،

نگرش

attorney وکیل (دعاوی)، وکیل مدافع

attorney general دادستان کل،

رئیس دیوانعالی کشور، مدعی‌العموم،

وزیر دادگستری (در آمریکا)

attraction جلب، جذب

attribution استناد، تخصیص

attribution to استناد به

attrition فرسایشی

attrition war جنگ فرسایشی

auction مزایده گذاشتن، حراج

the auctioneers patter

زبان مخصوص حراجیها

audience حضار، مخاطبین

audit → verify

auditor حسابرس، مأمور رسیدگی

auditorium سالن سخنرانی

augur خبرازچیزی دادن،

نشانه چیزی بودن

augury شگون، یمن

باعظمت، شکوهمند، عظیم‌الشان،

august والاتبار

aura

فضایی که موجب احساس خاصی در

انسان می‌شود

auspices U.N. حمایت، تحت حمایت،

در پرتو حمایت، به امید سازمان ملل، به

انتظار سازمان ملل

auspicious مبارک، فرخنده، خجسته

austerity صرفه جویی اقتصادی،

سخت‌گیری، سختی، تندی، ریاضت

Australian Council Trade Union;

شورای اتحادیه اصناف استرالیا A.C.T.U

Austrian

وابسته به مکتب اقتصادی اتریش، (که بر اساس آن ارزش هر کالا بسته به ارزشی است که آن جنس در بازار آزاد دارد نه ارزشی که با فریبکاری و نیرنگ برایش قائل شوند)

autarch حاکم و سلطان مطلق
autarchy استبداد، حکومت استبدادی، حکومت مطلق، استقلال و خودمختاری، خودکفایی، کفایت محصولات داخلی برای رفع احتیاجات کشور، منابع داخلی و محدود کردن واردات از طریق وضع قوانین گمرکی و مالیاتهای سنگین، مانند وضعیت آلمان در جنگ دوم

autarchy, autocracy حکومت استبدادی و مطلق

autarky خودکفایی اقتصادی

autezousy استبداد

authentic معتبر

authentical صحیح و موثق، اصیل و کلی

authenticate رسمیت دادن، صحت چیزی یا مطلبی را تأیید کردن، صحت مطلبی را تعیین کردن

authentic interpretation تفسیری که مستقیماً مقامات عالی رتبه مقننه یا شخص صلاحیت داری ارائه کند، تفسیر دیوان عالی

authentic news اخبار معتبر

authentic sources منابع موثق

author قانونگذار، حاکم مؤلف

authoritarian اقتدار طلب، استبدادی، قدرت و زور، طرفدار استبداد

authoritarian government حکومت اقتدار طلب

authoritarianism اقتدارگرایی، قدرت ورزی، فلسفه تمرکز قدرت یا استبداد، سلطه گرایی، (حکومتی که در آن آزادی فردی به طور کامل تحت الشعاع قدرت دولت قرار می گیرد)

authoritative مقتدر، معتبر

authorities مقامات، اولیای امور، مسئولین

مقامات صلاحیت دار

authority سلطه، اقتدار،

اقتدار ناشی از سنت، قانون، عقل و یا جاذبه شخصی

authority figures مراجع قدرت

authority patterns الگوهای اقتدار

authorize اختیار دادن،

اعتبار قانونی بخشیدن، نمایندگی دادن، تنفیذ کردن

authorized version

روایت یا ترجمه مجاز، کتاب مقدس، شرح مجاز

author's fees; compiling fees حق تألیف

authorcritics انتقاد از خود و جلوگیری از تکرار آن

autism وهم‌گرایی، خیال پرستی، خیالبافی

autistic توهمی، وابسته به خیال پرستی

autocarpouslogy نقش‌شناسی، خویشتن‌شناسی

autoconsumption خودمصرفی

autocoordination خودهماهنگی

autocorrectivism خوداصلاح‌کنندگی

autocracy حکومت مستقل، حکومت استبدادی، حکومت مطلق، سلطنت فردی

autocrat خودکامه، حاکم مطلق، سلطان مستبد، سلطان مطلق

autocratic مطلق، مستقل، استبدادی

autocratically به‌طور مستقل، به‌طور مطلق

autocratic monarchy سلطنت استبدادی

autocratrix مستبد(زن)، لقب کاترین ملکه روسیه

autocritics انتقاد از خود

autodestruction خودبراندازی

autograph دستخط، توشیح‌کردن، امضا کردن

autology خویشتن‌شناسی

auto machine/automation آدم‌ماشینی

automated office اداره مجهز به دستگاههای خودکار

automatic خودکار، اتوماتیک، گریزناپذیر

automatic-medium range missiles موشکهای میان‌برد خودکار

automatic rifle تفنگ خودکار

automatic signals علائم خودکار

automation revolution انقلاب غیرارادی

automatism حرکت ناآگاهانه، حرکت غیرارادی

autonomic خودمختار، مستقل

autonomist طرفدار استقلال داخلی، طرفدار خودمختاری

autonomize مستقل ساختن، خودمختاری دادن به

autonomous خودمختار، دارای حکومت داخلی مستقل

autonomous control نظارت خودمختار

autonomous investment سرمایه‌گذاری مستقل

autonomous province ایالت خودمختار

autonomy استقلال داخلی، حاکمیت کل مبنی بر استقلال اقتصادی و سیاسی، استقلال طلبی، خودمختاری، مالکیت

autoprotection حق محافظت از خود جهت استقلال (خودحفاظتی)

autopsy کالبدشکافی

authoritarian

حکومت اقتدار طلب

auxiliary cruiser رزم‌ناو تدارکاتی

auxiliary fire service

سرویس کمک آتش‌نشانی

auxiliary government

سربازان کمکی بیگانه که در ارتش
کشوری خدمت می‌کنند، سرباز مزدور
خارجی

auxiliary troops of forces

قوای کمکی، نیروهای کمکی

auxilium آمبولانس (نظامیان)

avail سودمند بودن،

کاربردها داشتن و دارای ارزش
مساوی بودن

available در دسترس

avail oneself of the opportunity

از فرصت استفاده کردن

avant guard-e

آوانگارد، پیش‌قراول، پیشرو

avarice آز، تنگ‌چشمی،

طمع، زراندوزی

avenge کینه‌جویی کردن،

تقاص گرفتن از، انتقام کشیدن از

aver بایقین گفتن،

با قاطعیت اظهار داشتن

average معدل، میانگین

average cost هزینه متوسط

average deviation انحراف کم

average prices method

روش متوسط قیمت‌ها

averment اظهار قطعی، تثبیت

aversion بیزاری، تنفر

avert from مانع شدن از،

پیشگیری کردن از، منحرف کردن از

aviate پرواز کردن، هوانوردی کردن

aviation هواپیمایی، هوانوردی

International Civil Aviation

Organization.

سازمان بین‌المللی هواپیمایی کشور.

aviator هوانورد، خلبان

avid fan هوادار مشتاق،

هوادار علاقه مند

avidity ولع، اشتیاق

avion de chasse هواپیمایی شکاری

aviso

قایقی که به وسیله آن نفرات نظامی و
مهمات و پست را می‌رسانند

avoidance strategy

استراتژی اجتناب‌ناپذیر

avoiding اجتناب

avow اعلام کردن، ابراز کردن،

اذعان کردن، تصدیق کردن

avowal اعتراف، وعده، اظهار صریح

avowed principles

اصول پذیرفته شده و مسلم

avowry توقیف قانونی

A.W.A.C.S.; Airborne warning

and Control System

	سیستم اخطار و کنترل هوابرد
awake	گوش به‌زنگ، بیدار
awakening	بیداری
award	فتو‌دادن، مقرر داشتن،
	حکم کردن، جایزه، پاداش، لوحه افتخار
aware	باخبر، آگاه
awareness	آگاهی
awars stand	
	سکوی وسط برای برنده اول
awe	صولت، ابهت، صلابت، هیبت
awkward squad	
	جوخه تعلیمات نادیده و مبتدی
awry	خلاف انتظار، اشتباه
awtarch	استقلال اقتصادی

axes of advances	محورهای پیشروی
axial	محوری، محورمانند
axio	محور
axiologist	ارزش‌شناس
axiom	اصل متعارف، امر بدیهی،
	واقعیت روشن و تردیدناپذیر (در مفهوم
	سیاسی)
axiomatic	مبنی بر اصول
axiom postulate	اصل موضوع
axis of evil	محور شرارت
axis of incidence	محور تلافی
aye	رای موافق، موافق

B

B.A.A. → British Airport Authority

babbling گزافه‌گویی

babel هرج و مرج،

سخن‌پُر قیل و قال، اغتشاش، شلوغ
the grinding babel of the street.

قیل و قال گوش‌خراش خیابان.

babish استهزا کردن،

طعنه‌زدن، اهانت کردن

babtail → rag-tag

bad faith قصد فریب، نیت ناپاک

back

پشت چیزی نوشتن یا چاپ کردن،

ظهورنویسی کردن، حمایت کردن،

پشتیبانی کردن

back → second

backbench کرسی نمایندگان بی‌طرف

backbencher نماینده بی‌طرف

back-bite غیبت کردن از،

پشت سر سخن گفتن، بدگویی کردن از

backbreaking کمرشکن،

توانفرسا، طاقت‌فرسا

back cover story

داستان پشت جلد

backdate عطف به ماسبق کردن

back door دسیسه، کلک

back door invasion

استیلای پنهانی وزیرکانه

back down کوتاه آمدن،

صرف نظر از ادعایی، کناره‌گیری از مقام

یا موقعیت، حرف خود را پس گرفتن

backed government

دولت مورد حمایت

backer پشتیبان

backing حمایت، پشتیبانی

back lashes جریانه‌های پنهانی

back number

شماره قدیمی یک روزنامه

back of blighty بازگشت به میهن

back out گردن نگر فتن،
 زیر قول خود زدن
back record سابقه
back resolution از قطعنامه پشتیبانی کردن
back room سالن هیئت مدیره،
 سالن مخصوص هیئت تحریریه
back room boy شخصیت پشت صحنه (طراح)
back scratching دادوستد
back seat driving مداخله سیاسی
back-side خصوصی، محرمانه، نهانی
backslide عقب گرد کردن،
 سیر قهقرایی داشتن
backstage پشت صحنه (در خلوت)
back stairs gossip شایعات پشت سر
back up یاری کردن،
 کمک کردن، پشتیبانی کردن
backward رد تهمت،
 جواب مناسب، وارونه
backward motion سیر قهقرایی یا وارونه
backwardness عقب ماندگی
backwashes عواقب نگران کننده
bad cheque بد حسابی
bad faith نقض عهد و پیمان
bad faith قصد فریب، نیت ناپاک
badge of courage نشانه شجاعت، مدال شجاعت

bad omen وعید، فال بد، شگون بد
bad principle بدمرام، بدمسلک
bad record سوء سابقه
bad voting paper ورقهٔ بوج
baffle گیج کردن
baffle painting پوشاندن کشتی به طوری که از دور چیز دیگری به نظر آید. (در موقع جنگ این عمل برای فریب دشمن و مصونیت از حمله به کار می‌رود)
bafoonery مسخره بازی
baggage تجهیزات قابل حمل ارتش، بار و بونه
bail وثیقه، وجه الضمان، ضامن شدن،
 کفیل شدن، وثیقه سپردن
on bail تحت الضمان
bail-bond ضمانت نامه
bailliff ضابط دادگستری، پلیس قضایی
baillment ضمانت
bailisman ضامن حرفه‌ای
Bakhtar خبرگزاری افغانستان
Bakuninism باکونینیسیم،
 عقیدهٔ سیاسی میخائیل باکونین بنیانگذار
 آنارشیزم و سوسیالیست انقلابی. لزوم
 نابودی دولت و حفظ فوق العاده حقوق
 فردی و افکار خداوند از مشخصات این
 مسلک است
balance تعادل، توازن،
 موازنه، موازنه ایجاد کردن
balance budget تراز بودجه

balance and flexibility of the armed forces

تعادل و انعطاف پذیری نیروهای مسلح

east-west balance of power

موازنه قدرت میان شرق و غرب

balanced government

حکومت اعتدالی

balance in hand موجودی

balance of payments تراز پرداختها

balance of powers موازنه قوا،

توازن قوا، سیاست موازنه قدرت

balance of terror توازن ترس،

موازنه وحشت، تعادل وحشت

balance-sheet ترازنامه

balance society جامعه متعادل

bale مصیبت

balkanization بالکانیزه کردن،

balk-baulk سرباززدن،

موافقت نکردن، زیربارنرفتن، پس

کشیدن، تجزیه و تقسیم یک منطقه به

کشورهای کوچکتر

blanket-proposal پیشنهاد جامع و کلی

ballihoo پُرهیا هو، (تبلیغ پرهیا هو)

ballistic درباره علم توپ اندازی،

مربوط به علم حرکت اجسامی که به

هوایرتاب می شوند

ballistic missile موشک بالستیک

ballistics of bombs علم پرتاب بمبها

balloon

شرح گفتگوی افراد در داستانهای

مصورکه به صورت بادکنک از دهان آنان

خارج می شود

ballot برگ رأی مخفی،

مجموع آرای نوشته شده، رأی مخفی

دادن

by ballot بارأی مخفی

ballot box صندوق آرا

tamper the ballot box.

دستبردزدن به صندوق رأی درانتخابات.

ballot card برگ رأی

ballot form باورقه رأی دادن، برگ رأی

ball roller مجلس آرا، صحنه گردان،

سفره انداز ملاقاتهای تشریفاتی

ball-rolling صحنه آرای،

مجلس آرای، معرکه گردانی

ballyhoo

نمایش پُرسروصدای جلب توجه

مردم

bamboo سرحدات چین کمونیست

ban مانع، تحریم، منع،

قدغن کردن، توقیف

banal; common place

پیش پا افتاده

banality

پیش پا افتادگی، سزاوار مردم پست

banana peel موقعیت متزلزل

banana republic

جمهوری موزی (کشوری که از نظر

سیاسی متزلزل و اقتصاد آن متکی به یک

محصول است)

banc جلسه هیئت قضات
band متحد کردن، متحد شدن،
 به هم پیوستن، دسته، گروه
band creaser
 وسیله‌ای که در صحافی برای خط
 انداختن در حاشیه‌های جلد کتاب به
 کار می‌رود
bande فرمان، حکم،
 اعلامیه، اعلان عمومی
banden قلمرو، حوزه حکمرانی
band hook تفنگ،
 تفنگ خان‌دار (اصطلاح عامیانه سربازان)
*The bands who still ravage the
 frontiers.*
 دسته‌هایی که هنوز هم در مرزها به چپاول‌گری
 می‌پردازند.
bandit سارق مسلح،
 راهزن، دزد سرگردنه
banditism → banditry
banditry; banditism راهزنی،
 باندیتسم، فعالیت گروه‌های مسلح که
 قصد غارت و کشتار و ترور را دارند
band record سوء سابقه
bane موجب دردسر، مزاحم
bang طپانچه
banish تبعید کردن
banished تبعید شده
banishment تبعید، اخراج
bank charges هزینه‌های بانکی
bank credit اعتبار بانکی

bank debits بدهیهای بانکی
bank deposit سپرده بانکی
bank discount تنزیل بانکی
**bank for international
 settlements**
 مطالبات بین‌المللی بانکی، بانک
 پرداختهای بین‌المللی
bank holiday تعطیل رسمی،
 تعطیل عمومی
banking firms
 مؤسسات بانک خصوصی
bank roll اسکناس بانکی
balance of power موازنه قدرت
banking surety ضمانت بانکی
bank overdraft بدهی به بانک
bank paper سفته
bank rate (نرخ) بهره بانکی
bankroll نقدینگی، منابع مالی،
 اسکناس بانکی
bankruptcy ورشکستگی
bank settler-or ماندگار، مهاجم
banner سر تیر صفحه اول،
 شعار (روی پارچه)، پرچم، پارچه شعار
*Hang out the banners on outward
 wall.*
 پرچمها را به دیوار بیرونی برافرازید.
banner line
 تیر سراسری بالای صفحه اول
banner man
 حامل پرچم در میدان جنگ

banner of Islam پرچم اسلام
banning reform مصالح عمومی
banter کنایه
ban the local newspaper
 تحریم کردن روزنامه محلی
ban the use of chemical arms
 تحریم به کارگیری سلاحهای شیمیایی
baptism غسل تعمید
bar هیئت وکلا، کانون وکلا،
 دادگاه، تحریم، مانع، جلوگیری کردن
bar association کانون وکلا
barbaric carnage کشتار وحشیانه
barbed cat نوعی ماشین جنگی
barbed wire سیم خاردار
barbet جان پناه
barbette تپه‌های خاکی و محصور شده
 (در استحکامات) که توپهایی را در
 سنگرهای ساخته شده بر آن قرار داده
 و علیه دشمن به کار می‌برند،
 (در کشتیهای جنگی) سنگری که دارای
 سپر ثابتی بوده و از آن توپها را آتش
 می‌کنند
bare boat قرار اجاره کشتی
bargain چانه زدن، معامله
bargaining chip برگ برنده
bar مانع شدن، جلوگیری کردن
in bar of دلیل کافی علیه،
 جلوگیری، ممانعت
barometer شاخص
barrack سربازخانه، کسی راهو کردن

barrage رگبار گلوله، مسلسل وار
barred by statute مشمول مرور زمان
barrels per day بشکه در روز
 (واحد شمارش مقدار نفت صادراتی)
barricade سنگربندی موقت،
 مانع، وسیله دفاع، مسدود کردن راه
 (موانع اولیه که برای جلوگیری از دشمن
 در مسیر او قرار می‌دهند، مانند بشکه،
 واگن و سنگ)
barrier
 مانعی برای جلوگیری از عبور دشمن،
 سنگر، شهر محکم مرزی کشور
barrister وکیل مدافع،
 وکیل دادگستری، وکیل دعاوی
barter تهاتری، پایاپای معامله کردن،
 معامله پایاپای (جنس به جنس)
barter for پایاپای معامله کردن
base قبیح، دنی، فرومایه، پایگاه
baseless بی پایه و اساس، بدون مأخذ
baseless accusations
 اتهامات بی اساس
baseless rumors-ours
 شایعات بی پایه و اساس
baseness
 پستی، فرومایگی، دنائت، رذالت
base policy مقررات پایگاه
basic اساسی، پایه‌ای
basic commodities کالاهای اساسی
basic diplomacy دیپلماسی بنیادی
 (روابط سازمان یافته کشورها)

در چارچوب سازمانهای جهانی مانند
سازمان ملل متحد)

basic wage مزد ثابت، دستمزد پایه

basic point pricing

قیمت تمام شده کالا

basis اساس، مأخذ، پایه

His claims have no basis.

ادعاهای او پایه و اساسی ندارد.

bastille استحکامات ساختن

bastiment تدارکات نظامی

batable; debatable

قابل بحث و مناظره

bate کم کردن، پایین آوردن،

تخفیف دادن

They should not bate the labor's

wages.

دستمزد کارگری را نباید پایین بیاورند.

battakhin; battalia فرمان جنگ

(معمولاً با in و into می آید)، بسیج

دسته‌های نظامی و یا نیروی دریایی برای

عملیات نظامی، نیروهای مجهز برای

جنگ، نیروهای مسلح

battalia → battakhin

battalion گردان نظامی،

[در جمع] نیروی ارتشی، لشکر

صف بسته، گردان تشکیل دادن، هنگ

battalion commander فرمانده گردان

battered از هم پاشیده

battered economy

اقتصاد از هم پاشیده

battering-train توپخانه محاصره،

توپخانه سنگین

battery آتشبار، حمله باتوپخانه،

حمله محل استقرار توپخانه، بمباران،

ایراد ضرب و جرح

battle جنگ، نبرد، جنگ کردن،

حمله کردن، آماده جنگ کردن،

استحکامات ساختن

battle array صف جنگ، صف آرای

battle casualty تلفات جنگی

battle correspondent مخبر جنگ،

خبرنگار جنگ (در کشور دیگر)

battalion commander

فرمانده هنگ

battle array صف جنگ، آرایش نبرد

battle cruiser نبرد ناوی

battle cry فریاد جنگی، شعار جنگی

battle field میدان جنگ

battle fronts جبهه‌های جنگ

battle ground میدان جنگ

battle group

واحد ارتشی مرکب از پنج گروهان

One who enters battle against

God.

کسی که به جنگ در برابر خدا اقدام می‌کند.

battle piece تصویر،

موسیقی حماسی یا رزمی، مقاله یا شعر

مربوط به میدان جنگ

battle plane هواپیمای جنگی

battle position موضع جنگی،

battler	موضع رزمی
battle range	جنگجو، جنگاور
battle royal	تیررس
battle's heavy toll	نزاع سخت
battleship	تلفات سنگین جنگ
battle tested	ناو، کشتی جنگی
battle zone	جنگ آزموده
baulk	منطقه جنگی
bawdily	سرباز زدن، موافقت نکردن، زیر بار نرفتن، پاپس کشیدن
bay	به طرز مستهجن (پایین تنه‌ای)
beat	قسمتی از خندق که بین دو خاکریز باشد، متوقف ساختن (دشمن)
bayonet	باسرنیزه زدن، سرنیزه، بازور، باسرنیزه مجبور کردن
bazooka	تفنگ ضدتانک، یک نوع سلاح قابل حمل
B.B.C.:(British Broadcasting Corporation)	تفنگ ضدتانک، یک نوع سلاح قابل حمل
beachhead	خبرگزاری متعلق به انگلیس، بنگاه سخن پراکنی بریتانیا
beacon	پایگاه یا اراضی تصرف شده
beacon of hope	چراغ دریایی
beam	بارقه امید
bear	پرتو، شعاع، نور
bear arms	تحمل کردن
	سربازی کردن

bear down	سنگ تمام گذاشتن، درهم شکستن، از میان برداشتن
bearer of passport	صاحب پاسپورت، حامل پاسپورت
bear out	تصدیق کردن، تأیید کردن
bear the consequences of	مسئول عواقب... بودن
bear witness	گواهی دادن
beat	انتشارخبری جدید و تازه قبل از اینکه روزنامه‌های دیگر منتشر کنند، رنج کشیدن از چیزی، خبر زدن، خبر اختصاصی داشتن
<i>It is a beat on the whole country.</i>	این خبر در تمام کشور دست اول و بی سابقه است.
beat an enemy	دشمن را مغلوب کردن
beat a retreat	عقب نشینی کردن، کوس عقب نشینی زدن
beat down	سرکوب کردن
beat home with a subject	با موضوعی آشنا شدن
beatific	مسرت آمیز، فرخنده
beating and foul	ضرب و شتم
beat back the enemy	حمله دشمن را دفع کردن
beating orders	دستورات افسران به نیروهای تحت امر خود قبل از خروج از محوطه سربازخانه و غیره

beat man

خبرنگار مأمور در یک حوزه معین

beat of drum

صدای طبل که برای اعلام مقاصد
مختلفی نواخته می شود

beat off

دفع کردن

beauty queen

ملکه زیبایی

bedlam

محشرکبری، معرکه، هنگامه،
قیامت، آشفته بازار، شرب الیهود

bed of government machinery.

دستگاه زور و قدرت تحمیل کننده دولتی

beet up

مستقر کردن، برپا داشتن،

نگه داشتن، تقویت کردن (قوا و نیرو)

B.E.F. → British Expeditionary

Forces

before-said

مذکور، یاد شده

before their nation

در مقابل ملثان

befor the fact

پیش از ارتکاب جرم

before time

سابق بر این

befuddle

گیج کردن، سست کردن

beggar-my-neighbour polcy

سیاست فقیرسازی همسایه برای
آباد کردن کشور خود از راه استثمار آن

begrudge

مضایقه کردن،

دریغ کردن یا داشتن، حسادت ورزیدن،
کینه ورزیدن

beguile

اغفال کردن، مسحور کردن

behalf

جانب، خاطر، طرف

on behalf of

از جانب

از طرف

behavior/our

رفتار

behaviorism

رفتارگرایی

behead

گردن زدن، سر بریدن

behest → hest

behind a scene

پشت پرده

behind the scene

پشت پرده، غیر رسمی

beking

به سلطنت رساندن

beknow

به رسمیت شناختن،

اعتراف کردن

beleaguer

محاصره کردن

beleaguerer; besieger

محاصره کننده

beletter

پیام کتبی فرستادن به

belie

افترا زدن،

خیانت کردن به، دروغ در آوردن

His attitude belies his words.

دفتارش دروغگویی اش را معلوم می کند.

belief

عقیده، رأی، ایمان

bellicose

جنگجو، طرفدار جنگ

bellicose attitude

جنگ طلب

bellicosity

جنگ طلبی

belligerence

تجاوز، جنگ، محاربه

belligerency

وضعیت جنگ داخلی،

تجاوز، پرخاشگری، وابسته به دولتی که
با دولت دیگر در جنگ است

belligerent

متخاصم،

داخل در جنگ، متحارب

belligerent parties

گروههای متحارب

belligerent powers(the)

دولت‌های در حال جنگ

belligerent reprisal تلافی در جنگ،
اقدام تلافی جویانه در جنگ

belligerent retorsion

مقابله به مثل در جنگ

bellman جارچی

belongings متعلقات، دارای‌ها

belong to وابسته بودن، تعلق داشتن به

We belong to our country.

ما به کشور خود تعلق داریم.

bench مسند قضاوت

benches occupied by

کرسی‌های اشغال شده به وسیله

bencher عضو

bench mark price

بهای رسمی (ارزش پولی)

benediction دعای خیر، تبرک

benefaction احسان، نیکی، خیر،

نیکوکاری، خیرات، اعانه، کمک مالی،
صدقه

benefactor خیر، نیکوکار، بانی خیر،
ولی نعمت

beneficial مفید، پُر منفعت

*The war which was beneficial to**us.*

جنگی که برای ما سودمند بوده.

beneficiary ;interested party ذینفع

benefit نفع، سود، منفعت،

نمایش برای جمع‌آوری اعانه

Education is of great benefit to us.

آموزش و پرورش برای ما بسیار سودمند است.

benevolent نیکوکار، خیر، خیراندیش

bent حقه‌باز، رشوه‌گیر،

بچه‌باز، همجنس‌باز

bequest ماترک، میراث

bereaved داغدار، داغ‌دیده، ماتم دیده،
سوگوار،

bereavement داغ دل،

داغ عزیز از دست رفته، سوگ

Bermuda Triangle مثلث برمودا

beset احاطه کردن

besetting حمله پی‌درپی

besiege محاصره کردن

besieger محاصره‌کننده

besluit تصویب‌نامه

besmirch ;tarnish لکه‌دار کردن،

آلوده کردن، ناپاک کردن

bespeak فریاد و شکایت برآوردن،

بر علیه کسی حرف زدن، بحث کردن،
حاکمی بودن از

*They bespoke dangers in order to
scare the allies.*

آنها درباره خطر صحبت می‌کردند تا متنفین را
بترسانند.

bestowal اعطا

betake تسلیم کردن به،

اعطا کردن، توصیه کردن

bete noire خار چشم

betitle عنوان دادن به

betray گیرانداختن، لودادن،
تسلیم دشمن کردن، فاش کردن، خیانت
کردن به

bettered than dead

کمونیستی به از نیستی (شعاراروپاییان
مخالف استقرار موشکهای هسته‌ای)

betterment بهبودی، اصلاح، ترقی

bewail سوگواری کردن برای،

ماتم گرفتن برای، اندوه خوردن برای

bewilderment سردرگمی، سرگردانی،
گیجی، حیرانی

beyond the shadow of doubt

بدون هیچگونه شکی

bi-annual election

انتخاباتی که دو سال یکبار صورت
می‌گیرد

bi-annually هر دو سال یکبار

bias جهت‌گیری، کجی، تمایل،
تعصب، آریب، تحت نفوذ درآوردن

biased متعصب

biased story خبر مغرضانه،
خبر مغرضانه و یک‌طرفه

biases; the big bays کله‌گنده‌ها

bicameral دارای دو مجلس مقننه
(مجلس شورا و مجلس سنا)، سیستم
پارلمانی دو مجلس، دو مجلسی

bicameralism نظام دو مجلسی،

قوة مقننه مبتنی بر وجود دو مجلس قانون
گذاری سنا و شورا، پارلمان مرکب از دو
مجلس مبعوثان و شیوخ

bicameralist

طرفدار سیستم دو مجلسی (سنا و شورا)

bicentenary دو یستمین سالگرد،

جشن دو یستمین سالروز

bid امر کردن، سعی، کوشش،

با کوشش فتح کردن، پیشنهاد کردن،
دعوت کردن، پیشنهاد (قیمت) دادن

in a bid با یک تلاش

bid defiance to به مبارزه خواندن

bidders پیشنهاد دهندگان

bids and offers

عرضه و تقاضا در بازار بورس و ارز

biennial دو سالانه

bi-follo دو برگه

big brother ارباب بزرگ

big daddy government

دولت بزرگ مزاحم

big financing sources

منابع مالی کلان

The big four

بزرگان چهارگانه مانند فرانسه،
انگلستان، امریکا و ایتالیا در سال ۱۹۱۹

big leap جهش بزرگ

big noise

آدم بسیار بانفوذ (که حرفش بسیار
خریدار دارد)

bigot متعصب

big plus پوئن مثبت

bigotry متعصب، عصبیت

big satan شیطان بزرگ

big shot آدم بانفوذ، کله گنده

big stick policy سیاست چماق بزرگ، سیاست اراعاب

big stick policy

سیاست چماق بزرگ در مسائل خارجی، حتی تنودور روزولت این اصطلاح را به کار می برد: "درحالی که چماق بزرگ را حمل می کنی به نرمی حرف بزنی"

big up the hatchet

جنگ را آغاز کردن

big swings هیجانهای بزرگ

The big three

بزرگان سه گانه که به چرچیل، روزولت و استالین گفته می شد

big wig شخصیت بزرگ و برجسته، آدم کله گنده

the big wigs → the magnates

bilateral council مذاکرات دوجانبه

bilateral دوطرفه، دوجانبه

bilateral agreement قرارداد دوجانبه

bilateral cooperation

همکاری دوجانبه

bilateral councils مذاکرات دوجانبه

bilateral relations روابط دوجانبه

bilateral ties مناسبات دوجانبه، روابط دوجانبه

bill لایحه قانونی،

قانونی که هنوز به تصویب پارلمان

نرسیده، آگهی کردن، به وسیله آگهی

اعلان کردن

bill board تابلوی نصب آگهی

bill defeated

لایحه یا قانون غیر قابل قبول

billed ثبت شده در دفتر، اعلان شده

billet اجازه نامه، ورقه جیره

bill of credit اوراق قرضه دولتی

bill of exchange برات، سفته، حواله کتبی

bill of indictment کیفرخواست، حکم محکومیت، اذعانامه

bill of loading بارنامه کشتی

bill of one urgency

لایحه یک فوریتی

bill of rights قانون اساسی امریکا، اعلامیه حقوق بشر، لایحه حقوق

bill-poster آگهی چسبان

bill rejected لایحه یا قانون رد شده، لایحه غیر قابل قبول

bill got through the Majlis. لایحه از مجلس گذشت.

bill thrown out

لایحه یا قانون غیر قابل قبول

bimonthly magazine مجله ای که هر دو ماه یکبار چاپ می شود

binary weapons سلاحهای دو محفظه ای (شیمیایی)

bind a book کتابی را صحافی کردن

binder line تیر و عنوان مشترک چندین خبر و مطلب

bindery مؤسسه صحافی،

کارگاه صحافی
 binding صحافی، جلد، شیرازه، الزام
 binding obligations تعهدات قراردادی
 binge میگساری، لهو و لعب، خوشگذرانی، باده گساری، عیش و عشرت
 bioagricultural revolution انقلاب زیستی، انقلاب کشاورزی
 bioclimatology اقلیم شناسی
 biofacture تولید آلی
 bio-gas plant نیروگاه گاز آلی
 biological adjustment سازگاری زیستی
 bionomy; physiology فیزیولوژی یا زیست شناسی
 biorythms ریتم های طبیعی
 bipartisan foreign policy سیاست خارجی دوجانبه، سیاست خارجی دو حزبی
 bi-polar دوقطبی
 bi-polar world جهان دوقطبی
 bird's eye view منظره هوایی، بررسی اجمالی
 bird shot گلوله کوچک، ساچمه ریز
 blrr حمله به جلو (در جنگ)
 birth control کنترل موالید
 birthplace زادگاه
 birthrate نرخ زاد و ولد
 blted area منطقه ممنوعه

bite time به دنبال فرصت گشتن
 bivouac اردوی موقت
 biweekly مجله ای که هر دو هفته یکبار منتشر می شود، مجله دو هفته یکبار
 bizarre world دنیای عجیب و غریب
 blab; meddle; pry into فضولی کردن در
 black ammunition گلوله های بدون سرب
 black ball رأی مخالف دادن
 black cartridge فشنگ بی گلوله، فشنگ مشقی
 black death طاعون، وبا
 black economy دادوستد غیر رسمی یا مخفیانه
 blacken اتهام زدن به، بدنام کردن
 black friday جمعه سیاه، مصیبت عمومی، حادثه بد برای مردم یک کشور
 black gaurds طفیلی های یک ارتش
 black hand دسته سیاه، دسته های سری مانند مافیا و سازمانهای تروریستی
 black hole سلول زندانیان نظامی، سربازخانه، سیاه چال
 black jack پرچم سیاه
 black leg; scab اعتصاب شکن، خائن در اعتصاب

black letter

نوعی حروف چاپی که از سال ۱۶۰۰ میلادی مرسوم شده و هنوز هم در آلمان به نام حروف گوتیک (Gothic) و یا انگلیسی قدیم به کار می رود، حروف سیاه چاپ گوتیک، کتابهایی که با حروف قدیم گوتیک چاپ شده

black list لیست سیاه،

فهرست اسامی مجرمین

blackmail باج، حق السکوت،
باجگیری، سوءاستفاده از یک شخص سیاسی یا مقام بانفوذ، نامه تهدیدآمیز

black maria

نوعی گلوله توپ سنگین که قدرت تخریبی زیادی دارد و در موقع ترکیدن دود فراوانی ایجاد می نماید

black market rate نرخ بازار سیاه

black neb طرفدار انقلاب فرانسه

black out خاموشی شهر
(برای حفظ از حملات هوایی و غیره)،
سیاه کردن، سکوت مطلق

black poll رأی منفی،
دارای رأی سیاه

black tidings

اخبار مایوس کننده و غم انگیز

black sheet نسخه دوم متن یک خبر

black society movement

نهضت آزادی سیاهان

black tidings

اخبار غم انگیز و مایوس کننده

black township

شهرک سیاه پوست نشین

The pot calls the kettle black

دیگ به دیگ می گوید رویت سیاه

black will take no other hue

بالا تر از سیاهی رنگی نیست

backward فحاشی سیاسی،

ناسزاگویی سیاسی

blair میدان جنگ

blame سرزنش کردن،

مقصر دانستن، تقصیر

We have to bear the blame.

گناهش به گردن ماست.

blameworthy

سزاوار ملامت و سرزنش، مقصر،
خطا کار

blank credit اعتبار نامحدود

blanket

پرده ای از دود یا مه یا ابر که فعالیت عده ای را پنهان کند (در نظام)، فراگیر،
جامع

blanket ballot → jungle ballot

blanket-proposal

پیشنهاد جامع و کلی

blanket proposal پیشنهاد جامع و کلی

blanket roll پتوی کوله پستی سرباز

blanking

(در صحافی) چاپ ساده و آثاری که به وسیله مهر یا کلیشه روی جلد کتاب زده شده باشد، (بدون رنگ و تذهیب)

blankism لویی آگوست بلانکی
(انقلابی برجسته فرانسوی اعتقاد داشت که می‌توان استثمار سرمایه داری را بایک کودتا یا اقدام دسته جمعی از بین برد و به سوسیالیسم رسید)

blaspheme کفرگفتن

blasphemer کفرگو

blast منفجر کردن، انفجار، منهدم کردن، شدیداً با کلام حمله کردن، تقیح کردن، تف و لعنت کردن، نفرین کردن

blatant aggression تجاوز آشکار

blatant crime جنایت آشکار

blaze شعله‌ور شدن، شعله، زبانه، به آتش کشیدن، آتش سوزی

bleak economic isolation انزوای بی رونقی اقتصادی

bleed خونریزی کردن

blend آمیزه، ترکیب، مخلوط

blessing in disguise توفیق اجباری

bleu سرباز جدید

blighty وطن [انگلستان] سربازی که به میهن بازگشته، هر چیزی که سبب مراجعت به وطن (انگلستان) شود مانند زخم و جراحت در زمان جنگ

blind کورکورانه، بن بست

blind interview مصاحبه‌ای که در آن نام مصاحبه شونده آشکار نمی‌شود

blind-loaded گلوله مشقی

blind side منطقه بی نگهبان، نقطه ضعف

blind-stamp با سمه زدن، مهر زدن

blind subjugation اطاعت کورکورانه، انقیاد کورکورانه

blind submission اطاعت کورکورانه

blind-tool صحافی جلد کتاب بدون تذهیب رنگ

blink نظر اجمالی

blink microscope دوربینی که تصاویر را بزرگ می‌کند

blistering سوزان، گزنده (تند)

blitz حمله ناگهانی موشکی و غیره

blitzkrieg حمله برق آسا

blitz operations عملیات حمله هوایی

bloc ترکیب چند حزب یا گروه با منافع مشترک، بلوک، جبهه

block کلیشه

blockade محاصره کردن و بستن جایی، به وسیله نیروی نظامی سد کردن، مانع آمدورفت شدن یا مانع رسیدن مهمات جنگی شدن، محصور شدن، محاصره شدن، دریایی

blockage عمل بلوکه کردن پول، ممانعت، بازداری

block maker کلیشه ساز

block ship کشتی جنگی که برای سفر دریایی مجهز نیست ولی به صورت مخزن یا دفاع از

بندر به کار رود، کشتی‌ای که برای
مسدود کردن راه به عمد غرق شود

block vote

رأیی که فقط نمودار عده‌ای از اجتماعات
مردم درکنگرة امریکا است، رأی یکجا
به وسیله نیروی نظامی سد کردن،
[در نظام] مانع آمد و رفت شدن، ممانعت
از رسیدن مهمات جنگی، محصور شدن،
محاصره شدن، محاصره دریایی

سیاست میلیتاریستی، **blood and iron**
سیاست بی‌رحمی و زورگویی

blood-and-thunder

پُراز کشت و کشتار (فیلم داستانی و یا
چیز دیگری که پُراز هیجان و خشونت و
دلهره باشد)

حمام خون **blood bath**

پیوندهای نسبی **blood bonds**

موفقیت بزرگ **bloodbuster**
(کتاب یا فیلم بسیار موفقی که بازار
راتکان دهد)

دشمن خونی **blood enemy**

bloodless battle

جنگ بدون خونریزی

فرسایش نیروها، **blood-letting**
خونریزی

خون‌بها، دیه **blood money**

خونریزی کردن **blood shed**

تشنه به خون، **blood sucker**
خون‌آشام، آدم‌زالو صفت

blood thirsty → **sanguinary**

عواقبِ خونین، **bloody aftermath**
خونین سرانجام

سرباز انگلیسی **bloody back**

درگیریهای خونین، **bloody clashes**
زدو خورد های خونین

خبثت، **bloody-mindedness**
رذالت، پلیدی

تسویه خونین **bloody purge**

bloody street battles

جنگهای خونین خیابانی

blosseming of economy

شکوفایی اقتصاد

کاملاً پاک کردن **blot out**

blot out signal

محو کردن خبر با پارازیت، خراب کردن
خبر

blow

انفجار حاصله در اثر خرجی که در اتاقک
مین گذاشته شده، انفجار حاصل از مواد
منفجره داخل مین، ضربه زدن

چماق، چوبدستی **bludgeon**

سکسی، خلاف اخلاق **blue**

عضو طبقه اشراف **blue blood**

blue book

کتاب آبی در انگلستان که عنوان نشریات
پارلمان است، گزارشهای تفصیلی دولتی
در اسناد و مدارک وزارت امور خارجه
ایتالیا را کتاب سبز می‌گویند، در فرانسه
کتاب زرد و در آلمان کتاب سفید، (نشریه
پارلمان انگلیس و یا هر کتاب و نشریه

رسمی دولتی)
blue-collar طبقه کارگران
blue-jacket سرباز نیروی دریایی
blue print نوعی چاپ عکاسی که زمینه آن آبی و نقش آن سفید است و در سال ۱۸۴۲ اختراع شد، چاپ اوزالید که برای کپی نقشه و رسمهای فنی به کار می رود و cyanotype نیز خوانده شده، چاپ اوزالید کردن، چاپ آبی کردن، برنامه کار، طرح، نقشه
blue sky technology تکنولوژی بدون دود
blue-water school مکسیتی [در انگلستان] که پیروانش معتقدند داشتن نیروی دریایی قدرتمند از هرگونه تجاوز به جزایر انگلیس جلوگیری می کند
bluff لاف زدن
bluffing بلوف زدن
 (ایجاد این گمان در طرف مقابل که قدرت لازم برای دست زدن به یک عمل سیاسی خاص موجود است)
blunder بد انجام دادن، اشتباه بزرگ، اشتباه احمقانه، دسته گل به آب دادن
blunt → brusque پیام واضح، پیام آشکار
blunt message سخن صریح
blunt speech سخن صریح
blurb

آگهی برای یک نشریه یا کتاب پیش از انتشار، شرح پشت جلد
blurt out نسنجیده مطلبی را گفتن (پراندن)
bluster هارت و پورت کردن، رجز خواندن
B.M.A → British Medical Association
B.N.I → British-Navy-Intelligence
boarded up بسته، تعطیل
boarding card کارت پرواز
board of control هیئت نظارت، گروه کنترل
board of directors هیئت مدیره
board of enquiry هیئت رسیدگی
body language ارتباط غیرکلامی، زبان اندام
body politics ملت و دولت، سیاست یکپارچه
Board Of Trade; B.O.T. هیئت بازرگانی
board of trustees هیئت امنا
board secretary منشی هیئت مدیره
boast فخر فروشی کردن، نازیدن، لاف زدن، مباحات کردن، مایه غرور و مباحات
boatsman افسر متصدی افراشتن بادبان و لنگر و طنابها و غیره [در کشتی جنگی و تجاری] که در قسمت جلوی کشتی کار می کند

boats wain

افسری که مسئول افراشتن بادبان و لنگر و طناب کشتی است

bob; light سرباز پیاده نظام

bobby پاسبان، آژدان، مأمور پلیس

boche لقبی به زبان آلمانی

[که سربازان فرانسوی به آلمانها می دادند]

bode پیشگویی کردن،

از پیش آگهی دادن

boden مجهز به تجهیزات

bodies → legislative body

body guard محافظ شخصی

body of a law

بخش عمده و مؤثر یک قانون

body of the story متن خبر

body politic

دسته متشکلی برای تشکیل دولت

bog down in a quagmire

درباتلاق گیر کردن

bog down

در منجلاب فرو رفتن، درماندن

boggle رم کردن، درنگ کردن،

از تعجب میخکوب شدن، سوت کشیدن (مغز)

bogus [در روزنامه نگاری]

مطالب متفرقه ای که در چاپ اول روزنامه منتشر می شود و در چاپ دوم اخبار تازه رسیده را به جای آن چاپ می کنند، جعلی، قلابی، ساختگی

bogus vote رأی ساختگی

bohemian سنت شکن، عرف گریز

boll down to

خلاصه کردن یک مقاله، خلاصه شدن در چیزی

boiler plate

روزنامه ای که با چاپ برقی تهیه می شود، مطبوعاتی که با چاپ برقی (الکترو تایپ) چاپ شده اند

bold call سخنان شدیدالحن

bold measures اقدامات جسورانه

bold publicist

خبرنگار مطبوعاتی شجاع

bolshevism

حزب سوسیال دموکرات روسیه به رهبری لنین، طرفدار انقلاب فوری و برقراری دیکتاتوری پرولتاریا

bolshy; comie

اصطلاح توهین آمیز در مورد طرفداران کمونیسم و مارکسیسم

bolster حمایت کردن، تقویت کردن

bolster tie with حمایت همیشگی

bolt release; bolt spreet; bolt

spririt; bow sprit ضامن اسلحه

bolt spreet → bolt realese

bolt sprit → bolt release

bolt sprtit → bolt release

bondage اسارت، بندگی

bom; boma

پست پلیس یا افسر عالی رتبه

(آفریقایی)

boma → **bom****bomb** بمب، نارنجک،

بمباران کردن، بمب انداختن

bombard بمباران کردن، به توپ بستن**bombardier** درجه دار توپخانه،

توپچی، شخص بمب افکن

bombardment بمباران،

حمله روی هدف به وسیله آتش هوایی یا توپخانه

bombastic گزاف، دهان پرکن،

پرطمطراق، پر باد و پروت

bomb blast انفجار بمب دستی**bomb disposal squad**

تیم خنثی سازی بمب

bomb disposal squad team

تیم خنثی سازی بمب

bomber هواپیمای بمب افکن،

بمب انداز، بمب افکن

bomb explosion انفجار بمب**bombing sap**

پناهگاه یا گودالی که برای بمب افکنی یا اطلاع از فعالیت های دشمن ایجاد می شود

bomb-ketch

نوعی کرجی محکم و دود کلی که خمپاره انداز در آن نصب شده و در بمباران های دریایی به کار می رود

bomb plane

بمب افکن، هواپیمای بمب افکن

bomb proof

محفوظ از بمب و خمپاره، محکم در مقابل بمب و خمپاره، پناهگاه در مقابل بمب، ساختمانی که اشخاص را از خطر بمب محفوظ دارد، پناهگاه زیرزمینی، هر نوع حفاظی در مقابل بمب

bomb-shell خبر تکان دهنده،

خبر غیر مترقبه

bona fide با حسن نیت،

بادلسوزی، باخیرخواهی

bonafiscalia اصول عمومی**bonapartism** بناپارتیسم،

نظام قیصری (رهبری که ظاهراً از طرف مردم سرپرستی مردم را بر عهده دارد)

bond تضمین نامه،

تعهدنامه، متصل کردن، پیوند دادن

bondage اسارت، بندگی**bonded warehouse** انبار گمرکی**bond-holder** سهام دار**bonds** اوراق قرضه، غل و زنجیر**bone-man** کهنه فروش**bonne entente** حسن تفاهم**bonus**

حق بیمه یا پولی که دولت یکجا به سربازان معاف از خدمت می پردازد، انعام، اجاره، حق الامتیاز

booby-trap بمب صوتی**boodle**

رشوه یا پولی که برای جلب نفوذ سیاسی داده شود

book دفتر روزنامه و امثال آن، کتاب

book hand

خطوطی که قبل از پیدایش چاپ برای نوشتن کتابهای الهیات و حقوق به کار می‌رفت

boom توسعه، رونق، پیشرفت،

ترقی ناگهانی، جهش اقتصادی، بازار گرم

booming economy

ترقی قیمتها، اقتصاد شکوفا

boom news منفجر شدن خبر،

ناگهانی پخش شدن خبر

boom operator اپراتور میکروفن

boom out or in

بل موقتی رانصب یا پیاده کردن

booms and slumps رونق و کساد

boon companion

دوست صمیمی، دوست یک رنگ

boost جلو بردن، تقویت کردن،

توسعه دادن، افزایش دادن، دامن زدن، پیش راندن،

boost cooperation همکاری مستمر

boost morale تقویت روحیه کردن

boot غنیمت جنگی

(غارت مغازه‌ها و خانه‌ها و غیره)

boot camp

اردوگاه تعلیمات نظامی نیروی دریایی

boot from the morning raid

غنیمت از شبیخون بامداد

booth اتاقک

boot-hale غنیمت را حمل کردن

پایگاه یادکته موقتی، غرفه، صندوق

bootied پر از غنیمت

booting; booty غنیمت، غارت، تاراج

boot-leg

جنس قاچاق و غیر مجاز حمل کردن

boot-leg aliens into a country

بیگانگان را قاچاقی به کشوری وارد کردن

bootlegger قاچاق فروش (مشروب)

bootleg information

اطلاعات رابه طور قاچاقی و غیر مجاز به کسی دادن

bootleg liquor مشروب غیر مجاز

bootlick چاپلوسی، تملق گفتن از

booty → booting

booze-up مجلس عیش و نوش،

بساط مشروب خوری

border مرز، حاشیه، کادر

border fronts جبهه‌های مرزی

border hole نقاط بدون محافظ مرزی

border land زمین مرزی،

زمین سرحدی

borderless بدون مرز

border line خط مرزی

border raid یورش مرزی

border state ایالت مرزی

bore of contention مایه نفاق

borough

حوزه انتخاباتی یا حوزه‌ای که به موجب

فرمان شاه از امتیازات مخصوصی

برخوردار می‌شود، قصبه، دهکده، بخش

borough monger

کسی که صندلیهای پارلمانی یک بخش یا قصبه را خرید و فروش می کند

borough mongery

خرید و فروش کردن صندلیهای پارلمانی یک بخش یا قصبه

borrow اقتباس کردن، وام گرفتن

borrow an idea

عقیده‌ای را از دیگری اقتباس کردن

borrowing commercial banks

اخذ وام توسط بانکهای خارجی

boss رئیس حزب،

چاپ برجسته، نماینده‌ای که آرا و نفوذ زیادی دارد

bossism حکومت رهبران حزبی، گرایش به رئیس بازی

boss printer

کسی که چاپ برجسته تهیه می کند

bossy ریاست طلب،

ارباب منش، دارای برجستگی

B.O.T. → board of trade

bot; standard; colours;

banner ; flag; stamen

پرچم

botch سرهم بندی کردن، سمبل کردن

both angle دوجانبه

on both-sides از هر دو طرف

bottlenecks تنگناها، موانع، مشکلات

bottle up story

سرپوش گذاشتن روی خبر

bottom پایه و اساس قرار گرفتن،

براساس چیزی قرار گرفتن

bottom line در پایان، نهایتاً

bottom price حداقل قیمت

bottomed upon solid principles of law and policy

براساس قانون و سیاست صحیح استوار شده، تا آخر متکی به اصول ثابت قانون و سیاست بوده

boule مجلس شورا،

مجلس عوام (یونان جدید)

bouncer لاف و گزاف گو،

لاف زن، بز ن بهادر

boundary مرز، خط سرحدی، حدومرز

bounty کمک اقتصادی دولت، پاداش، اعانه، احسان، نعمت

bouquet دسته گل

bourgeois سرمایه دار،

(در کشورهای کمونیستی) کسی که دارای

منافع خصوصی و مالکیت باشد، عضو

طبقه متوسط جامعه، طبقه کاسب و دکاندار

bourgeois democracy

دموکراسی بورژوازی

bourgeois ideology

ایدئولوژی بورژوا

bourgeoisie سرمایه داران،

حکومت سرمایه داران، حکومت طبقه

دوم، بورژوازی، طبقه مرفه، طبقه متوسط

bow down to

سر تعظیم آوردن در مقابل، تسلیم شدن
در برابر

bowl over

متحیر و مبهوت کردن، غافلگیر کردن

bow out کنار کشیدن، کناره گیری کردن

bow sprit → bolt release

bow street officer or runner

پلیس لندن، پاسبان لندن

bow to تن در دادن

box

قسمتی از اخبار روزنامه و غیره که دور
آن با خطوط برجسته و سیاه مشخص
شده باشد، مطلب داخل کادر

boxer افسر چینی، ژاندارم چینی،

یک انجمن سری که در سال ۱۹۰۰
در ایالات شمال چین توسعه یافت

box-head تیر داخل کادر

boxing day

اولین روز هفته بعد از کریسمس

box number شماره آدرس (روزنامه)

box office گیشه فروش بلیط

boycott تحریم کردن،

تحریم یک سازمان یا دولت یا فرد،
تحریم، بایکوت

brace

به استقبال خطر و مشکل و غیره رفتن،
استوار کردن، خود را برای چیزی آماده
کردن

bracing فرح بخش، روح بخش،

نشاط آور، روح پرور

bracing message پیام فرح بخش

braco تجهیزات جنگی

brag لاف زدن، به خود بالیدن،
ادعا کردن، مباحات کردن

braille الفبای نابینایان،

با حروف و الفبای مخصوص نابینایان
چیزی نوشتن یا چاپ کردن، خط
برجسته مخصوص نابینایان

brain drain فرار مغزها

(مهاجرت دانشمندان و نوابغ)

brain kellogg

پیمان رد جنگ به عنوان وسیله حل
اختلافات بین المللی

brainstorm

جنون آنی، فکر بکر و ناگهانی

brains trust گروه کارشناسان، خبرگان

brainwave فکر بکر و ناگهانی

branch شاخه، شعبه، منشعب شدن،
شاخه شاخه شدن

branch out

دامنه فعالیت خود را گسترش دادن،
پروبال گشودن

brand انگ، مارک، مهر، برچسب

brandish

تکان دادن سلاح از روی تهدید،

به اهتزاز درآوردن شمشیر و تازیانه
هنرنمایی بیجا

brass tacks مسائل اساسی

brattice

سنگر موقتی از چوب و غیره

bratticing:brattishing

سنگر یا استحکامات موقتی

brattishing → bratticing**bravado** رجز خوانی، قدرت نمایی،**brave** شجاع، دلیر، متهور**bravo** مرحبا، هورا، زنده باد،
احسنت**bravo attache → attaboy****brawl** دادویداد، جنگال،

نزاع و جدال کردن

breach نقض عهد، قطع روابط حسنه،

نقض کردن، ایجاد شکاف کردن، ترک

کردن، به هم زدن، پیمان شکنی، خلل
وارد کردن**breach of arrest**

تقصیر در حین توقیف، نقض مقررات،

توقیف در حال خارج شدن از توقیفگاه

breach of close

تجاوز به ملک دیگری

breach of confidence

خیانت در امانت

breach of covenant

نقض عهد، پیمان شکنی

breach of diplomatic relations

قطع روابط دیپلماسی

breach of duty ترک وظیفه**breach of peace** نقض صلح،

شکست صلح

breach of prison

جرم فرار از زندان

breach of right تجاوز به حقوق**breach of rule** نقض قانون یا مقررات**breach of the public peace**

به هم زدن امنیت و آرامش عمومی،

اخلال در نظم عمومی، قانون شکنی

breach of trust خیانت در امانت**breadwinner** نان آور خانواده**break**

انتشار نخستین گزارش از بعضی

جنبه های یک واقعه، فاش کردن، وقفه،

شکاف، از هم باز کردن، شکست، آخرین

واقعه منتشره (در چاپ)، نقض عهد

کردن

break a law قانون شکنی کردن**break a stalemate**

از بن بست خارج شدن

break away فرار کردن،

قطع رابطه کردن، بریدن از

break diplomatic relations

قطع کردن روابط دیپلماتیک

break down درهم شکستن،

تفکیک کردن، سر شکن کردن، باشکست

مواجه شدن، دچار شکست شدن، کنترل

خود را از دست دادن، از کار افتادن، خراب

شدن، به شکست انجامیدن، متلاشی

کردن، متلاشی شدن، بی نتیجه ماندن

break in ناخوانده وارد شدن،

ورود غیر قانونی

break into وارد خانه شدن (به زور)**break news**

خبری رابه طور ناگهانی پخش کردن
break off diplomatic relations
 قطع روابط دیپلماتیک باتعهد حفظ
 اموال و اماکن در محل مأموریت توسط
 دولت ثالث
break off peace نقض کردن صلح
break out افشاشدن (خبر)،
 در گرفتن (ناگهانی)
break over
 باقیمانده مطلب ناتمام روزنامه یا مجله،
 دنباله، بقیه
break rank
 برهم زدن صف، شکستن صف
break the ranks
 صفوف را درهم شکستن
break through
 پیشرفت غیرمنتظره کردن، از میان
 برداشتن
breakthrough
 موفقیت علمی، دستاورد علمی
break up طبقه بندی کردن
 یک متن به وسیله تیرگذاری یا
 ستاره گذاری
breakup فروپاشی، تجزیه، تفکیک
breast سینه سپر کردن در برابر
breastwork استحکام یا سنگر موقتی
breathe life into تقویت کردن
breather فرصت، مکث، استراحت
breeding ground زمینه رشد
breezy policy; sportive policy

سیاست مطلوب و ملایم
brevet انتصاب به وسیله فرمان،
 درجه افتخاری دادن، طبق فرمان نظامی
 تفویض دادن
brevetcy
 وضعیت و حالت افسری که شغلی بالاتر
 از درجه خود دارد
breviate مقاله کوتاه، مختصر
brewing demonstrations
 تظاهرات طوفان برانگیز
brew rebellion
 شورش راتوطئه چینی کردن
brew trouble دردسردست کردن
bribe رشوه دادن، تطمیع کردن،
 رشوه، حق و حساب دادن، شیرینی دادن
bribery رشوه و رشوه خواری،
 حق و حساب
bride-well مرکز بازپروری،
 ندامتگاه، زندان
bridge عرشه فرماندهی (کشتی)،
 اتصال دادن، پل، پل زدن
bridgehead
 انتهای خط پیشروی درمرز دشمن، دفاع
 از قسمت عقب پل، پایگاه کنار دریا
brief خلاصه کردن،
 اعتبارنامه، نامه رسمی و دولتی
briefcase کیف اسناد
brief-interview مصاحبه کوتاه
brigade تیپ، دسته، تشکیلات،
 تقسیم به تیپ کردن، دسته کردن

brigade commander فرمانده تیپ

brigadier سرتیپ

brigadier-general → brigadier

brightener خبرکوچک سرگرم‌کننده

brilliant

نوعی حروف ۳په‌نتی (درچاپ)،

مشعشع

It is brilliant but irrelevant.

عالی ولی بی‌ربط است.

bring against

اقامه یا طرح دعوی کردن

bring an accusation against

متهم ساختن، اتمام وارد کردن به

bring an action against someone

بر علیه کسی اقامه دعوی کردن

bring around/over/round

متقاعد کردن، مجاب کردن، قبولاندن

bring down ساقط کردن

bring forward معرفی کردن،

ارائه دادن، مطرح کردن

brings no dividends سودی حاصل نمی‌کند

bring something to the notice of...

چیزی را به اطلاع... رساندن

bring forward a question

مسأله‌ای را مطرح کردن

bring the country under

foreigner's tumb

کشور را زیر نفوذ بیگانه درآوردن

bring out

به اعتصاب واداشتن (کارگران)

bring the fire under control

آتش را مهار کردن

bring the war to a negotiated end

از طریق مذاکره جنگ را خاتمه دادن

bring to one's knees

به زانو درآوردن

bring to power برسر قدرت آوردن

bring up پرورش دادن،

رشد دادن کودک

bring up the rear عقب‌دار بودن

bring up the young

پرورش نوجوانان

brink آستانه، لبه (یک قدمی یا نزدیکی)

brinkmanship دریادلی، یکدندگی،

تهور، جسارت (به ویژه در سیاست

بین‌المللی) به قولی به مرگ بگیرند تا

طرف مقابل به تب راضی شود

be on the brink of success

در آستانه موفقیت قرار داشتن

bring something to the notice of...

چیزی را به اطلاع... رساندن

brisk رایج، سرزنده،

بشاش، چابک، آراسته

brisure

انحراف در خط استحکامات برای حفظ

از آتش دشمن

Britain's Corporate Affairs

Minister وزیر امور صنفی انگلیس

British Airport Authority; B.A.A.

مرجع تام‌الاختیار فرودگاه‌های انگلیس

British Broadcasting**Corporation → B.B.C****British Common Wealth Nations**اتحادیه دولتهای مشترک المنافع
انگلستان**British Expeditionary Forces;****B.E.F.** نیروهای اعزامی انگلیس**British Home office**

وزارت کشور انگلیس

The British Intelligence Service

سرویس جاسوسی انگلیس

British Medical Association;**B.M.A.** مجمع پزشکی انگلیس**British-Navy-Intelligence; B.N.I.**سازمان جاسوسی نیروی دریایی
انگلیس**British Overseas Airways****Corporation**

شرکت خطوط هوایی خارجی انگلیس

British Red-Cross Society

انجمن صلیب سرخ انگلیس

broach برای نخستین بار چاپ کردن،
برای نخستین بار مطرح نمودن**broad** کلی، عمومی**broad aspects of the case**

نظرات جامع و کلی درباره موضوع

broadcast منتشر کردن، اشاعه دادن،پخش کردن، سخن پراکنی رادیویی،
روی آنتن بردن (رادیو و تلویزیون)،
پخش برنامه**broadcaster**

گوینده (رادیو و تلویزیون)

broadcasting company

شرکت سخن پراکنی

broadcasting service خبرگزاری**broadcasting station**

ایستگاه رادیو، مرکز فرستنده

broadcast news

خبرهای رادیویی و تلویزیونی

broadsideچاپ فوق العاده حاوی یک خبر، شلیک
همزمان توپها، انتقاد یا حمله (لفظی یا
کتبی)**broken home** خانواده آسیب دیده**broker** واسطه یا دلال سیاسی،
دلال سهام، کارگزار**brokerage** مزد دلالی،حق العمل، تالار بورس، خرید و فروش
اوراق بهادار**brokered peace treaty**

پیمان صلح تحمیلی (دلالی شده)

bromide کلیشه (اصطلاح امریکایی)،
اظهار یا بیان مبتذل**brothel** فاحشه خانه، روسپی خانه**brotherhood** برادری، اخوت،

اعضای یک حرفه یا انجمن

brov-ha-ha-speech نطق نامفهوم**brunt**فشار یا بار اصلی یا بیشترین صدمات
(یک حمله) رامتحمل شدن، بار اصلی

کاری رابه دوش کشیدن
 جنگ شدید، رویارویی شدید، **brush**
 درگیری
 تحویل نگرفتن (کسی) **brush off**
brush-proof
 نمونه صفحه چیده شده روزنامه که با
 زدن برس روی کاغذ تهیه می شود
brusque; blunt; abrupt;
 شدیدالحن **rough-spoken**
 بیرحم، وحشی، حیوان **brutal**
 عملیات وحشیانه **brutal acts**
 حمله ددمنشانه **brutal attack**
 جنایت حیوانی **brutal crime**
 بیرحمی، وحشیگری، سبیت **brutality**
 حقیقت بی جان **brute fact**
 قاقاقچی، **buccaneer**
 راهزن، دزد دریایی
 به زانو درآمدن، **buckle**
 به زانو درآوردن، (تسلیم شدن)
 کمر همت بستن **buckle down**
buckler
 اسبابی در ماشین چاپ که لبه کاغذ را
 برمی گرداند (مثل پنجه در ماشین چاپ)،
 سپر، دفاع کردن با سپر
 سرباز ساده، سرباز یکم **buck private**
budget
 بودجه، حساب درآمد و خرج کشور
 (صورت تفصیلی مجموعه درآمد و
 هزینه سالیانه دولت که پس از تصویب
 مجلس، رسمی و قابل اجرا است)

وابسته به بودجه، **budgetary**
 بودجه ای، مربوط به بودجه
 بحران بودجه **budget crisis**
 کسر بودجه **budget deficit**
budget deficit reduction
 کاهش کسر بودجه
 تنظیم کننده بودجه، **budgeteer**
 کسی که برنامه بودجه را تهیه می کند
 تهیه کننده بودجه **budgeter**
budget surplus
 مازاد بودجه، بودجه اضافی
 حروفچینی دشوار **bufatalin**
 سپر، حائل، میانگیر، **buffer**
 پرداخت کردن، حفاظ
 غذای رژیمی **buffer food**
buffer state
 کشور بی طرفی که میان دو کشور بزرگتر
 واقع است، کشور سرحدی میان دو
 کشور بزرگ، کشور حائل، کشور میانگیر
 تملق کردن، مدافعه کردن **buffer up**
 منطقه بی طرف، **buffer zone**
 منطقه حایل (بین نیروهای مخالف یا
 متخاصم)
 دلقک، لوده، مسخره **buffoon**
 دستگاه استراق سمع **bugging device**
bugler
 سربازی که به وسیله شیپوردستورات را
 ابلاغ می کند، شیپورچی
build castles in the air
 خیالات خام در سر پروراندن

build negotiating momentum

تسريع نمودن مذاكرات، ايجاد محرک در مذاكرات

build up دایر کردن، ايجاد کردن، تبلیغ یا تعریف کردن (درباره کسی یا چیزی)، توسعه و گسترش دادن

bulk cargo کالای بسته بندی نشده

bulk of قسمت اعظم، بخش عمده

bulky بزرگ، حجیم، پلیس

bull پیش خریدکننده، فرمان پادشاه، بورس تصنعی

bulldog

چاپ صبح روزنامه، نخستین چاپ

bulldog editing

انتشار روزنامه زودتر از موقع برای ارسال آن به شهرستانها

bullet گلوله، گلوله تفنگ،

گلوله در کردن، پرتاب کردن گلوله یا چیزی مثل گلوله

bulletin آگهی نامه رسمی،

ابلاغیه رسمی، بولتن، پژوهشنامه، مجموعه اوراقی که در آن اخبار چاپ می شود، اعلامیه، اطلاعیه، خبرنامه، گزارش خبری

bulletin board تابلوی اعلانات،

تابلوی نصب آگهی، جعبه اعلانات

bullet-proof vest جلیقه ضد گلوله

bullet-riddled car

اتومبیل گلوله باران شده

bullhorn; megaphone

بلندگوی دستی، بوق

bullionism

سیستم اقتصادی مبنی بر استخراج طلا به مقدار زیاد و انداختن طلا که از مختصات مکتب مرکانتیلیسم است و برای نخستین بار در اسپانیا اعمال شد، به کاربردن واسطه فلزی در مبادلات

bullish tendency

گرایش به بالا رفتن قیمتها

bull-near position

وضعیت ترقی و تنزل

bull's-eye قلب هدف، خال هدف

bullshit مزخرف، حرف مفت،

یساوه گویی کردن، خود را از تک و تا نینداختن، پشت هم اندازی کردن

bully قلدر، ضعیف کش،

قلدری کردن، ارباب کردن

bulwark سنگر بندی،

برج و بار و کشیدن، خندق، خاکریز دفاعی

bump up افزایش ناگهانی دادن

bund

ائتلاف حزب سوسیالیست یهود در کشورهای مختلف اروپایی، اتحادیه، اجتماع، ائتلاف، بخصوص برای مقاصد سوء و پلید

Bundesver Sammlung

جلسه مشترک مجلسین شورا و سنا (در اطریش)

bung bomb بمب انداختن

bungle سرهم‌بندی، سنبل کردن،
ناشیانه کارکردن

bunker انبار سوخت،

سنگر و پناهگاه زیرزمینی، انبار بزرگ

bunker oil نفت سیاه مصرفی کشتی

bunting

پارچه ویژه ساختن پرچم و تزئین
خیابانها هنگام جشنها و غیره

burden بار، وزن، گنجایش،

بار مسئولیت، سنگینی، تحمیل کردن

debt burden country

کشور زیر فشار قرض سنگین قرار گرفته، کشور زیر
بار قرض رفته

burdens of the war

مسئولیت‌های جنگی

bureau

مؤسسه تجارتي برای تبادل اخبار و بستن
معاهدات، دفتر، دایرة خبر

bureaucracy; bureaucratism

بوروکراسی، حکومت اداری، مجموع
گماشتگان دولتي قوی

bureaucrat بوروکرات، دیوانسالار

bureaucratic وابسته به ادارات دولتي،

فرمالیته‌ای، کاغذپرانی، وابسته به دیوان
سالاری، مقرراتی، دیوانسالارانه

bureaucratic bumbling

کندی و تأمل در کارکردن‌های اداری،
رعایت تشریفات اداری یا دولتي،
کاغذبازی، سمبل کاری اداری

bureaucratic obstacles

موانع اداری (دیوان سالاری)

bureaucratism → bureaucracy

bureaucratize

تابع مقررات اداری کردن، رعایت
تشریفات اداری را کردن

bureau-reauu

هیئت اجرایی (در شوروی سابق)

burgeon شکوفاشدن، متحول شدن،

توسعه یافتن، تکوین یافتن

burgess

اعضای هیئت مقننه (در ویرجینیا)

burglary

ورود به خانه‌ای در شب به قصد ارتکاب
جرم، دزدی، دستبرد

burgle دستبرد زدن، دزدی کردن

burgoyne

وسایل گودال کندن سربازان (مانند بیلچه
و کلنگ)

burial خاکسپاری، تدفین

burke مسکوت‌گذاشتن،

پایمال کردن، کشتن

burke a parliamentary question

یک موضوع پارلمانی را مسکوت گذاشتن

burly تنومند، کلفت، هیکل دار

burn down

سوختن و باخاک یکسان کردن

burning آشکار، شعله‌ور، برافروخته

burning disgrace رسوایی آشکار

burning question

مسئله هیجان‌آور، مسئله روز

به کلی سوزاندن و نابود کردن، burn up
به کلی سوختن و نابود کردن، به کلی
سوزاندن و نابود شدن

bury one's differences

کنار نهادن اختلافات خود

bury the hatchet

دست از جنگ کشیدن

bursar

مربوط به خزانه و درآمد عمومی، خزانه
دار، صندوقدار (دانشگاه)

burst

انفجار، ترکیدن،
ترکاندن، منفجر شدن، شیوع، شکفتن،
از هم پاشیدن، شروع ناگهانی

bursting of a hand grenade

انفجار نارنجک دستی

bury

به خاک سپردن،
دفن کردن، از نظر پوشاندن

bury the hatchet

دست از دعوا و جنگ برداشتن و آشتی
کردن

bush

حاشیه رفتن،
طفره رفتن، طفره زدن، صغرا کبرا چیدن

bush fighters

جنگندگان مناطق جنگلی

bushwhack

مبارزه کردن، جنگیدن

business

شغل، تجارت،
تجارخانه، دادوستد، حرفه

business cycle

حرکت چرخه بازرگانی، دور تجارت

business entrepreneurs

کارآفرینان اقتصادی

business entrepreneurship

کارآفرینی تجاری

business enterprise

مؤسسه تجارتي، بنگاه تجاری

جنب و جوش داشتن

business fluctuations

نوسانات اقتصادی

business manager

مدیر بخش فروش

business motive

انگیزه کسب و کار

business prosperity

رونق تجاری

business school

دانشکده بازرگانی

business staff

پرسنل بخش فروش

busker

نوازنده دوره گرد

bust

ورشکست شدن،

به شدت سرکوب کردن

bustle

غوغا، پرسرو صدا

There is a strong bustle and

disturbance in the world.

اغتشاش و سروصدای عجیبی در جهان وجود دارد.

bustl

در تکاپو بودن،

bust-up

دعوا و مراغه،

یکی به دو، قطع رابطه (طلاق و

طلاق کشی)

butcher

سفاک، خونریز

butt

پایان، انتها

buttress

تکیه گاه، حائل،

با پول مصالحه کردن، تطمیع کردن،

استوار کردن، مستحکم کردن

buttress a pact

پیمانی رامستحکم کردن

buy by the number

خرید تک شماره روزنامه

buyer

مأمور خرید، کارپرداز

buy out

خرید یکجا

buy over

با رشوه راضی کردن

buzz

به وسیله دستگاه مخصوصی (مثل رادیو)

خبرمخابره کردن

buzzword

حرف دهن پُرکن

byelaw → by-law**bypass**

کنارگذر، جاده کمربندی

byplay

وقایع فرعی، رویداد ضمنی

bystanders

تماشاچیان،

ناظران، تماشاگران عابر



C.A.A.C. → Civil Aviation

Administration of China

C.A.B. → Civil Aeronautics

Board

cab دزدی ادبی

cabal دسیسه و توطئه، شورای سری

حزب سیاسی، دسته بندی

cabal; junto سیاسی،

گروهک، گروه کوچکی که برای نیل به

یک هدف سری (سیاسی) اقدام به توطئه

و فتنه جویی کنند، توطئه سیاسی

cabinet کابینه، دبیرخانه، هیئت وزرا،

وابسته به کابینه (در معانی گوناگون)،

مناسب، اندازه و قشنگ برای کابینه،

هیئت دولت

cabinet council

هیئت وزرا، کابینه دولت

cabinet government

حکومت کابینه‌ای، (بیشتر قدرت این

حکومت در دست قوه مجریه و مجلس و

هیئت وزیران است نه رئیس جمهور)

cabinet ministers وزرای کابینه

cabinet reshuffle ترمیم کابینه

cabotage کشتیرانی ساحلی،

بازرگانی ساحلی، کابوتاژ، کشتیرانی

بازرگانی در طول ساحل و در بین بنادر

یک کشور

caciquism

سلطه و فرمانروایی رهبران سیاسی،

فرمانروایی رؤسای جزء

C.A.C.M. → Central American

Common Market

cad لوطی، آدم بی تربیت

cadet

عضو حزب دموکرات پیشین روسیه (در

روسیه)، دانشجوی دانشکده افسری یا

پلیس

cadetcy

نوعی کشتی نظامی که برای کارآموزی و تمرین به کار می‌رود
cadge گدایی کردن، دوره‌گردی کردن، تلکه کردن، دست پیش این و آن دراز کردن
cadre کادر، اعضای تربیت شدهٔ احزاب سیاسی به ویژه حزب کمونیست (سابق)
cads اوباش
cadshooligance → rag-tag
caduac تلفات، اتفاق منجر به مرگ و تلفات
caesarism نظام قیصری
cagey محافظه کار (تودار)
cain قابیل، برادرکش
caisson واگون مهمات، ارابهٔ ارتشی
cajole تملق گفتن از، زبان بازی کردن، چاپلوسی کردن
calamity فاجعه، مصیبت، آفت
calculation of annual income احتساب (برآورد) درآمد سالانه
calendar تقویم، سالنامه، سالنما
calif → Kalifa
caliph → kalifa
caliphate → kalifat
call درخواست کردن، کسی را خواستن، فراخواندن
call a meeting جلسه گرفتن
call a strike دعوت به اعتصاب کردن
call a summit conference اعلام نشست (کنفرانس) سران رانمودن

call attention خاطر نشان کردن
call-board تابلوی اعلانات
call for به شدت خواستن، درخواست کردن، پیشنهاد یا درخواست کردن
P.M. Called for cabinet corruption.
 نخست وزیر درخواست کرد بازرسی در مورد فساد دولت انجام بگیرد.
call for a session درخواست تشکیل جلسه
call for tenders به مزایده یا مناقصه گذاشتن
call forth all one's forces همهٔ نیروی خود را به کار بردن
call for withdrawal درخواست عقب نشینی کردن
call home فراخواندن
calling home فراخواندن (نمایندهٔ کشور خودی)
callithump رژهٔ پرسروصدایی که به وسیلهٔ کرنا و بوق و ... توجه مردم را به خود جلب کند
call off the strike اعتصاب را پایان دادن
call on تشکیل دادن، دیدن کردن، خطاب کردن به
call on International Fair
 از نمایشگاه بین‌المللی دیدن کردن
call to فراخواندن، احضار کردن
call to account بازخواست کردن از،

مؤاخذه کردن از

call to order

به حفظ نظم دعوت کردن

call to witness به شهادت طلبیدن

call up احضار کردن

(برای خدمت نظام)

call up for military service

به خدمت نظام وظیفه احضار کردن

caltrop

اسبابی که برای ایجاد مانع در جلوی پیاده نظام به کار می رود

calumniation بهتان، دروغ،

افترا، سعایت، بدگویی

calumniation; slanderous

تهمت آمیز

Camara Corporative

مجلس صنفی اسپانیا، (یکی از دو مجلس اسپانیا که نمایندگان آن از سوی اصناف گوناگون و باروش انتخابات صنفی برگزیده می شوند)

cambist متخصص ارز

camelot پسررونامه فروش

camera دوربین

off camera در خفا، پنهانی

cameral سیستم پارلمان

cameralist

اقتصاددانی که توجه ویژه ای نسبت به درآمد عمومی دارد

camouflage

برای شناخته نشدن با رنگ یا چیز

دیگری تغییر شکل دادن، [نظام] استتار،

پوشش، پنهان کردن جنگ افزارها

camouflage discipline

انضباط استتار

camouflage nets

پرده های استتار (نظام)

camouflet

نوعی مین یا اژدر که منفجر شدن آن، مین ها و استحکامات زیرزمینی دشمن را منفجر می کند بدون آن که لرزشی بر روی زمین ایجاد کند

camoufleur متخصص استتار،

مأمور استتار

camp جنگ، جنگ کردن، مبارزه،

کشمکش جنگی، لشکرگاه، خیمه، اردو، اردوگاه

campaign مبارز، مبارزه انتخاباتی،

عملیات جنگی، رشته عملیات جنگی، لشکرکشی

campaigner

کسی که در لشکرکشی شرکت می کند، سرباز کهنه کار، سربازکار آزموده، مبارز

Campaign for Nuclear

Disarmament; C.N.D.

مبارزه برای خلع سلاح هسته ای

campal

مربوط به میدان جنگ و اردوکشی، جنگی

Camp David Daisies

سران کمپ دیوید

Camp David Peace Accord;
C.D.P.A. پیمان صلح کمپ دیوید
camper سرباز
 (شخص غیر نظامی که به دنبال اردو می‌رود، اردو نشین)
camp fever تب اردویی
 (تبی که بیشتر در اردوگاه‌های ارتشی شیوع می‌یابد)
camp follower دنباله‌رو، هواخواه
camp foreman مباشر اردوگاه
camping اردو زدن
campoo اردوگاه ارتشیان، اردوگاه سربازان
campus زمین دانشگاه، محوطه دانشگاه
camp war اردوگاه جنگی
Canadian Broadcasting Corporation; C.B.C.
 بنگاه سخن پراکنی کانادا
canard → hoax
cancel توقیف کردن، متوقف کردن
 (در چاپ)، لغو کردن، باطل کردن، حذف کردن، فسخ کردن
cancellation حذف، لغو، ابطال
cancellation of indebtedness
 باطل اعلام کردن بدهی
cancellation of the concession
 لغای امتیاز
cancellation of the contract
 لغو قرارداد
candidacy داوطلبی، نامزدی

candidacy for presidency
 کاندیدای ریاست جمهوری
candidate کاندیدا، نامزد، داوطلب
candidate for a position
 نامزد مقامی
candidateship نامزد مقامی بودن
candidature نامزد مقامی بودن
candid camera دوربین مخفی، دوربین کوچک
canister
 نوعی گلوله توپ پیاده نظام که برای هدف نزدیک به کار می‌رود.
cannon
 توپ [در این معنی بیشتر به صورت اسم جمع به کار می‌رود] به توپ بستن، مسلسل، توپ اندازی کردن
cannonade به توپ بستن، شلیک توپ، ادامه گلوله باران توسط توپخانه، مانند توپ صدا کردن
cannonarchy حکومت زور و قلدری، حکومت ارتشیان، استبداد
cannon-ball گلوله توپ
cannoneer توپچی، توپ انداز
cannon fodder
 سربازان ویژه توپخانه، توپچی
cannon proof
 محفوظ در برابر گلوله توپ، ضد گلوله توپ
canon تصویب‌نامه، حکم، قانون (کلی)، مجموعه قوانین،

قانونگذاری کردن، حکم شرع، شریعت،
فقه

canonical قانونی، وابسته به قانون،
شرعی، فقهی

canonization تقدیس، تشریع

cantonize به سربازان مسکن دادن

cantonment توقفگاه گروه ارتشی،
جایگاه ارتشیان، اردوگاه

canvass

برای شرکت در انتخابات سفارش کردن،
برای گرفتن رأی کوشش کردن،
گردآوری رأی موافق با گردش در
شهرهای مختلف حوزه انتخابیه،
نظر سنجی کردن، زمینه یابی کردن

canvasser

تبلیغاتچی انتخابات، زمینه یاب

canvass for a newspaper

برای آبونمان روزنامه ای تبلیغات کردن

canvass for a seat in parliament

برای رسیدن به کرسی پارلمانی تبلیغات
کردن

canvass vote in an election

آرای انتخاباتی را بررسی کردن

C.A.P. → Civil Air Patrol

capability استعداد، قدرت،
توانایی، استطاعت

capacious گنجایش دار

capacity ظرفیت، صلاحیت، سمت

in the capacity of به سمت

cap-a-pie سر تا پا، کاملاً

capital مهم، اصلی، بزرگ، سرمایه،
حرف بزرگ، پایتخت

capital accumulation تراکم سرمایه

capital account حساب سرمایه

capital agglomeration تجمع سرمایه

capitalary جمعیت فراماسون

capital assets داراییهای سرمایه ای

capital charge اتهامات اصلی

capital circulation گردش سرمایه

capital class طبقه سرمایه دار

capital error خطای مهم

capital gains levy سودکلان مالیاتی

capital increase افزایش سرمایه

capitalism

تمرکز سرمایه و سرمایه داری

capitalist سرمایه دار

capitalistic مربوط به سرمایه داری،
گردآوری سرمایه

capitalization سرمایه داری،

گردآوری سرمایه، سرمایه داران (به طور
کلی)

capitalize

با حروف درشت نوشتن یا چاپ کردن،
سرمایه گردآوردن، به صورت سرمایه
درآوردن، تأمین سرمایه کردن، پول
دراختیار گذاشتن، پایتخت کردن

capital liabilities

بدهی های درازمدت

capitally به صورت سرمایه ای

capital market بازار سرمایه

capital net return

درآمد خالص سرمایه

capital out-flew

خروج سرمایه

capital out lay

هزینه تاسیساتی،

هزینه سرمایه‌ای

capital out-put ratio

نسبت سرمایه به تولید

capital police

مرکز پلیس

capital punishment

مجازات اعدام

capital speech

نطق مهم و عالی

capital system

نظام سرمایه‌داری

capitana

دریاسالار کشتی

capitano

رئیس کشتی بازرگانی،

سروان، ناخدا، رئیس

capitation ;poll-tax

مالیات سرشماری

capitulate

پیمان بسته،

طبقه‌بندی شده برحسب عنوان، طبق

شرایط مورد توافق تسلیم شدن، تسلیم

شدن، شرایط تسلیم را تهیه کردن

capitulated regiment

هنگ سربازان اسیر دشمن

capitulation

کاپیتولاسیون،

عهدنامه‌ای با شرایط و عناوین مشخص،

شرایط عهدنامه، تصریح شرایط در

عهدنامه [نظام] تسلیم، عمل تسلیم شدن،

هرگونه عهدنامه یا پیمانی که به

کنسولهای خارجی حق داوری و

اختیارات زیادی بدهد، حق قضاوت

کنسولی، پیمان و شرایط مربوط به

حقوق سربازان مزدور سوئسی در

کشورهای محل خدمتشان

capitulatory

مربوط به کاپیتولاسیون،

مربوط به حق قضاوت کنسولی

capsize

واژگون کردن کشتی

captain

رئیس کشتی بازرگانی، سروان،

ناخدا، رئیس، کاپیتان، اداره کننده حزب

در امریکا

captain-general

فرمانده لشکر یا فرمانده نظامی،

نایب‌السلطنه

captain-lieutenant

افسری که درجه ستوانی دارد ولی

وظایف سروان را انجام می‌دهد

cap the oil well

مهار کردن چاه نفت

caption

شرح زیر عکس،

عنوان، سرلوحه

captious

بهانه جو، ایرادگیر

captivate

مجبذب کردن،

مسحور کردن، فریفتن

captive

اسیر، گرفتار

captive state

اسارت، گرفتاری

captivity

اسارت

captor

دستگیرکننده،

اسیرکننده، گروگانگیر

capture

تسخیر، تصرف، دستگیری،

غنیمت، تصرف کردن، دستگیر

capturer

اسیرکننده، مغلوب کننده

carad carrying member

عضو رسمی یک حزب سیاسی یا

cardinal point	اتحادیه بازرگانی
cardinal point	نکته مهم
career	کاریر، سابقه خدمت، شغل، دوره زندگی، مقام یا شغل سیاسی، حرفه سیاسی، خط مشی
career development	توسعه مشاغل
career diplomat	سیاستمدار تندر و بی دغدغه
carefree	بی خیال، آسوده خاطر
carelessness	بی مبالائی، مسامحه
care of state	مسئولیت دولت
caress	نوازش، دلجویی، استمالت، استمالت کردن
care-taker	سرایدار، سرپرست، مستحفظ
care-taker government	حکومت مجلل، دولت محافظه کار
care-taking role	نقش محافظه کارانه
cargo	کالا
cargo ship	کشتی باربری، کشتی باری، بارکش
caricature	تصویر مسخره آمیز چاپ کردن
carnage	کشتار دسته جمعی، خونریزی، کشت و کشتار، قتل عام
carnival	کارناوال شادی، کارناوال، جشن و سرور
carpet bombing	بمباران پی در پی
carping tongue	زبان شکایت
carrier	نفربر

carrier pigeon	کبوتر نامه بر، کبوتر قاصد
carrot and stick policy	سیاست تهدید و تحبیب، سیاست چماق و کلوچه، سیاست هویج و چماق (در امریکا)
carry	منتشر کردن، حمل کردن، بردن دوش فنگ
carry arms	مسلح شدن، جنگ افزار برداشتن
carrying cost	هزینه نگهداری، هزینه حمل و نگهداری
carrying to effect	عملی کردن، اجرا کردن
carry news	خبر بردن
carry off a person by force	کسی را به زور بردن
carry out	قتل عام کردن، اجرا کردن
carry our water	برای ما کار می کند، سنگ ما را به سینه می زند
carry placard	حمل کردن پلاکارد
carry the war into the enemy's camp	جنگ را به اردوگاه دشمن کشاندن
carte blanche	قدرت و آزادی کامل، اختیار تام، اختیار نامحدود
cartel	پیمان نظامی، اتحادیه، سندیکا، پیمان بین فرماندهان در رابطه با ترک اسلحه در زمان جنگ، پیمان کتبی بین دول متخاصم، مبادله اسرای جنگی

cartel ship

کشتی ویژه حمل زندانیان و مبادله آنها
در زمان جنگ

cartoon

کاریکاتور،
تصویر خنده‌دار سیاسی در روزنامه
فکاهی

cartoonist

کسی که رویدادهای سیاسی را به صورت
کارتون درمی آورد، کاریکاتوریست،
نقاش کاریکاتور

cartridge

حلقه فیلم عکاسی،
گلوله، فشنگ

case

امر، مورد، دعوای حقوقی،
پرونده حقوقی، قضیه

As the case may be. تا مورد چه باشد.

in any case

در هر صورت

in case

مبادا، چنانچه

case analysis

تحلیل موقعیت

case of leniency

حالت مدارا، نرمش

in cases

در مواردی که

case triable without a jury

محاكمه‌ای که بدون هیئت منصفه قابل

رسیدگی است

cash a cheque

حق خود را خواستن

cash assets

داراییهای نقدی

Cash Before Delivery; C.B.D.

دریافت بهای کالا پیش از تحویل

cash crop

مبادله با پول

cashier

اخراج شده به علت بی‌لیاقتی،

صندوقدار، افسر نالایق اخراجی

cashiered army officer

افسری که با رسوایی اخراج شده باشد

Cash On Delivery; C.O.D.

بهای کالا در زمان تحویل

cassandra

تحلیل‌گر سیاسی،

پیشگوی سیاسی، دختر پادشاه تروا که
آپولو عاشق وی شد و به او توانایی
پیشگویی بخشید. کاساندرابه عشق آپولو
پاسخ رد داد. او بارها فروپاشی حکومت
پدرش را پیشگویی کرد ولی کسی به
سخنان او توجهی نداشت تا اینکه تروابه
دست یونانیان افتاد و کاساندرابه عنوان
برده به خدمت آنان درآمد، تحلیل‌گران
سیاسی نیز مانند گروه کاساندرایان
پیشگویی اوضاع اجتماعی را دارند

cast

عمل انداختن یا ریختن،

کلیشه کردن

cast ballot on party lines

برای مشی یک حزب رأی ریختن

cast over

مورد مذاقه قرار دادن،

مرور کردن، بار دیگر مراجعه کردن

cast doubt and skepticism among

القای شبهه کردن در بین مردم

caste

طبقه منفصل، کاست،

(تقسیمات جامعه به بخشهای گوناگون

بر پایه نسب و حرفه پدری به طوری

که انتقال از یک بخش به بخش دیگر

ممکن نباشد)، جامعه طبقات منفصل

castellan

سنانوری که از سوی پادشاه به

فرمانداری برگزیده شود
caste society جامعه کاستی،
castigate تنبیه کردن، ادب کردن،
 به شدت سرزنش کردن، به باد انتقاد گرفتن
casting one's ballot رأی خود را به صندوق انداختن
casting vote رأی قاطع، رأی سرنوشت ساز، رأی رئیس جلسه هنگامی که آرای طرفین مساوی باشد
castle قلعه، دژ
cast shadow over تحت تأثیر قرار دادن
cast the blame on somebody تقصیر را به گردن کسی انداختن
casual سرباز یا افسری که وابسته به هیچ واحد نظامی نیست، اتفاقی، تصادفی
casual crowd جماعت تصادفی
casual employment مشاغل اتفاقی
casualty کشتگان و زخمیهای جنگ و مانند آن، تلفات و مجروحین (در جمع)
casualty toll آمار تلفات جنگی، ضایعات مرگ و میر
casualty toll mounted to آمار تلفات رسیده به
casus belli علت جنگ،
 فعالیتهایی برای توجیه جنگیدن

نافرمانی، سرکشی، انقلاب، **cataclysm**
 رویداد ویرانگر و سهمگین
catallactics دانش اقتصاد سیاسی یا ثروت، دانش مبادلات ارز
catalyst; catalyte مسئول تشکیلات، سازمان دهنده تشکیلات سیاسی
catalyte → catalyst
catamaran نوعی اژدرافکن
catastrophe فاجعه، مصیبت، ناگوار
 بلا، واقعه
catastrophic فاجعه آمیز، مصیبت بار
catastrophism فرضیه سوسیالیستها و سندیکالیستها که می گویند در اثر نکبت و بدبختی اجتماعی کارگر پیروز خواهد شد
cat-call فریاد اعتراض حضار به قطع برنامه، سوت کشیدن، هو کردن
catch line; catch word علامت خبر، نام یک مطلب که در کنار شماره صفحات تکرار می شود، شعار
catchment area منطقه تحت نفوذ، حوزه تحت نفوذ
catch someone stripping از اشتباه دیگران احساس خرسندی کردن
catch surprise غافلگیر کردن
catch-22 دردسر، مخمصه، قوزبالاقوز، حکایت شتر مرغ

catch title

عنوان کوتاه شده نام کتاب که در پایین صفحات کتاب به طور خلاصه چاپ می شود

catch-word واژه پاورقی، ورد،

تکیه کلام، واژه راهنما

categorically به صراحت، با قاطعیت

categories of staff

طبقه بندی کارمندان

categorize طبقه بندی کردن،

رده بندی کردن

caterer کارپرداز

cater the whims of

تسلیم خواسته های (کسی) شدن

cathedral کلیسای جامع،

مرکز قدرت روحانی و دینی

cats and dogs نروماده، فقیر و غنی

caucus

گروهی که در یک حزب سیاسی نقشه

می کشند و باورهای خود را بر دیگران

ترجیح می دهند، [در آمریکا] انجمن

حزبی برای گفتگو در انتخابات و مسائل

سیاسی دیگر، [در انگلستان] جلسه حزبی

کمیته های پارلمانی لیبرالها برای

تصمیم گیری درباره انتخابات و غیره،

جلسه سری حزبی، [استرالیا] نمایندگان

حزب کارگر در پارلمان یا انجمن شهر،

برپا کردن نشستهای حزبی، به وسیله

برپایی جلسات حزبی امری را انجام

دادن، جلسه حزبی، جلسه سران حزب

caucuses کمیته های حزبی نمایندگان

caueillo

فرمانده نظامی و سردهسته نیروهای

چریکی و پارتیزانی

cause آرمان، علت

cause an assembly to lose its

quorum از اکثریت انداختن مجلس

Cause and Effect علت و معلول

cause and effect analysis

تحلیل علت و معلولی

the cause of Palestine آرمان فلسطین

cause a slump in the market

سبب سقوط بازار شدن

cause way جاده خاکی،

گذرگاه (برای گذر از با تلاق و...)

cautela قانون احتیاطی، دستور احتیاطی

caution احتیاط، خبر دادن،

[نظام] حاضر باش و آماده باش پیش از

فرمان

caution money وجه الضمان

cautiously محافظه کارانه

cavalier سواره، سرباز،

شوالیه، اسکورت، رسته نگهبانان،

ملتزمین، طرفداران پارلمان، شاه پرست،

هواخواه سلطنت، سواره نظام

cavalry سواره نظام

cave در حزب انشعاب ایجاد نمودن،

کناره گیری کردن و حزب را تجزیه

نمودن

cavil ایراد بنی اسرائیلی گرفتن،

خرده گیری کردن
caxton ویلیام کاکستون
 (نخستین کسی که حروف چاپی را در
 انگلستان متداول کرد)
cay / key
 ساحل مرجانی یا شنی در جزیره، جزیره
 کوچک
C.B.C. → Canadian
Broadcasting Corporation
C.B.D. → Cash Before Delivery
C.C.C.¹ → Commodity Credit
Corporation
C.C.C.² → Corpus Christ College
C.C.P. → Chinese Communist
Party
C.D. → Corps Diplomatic
C.D.P.A. → Camp David Peace
Accord
CD-ROM سی دی - رام
 (دیسک فشردۀ (لیزری) برای
 ذخیره سازی یکپارچۀ حجم زیادی
 از اطلاعات کامپیوتری)
C.D.U. → Christish-Demokratishe
Union
cease متوقف کردن
cease-fire آتش بس
cease-fire treaty پیمان آتش بس
cedar ارز
cede واگذار کردن،
 چشم پوشی کردن از

cede a debt to another
 دینی را به دیگری واگذار کردن
ceiling سقف
celebrate جشن گرفتن، تجلیل کردن،
 گرامی داشتن
celebrity معروفیت، شهرت،
 چهرۀ سرشناس، صاحب نام، آوازه
celebrity politic plauge
 بلای شهرت سیاسی
cenacle گروه ادبی یا سیاسی
cenotaph
 آرامگاه سرباز گمنام، آرامگاه خالی
censeur مأمور سانسور
 (مأمور تفتیش مطبوعات، کتابها، نامه ها و
 تلگرافهای اشخاص به این منظور که
 برخلاف سیاست دولت چیزی در آن
 نوشته نشده باشد)
censor مأمور سانسور،
 بازرس مطبوعات،
 ممیز، سانسورچی، سانسور کردن
censorship سانسور عقاید،
 اداره سانسور، سانسور، تفتیش باورها،
 تنبیه نمایندگان مجلس، مانند سلب حق
 نظر و اخراج از یک یا چند جلسه
census
 آمارگیری از ساکنان شهر یا کشور
census office اداره ثبت احوال
centennial
 مربوط به یکصدمین سال استقلال
 ایالات متحده یا جشن مربوط به آن

center مرکز
center of crisis and disruption مرکز بحران و گسیختگی
center demonstration تظاهرات بر علیه تظاهرات دیگر
center of interest نقطه اصلی
center for International Studies مرکز مطالعات بین الملل
C.I.S. نقطه اصلی
Center of Interest مراکز یادگیری
centers of learning C.E.N.T.O. → Central Treaty Organization
central administration اداره مرکزی
Central American Common Market; C.A.C.M. بازار مشترک آمریکای مرکزی
central committee کمیته مرکزی
Central Intelligence Agency; C.I.A. سرویس مرکزی اطلاعات جاسوسی آمریکا (سیا)
centralisation تمرکز قوا، مرکزیت قوا و تأسیسات حکومت، سیستم اداره‌ی کشور با قدرت حکومت مرکزی که به تنهایی صاحب اختیارات است و تمام شئون اجتماعی در پایتخت متمرکز می شود. تمرکز نظام سیاسی، سازمان مرکزی یا سازمان ملی
centralism سیستم مرکزیت، تمرکز در حکومت، مرکزیت حکومت،

مرکزگرایی
centralist طرفدار تمرکز، مرکزگرا
centrality مرکزیت
centralize متمرکز کردن، تمرکز دادن
centralized planning برنامه ریزی متمرکز
central news bureau دفتر مرکزی خبر
Central Office of Information; C.O.I. دفتر مرکزی اطلاعات
central police station سرکلانتری، کلانتری مرکز
central powers دولتهای محور
Central Treaty Organization; C.E.N.T.O. پیمان سنتو (سازمان پیمان مرکزی)
central secretariat دفتر مرکزی، دبیرخانه مرکزی
centrist طرفدار تمرکز، مرکزگرا
centrum عضو حزب کاتولیک آلمان، اعتدالیون
centry/sentry محافظ، نگهبان، قراول
ceremonial شامل جشنهای مذهبی و عمومی تشریفاتی، مربوط به جشن
ceremonial position مقام تشریفاتی
ceremonies آئینها، تشریفات، آداب، رسوم، مراسم نظامی، جشنها
ceremonious رسمی، تشریفاتی، علاقمند به شعائر مذهبی

certainty ایقان، یقین، امر مسلم، قطعیت، خاطر جمعی

certificate گواهی نامه

central secretariat

دفتر مرکزی، دبیرخانه مرکزی

certificate of freedom

گواهی عدم سوء پیشینه

certificate of good character

گواهی نداشتن سوء پیشینه

certification گواهی، تصدیق، تأیید

certitude اطمینان، یقین، حتمیت، قطعیت

cessation ایست، توقف، پایان، انقطاع

cessationist government

حکومت مرجع

cession نقل و انتقال، واگذاری

انتقال وام یا قرض، واگذاری منطقه‌ای با تمامی حقوق مربوط به آن از سوی کشوری به کشور دیگر، تفویض، انتقال

cesstax → **sess**

chained مسلسل، دنبال هم

chain of command

سلسله مراتب نظامی

chain of newspapers

گروه مطبوعاتی

chain paper روزنامه دنباله دار

chair

ریاست جلسه‌ای رابه عهده داشتن،

ریاست کردن، مقام ریاست

chairer

کسی که ریاست انجمن راعهده دار می‌شود، رئیس کمیته

chair hurle

از صندلی سخنرانی پایین کشیدن

chairman

رئیس کمیسیون یا رئیس کمیته وانجمن، رئیس

chairman of house banking

committee

رئیس کمیته امور بانکی

challenge مبارزه طلبی،

به جنگ تن به تن خواندن، به رزم طلبیدن، دعوت کردن، مورداعتراض یا تردید قراردادن، کلنجار، تلاش، تحریک، مشکل

challenger مبارزه طلب

chamber مجلس، مجلس شورا

chamber of commerce

اتاق بازرگانی

chamber of deputies

مجلس نمایندگان

champ(e) صحنه جنگ، میدان کارزار

champagne welcome

استقبال پُرخرج

champaign میدان جنگ،

صحنه عملیات نظامی

champion دفاع کردن از،

قهرمانانه عمل کردن

champion an idea

پشتیبانی کردن از نوعی تفکر، ایده‌ای را

تبلیغ کردن
championship مسابقات قهرمانی،
 مقام قهرمانی، عنوان قهرمانی، دفاع،
 حمایت فکری
chance and necessity
 تصادف و ضرورت
chancellery مقام صدراعظمی،
 گروهی از صاحب منصبان والامقام
 انگلستان، ساختمان ویژه صدراعظم،
 دفتر نمایندگی، دفتر سفیر
chancellor رئیس دانشگاه،
 سردبیر سفارت، وزیر [آلمان، اتریش،
 مجارستان] صدراعظم، عنوانی در
 انگلستان که به گروهی از صاحب منصبان
 والامقام کشوری داده می‌شود
chancellor of exchequer
 وزیر دارایی، وزیر خزانه
chancellor's endorsement
 موافقت یا امضای صدراعظم یا رئیس
chancellorship صدارت عظمی،
 سردبیری سفارت
chancellor's staff فرمانده ستاد ارتش
chancery
 مقام یا وظیفه صدارت عظمی، مقام
 وزارت دارایی (انگلستان)، دفتر مهردار
 سلطنتی [انگلستان]
change دگرگون کردن، دگرگون شدن،
 دگرگونی، تحول
change in the pattern of the
universe دگرگونی در زمینه جهانی

تغییر رویه
changeover
channel
 نقل و انتقال چیز یا اندیشه یا ایده‌ای،
 خط‌مشی، راه، مجرا، کانال تلویزیون،
 شبکه، جهت‌دادن
chant سرود، مناجات،
 سرود یا آهنگ خواندن
chantage; extortion شانتاژ،
 استاد دروغ، تهدید به رسواسازی
 اشخاص برای گرفتن چیزی از آنها،
 پخش شایعه‌های دروغ و تهدید نسبت به
 شخصیت‌های سیاسی
chanting slogan سرودن شعار،
 سر دادن شعار
chant slogan شعار سر دادن
chant slogan against
 شعار سر دادن علیه
chaos هرج و مرج، آشوب، بی‌نظمی
chapel نمازخانه،
 شعبه اتحادیه کارکنان صنعت چاپ
 و روزنامه نگاری
chaplain پیش‌نماز
chapter جلسه پارلمانی
character منش و شخصیت
characteristics ویژگی، مشخصه،
 خصلت، خصوصیت
characterology
 دانش شخصیت‌شناسی، منش‌شناسی،
 مطالعه شخصیت و سیرت، مطالعه
 ویژگی‌های برجسته شخص

charge حمله، یورش، مطالبه کردن،
مکلف کردن، تکلیف کردن، تصدی،
متصدی، به حساب کسی گذاشتن

charge → impetition

charge d'affaires

شارژ دافر، کاردار سفارت، نایب سفارت،
نایب وزیر مختار، مأمور سیاسی والامقام
در نبود سفیر یا وزیر مختار که وظایف او
را انجام می دهد

charge d'affaires ad-interim

کاردار موقت، شارژ دافر موقت

charge d'affaires in somewhere

کاردار سفارت در جایی

charge des affaires consulaires

متصدی امور کنسولی

charged with complicity

متهم به شرکت، متهم به همکاری در

charge student دانشجوی بی پیرایه

charisma

موهبت معنوی یا استعدادی که گمان
می رود خداوند به نشانه مهربانی به کسی
داده، توانایی انجام کارهای شگفت
انگیز به او بخشیده و رهبری
شکوه مندی را به او اعطا کرده است،
کاریزما (انجذاب یا جذبۀ روحانی)

charismatic leader

رهبر فرهمند [دستگاههای تبلیغاتی
آلمان به هیتلر لقب پیشوای فرهمند داده
بودند.] رهبری که از نبوغ فوق العاده
برخوردار است

charitable institution بنگاه خیریه

charity → Eid-ol Fetr

charity payment صدقه، انفاق

charity society انجمن خیریه

charlatan → quick

chart طرح کردن، نگاره، نقشه،
نمودار، جدول، گرافیک

charter اجاره کردن هواپیما یا کشتی،
قرارداد رفت و آمد کشتی، امتیازنامه
صادر کردن، دربست کرایه کردن، اجاره
نامه، امتیاز، منشور، فرمان، سند
دیپلماتیک که کشورهای امضاکننده از آن
پیروی می کنند

charter colony

مستعمره ای که برپایه فرمان استقلال
داخلی امریکا از انگلیس جدا شد

charter party اجاره کشتی،

پیمان اجاره کشتی به طور دربست،
قرارداد کتبی بازرگانی، قرارداد کشتی
دربست

chartism

اصول باورهای یک گروه از اصلاح طلبان
سیاسی که در سالهای ۴۸-۱۸۳۷ جنبش
اصلاحات اجتماعی و صنعتی کارگران
اروپایی را به وجود آوردند. [مخالف با
سرمایه داری]

chartist

عضو طرفدار اصلاحات سیاسی و
صنعتی سالهای ۴۸-۱۸۳۷ اروپا

chase/chace توپخانه کشتی

chase away بیرون کردن،

وادار به فرار کردن، متواری کردن

chase gun توپ کشتیهای جنگی

chaser سرباز سبک اسلحه،

نوعی هواپیماهای سبک و تندروی

نظامی، هواپیمای شکاری، توپ

شکاری، کشتی یا زیردریایی تعقیب

کننده دشمن

chasseur سرباز سبک اسلحه

تنبیه کردن، توبیخ و سرزنش کردن

chastise

chaucer text

گونه‌ای حروف چایی ۱۲ پونتی

chauvin میهن پرست متعصب

chauvinism ناسیونالیسم افراطی،

میهن پرست افراطی، برتر شمردن ملت

خود و خوار شمردن ملل دیگر (از نام

"نیکولا شووین" سرباز عهد ناپلئون

بناپارت گرفته شد که در فداکاری نسبت

به ناپلئون به افراط افتاد).

Chauvinism is false patriotism

شوینسم میهن پرستی کاذب است.

chauvinist میهن پرستی افراطی

cheap labor کارگر با مزد ناچیز،

کار ارزان

cheat تقلب کردن، مغبون کردن،

سرکشی کلاه گذاشتن، خیانت کردن (به

همسر خود)، کلاهبردار، متقلب

check جلوگیری کردن از،

ممانعت کردن، رسیدگی، بازبینی و

بررسی خبر

checker; chequer

خزانة پادشاهی انگلستان

checker roll

فهرست نام کسانی که از خزانة پادشاهی

حقوق می گیرند

checkpoint پست بازرسی

checks and balances

تعديل و توازن،

نظارت و موازنه [امريکا] رویه‌هایی که

برای جلوگیری از دیکتاتوری و

زیاده‌روی حکومت اعمال می‌شود

check up on

تحقیقات گسترده و کامل به عمل آوردن

(در مورد کسی یا چیزی)

cheese cakes

نوشته‌ها یا تصاویر شهوت‌انگیز (در

مطبوعات)، تصاویر مستحجن

مطبوعات

chemical attacks حملات شیمیایی

chemical casualties

ضایعات شیمیایی

chemical warfare جنگ شیمیایی

chemical weapons

جنگ افزارهای شیمیایی

chemitype

اعمال شیمیایی که به وسیله آن صفحه

گراور چاپ به دست می‌آید

chequer → checker

chesting خزانة‌داری

chicanery نیرنگ بازی قانونی،

حیله گری، ضدونقیض گویی، مغالطه

chide سرزنش کردن، ملامت کردن،

شمتات کردن، توبیخ کردن، بازخواست

کردن، مؤاخذه کردن

chief فرمانده، افسر فرمانده

chief commander of the army

رئیس ستاد ارتش، بزرگ ارتش داران

chief delegate نماینده کل،

نماینده اصلی

chiefery فرماندهی

chief justice رئیس دادگاه،

رئیس دیوان عالی

chief minister نخست وزیر

chief mullah امام جمعه

chief of police رئیس شهربانی،

رئیس پلیس

chief of protocol

رئیس تشریفات سیاسی

chief of staff رئیس ستاد

chief of state رئیس دولت

chief of court

رئیس دیوان

chief of the supreme court

رئیس دیوان عالی

chief secretary دبیر کل

Chief Signal Officer; C.S.O

افسر مسئول مخابرات

chief staff officer[C.S.O]

افسر مسئول ستاد

chief tactician

رئیس برنامه‌های جنگی

chieftain فرمانده، سردسته، سالار،

رئیس دسته دزدان، کودن (آدم)

chieftess فرماندهی

child mortality مرگ و میر کودکان

child welfare service

حمایت از کودکان، خدمات رفاهی کودک

chilly relations روابط سرد

chime in موافق شدن با

chimerical ذوقی، واهی،

خیالی، دمدمی

Chinese Nouvelle خبرگزاری چین

Chinese Communist Party; C.C.P.

حزب کمونیست چین

Chinese designed silkworm

missiles

موشک‌های کرم ابریشم طرح چین

chirotony

انتخابات به وسیله بلند کردن دست

chitchat

صحبت دوستانه (حرفهای خودمانی)

chivalrous دلیرانه، بلندهمت، دلیر،

رادمرد، بلندهمت

choicest brand نشانه درجه یک

christian socialism

سوسیالیسم مسیحی، (جنبشی که

درسالهای آغازین سده بیستم در

انگلستان برپا شد و هدف آن اعتراض

علیه محرومیت‌های طبقه کارگر بود تارفاه

این گروه رنجبر بر پایه آموزش‌های
ستم‌ستیزانه دین مسیح تأمین شود)

Christish-Demokratische

Union; C.D.U.

حزب دموکرات مسیحی آلمان غربی

christmas → xmas

chromotype صنعت چاپ رنگی

chromotography

صنعت چاپ رنگی

chronic دیرینه، مزمن، شدید

chronicle گاه‌شمار وقایع،

رویداد شمار، وقایع‌نگاری کردن

chronology دانش ترتیب تاریخ،

دانش تاریخ، تاریخ‌نگاری، جدول یا

شرح رویدادها با ذکر زمان آنها

chronometer وقت‌نگار، گاه‌نگار،

گاه‌شمار

C.H.S.E. → Confederational

chute سقوط، انحطاط

C.I.A. → Central Intelligence

Agency

C.I.D. → Criminal Investigation

Department

cinematic سینمایی، سیستماتیک

cipher رمز، رمز‌نویسی، پیام رمزی

circa در حدود، در اطراف، تقریباً

circle محفل

circles محافل، دوائر

circles of imperialist reaction

محافل ارتجاعی امپریالیستی

circular letter بخشنامه،

دستور حکومت، (بیانیه‌ای که بیانگر

عقیده و خط‌مشی یک دولت برای

دولت‌های دیگر است)

circulation توزیع روزنامه، تیراژ،

انتشار روزنامه، انتشار

circulation area حوزه تیراژ

circulation manager

مدیرپخش و تیراژ، رئیس توزیع

روزنامه، سرپرست پخش

circumambulation طواف

circumfus محاصره

circumnavigation دریانوردی کردن،

جهانگردی کردن (با کشتی)

circumspection

ملاحظه پیرامون و جوانب کار

circumstance وضع،

موقعیت، تشریفات، پیشامد، شرط،

چگونگی [جمع] مقتضیات

circumstances مقتضیات،

وقایع ضمنی، تشریفات، شرایط و جو

سیاسی کشور

circumstantial evidences

شواهد ضمنی، نشانه‌های اتفاقی

circumvallate سنگربندی،

دارای استحکامات، محدود و محصور،

سنگربندی کردن

circumvallation سنگر، حصار محکم،

سنگربندی، تسخیر و تصرف

circumvent گرفتار و محاصره کردن

(با تدابیر جنگی) پیشدستی کردن، با
زیرکی از چنگ چیزی گریختن

**C.I.S. → Center for International
Studies**

citation تقدیر رسمی، تقدیر نامه،
تشویق نامه

cite گفتن، ذکر کردن

citizen شهروند

Citizen Band Radio

رادیوی "سی، بی، رادیویی در ارتباط با
شهروندان

citizen's inference استنباط مردم

citizenship تابعیت،

رابطه حقوقی و سیاسی بین افراد ملت
و دولت حاکمه، شهروندی

city and wire editor

مدیر خبرهای ارسالی

city-article

گزارش کوتاه مالی یا بازرگانی در روزنامه

city council انجمن،

انجمن شهر، شورای شهر

city desk

نماینده‌گی دفتر سردبیر روزنامه که
گزارشهای شهری و محلی را گردآوری
می‌کند، سردبیری گزارشهای شهری

city-editor

نویسنده گزارشهای مالی و بازرگانی در
روزنامه، سردبیر اخبار، سردبیر خبرهای
شهری

city hall ساختمان شهرداری،

شهرداری، مقام شهرداری، تالار
شهرداری

city manager شهردار

city room بخش گزارشهای شهری،

قسمت خبرهای شهری

city's low moral tone

وضع اخلاقی ناپسند شهر

civic شهری، کشوری

civic duties وظایف مدنی

civicism اصول حکومت کشوری،

حقوق شهری، وفاداری به اصول یا

حقوق حکومت کشوری، اصلی که همه

افراد کشور در برابر حقوق و وظایف

مساوی دارند

civics دانش شهرداری

civil کشوری، حقوقی، داخلی،

شهری، اجتماعی، مدنی

Civil Aeronautics Board ;C.B.A

شورای هواپیمایی کشوری

Civil Air Patrol ;C.A.P

گشت هوایی غیر نظامی

civil aviation هواپیمایی کشوری

Civil Aviation Administration of

China; C.A.A.C

اداره هواپیمایی داخلی چین

civil code

قانون مدنی یا کشوری، حقوق مدنی

civil contempt

سرپیچی از گفته‌های قانون، عدم توجه به
مقررات قانونی و مدنی مربوط به منافع

عمومی	civil services	خدمات کشوری،
civil defence	خدمات اجتماعی، سازمانهای دولتی	
دفاع غیرنظامی، پدافند غیرنظامی	civil strives	کشمکشهای داخلی
civil degradation	civil tribunal	دادگاه حقوقی
محرومیت از حقوق اجتماعی	civil war	جنگ داخلی [در کشور]
civil guardsman	C.J.M. → construction Jihad	
سرباز شهری	Ministry	
civilian	claim	ادعا، ادعا کردن، مطالبه کردن
شخص غیرنظامی،	claimant	مدعی، خواهان
مقام کشوری، غیرنظامی	claim for compensation	
civilian casualties	ادعای غرامت	
تلفات و زخمیهای غیرنظامیان	claim for legal right	
civilian population	حق مشروع خود را خواستن	
سکنه غیرنظامی	claim on somebody	
civilian researches	ادعا بر علیه کسی	
پژوهشهای داخلی	claim responsibility	
civilization	مسئولیت کاری را به عهده گرفتن	
تمدن	clamouring	فریاد زدن، غوغا کردن،
civilization dialogue	قیل و قال کردن	
گفتگوی تمدنها	clamp-down	حکومت نظامی (مشابه)،
civilized	فشار زیاد، ممنوعیت رفت و آمد شبانه به	
متمدن، پیشرفته	طور ناگهانی، وضع قوانین سخت و	
civilized class of society	شدید، محدودیت ایجاد کردن، شدت	
طبقه متمدن اجتماع	عمل	
civil liberty	خلاف قانون،	
آزادی معدنی	قاچاقی، پشت پرده، پنهانی، زیر جلی	
civil magistrate	clandestine activities	
افسر شهری	فعالیتهای پنهانی	
civil official	clandestine camps	
صاحب منصب	اردوگاههای پنهانی	
civil procedure		
آیین دادرسی یا محاکمات حقوقی		
civil right		
حقوق اجتماعی،		
قانون حقوق مدنی		
civil salvage		
نجات جان و مال مسافران کشتی		
civil sanction		
ضمانت اجرایی حقوقی		
civil servant		
کارمند دولت،		
مستخدم کشوری		

clap	کف زدن، دست زدن
clap-trap	
	سخنی که برای جلب ستایش دیگران بگویند، خودنمایی، اراجیف
claque[s]	طرفداران و پیروان سیاسی، شعاردهندگان مزدور
clash	زد و خورد شدید کردن، برخورد شدید کردن، درگیری
<i>student in clash with police</i>	دانشجویان در زدو خورد شدید با پلیس
class	طبقه
class distinction	اختلاف طبقاتی
classified	دسته‌بندی شده، طبقه‌بندی شده
classified ad	آگهی نیازمندیها
classless society	جامعه بی طبقه
class struggle	مبارزه طبقاتی، برخورد طبقاتی
clause by clause	جزء به جزء
clean copy	مطلب بی اساس
clean political slate	سابقه سالم سیاسی
clean record	حسن پیشینه، حسن سابقه
clean record certificate	برگه عدم سوء پیشینه
cleanse	تطهیر کردن، خوب شستن
clean sweep	تغییرات اساسی، دگرگونی کامل، پیروزی باموفقیت کامل
clean up	پاک کردن، پاکسازی کردن

	سودکلان بردن، پول به جیب زدن
clean up party	سرباز مأمور در پاکسازی و ازبین بردن نشانه‌هایی که در اردوگاه یا توقفگاه نظامیان به جا می‌ماند تا دشمن به خط سیر آنها پی نبرد، گروه پاکسازی
clear	بدون خطر [در حملات هوایی]
<i>the all-clear was sounded.</i>	سوت رفع خطر [هوایی] به صدا درآمد.
clearance	مجوز، تأییدیه، تأییدیه امنیتی رسمی
clearing	پایاپای
clearing house	مرکز تصفیه و تسویه
clearing operations	عملیات پاکسازی
clear proof	دلیل واضح، مدرک مشخص
<i>the clear point of the letter</i>	مفاد واضح نامه
clear sightedness	روشن بینی
clear title	حق بی چون و چرا
clear up	واریز کردن (حساب)، روشن کردن (مطلب)، رفع شبهه یا ابهام کردن
cleavage	شکاف، فاصله، اختلاف
cleave to	سرسپرده و وفادار ماندن به، پایبند ماندن به
cleft stick	در مخمسه قرار گرفته، در شرایط ناگوار قرار گرفته
clem	جنگ، جنجال

جنگ کردن، آشوب کردن
clench fist مشت گره کرده
clergy روحانی
clerical assistants معاونین دفتری
clerical staff مسئولین دفتری
clericality اصول و سیاست و اعمال روحانیون
clerico-political روحانی - سیاسی
clerics روحانیون
clerisy سیاسی اصول و سیاست و اعمال روحانیون
clerk کارمند دفتری
cliche کلیشه، تکرار مکررات، حرفهای قالبی
clicker حسابدار یا متصدی ارزیاب حروفچینی [چاپ]
client ارباب رجوع
client state کشور تحت الحمايه
climatic intervention دخالت در جو زمین
climax نقطه اوج، به اوج خود رسیدن، اوج لذت جنسی
clip گزارشهایی از روزنامه چیدن و در آوردن آنها، بریدن گزارشها و مرتب کردن آنها
clipping گزارشهای چیده شده از روزنامه، بریده

جرايد
clipsheet تابلوی تبلیغات، خواندنیهای یک روزنامه، صفحه محتوی خلاصه گزارشها و نوشتههای روزنامه
clique گروههایی گروههایی که منافع مشترک دارند، دارودسته، باند، اعوان و انصار، جرگه
clock ساعت
clock in → clock on ثبت کردن زمان خروج کارمندان به وسیله دستگاه ویژه
clock off ثبت کردن زمان ورود کارمندان به وسیله دستگاه ویژه
clock on ثبت کردن زمان ورود کارمندان به وسیله دستگاه ویژه
clock out → clock off قابل بستن، مسدودکردنی
clog منزوی، عزلت گزیده، معتکف، گوشه نشین
cloistered بستن، احاطه، محاصره، رویارویی با دشمن
close مدار بسته
close circuit تعطیل کردن
close down پشت درهای بسته
at the closed doors دریافت آرای نخستین در شرایطی که فقط یک حزب در دادن رأی شرکت کند

close fights برخورد نزدیک با دشمن،
جنگ دست به یقه

at the close of در پایان در خاتمه

at the close of business

هنگام تعطیلی کار

close quarters → close fights

close supervision نظارت مستقیم

close the meeting

جلسه را پایان بخشیدن

close ties روابط نزدیک

close up زاویه

(یک جنبه ویژه‌ای از یک واقعه یا مسئله)

closing price

آخرین قیمت (در بازار سهام)

closish نسبتاً بسته، نزدیکتر

closure/cloture

کفایت مذاکرات [در مجلس شورا]، رأی
به کفایت گفتگوها دادن

clown → harlequin

club به هم ریختن،

دچار بی‌نظمی شدن، باهدف مشترکی

دور هم گرد آمدن، باهم جمع شدن

clubbing offer

در یک جا مشترک شدن چند نشریه

club-law قانون زور، قانون سرنیزه،

حکومت سرنیزه، حکومت زور و قلدری

club together

سهام یا دانگ خود را دادن، پیک خود را
دادن (در مخارج سهمیم شدن)

cluster گروه، دسته

cluster diagram دیاگرام خوشه‌ای

cluster of tiny hamlets

گروه دهکده‌های کوچک

clutch → glaur

C.M.E.A. → Council for

Mutual Economic Awards

C.N.A → C[yprus News Agency

C.N.A.A. → Council for National
Academic Awards

C.N.D. → Campaign of Nuclear
Disarmament

coalescence ائتلاف، اتحاد

coalition ائتلاف، پیوستگی،

اتحاد موقتی، عهدنامه، عقد اتحاد و پیمان

قرارداد و پیمان بین کشورها، ائتلاف

اتحادیه‌های کارگری یا کارفرمایان برای
هدف مشخص

coalition of rainbows ائتلاف نژادها

coalition of two states

همبستگی دو کشور، ائتلاف دو کشور

coastal artillery fire

آتش توپخانه ساحلی

coastal law

قانون مربوط به آبهای ساحلی

coastal watch-post

پست دیده‌بانی ساحلی

coast guards پاسداران ساحلی،

گارد ساحلی

coast line خط ساحلی

coast patrols گشتی‌های ساحل

coast waters آبهای ساحلی
 Cobdenism سیستم آزادی بازرگانی، اصول باورهای سیاسی و اقتصادی
 "ریچارد کوبدین" سیاستمدار و دانشمند اقتصاد انگلیس مبنی بر آزادی بازرگانی،
 دکترین ریچارد کوبدین
 cochairin → sit - vis - a -
 vis in a session
 cock-and-bull story
 آسمان و ریسمان، بهانه عجیب و غریب، داستان باور نکردنی
 cock of the walk
 حاکم مطلق یا مسلط بر اوضاع
 cocksure از خود راضی، از خود مطمئن
 C.O.D. → Cash On Delivery
 code قانون وضع کردن،
 قانون نامه، مجمع القوانين، نظامنامه، قرارداد، قانون مجموعه هر چیزی
 code book کتاب قواعد، کتاب قانون
 code punishment under religious
 code حد شرعی
 code receiver گیرنده رمز
 codes قوانین
 code sender رمز فهرست
 coding rules قوانین رمز گذاری
 coerce مجبور کردن، در فشار گذاشتن
Her parents coerced her into marrying the man.
 والدینش او را وادار به ازدواج با مرد مورد نظر کردند.
 coerce obedience

مجبور به فرمانبرداری کردن
 coercion تحمیل، فشار
 coercive اجباری، به زور
 coercive diplomacy
 دیپلماسی تحمیلی
 coercive methods روشهای تحمیلی
 coercive peace صلح تحمیلی
 coestate
 برابر از نظر مقام سیاسی [درباره دو کشور]
 coexistence همزیستی (مسالمت آمیز)
 coffee klatsch صحبت دوستانه، مذاکرات غیر رسمی
 coffin تابوت
 cognitive communication
 ارتباط ادراکی
 coherence; connection;
 communication; relation
 ارتباط
 coherent به هم پیوسته
 C.O.I. → Central Office of
 Information
 coincidence تلاقی زمانی، مصادف، انطباق
 Colbertism روش سیاسی
 "کولبرت" [وزیر لویی چهاردهم]، پشتیبانی از صنعت و تأسیسات صنعتی با کمکهای دولتی و تعرفه های حمایتی و ایجاد انحصارها، پشتیبانی از صنعت و بازرگانی و ایجاد انحصار

coldblooded سنگدل، قسی‌القلب، بیرحم

cold war جنگ تبلیغاتی و مطبوعاتی، جنگ سرد

collaborate همدستی کردن، همکاری کردن

collaboration تشریک مساعی، همدستی، همکاری

collapse سقوط، فروپاشی

The regime is in danger of collapse.

رژیم در خطر سقوط است.

collateral تضمینی

colleagues همکاران (حزبی)، هم‌قطاران (حزبی)، همکاران

collective agreement →

consensus

collective bargaining ائتلاف دسته جمعی

collective imagination تخیل جمعی

collective note یادداشت دسته جمعی (بین دولتها به منظور تأثیر خارجی)

collective security امنیت همه جانبه، امنیت جمعی

collective system نظام اشتراکی

collective training آموزشهای همگانی

collective unconsciousness ناآگاهی جمعی

collectivism سیستم اقتصادی مشترک، جمع‌گرایی، نظارت مرکزی همه جانبه بر فعالیت‌های اقتصادی

collectivist عضو جامعه اشتراکی، هوادار اصول اشتراکی، سازمان تولید و توزیع ثروت

collectivity مالکیت اشتراکی، مردم، ملت، کیفیت اشتراکی

collectivize اشتراکی کردن، پیرو اصول اشتراکی ساختن

collector's office اداره وصول

college انجمن دانشجویان و دانش‌پژوهان دوره دانشکده، دانشکده، در دانشکده تحصیل کردن، کالج

college cap سکوی زیرتوپ

college electoral هیئت انتخاب‌کنندگان

collision تصادف

colloquialism زبان عامیانه، طرفداری از زبان عامیانه، زبان محاوره

collude تبانی کردن، توطئه چیدن، ساخت و پاخت کردن، زدوبند کردن، تبانی، زدوبند، همدستی در خیانت

collusion دسیسه آمیز

collusive سرهنگ، به سرهنگی نائل کردن یا شدن، مانند سرهنگ رفتار کردن

colonelcy سرهنگی، مقام سرهنگی

colonelship سرهنگی، مقام سرهنگی
colonial مستعمراتی،
 وزارت مستعمرات، سیزده مستعمره‌ای
 که ایالات متحده راتشکیل دادند، ساکن
 مستعمره، شامل مستعمره، [در جمع]
 تمبر ویژه‌ای که در مستعمرات معمول
 بود، استعماری
colonial countries
 کشورهای استعماری
colonialism استعماری، استعمارگری
colonialist استعمارگر
colonialist powers
 قدرتهای استعمارگر
colonial policy
 سیاست استعماری
colonial regimes
 رژیمهای استعماری
colonist مستعمره نشین،
 کسی که در تأسیس مستعمره‌ای شرکت
 کند
colonization استعمار، مهاجرت،
 بنیانگذاری مستعمره یا مهاجرنشین،
 کوچ‌نشینی
colonize تشکیل مستعمره دادن،
 ساکن شدن در مستعمره، به نواحی
 مستعمراتی کوچ کردن، ناحیه‌ای را با
 رأی‌دهندگان غیرقانونی مسکون کردن
colony مستعمره، مهاجرنشین
color/colour پرچم، [در جمع]، شعار،
 پرچم دشمن، یک جفت پرچم، پرچم

هنگی، پرچمدار
color-bearer پرچمدار، طلایه‌دار
color company دسته پرچمدار،
 دسته‌ای که پرچمدار با آنها حرکت می‌کند
colorful news خبر پُر آب و تاب
coloroto چاپ رنگی باروتاتیر
color print چاپ رنگی
color-our bar تبعیض نژادی
colour lne تبعیض نژادی،
 تحدیدنژادی
colours → bot
column ستون
 (یک قسمت اختصاصی از صفحه)، مقاله
 یا سرمقاله
columnist مقاله نویس،
 مسئول یک ستون یا صفحه اختصاصی
columnists
 نویسندگان گزارشها و تفسیرهای
 سیاسی گوناگون
comartyr شریک در شهادت
comb → investigate
combat جنگ تن به تن، مبارزه کردن،
 جنگیدن یا مقاومت کردن
combat against corruption
 مبارزه با فساد
combat against ignorance
 مبارزه با نادانی
combatant جنگجو، محارب
combatant clerical society
 جامعه روحانیت مبارز

combat battalion	گردان رزمی
combat command	واحد رزمی
combat echelon	رده رزمی
combat elements	عناصر رزمی
combater	مبارز، جنگجو، جنگی
combat exercise	مانور یا تمرینهای رزمی
combative	آماده جنگ، جنگجو، جنگاور، مبارز
combativity	جنگجویی، مبارزطلبی
combat outposts	عناصر تأمین محلی
combat patrol	واحد‌های تاکتیکی که از درون سپاه برای تصرف زمین دشمن یا برای نگهداری جلو، پهلو و یا عقب فرستاده می شوند
combat patrol unit	واحد گشتی رزمی
combat zone	منطقه نبرد، رزمنده داوطلب
combinator	ائتلاف کننده
combine	ائتلاف کردن، ادغام کردن
combiner	ائتلاف کننده (کسی که ائتلاف می کند)
come	آمدن، رسیدن
Comecon	گِمْکون شورای همکاری متقابل اقتصادی
come out	خودرانشان دادن
comer	وارد شده، وارد
come to accept	به تدریج پذیرفتن
come to nothing	به بن بست رسیدن

come to power	به قدرت رسیدن
come to prominence	اهمیت یافتن
come to rupture	قطع رابطه کردن
come to terms	سازش کردن، باهم کنار آمدن
come to turn	سازش یافتن، با هم کنار آمدن
come-upance	مکافات عمل (سزا)
come up to the scratch	در معرض آزمایش قرار گرفتن، در محک تجربه واقع شدن
come up with	تدبیری اندیشیدن، چاره‌ای یافتن
comic strip	پاورقی مصور
comic strips	قطعات فکاهی
comie → holshy	
Cominform	دفتر اطلاعات احزاب کمونیست
coming down	تنزل، پایین آمدن
Comintern	حزب کمونیست بین المللی روسیه (سابق)، کمینترن
comital	وابسته به مجلس
comitas gentium	نزاکت بین المللی و مراسم دولتی بین دویا چند ملت که از حیث تمدن هم سطح بوده و دوستدار رعایت و اجرای قوانین یکدیگر باشند
comitatensian	کمیت‌های، مربوط به کمیت

comitatus

دسته اشراف ملزم به رکاب پادشاه یا لرد
حاکم یا رئیس شهربانی منطقه در دوره
حکومت فرانک‌ها [انگلیس]

commit to paper

روی کاغذ آوردن، مقاله منتشر کردن

comity of nations

مراعات ادب و نزاکت بین المللی

command

امر به احضار کردن،
فرمانروایی کردن، فرمان دادن،
تسلط داشتن، فرمان، حکم، دستور،
فرماندهی، سرکردگی

command; commandate

برطبق فرمان، قابل امر و فرمان، شایسته
فرمان

commandant

افسر فرمانده، فرمانده

commandate → command

امری، دستوری،
فرمانی

commandeer

وادر به خدمت دولتی کردن، مصادره
کردن، (برای استفاده عموم)

commander

فرمانده، ارشد، سرکرده

commander in chief

سرفرمانده، سپهسالار

commander in chief of the army

فرمانده کل قوا

commander of fort

دژبان

commander of garrison

فرمانده پادگان

commander of the army

فرمانده ارتش

commander post

پاسگاه فرماندهی

commandery

مقام فرماندهی

command-in-chief

فرماندهی کل

commandment

حکم یا امر الهی،

فریضه دینی، فرمان خدا

commando

دسته‌ای که برای خدمت در ارتش
گماشته می‌شوند، کماندو، تکاور، گسیل
نیرو برای حمله غافلگیرانه، یورش
غافلگیرانه، رنجر

command-out-post

پست فرماندهی

*England had long commanded the
European market for wool.*

انگلستان مدتها بر بازار پشم اروپا تسلط داشت.

command post

پست فرماندهی

commandress

زن فرمانروا،

زنی که فرماندهی کند، زن فرمانده

commandrie

مقام فرماندهی

commark

قسمت سرحدی،

بخش مرزی کشور یا ناحیه

commemorate

یادبودگرفتن، به رسم یادگار نگه داشتن،
ختم گذاردن، ختم گرفتن، یاد یا خاطره
کسی یا (چیزی) را گرامی داشتن

commencement

آغاز

at the commencement of**presidency**

درآغاز زمامداری (ریاست جمهوری)

commendation	تقدیر، ستایش
commensurate	هم‌سنگ، معادل، متناسب
comment	نظریه دادن، تفسیر کردن، نظریه، تفسیر
commentary	تفسیر
	(گزارش زنده یا مستقیم رادیو یا تلویزیون)
commentator	مفسر، گزارشگر و مفسر رادیویی
commerce	بازرگانی، بازرگانی کردن
commerce chancellor	اتاق بازرگانی
commerciable; marketable	مناسب و آماده برای فروش
commerciabelli	روابط بازرگانی غیردوستانه، روابط خصمانه
commercial	قابل دادوستد، بازرگانی، آگهی تجاری
commercial attache	وابسته تجاری
commercial codes	مقررات بازرگانی
commercial flight	پرواز تجاری، پرواز بازرگانی
commercial intercourse	معامله بازرگانی
commercialism	سیستم اقتصادی بر پایه افزایش بازرگانی خارجی برای به دست آوردن مقدار بسیار زیاد طلا و نقره

commercialize	به شکل بازرگانی درآوردن، پیرو مقررات بازرگانی کردن
commercial links	روابط بازرگانی
commercial vessel	کشتی بازرگانی
commercium	بازرگانی، دادوستد، اجناس قابل مبادله
commiserate with	همدردی کردن با، ابراز تأسف کردن نسبت به، دلسوزی کردن برای
commissar	کمیسر در شوروی سابق، عامل دولتی به ویژه در کشورهای کمونیستی، کمیسر سیاسی، کلانتر
commissarial	وابسته به کارپردازها، وابسته به وزرای دولت شوروی (سابق)
commissariat	اداره کارپردازی و خواربار ارتش، کلانتری، کارپرداز، اداره تأمین آذوقه، ادارات کارپردازی ارتش و...
commissary	مأمور کارپردازی ارتش، مباشر، نماینده کمیساریا، کلانتر، مأمور فراهم کردن خواربار ارتش، مأمور بازرسی و گردآوری آذوقه
commission;perpetration;	
commissionate	مأموریت، نمایندگی، وکالت، فرمان، دلالی، حکم هیئت مأمورین، کمیسیون، انجمن مشاوره، متصدی، ارتکاب
<i>The commission will meet today.</i>	کمیسیون امروز جلسه دارد.

in commission داری مأموریت،
 دارای نمایندگی، دایر، به دست کسی
 سپرده
 on commission وکالت،
 به طور حق العمل کاری، در مأموریت
 out of commission وابسته به مأموریت،
 مربوط به وکالت یا نمایندگی
 غیر دایر، غیر قابل بهره گیری
 commissionarie سربازی که به عنوان پادو یا دربان کار
 می کند، عامل فروش
 missionary افسر،
 commissionate → commission منتصب، برگزیده شده
 commissioned officer افسر ارشد [ستوان به بالا]
 commissioner مأمور، عضو هیئت،
 مأمور بلندپایه دولت [مانند استاندار،
 فرماندار] دراستانها، دلال، کمیسیونر،
 نماینده اداری، حق العمل کار
 commission of an illegal act ارتکاب عمل خلاف قانون
 the commission of concilation کمیسیون حل اختلاف
 commission of enquiry کمیسیون رسیدگی
 commission of inquiry کمیته تحقیق و بازرسی
 commissive مناسب

مأمور، وابسته به مأموریت
 مأمور کردن،
 commit متصدی کار نمودن، گسیل داشتن [برای
 مجازات] محکوم به مجازات کردن،
 مرتکب شدن، نیرویی را به جنگ واداشتن،
 به عملیات نظامی گماشتن، در معرض خطر
 قرار دادن، متعهد به انجام کاری نمودن
 responsible and committed مسلمانان مشول و متعهد
 Muslims commit a fraud کلاه سرکشی گذاشتن، دست به
 کلاهبرداری زدن
 commit barbarities دست به کار وحشیانه زدن
 دست به کار وحشیانه زدن
 commitment تعهد، الزام،
 ارتکاب، حکم توقیف
 commit murder جنایت کردن
 committee انجمن، کمیته، کمیسیون،
 هیئت مشاوره، مجلس مشاوره، رئیس
 کمیته امور بانکی
 committee chairman رئیس کمیته
 committee of inspection کمیته بازرسی
 کمیته بازرسی
 committee of the whole house جلسه خصوصی مجلس
 جلسه خصوصی مجلس
 committee on post-war problems کمیته گرفتاریهای بعد از جنگ
 کمیته گرفتاریهای بعد از جنگ
 commit to paper روی کاغذ آوردن، مقاله منتشر کردن
 روی کاغذ آوردن، مقاله منتشر کردن
 commodious مناسب

commoditization کالاگرایی
 commodity کالای اقتصادی
 Commodity Credit Corporation;
 C.C.C شرکت اعتبار کالا
 commodore افسر فرمانده دریایی،
 دریادار، کشتی حامل فرمانده یا دریادار
 ناوگان
 common نمایندگان مجلس عوام انگلستان [جمع]،
 نمایندگان مجلس شورای انگلیس،
 مجلس عوام، مشترک
 commonalty توده مردم، توده عوام
 common by acquisition دولت اکتسابی
 common dedication تعهد مشترک،
 نشانه مشترک، ایثار مشترک
 common grounds زمینه‌های مشترک
 commoner comp of common عضو مجلس نمایندگان یا برگزیدگان،
 عضو مجلس عوام انگلیس، طبقه عوام،
 مجلس عوام انگلیس
 common law حقوق متداول
 (غیر ممنوعه کشور)، متداول، عرف
 (قانون ننوشته‌ای که در اثر اجرای زیاد
 در دراز مدت جزء قوانین کشوری
 شمرده شود)، عرف
 commonly read paper روزنامه کثیرالانتشار
 common market بازار مشترک
 common market countries;

C.W.N. کشورهای مشترک‌المنافع
 In common parlance در مکالمه عمومی
 common people عوام الناس
 common-place → banal
 common plan برنامه مشترک
 common prayer نماز جماعت
 common purse وجوه عمومی
 common wealth مشترک‌المنافع،
 رفاه عمومی، جمهوری، کشور، دولت،
 حکومت جمهوری انگلستان در زمان
 کرامول
 common wealth by acquisition حکومت اکتسابی
 common wealth by institution حکومت تأسیسی [به گفته هابز،
 حکومتی که بر پایه توافق آزادانه افراد بر
 قرار می‌شود].
 common wealth countries کشورهای مشترک‌المنافع
 Common Wealth of Nations;
 C.W.N. کشورهای مشترک‌المنافع
 commotion اغتشاش
 compaction قرارداد، پیمان، موافقت نامه
 (بی‌نظمی و اختلال که هنوز به مرحله
 شورش نرسیده است)
 communal بلوکی، متعلق به جامعه،
 اشتراکی، همگانی، کمونیستی، محلی،
 جمعی

communal action عمل جمعی

communal elections انتخابات محلی

communal families خانواده‌های اشتراکی

communalism کمونیسم، سیستم اشتراکی

communalist طرفدار سیستم اشتراکی، مدافع کمونیسم

communality حالت اشتراکی، حس اشتراکی

communalize اشتراکی کردن، حقوق و روش تشکیلات اشتراکی را تحقق دادن

communal organization سازمان محلی

communal ownership مالکیت جمعی

communal patrons حامیان منطقه‌ای

communal problems مشکلات منطقه‌ای

communard هوادار سیستم اشتراکی، کسی که هواخواه و بنیانگذار کمون معروف فرانسه است

commune کمون، خانه اشتراکی

commune-cum کمون

communicate ;convey ابلاغ کردن

communicate back ارتباط پس رو

communicating behaviors

رفتارهای ارتباطی

communication ارتباط، خطوط ارتباطی، گزارش، وسایل ارتباطی، ابلاغیه، مشارکت، نقل و انتقال، جلسه رسمی فراماسونرها

communication ability توانایی ارتباطی

communication activity فعالیت ارتباطی

communication breakdown شکست در ارتباط

communication chain زنجیر ارتباط شبکه‌های ارتباطی

communication channels راههای ارتباطی

communication content محتوای ارتباط

communication control کنترل ارتباطی

communication cycle دور ارتباطی

communication effects آثار ارتباطی

communication extent گستره ارتباط

communication integration یکپارچگی ارتباطی

communication net-work شبکه ارتباطی

communication organization سازمان ارتباطی

communication planning

برنامه‌ریزی ارتباطی، طرح ارتباطی

communication policy

سیاست ارتباطی

communication research

تحقیق در ارتباط

communication revolution

انقلاب ارتباطی

communication satellite

ماهواره ارتباطی

communication satellite**corporation**

شرکت ماهواره‌های مخابراتی

communication sciences

علوم ارتباط

communication situation

موقعیت ارتباط، شرایط ارتباط

communication source

منبع ارتباط

communication style

روش ارتباط، سبک ارتباط

communication system

سیستم ارتباطی

communication with ourselves

ارتباط با خود

communicative acts

رفتارهای ارتباطی

communicative negligence

غفلت ارتباطی، کوتاهی ارتباط

communicator

پیام‌رسان،

ارتباط دهنده، ارتباط‌گر، رابط

communicology

ارتباط‌شناسی،

ارتباط شناختی

communiqué

ابلاغ رسمی،

اطلاعیه رسمی یا اداری، بیانیه نظامی

communism

اصول اشتراکی،

مرام اشتراکی، کمونیسم

communist

هوادار اصول اشتراکی،

عضو حزب کمونیست، وابسته به

کمونیسم

communistry

مسکن پیروان اصول اشتراکی، جامعه

سوسیالیستی، انجمن یا بخش کمونیستی

communistic

کمونیستی،

وابسته به کمونیسم، متمایل به کمونیسم،

مدافع کمون معروف پاریس (IUVI)

communist influence

نفوذ کمونیست

communist manifest

بیانیه کمونیست

Communist Party; C.P.

حزب کمونیست

Communist Party Cell

دسته‌ای کوچک از حزب کمونیست

communital

وابسته به اجتماع،

اجتماعی

communitarian

عضو انجمن یا اجتماع کمونیستی، عضو

هر نوع اجتماعی که اصول اشتراکی

داشته باشد

communitive

مربوط به جامعه،

اجتماعی
community هیئت، ملت، جامعه،
جامعه محلی، اجتماع محلی، مناسبات
community average میانگین مناسبات
community center مرکز اجتماع
community chest صندوق اعانه برای امور خیریه
community development گسترش و آبادانی محلی
community of interests گروه منافع
community stability ثبات جامعه محلی
communize پیرو حقوق مشترک یا حقوق کمونیستی
کردن، اشتراکی کردن، با کمونیسم تطبیق
دادن
commutation تخفیف مجازات
comoatose economy اقتصاد بیمارگونه، اقتصاد نیمه فعال
compact پیمان، معاهده،
سازش و توطئه، هم پیمان، متحد
companionship گروه کارکنان یا حروفچین های چاپخانه
که با هم یار و همکارند
company گروهان، شرکت
company commander فرمانده هنگ
Company of Sovereign Nations هیئت ملل مقتدر، همکاری ملل مقتدر

company unions اتحادیه شرکتها
comparative density indices شاخصهای مقایسه ای تراکم
comparison مقایسه، تطبیق
compassion ارفاق
compatibility سازگاری،
تطابق
compatible with همگام با، موافق با، هم آهنگ با، منطبق با
compatriot هم میهن، هم وطن
compatriotic هم میهنی،
مبنی بر هم میهنی
compel مجبور کردن،
مکلف کردن، ملزم کردن
compendiously به طور خلاصه، به اختصار
compendium of the information
recieved خلاصه ای از اخبار به دست آمده
compendium of the Prophet of
Islam اصحاب پیامبر اسلام
compensation جبران، تلافی،
غرامت، موازنه
compensatory fiscal policies سیاستهای مالی ترمیمی
compensatory reaction واکنش جبران کننده
competence صلاحیت، اهلیت، لیاقت،
شایستگی، کفایت
competent صلاحیتدار، صالح

competent authorities اولیای امور،
اعلام مسئولیت

competent authority مقام صلاحیتدار، مقام صالحه

competition رقابت، مسابقه، هم‌چشمی

competitor رقیب، همتا

compile گردآوردن، گردهم آوردن

complement بسنده، کافی

compiling fees → author's fees

complain شکوه کردن،

گله کردن، گلایه کردن

complaint شکوه، شاکی، فریادخواه،
دادخواه

complementary تکمیلی، تکمیل کننده

complex مجتمع، پیچیده،

غامض، بغرنج، عُقده

complicated بغرنج، پیچیده

complicity مشارکت در کارهای خلاف،
شرکت در جرم

compliment تعریف، تمجید

complot توطئه، توطئه کردن،
دوزوکلک

comply with توافق کردن با، پذیرفتن

comp of common → commoner

compose سرودن، تصنیف کردن

composograph مونتاژعکس

compounder سازشکار

compound with سازش کردن با

Compound with the enemy for

peace. با دشمن برای مصالحه باز.

comprecation

نماز و دعای دسته جمعی

comprehensible جامعیت پذیر

comprehensive جامع

comprehensive solution

راه حل جامع

comp-rendu گزارش رسمی

comprint در چاپ چیزی شرکت کردن،
با همکاری یکدیگر چاپ کردن،

comprise تشکیل شدن از،
دارای عضو بودن

The military government

comprises six ministers.

دولت نظامی از شش وزیر تشکیل شده است.

compromis

قرارداد دوستی بین دو یا چند دولت

compromise سازش کردن،

تسلیم، صلح، سازش، مصالحه، سازش
دوطرف درگیر از طریق چشم
پوشی های متقابل

compromise candidate

کاندیدای مصلحتی

compromising plotter توطئه چین

compromising solution

راه حل مشترک، راه حل مسالمت آمیز

comptroller کنترلچی

compulsive اجباری، اضطرابی

compulsory اجباری

compulsory despatch اعزام اجباری

compulsory electrol system

نظام انتخابات اجباری
compulsory levies مالیات اجباری
compulsory military service خدمت اجباری نظامی
compulsory or obligatory اجباری
statutory referendum مراجعه به آرای عمومی در مورد قانونی که از مجلس گذشته یا باید بگذرد
compulsory staff advice کمکهای ستاد اجباری
compunction احساس گناه، پشیمانی، ندامت، عذاب وجدان
computer access کامپیوتر [راه دسترس کامپیوتر]
computer-security policy سیاست معاملاتی کامپیوتر
comrade عضو اتحادیه بازرگانی یا انجمن کمونیستی، رفیق، پیوستن به اتحادیه بازرگانی یا کمونیستی
Comsomol قانون جوانان کمونیست (در شوروی سابق)، کُسموئل
con علیه، ضد، مخالف، ناسازگار
concealment اختفا، نگهداری از خویشتن
in concealment پنهانی، در اختفا
conceal of testimony خودداری از شهادت دادن

واگذار کردن، اعطا کردن
concede خودبینی، خودپسندی، غرور، نخوت، تکبر
conceit تراکم، تمرکز حواس
concentration بازداشتگاه اسیران جنگی، اردوگاه کار اجباری (برای زندانیان سیاسی و جنگی)
concentration camp شهر متمرکز
concentric city مفهومی
conceptual اطلاعات مفهومی
conceptual information مفهوم سازی
conceptualization ربط داشتن، علاقه، دلوپسی، نگرانی، دل مشغولی، دغدغه خاطر
concern احزاب درگیر، احزاب علاقمند
concerned parties در خصوص، نظربه، باتوجه به
concerning در رابطه با
on concern that معطوف داشتن به
concern with عمل مشترک، عمل هماهنگ
concerted action امتیاز انحصاری، امتیاز، اعطا
concession صاحب امتیاز
concessionaire امتیاز نامه
concessionary agreement امتیاز نامه
concession deed صاحب امتیاز
concessioner

امتیاز دهنده
concilabule → conclave
conciliate اصلاح کردن
 برطرف کردن خصومت و اختلاف
conciliation مصالحه، توافق
conciliation committee
 کمیته مصالحه، کمیته حل اختلاف
conciliator مصالحه کننده،
 تلفیق دهنده، اصلاح کننده
conciliatory اصلاح کردنی،
 مایل به اصلاح
conciliatory note اظهاریه آشتی دهنده
conciliatory stances
 مواضع آشتی پذیری
conclave; concilabule انجمن سری،
 جلسات سری معتقدان مذهبی
conclude منعقد ساختن، نتیجه گرفتن،
 پایان دادن، خاتمه دادن
conclude an agreement
 عقد قراردادی را بستن
conclude a truce with the enemy
 متارکه کردن با دشمن،
 قرارداد متارکه با دشمن بستن
conclude peace treaty
 پیمان صلح بستن
conclude to the visit
 به دیدار پایان دادن
conclusion of an agreement
 عقد قرارداد
conclusion of a political speech

اثر یک گفتار سیاسی، نتیجه یک نطق
 سیاسی
conclusum
 خلاصه خواسته‌های یک دولت (که به
 گونه التیماتوم نباشد)، صورت
 خواسته‌های یک دولت
concoct ترکیب کردن، جعل کردن
concord توافق، پیمان، قرارداد
concordance پیمان دوستانه
concordat پیمان پاپ با دولت،
 توافق دوستانه، پیمان دولت با جناح
 مذهبی، پیمان رسمی میان دو فرقه مذهبی
concrete unity اعتماد کامل،
 وحدت کامل
concrete up بابتون ساختن،
 سفت شدن
concur موافقت کردن، برخورد کردن
concurrence
 رقابت بازرگانی و اقتصادی، همچشمی،
 برخورد
concurrence vital تنازع بقا
concurrent همزمان
concurring opinion
 رأی موافق مشروط
concussion اختلاس،
 سرقت اموال دولتی به وسیله کارمند
 دولت
condemn ابراز انزجار کردن،
 محکوم کردن، به باد انتقاد یا اعتراض
 گرفتن

condemnation محکومیت
 condensed خلاصه شده
 conditions and terms شرایط و مدت
 condolence عرض تسلیت و همدردی
 condominate مربوط به حکومت مشترک، دارای حکومت مشترک
 condominium حق حکومت مشترک، حکومت مشترک، مالکیت مشترک، مالکیت مشاع
 condone عفو کردن، بخشیدن، خطاپوشی کردن، اغماض کردن
 conduce to کمک کردن به
 conduct رهبری کردن، راهنمایی کردن
 conduct a policy خط مشی دادن، اعمال خط مشی
 conduct of foreign policy رهبری سیاست خارجی
 conduct prompt investigation هدایت با انجام سریع پژوهشها و بازرسیها
 conduit آبگذر، مجرای آب
 confab → confabulation
 confabulation; confab مشورت خصوصی و دوستانه، درد دل خودمانی
 confederacy هم پیمان، اتحاد، اتحادیه، ایالات هم پیمان، پیمان، کنفدراسیون،

ائتلاف
 confederal هم پیمانی، ائتلافی
 confederalist شخص وابسته به یک اتحادیه، طرفدار ائتلاف و همبستگی
 confederate هم پیمان، هم بسته، دوست هم پیمان، هم پیمان کردن، پیمان بستن
 confederation هم بستگی، هم پیمانی، ائتلاف
 Confederational Health Service Employees; C.H.S.E کنفدراسیون خدمات بهداشتی کارمندان
 confederation of free nations اتحادیه ملل آزاد
 confederation of several states ائتلاف چند کشور
 confederation of states اتحادیه دولتها
 confederative هم پیمانی، ائتلافی، وابسته به دولتهای هم پیمان
 confederatize در اتحادیه آوردن، در پیمان وارد کردن
 confederator هم پیمان، همراه، توطئه کننده
 confer مشورت کردن، مذاکره کردن، تبادل نظر کردن
 conferee مشاور، طرف مشورت (کسی که چیزی به او اعطا

(شده)
conference مشاوره، مذاکره، کنفرانس، همایش، کنفرانس
conference diplomacy کنفرانس بین المللی، همایش بین المللی
conferencier سخنران
 (شرکت کننده در کنفرانس سیاسی)
confidential کنفرانسی، وابسته به کنفرانس
confess a person از کسی اعتراف گرفتن
confession; acknowledgement اعتراف، اقرار
confession of faith اقرار به کیش و اعتقاد
confidant محرم اسرار، دوست محرم
confidence اعتماد
confidence building جلب اطمینان
confidence eroding سلب اطمینان
confidence in God توکل به خدا
confidence trick کلاهبرداری
 (از راه جلب اعتماد)
confidential محرمانه، سری، رازدار، قابل اعتماد
confidential letter نامه محرمانه
confidential talks گفتگوی محرمانه
confinement تحریر، تعیین حدود
confine(to) پروبال کسی را بستن، مقید کردن، محدود کردن
confines مرز مشترک، حد

confirmation تأیید کتبی، تأیید قرارداد پیشین بین دو یا چند دولت به وسیله قرارداد جدید، ابرام
confirmation of the news تأیید خبر
confirmed پابرجا، مسلم، قطعی
The court's decision was confirmed in higher courts.
 تصمیم دادگاه در دادگاه مافوق صادر شد.
confirmed liar کهنه دروغگو، دروغگوی با سابقه
confirm with به مذاکره پرداختن
confiscate مصادره کردن، توقیف کردن، ضبط کردن
confiscation مصادره اموال، توقیف اموال
confiscation of stolen goods ضبط کالاهای مسروقه
conflagration حریق بزرگ
conflict → scuffle
conflict between two states برخورد بین دو کشور، نزاع بین دو کشور
conflicting → conflictive
confliction زدو خورد، کشمکش، تصادم، معارضه، نزاع
conflictive; conflicting معارضه
confluence تلاقی، پیوندگاه
conformance اعتماد
conformation تشکیلات، تشکّل

conformist هم‌رنگ جماعت،
دنباله‌رو، مطیع
conformist society جامعه دنباله‌رو
conformity هم‌شکلی، متابعت،
دنباله‌روی، تبعیت
confrontation درگیری، روبرویی،
رویارویی
confront with مواجهه شدن با
confuse → embrangle
confused پُر آشوب
confusion سردرگمی، سرگشتگی،
سراسیمگی، دستپاچگی
congeable مجاز،
عمل شده بر طبق قانون، قانونی
congee house مجلس نظامی
conglomerate ملغمه، درهم کردن
conglomeration اختلاط شرکتها
conglomeration of organization
سازمان توده‌ای
congratulatory message
پیام تهنیت آمیز
congregate گردهم آیی، گردهم آمدن
congregational prayer leader
امام جماعت
Congress کنگره، انجمن،
مجلس [امریکا] هیئت قانونگذاری که
عبارت است از مجلس سنا و مجلس
نمایندگان
congression
مصادف شدن [مانند جنگ]

congressional delegation
مجلسی، انجمنی، وابسته به کنگره
congressman
عضو کنگره یا مجلس قانونگذاری
امریکا، نماینده مجلس شورا یا مجلس
عوام
congress of racial equality
کنگره برابری نژادی
congruity تجانس
congruous متجانس
conjointly توأماً، به طور مشترک
conjunction of nations
اجتماع ملتها
connection → coherence
connivance → renouncement
ولی فقیه
conrey تجهیزات،
دسته مجهز برای جنگ
for conscience sake
به خاطر وجدان
consciousness وفاق
conscribe; conscript
برای خدمت در ارتش نام نویسی کردن،
سرباز وظیفه، در فهرست مشمولین
نوشته شده، مرکب از مشمولین
conscript → conscribe
conscription
نام نویسی برای خدمت در ارتش،
سربازگیری، فهرست مشمولین نظام
وظیفه، خدمت اجباری

conscription of wealth

مصادرهٔ اموال در زمان جنگ به وسیله دولت

conscript of drafter

مشمول نظام وظیفه

consecutive پی در پی، دنبال هم

consecutive blows ضربات پی در پی

conseflect تأثیرات باهم

consensual شورایی

consensus: collective agreement

اتفاق نظر، اجماع، توافق، ائتلاف

consensus government

دولت ائتلافی

consent رضایت، رضایت دادن

consequence نتیجه، نفوذ، پیامد، دستاورد

conservatism اصول محافظه کاری، محافظه کاری، سیاست محافظه کاری

conservatism

conservatist محافظه کار

conservative محافظه کار، میانه رو

conservative cant طرز صحبت محافظه کارانه

conservative cant

conservative conference نشست محافظه کارانه

conservative conference

conservative foundations and

individuals سازمانها و افراد محافظه کار

conservative majority اکثریت محافظه کار

conservative majority

The conservative party of England.

حزب محافظه کارانگلیس

conservative party

حزب محافظه کار

conservative political movements

جنبشهای سیاسی محافظه کارانه

conservatory مدرسهٔ هنر و موسیقی،

مدرسهٔ هنرهای زیبا

consider

مورد رسیدگی قرار دادن، در نظر گرفتن

consideration ملاحظه

considering that... نظربه...

consign اسم شب، کلمهٔ رمز

consignment کالای فرستاده شده،

محموله، حمل کالای حواله‌ای

consistent موافق، مربوط

consistory مجلس سنای پاپ

consolidate بستگی داشتن،

به هم پیوستن، باهم کنار آمدن، مستحکم

کردن

consolidation به هم پیوستگی،

یکپارچگی، تحکیم، تثبیت

consonant همخوان، هم ساز

consont → assent

consortium

ائتلاف چند شرکت اقتصادی و بازرگانی

برای انجام امور انتفاعی، همکاری

شرکتهای کوچک بایک شرکت بزرگ،

ائتلاف بانکهای کوچک با بانکهای

بزرگ، شرکت بازرگانی، کنسرسیوم

conspicuous چشمگیر

conspiracy → conspiracy

conspiracy; conspiracy

توطئه بر علیه دولت

conspirator

توطئه‌آمیز،

همدست در توطئه، خیانتکار، توطئه‌چی،

دسیسه‌کار

conspire توطئه چیدن، هم پیمان شدن

conspiring

توطئه‌گری

constable

افسر ارشد ارتش، افسر ارتش، پاسبان

constabulary

مرکب از افسران یا پاسبانان یا مأمورین

حفظ صلح و امنیت، اداره یا محل

کار افسران، نیروی شهربانی

constancy

ثبات، پایداری

constant fire

آتش مداوم

constant support

پشتیبان پایدار

costernation

بهت، شگفتی،

سرگشتگی

constituency

هیئت مؤسسان،

هیئت موکلان، محل اقامت هیئت

مؤسسان، حوزه انتخاباتی

constituent

دارای حق وضع یا دگرگون سازی قانون

اساسی، عضو مجلس مؤسسان

constituent groups

گروه‌های متشکل

The Constituent's Assembly.

مجلس مبعوثان، مجلس برگزیده‌شدگان،

مجلس مؤسسان

constitute برگزیدن، منصوب کردن،

تشکیل دادن، صورت قانونی به چیزی

دادن، دارای صورت قانونی کردن

constitution قانون اساسی، تشکیلات،

اصول و مقرراتی که رژیم حکومتی

و پایه‌های حکومت اداره‌کننده کشور را

تعیین می‌کند، تدوین قانون اساسی

constitution must be amended.

قانون اساسی باید اصلاح شود.

constitution of The United States

of America

قانون اساسی ایالات متحده امریکا

constitutional مربوط به قانون اساسی،

دارای قانون اساسی، طرفدار مشروطه یا

قانون اساسی، هوادار حکومت مشروطه

constitutional government

دولت مشروطه

constitutionalism اصول مشروطیت،

حکومت مشروطه، مشروطه خواهی،

حکومت بر پایه قانون اساسی، هواداری

و طرفداری از قانون اساسی و

مشروطیت

constitutionalist مشروطه خواه،

کسی که درباره قانون اساسی چیزی

بنویسد یا بخواند، شاگرد مکتب

مشروطیت، هوادار قانون اساسی

constitutionality مشروطیت

constitutionalize مشروطه کردن

constitutional law قانون مشروطیت،

قانون اساسی

constitutionally

مطابق با قانون اساسی

constitutional monarch

قانون پادشاهی

constitutional monarchy

شاه یا شهبانویی که بر ایالات یا دولت فرمانروایی می‌کند، سلطنت مشروطه

constitutional monarchy

حکومت مشروطه، سلطنت مشروطه

constitutional referendum

مراجعه به آرای عمومی برای اصلاح قانون اساسی، رفراندوم قانون اساسی

constitutional republic

نظام جمهوری مشروطه

constitutional

هوادار یا بنیانگذار قانون اساسی

constitutioner

مشروطه

constitutionist; constitutionalist

طرفدار قانون اساسی

constitution of a state

تشکیل یک دولت

constitution of society

نظام‌نامه یک انجمن

constitution review

بازنگری قانون اساسی

constrain

قید، در فشار گذاشتن،

وارد کردن فشار

constraint

زور، فشار

constructionist

مفسر قانون اساسی،

کسی که قانون اساسی را به گونه ویژه‌ای

تعبیر می‌کند

Construction Jihad Ministry;

وزارت جهاد سازندگی C.J.M.

constructive engagemnet

زدو خورد سودمند

consul

کنسول،

مأمور غیر سیاسی وزارت امور خارجه که در کشور بیگانه حافظ منافع اتباع و دولت متبوعه است و رسیدگی به امور قانونی و شخصی آنها به عهده اوست، تسلیم کردن برای رسیدگی و تصویب

The invoice was consuled

فاکتور یا صورتحساب تسلیم کنسولگری شد.

consular; consulary

کنسولی،

کنسولگری (حوزه کنسولگری)

consular immunity

مصونیت کنسولی

consularity

اداره کنسولگری،

دوره کنسولی

consular mission

مأموریت کنسولی

consulary → consular

consulate

کنسولگری،

اداره کنسولی تحت سرپرستی کنسول، مأموریت کنسولی که عبارت از رسیدگی به امور قضایی و بازرگانی و اداری است و در کارهای سیاسی دخالت ندارد، حکومت کنسولی، واگذاری به اداره بازرسی کنسولی

consulate general

سرکنسولگری

consulation meeting

جلسه مشاوره

The National Consultative

Assembly. مجلس شورای ملی

*commissions of the Islamic
consultative assembly*

کمیسیونهای مجلس شورای اسلامی

consul general سرکنسول،

ژنرال کنسول

consumer

مصرف‌کننده کالاهای معمولی

consumerism مصرف‌گرایی

consumer prices بهای کالای مصرفی

consumery countries

کشورهای مصرف‌کننده

consummate به پایان رساندن کاری

consummate wisdom معرفت کامل

containment

سیاست کوشش برای عدم گسترش نفوذ

کشورهای متخاصم یا سیستم سیاسی آن،

نفوذ، بازدارندگی، مهار

containment of communism

جلوگیری از نفوذ کمونیسم

contamination آلودگی، عدم خلوص

the contemporary economic order

نظم اقتصادی معاصر

contempt اهانت، خواری

contempt incursion

تهاجم ستیزه جویانه

on contempt of به هیچ گرفتن

contender رقیب، طرف دعوا

content محتوا

content analysis تحلیل محتوا

contention مشاجره، مجادله

continued adoption تداوم پذیرش

continued rejection تداوم پس زدن

contentation خشنودی، رضایت

contention جنجال

contentious جنجالی، مشاجره برانگیز

content oneself with اکتفا کردن به

contest

مورد تأیید یا اعتراض قرار دادن، مبارزه

contest a seat in congress

برای گرفتن کرسی کنگره رقابت کردن

contested area منطقه مورد اختلاف

contest the election

شرکت کردن در مبارزات انتخاباتی

context زمینه، مضمون

contiguity ارتباط، معاشرت،

نزدیکی، برخورد

contiguous zone منطقه نظارت

continance قناعت

continental → continentalist

continentalist; continental

هواداری از اروپا، سیاست هواداری از

اروپا

continental missiles

موشکهای قاره پیما

contingency احتمال وقوع

contingency reserve

پیش‌بینی هرگونه پیشامد احتمالی

contingent قریب الوقوع،

محتمل الوقوع، اتفاقی

contingents هیئت نمایندگان؛ نیروهای اعزامی
 continual battle نبرد بی‌امان
 continued → protracted
 continuity پیوستگی
 continuous flow جریان پیوسته
 contra کتترا، شورشی، ضد، مخالف
 contraband کالای غیرمجاز، قاچاق
 contrabandist قاچاقچی
 contraband of war قاچاق جنگ
 contracapitalist دشمن سرمایه‌داری
 contract پیمان، پیمان بستن
 contracting parties طرفین قرارداد
 contracting party طرف قرارداد
 contractionary financial policies سیاستهای مالی انقباضی
 contract marriage ازدواج موقت [صیغه]
 contractor تکذیب‌کننده، نقض‌کننده، برنده مزایده یا مناقصه
 contractual قراردادی (طبق قرارداد)
 contractual ethics اخلاق قراردادی
 contradict تکذیب کردن
 contradicting در تضاد بودن، متباین بودن
 contradicting parties طرفین پیمان
 contradicting remarks گفته‌های ضدونقیض، اظهارات ضدونقیض
 contradiction منفی‌بافی

ضدگویی، تناقض
 in contradiction terms تناقض لفظی
 contra rebels ضدشورش‌ها
 contrary to obligation برخلاف تعهد
 contrast تفاوت فاحش
 contrasting statements گفته‌های متقابل
 contravallation استحکامات و سنگ‌بیرونی که محاصره‌کنندگان میان اردوی خود و شهر می‌سازند
 contravene رد کردن، نقض کردن، تخلفی کردن از قانون (زیر پا گذاشتن قانون)
 in contravention of... باتخلف از...
 contributable قابل شرکت، قابل تسهیم
 contribute to کمک کردن به (دراختیار گذاشتن)
 contribution اعانه، اهدا، نفقه، مقاله، مطلب برای چاپ
 contributive مقاله‌نویسی برای هفته‌نامه‌ها و روزنامه‌ها و غیره
 contributor مقاله‌دهنده، مقاله‌نویس، گزارش‌دهنده
 contributory کمک به روزنامه‌ها و هفته‌نامه‌ها و ماهنامه‌ها از طریق مقالات و خبر

contrive ابتکار کردن، چاره ساختن،
از پا در آوردن، تعبیه کردن

contrived scarcity کمیابی مصنوعی (تصنعی)

control نظارت، جلوگیری

controlable نظارت پذیر، کنترل پذیر

control group گروه بازبینی

controller

عضو بلند پایه اداره نیروی دریایی که
عنوان "دریاسالار" یا بارزس رادارد و
متصدی تدارکات و وسایل مورد نیاز
نیروی دریایی است

control of heights کنترل بلندیاها

control policy سیاست کنترل

arms control policy
سیاست کنترل تسلیحات

controverse بحث کردن

controversial مباحثه ای،
جدل آمیز، بحث انگیز

controversial incursion
تهاجم ستیزه جویانه

controversy جنگ، مباحثه،
جدال، مناقشه

convene به جلسه فراخواندن،

convene a council تشکیل جلسه دادن
انجمن کردن، تشکیل شورادادن

convene a meeting
تشکیل جلسه دادن

convene a session
تشکیل جلسه دادن

convener
تشکیل دهنده جلسه، دعوت کننده

convenery انجمن، مجمع،
مجلس، کنگره

convenient proceedings
اقدامات لازم (مناسب)

convent مجلس، انجمن، میتینگ،
گردهم آمدن، انجمن کردن

conventicle
انجمن پنهانی و غیر قانونی، محل انجمن
و میتینگ، در انجمن پنهانی گرد آمدن

convention پیمان نامه، انجمن،
آئین قراردادی، قرارداد نیمه رسمی،
قاعده و رسم مورد توافق همه، کنفرانس،
دوره اجلاس، انجمن ویژه بحث
در امور سیاسی و مذهبی

conventional قراردادی، مرسوم،
بر پایه آئین و قاعده، قانونی، رسمی،
پیمانی

conventional armament
تسلیحات قراردادی

conventional army
ارتشی که به اسلحه اتمی مجهز نیست

conventional forces
نیروهای قراردادی

conventionalism
پیروی از آیین های قراردادی و سنتی

conventionalist
کسی که پیرو آیین های قراردادی و
رسمی باشد، پیرو سنت و آداب کهن

conventionality

مطابق با آیین و رسوم قراردادی، رسم یا آیین، پیروی از آداب کهن

conventionalize

با آیین و رسوم همراه کردن

conventional roles

نقشهای قراردادی

conventional

عمل بر پایهٔ پیمان، عمل بر پایهٔ مفاد قرارداد (دربارهٔ ماجر و مستأجر)

conventionist

عضو یک دسته، یکی از افراد یک گروه، کسی که در یک پیمان شرکت می‌کند

convergence

هم‌گرایی

convergent

هم‌گرا

conversazione

جلسهٔ مذاکره

converse

گفتگو کردن، گفتگو، معکوس، واژگون، مخالف

conversion

بازبینی و اصلاح در سیستم پولی کشور

conversion office

شعبه خرید و فروش ارز خارجی در بانک

convert

کسی که به دین تازه‌ای در آمده است، جدیدالایمان، به دین دیگری گرویدن

convey

حمل کردن، فهماندن، انتقال دادن (پیام)، رساندن

convey of food aid

ارسال یک کاروان کمکهای غذایی

conveyance

ابلاغ، ادارهٔ مدیریت، سند واگذاری، سندانتقال

convey verbal message

رساندن پیام شفاهی

conveying a message of friendship

ابلاغ پیام دوستانه

convict

محکوم کردن، تکذیب کردن، مقصر، جانی، زندانی

convict a prisoner

محکوم کردن یک زندانی

convicted of perjury

به علت سوگند دروغ محکوم شد

conviction

محکومیت، عقاید محکم و استوار

convocation

مجلس، انجمن، نشستهای مرتب گروه فراماسونها

convoke

برای تشکیل جلسه و شورا یا کمیسیون فراخواندن

convoy

نیروی محافظ یا بدرقه که مرکب از سرشماری کشتیهای جنگی یا دسته‌ای از سربازان باشد، اسکورت، محافظ، اسکورت کردن

convoying officer of the president of the republic

مأمور همراه رئیس جمهور، مأمور محافظ رئیس جمهور

convulsion

تشنج، اضطراب

convulsive world

جهان پُر آشوب

coolgool در زندان آب خنک خوردن
cooling-off period دوره آرامش،
 دوره پس از پایان درگیریها که دوطرف
 درگیر پیمان می‌بندند که در برابر هم جنگ
 افزار به کار نبرند

cool under fire

آرامش پس جنگ

C.O.-O.P. → cooperative

cooperation تشریک مساعی،
 همکاری

cooperation treaty پیمان همکاری

cooperation will deepen

همکاری گسترش خواهد یافت

cooperative; c.o.-o.p. خودیاری،
 تعاونی، شرکت تعاونی

coordinates

ویژگیهای جنگی (مانند لباسهای رزم)

coordination هماهنگی

non-coordination among

industrialized countries

عدم هماهنگی بین کشورهای صنعتی

co-orientation هم‌گرایی

cop پلیس، پاسبان، اسیر کردن،

دستگیر کردن، در هچل افتادن،

درمخمسه گیر کردن

copa نشان مرزی

copatriot; compatriot هم‌میهن

cope جنگ و ستیز، تصادف، زدو خورد

cope with کشمکش کردن،

مبارزه کردن، حریف بودن، از پس کاری

برآمدن

copier

نوعی دستگاه کپی برداری به وسیله چاپ
 آبی [blue prints]

co-pot

با رأی درونی برگزیدن و به شماره گروه
 افزودن، به عنوان قطار پذیرفتن

copy گزارشی برای چاپ، خبر،
 نسخه، رونوشت، برگ خبر

copyboy

کسی که در روزنامه تازه کار است

*A copy of his letter is here with
 enclosed*

بدینوسیله رونوشت نامه وی ضمیمه است.

copycat مقلد، دنباله رو

copy-cutter

پخش کننده برگه‌های خبری بین
 حروفچین‌ها

copy-desk

بخش تهیه و تنظیم خبر، بخش
 ماکت‌سازی

copy editor مسئول بخش ماکت‌سازی

copy holder مصحح، خبرخوان

copy reader

متصدی دوباره خوانی برگه خبر

copyright

حق چاپ [انحصاری]، حق تولید
 محفوظ، حق انحصاری مطبوعات، حق
 طبع و نشر، حق مؤلف

cordial

قلبی، صمیمی

cordial relations

روابط دوستانه

cordial understanding حسن تفاهم

cornel سنگر و استحکامات جنگی

corner انحصار موقتی

in the corner of somebody

در زیر سلطه کسی بودن

corner's report

گزارش پزشکی قانونی

cornerstone سنگ زیربنا،

اساس، شالوده، بنیاد

corollary نتیجه منطقی، پیامد،

نتیجه قهری

coronation; incoronation

تاجگذاری (مراسم)

coroner

بازپرس ویژه مرگهای غیرطبیعی و

مشکوک یا ناگهانی

coronet

تاج گل،

تاج گل نثار کردن، نیم تاج

corporal سرجوخه، (دریاداری)

افسر جزء، درجه دار

corporalism

اعتقاد به اینکه جنگ عبارت است از

عملیات مشقی نظامی و کارهایی که زیر

نظر سرجوخه انجام می پذیرد

corporal overseer مباشر حقوقی

corporate ثبت کردن،

(مربوطه به) شرکت یا مؤسسه، صنفی

corporate body شخص حقوقی

corporate concentration

پیشرفت خطرناک حکومت اقتصادی

تعداد اندکی از افراد با نفوذ به دلیل تمرکز

شرکتهای سهامی

corporate paternalism

پدرسالاری صنفی

corporate responsibilities

مسئولیتهای صنفی

corporate socialists

سوسیالیستهای صنفی

corporation شرکت، شرکت سهامی،

بنگاه یا مؤسسه، سازمان صنفی

corporative صنفی،

وابسته به شخصیت حقوقی، تعاونی

corporative affairs امور صنفی

corps لشکر، سپاه

corps commander

فرمانده سپاه

Corps Diplomatic; C.D.

هیئت نمایندگی سیاسی

corpse جسد، نعش

corps privity to one's designs

آگاهی از مقاصد نهایی کسی

Corpus Christ College; C.C.C.²

کالج برگزاری عید به مناسبت مصلوب

شدن عیسی مسیح

corpuscula ذرات

correct اصلاح کردن

correction اصلاح

correctional تأدیبی

دادگاه تأدیبی **correctional tribunal**

correct the press

غلط‌گیری نمونه‌های چاپی

همبستگی، **correlation**

ارتباط نزدیک، ربط

correspondence

نماینده روزنامه، مکاتبه

گزارشگر، **correspondent**

مسئول، پاسخگو، طرف مکاتبه یا مکالمه

در کشور دیگر، کارگزار، نماینده

روزنامه، خبرنگار در خارج از

کشور

correspondent for Associated

گزارشگر آسوشیتدپرس، **Press**

مخبر آسوشیتدپرس

هم‌تراز، مطابق، برابر، **corresponding**

همانند

غلط‌نامه، **corrigendum**

اصلاحیه (کتاب)

corrigible; amendable; reformable

reconcilable; adjustable

اصلاح‌پذیر، قابل اصلاح، قابل حک و

اصلاح، قابل تعدیل

اصلاح‌پذیر، قابل علاج، **remediable**

علاج‌پذیر

رشوه‌دادن، فاشد [کردن] شدن، **corrupt**

ویران، تباه، به فسادکشاندن

رشوه‌گر، فاسدشدنی، **corruptible**

قابل تحریف

تباهی، فساد، تحریف **corruption**

corruption allegations

تحریف گفته‌ها

مفسد فی الارض **corrupt on earth**

کشتی مسلح **corsaire privateer**

cross-border strikes

اعتصابهای مرزی

corvette

رزم‌ناوی که یک ردیف توپ دارد

جنگ‌افزار سنگین، **cosh**

با جنگ‌افزار سنگین زدن، باچماق به

جان کسی افتادن

cosmic consciousness

آگاهی کیهانی

پرتوهای کیهانی **cosmic rays**

فلسفه نظم گیتی، **cosmology**

نظام جهان هستی، فلسفه جهان هستی،

جهان‌پیدایش و انتظام جهان هستی،

کیهان‌شناسی

cosmonaut

فضانورد یا کیهان‌نورد روسی

cosmopolitan

هوادار حکومت جهانی وابسته به همه

جهان، مرکب از همه جهانیان، بین‌المللی

cosmopolitanism

دوری از تعصب میهنی یا حدودی،

جهان‌گرایی

دارای سیاست جهانی، **cosmopolitism**

جهان‌دوستی، بشردوستی

شریک در سلطنت، **co-sovereign**

سلطنت یا حکومت مشترک، شاه مشترک

cossack

نام گروهی از مردم ساکن جنوب اتحاد
جماهير شوروی سابق، قزاق

cost allocation اختصاص دادن هزینه
سر شکن کردن هزینه

cost and freight

بهای کالا و هزینه حمل

cost-effectiveness سودآوری بهینه،
بازدهی بهینه

cost of reproduction

هزینه ترمیم و نو سازی

couch ابراز کردن، بیان کردن

cough up مُقرآمدن، سلفیدن (پول)

councillor;councilor

مشاور، مستشار، رایزن، عضو شورا،
وکیل یا مشاور قضایی، مشاور کشیش،
(مستشار از دبیر اول بالاتر است)

council انجمن، هیئت مشاوره، شورا

council board; council table

میز گرد اعضای شورا

**The Council for Mutual Economic
Cooperation ;C.O.M.E.C.O.N.**

شورای همکاری اقتصادی متقابل،
کُمِکون

Council for Mutual Economic**Awards;C.M.E.A.**

شورای کمکهای دوجانبه اقتصادی

Council for National Academic**Awards;C.N.A.A.**

شورای ملی جوایز ادبی

councillor/councilor

عضو شورا، عضو انجمن، عضو هیئت
وزرا، مشاور، مستشار

councilman عضو انجمن شهرداری

Council of Foreign Relations

شورای روابط خارجی

Council of friday prayers leaders

شورای ائمه جمعه

Council of Ministers هیئت وزرا

Council of State

شورای دولتی یا کشوری

Council of War شورای جنگ

متخصص امور انجمن و شورا

council table → council board

counsel رایزن (مشاور سفیر)،
وکیل یا مشاور (حقوقی)

counselor ;adviser ;advisor

رایزن، مشاور

counselorship

رایزنی

countenance حمایت، پشتیبانی،
حمایت کردن، صحنه گذاشتن، سیما،
چهره، قیافه

counter مخالفت کردن، مقابله کردن با،
در جهت مخالف، ضدیت کردن، مغایر،
ضد

counteract بی اثر کردن، عقیم گذاشتن

counter attack پاتک

counterbalance موازنه برقرار کردن،
تعادل ایجاد کردن

counter charge تهمت متقابل

counter civilization ضد تمدن
 counterclaim دَعْوِیِ متقابل
 counter code book ضد کتاب قانون
 counter espionage ضد جاسوسی
 counterfeit تقلبی، جعلی، بدلی، ساختگی، جعل کردن، قلب کردن
pass a counterfeit coin
 سکه تقلبی را به جریان انداختن
 counter feminism جنبش ضد آزادی زن
 counterfoil of a cheque ته چک
 counter insurgency ضد شورش
 counter insurgency battalion گردان در جهت مخالف قیام، گردان ضد قیام
 countermand ممنوع کردن، لغو کردن، فسخ کردن، برگرداندن حکم صادره
 countermarch تغییر مسیر حرکت ارتش، تغییر جهت پیشروی ارتش، پیشروی کردن دوباره نیروهای ارتش در سرزمینهای اشغال شده پیشین، حرکت سپاه در جهت مخالف حرکت اول، عقب گرد، دفاع غیر نظامی
 counter measure اقدام متقابل
 counter memorial یادداشت متقابل
 counter mine مین گذاری در زمین یا دریا برای خنثی کردن مینهای دشمن، مین متقابل گذاردن، بامین گذاری عملیات مین گذاری دشمن

را خنثی کردن
 counter offensive حمله متقابل
 counter parole رمز اضافی علاوه بر نام شب که در زمانهای خطر به عنوان نشانی به کار می رود
 counterpart همتای سیاسی، همتا، متمم، المثنی
 counter plea پاسخ رد، جواب منفی
 counter police مأمورین شهربانی که محرمانه مراقب مأمورین دیگر هستند
 counter productive مخرب، خرابکار سیاسی
 counter reformation ضد اصلاح اساسی
 counter revolution جنبش ضد انقلابی، انقلاب متقابل، ضد انقلاب، انقلاب بر ضد دولتی که در نتیجه انقلاب روی کار آمده است
 counter revolutionary ضد انقلابی
 counter revolutionary elements عناصر ضد انقلاب
 countersign پشت نویسی کردن (امضای دوم کردن)
 counter spy مأمور ضد جاسوسی
 counter surgency گردان مقابل، لشکر ضد شورش
 counter surgency troops نیروهای ضد شورش

counter terror	ضد ترور
countervailing	خشی کننده، جبران کننده، تلافی کننده
counter view	عقیده مخالف، نظریه مخالف
counting votes	شمارش آرا
countless	بی شمار، بی حساب، غیر قابل شمارش
country	وطن، کشور، میهن، مملکت، فراخواندن مردم به شرکت در انتخابات عمومی
countryman	هم وطن، هم میهن، روستایی
The country's merchant navy	ناوگان بازرگانی کشور
country's top ranking officials	مسئولان بلند پایه کشوری
country's treasury	خزانة کشور
county	استان، ایالت، ولایت، ناحیه
coup	کودتا
coup de grace	تیر خلاص، ضربه پایانی
coup detat	کودتا (سرنگون ساختن دولتی به زور قدرت نظامی)
coupist	هوادار کودتا، کودتایی
coupla	رابط
couple	ارتباط دادن، توأم کردن
coupon	کوپن، بُن (ورقه جیره بندی)، کالا برگ

courageous	متهور، شجاع، باشهامت
courant	روزنامه، گزارش نامه، مجله رسمی
courier	پیک سیاسی، راهنمای سیر و سیاحت
court	شورای رسمی سلطنتی، هیئت قضایی دادگاه، بار (پذیرش یا بار یافتن اشخاص به حضور شاه)
courtier	درباری، ملازم پادشاه، ندیم
court martial	دادگاه نظامی، محاکمه نظامی
court of appeal	دادگاه تجدیدنظر
court of justice	دادگاه قضایی
court system	دستگاه قضایی
courve-feu ;curfew	ممنوعیت رفت و آمد در شب، حکومت نظامی
covenant	پیمان نامه، قرارداد، عهد، میثاق
coventry	بایکوت، طرد کسی از جمع
cover	پوشش خبری، تعقیب کامل یک خبر، جلد، جلد مجله پوشش خبری، پیگیری کامل یک چیز
coverage	تهیه گزارش کامل یک واقعه، رپرتاژ، پوشش خبری
coverage script	روش ویژه یک گزارشگر
cover an event	تعقیب یک واقعه، گزارش یک واقعه

covered approaches

(ارتش) گذرگاههای پنهان و پوشیده

covering fire آتش حفاظتی**covering force** نیروی پوششی**covering letter** معرفی نامه**women's Islamic covering**

پوشش اسلامی برای خانمها

cover story

درج عنوان یک خبر یا مقاله روی جلد مجله، شرح روی جلد

covert محرمانه، پنهانی**covert diplomacy** دیپلماسی پنهانی**cover the murder**

جنایت را پرده پوشی کردن

murder will out

خون ناحق پنهان نمی ماند

covertly دزدانه**covert military aid**

کمک نظامی محرمانه

corps privity to one's**designs** آگاهی از مقاصد نهانی کسی**cover up** سرپوش گذاشتن،

پوشش خبری، پیگیری کامل چیزی

covet طمع کردن، غبطه خوردن**cow** زهر چشم گرفتن، مرعوب کردن،

به اطاعت واداشتن

coward آدم ترسو، بز دل**cowardly** ناجوانمردانه**cowardly acts** عملیات مذبحانه**cozy agreement** قرارداد دوستانه**C.P. → Communist Party****crack** صدا کردن، [در جمع] شایعات**crack a case**

به پرونده رسیدگی کردن

crack a code

رمز تلگراف را کشف کردن

crack-down ضربه زدن، تأدیب کردن،تنبیه کردن، سخت گیری، تسخیر کردن
سلول چریکی، انجام اقدامات منظم و
مرتب، شدت عمل به خرج دادن**crack down**اقدام شدید انضباطی انجام دادن، شدت
عمل، قاطعانه عمل کردن، سخت
گوشمالی دان**crack the martial law down**

شکستن حکومت نظامی

cracle

صدای توپ و گلوله و انفجار پی در پی

crafted speech نطق گول زننده**crafty politician** سیاستمدار مکار**crash** با صدا شکستن،

زمین خوردگی یا ورشکستگی ناگهانی

crashing regiment لشکر خط شکن**crashing response** جواب شکننده،

پاسخ دندان شکن

crash land سقوط کردن هواپیما**crash off** سقوط خارج از منطقه**crayon stone**چاپ سنگی که مستقیماً روی سنگ نقش
شود

crazy; goofy دیوانه، سست

cream گل سرسبد، نخبه، زبده

create discord تفرقه افکندن

creating crisis ایجاد بحران

credence وثوق، باور، اعتقاد

credential نظام نامه، آیین نامه،

استوارنامه، اعتبارنامه، [نامه ای که با

امضای رئیس کشور فرستنده به رئیس

کشور پذیرنده نوشته شده و در آن پس از

تعارفات سیاسی سفیر معرفی شده است]

He submitted a copy of his

credential.

نسخه ای از استوارنامه خویش را تقدیم کرد.

credit line نوشته شاخص،

منشأ یک خبر

credit; validity ; solvency;

weight اعتبار، امتیاز

creditor مدیون، بستانکار

credos باورهای دینی

credulous

آماده برای پذیرش هر چیزی، خوش باور

credulous people accept all the

promises of the politicians.

مردمان خوش باور همه وعده های سیاستمداران را

می پذیرند.

creed ; mentally motto

شعار عقیدتی، باور، ایمان، دستگاه

خبر نویس

creed rooms

اتاقهای دستگاه خبرگیری

creeper گزارشگر اخبار متفرقه روزنامه

creeping socialism

سوسیالیسم خزنده

creepy چندش آور

cremate

سوزاندن و خاکستر کردن (جسد)

cremation مرده سوزی، جسد سوزی

crematorium کوره مرده سوزی،

محل مرده سوزی

crew خدمه کشتی، گروه، هیئت،

انجمن، نیروی کمکی، هیئت و گروه

مسلح

criculate dissident literature

نشریات مخالف پخش کردن

crime جرم، جنایت،

[در جمع] جنایات، جرائم

criminal گناهکار، بزهکار،

جانی، مجرم

Criminal Investigation

بررسی جنایی

Department ; C.I.D. اداره آگاهی

criminalist جنایت شناس

Criminal law حقوق جنایی

criminal offences مجرمین گناهکار،

مجرمین جنایتکار

criminal records پیشینه جنایی،

پرونده های جنایی

criminal's argot

زبان ویژه جنایتکاران

criminis → locus delicti

criminology مطالعه علمی جرم،
جرم‌شناسی، جنایت‌شناسی

crimpoge

پولی که برای گول زدن و وادار کردن مردم
به خدمت سربازی به دلال داده می‌شود

crippled فلج کردن [اقتصاد]،
عاجز، چلاق

cripple ضعیف کردن

the crippled جانبازان

the crippled of the revolution
جانبازان انقلاب

crisis بحران

crisis government حکومت بحران،
حاکمیت فوق‌العاده

crystal clear کاملاً روشن،
مثل روز روشن، شفاف

criteria موازین

criterion معیار، ملاک، ضابطه، محک

critical انتقادآمیز، انتقادی،

خرده‌گیر، وخیم، بحرانی، حاد، خطیر،
حیاتی، حساس و سرنوشت ساز

critical velocity سرعت بحرانی

criticize انتقاد کردن

crocodile tears اشک تمساح،

(تأسف یا همدردی دروغین)، اشک
ریایی

C.R.O.M. → crom

crom ; C.R.O.M.

اتحادیه کارگران مکزیکی که در سال
۱۹۱۸ بنیانگذاری شد

cromwellian هوادار کرامول

crony رفیق موافق، همپالکی، یارمونس

crook کلاهبردار، دزد، شیاد،
خلافکار، چاقول باز

cross-bench

یکی از کرسیهای مجلس عوام انگلستان
که عضو حزب بی‌طرف یا مستقل در آن
می‌نشیند، جایگاه نمایندگان بی‌طرف

cross-bencher

عضو مهمتر مجلس عوام، وزیر یا وزیر
سابق که در نزدیکترین مکان نسبت به
سخنگوی مجلس می‌نشیند

cross-bench mind، مستقل،
[غیروابسته به حزب]

cross counseling مشاوره متقابل

cross country marches

راهپیمایی‌های برون ازجاده نظام

cross-examine استنطاق کردن،

سؤال پیچ کردن، بازجویی کردن

cross file

داوطلب نمایندگی شدن در چند حزب

cross fire آتش متقاطع

cross head میان تیر در وسط ستون

cross-purposes دچار سوء تفاهم

to be at cross-purposes

دچار سوء تفاهم بودن

cross roads of development

چهارراه‌های توسعه و پیشرفت

cross voting

رأی اعضای احزاب گوناگون به سود

crowd	یکدیگر توده‌های مردم، عامه مردم، [در جمع] اجتماعات، جمعیت، ازدحام
crowded	پُر جمعیت
<i>crowded congregation of people for voting.</i>	
	اجتماع پُر جمعیت مردم برای رأی دادن.
crowd of workers	اجتماع کارگران
crown	تاجگذاری، تاجگذاری کردن
crowner	فرمانده نظامی در یک بخش
crown jewels	جواهرات سلطنتی
crown law	قانون جزای انگلستان
crownment	تاجگذاری
crows nest	سنگر، برج دیده‌بانی در کشتی
crucial	جدی، حیاتی، قاطع، خطر، بحرانی، وخیم، مهم
crucial duty	وظیفه خطر
crucial moments	
	لحظات بحرانی و سرنوشت‌ساز
crucial part of the world	
	بخش مهم و حساس جهان
crude diplomacy	سیاست خام، دیپلماسی ناپخته
crude oil	نفت خام
cruise	گشت یا مسافرت هوایی
cruise campaign	گشتی مبارز
cruiser	رزم‌ناو، کشتی گشت
crumbling economy	
	اقتصاد از هم پاشیده

crump	صدای انفجار نارنجک و گلوله توپ، با نارنجک بمباران کردن
crusade; jihad	مبارزه مطبوعاتی، جنبش، نهضت، جنگ صلیبی، جهاد کردن، نهضت کردن، جهاد علیه کفار
crusader	مجاهد، مجاهد (فی سبیل الله)، شرکت‌کننده در جنگهای صلیبی
crusher	افسر جزء، درجه‌دار، پاسبان
crushing response	
	پاسخ دندان شکن
crux	مشکلات موجود
cry havoc	حکم غارت دادن
cry of renunciation	فریاد برائت
cry pax	
	درخواست متارکه [جنگ] کردن
crypto	
	عضو پنهان و سری سازمانهای سیاسی وسری، مخفی و پوشیده
cryptology	شناختن سخنان سری، زبان رمزی، لهجه ویژه قراردادی
crystalized evil	شر مجسم
C.S.O. ¹ → Chief Signal Officer	
C.S.O. ² → Chief Staff Officer	
C.T.K	خبرگزاری چکسلواکی
cub	تازه کار، بی تجربه، خام، ناآزموده
cub reporter	گزارشگر تازه کار، خبرنگار بی تجربه
cudgel	حمایت کردن از

(به حمایت و پشتیبانی برخاستن)
cue سرمشق، علامت، نشانه، راهنما
culde sac/cul-de-sac بن‌بست
culminate in منجر شدن به
culmination اوج
cult آیین دینی، نیایش، پرستش، کیش
cultural فرهنگی
cultural agreement توافق فرهنگی
cultural arrogance نخوت فرهنگی
cultural attache وابسته فرهنگی
cultural diffusion نشر فرهنگی
cultural diplomacy دیپلماسی فرهنگی
cultural heritage میراث فرهنگی
cultural lag عقب‌ماندگی یا عقب‌افتادگی فرهنگی
cultural relation رابطه فرهنگی
cultural revolution انقلاب، جنبش فرهنگی
cultural revolution assembly شورای انقلاب فرهنگی
cultural revolution headquarters ستاد انقلاب فرهنگی
culture فرهنگ
cumulative جمع‌شونده، اضافی، تراکم‌پذیر
cumulative voting رأی‌گیری انباشتی
cunning and brutality حیله و وحشیگری، موزیگری و ظلم

curator متولی، موزه‌دار، کتابدار
curb ; restrict محدود کردن
 ممنوع کردن، فرونشاندن، از بین بردن،
 تحت کنترل درآوردن، مهار کردن
curb the arms race محدود کردن مسابقه تسلیحاتی
New prices curb is proposed.
 محدودیتهای جدید قیمتها پیشنهاد گردید.
curfew حکومت نظامی و خاموشی آتش در
 ساعت ویژه شب، ممنوعیت رفت و آمد
 در ساعت معین (در زمان جنگ یا
 حکومت نظامی)
curiology/curiologies دانش تصویرنگاری، تجسم و تعریف
 اشیاء و وسیله تصویر، خط مصور
curiosity کنجکاوی، حس کنجکاوی، تحفه (شیء کمیاب)
currency پول رایج، انتشار، رواج، گردش پول
current جاری، رایج، روان
current atmosphere جو حاکم، فضای فعلی
current conflicts برخوردهای جاری
current events وقایع جاری، رویدادهای جاری
current incursion جریان تهاجم
current political جریان سیاسی
current tension تشنج جاری، تشنجهای جاری، تیرگی روابط کنسولی

current training

برنامه آموزشی کنسولی

curriculum

برنامه آموزشی

curriculum vitae; C.V.

سوابق تحصیلی یا کاری، کارنامه شغلی

curtail

موقوف کردن، کوتاه کردن،

مختصر کردن، قیچی کردن

curtail ration

جیره را کم کردن

curtail someone's authority

اختیارات کسی را محدود کردن

curtsy-sey

ادای احترام،

ادای احترام کردن

custodian

محافظ، مراقب

custodianship

تولیت

custody

امانت، توقیف،

حبس، نگهداری، حفاظت، توقیف

customary constitution

قانون اساسی عرفی

customization

سفارش پذیری

customs charges

هزینه‌های گمرکی

customs duty

اتحادیه گمرکی، گمرک،

عوارض گمرکی

customs officials

مسئولان گمرک،

مقامات گمرک

customs of war

آداب و رسوم جنگ

customs tariff

تعرفه گمرکی

customs union

اتحادیه‌ای از کشورهای گوناگون که برای

تنظیم امور گمرکی تشکیل می‌شود،

اتحادیه گمرکی

cut

کلیشه،

گراور [اقتصاد]، طبقه اجتماعی

cut a melon

سود اضافی را بین سهامداران تقسیم

کردن

cut back

تقلیل دادن، بریدن

cut down

خرید کردن،

خلاصه کردن، تقلیل دادن

cut down on the budget

کاهش بودجه، کسر بودجه، تقلیل دادن

بودجه

cut-line

شرح زیر کلیشه

cut line caption

شرح زیر کلیشه

cut off a corner

میان بُر کردن

cut off communication

قطع رابطه

cut off relation

قطع رابطه،

قطع ارتباط

the oil cut off

درود نفت قطع شد.

cutthroat

ددمنشان، ناجوانمردانه،

غیر انسانی، خصمانه

cutting

بُرش روزنامه،

دکوپاژ فیلم سینمایی

cutting edge

شخص بانفوذ سیاسی

cutting machine

ماشین برش

cutting press

صحافی

cuvette/cunette

استحکامات

C.V. → Curriculum vitae

C.W.N. → Common Wealth of

Nations

cybernetic

سایبرنتیک،

خودبردارشناسی	رمز در آوردن
cyclical trend	Cyprus News Agency; C.N.A
رونددوری، روندگردان	خبرگزاری قبرس
cyclosyle	Czar/Tsar
دستگاه چاپ که از روی نوشته‌ها عکس برداری می‌کند	حاکم مطلق‌العنان، سزار، قیصر، دیکتاتور، مستبد
cynic-al	czarism/tsarizm
منفی‌باف (زشت بین)، خودپسند	سزاریسم، اعمال قدرت مطلقه از جانب یک فرمانروا به اتباع خود، حکومت تزاری، حکومت استبدادی و مطلقه، استبداد، هواداری از حکومت استبدادی
cypher	
رمز نویسی، رمز، پیام‌رمزی، سیاهی لشکر، آلت دست، به	

D

dabster کارشناس ماهر،

متخصص یا خبره

daccord موافق، هم‌نظر، متناسب

dacker/daiker بحث و جدال

dacoit سرقت مسلحانه کردن

dacoitage; dacoity سرقت مسلحانه

dacoity → dacoitage

dactyloscopy انگشت نگاری،

فن تعیین هویت از روی آثار انگشتان،

تشخیص آثار انگشتان و آثار دست

مجرم

dada; dadaism

پیروان dada [۱۹۲۰-۱۹۱۷] در فرانسه

و سويس بنا بر عقیده‌شان

منکر تشکیلات اجتماعی و آداب زیبایی

هستند

dadaism → dada

dag تیراندازی کردن با اسلحه

daily روزنامه، روزنامه یومیه، روزبه‌روز،

هر روز

daily dozen دستور مقررات روزانه

daily publications نشریات روزانه

daimiate; daimio مقام و منصب

daimio → daimiate

damage زیان، خسارت، بدبختی،

صدمه، آفت، وجه‌الخساره، غرامت،

تاوان، [عامیانه] مخارج، هزینه

damage the credit of the

government.

لطمه وارد آوردن به اعتبار دولت

damage claim ادعای خسارت

Damascus دمشق

damn لعنت کردن، نفرین کردن،

به باد انتقاد گرفتن، مورد انتقاد قرار دادن

damnation هلاکت، لعن، نفرین،

لعنت، عذاب الهی

damnify خسارت وارد آوردن بر،

خسارت زدن، صدمه زدن، خرابی

وارد آوردن
damnum ; damnum minatum
 infectum تهدید به خسارت،
 خسارت احتمالی، خسارت تهدید شده
 (ولی وارد نشده)
damnum absque injuria
 خسارت غیر عمدی، خسارت بدون
 غصب اموال (که نتوان تعقیب قانونی
 نمود)
damnum minatum → damnum
 infectum
D.A.N.A. خبرگزاری سراسری افریقا
dance the tyburn jig
 به دار آویخته شدن (به خاطر هیچ)
dance upon nothing
 به دار آویخته شدن
dancing approaches
 تماسهای تملق آمیز
dandy note ترخیص کالای انبار،
 پروانه گمرکی
danger zone منطقه خطر
dare-devil بی باک، بی پروا، نترس
daring آدم بی باک
daringness جسارت، تهور
dark horse ناشناس
 (و دارای احتمال پیروزی کم)، شرکت
 کننده در انتخابات (که احتمال پیروزی او
 بسیار کم باشد)
darn رفو کردن (لباس و پارچه)
 نامرد، ناجوانمرد

dash hopes نقش بر آب کردن امیدها
dastard آدم پست و بزدل
data / plural of datum
 اطلاعات، سوابق، دانسته‌ها، مفروضات،
 داده‌ها
data bank بانک داده‌ها (کامپیوتر)
data processing
 داده پرداز (کامپیوتر)
data processor داده پرداز (کامپیوتر)
data sheet برگه اطلاعات
out of date کهنه، منسوخ
date line تاریخ ارسال (خبر)
dative انتصابی، اعطایی، واگذاری
daunting پیروز شدن
dawdle → dilly
Dawn Decade دهه فجر
day حکمیت کردن،
 به حکمیت واگذار کردن
day book دفتر روزنامه
dayment حکمیت، روز داوری
day of God یوم الله
day of resurrection معاد،
 روز رستاخیز
day-side گروه روزکار
D.C.L. → Doctor of Civil Law
D.D. → Doctor of Divinity
D.D.P. خبرگزاری آلمان غربی
deactivate از کار انداختن
 (به ویژه بمب و چیزهای مخرب)،
 بی اثر کردن

deactivate mine → defuse mine

dead مرده، راکد

dead-end بن‌بست

deadful مرگبار

dead industry صنعت مرده

dead letter قانون یا حکم منسوخ

deadline

فُرجه، (ساعت مشخص تحویل اخبار به
حروفچینی)

deadline ضرب‌العجل، آخرین مهلت

deadlock بن‌بست سیاسی،

خودداری حزبی از اعطای امتیاز یا
حصول سازش، بن‌بست

the deadlocked negotiations.

مذاکرات به بن‌بست رسیده

deadly کشنده، مهلک

deadly blows ضربات مهلک،

ضربات کشنده، ضربه‌های جانکاه

deadly chemical weapons

سلاح‌های شیمیایی مهلک

dead march آهنگ عزّا (موسیقی)

dead market بازار کساد

dead matter حروفچینی بیهوده،
مطلب بیهوده

dead news: news about martyrs

اخبار شهیدان

dead-poll سند یک نسخه‌ای

dead reckoning پرواز کور (هواپیما)

dealty → debitum

deal معامله، دادوستد

(مخصوصاً ساخت و پاخت محرمانه‌ای
که دو یا چند نفر برای کار سیاسی یا
تجاری بکنند.) معامله کردن، ساخت
و پاخت، برنامه وسیع دولتی

dealable قابل معامله

deal blows مبادله آتش کردن

dealer دلال، فروشنده،

دستفروش، دلال ارز و سهام

dean of the diplomatic corps

بالاترین نماینده هیئت دیپلماتیک، مقدم
السفرا

dean's list

فهرست دانشجویان برجسته

death مرگ، درگذشت،

فوت، موت، اجل

death certificate

گواهی مرگ

death-duties مالیات بر ارث

death knell ناقوس مرگ

deathly کشنده، مرگبار

death-penalty مجازات اعدام،

مجازات مرگ

death-rate آمار کشته‌ها،

میزان مرگ و میر، نرخ مرگ و میر

death row بند محکومان به مرگ،

بخش اعدامیها

death-sentence حکم اعدام

death-sentences اعدامیها،

محکومین به اعدام

death squad جوخه اعدام،

جوخه تیرباران	debilitating	تضعیف کننده
death-strip	debind	متعهد کردن،
نوار بین دیوارهای دو برلین (قدیم)		ملتزم کردن، ملزم کردن
death toll	debit	بدهی، ستون بدهی،
میزان مرگ و میر،		حساب بدهی، درستون بدهی گذاشتن،
تلفات جانی، ضایعات مرگ و میر		پای کسی نوشتن، به حساب کسی
death-warrant		گذاشتن
حکم اعدام	debit	مبلغ نقص شده مورد تعهد
debacle	debite ; deputy	نماینده، وکیل
سقوط ناگهانی	debit note	سند بدهی
debar	debitum ; debt ; deaity	نمایندگی، وکالت
ممنوع کردن،		افراط، تجاوز
مانع شدن، بازداشتن، محروم کردن	debordment	اخراج
از بربریت بازداشتن	debouchment	اخراج کردن، بیرون کردن،
debarkment	debout	گزارش خواستن، گزارشگری کردن
بازداشت،		debrief to pay off one's debts
منع، محرومیت		بدهیهای خود را صاف کردن (پس دادن)
debase	debt	بدهی، وام، قرض، دین،
مقام کسی را پایین آوردن،		مدیون بودن، گناه یا تقصیر، قصور، بدهی
بی آبرو کردن، تحقیر کردن، پست کردن،		داشتن
کم بها کردن، بدتر کردن، قلب کردن [پول]	debt-limit	حد استقراض
debased customs service		(حداکثر مبلغی که دولت می تواند مدیون
خدمات گمرکی ارزان		شود و بیش از آن مجاز نیست.)
debatable → batable	debtor countries	کشورهای بدهکار
debate	debtor nations	ملل بدهکار
فرو نشانیدن، فرونشستن	debt-service payment	سرویس پرداخت وام
debauch	decadarchy	هیئت حاکمه ده نفری،
به فساد کشاندن		حکومت ده نفری
(از نظر اخلاقی و شهوانی)، از راه به در		
بردن		
debauchery ; fornication;		
pleasure seeking		
لهو و لعب، فسق		
debel		
پیروزشدن،		
به زور اسلحه کسی را اخراج کردن، فائق		
آمدن		
debenture		
اوراق قرضه		
de blais → le blais		

decade	دهه
decadence	انحطاط، فساد، تنزل، زوال، آغاز ویرانی، سیرقهقرایی، روبه انحلال، منحط
decadent	روبه انحلال، منحط
decadent capitalism	سرمایه داری روبه زوال
decal	پوستر، تصویر تبلیغاتی
decamp	گریختن، هزیمت کردن، کوچیدن، خیمه بر بستن
decapitate	از خدمت سیاسی برکنار کردن، گردن زدن، سر بریدن، سرازتن جدا کردن
decapitation	برکناری از خدمت سیاسی، گردن زنی، سربری
decay	زوال
decease	مرگ، وفات، فوت، ارتحال، مرض
the deceased	متوفی، مرحوم
decelerating	شتاب منفی
decency	شایستگی، بزرگواری، معرفت، (جمع) نزاکت و حسن سلوک
decenni-al	ده سال یکبار، ده ساله
decentralization	عدم تمرکز، انتقال قدرت به عموم، تعمیم دادن، تسلط دادن
decentralization policy	سیاست عدم تمرکز
deception	فریبکاری

deceptive	فریبنده، اغفال کننده
decern/discern	تصمیم گرفتن، حکم صادر کردن، تشخیص دادن
decernment	صدور حکم، تشخیص، تصمیم
decertation	مناقشه، کشمکش، مسابقه
decess	کاهش یافتن، کم شدن
decide	قطع کردن، فیصله دادن، خاتمه دادن، تکلیف چیزی را معین کردن، تصمیم گرفتن، فتوا دادن، رأی دادن، حکم دادن، داوری کردن
decimate	تلفات سنگین وارد کردن، کشتن و از بین بردن یک دهم یا بخش عظیمی از یک جمعیت، قتل و عام کردن، کشت و کشتار کردن
decimation	کشت و کشتار، تلفات زیاد
decipher	کشف رمز کردن، رمزگشایی کردن
decipherment of code	کشف رمز
decision	فتوای شرعی، قطعنامه، تصویب نامه، عزم، تصمیم، حکم دادگاه، رأی قاضی، فتوا، جدایی، قطع
decision land	بار تصمیم گیری
decisive blow	آتش کوبنده، ضربه قطعی، ضربه قاطعانه
decisively	قاطعانه
decisive measures	اقدامات قاطع
deck	زیر تیر
decker	تیر، سرآغاز، عنصر تیر

افسر عرشه
deck officer
 سخنرانی کردن،
declaim
 سخنوری کردن، با فصاحت سخن گفتن،
 با هیجان علیه کسی سخن گفتن،
 رجزخوانی کردن، با فصاحت بیان کردن،
 با صدای بلند بحث کردن
declaration اعلامیه، اظهارنامه،
 آگهی، بیانیه، اعلان جنگ، درخواست،
 اعلام، اعلام نامه، قطعنامه (سندی که در
 آن دو یا چند کشور طریقه رفتار یا
 وحدت نظر و تشریک مساعی خود را
 درباره یک مسئله به خصوص، به طور
 رسمی اعلام می کنند).
declaration concerning اعلامیه مربوطه
declaration of human rights اعلامیه حقوق بشر
declaration of indulgence اعلام آزادی دینی
declaration of intention درخواست تابعیت
declaration of neutrality اعلان بی طرفی
declaration of war اعلان جنگ
joint declaration بیانیه مشترک بین دو یا چند دولت
declare اظهار داشتن، گفتن،
 اعلام کردن، آگهی دادن از، داشتن،
 خواندن، اظهارنامه دادن برای، صورت
 دادن، قلمداد کردن، بیان کردن،

اظهار عقیده کردن، اقامه دعوی کردن
declare a state of emergency اعلام کردن وضع فوق العاده
declare ceasefire اعلام آتش بس کردن
declare off قطع معامله کردن
declare war upon a nation اعلام جنگ به ملتی دادن
decline تنزل، کاهش، نقصان،
 انحطاط، افت، زوال، فساد، افول، اکراه،
 خودداری
decline of the west انحطاط غرب، افول غرب
decline of giving further details خودداری کردن از دادن جزئیات بیشتر
decoding رمزگشایی
decolonization استعمارزدایی
decommission عزل
decontamination آلاینش زدایی
decoration [badge] نشان (نظامی)
decourt از دادگاه تبعید کردن،
 از محکمه دور کردن
decoy تطمیع کردن، به دام انداختن،
 به تله انداختن، فریفتن، گول زدن
decrease کاهش دادن، کاستن
the decreasing natalities کاهش میزان موالید
decree تصویب نامه، حکم، فرمان،
 امر، اعلامیه، حکم (دادگاه)، تقدیر،
 مشیت، فتوا

decrepit figurehead leader

رهبر فرتوت بی‌لیاقت

decrepit infrastructure

زیر بنای ضعیف

decial

تقییح، رسواسازی

deculturation

فرهنگ‌زدایی

decursion

سرازیری، لغزش، سقوط

dedication

فداکاری، ایثارگری

جانفشانی، اهدا، گشایش، افتتاح

dedimus

ضابطین دادگستری

نماینده‌گی از طرف قاضی یا قوه قضاییه

تفویض اختیارات قاضی به کسی که

قاضی نیست

dedition

تسلیم (عمل منصرف شدن)

deduction

استنتاج، قیاس

deductive

قیاسی

deductive reasoning

استدلال قیاسی، استنتاج قیاسی

deed of sale

سند فروش، قبالة

deem

عقیده داشتن، دانستن، پنداشتن

فرض کردن، خیال کردن، قضاوت کردن

رای دادن دادگاه، اجرای عدالت کردن

محکوم کردن، حکم کردن، تصمیم

گرفتن، اعطا کردن، تخمین زدن

برآورد کردن، امید داشتن

deeping economy crisis

بحران اقتصادی روزافزون

deep-root-ed

دیرینه

de-escalate

کم کردن فشار

زدودن تشنج، بحران‌زدایی کردن

کاهش دادن وخامت

de-escalation → detente

defacement

مخدوش‌سازی

de facto

عملی

بالفعل (حقوق)، دوفاکتو

de facto recognition

شناسایی عملی (متضمن ایجاد روابط

سیاسی محدود ناقص و موقتی)

شناسایی دوفاکتو

de falcation

خیانت در امانت

اختلاس، مبلغ دزدیده شده

defamation

تهمت، بدنامی، رسوایی

افترا، بدگویی

defame

ترور شخصیت، بدنام کردن

رسوا کردن، مفتضح کردن، افترا زدن به

default

عدم پرداخت به موقع بدهی

غفلت، قصور

default of acceptance

مورد حکم غیابی قرارداد

defeat

هزیمت، شکست

مغلوب شدن، بیهوده‌سازی، ابطال

بطلان، شکست دادن

defeater

مدافع

defection

پناهندگی، ارتداد

پیمان شکنی، ترک عقیده

defector

پناهنده، فراری

defence/defense

دفاع، حمایت

استحکامات [در جمع]

defence attorney

وکیل مدافع

defence boudget

بودجه دفاع

defence capacity توانایی دفاع
defence contract قرارداد دفاعی
defence contractors هم‌پیمانان دفاعی
defence department وزارت دفاع
defence installations تأسیسات دفاعی
defence lines خطوط دفاعی
defence minister وزیر دفاع
defence ministry وزارت دفاع
Defence office of economic opportunity دفتر فرصت‌های اقتصادی
Defence of the Realm Act قانون دفاعی انگلستان که در سال ۱۹۱۴ به تصویب رسید و براساس آن در زمان جنگ اختیارات وسیعی به دولت انگلستان داده می‌شود
defence planning committee کمیته طرح دفاع
defence policy switch تغییر خط مشی دفاعی
defence secretary وزیر دفاع
defend حمایت کردن، دفاع کردن، پناه دادن، پشتیبانی کردن، نگهداری کردن از، گردانیدن، دفع کردن
defendant مدعی علیه
defend capacity توانایی دفاع
defender مدافع، حامی، دفاع کننده
defender of the faith وکیل مدافع دین

defensative مدافعه، دفاعی، مقاومت در مقابل، دفاع نامه، وسیله دفاع، ممنوعیت
defensive تدافعی، پدافندی
defensive alliance پیمان دفاعی
defensive and offensive alliance پیمان دفاعی و تهاجمی
defensive armour اسلحه دفاعی
defensive position موضع دفاعی
defensive war جنگ تدافعی یا دفاعی
defer تسلیم شدن، تن در دادن، تمکین کردن، سرفروا آوردن، احترام گذاردن، به تعویق انداختن
deference تمکین، احترام، ملاحظه
deferred charges هزینه‌های انتقالی
deferred payment قسط پس‌افتاده
deflal بی‌اعتنایی، مقاومت، مخالفت
defiance مبارزه طلبی، تمرد، سرپیچی، نافرمانی
deflation کمبود بودجه، کسر درآمد
deficiency کمبود، کسر، نقص
deficiency and defect کسرو نقصان
deficit کسربودجه، کسردرآمد، کسر، کمبود
deficit amount to کسربودجه بالغ بر
deficit in the balance of payment کسرتراز پرداختها
defile بی‌آبرو کردن، بی‌عفت کردن
define معنی کردن، روشن کردن، تعریف کردن

definitive	مسلّم، بی‌چون و چرا (قطعی)
definitive peace	صلح قطعی
deflagrate	آتش زدن، سوزاندن
deflate	جلوگیری از تورم، بر ضد تورم مبارزه کردن، باد چیزی را خالی کردن، از بادتهی کردن (کنف کردن یا کسی را سر جای خود نشان دادن)
deflation	جلوگیری از تورم، تهی شدن، تقلیل میزان پول و اعتبارات، تقلیل اعتبارات و پول در گردش
deforce	تصرف غاصبانه [مال] کردن، به زور مالی را از مالک گرفتن، به زور گرفتن، سلب مالکیت [بازور] کردن، محروم کردن، غصب کردن، بی‌بهره کردن
deform	قلب کردن، تغییر شکل دادن
deform reality	واقعیت را قلب کردن
defraud	کلاهبرداری کردن، کلاه سرکسی گذاشتن، مغبون کردن
defray	متکفل شدن (هزینه چیزی را پرداختن یا متحمل شدن)
defunct	معدوم (مرده‌ای که بعد از مرگش باز هم مورد بحث محافل سیاسی و غیره است)
defuse mine ; deactivate mine	خشی کردن مین
defuse the crisis	جلوی بحران را گرفتن، کاهش دادن

defy	بحران مبارزه طلبی کردن، جنگیدن، مقاومت کردن، تحریک به جنگ کردن، سرقوز آوردن، شیر کردن، بی‌اعتنایی کردن، مقاومت کردن با، روبروشدن با، مخالفت و ضدیت کردن، دشوار یا محال ساختن، دوام آوردن در برابر
degenerate	فاسد شدن، نابود کردن، فاسد کردن، روبه انحطاط گذاردن، شخصی که اصلیت نژادی خود را از دست داده باشد (صفت)
degenerate and weak nations	ملتهای منحل و ضعیف
degeneration	انحطاط، فساد تدریجی، فساد نژادی
degraded → grieved	
dejure recognition	شناسایی سیاسی یک دولت به طور رسمی، شناسایی قانونی، شناسایی دو زور
delapidation	ویرانی، خرابی
delation	اتهام، تهمت، خبرچینی، افترا
delay	به تأخیر انداختن
delegacy	هیئت نمایندگان، نمایندگی، نماینده، انتخاب
delegalize	غیرقانونی شمردن، فاقد قوه قانونی کردن
delegate	نمایندگی دادن، نماینده کردن، وکیل کردن، وکالت دادن،

به نمایندگی اعزام کردن، سپردن، به
بستانکار خود مراجعه نمودن

delegate نماینده، وکیل

delegate-selection انتخاب نمایندگی

*The delegates voted in common
accord.*

نمایندگان همه با هم رأی دادند.

delegation هیئت نمایندگان،

هیئت نمایندگی، تفویض اختیار،
واگذاری اختیار

delete پاک کردن

(کلمه زائد یا مطلبی در مجله که باید
حذف گردد)، محو کردن

deliberate تعهد کردن،

از قصد چیزی گفتن، کار عمدی کردن،
سنجش حقایق برای اخذ تصمیم، تعمق
کردن، با احتیاط عمل کردن، مشورت
کردن، رأی زدن، متین و آگاهانه
عمل کردن، سنجیدن، به دلایل موافق و
مخالف رسیدگی کردن، مقیاس کردن،
طرح کردن، مصمم شدن، اندیشیدن

deliberation اندیشه آزاد،

سنجش، بحث، بررسی، اندیشه با تأمل،
شور، غور، مشورت، مشاوره، کنکاش

delimit حدود چیزی رامعین کردن،

مرز تعیین کردن، محدود کردن،
حدفاصل معین کردن

delimitation

تعیین خط مرزی دو کشور طبق
معاهده‌ای بین دو دولت

delimitize

از قید محدودیت آزاد کردن یا شدن

delinquency غفلت، کوتاهی،

تقصیر، قصور، گناه، خطا، جرم،
بزهکاری

delinquent مرتکب کار خلاف،

مجرم، بزهکار

deliver رساندن [پیام]،

ایراد کردن، تحویل دادن

deliverance رهایی، نجات،

رستگاری، فرج

deliver up تسلیم کردن

delusion اغفال، فریب

delve کاوش کردن، غور کردن

demagoguery عوام فریبی

demagogy عوام فریبی، مردم فریبی،

اغوا کردن مردم و کشاندن آنها به راههایی
که صلاح همگان در آن منظور نیست،
استفاده نامشروع از احساسات شدید و
تعصبات عوام برای نیل به اهداف
سیاسی به کمک سخنرانیها، مراسم
تشریفاتی رادیو تلویزیون و مطبوعات

demand تقاضا، خواستاری به حق،

درخواست، مطالبه، طلب، تکلیف،
دعوی، (جمع) مطالبات

increase in oil demand

افزایش تقاضای نفت

on demand عندالمطالبه

demandative

دارای حق قانونی، عندالمطالبه‌ای

تکذیب demant
(اعلامیه صادره از طرف دولت برای
تکذیب گزارش خلاف واقع)
demarcate
تعیین حدود چیزی را کردن، نشان
گذارن، حدفاصل قائل شدن
demarcation
تفکیک حدود
(تفکیک نقاط مرزی بین دو دولت و
علامت‌گذاری نقاط مرزی)
demarche
نمایش دیپلماسی
(اقدام سیاسی نسبت به دولت بیگانه)،
خط مشی
demarche
قدم، خط سیر، مسیر،
اقدام دیپلماتیک، دمارشه، اقدام دولت
از طریق غیر از سفارتخانه خود یا
گشایش باب مذاکرات سیاسی از طریق
غیر سفارتخانه با دولتهای دیگر
demark ; demarcate
تعیین حدود کردن
demarketization
بازارزدایی
de-massified mediums/media
رسانه‌های اختصاصی، رسانه‌های
انبوه‌زدایی شده، رسانه‌های غیرانبوه
de-massified society
جامعه غیرانبوه،
جامعه انبوه‌زدایی شده
de-massify
انبوه‌زدایی کردن
de-massifying
غیر توده‌ای کردن،
انبوه‌زدایی
de-militarize
غیر نظامی کردن

(جمع کردن نیروی نظامی از یک منطقه
در نتیجه توافق و یا بستن قرارداد)
demilitarized zone
منطقه غیرنظامی
demise
اخراج کردن، بیرون گذاشتن،
معاف داشتن، انتقال سلطنت یا مقام به
وارث به دلیل مرگ یا استعفا،
مرگ شاه یا شخص بزرگی، ملک یا
سلطنت موروثی، ارث بردن سلطنت،
گرفتن و آزاد کردن، نقل و انتقال دادن،
وقف کردن، مردن، وفات یافتن،
باوصیت به ارث گذاردن، مرگ سیاسی،
ارتحال
demit
استعفادادن از، واگذار کردن،
دست کشیدن از، کناره گرفتن از
demit
گواهی ترک خدمت،
تقلیل رتبه، تحقیر
demobilize
دموبیلزه کردن
(از حالت بسیج به حالت صلح درآوردن)
democracy
حکومت ملی،
حکومت مردم بر مردم، آزادی،
دموکراسی، اصول حکومت ملی،
جمهور، توده ملت، دموکراسی
democrat
دموکرات،
طرفدار حکومت ملی
democratic
مبتنی بر دموکراسی
democratic elections
انتخابات دموکراتیک
democratic justice party
حزب عدالت دموکراتیک
democratic party
حزب دموکرات

demodé دُمده، از مدافتاده
 demographer جمعیت‌نگار،
 متخصص آمارگیری مردم
 demographic statistics آمار جمعیتی
 demography جمعیت‌شناسی
 demolish ویران کردن، خراب کردن،
 فروریختن، برانداختن
 demolition تخریب، ویران
 demonetization تنزل قیمت (پول کاغذی و مسکوک)،
 تنزل پول از قیمت قانونی خود،
 بی‌ارزشی (پول)
 demonopolize آزادکردن،
 از انحصار درآوردن
 demonstrate اثبات کردن با دلیل،
 ثابت کردن، به ثبوت رسانیدن، تظاهرات
 کردن، نشان دادن، شرح دادن، نمایش
 دادن، توضیح دادن
 demonstrate to the world به دنیانشان دادن
 demonstration اثبات، استدلال،
 demonstration تظاهرات، اقامه دلیل،
 اقامه برهان، توجیه قانونی، اظهار ثبوت،
 دلیل، برهان، شرح، تشریح، توضیح،
 نمایش، تظاهر، نمایش نیروهای نظامی
 [حمله، هجوم، دفاع]
 demonstration on the streets تظاهرات در خیابانها
 demonstrators تظاهرکنندگان

demoralization افساد، از میان رفتگی،
 دلسردی (در ارتش)، تضعیف روحیه
 (نظامیان)
 demos توده مردم، جمهور، قاطبه
 demos; demonstration تظاهرات توده‌ها
 demote تنزل مقام دادن، تنزل دادن،
 رتبه را پایین آوردن
 demotic distribution توزیع جمعیت
 demur اعتراض به صلاحیت دادگاه،
 تقاضای درنگ در دادن حکم
 demurrage معطل نگه داشتن کشتی در موقع
 بارگیری
 demystify سرگشودن یا از بین بردن اسرار، واضح
 کردن
 denationalization سلب تابعیت،
 خارج کردن از تابعیت
 denationalize ملیت کسی را نفی کردن، سلب ملیت
 کردن
 denegate انکار کردن،
 نفی کردن، منکر شدن، رد کردن
 deniable انکارکردنی،
 قابل تکذیب یا انکار
 denial; repudiation; rebuttal;
 restitution رد، تکذیب، انکار
 denigrate بدنام کردن، لکه‌دار کردن،
 سیاه کردن

denoting دالّ، دلیل بر
 denounce اعلام داشتن،
 خاتمه چیزی را اعلان کردن، رسماً اعلام
 کردن، منتشر ساختن، تهدید کردن،
 تهدید به وقوع کردن، متهم کردن، بر علیه
 کسی اظهاری کردن، کسی یا چیزی
 رانسنگین کردن، عیب گرفتن از،
 بدگویی کردن، رد کردن، مردود شمردن،
 تقبیح کردن، زشت شمردن
 density تراکم
 denuclearization of Western Europe
 برچیدن سلاحهای هسته‌ای در اروپای
 غربی
 denude عریان کردن، لخت کردن،
 برهنه کردن، عاری کردن، محروم کردن
 be denuded of all privileges
 محروم از کلیه امتیازات
 denunciation اخطار تهدیدآمیز،
 حمله با زبان، بدگویی، عیب جویی،
 اتهام، شکایت، شکوه و گلایه، افشا،
 نکوهش، محکوم سازی
 the denunciation of a traitor
 محکومیت یک خائن
 deny تکذیب کردن، انکار کردن،
 حاشا کردن، منکر شدن، رد کردن،
 منکر شناسایی شدن، دریغ داشتن از،
 بازداشتن از، حرام کردن به، روانداشتن
 به، دست کشیدن از، ترک کردن
 deny access to nuclear ships

به کشتیهای اتمی اجازه دسترسی به آنها یا پایگاهها
 را ندادن
 deny charges رد کردن اتهامات
 deny report تکذیب کردن خبر
 depart from an objective
 از هدفی دور شدن
 department اداره، حوزه، رشته،
 وزارت [در آمریکا]، وزارتخانه، بخش
 departmentalism دپارتمان‌تالیسم،
 اعتقاد به روش عدم تمرکز در اداره کشور
 Department of Civil Registration
 and Statistics
 اداره ثبت احوال و آمار
 Department of Propaganda
 اداره تبلیغات
 department of publication
 اداره مطبوعات (انتشارات)
 department of state
 وزارت امور خارجه (امریکا)
 department of trusteeship
 اداره سرپرستی
 departure عزیمت، انحراف، حرکت،
 ترک کردن کشور، رحلت
 depatch پیام فوری
 depeach پیک فرستادن،
 پیام فرستادن، فرستادن
 depeculate
 اختلاس کردن [اموال دولتی]
 dependence وابستگی، بستگی،
 موکول بودن، توکل، عدم استقلال،

موقوف شدن، تابعیت، پیروی، تعلق
نیازمندی به کسی یا چیزی دیگر، اعتماد،
تعلیق

dependency بستگی، وابستگی

by-dependency

جزئیات اضافی و زائد، جزئیات فرعی
depend on تحت تکفل کسی بودن،
بستگی داشتن به

depersonalization غیرشخصی کردن

depict تصویرکردن
(به تصویرکشیدن)، توصیف کردن،
شرح دادن

deplete مصرف کردن
(به اتمام رساندن)

deplorable مایه تأسف، رقت‌انگیز،
تأسف آور

deploy به کارگرفتن،
به حالت صف درآوردن

deployment; sending troops and
missiles صف‌آرایی جنگی،

گسترش جبهه، فرستادن قوا

deployment of chemical weapons
کاربرد سلاح‌های شیمیایی

deployment of toxic weapons
کاربرد سلاح‌های سمی

deplume پراکندن،

از جاه و مقام انداختن، ازبزرگی انداختن

depone; depose

تصریح کردن، سوگند یادکردن، شهادت
دادن، خلع کردن

depopulate کم‌شدن جمعیت،
خالی از سکنه شدن، از آبادی انداختن،
ویران شدن، کم‌جمعیت (صفت)

deport تبعیدکردن، متحمل کردن،
متحمل شدن، حمل، اخراج

The criminal was deported.

شخص جنایتکار از کشور اخراج شد.

deportation تبعید،

فرستادن بیگانه‌ای به کشور اصلی خود
در صورتی که ماندن او مضر باشد.
اخراج فرد خارجی از کشوری به کشور
اصلی‌اش، نفی بلد، اخراج، جدایی
میهنی

deport from the objective

ازهدف دورشدن

deportment رفتار

deposal عزل

depose معزول کردن، عزل نمودن،
خلع کردن، گواهی دادن، منع کردن،
اقرارکردن، گذاشتن، ته نشین کردن،
گواهی نوشتن، به امانت سپردن

deposed president

رئیس جمهور معزول

deposit ودیعه، به ودیعه گذاشتن،
به امانت گذاشتن

deposit account

حساب سپرده ثابت (بانکی)

deposition گواهی کتبی

depot آمادگاه، انبار

depotentlate ضعیف کردن،

از قدرت انداختن
 deprecate تقبیح کردن، قبیح شمردن، محکوم کردن
 depreciate حقیر شمردن، کم بها کردن، از قیمت چیزی کاستن، ناچیز شمردن، پست کردن، کم بهاشدن، از ارزش افتادن، تنزل کردن
 depreciation پایین رفتن ارزش پول، کاهش ارزش پول، افت قیمت، استهلاک (هزینه)
 depredate یغما کردن، غارت کردن، تلف کردن، از بین بردن
 depredation یغما، چپاول، غارت، تاراج، خرابی یا ویرانی (ناشی از توفان و جنگ)
 depredicate استقبال کردن از امری، اعلام داشتن، جشن گرفتن
 deprehend ضبط کردن، ربودن، کسر کردن، کم کردن
 depress دلتنگ کردن، از رونق انداختن، دچار رکود کردن، کساد کردن
 depressed دچار رکود اقتصادی، راکد، کساد، بی رونق، افسرده
 depression انحطاط، کساد اقتصادی، افسردگی، پژمردگی، پریشانی، روان پریشی
 deprivation تحریم، محرومیت
 deprive of محروم کردن از
 deprived محروم

deprived classes of society اقشار محروم جامعه، طبقات محروم جامعه
 deprived of all privileges سلب کلیه امتیازات، محروم از کلیه امتیازات
 deprived of civil rights محروم از حقوق اجتماعی
 deputation هیئت نمایندگان، نمایندگی، وکالت، نماینده، تعیین نماینده، به نمایندگی
 depute نماینده کردن، نمایندگی کردن، وکیل کردن
 deputize نمایندگی کردن، نیابت کردن، به نمایندگی برگزیدن
 deputize for کاردار معینی تعیین کردن
 deputy نماینده، وکیل، جانشین، نایب، قائم مقام، معاون، کفیل به وسیله نماینده، با وکیل (نماینده ای که از طرف یک حزب یا جمعی از مردم برای انجام وظایفی انتخاب شده).
 deputy governor بخشدار
 deputy[of] foreign minister معاون وزیر امور خارجه
 deputy secretary منشی قائم مقام
 derail; derange هرج و مرج، بی نظمی، اخراج از یک جنگ تن به تن، مبارزه کردن، با جنگ ادعایی روبرو کردن، تصمیم قضایی گرفتن، پیروزی در جنگ، جنگ، دوئل

derange → deraign**deration** آزادکردن [ازجیره‌بندی]**deray** اختلال، آشفتگی، بی‌نظمی،

زور به خرج دادن، صدمه زدن

dereligionize ترک دین کردن،

بیدین شدن، بیدین کردن

derification افشا**derivation** انشعاب، انحراف**derogatory** توهین

خفت‌بار، اهانت‌آمیز، توهین‌آمیز

derve غصب کردن، تجاوز کردن،

صدمه زدن، زحمت ورنج کشیدن

descamisado انقلابی تندرو،

آدم انقلابی، (به انقلابیون تندروی سال

۲۳-۱۸۲۰ در امریکا گفته می‌شد)، آدم

بدون پیراهن

descant آزادانه سخن گفتن،

زیاد سخن راندن، بسط مقال دادن، آزادانه

انتقاد کردن، اظهار عقیده کردن، دم گرفتن

و هماهنگی کردن

descend پایین آمدن، به زیر آمدن،

فرود آمدن، نزول کردن، سرازیر شدن،

[مج] تمکین کردن، خود راپست کردن،

حمله کردن، سقوط کردن، [به ارث]

رسیدن، پایین آمدن از، فرود آمدن از

descent تبار**describe** توصیف کردن، شرح دادن،

رسم کردن، کشیدن، درآوردن، نمایش

دادن، تقسیم کردن، مشخصات (چیزی

یاکسی) را گفتن

descriptive sociology

جامعه‌شناسی توصیفی

descry مشاهده کردن، به نظر آوردن،

دیدن، تشخیص دادن، جلوس کردن،

آشکار کردن، فاش کردن

desert واگذاری، ترک،

دست‌کشی، ترک خدمت، گریز، فرار

deserted town شهر متروکه**deserter** فراری، سرباز فراری**deserve** سزاوار بودن،

شایستگی داشتن، شایستن، لایق بودن،

استحقاق داشتن، مستحق بودن

design طرح کردن، طرح‌ریزی کردن،

زمینه درست کردن برای، قصد کردن،

تدبیر کردن، در نظر گرفتن، معین کردن،

گماشتن، تخصیص دادن، طراحی کردن

designation تعیین، انتخاب،

انتصاب، برگماری، عنوان، سمت

designs نیات شیطانی، نیات پلید،**design staff** گروه طرح (دکور)**design to repair** قصد آماده کردن

نیات سوء، خیالات پلید

desist دست کشیدن، دست برداشتن،

دست از مقاومت کشیدن

desist from one's claim

صرف نظر کردن از ادعای خود

desist from rights

چشم پوشیدن از حقوق خود

desk بخش خبری، میز و دفتر کار**the desk** دبیرخانه نویسندگان روزنامه

desocialize/zation

از جامعه خارج کردن، از اجتماع محروم کردن

desolate ویران کردن،
از آبادی انداختن، پریشان کردن، مخروبه کردن، متروکه گذاردن

desparple/dispurple متفرق،
پراکندن، درهم و برهم کردن

despatch/dispatch اعزام کردن،
گسیل داشتن، روانه کردن، مخابره کردن،

despatched → expeditionary

despatches

خبرهای ارسالی، خبرهای رسیده

desperado جنایتکار، از جان گذشته،
دست از جان شسته

desperate مأیوس، نومید،
وصول نشدنی

desperate forces

نیروهای از جان گذشته

despicable مطرود، پست،

خوار، زیون، نکوهش پذیر،
خوارشمردنی، در معرض حقارت و تحقیر، نفرت آور، منفور

despising تحقیر

despodency; discouragement;

demoralization; Indifference

دلسردی، بی تفاوتی

despoil محروم کردن، غارت کردن،
لخت کردن، ربودن (بیشتر با of)

despond مأیوس شدن، دلسرد شدن،

افسرده شدن، منصرف شدن

despose/depose خلع کردن،
کنارگذارن

despot حاکم مطلق، سلطان مستبد،
ستمگر، ظالم، شخص مستبدالرأی

despotic مستبدانه

despotic regime رژیم مستبد،
رژیم استبدادی (از نوع شرقی)

despotism استبداد، حکومت مطلقه،
حکومت استبدادی (از نوع شرقی)

dessimulate ریاکاری کردن

destabilization بی ثباتی سیاسی،
به هم خوردگی ثبات

destination مقصد

destiny تقدیر، سرنوشت

destroy ویران کردن، خراب کردن،
فروریختن، از میان بردن، نیست کردن،
تلف کردن، نابود ساختن، خنثی کردن،
باطل کردن

destroyer ناوشکن، ویران کننده

destroy trust and confidence

سلب اعتماد و اطمینان کردن

destruction تخریب، ویرانی

destruction and havoc pertaining

to war ویرانی و آشوب مربوط به جنگ

destruction of cities تخریب شهرها

detach اعزام کردن

detach a coupon. یک برگ کوپن را بکنید.

detachment بی علاقگی، جدایی،

بی تفاوتی، انقطاع، جداسازی

detail شرح دادن، به تفصیل گفتن،
 معرفی کردن، به کار ویژه‌ای گماشتن،
 تخصیص دادن، مأموریت دادن، روانه
 کردن، به مأموریت اعزام کردن
detailed مشروح، کامل، مفصل
detailed account گزارش کامل
detailed survey تحقیقات و بررسی کامل
details/in detail جزئیات [مشروحاً]
detain بازداشتن، معطل کردن،
 نگهداشتن، توقیف کردن، دستگیر کردن،
 بازداشت کردن
detain in custody در توقیف نگهداشتن
detection تفتیش، کشف، بازرسی
detective کارآگاه، کاشف
detector دستگاه کشف
detente; de-escalation تشنج‌زدایی،
 کاهش تشنج
detention بازداشت، توقیف
detention barrack بازداشتگاه نظامی
deter دلسرد کردن، ترساندن،
 منصرف کردن، بازداشتن
deteriorate وخیم شدن، کاستن،
 بدتر کردن، رو به زوال گذاشتن، رو به
 وخامت گذاشتن
determination تصمیم
determine تصمیم گرفتن، مصمم شدن،
 حکم دادن، رأی دادن، منقضی شدن، به
 پایان رسیدن، خاتمه یافتن، منتهی شدن،

تصمیم گرفتن
let fate determine بگذارید روزگار داوری کند.
determine to destroy قصد ویران کردن چیزی
determinist جبرباور
deterrence بازدارندگی
deterrent بازدارنده
deterrent move حرکت بازدارنده
deterrent policy سیاست بازدارنده
de-throne معزول کردن،
 از تخت پایین آوردن، خلع کردن
de-thronement عزل از پادشاهی،
 خلع
detonable قابل انفجار
detonate منفجر شدن با صدای بلند
detonation انفجار، انفجار با چاشنی
detonation of a dynamit انفجار دینامیت
detonator چاشنی
detort منحرف شدن،
 انحراف حاصل کردن
detractors مخالفین
detrect/detract کاستن، کم کردن،
 مقام کسی را پایین آوردن
detrime زیان
detrimental زیان آور
detruss تاراج کردن، غارت کردن
deurbanization از شهربریدن،
 از شهربریدگی

devaluation کاهش ارزش پول

devastate معدوم کردن، ویران کردن،
خراب کردن، تاراج کردن، غارت کردن،
بایر کردن

devastated targets

اهداف ویران شده

devastating reprisal blows

ضربه‌های تلافی جویانه و ویران‌کننده

devastation power قدرت تخریب

develop توسعه دادن، بسط دادن،
پرورش دادن، قابل استفاده کردن،
نمودادن، ترقی دادن، آشکار کردن
[در مکانی]، ظاهر کردن، نشان دادن، اتفاق
افتادن

developed countries

کشورهای توسعه یافته

developing countries

کشورهای در حال توسعه

develop machinery

به کار گرفتن وسیله

development رویداد، واقعه،

اتفاق، توسعه، پیشرفت

development activities

فعالیت‌های عمرانی

development communication

ارتباطات توسعه‌بخش

developments; circumstances;

incidents جریانات، رویدادها

the recent Persian Gulf

developments.

وقایع اخیر خلیج فارس.

develop the resources of the

country درآمد کشور را زیاد کردن

deviate from the main disgress;

subject disguise

از موضوع خارج شدن

deviation انحراف، برگشت، تجاوز،

گمراهی، تغییر مسیر

device

شعار

devices

تدبیر، نقشه

devilish شیطان صفت، دیو خو، شیطانی

devilish acts اعمال شیطانی،

کارهای شیطنت‌آمیز

devil's advocate مخالف خوان،

مخالف سرا (که به منظور امتحان

و آزمایش، به عمد از چیزی یا نظریه و

نقشه‌ای ایراد می‌گیرد)

devise طرح کردن، تدبیر کردن

devoid فاقد، عاری از، تهی از، بدون

devolution تفویض اختیار،

انتقال قدرت

devote قربانی کردن،

فدا کردن، وقف کردن

devotee هواخواه، مخلص، ایثارگر،

سرسپرده و صادق

devotion فداکاری، هواداری، تعبد،

اخلاص، پارسایی

devotions → prayers

devouring خورنده، ویرانگر

devoutness پارسایی، دینداری

devulge or betray a secret

رازی را برملا ساختن

dewesternization

غرب زدایی

dexterity

تردستی

diabolic policy

سیاست شیطانی

diagnosis → prognosis

dialectical return

بازگشت دیالکتیکی

The die is cast. کار از کار گذشته است.

dialectician

اهل مناظره، اهل منطق

dialogue

گفتگو، تبادل نظر،

مذاکره، گفتمان

diamond enemy

دشمن نابکار

diamond jubilee

شصتمین سالگرد ازدواج

diamond wedding anniversary

جشن شصتمین یا (هفتاد و پنجمین)

سالگرد ازدواج

diapedesis

مرز نشینی،

سکونت در نواحی مرزی

diarist

وقایع نویس، روزانه نویس،

وقایع نگار

diary

تاریخچه

dice

دشمنان سیاسی،

مغرضین، خطرات سیاسی

the dice are loaded against me.

همه بر علیه من کار می کنند. ممکن است دشمنان

برای من ایجاد خطر کنند، بد شانس آورده ام.

dicey

پُر خطر، خطرناک،

dichotomie

دو بخشی

dictationist

خبر نویس تلفنی

dictator

دیکتاتور، فرمانروای مطلق،

آمر مطلق، حاکم مطلق، صاحب

اختیار موقتی، دیکته کننده، تلقین کننده

dictatorship

حکومت دیکتاتوری،

حکومت مطلقه

نامشخص، نامعلوم

die down

در عمق چیزی فرو رفتن

die game

دلیرانه جان دادن

die hard

سیاستمدار محافظه کار

die intestate

بدون وصیت مردن

die on the scaffold

به دار آویخته شدن

die out

منقرض شدن

diet

دیت

[مجالس قانون گذاری کشورهای سوئد،

دانمارک، ژاپن، لهستان و آلمان]

difference

اختلاف، فرق

differentiation پاره افزایی، فرق گذاری،

تفاوت گذاری

diffinity

قطع رابطه،

نبودن رابطه میان دو نفر، نبود وجه

اشتراک، اختلاف نظر

diffuser

گوینده،

سخنگو در رادیو و تلویزیون

diffuser of news

گوینده اخبار

diffusion

انتشار، پخش، نشر

diffusion of information

انتشار اطلاعات

diffusion of innovation نشر نوآوری

the newspapers love to dig up scandals.

روزنامه‌ها به افشای رسوایی‌ها تمایل دارند.

dignification تکریم، احترام، اعزاز

dignitaries of the state ارکان دولت

dignitary شخص بزرگ و عالی، رکن

national dignity of the people of

China اعتبار ملی مردم چین

digress دور شدن از موضوع، گریز زدن،

منحرف شدن

dig up کشف کردن،

سردرآوردن، حفر کردن، برملا کردن،

نبش قبر کردن

dijudicant گیرنده تصمیم قضایی،

تصمیم گیرنده

dilapidate خراب کردن،

به حال ویرانی درآوردن، مندرس کردن،

ضایع کردن، به هم ریختن، متلاشی کردن

dilate دراز نویسی یا درازگویی

dilemma بن‌بست،

موقعیت پیچیده و مشکل، بحران،

بی تکلیفی، دوراهی، برهان قاطع

diligence مجاهدت، پشتکار،

سخت کوشی، مداومت، پیگیری

diligent ساعی

dill-dally در شک بودن

dilly/dally; dawdle تلف کردن وقت

dimension of approaches

بعد از دستیابی‌ها

diminished export revenues

کاهش درآمد صادرات

diminishing نزولی

dimit/demit کناره گرفتن از، استعفادادن

din into حالی کردن،

تفهیم کردن، فهماندن

diploma دانشنامه، نوشته دولتی

diplomacy خط مشی،

سیاست، هم سفارت، کارپردازی در

معاملات بین دول، سیاستمداری،

دیپلماسی

diplomacy failure شکست سیاسی،

شکست دیپلماسی

diplomat; diplomatist سیاسی،

سیاستمدار، رجل سیاسی، دیپلمات،

نماینده سیاسی

سیاستمدار باتجربه

diplomatic دیپلماتیک، سیاسی

diplomatic agent مأمور دیپلماتیک،

عامل دیپلماتیک

diplomatic and commercial

activities

مناسبات دیپلماتیک و تجاری (فعالیت‌های

دیپلماتیک و تجاری)

diplomatic and security measures

اقدامات سیاسی و امنیتی

diplomatic body

هیئت نمایندگان سیاسی (هیئت

دیپلماتیک)

diplomatic corps هیئت سیاسی

diplomatic correspondent

خبرنگار سیاسی
diplomatic counsellor
 مشاور سیاسی
diplomatic courier
 پیک سیاسی (فرستاده دیپلماتیک)
diplomatic deadlock
 قطع رابطه دیپلماتیک، بن بست دیپلماتیکی
diplomatic envoy فرستاده سیاسی
diplomatic expulsion اخراج سیاسی
diplomatic fences
 محدودیتهای سیاسی
diplomatic immunity
 مصونیت سیاسی (مصونیت نمایندگان سیاسی و دیپلمات‌ها)
diplomatic language
 زبان سیاسی [انگلیسی - فرانسه - روسی]
diplomatic legerdemain
 تردست سیاسی
diplomatic maneuvers
 مانور سیاسی (عملیات اغفال به منظور هدف خاص سیاسی)
diplomatic mission هیئت سیاسی، مأموریت سیاسی
diplomatic note یادداشت سیاسی
diplomatic observers ناظران سیاسی
diplomatic offensive تهاجم سیاسی، تعرض سیاسی
diplomatic officer مأمور سیاسی

diplomatic passport
 گذرنامه سیاسی
diplomatic privileges
 مزایای سیاسی، امتیازات سیاسی
diplomatic protection
 حمایت سیاسی
diplomatic relations
 روابط دیپلماتیک
diplomatic relations and exchange of ambassadors
 روابط دیپلماتیکی و تبادل سفرا
diplomatic representation
 اختطارسایسی، نمایش سیاسی، بیان سیاسی، تذکر دیپلماتیکی
diplomatic slapsmack
 ضربه دیپلماتیک
diplomatic solution centers
 محافل حل اختلاف دیپلماتیکی
diplomatic sources منابع دیپلماتیک
diplomatic spite کینه‌توزی سیاسی
diplomatic window امید سیاسی، روزنه دیپلماتیکی
diplomatist → diplomat
direct دستور دادن، امر کردن به، اداره کردن، هدایت کردن، نظارت کردن، توجه دادن، متوجه ساختن، نشان دادن، خطاب کردن، هدف‌گیری کردن
direct communication
 ارتباط مستقیم
direct democracy

دموکراسی مستقیم، دموکراسی
بی واسطه

directionality structure

ساخت جهتی

directive دستور دهنده، متضمن دستور،
دستوری، توراتی، قابل هدایت،
جهت نما (اوامر مافوق، دستورات، امریه
در جمع)

director کارگردان،
نشان دهنده، راهنما، هادی

director general مدیر عامل

directorship مدیریت، رهبری، ارشاد

dire economic consequences
پیامدهای شوم اقتصادی

dire political repercussion
واکنش شوم سیاسی

dire or grave consequences
عاقبت وخیم، سرانجام شوم

dirige/drige هدایت کردن،
رهبری کردن

dirty copy مطلب سراپا غلط

disable از کار انداختن،
سلب صلاحیت کردن،

معلول کردن، فلج کردن، عاجز کردن،
ناتوان کردن

the disabled ex-service men
از کارافتادگان پیشین

the disabled of the Revolution
معلولین انقلاب، جانبازان انقلاب

disablement از کارافتادگی، جانبازی

disaccord عدم توافق،
عدم هماهنگی

disadjust بی نظم کردن، نامرتب کردن،
مختل کردن

disadvance عقب کشیدن،
متوقف شدن، متوقف کردن

disadvantage زیان، بی فایده‌گی،
قانع (در پیشرفت یا موفقیت)، وضع

نامساعد، اشکال، از شهرت و اعتبار
کاسته شدن، صدمه به اعتبار کسی زدن،
نقطه ضعف، وضعیت نامطلوب

disadvise بر علیه کسی اندیشیدن،
منصرف کردن و باز داشتن از

disaffect از علاقه و محبت کاستن،
عدم رضایت داشتن، فاقد محبت شدن،
بی میل شدن، مختل کردن

disaffected ناراضی،
فاقد وفاداری یا پایبندی سیاسی

disaffirm انکار کردن، رد کردن،
نقض کردن، برهم زدن

disagree مخالفت کردن،
موافقت نکردن، اختلاف نظر داشتن

disagreegate تجزیه کردن، جدا کردن،
متفرق کردن

disagreement اختلاف نظر،
منافات، مخالفت، عدم توافق

disalliege از اتحاد دست کشیدن

disallow رد کردن، نپذیرفتن،
روانداشتن، نپسندیدن، وازدن

disally دست از اتحاد کشیدن،

جداشدن از	disarrange	برهم زدن، به هم زدن، ترتیب رابه هم زدن، مختل کردن، صفوف رادرهم شکستن
disannex متفرق کردن، جدا کردن	disarray	اغتشاش، بی نظمی، بی ترتیبی، درهم و برهم، برهنه، لخت، بالباس ژولیده و نامرتب
disannul لغو کردن، فسخ کردن، باطل کردن، محروم کردن از	disarrest	از توقیف خارج کردن، آزاد کردن
disanoint انتصاب روحانی را لغو کردن، شخصی را از مقام روحانی انداختن، پادشاهی را از مقام سلطنت معزول کردن	disarticulate	سوا کردن، از هم جدا کردن، بربند از [چیزی] جدا کردن
disappear ناپدید شدن، غایب شدن، نایاب شدن، نابود شدن	disassent	رضایت ندادن
disappearance ناپدیدشدگی، غیبت، از نظر پنهان شدگی	disassiduity	کاهلی، کندی، عدم جدیت
disappendant/ent غیر وابسته، بدون بستگی به، غیر مرتبط	disassociate	جدا کردن، مجزا کردن از
disappoint مأیوس کردن، محروم کردن، ناامید کردن، دلشکسته کردن، دلسرد کردن، باطل کردن، برهم زدن، ناامید کردن	disaster	بدبختی، حادثه بد، مصیبت، بلا، فاجعه، واقعه شوم
disappreciate ناچیز شمردن، قدر ندانستن	disastrous occurence	واقعه شوم
disapprobation;disapproval مخالفت با تصویب، عدم تأیید	disaugment	تقلیل دادن، کم کردن، از تراکم کاستن
disappropriate سلب مالکیت کردن، خلع ید کردن، ضبط اموال کردن	disauthentic	ناصحیح، غیر مستند
disapproval → disapprobation	disauthorize	عاری از قدرت کردن، فاقد قدرت کردن
disarm خلع سلاح کردن، بی آزار کردن، فرو نشانیدن، پیاده کردن، از هم باز کردن، به حالت آشتی درآمدن	disavail	صدمه زدن، ضرر زدن
disarmament خلع سلاح	disavaunce; disaventure	جلو نرفتن، از پیشرفت باز ایستادن
disarmament conference کنفرانس خلع سلاح	disaventure → disavaunce	
	disavouch;disavow	انکار کردن، رد کردن، نفی کردن
	disavow → disavouch	

disavowal رد، سلب، انکار

disavowal of responsibility

سلب مسئولیت

disband برهم زدن، منحل کردن،

ازهم پاشیدن، منحل شدن

disbandment انحلال

disbar مانع شدن،

از شغل وکالت محروم کردن، محروم از

وکالت و قضاوت کردن

disbark عزیمت کردن،

کوس رحلت زدن

disbase/debase; disbelief

بی اعتقادی، بی ایمانی

disbelief → disbase

disbench

کسی را از صندلی خارج کردن، قاضی را

از مقام خود انداختن

discapaciate از ظرفیت انداختن،

فاقد ظرفیت و قدرت کردن، فاقد اهلیت

قانونی کردن

discharge خالی کردن،

درکردن، تخلیه کردن، ازکشتی درآوردن،

پیاده کردن، آزادکردن، رهاکردن، مرخص

کردن، اخراج کردن از خدمت، بیرون

کردن، روانه کردن، منفصل کردن، بیرون

راندن، پس دادن، تبرئه، رفع اتهام، خارج

کردن، انجام دادن، ادا کردن، ایفا کردن،

پاک کردن، از عهده برآمدن، لغو کردن،

نقض کردن، بری الزمه کردن

discharge → volley

discharge an officer

افسری را از خدمت اخراج کردن

discharge of an employee

اخراج کارمند، خاتمه خدمت کارمند

discharge of explosive

انفجار ماده منفجره

discharge one's duty

ایفای وظیفه کردن

disciple تعلیم دادن، تنبیه کردن،

تحت نظم و قانون درآوردن،

شاگرد کردن، پیرو کردن، تغییر عقیده

مذهبی دادن، مرید کردن، مرید

disciples حواریون، مریدان

disciplinal انتظامی، انضباطی

disciplinary اداری، انضباطی، انتظامی

disciplinary barrack زندان تأدیبی

disciplinary committee

کمیته انضباطی

disciplinary force نیروی انتظامی

disciplinary measures

اقدامات انتظامی، تدابیر انتظامی

disciplinary officers مأموران انتظامی

disciplinary punishment

تنبیه نظامی یا انضباطی

discipline انتظام، انضباط، نظم، نظام،

تأدیب، ترتیب، نظارت، فرمانبرداری،

ریاضت، آیین رفتار، نظامات، قواعد،

تحت آیینی رفتار کردن، خوی اطاعت،

تورات و نظامات کلیسایی

disclaim تکذیب کردن

disclander افترا، تهمت، اتهام، تهمت زدن
disclose فاش کردن، باز کردن، آشکار کردن، پرده برداشتن، از محصورشدگی خارج کردن، کشف کردن، افشا کردن، بی پرده گفتن
disclosure of plots افشای توطئه ها
discompliance عدم توافق
disconcert آرامش کسی را به هم زدن، مشوش کردن، دستپاچه کردن، دلشوره انداختن
disconnect جدا کردن، سوا کردن، بریدن، قطع کردن، قطع رابطه کردن
disconsider بی احترامی کردن، مراعات نکردن، هتک حرمت کردن
discontent عدم رضایت، نارضایتی، ناخشنودی، گله، شکایت، نارضاضی، ناخشنود، نارضاضی از
discontented نارضاضی
discontiguity; discountinuity ادامه نیافته، وقفه
discontinuation قطع
discontinuation of the financial aids قطع کمکهای مالی
discontinue لغو کردن
discontinuity ناپیوستگی، گسستگی، وقفه
discontinuous غیر مداوم، متوقف، منقطع
discord ناسازگاری، اختلاف، دعوا،

نزاع، نفاق، شورش، ناجوری، عدم توافق، دادوبیداد، همه
disaccord/disagreement of members اختلاف اعضا
discountenance نپسندیدن، تصویب نکردن، بد دانستن، بازداشتن، منع کردن، پستی نکردن، تصویب نکردن، ناپسندی
discourage بی شهامتی، کم شهامتی، بی جرأتی
discouragement → despondency
discount
discourse; address speech خطاب، از دادگاه معاف کردن [قاضی یا شخصی را]
discovenant عهد و میثاق شکستن، بیرون شدن از اتحاد، ترک ائتلاف کردن
discoverture تحت سرپرستی
discovery کشف، اکتشاف، کشفیات، یافته، دستاورد
discreate مصدوم کردن، دستخوش هرج و مرج کردن
discredit بی اعتباری، بدنامی، تردید، بی اعتقادی، مایه بی اعتباری، بی اعتبار ساختن، باور نکردن، تردید کردن در
discreet diplomacy دیپلماسی محتاطانه
discrepence اختلاف، تفاوت، مورد اختلاف

discrepancy اختلاف، فرق، تفاوت، مغایرت، تضاد

discrete sovereign nation state دولت ملی با حاکمیت مجزا

discriminable قابل تمیز، قابل تشخیص، قابل تبعیض

discriminate تبعیض قائل شدن

discrimination تبعیض

discrown از پادشاهی خلع کردن، بی تاج کردن، تاج گرفتن از

discruciate شکنجه کردن، به صلیب آویختن

disculpate; exculpate مبرا از تهمت کردن، مبرا کردن، تبرئه کردن

discuss بحث کردن، مطرح کردن، گفتگو کردن در، تحلیل کردن، از میان بردن، مورد بحث قرار دادن، موضوع بحث قرار دادن، تبادل نظر کردن

discuss a range of issue یک سری مسائل را مورد بحث قرار دادن
discussion گفتگو، مذاکره، مناظره، بحث

discussion about this problem مذاکره در پیرامون این مسئله

disdain اهانت، توهین کردن، اهانت کردن، دون شأن خود دانستن

disdain an official به مقامی اهانت کردن

disdainful اهانت آمیز

disedify روحیه کسی را تضعیف کردن، به احساسات مذهبی کسی صدمه زدن

disengage از گیر درآوردن، از قید آزاد کردن، باز کردن، از تعهد رهانیدن، از گیر درآمدن، باز شدن، وارستن، از تعهد آزاد شدن

disengagement forces نیروهای حافظ صلح

disentangle از گیر درآوردن

disenter اخراج کردن، خارج کردن

disenthral از بندگی آزاد کردن، از اسارت رها کردن

disenthroned از تخت سلطنت پایین آوردن، خلع کردن [از سلطنت]

disentitle بی حق کردن، محروم کردن، عنوان کسی را گرفتن

disequilibrium عدم موازنه، نابرابری

disestimation بی اعتباری، بی اهمیتی

disfranchise از حق رأی یا انتخاب محروم کردن، از حقوق مدنی محروم کردن

disfranchisement محرومیت از حقوق، محرومیت از حق انتخاب

disgarrison از محاصره بیرون آوردن، جلوگیری از محاصره، محاصره را درهم شکستن

disgrace رسوایی، افتضاح، (مایه) بدنامی، فضیحت، بی آبرو کردن،

رسوا کردن
disgraceful → **scandalous**
disgraceful act عمل شرم آور
disgraceful attempt
 سوء قصد شرم آور، اقدام شرم آور
disgracia/grazia حادثه ناگوار، مصیبت
disgradation/degradation کسر مقام، تنزل رتبه
disgust تنفر، نفرت، بیزاری، انزجار، متنفر کردن، بیزار کردن، منزجر کردن
dishabilitate فاقد اهلیت کردن، رشید ندانستن، ناتوان شمردن
disharmonious ناموزون، ناجور، ناموافق، ناسازگار، بدون هم آهنگی
dishonestly خائنانه، از روی نادرستی، متقلبانه، هتک حرمت
dishonour با حقیقت تلخ روبرو کردن، به ذوق کسی زدن
disillusionment رهایی از اوهام، یأس، سرخوردگی
disimprison از زندان خلاص کردن، آزاد ساختن
disimprove پیشرفت نکردن، ترقی معکوس کردن
disinclose/disenclose از حصار درآوردن، غیر محصور کردن
disincorporate

از امتیازات اضافی یا شخصیت حقوقی محروم کردن، مجزا از شرکت، خارج از شرکت، شرکتی را منحل کردن، از شرکت جدا کردن
disinhabit خالی از سکنه کردن، غیر مسکونی کردن
disinherited محروم از ارث
disintegrate تجزیه شدن، متلاشی شدن یا کردن، فروپاشیدن
disintegrating land سرزمین در حال تجزیه
disinvestment کاهش یا تقلیل سرمایه (عدم جایگزینی سرمایه)
disinvigorate از شدت نیرو کاستن، سستی و ضعف دادن به، سست کردن، تضعیف کردن
disject جدا کردن، پراکنده کردن، متفرق کردن
dislodge از جای خود بیرون کردن، راندن، نیروی خود را از محلی به محل دیگر انتقال دادن، دشمن را از موضع خود بیرون کردن
disloyal حق ناشناس، نمک ناشناس، ناسپاس، عهد شکن، بی چشم و رو
dismal speech سخنرانی ملال آور
dismantle از بین بردن (سلاحهای اتمی)، پیاده کردن اجزای ماشین، عاری از سلاح کردن، از بین بردن اسلحه، بی اسلحه کردن

dismantle settlements

برچیدن آبادیها

dismarch عقب‌نشینی کردن

dismemberment of a country

قطعه‌قطعه شدن یک کشور

dismiss روانه کردن، مرخص کردن،

معاف کردن، بیرون کردن، دور کردن،

کنار گذاشتن، [حق] رد کردن، مطرح

نکردن، گوش ندادن، پایان دادن به،

برکنار کردن، از خدمت معاف کردن

dismissal

اخراج، برکناری، عزل، انفصال

dismissive تحقیرآمیز، موهن

تحقیرکننده،

disobedience تمرد، نافرمانی،

عصیان، سرپیچی

disobey نافرمانی کردن،

سرپیچی کردن، اطاعت نکردن، نقض

کردن، شکستن

disobligation میرا از تعهد

disorder بی‌نظمی، اغتشاش،

بی‌ترتیبی، درهم و برهم، آشفتگی،

واریختگی، اختلال، ناامنی، شورش،

هرج و مرج، کسالت، بی‌نظم کردن،

برهم زدن، بی‌ترتیب کردن، از نظم

انداختن، خراب کردن، مختل کردن

disorderly بی‌انتظام

disorganization برهم زدن،

تشکیلات را برهم زدن، عدم نظم و

ترتیب، اختلال، بی‌سازمانی

disparity نابرابری، ناهمخوانی،

اختلاف، تفاوت، تمایز

disparple متفرق کردن، پراکنده کردن،

پخش و آواره کردن، پریشان شدن فکر،

پراکندگی، تفرقه، آوارگی، پریشانی

dispassionate بی‌حب و بغض،

بی‌غرض

dispatch اعزام، اعزام داشتن،

روانه کردن، گسیل داشتن، فرستادن،

مخابره کردن، زودانجام دادن، به شتاب

انجام دادن، خلاص کردن یا شدن، کشتن،

شتاب کردن، ارسال داشتن (خبر)

dispatching/despaching

اعزام کردن، مخابره کردن

dispeace نبود صلح و آرامش،

ناراحتی فکری، اختلاف و عداوت

dispeed به سرعت اعزام داشتن،

گسیل داشتن، به سرعت عازم شدن

dispensary درمانگاه، بهداری،

داروخانه

dispensations قواعد و مقررات

dispenser دستگاه سخن‌پراکن

dispense with

صرف نظر کردن از، کنار گذاشتن

dispersal of the enemy

پراکندگی دشمن، پراکنده‌سازی دشمن

disperse متفرق کردن، پراکنده کردن

disperse a crowd

جمعیتی را متفرق کردن

dispersed mob جمعیت پراکنده،

مردم متفرق	disqualification	سلب صلاحیت،
disperse the troops	عدم صلاحیت، شرط عدم قابلیت، فاقد صلاحیت (قضایی)	
متفرق کردن سربازان	disquisition	بازجویی،
displaced persons	جست و جو، تفحص	
آوارگان (افرادی که در طول عملیات جنگی از مقابل لشکر دشمن فرار کرده‌اند)	disrate	پایین آوردن، پست کردن،
display head	تقلیل رتبه دادن	
تیرپُر پنهان و پُراهمیت	disregard	پایمال کردن، اعتنا نکردن،
display story	محترم نشمردن	
display story	disregarding(in)	صرف نظر از
displacence	disregard public opinions	
نارضایتی، مخالفت،	افکار عمومی را نادیده گرفتن	
عدم رضایت	disreport	گزارش بد دادن، بدگفتن از
displode	disrupt	شکستن، از هم گسیختن،
منفجر شدن، منفجر کردن	قطع کردن، گسیختن	
disposal	disruption	اختلال، اختلال
اختیار	disruptive	نفاق افکن
at the disposal of	dissavage	از توحش در آوردن،
در اختیار	متمدن کردن	
dispossession	dissector	مقاله تشریحی
خلع ید	dissemination	پخش، اشاعه،
disproof	گسترش فکر، تبلیغ، ترویج	
رد، تکذیب، ابطال، دلیل رد	dissensions between rival groups	
disproperty	In politics	
سلب مالکیت کردن،	نزاع خشم‌آلود در بین گروه‌های رقیب	
خلع ید کردن	سیاسی	
disproval	dissent	اختلاف عقیده،
رد، تکذیب	اختلاف عقیده داشتن	
disprove an allegation	dissenting opinion	رای مخالف
خلاف ادعایی را ثابت کردن	dissention	مناقشه، مشاجره،
dispunishable		
عاری از مسئولیت،		
غیر قابل مجازات		
disputable		
مورد بحث، اعتراض‌پذیر،		
قابل بحث، نامعلوم، مشکوک،		
بحث‌انگیز		
disputable bill		
لایحه بحث‌انگیز		
dispute		
مجادله، بحث، نزاع		
disputed		
مورد اختلاف		
disputes		
اختلافات، مباحثات		

منازعه، کشمکش
dissert مباحثه کردن، بحث کردن
dissertation رساله
disservice آزار، بدی، خُسران، لطمه، آسیب
dissettle مشوش کردن، آشفتن کردن
disshiver متلاشی شدن یا کردن
dissidence اختلاف رأی، مخالفت، عدم توافق
dissident ناراضی از وضع موجود و مخالف حکومت وقت، ناراضی سیاسی
dissimulation تزویر، ریاکاری، تقيه (پنهان کاری)
dissipation تفریط، اسراف، بی بندوباری
dissipative structure ساختار پراکنده
dissociate جدا کردن، سوا کردن، تجزیه کردن، از هم پاشیدن، از جامعه دور کردن، دور افتاده کردن، تجزیه شدن، فرار کردن، باحرارت عناصر را تجزیه کردن
dissociation تجزیه، جداسازی، تفکیک، افتراق
dissolute لاقید، بی بند و بار، فاسد، عیاش
dissolution a republic انهدام یک جمهوری
dissolution of the senate انحلال مجلس سنا

dissolve آب کردن، حل کردن، گداختن، فسخ کردن، متفرق کردن، منحل کردن، از هم پاشیدن، خاتمه دادن، تجزیه کردن، فاسد کردن، نقض کردن، باطل کردن، متوقف کردن، قطع کردن، تحلیل بردن، از خدمت کاستن، آزاد کردن، رها کردن، سبب مرگ شدن
dissolve parliament منحل کردن پارلمان [مجلس]
dissonant voices نغمه های مخالف، اعتراض های ناسازگار
dissuade منصرف کردن، رأی کسی را زدن
dissunder جدا کردن، پراکنده کردن
distal stimulus محرک با فاصله
distemper اغتشاشات سیاسی و داخلی، هرج و مرج
dister تبعید کردن، اخراج بلد کردن
disterminate جدا کردن، تقسیم کردن، مرزبندی کردن، به وسیله مرز جدا کردن، تفکیک کردن
disthronedisthronize از تخت و تاج انداختن، معزول کردن، از سلطنت خلع کردن
disthronize → disthroned
distillery کارخانه مشروب سازی
distinction اختلاف، تمایز، فضل، نشان (افتخار)
distinguished men رجال برجسته

distinguished ulama

علمای اعلام

distort گیج کردن، تحریف کردن**distorted report**

گزارش تحریف شده

distorted reports اخبار تحریف شده**distortion** سانسور، تحریف، اعوجاج**distracted** آشفته (گیج و پریشان)**distrain** فشار دادن،

تحت فشار قرار دادن، به هم فشردن، در

چنگال نگاهداشتن، توقیف کردن،

مجبور کردن، با فشار بیرون آوردن، پاره

کردن، ضبط اموال، گرو نگاهداشتن،

[بعدها اخراج کردن]، تأمین مدعی کردن

distrain گروکشی، توقیف**distress** درماندگی،

در معرض پریشانی قرار گرفتن، در جنگ

مغلوب کردن

be in distress درمانده بودن**distress-gun** شلیک خطر*He distorted the truth.*

او واقعیت را تحریف کرد.

distribute funds

تقسیم وجوه (بین مردم) کردن

distribute prorata → prorate**distribution** توزیع، پخش**distribution department** اداره پخش**district** بخش، ناحیه، حوزه**district attorney** بازرس بخش قضایی**distringas**

حکمی که به کدخدا یا مأمور شهربانی

اجازه توقیف می دهد، اجازه یا دستور

توقیف

distruction of mind آشفته گی فکر**distruss** لخت کردن، غارت کردن**distrust** سوء ظن**disturb** برهم زدن، به هم زدن، آشفتن،

آشفته کردن، مضطرب ساختن، آشوب

کردن در، مغشوش یا مختل کردن

disturb security امنیت را مختل کردن**disturn** منحرف کردن، کنار گذاردن**disunion** انفصال، اختلاف، نفاق،

عدم توافق

disunity تفرقه، نفاق،

اختلاف، چنددستگی، عدم وحدت

disweapon گرفتن سلاح،

خلع سلاح کردن

dition قانون، حکومت،

فرمانفرمایی، ملک، قلمرو

dittay

اعلام جرم، موضوع اعلام جرم علیه

مجرم

divergence ناهمگرایی**divergence of votes → diversity****diversion** انحراف**diversionary** انحرافی**diversity; divergence of votes**

تشتت آرا

divert منحرف کردن**divest** محروم کردن، سلب کردن،

پس گرفتن قدرت، خلع کردن

divest a person of his rights

سلب اختیار از کسی کردن

divest someone of his position

کسی را از امرار معاش محروم کردن

dividedness تقسیم شدگی

divided self خود تجزیه شده

dividend سود سهام،

امتياز يا پاداش به همراه داشتن

divine الهی، خدایی

divine inspiration وحی الهی

divine power قدرت خدایی

divine revelation وحی

divinity خدای برحق، الهیات

division تقسیم، بخش، قسمت

divisional commander

فرمانده لشکر

division in a party انشعاب در حزب

division of labour تقسیم کار

divisive تفرقه‌انگیز، نفاق‌انگیز،

منافقانه، نفاق‌افکنانه

divulgate افشا کردن، انتشار دادن،

افشاشده، برملا شده

divulge افشاشدن، برملا شدن،

افشا کردن، فاش کردن، انتشار دادن

docile مطیع (سربه راه)

dock جایگاه متهم در دادگاه

dockyard کشتی سازی (کارگاه)

doctorate دکترای

doctorial dissertation رساله دکترای

doctrine دکترین، عقیده

مسلک، آموزه،

Doctor of Civil Law; D.C.L

دکتر حقوق مدنی

Doctor of Divinity; D.D.

دکتر الهیات

Doctor of Philosophy; D.P.H.

دکتر فلسفه

document متکی به مدرک کردن

documentaries مستندها

documentary اسنادی، مستند

documentary credits

اعتبارات اسنادی

documentary film فیلم مستند

documents اسناد، اوراق، مدارک

dog دنبال کردن

(سایه به سایه دنبال کردن)

dog a question

مسئله‌ای را دنبال کردن

do-eat-dog مثل قانون جنگل،

وحشیانه

dog fight نبرد هواپیماهای نظامی

dogget/docket

دفتر ثبت دعاوی دادگستری، پشت

نویسی [ظهر نویسی] پشت سند

dogma عقیده مذهبی، عقیده جزمی،

جزم، دگم، اندیشه جزمی، تعصب

dogmatism جزم باوری

do-gooder مصلح خوش خیال،

مصلح خام اندیش

dole حقوق یابیمه بیکاری
dollar diplomacy دیپلماسی دلار
 (این اصطلاح برای تقبیح نقش حکومت امریکا در مورد اعمال قدرت سیاسی و اقتصادی به منظور تسخیر بازارهای خارجی به کار رفته است. این اصطلاح را اولین بار "تاف"، رئیس جمهور امریکا مطرح کرد. او در اوایل قرن حاضر اعلام کرده بود که می خواهد به جای گلوله از دلار استفاده کند. سیاستی که قرار بود جایگزین دیپلماسی توپخانه دریایی آن زمان شود.)

dolose/dolous

دارای قصد جرم، دارای سوء قصد
dolus فریب، خدعه، سوء نیت

domain

سرزمینی که بر آن حاکمیت یا قدرت دولتی اعمال شود

domancy خفتگی، بیکاری، بی حرکتی، وقفه، رکود

domestic داخلی، اهلی، میهنی

domestic affairs امور میهنی

domestic and foreign journalists

ژورنالیست های داخلی و خارجی (روزنامه نگاران)

domestic consumption

مصرف داخلی

domestic crisis بحران داخلی

The United States is concentrating on it's domestic crisis.

ایالات متحده توجه خود را بر بحران داخلی گذاشته است.

domestic fly پرواز داخلی

domestic intrigue توطئه داخلی، دسیسه داخلی

domestic issues

مسائل یا مشکلات داخلی کشور

domesticities

سرپرستی کارهای داخلی

domestic parading as

enlightment

عقاید مذهبی به مثابه عقاید روشنفکران جلوه می کند

domestic parading as

enlightment

عقاید مذهبی به مثابه عقاید روشنفکران جلوه می کند.

domestic policy سیاست داخلی

domestic press مطبوعات داخلی

domestic problems مشکلات داخلی

domestic security امنیت داخلی

domicile اقامتگاه

dominance تسلط، تفوق، نفوذ، غلبه، سلطه و حکومت، استیلا

dominant حکمفرما، حاکم

the dominant faction جناح حاکم

dominate تسلط پیدا کردن، حکمفرما بودن

dominated country

کشور تحت سلطه

domination تسلط، غلبه

domination of a party over public spirit

تسلط یک حزب بر روحیه و افکار عمومی

dominion قلمرو، مملکت،

کشوری که از لحاظ داخلی مستقل است و از لحاظ خارجی با رابطه ضعیفی پیوسته به دیپلماسی کشوری است که سابقاً دارای مستعمره بوده است. ولایت [در حکومت اسلامی]

dominion مالکیت، ملک، تسلط

domino theory نظریه دومینو

(تئوری دومینو در جریان جنگ ویتنام از سوی مداخله گران مصطلح شد که به موجب آن تصور می شد اگر ریاست در جنوب شرقی آسیا به کنترل کمونیستها در آید، ملل همجوار نیز تحت کنترل کمونیستها درخواهند آمد.)

donors اعطاکننده ها

doom حکم، فتوا، حکم مجازات،

قانون، حکم، سرنوشت، تقدیر، سرنوشت بد، فنا، نیستی، هلاکت، محکومیت به فنا، روز داوری یارستاخیز، امریه، رأی، داوری، عدالت، محکومیت

doom day روز حشر (قیامت)

doomed to defeat

محکوم به شکست

doom's day weapon اسلحه مخوف،

سلاح مرگبار

doorstepper روزنامه نگار سمج

(که برای کسب خبر و مطلب و داستان به هیچ عنوان از سماجت دست برنمی دارد)

doorstepping

سماجت روزنامه نگاری

D.O.R.A. → Defence of the Realm Act

dope

خبرداغ در اصطلاح روزنامه نگاران، دوپینگ کردن، ماده مخدر، اطلاع و خبر محرمانه، ماری جوانا

dormant talents استعداد های نهفته

dossier پرونده

double نسخه دوم، دوپل

double-barrel تفنگ دولول

double-cross نارو زدن

double-crosser دورو، خیانتکار

double-crossing نارو، حقه، دورویی

double-dealing دودوزه بازی کردن

double-dipper

کسی که از دو جا حقوق می گیرد

double-faced دورو، بوقلمون صفت

double page دو صفحه وسط نشریه

doubt شک داشتن، تردید کردن،

شک داشتن به، تردید داشتن از، مورد تردید یا اعتراض قرار دادن

doves

کبوترها (امریکاییهایی که خواستار پایان جنگ ویتنام بودند، در مقابل آنها "Hawks"، قرار داشتند که خواهان توسعه

جنگ بودند)، صلح طلبان، صلح جویان
dow خوب بودن، قوی بودن،
 معتبر بودن، باارزش بودن، برای
 هرچیز خوب بودن، به درد خوردن،
 سودمند بودن برای، درخور بودن برای،
 شایستگی داشتن، قادر به انجام کاری
 بودن، موفق بودن، کامیاب بودن،
 خوشبخت بودن

dower → dowry

down come افت، سقوط،
 زوال، انحطاط، ریزش، بارش، خرابه،
 پرتگاه

downfall سقوط، زوال،
 مایه زوال، شکست

Downing Street

داونینگ استریت، دولت انگلستان،
 حکومت انگلستان (اشاره به محل
 نخست وزیری انگلستان در ساختمان
 شماره ۱۰ خیابان داونینگ استریت)

down play کم اهمیت جلوه دادن
down tools دست از کار کشیدن،
 اعتصاب کردن

down trodden masses

توده های محروم، توده های زیر پاله شده
down-under نیوزلند، استرالیا

down-ward trend سیر نزولی،
 روند نزولی

down with مرگ بر

dowry; dower جهیزیه

D.P.A. خبرگزاری متعلق به آلمان غربی

D.P.H. → Doctor of Philosophy

draconian rules قوانین سخت

draft پیش نویس، پیش نویس تهیه کردن

draft a resolution

صدور قطعنامه (پیش نویس قطعنامه)

draft deferment معافیت تحصیلی

draft dodgers مشمولین غایب

draft law پیش نویس قانون

draft of a letter پیش نویس

draft regulation طرح آیین نامه

draft the first version of executive order

تهیه پیش نویس از حکم اجرایی

draft treaty پیش نویس قرارداد

dragoman مترجم شفاهی

dragnet تور، سیستم،

شبکه ای برای دستگیری افراد جنایتکار،
 به تور انداختن جانیان، تله

dragoon سرباز سواره نظام،

سرباز سواره، سواره نظام، شکنجه و
 آزار کردن، به زور و شکنجه به کاری
 مبادرت کردن

drag someone an issue

پای کسی را به مسئله ای کشاندن

drama tense dramatic

وضع وخیم، موقعیت بد، رویداد شدید،
 وضع عجیب، جریان مهیج

dramatic event → drama

dramatic slush

نمایش مبتذل و مزخرف

drastic کارگر، مؤثر، قوی، جدی، شدید، بحرانی، مهم

drastic action اقدام مؤثر

drastic measures

اقدامات قطعی و شدید، تدابیر شدید

drastic step اقدام مؤثر، گام مؤثر

draught طرح کردن

draw طراحی کردن،

جلب کردن، ترسیم کردن

draw back بازداشت، اشکال،

مانع، زیان، بسی فایدگی، سبب عقب افتادگی، برگشت، استرداد (حقوق گمرکی یا مالیات)، پس‌گیری، کر، کاهش

draw bridge پل متحرک

draw off عقب نشینی کردن

draw up تهیه و تنظیم کردن

dread nought رزمنان بزرگ، اسلحه سنگین

dredge لارویی کردن

dregs of society مردم پست جامعه (از نظر فرهنگی)

drench in blood غرقه در خون شدن

dress up لباس خوب پوشیدن

dress up in false colors

با وعده و وعیدهای زیبا و خوب فریفتن

drik خنجر، دشنه، خنجرزدن، دشنه‌زدن

drilling site سکوی نفتی

(سایت حفاری)

drive; united effort تلاش،

کوشش همه جانبه، فعالیت همه جانبه،

کوشش وسیع، کوشش دسته جمعی

drive into وارد معرکه شدن

drive out بیرون راندن

drive the price of oil down

قیمت نفت را پایین آوردن

drive to save water

در آرزوی مخالفت بودن، در پی مخالفت

بودن، در صدد مخالفت بودن

about all drive to save water

فعالیت همه جانبه برای صرفه‌جویی آب

driving someone up the wall

کسی را دیوانه و عصبانی کردن

droit حق قانونی، قانون، حقوق

droop سست شدن، بی‌جرات شدن،

سر به زیر افکندن، پایین انداختن، پایین

افتادگی، افکندن، سستی، افسرده و

مأیوس شدن، فروافتادن، دلسرد شدن،

روحیه باختن

droopy mouth دهان پایین افتاده

drop; event خبر سابقه‌دار، زمینه،

جو، شرایط

drop out

کناره‌گیری کاندیدا از انتخابات

dropped out letters حروف جاافتاده

drought خشکسالی

drown out tort خسارت وارده

drown the voice of liberty

صدای آزادی را خفه کردن

drudge جان رابهوده باختن،

جان‌کندن، خرچمالی کردن، کار سیاه کردن

drudgery کار سیاه (کار پُرزحمت)

drum بسیج کردن (سربازان)

drum up support

حمایت به دست آوردن

dry town

شهری که فروش مشروبات الکلی در آن ممنوع است

dualism دوتایی، دویی، دوتاپرستی،

دو خداپرستی، ثنویت، زندقه، اعتقاد به

اینکه تن و خرد، دوهستی جداگانه

هستند. [د] به کاربردن تشبیه، [حق] سیستم

حکومتی اتحاد دودولت تحت رژیم

واحد، [حقوق بین‌المللی عمومی]

سیستم حکومتی آشنایی که در آن پادشاه

یا رئیس‌جمهور، رئیس دولت بوده و

وزرا در مقابل پارلمان مسئولیت ندارند

بلکه فقط مسئول در برابر پادشاه یا رئیس

جمهور هستند (مانند حکومت متحده

امریکای شمالی)

dual nationality / citizenship

تابعیت مضاعف [دوکشور که یک فرد

راتبعه خود بدانند].

dub دوبله کردن،

لقب دادن، صداگذاری کردن

dubious مشکوک، سست

dubious group دسته مخالف

گروه مخالف

ducestecum

حکمی که به فرد امر می‌کند تا اسناد و مدارک خود را به دادگاه ارائه دهد، حکم ارائه اسناد و مدارک

dud cheque چک بی محل

due شایسته، لازم، مقتضی، حق ناشی از،

به طوری که باید و شاید، مستقیماً، حق

قانونی و اخلاقی هرکس، بدهی، موعد

پرداخت، سررسید، طلب، حقوق،

عوارض، بدهی

duel جنگ تن به تن،

دوبه دو جنگ کردن

duelling جنگ تن به تن

Dumbarton Oaks Conference

کنفرانس دو مبارتون (کنفرانس منعقد

در ———— ساختمان دو مبارتون اوکس

درواشنگتن در سال ۱۹۴۴ که طی آن

کنفرانس دولتهای شوروی، چین، امریکا

و بریتانیا با مذاکراتی سازمان ملل متحد

را پایه ریزی کردند.)

dummy طرح ماکت روزنامه

dump آب کردن کالا،

انبار مهمات در جبهه

dumping

صدور کالا به کشور دیگر و فروش آن به

بهای کمتر از بهای عادلانه به منظور فلج

کردن صنایع داخلی آن کشور

dungeon به سیاه چال انداختن،

به زندان انداختن، زندان تاریک

dupe اغفال کردن،

کلاه سرکسی گذاشتن، گول زدن

duplicators ماشینهای نسخه برداری
durability پایداری
durable بادوام، پایدار
duration of courses طول دوره‌ها
during the reign of در دوران پادشاهی [حکومت]
dutiful وظیفه شناس، گوش به فرمان
du-tone تصویر دورنگ
duty-free ورود اجناس خارجی بدون حقوق
 گمرک، معافیت گمرکی
duty-paid پرداخت گمرکی
dwelling محل اقامت، اسکان
dwindling کاهش، کاهش یافتن
dying before another

پیش مرگ شدن
dying declarations اظهارت پیش از مرگ
dynamic actions کارها و اعمال فعال
dynamic economy اقتصاد پویا
dynastic states کشورهای دودمانی (کشورهای پادشاهی)
dynasty سلسله پادشاهی، سلسله، دودمان
dysfunction کارکرد نامناسب
dyspathy عدم همدردی و همفکری، اختلاف روش و احساسات، عدم تجانس، عدم وجه اشتراک

E

ear; earring نام روزنامه در صفحه اول

earring → ear

early general election

انتخابات عمومی زودرس

early warning system

سیستم اعلام خطر هوایی، سیستم هشدار دهنده (هوایی)، شبکه اعلام خطر

ear-mark اختصاص دادن،

تخصیص دادن به

earnest-money بیعانه، پیش بها،

پیش پرداخت

earning درآمد،

مداخل یا عواید (در جمع)

earth; erche; erree;erd;arch

خاک، زمین،

ناحیه، منطقه

earthshattering تکان دهنده،

حیرت انگیز، بهت آور

earthwork خاکریز دفاعی

earthy power نیروی زمینی

ease تخفیف دادن،

آزاد کردن، کاهش دادن

easements ارتفاق،

تسهیلات (محدودیتی که یک دولت به

نفع کشور دیگر تحمل می کند. مثل دادن

حق عبور سپاه از خاک خود به دولت

دیگر و یا نساختن استحکامات نظامی در

بعضی نقاط کشور).

ease strains کاهش دادن فشار

east bloc/block بلوک شرق

East bloc ties روابط متحدین شرق

eastern powers کشورهای شرقی

east-room

اتاق کنفرانس مطبوعاتی کاخ سفید

East-west balance of power

موازنه قدرت میان شرق و غرب

easy-going بی تکلف (آسان گیر)

eavesdropper

دستگاه استراق سمع (وسیله خبرگیری مخفی)

شاد، شادمان (پُرشور و شوق) **ebullient**

E.C.A. → Economission for Africa

خارج از مرکز **eccentric**

مجلس سیاسی **ecclesia**

عضو طبقه روحانیون، **ecclesiastic**
مربوط به کلیسا، کلیسایی

ecclesiastical authority

E.C.D. → Economic Cooperation

among Developing countries

عواقب، نتیجه، انعکاس، **echo**
طنین انداختن، اِکو

eclaircissement

روشن کردن ابهام یا سوء تفاهم، پاک سازی، شرح، پاک‌ی، تصفیه، رفع سوء تفاهم

التقاطی **eclectic**

التقاط، پراکنده‌گزینی **eclecticism**
(دستچین کردن خودسرانه و مکانیکی عقاید و اندیشه‌های ناهمگون)

سایه انداختن بر، **eclipse**
تحت الشعاع قرار دادن، از رونق انداختن، از سکه انداختن، از رواج انداختن، کسوف (خورشید گرفتگی)، خسوف (ماه گرفتگی)

Eco-Industrial Center

مرکز صنعتی - اقتصادی

شرایط اقلیمی **ecological conditions**

ecological warfare

جنگ زیست‌بومی

طرفدار حفظ محیط زیست **ecologist**

نظامی - اقتصادی **eco-military**

Eco-Military Center

مرکز اقتصادی - نظامی

اقتصادی **economic**

(وابسته به علم اقتصاد)

امور اقتصادی **economic affairs**

مقتصد، صرفه‌جو **economical**
مقرون به صرفه

economic and financial crisis

بحران اقتصادی و مالی

economic and military aids

کمک‌های اقتصادی و نظامی

economic and military council

شورای اقتصادی و نظامی

Economic and Social Commision

for Asia and Pasific; E.S.C.A.P.

اسکاپ (کمیسیون اقتصادی و اجتماعی آسیا و اقیانوس آرام)

economic and social council

شورای اقتصادی اجتماعی

economic austerity

شدت عمل اقتصادی، فشار اقتصادی

economic blockage

محاصره اقتصادی

تحریم اقتصادی، **economic boycott**

بایکوت اقتصادی

economic commission

کمیسیون اقتصادی

economic community

جامعه اقتصادی

economic cooperation

همکاری اقتصادی

economic cooperation among

Developing Countries; E.C.D.C.

همکاری اقتصادی بین کشورهای در حال توسعه

economic crisis بحران اقتصادی

economic department

حوزه اقتصادی، سرویس اقتصادی، اداره اقتصادی، دایره اقتصادی

economic depression رکود اقتصادی

economic deprivation

محرومیت اقتصادی

economic determinism

جبر اقتصادی

economic development

توسعه اقتصادی

economic dispensatives

مقررات و قواعد اقتصادی

economic domination

تسلط اقتصادی

economic embroil

نابسامانی اقتصادی، آشفتگی اقتصادی

economic embroilment

تحریم اقتصادی

economic fluctuation

نوسان اقتصادی

economic fronts جبهه‌های اقتصادی

economic growth رشد اقتصادی

economic imperatives

ضرورت‌های اقتصادی

economic imposition

تحمیل اقتصادی، تحریم اقتصادی

economic infrastructure

زیربنای اقتصادی

economic interests منافع اقتصادی

economic level تراز اقتصادی،

هدف‌گیری اقتصادی

economic measures تدابیر اقتصادی

economic-military targets

هدف‌های نظامی - اقتصادی

economic mission

مأموریت اقتصادی، هیئت اقتصادی

Economic Mobilization

Headquarters ستاد بسیج اقتصادی

economic outlook

دورنمای اقتصادی، دیدگاه اقتصادی

economic production

تولید اقتصادی

economic prosperity رونق اقتصادی

economic quagmire باتلاق اقتصادی

economic recession رکورد اقتصادی

economic recovery[improvement]

بهبود اقتصادی، اصلاح اقتصادی

economic relations روابط اقتصادی

economic renaissance

تجدید حیات اقتصادی

economic revolution

انقلاب اقتصادی
economics علم اقتصاد
economic sanction تحریم اقتصادی
economic self-sufficiency خودکفایی اقتصادی
economic slump افت اقتصادی
Economic-Social Council of the United Nations شورای اقتصادی - اجتماعی سازمان ملل متحد
economic sovereignty حاکمیت اقتصادی، برتری اقتصادی
economic stagnation رکود اقتصادی
economic standstill رکود اقتصادی
economic strait تنگنای اقتصادی
economic suicide انتحار اقتصادی
economic system نظام اقتصادی
economic take-off جنبش اقتصادی، جهش اقتصادی
economic ties روابط اقتصادی
economic upturn اقتصاد روبه بهبود
economic warfare جنگ اقتصادی
economic woes مشکلات اقتصادی
economism اقتصادپرستی، اقتصادگرایی
Economission for Africa; E.C.A. کمیسیون اقتصادی افریقا
economize صرفه جویی کردن
economy میانه روی، اقتصادی، اقتصاد

economy crisis بحران اقتصادی
Their economy is in a tail pin now.
 اقتصاد آنها با یک شکست ناگهانی روبروست.
ecphasis; ecphrasis اظهارنامه صریح، اعلان صریح، اعلامیه صریح و روشن
ecphrasis → ecphrasis
ecumenical طرفدار وحدت کلیسایی، طرفدار اتحاد مسیحیت
Ecumenical Council شورای جهانی کلیساها
E.D.C. → European Defence Community
edict قانون مصوب، حکم، فتوا
Edict of emancipation منشور آزادی که آلکساندر دوم صادر و به موجب آن "سرفها" در شوروی آزاد شدند.
edify تهذیب کردن، سودمعنوی بخشیدن، اصلاح کردن
edit خبری را تهیه و تنظیم کردن، نشر کردن، چاپ و نشر کردن، آماده چاپ کردن، تحریف کردن، تغییر دادن یا تصحیح کردن (برای چاپ روزنامه)، مدیریت روزنامه‌ای را داشتن، ویرایش کردن
edited by تهیه و تنظیم شده زیر نظر...
editing تهیه و تنظیم کردن
edition چاپ، طبع، نشر و طبع، تولد، خلقت، پیدایش، ویرایش

editor ناشر، مدیر روزنامه یا مجله، سردبیر، ویراستار

editorial سرمقاله، مربوط به سردبیر، سخن روز

editorial board هیئت مدیره روزنامه

editorialist سرمقاله‌نویس

editorialize سرمقاله نوشتن، روزنامه‌نگاری کردن

editorial room سالن تحریریه، اتاق تحریریه

editorial sanctum اتاق مطالعه سردبیر، اتاق کار سردبیر

editorial staff هیئت تحریریه

editorial writers نویسندگان سخن روز، سرمقاله‌نویسان

editor-in-chief سردبیر

editor of a newspaper سردبیر روزنامه

editorship مقام سردبیری، مدیریت، اصلاح مقالات و سرمقالات، انتشار (کتب، مجلات و روزنامه‌ها)

editress سردبیر زن

education توسعه قوای ذهنی و اخلاقی، فرهنگ، کمال، معارف، تعلیم و تربیت، آموزش و پرورش، تعلیم، پرورش، دانش‌آموزی، تربیت، تحصیلات، آموزش

educational exchange تبادلات فرهنگی

educational matters اموراتربیتی

educational reforms اصلاحات آموزشی

educational ties اتحاد فرهنگی، علائق فرهنگی، روابط آموزشی

education level required سطح آموزشی مورد نیاز

educate استنباط کردن، تحلیل کردن، استخراج کردن، آشکار کردن، مجزا کردن، تجزیه کردن، از حالت ترکیبی بیرون آوردن، گرفتن، کشیدن

E.E.C. → European Economic Community

effable گفتنی، بیان کردنی، قابل اظهار

efface بی‌اهمیت پنداشتن، تحت‌الشعاع قرار دادن، محو کردن، زدودن، پاک کردن

effect مفهوم، اثر، نتیجه، معنی

effective قابل اجرا، مؤثر، عامل مؤثر، کاری، کارگر، برجسته، واقعی، فعلی، آماده خدمت

effective communication ارتباط مؤثر

effective faith ایمان توأم با عمل

effectively به طور مؤثر یا کارگر

effective range بُرد مؤثر (در اسلحه)

efficiency کارایی، راندمان، بازده، لیاقت، قابلیت، شایستگی

effigy پیکره، تندیس، مجسمه، تمثال، تندیس، آدمک

efforce کوشش کردن، کوشیدن،
 به زور خارج کردن، کوشش بلیغ به جا
 آوردن، به زور تحصیل کردن، به زور
 باور کردن
effort دسترنج، جهد، تقلا، کوشش،
 کار، نیروی زیاد، نتیجه، قدرت
effranchise حق انتخاب داشتن،
 نماینده دادن، امتیاز دادن
egalitarianism اعتقاد به مساوات اقتصادی، اجتماعی و
 سیاسی، مساوات طلبی
equality; equality برابری،
 تساوی، مساوات
egg-head روشنفکر،
 عنوانی که به باهوشترین و متفکرترین
 عضو حزب اطلاق می شود، کله دار، آدم
 بامغز، عالم بی عمل
egg-head's egoes کسی که با حرفهای پوچ باعث وقفه
 درامری می شود
*Some egg-head's egoes provide
 bottlenecks.* کوتاه فکران موانعی ایجاد می کنند.
eggment تحریک، انگیزش
ego نفس، خود
egoism تمایل به خواستها و علائق شخصی،
 خودپرستی، خودمحوری
egotist خودبین، خودپرست،
 خودمحور
Eid-ol Fetr; charity فطر، فطره،

عید فطر

eireannach

قادر در حفظ انتظامات عمومی

eirenic/irenic

صلح طلب،

آرامش دوست

eirenicon

پیشنهاد مصالحه

ejaculate

غریو برکشیدن

eject

معزول کردن، اخراج کردن،

دفع کردن، بیرون کردن، بیرون انداختن،

فوران کردن

ejectment

بازپس گرفتن زمین غصبی از غاصب

ejedos

زمینهای مشاع

ejusdem generis

از همان قماش،

از همان جنس

elaborate استادانه ساختن، شرح دادن،

به طور کامل شرح دادن، تصریح کردن

elaborate on با تفسیر توضیح دادن،

شاخ و برگ دادن

elaborate work کار ماهرانه (استادانه)**elapse** منقضی شدن، سپری شدن،

منقضی کردن، سلب شدن، گذراندن،

گذشتن، افتادن، سقوط کردن، برگشتن

elastic

قابل ارتجاع، ارتجاعی

elasticity

قابلیت ارتجاع،

انعطاف پذیری، انطباق پذیری

elation

شعف، شادی، سرور

elbow-room

مجال، آزادی عمل

elder statesman سیاستمدار کهنه کار،

پیر (بخصوص در امور سیاسی)

elect انتخاب کردن
elected منتخب
elected (the) منتخبین
elected candidates کاندیداهای انتخاباتی (منتخب)
elected senator سناتور انتخاب شده
electicism التقاط
election انتخاب، انتخابات
by-election انتخابات فرعی،
 انتخابات میان دوره‌ای
election board هیئت انتخابات
election campaign مبارزه انتخاباتی
electioneer فعالیت انتخاباتی کردن،
 تأمین آرا برای کسی کردن، هیاوی
 انتخابات
electioneering مبارزه انتخاباتی
election in two instance انتخابات دو مرحله‌ای
election supervisory council هیئت نظارت بر انتخابات
election triumph پیروزی انتخاباتی
Run for president in upcoming election. تبلیغات برای رئیس جمهور در انتخابات نزدیک.
elective انتخابی، دارای حق انتخاب
elective monarchy سلطنت انتخابی
elector انتخاب کننده
electoral وابسته به انتخاب کنندگان
electoral card تعرفه انتخاباتی
electoral circumscription

حوزه انتخابات
electoral college هیئت انتخاب کنندگان رئیس جمهور
electoral legislative term دوره انتخابیه
electoral list فهرست کاندیداها،
 فهرست انتخابات
electoral manoeuvre مانورهای انتخاباتی
electoral system نظام انتخاباتی
electoral ward حوزه انتخاباتی،
 هیئت انتخاب کنندگان رئیس جمهوری
electorate حوزه انتخابیه،
 هیئت انتخاب کنندگان
electral انتخابات کامپیوتری (انتخاباتی که با
 کارتهای کامپیوتری صورت می‌گیرد).
electric chair صندلی الکتریکی (صندلی الکتریکی
 مخصوص اعدام)
electrify شوکه کردن،
 مات و مبهوت کردن
electro-chemical energy انرژی الکتریکی - شیمیایی
electrocute با برق کشتن،
 به وسیله برق اعدام کردن (با صندلی
 الکتریکی)
electrocution اعدام الکتریکی
Electronical revolution انقلاب الکترونیکی

electronic communities

محافل الکترونیکی

electronic expanded family

خانواده گسترده الکترونیکی

electronic explosion

انفجار الکترونیکی

electronic mail; E-mail

نامه الکترونیکی، پست کامپیوتری

electro-type

چاپ برقی،

چاپ به وسیله برق، گراورسازی برقی،
به وسیله برق چاپ کردن، گراوربرقی
تهیه کردن

elegit

حکم توقیف اموال مدیون تازمان واریز
بدهی

elements of a constructive**approach**

نکاتی تازه در برخورد سازنده

radical elements

عناصر رادیکال

eleutherism

اشتیاق به آزادی، آزادیخواهی

elevate

ارتقای مقام دادن، ترفیع دادن،

تعالی بخشیدن، ترقی دادن، تزکیه کردن

elevated spirit

روحیه عالی

elicit

استقرا کردن، استنباط کردن،

استخراج کردن، بیرون کشیدن، درآوردن

eligent

انتخاب کننده،

دارای حق انتخاب

eligibility

صلاحیت قانونی برای انتخاب شدن،

شرایط انتخاب شدن، واجد شرایط
انتخاب شدن

eligible

واجد شرایط انتخاب شدن،
شایسته انتخاب، قابل قبول

eliminate

برچیدن، حذف کردن،
از میان برداشتن

elite

نخبه، برگزیده

elitism

نخبه گرایی، حکومت نخبگان،
نخبه سالاری، شایسته سالاری

elope

فرار کردن

(به قصد ازدواج) بامعشوق

elucidate the question

مسئله را روشن کردن، رفع ابهام کردن

eluctation

بذل مساعی، پیروزی باتقلا

elude

رفع کردن، خود را رها کردن از،
اجتناب کردن از، پهلوخالی کردن از،

طفره رفتن، باطل کردن، برهم زدن،
محروم کردن، در رفتن از، گریز زدن از،
رعایت کردن

elusion

طفره، اغفال، اجتناب، گریز

elusive

طفره انگیز، اغفال آمیز

E-mail → electronic mail

سرچشمه گرفتن، ناشی شدن،
نشأت گرفتن

emancipate

از محدودیتهای سیاسی، اخلاقی و
قانونی آزاد کردن، آزاد کردن، رهایی
بخشیدن

emancipation proclamation

منشور آزادی بردگان، اعلامیه رهایی

(آزادی)
emancipatory communication
 ارتباطات آزادکننده
emancipist
 محکومی که دوره مجازاتش سرآمده،
 مقصر آزاد شده، رفع حبس شده
emasculate تضعیف کردن،
 اخته کردن، مقطوع النسل کردن، خنثی
 کردن
emball احاطه کردن
embar محبوس کردن،
 محصور کردن در بین موانع، حبس کردن،
 جلب کردن، متوقف کردن، پشت میله
 قراردادادن، متوقف کردن کشتی (در بندر)
embargo ممنوعیت تجاری،
 توقیف کشتی در بندر، تحریم اقتصادی
embargo of Iranian products
 تحریم (توقیف) محصولات ایرانی
embark سوار کشتی شدن
embark in مبادرت کردن به
embarkment خاکریز، خاکریزی
embarrassment → precipitancy
 پایین آوردن درجه و مقام،
 تثبیت کردن، خوار کردن، پایین آوردن،
 کم بها کردن، تحقیر کردن
embassade سفارت فرستادن،
 ایلچی فرستادن
embassador/ambassador
 سفیر، ایلچی، سفیر کبیر
embassage اعزام سفیر، مقام سفارت

مقام ایلچی سفارت
embassiate; embassy سفارتخانه،
 سفارت، ایلچی گری
embassy → embassiate
Embassy Compound
 مجتمع سفارت
embastardize/imbastardize
 خوار کردن، خفیف کردن، پست کردن
embattle صف آرایی کردن،
 دارای برج و بارو کردن، سنگر بندی
 کردن، حاضر به جنگ شدن/کردن،
 آراستن، پوشاندن
embattled جنگ زده
embattled by scandal
 مجهز شدن (تجهیز شدن) برای شایعات
 ننگ آور
embattled cities شهرهای جنگ زده
embattled space program
 برنامه جنگی فضایی
embay در خلیج قرار دادن،
 محصور کردن، حبس کردن، توقیف
 کردن
embellish شاخ و برگ و آرایش دادن
embellish one's word
 سخنان خود را شاخ و برگ دادن
embezzle اختلاس کردن، بالا کشیدن،
 دستبرد زدن به، حیف و میل کردن،
 دزدیدن
embezzlement اختلاس، دزدی،
 حیف و میل

embezzlement of money

	اختلاس پول
embezzler	اختلاس کننده
embind/imbind	منحصر کردن،
	ممسک کردن، محدود کردن
embitter	تلخ کام کردن،
	ناگوار کردن (ناخرسند کردن)
emblem	مظهر، نشان، نشانه، اثر،
	کنایه، نشان نجابت خانوادگی، رمز
	(ارتباط)
emblematic of	حاکی از، نشانه
emblemish	خسارت وارد آوردن،
	زیان وارد آوردن، معیوب کردن، صدمه
	زدن، بدشکل کردن، بی‌رغبت کردن
emblem of peace	نشانه صلح
embodiment	مظهر، تجسم، جسد
embody	متضمن بودن، مشمول کردن،
	دلالت کردن بر، دربرداشتن، جمع کردن،
	یکی کردن، مجسم کردن، صورت
	خارجی دادن، ابراز کردن، ظاهر ساختن،
	نشان دادن، جادادن، رساندن
embody → incarnate	
emboil	غضبناک کردن،
	از غضب به جوش آوردن
embolden	گستاخ کردن،
	دل و جرأت دادن، جسور کردن
emboll	
	بر علیه کسی حکم رسمی اعلام کردن،
	حکم رسمی منتشر کردن، مهوور کردن،
	مهر کردن

embossed printing	چاپ برجسته
embound/imbound	محدود کردن،
	محکم بستن، بستن
embrace	غنیمت شمردن،
	به خوبی تلقی کردن، مشتاقانه پذیرفتن،
	در آغوش گرفتن، بغل کردن، دربرداشتن،
	شامل بودن، متضمن بودن، دورگرفتن،
	محصور کردن، جادادن، گنجانیدن،
	اختیار کردن، مشتمل بودن بر
embrace	
	اعمال نفوذ در دادگاه با هیئت منصفه، به
	زور یا تهدید و یا با رشوه کاری را از پیش
	بردن
embrace Islam	تشریف به اسلام
embracer	اعمال نفوذ کننده در دادگاه،
	متهم به اعمال نفوذ در دادگاه یا هیئت
	منصفه
embranchment	انشعاب، شاخه
embrangle; confuse; entangle	
	درهم و برهم کردن، آشفته کردن، مشوش
	کردن، گیج کردن
embrase	آتش روشن کردن، آتش زدن
embrace	شجاع کردن، جرأت دادن
embroglio	آشفستگی، سردرگمی
embroider	مبالغه کردن
embroil	گرفتار کردن
	به نزاع انداختن، درگیر شدن
<i>I don't want to become embroiled</i>	
<i>in their quarrel.</i>	
	نمی‌خواهم در نزاع آنها درگیر شوم.

embroilment میانه به هم زنی،
نزاع، دوبه هم زنی

em/ambush → imboscata

Emeer/Emir فرمانروا، امیر،
حاکم، سلطان

emend اصلاح کردن، تصحیح کردن،
درست کردن، غلط گیری کردن،

emergence ظهور، پیدایش، پدیداری

emergency رویداد ناگهانی، ضرورت،
امر فوق العاده، پیشامدی که اقدام فوری
را ایجاب نماید، رزرو، جانشین، ذخیره،
حادثه

emergency decree

دستور وضعیت فوق العاده، تصویب نامه
فوری، زمان اضطراری

emergency forces

نیروهای اضطراری

Emergency Forces of United Nations

نیروهای اضطراری سازمان ملل متحد

emergency landing فرود اضطراری

emergency meeting جلسه فوری

emergency rule حکومت نظامی،
قانون اضطراری

emergency session جلسه اضطراری

emergency state وضع اضطراری

emergency stop توقف اضطراری

emigrant/immigrant کوچ کننده،
مهاجر (برون کوچگر)

emigrants/immigrants;mohajerin

مهاجرین

emigrants abroad مهاجران مرزی

emigration/immigration

مهاجرت به خارج، ترک وطن برای
اقامت در کشور دیگر (برون کوچی)

emigre

کسی که در زمان انقلاب به علت مسائل
سیاسی کشور را ترک می کند، مهاجر
سیاسی

eminence عالی جناب، عالی مرتبه،
عالی رتبه، برآمدگی، برجستگی، بلندی،
سر بلندی، ارتفاعات (در جمع)

eminence grise

سوگلی (مقرب شاه یا رهبر)

eminent برجسته

eminent fall سقوط بزرگ

emissary/emissory فرستاده سری،
مأمور مخفی، جاسوس، فرستاده مخفی
به یک کشور برای بررسی مسائل خاصی
از طرف پارلمان، پیک

emission انتشار

emit خارج کردن، بیرون دادن،
بیرون ریختن

emiter منتشر کننده

emotional communication

ارتباط عاطفی

emotionalism تعصب،

احساسات گرایی

empaestic برجسته

محل اجلاس هیئت منصفه

empanel	هیئت منصفه، محل اجلاس هیئت منصفه
empanoply	سر تا پازره پوشیدن، سلاح تمام پوشیدن
empathize	یک دلی داشتن، همدلی کردن
empathy	همدلی، هم احساسی
empeople	پر جمعیت کردن، جمع کردن مردم، آباد کردن
emperish	آسیب رساندن، خراب کردن، به هلاکت رساندن
emperor	امپراطور، فرمانروا
emperry	امپراطوری، سلطه کامل، دولت قانونی، قلمرو و یا خطه امپراطوری
emphase	مؤکد ساختن، تکیه کردن روی، تأکید کردن
emphasis	تأکید، پافشاری
emphasize	تأکید کردن
emphraxis	انسداد
empire	چند کشور که تحت حاکمیت یک پادشاه باشد، کشور شاهنشاهی، فرمانروایی، سلطه کشور امپراطوری، کشور سلطنتی، مانند امپراطور حکومت کردن، مربوط به امپراطوری، امپراطوری
emplacement	سکوی توپ، جاسازی
emplane	سوار هواپیما شدن
employ	استعمال کردن، مورد استفاده قرار دادن، به کار گرفتن، به

	کاربردن، صرف کردن، به کار واداشتن، استخدام کردن، استفاده کردن از
employment	استخدام، شغل
employment agency	بنگاه کاریابی
empoison	مسموم کردن به وسیله داروی سمی که منجر به قتل بشود یا نشود، زهر دادن به کسی به منظور قتل او، مسموم ساختن
empoor	فقیر کردن، نیازمند ساختن
emporeatic	تجارتی، بازرگانی، مربوط به تجارت، تجارت، اجناس فروشی
empoverish/impoverish	فقیر کردن، نیازمند ساختن
empower	وکالت دادن، اجازه دادن، قادر کردن، قدرت دادن، اختیار دادن، صاحب اختیار و قدرت کردن
empresa/impresa	شعار، وسیله تأثیر
empress	از دحام کردن در، سستم کردن، جور کردن، تحت فشار قرار دادن، فشار دادن
emprise/emprize	عمل متهورانه و ابتکاری، اقدام، تقدیر، عهده دار شدن، مبادرت کردن به
emprison/imprison	زندانی کردن، در بند کردن
emprisonment	حبس، زندانی
improvement bill	لایحه اصلاحی
empt	اجرا کردن، خالی کردن یا شدن، در استراحت بودن

empty-handed تهیدست
E.M.S. → European Monetary system
emulate رقابت کردن، همچشمی کردن با
emulation همچشمی، رقابت، غبطه، غیرت، تقلید، تقلیدی
enact وضع کردن (لایحه و غیره)، به صورت قانون درآوردن
enaction; enactment وضع (قانون)، تصویب
enactment → enaction
enactment of law قانونگذاری، وضع قانون
enactments مصوبات، مقررات، احکام
enarm; arm تجهیز کردن، مجهز کردن، سلاح پوشاندن، آماده کارزار کردن، مسلح کردن
enarration نقل جزئیات، توصیف، نمایش، شرح، تعریف
encampment اردوگاه، لشکرگاه، اردو زنی، نصب خیمه، منزل موقت، خیمه گاه
enchain به زنجیر کشیدن، زنجیر کردن
enchain a people ملتی را به زنجیر کشیدن
enchant فریفته کردن، محظوظ کردن، مسحور کردن، مجذوب کردن، شیدا کردن، سحر کردن، طلسم کردن، جادو کردن

enchanting افسونگر، دل‌انگیز، دلربا، فریبا
encharge به عهده کسی سپردن، محول کردن، انتصاب کردن، به لیاقت کسی وا گذاشتن با (with)
encheason سبب، دلیل، مورد
encheer ابراز احساسات کردن، با فریاد آفرین تشویق کردن، هلهله کردن برای، شعار دادن، تسلی یافتن، خوشحال شدن
encheiria زیرکی، زرنگی، حساب سازی
enchronicle ثبت وقایع کردن، به صورت تاریخ ثبت کردن، تاریخ نویسی کردن
encipher به رمز نوشتن، رمز نوشتن، بارمز در آمیختن، رمز کردن (پیام)
encircle دربرداشتن، محاصره کردن، محصور کردن، دربرگرفتن، احاطه کردن، حلقه زدن به دور، دورگرفتن
enclave ناحیه‌ای که حکومت کشورهای بیگانه آنرا کاملاً احاطه کرده باشند، ناحیه‌ای که کشور بیگانه دور آن را گرفته باشد، محاصره شدن، تحت محاصره، دارای حدود عادی و معمولی، منطقه ممنوعه
enclear بدون رمز تلگراف کردن، روشن کردن، آشکار کردن، توضیح دادن
enclose/inclose حصار یا چینه کشیدن دور،

محصور کردن، بستن و احاطه کردن، در میان گذاشتن، به پیوست فرستادن، نشان دادن

enclosure ضمیمه (پیوست)، محصورسازی

encloy مسدود کردن، مانع شدن، بستن

encode رمزگذاری کردن، رمزگذارن، به رمز درآوردن

encoding mechanism ساز و کار رمزگذاری

encoding skills مهارت‌های رمزگذاری

encompany متحد کردن،

شریک کردن، همراهی کردن، پیوستن

encompass شامل بودن، دارا بودن،

دور گرفتن، محاصره کردن، حلقه زدن، دور گرفتن، احاطه کردن

encounter مواجه شدن با، برخوردن با، (اتفاقی)

encourage

وسایل پیشرفت چیزی را فراهم کردن، تشجیع کردن، تشویق و دلگرم کردن، پیش بردن، پروردن، دل دادن

encroach دست‌درازی کردن،

دست‌اندازی کردن، تخطی و تعدی کردن، به تدریج تجاوز کردن

encroacher متجاوز، متجاوز، غاصب

encroachment دست‌اندازی، تخطی، تجاوز (تدریجی)، تعدی

encroachments of imperialism تجاوزهای امپریالیسم

encruciating سخت، دردناک

encumber مختل کردن، کند کردن، گرفتار کردن، در مضیقه مالی قرار دادن، مزاحمت ایجاد کردن

end(ed) زوال و منتهالیه،

حد، کرانه، پایان، انتها، فرجام، انجام، عاقبت، نتیجه، مقصود، قصد، اجل، مرگ، انقراض

by end غرض شخصی

end-all فرجام، دستکاری آخر، پایان کلی، انجام، پایان

endanger به مخاطره انداختن،

در معرض خطر گذاشتن، در تحت اراده کسی قرار دادن

endarchy حکومت داخلی، حکومت بومی

endark تاریک کردن، تیره کردن

endeavor-our همت کردن، کوشیدن

endebt(ed)/in debt

مقروض، مدیون

endenizen مقیم شدن،

سکونت گزیدن، ساکن و مقیم جایی کردن، تابع کردن، تابع شدن، مقیم شدن

endict/Indict اعلام جرم کردن،

با تنظیم ادعانامه [یا کیفرخواست] متهم کردن، صادر کردن ادعانامه

endogamy درون همسری

(رسم ازدواج فقط از بین افراد یک گروه)

endorse تأیید شدن

[در انتخابات یا رأی‌گیریها]، تصدیق شدن،

صححه گذاشتن، تصویب کردن، تصدیق کردن، حواله کردن یا دادن، پشت‌نویسی کردن، ظهرنویسی کردن، در پشت سند نوشتن، امضا کردن

endorsement

تأیید

پشت‌نویسی، حواله

endoubt

تردیدکردن،

به تردید انداختن، شک کردن

endow

درآمد مستمر فراهم کردن،

اعطا کردن، بخشیدن

endowed property

مال وقفی، موقوفه

endship

حومه شهر، دهکده کوچک

end-states

اوضاع نهایی

end the war

پایان دادن به جنگ

end-to-end

از کران تا کران

endurance

طاقت، تحمل، بردباری،

شکیبایی، دوام

endure

تاب آوردن، تحمل کردن

enduring services

خدمات همیشگی

in recognition of his enduring services.

به پاداش خدمات همیشگی‌اش

enecate

به ناحق کسی را کشتن،

خون ناحق ریختن

enech; eneugh/enough

کافی، بس

eneffect

درحقیقت

enemies numerical superiority

برتری عددی دشمن

enemy

خصم، دشمن،

دشمن کردن، دشمن شدن

enemy air raid

حمله هوایی دشمن

enemy's counterattacks

ضد حمله‌های دشمن، حمله‌های متقابل

دشمن

enemy's location

موضع دشمن،

موقعیت دشمن

enemy's patrol units

واحد‌های گشتی دشمن

energetic

فعال، باحرارت، نیروزا،

جدی، کاری، پُرزور

energetic speech → punchy

energy

استعداد، توانایی،

زور، نیرو، جدیت، انرژی

energy commissariat

تأمین انرژی (سررشته داری)

energy crisis

بحران انرژی

enervate

ناتوان کردن، بی‌اثر کردن،

سست کردن، بی‌حال کردن، از نظر جسمی

ضعیف کردن

eneugh → enech

enfamish

از گرسنگی به هلاکت انداختن، گرسنگی

دادن

enfanterrible

آدم شریر و ماجراجو

enfect/infect

آلوده کردن،

آلودن، چرک کردن

enfeeble

ضعیف کردن، سست کردن،

ناتوان کردن

enfeoff تیول بخشیدن، تیول دادن، هبه کردن، صاحب ملک کردن، واگذار کردن، تسلیم کردن

enfetter در بند نهادن، زنجیر کردن، گرفتار غل و زنجیر کردن

enfever برآشتن، بیتاب کردن، خشمگین کردن

enfin به اختصار، خلاصه، بالاخره

enfire آتش روشن کردن، آتش زدن، آتش کردن

enfoion خشمگین کردن، به خشم انداختن

enforce تقویت کردن، تشجیع کردن، نیروافزودن به، پُرزور کردن، کوشش کردن، نیروی خود را به کار بردن، اجرا کردن، (بها زور) از بین بردن، وادار کردن، مجبور کردن، تأیید کردن، تحمیل کردن، کوشیدن، با زور و نیرو ایجاد کردن، اعمال زور کردن، قبولاندن

He has to enforce the law.
او باید قانون را اجرا کند.

enforceable قابل اجرا

enforcement of law اجرای قانون

enforcer مجری (قانون و غیره)، اجراکننده، عامل

enforces arm بازوی اجرایی

enfort مستحکم کردن، دارای سنگر کردن

enfranchise معاف کردن از عوارض شهرداری، بنگاه

و مؤسسه‌ای را آزاد کردن، حقوق مدنی اعطا کردن به، حق تابعیت دادن به، بومی شناختن، از پرداختها و وجوه اجباری و تعهدات قانونی رهانندن، زمین و ملک بخشیدن به، حق رأی در انتخابات دادن، آزاد کردن از بندگی، رهانندن

enfranchisement حق رأی، آزادی حق رأی در انتخابات

enfree آزاد کردن، رها ساختن

enfrenzy شوریده کردن، آشتن

enforward خلاف دستور رفتار کردن، خلاف جهت حرکت کردن، بدخویی کردن، شیطنت کردن

engage کفالت کردن، به کارگماشتن، تعهد گرفتن، گرفتن، استخدام کردن، قبولی گرفتن، از پیش گرفتن، نامزد کردن، نرم کردن، ضمانت کردن، داخل جنگ کردن، درهم انداختن، گیرانداختن، گیر دادن، گرو دادن، جلب کردن، معطوف داشتن، مجذوب کردن

engarrison به صورت پادگان درآوردن، دارای پادگان کردن، مستحکم کردن، سنگربندی کردن

engineering division بخش مهندسی، واحد مهندسی، واحد موتوری

engineering operations عملیات مهندسی

engore جریحه دار کردن، خشمگین کردن، مجروح کردن، زخمی

کردن، شاخ زدن به
engrandize تجلیل کردن،
 بیش از اندازه قدردانی کردن، بزرگ کردن
engrasp اختیار کردن،
 به چنگ درآوردن، درک کردن، فهمیدن،
 چسبیدن، تملک کردن
engrave گراور کردن،
 قلم زدن، تأثیر گذاشتن
engrave on mind or memory تأثیر عمیق بر تفکر کسی گذاشتن
engraver گراورساز، قلم زن
engraving گراورسازی
engrossed احتکار شده، انحصار شده،
 کاملاً اشغال شده، انحصاری، بزرگ شده،
 حجیم شده
enguard محافظت کردن،
 نگهبانی کردن، کشیک کشیدن
enhance سرعت بخشیدن،
 افزایش دادن، بالا بردن
enhance the relationship ارتباط ایجاد کردن، روابط را افزایش
 دادن
enjambment تجاوز، تخطی
enjeopard به مخاطره انداختن
enlace دور گرفتن، دور ... حلقه زدن،
 گرفتار کردن، محصور کردن، احاطه کردن
enlarge; enlargement اگراندیسمان کردن در ازای کلام، بسط،
 توسعه، افزایش، اطناب کردن، بزرگ و
 وسیع شدن، بزرگ کردن، با تفصیل شرح

دادن، زیاد کردن، توسعه دادن، آزاد کردن،
 مرخص کردن، زیاده گویی کردن
enlargement → enlarge
enlarging the community گسترش مناسبات
enleague عهد و پیمان بستن،
 هم عهد شدن
enlevement آدم ربایی
enlight نورانی کردن، روشن کردن فکر
enlightment تنویر افکار،
 عصر روشنگری، روشنفکری،
 روشنگری
enlisted candidates کاندیداهای فهرست شده
enlisting laws قوانین جاری
enlistment سربازگیری (نام نویسی در ارتش)
enliven روح بخشیدن، نیرو دادن
enlock محصور کردن، احاطه کردن،
 بستن، قفل کردن
en masse دسته جمعی (به طور جمعی)
enmity خصومت، دشمنی، عداوت
enmove/inmove احساسات را تحریک کردن، به درون
 حرکت کردن
ennew تجدید کردن، نو کردن
enormity شرارت زیاد، خباثت، قباح
enounce; enunciate اظهار کردن،
 اخطار کردن، اعلام کردن
enquire بازجویی کردن،

تحقیق کردن، جستجو کردن	
enquiry	تحقیق و رسیدگی
enrichment seminars	سمینارهای تکمیلی
enright	حق خود را اثبات کردن
enring	دردایره گذاشتن، محصور کردن
enrol/enroll	ثبت نام کردن، نام نویسی کردن
en route to	در مسیر
enrupt	منفجر کردن یا شدن
enseal	مهر کردن، بستن، درزگرفتن
enseat	مستقر کردن
enseonee	استحکامات، پناه دادن، پنهان شدن، مستقر شدن، خود را جادادن
enshelter	حمایت کردن، حفظ کردن، پناه دادن
enshield	محفوظ، پنهان، در امان، با سپر محافظت کردن
ensign	نشان، پرچم، سربازی که حامل پرچم است
enslave	اسیر کردن، بنده و برده کردن
ensure	تضمین کردن
ensure law	تدوین کردن قانون
entail	موجب شدن، مستلزم بودن
entalent	تحریک کردن
entangle → embrangle	
entanglement	ایجاد مانع برای دشمن، گرفتاری، درگیری

entent	ائتلاف، تفاهم دوستانه
entente	اصطلاحی در دیپلماسی به معنی تفاهم بین دولتها، حسن روابط، اتفاق، تفاهم
entente cordiale	حسن تفاهم بین دو دولت، تفاهم دوستانه
enter	تصرف کردن، وارد صحنه شدن، داخل شدن
enter a case	وارد پرونده شدن
	شرکت کردن در (سهیم شدن در)
enter a state of civil war	دچار جنگ داخلی شدن، جنگ داخلی را شروع کردن
enter into	منعقد کردن، شرکت کردن در
enter into an agreement	پیمان بستن
enterprise	دست انداختن به کارهای اقتصادی و بازرگانی، اقدام مهم، سرمایه گذاری در، ابتکار، امر خطیر، مبادرت کردن به
enterprising	دریادل، متهور، جسور
entertain	به کار گرفتن، اجیر کردن، سرگرم کردن، به بازی گرفتن
entertainment	برنامه تفریحی، پذیرایی
enthroned	بر تخت نشاندن
enthuse	جسور و متهور ساختن، احساسات را برانگیختن، شور و شوق نشان دادن
enthusiasm	هواخواهی

ابراز احساسات، حرارت، اشتیاق، مایه
دلخوشی

entice برانگیختن، تحریک کردن،

فریفتن، تطمیع کردن، جلب کردن،
خشمگین کردن

entitle لقب نهادن، حق دادن،

نام نهادن، حق دادن، مستحق دانستن

entity ماهیت، موجودیت، هستی، وجود

entomb به خاک سپردن،

دفن کردن، مدفون کردن

entourage هیئت همراه

(رئیس جمهور)، همراهان

entrance حق ورود،

اجازه ورود، ورودی

entrant تازه کار

(داوطلب یا رقیب تازه وارد)

entrap اغفال کردن

entreat

ارزیابی کردن جنبه‌های مثبت و منفی

entreaty درخواست، التماس، لابه

entree حق پذیرش

entrench هجوم کردن، تجاوز کردن،

خندق کشیدن دور چیزی، در سنگر قرار
گرفتن

entrenched positions

مواضع سرسختانه

entrenchment سنگربندی

entrepot مرکز پخش کالا،

انبار موقتی، مرکز تجارت، انبار کالا، انبار

entrepreneur کارآفرین،

سرمایه گذار (شخصی که تعهدات امور

تجارت در بین دیگران را به عهده

می گیرد، ضامن در امور تجارت)

entrust محول کردن، واگذار کردن به،

محول کردن به، تفویض کردن

enumerate the population

سرشماری کردن، جمعیت شماری

enunciate اعلام کردن، مژده دادن،

به صراحت گفتن

enunciation of an equitable

formula

اعلام یک راه حل عادلانه

environmental protection

حفاظت محیط زیست

environment event

رویداد محیطی

environs حومه، توابع

envisage مجسم کردن (در نظر آوردن)

envoy فرستاده ویژه،

مأمور سیاسی، نماینده سیاسی که در حد

وزیر یا سفیر است

Queen sees French Envoy [H.L]

ملکه سفیر فرانسه را به حضور پذیرفتند.

envoy ambassador سفیر ویژه

envoy extraordinary

فرستاده ویژه که عهده دار مأموریت ویژه

و موقت است

envoyship نمایندگی سیاسی،

مأموریت ویژه

envy کینه، دشمنی، رشک

epaulement	استحکام موقتی جناح
epic	حماسه
epical	رزمی، حماسی
epigrammatize	هجو ساختن، به شکل لطیفه درآوردن
epistemology	علم معرفت‌شناسی، معرفت‌شناسی
epitome	مظهر، سمبل، نمونه کامل، اسوه
epitomize	سمبل چیزی بودن، مظهر چیزی بودن، اسوه بودن
epoche	تعليق دادرسی و قضاوت
equalet	سردوشی
equalitarianism	مساوات‌گرایی
equality	برابری، مساوات
equalization	طرفداری تساوی انسان
equalize	برابر کردن، همسان کردن، یکسان کردن
equilibre contractue	طرفداری کردن از سیاست موازنه، تعادل برقرار کردن
equilibrist	بندباز سیاسی
equilibrium	تعادل اقتصادی، داوری عادلانه، موازنه، تعادل، سکون
<i>our country needs equilibrium.</i>	
کشور ما به داوری عادلانه نیازمند است.	
equip	مجهز کردن، تجهیز کردن، بسیج کردن
equipment	وسایل، تجهیزات
equipment test-room	

	اتاق بازبینی وسایل
equitable	منصفانه
equity	انصاف، دادگستری، عدالت، تساوی حقوق
equivalent	هم‌ارز، معادل، برابر، هم‌رتبه، هم‌قدر
equivocal	دوپهلو، دارای ابهام
equivocal generation	خلق الساعه
equivocal speech	سخن دوپهلو
equivocal statements	اظهارات ضد و نقیض
equivocate	دوپهلو حرف زدن
era	عصر، دوره
eradicate	ریشه کن کردن، قلع و قمع کردن
eradicate the social evil	ریشه کن کردن فحشا
erche → earth	
erd → earth	
erect	ترفع دادن، پایه‌گذاری کردن، راست کردن، ساختن، افراشتن، استوار کردن، برافراشتن، برافراختن، نصب کردن، تهییج کردن
erected road blocks	جاده مسدود شده
erection	برپاسازی، احداث، برافراشتن
eree → earth	
ergo	نتیجه منطقی (بدین لحاظ)
• ergonomics	مهندسی نیرو

(مطالعه دربارهٔ بهینه سازی رابطهٔ انسان با ماشین)

ergot مشاجره کردن، بحث کردن،

گفت و گو کردن، داد و بیداد کردن

ergotize استدلال منطقی کردن
(گفتگو کردن)

eristic اهل مباحثه،

فن مباحثه، اهل بحث و مجادله

erode فرسودن، دچار فرسایش کردن

erosion فرسایش، افول، زوال

erosion of confidence سلب اطمینان

err گمراه شدن،

به غلط قضاوت کردن، خطا کردن

errand پیغام، مأموریت

erratic عجیب

The erratic corruption stunted

progress towards democracy.

فساد وحشتناک مانع از پیشرفت ملت به سوی دموکراسی شده است.

erratum غلط چاپی یا غلط درنوشتن

erroneous غلط نامه، پُر از غلط

error اشتباه، سهو، خطا،

گمراهی، ضلالت

Errors and Omissions Expected [E

and O.E] اشتباه قابل برگشت است.

ersatz تقلبی، جانشینی،

بدلی، ساختگی، تصنعی

escalate بالا بردن یا رفتن،

شدت گرفتن، دامن زدن

escalation صعود،

گسترش دامنهٔ جنگ [اولین بار در زمان جنگ ویتنام در مورد توسعهٔ جنگی ایالات متحدهٔ امریکا نسبت به ویتنام شمالی به کار رفت.] بالا گرفتن، تشنج، شدت

escalation of Gulf war

گسترش جنگ خلیج

escalator پله برقی،

بالابر [در موقع فیلمبرداری از فضای دور و گسترده]

escandalize/scandalize

رسوا کردن، ننگین کردن

E.S.C.A.P. → Economic and

Social Commision for Asia

and Pasific

escape رهایی، شانه خالی کردن،

گریز، فرار، فرار کردن

escape from justice فرار از عدالت

escapism انزوای سیاسی، گریزگرایی،
واقعیت گریزی

escape over the border

از مرز فرار کردن

escarp خاک ریز و خندق

eschatocol

قسمت نهایی پروتکل یا موافقت نامه

escheat

حق تصرف دارایی متوفی از طرف دولت یا پادشاه در موردی که متوفی بدون وارث و بی وصیت مرده باشد، دارایی ضبط شده، بلاوارث، ضبط دارایی، توقیف

کردن
eschew پرهیز کردن از، خودداری کردن از، اجتناب کردن از، دوری جستن از، آزادنگاه داشتن، گریختن، رهایی جستن
esclandre شایعه ننگ‌آور، منظره یا واقعه زشت و بد، شهرت بد، بدگویی، تهمت
escort مشایعت کردن، درالتزام بودن، در معیت بودن
escorting a funeral تشییع جنازه
escout دورنما، دیدگاه، چشم‌انداز، مراقبت
escript سند کتبی
escrow سند رسمی که به دست شخص ثالثی سپرده شده و پس از انجام شرط قابل اجرا یا قابل ابطال باشد، موافقت نامه بین دو نفر که به امانت نزد شخص ثالث سپرده شود و تا حصول شرایط به خصوصی از درجه اعتبار ساقط باشد.
escry فریاد و غریو جنگی
escudero سردار سلحشور (خدمتکار شوالیه)
esemplastic متحدکننده، جمع‌کننده، ترکیب‌کننده، به صورت واحد
eshecy حق ارشدیت، حقی که برای وارث بزرگتر قائل می‌شوند که پس از برداشتن سهم خودش ارث تقسیم شود

esoteric محرمانه، درونی، پیچیده، غامض، مبهم، مشکوک، محدود و محصور در یک دایره کوچک، نوشتجات محرمانه و سری [در جمع]
espacevital مستمسک سیاسی، فضای حیاتی
espantoon چماق یا باتوم پلیس، چوب قانون
especial/special ویژه، خاص، خصوصی، مشخص، استثنایی
esperane استمداد، توقع زیاد، امیدواری
espier مأمور مخفی، جاسوس
espinel/spinel جاسوسی و دیده‌بانی
espinette/spinet جاسوسی و دیده‌بانی
espionage جاسوسی، خبرچینی
espionage den لانه جاسوسی
espionage scandal رسوایی جاسوسی
espouse an idea حمایت کردن (از عقیده‌ای)
esprise دامن زدن
espy مأمور مخفی، کارآگاه، جاسوس، دیده‌بان
essay دست‌اندازی، مبادرت به کار، لایحه، مقاله، سعی، محاکمه، سنجش
essayist مقاله‌نویس
in essence به طور ذاتی، فطری
essential industrial فهرست ضرورت صنعتی

essential industry صنعت اساسی

essential issue مسئله مهم

essoin/essoign

بهانه جهت عدم حضور در دادگاه در زمان مقرر، عذر، بهانه، عذر عدم حضور، عذر قانونی

estable; establish برقرار کردن، برپا کردن

establish تأسیس کردن، دایر کردن، بنانهادن، برپا کردن، مستقر نمودن، تثبیت کردن، بنیان نهادن، تأیید کردن، تصویب نمودن، تصفیه کردن، کسی را به کاری گماشتن

establish friendly relations

برقرار کردن روابط دوستانه

establishment بنیانگذاری، برقراری، تأسیس، تشکیل، اقامه، بنگاه تجاری، دستگاه حاکمه

establishment of peace

استقرار صلح

establishment of ties

برقراری روابط

estate مایملک، دارایی

estatesman/statesman سیاستمدار

esteem احترام گذاشتن، پاس داشتن، محترم شمردن، تلقی کردن، به حساب آوردن

esteem اعتبار، قدر، ارزش، ارزیابی، قضاوت، عقیده، شهرت، احترام

esteemed deligates

نمایندگان محترم

estimable سزاوار قدردانی، لایق احترام، ارزنده، بهادار، برآورد کردنی، قابل تخمین

estimate اظهار نظر کردن، سنجیدن، عقیده داشتن نسبت به، ارزیابی کردن، قضاوت کردن

The estimate time of arrival of the goods. زمان تقریبی ورود کالا

estop/stop مانع شدن، منع کردن، بستن، قطع کردن، جلوگیری کردن از

estopped

اقرار یا عملی که انکار یا نقض آن به طور قانونی ممنوع باشد، مانع قانونی جهت انکار پس از اقرار، عدم امکان انکار پس از اقرار امری، اقرار غیر قابل تکذیب

estrangle/strange غریب، اجنبی، بیگانه، خارجی، عجیب

estrangement بیزاری، بیگانگی، دوری، شکر آب، نفاق

estrangle/strangle خفه کردن

estreat

رونوشت سند اصلی که به دادگاه ارائه شود

estrepe خسارت بی مورد به بار آوردن، ضرر بی مورد زدن، اضرار

etalon

نمونه قانونی اوزان و مقادیر، معیار، عیار

etatism; etatismes

عقیده سیاسی که دخالت دولت
رادراصلاحات مملکت لازم می‌شمرد

etatismes → etatism

etatist طرفدار دخالت دولت

eternity ابدیت، اعصار، جاودانگی

etherealize تزکیه کردن، روحانی کردن

ethics علم اخلاق، موازین اخلاقی

ethnarch والی، حاکم، استاندار

ethnic نژادی، قومی، وابسته به نژادشناسی (غیرکلیمی یا عیسوی)

ethnic divisions تقسیمات نژادی یا قومی

ethnic minority اقلیت قومی

ethnic wars جنگهای قومی

ethnocentrism نژادپرستی، نژادگرایی، قوم‌مداری

ethnology نژادشناسی

ethnomania کسی که طرفدار استقلال داخلی طوایف و قبایل است

ethos منش قومی، آداب و رسوم قومی

etiquette آیین مناسبات همکاری و حرفه‌ای، اتیکت

ettle;nettle قصدداشتن، نقشه کشیدن،

کوشش کردن، تعیین کردن، طرح کردن

eulogize مدح گفتن، ستودن

eunomy نظم عمومی و اجتماعی ناشی از قوانین

صحیح و مفید

euphemism حُسن تعبیر

euripus کانال، مجرا، تنگه، بغاز

Euro یورو

(واحد پول اروپا)

Euro-centrism اروسانتریسم

(اروپامحوربینی)

euro-dollar دلاراروپایی

euro-missiles موشکهای مستقر در اروپا

europarties احزاب اروپایی

European Common Market بازارمشترک اروپا

European Community; E.D.C. جامعه اروپا

European Defence Community جامعه دفاعی اروپا

European Economic Community جامعه اقتصادی اروپا

E.E.C. (دربازارمشترک)، کمیته اقتصادی اروپا

European mainstream excerpts رونداصلی انتخابات اروپا

European Monetary System; E.M.S. نظام پولی اروپا، سیستم پولی اروپا

مدیریت صحیح، حسن اداره، دستور مفید

eutaxy تخلیه کردن، محروم کردن، خالی کردن، ترک کردن، ازدست دادن، لغوکردن، خارج شدن، انتقال دادن به

evacuate

جای امن تر، باطل کردن، بی اثر کردن،
جابجا کردن، بیرون کردن

*Foreigners have to evacuate our
country.* خارجها باید کشور ما را ترک کنند.

evacuated area مناطق تخلیه شده

evacuation تخلیه، ترک، اخراج

evacuation of the army تخلیه ارتش

evacuation order

دستور یا فرمان تخلیه یا خروج یا
عقب نشینی

evacuees آوارگان (جنگ و غیره...)

Palestine evacuees آوارگان فلسطین

evade طفره رفتن از، گریز زدن از،

از سرباز کردن، رعایت نکردن، حذر کردن

از، اغفال کردن، تسلیم شدن به

evagation انحراف، پریشانی فکر،

سرگردانی، آوارگی

evaluate ارزیابی کردن،

ارزشیابی کردن، سنجیدن

evaluation of positive and

negative aspects

ارزیابی جنبه های مثبت و منفی

evaluation of sendback

ارزیابی از باز پس فرستاده

evangelical انجیلی (تبلیغی)

evangelist مبلغ مسیحی،

مبلغ (افکار و عقاید)

evanish; vanish محو شدن،

ناپدید شدن، غیب شدن تجاهل، حيله،

evasion رویگردانی، طفره، احتراز

even-handed بی غرض، بی طرف،

عادل، عادلانه، بی طرفانه

evenhead/evenhood تعادل فکری،

بی طرفی، بی غرضی، آرامش خاطر،

برابری، تساوی

even-headed justice

قضاوت بی طرفانه

I enjoy evenhead.

من از آرامش فکر برخوردارم.

eveninger روزنامه عصر

evenly عادلانه

event رویداد، اتفاق، واقعه، سرگذشت،

سرنوشت، نتیجه، احتمال

event situation

موقعیت بد، رویداد شدید، وضع عجیب،

جریان مهیج

eventual نهایی، اتفاقی، تصادفی

eventuate منجر شدن، منتج شدن،

واقع شدن

ever همواره، همیشه

everlasting دائمی

everlasting friendship

دوستی همیشگی

everliving غیرفانی، جاودانی

evermore به طور قطعی

eversible واژگون شدنی، برگردانی

ever-willy همیشه حيله گر

evict با مذاکره فیصله دادن،

خلع ید کردن، مجاب کردن، از مجرای

قانونی پس گرفتن، پیروزشدن، ثابت

کردن، مسترد داشتن، بیرون کردن، خارج کردن، رد کردن،

eviction خلع ید، اخراج، چیزی را به حکم قانون از تصرف کسی در آوردن

evidence شهادت دادن، ثابت کردن، دلیل آوردن، معلوم کردن، گواه، شاهد، مدرک

evident معلوم، آشکار، هویدا، بدیهی

evigilation هوشیاری، بیداری، جنبش

evil شرارت آمیز، شریرانه، بد، زیان آور، مضر، بدکار، ناخوش، معیوب، بی ارزش، نامناسب، ناراحت، نحس، شوم، منحوس، بدی، زیان، بلا، مصیبت چشم بد، نظر

evildoor فاسق، بدکار و شرور

evil intention سوء نیت

evil mentality شیطان صفتی،

طرز فکر شیطانی، روحیه شیطانی و پلید

evince ابراز داشتن، ثابت کردن،

معلوم کردن، نشان دادن، پیروزی یافتن بر، موجب شدن، برانگیختن، فراهم کردن

eviscerate تضعیف کردن

evocate انتقال دادن به دادگاه بالاتر

evocation انتقال به دادگاه بالاتر،

احضار، حق دادگاه بالاتر در مورد رسیدگی به پرونده مختومه در دادگاه عالی، یادگار، احضار روح

evocative خاطره انگیز، یادآور

evoke به دادگاه بالاتر بردن

evolute گریختن، در رفتن،

بریدن و رفتن

evolute رشد کردن، توسعه دادن،

تکمیل کردن

evolution سیر تکاملی، تکامل تدریجی،

بسط، ریشه گیری

evolutionism تکامل گرایی

evolution socialism

سوسیالیسم تکاملی

evolve توسعه دادن، سبب شدن،

نتیجه گرفتن

exacerbate تشدید کردن، برانگیختن،

تحریک کردن، سخت تر کردن، بدتر کردن،

خطرناک تر کردن، حدت بخشیدن

exacerbation of tensions

دامن زدن به تشنجات

exact اقتضا کردن، پافشاری کردن،

لازم داشتن، نیازمند بودن به، خواستن،

مطالبه کردن، تکلیف کردن، به زور بیرون

کشیدن

exaction of money اخاذی پولی

exactor مأمور مالیاتی، مالیات جمع کن

exacuate حاد کردن، تشدید کردن،

تیز کردن، سخت کردن

exaggerate مبالغه کردن،

اغراق آمیز کردن، گزاف گویی کردن

exaggerated مبالغه آمیز

exaggerated claims

ادعاهای مبالغه آمیز

exaggerated report → hoax

exaggerated words

سخنان مبالغه آمیز

exaggeration اغراق، مبالغه

exagitate آشفتن، مضطرب کردن،

به هیجان آوردن، به هم زدن، ناراحت

کردن، شورش کردن، اذیت کردن، مورد

حمله و حشیانه قرار دادن، بحث کردن،

مذاکره کردن

exalt برافراشتن، بلند کردن،

مرتبه دادن، متعادل کردن، تجلیل کردن،

ستایش کردن، باد کردن، دلخوشی دادن،

تصفیه کردن، تغلیظ کردن، تند کردن،

تشدید کردن

exaltation تجلیل، ستایش، سرافرازی،

اعتلا، شادمانی، شغف

exalted معظم، محترم، بزرگوار،

والامقام، جلیل‌القدر

exameteration; hexameter بازجویی،

بازپرسی کردن، امتحان کردن

examination بازرسی، محک،

مقاله انتقادی، گزارش

examination of information

بررسی اطلاعات

examining magister بازپرس

exemplar/exemplar بردار، رونوشت،

نسخه، نمونه، سرمشق، کپی

example سرمشق، عبرت،

سابقه، پیشینه

example par excellence

نمونه ارزنده و خوب

exarch نایب السلطنه، والی، استاندار

exasperate برانگیختن، سفت کردن،

متغیر کردن، خشمگین کردن، اوقات

تلخی کردن، بدتر کردن، شدیدتر کردن،

به ستوه آوردن، زجر دادن

exathorize; exauctorate

محروم کردن از شغل اداری، عزل کردن،

از مقام انداختن، از خدمت اخراج کردن،

سلب قدرت و امتیاز کردن، مرخص

کردن

exauctorate → exathorize

excalpate → discupate

excamb معامله کردن، معاوضه کردن

excarnificate شکنجه رساندن،

آزار رساندن، برای شکنجه گوشت بدن

را کندن

excathedra بنابه قدرت محوله،

بنابه اختیارات واگذار شده، با اقتدار، با

قدرت آمرانه

excecate مجازات کردن

excedent

آنچه که بردیگران برتری جوید یا

تجاوز کند، متجاوز، متخطی، افزونی،

زیادتی

exceed متجاوز شدن از، تجاوز کردن از،

مانع شدن بر، قدم فراتر نهادن، برتری

جستن بر، عقب گذاشتن، تخطی جستن

از پیمان یا قرارداد، پافرا تر گذاشتن از

excel برتری داشتن بر، برتری یافتن بر

excellency سیادت، تفوق، برتری،
جناب آقای، عالیجناب

I beg to inform your Excellency...

خاطر آن جناب را مستحضر می‌دارد که...

excellencies حضرات، جنابان

excluse بلندپایه، بلندمرتبه، عالی

excentral دوراز مرکز، خارج از مرکز

except استثنا، اعتراض کردن به

exceptio bonacdie

مدافعات مبتنی بر اصول عدالت و
انصاف

excerpt اقتباس کردن،

برگزیدن و جدا کردن،

انتخاب کردن، برداشتن، چکیده، مواد

اقتباس شده، گلچین کردن

excerpt information

اطلاعات اقتباس شده، اطلاعات
استخراج شده

excess زیاده روی، افراط،

مازاد، مبلغ اضافی

excesses افراط کاریها، فجایع،

excess generosity ایثار

excessive افراطی (خارج از اعتدال)

excess luggage اضافه بار

in excess of متجاوز از، بیش از

excess risk taking

دریافت خسارت بیش از حد

(در زیاده رویها، تندرویها)

exchange بورس، مبادله ارز، معاوضه،

مبادله، مرکز مبادلات ارزی و سهامی،

صرافخانه، صرافی، مبادله کردن،
بازار بورس

exchange ambassadors

مبادله کردن سفرا

exchange of amenities

تعارف رد و بدل کردن

exchange of fire تبادل آتش

exchange of greeting

سلام و علیک کردن

exchange of military information

تبادل اطلاعات نظامی

exchange of note مبادله یادداشتها

exchange of pleasantries

تعارف رد و بدل کردن

exchange of view تبادل فکر

exchange rate

نرخ ارز

exchange shortage کمبود ارزی

exchequer خزانه، خزانه داری، مالیه،

خزانه داری پادشاهی، دادگاهی که اصولاً

جهت رسیدگی به کارهای مالی بود،

قاضی دادگاه خزانه داری انگلستان که به

دعای مالی سلطنتی و حقوق و منافع

سلطنتی رسیدگی می‌کرد، محکمه

استیناف، دادگاه استیناف

excide; excise مجزا کردن،

قطع کردن

excise → excide

excise مالیات کالاهای داخلی،

مالیات غیر مستقیم (مالیات توتون،

سیگار و غیره)، اداره مالیات غیر مستقیم،

اداره درآمدها، وابسته به مالیات
 غیرمستقیم، وصول کردن مالیات
 غیرمستقیم، مالیات بستن بر، اجحاف
 کردن، زیاد حساب کردن
excitability آمادگی برای تهییج شدن،
 تحریک پذیری، زودرنجی
excitable قابل تحریک، تحریک پذیر،
 تندمزاج، زودرنج
excitation of the crowd
 آشوب مردم کوچه و بازار
excitement → precipitancy
exciting مهیج، هیجان انگیز
exclaim فریادزدن، بانگ برآوردن،
 ابراز تعجب کردن، شگفت زده شدن
exclamation; clamour; cry
 غریو، فریاد، تعجب
exclude مستثنی کردن، کنار گذاشتن،
 مشمول نکردن، نادیده گرفتن، راه ندادن
exclusion استثنا، تحریم،
 محرومیت، اخراج، محروم سازی
exclusive
 اختصاصی (خبر یا عکس اختصاصی و
 انحصاری و...)، استثنایی
exclusive interview
 مصاحبه اختصاصی
excogitate ابتکار کردن،
 اندیشیدن، پیدا کردن
excommunicate مردود خواندن،
 طرد کردن، استناد کفر و زندقه دادن به
excommunication تکفیر، طرد،

اخراج
excriminate تبرئه کردن،
 مبرا از تهمت کردن
excruciate شکنجه دادن، آزار کردن،
 شکنجه کردن، بر صلیب آویختن
exculpate تبرئه کردن، معذور داشتن،
 مبرا کردن
excur پرت شدن از موضوع،
 صادر شدن، پیش رفتن، بیرون رفتن،
 گریززدن، منحرف شدن، به حدنهایت
 رسیدن
excuse منحرف شدن، گریززدن
excursion سیر و سیاحت، گشت و گذار،
 گردش (علمی)
excursus مقاله ضمیمه،
 ضمیمه تشریحی، بحث جویبی
excusable قابل عفو، قابل بخشش
 و معافیت از مجازات، اغماض کردنی
excuse تبرئه، معافیت، اعتذار،
 بهانه، پوزش، بخشش، عذرخواستن
excuss به اجرا گذاشتن
 و مجازات کردن، ضبط کردن،
 تعقیب کردن قبل از توقیف، دستگیر و
 توقیف کردن، روانه کردن، دور انداختن،
 مرخص کردن
executable قابل اجرا، اجرا کردنی
execute by shooting تیرباران کردن
execution اعدام، اجرا
executioneering اعدامی، اجرایی
executioner مأمور اعدام (در قدیم)،

جلاد، دژخیم	
executive	مجریه، اجرایی، مدیر
executive branch	شاخه اجرایی
executive committee	کمیته اجرایی
	هیئت رئیسه، کمیته سرپرستی
executive editor[British]	
	سر دبیر روزنامه
executive order	دستور اجرایی
executive paragraph	بند اجرایی
executive power	قوة مجریه
executive producers	
	کارپردازان اجرایی
executor	وصی
executory contract	
	قراردادی که در آینده باید اجرا شود
exeestuate → exestuate	
exegesis/exegeses	تفسیر
	تفسیر شدن از لحاظ ادبی، فقهی، شرعی
	و قضایی، تفسیر تحت اللفظی قوانین
	شرع
exegesis of divine	اجتهاد
exemplary	سر مشق، نمونه
	عبرت انگیز
exempted	معاف، آزاد، مستثنی
	فاقد قابلیت
exemption	بخشودگی، معافیت
exemption certificate	برگ معافیت
exemption fine	بخشودگی جریمه
exemption paper	برگ معافیت
exequatur	اجازه نامه کنسولی، روانامه

exercise	به کارگماشتن
	استخدام کردن، تربیت کردن، تعلیم دادن
	مانور (نظامی)
exercite	ارتش، لشکر
exert	اعمال کردن، به کار بردن
	اجرا کردن، تقلا کردن، آشکار ساختن
	بیرون ریختن، منتشر کردن
exert a policy	اعمال کردن خط مشی
exert a pressure	
	اعمال زور یا اعمال فشار کردن
expenses	هزینه ها، مخارج
exesion	فساد
exestuate;exeestuate-exeunt	
	صحنه را ترک گفتن، به خارج رفتن
exeunt → exestuate	
exgratia	کمک مالی بلاعوض
exhibit	دستاویز، ضمیمه، پیوسته
	مدرک، جلوه، نمایش، کالای نمایشی
	کالای عرضه شده، به نمایش گذاشتن
exhort	تشویق و ترغیب کردن
	مشورت کردن با، موعظه و نصیحت
	کردن
exhume	نبش قبر کردن
exiege	طبق قانون، باعمل قانونی
exigeant	تحمیلی، سخت گیر
	سنگینی، سخت
exigence;exigency	مقتضیات، لزوم
	ضرورت، موقع تنگ، اضطرار، احتیاج
	نیاز مبرم، وضعیت فوق العاده، حالت یا
	وضع اضطراری

exigency → exigence

exile تبعید، اخراج، جلای وطن،
شخص تبعیدی یا غریبه، تباهی، ویرانی،
تبعیدکردن، خراب کردن، ویران ساختن،
فناکردن

exist هستی پیدا کردن،
دارای هستی بودن، زیستن، وجود
داشتن، زندگی کردن

existent موجود

exitial مهلک، مرگ آور، مخرب زندگی،
زیان آور، بد، خطرناک

exit permit جواز خروج از کشور

exitus غربت، مهاجرت، سقوط،
مرحله آخریک بیماری، مالیات
برصادرات

exodus خروج، مهاجرت [به اسرائیل]

exofficio از لحاظ سمت

exomologesis اعتراف علنی،
اعتراف به گناهان در ملاء عام، اعتراف
کامل

exonerate تبرئه کردن، راحت کردن،
آسوده کردن، آزاد کردن، مرخص کردن،
معاف کردن

exoneration تبرئه، بخشودگی، معاف

exorate; entreat استدعا کردن،
التماس کردن

exorblant سرسام آور،
گراف (قیمت، هزینه)

exordium دیباچه، سرآغاز، مقدمه،
سردفتر، اول هرچیز

exoteric-cal زودفهم، عمومی،

پیش پا افتاده، مبتذل، معمولی، قابل فهم
عوام، آسان فهم

exotic بیگانه، خارجی، سری،
پوشیده، نهانی، مرموز، رمزی، خوش
رنگ، دخیل

expand به تفصیل شرح دادن،
توسعه یافتن، گشایش دادن، منبسط
کردن، توسعه دادن، باز شدن

expanse توسعه، گسترش، پهنا،
وسعت، فضای زیاد

expansion توسعه، بسط

expansionism توسعه طلبی، استعمار

expansionist توسعه طلب

expansion of economic

corporation

گسترش همکاری اقتصادی

expansion of mutual relations

گسترش روابط دوجانبه

expansive measures

سیاستهای افزایشی، سیاستهای توسعه
طلبانه

exparte

قرار یک جانبه از طرف دادگاه

expatiate به جزئیات وارد شدن،

آواره بودن، سرگردان بودن یا شدن

expatriate مقیم خارج شدن،

تبعیدکردن، از شهر بیرون کردن، از شهر
خود بیرون کردن

expatriate statement

اعلامیه یکجانبه، بیانیۀ یکجانبه
expect پیش‌بینی کردن، متوقع بودن،
 در فکر بودن، عقیده داشتن، تقاضا کردن،
 انتظار داشتن
expede رسماً گرفتن یا صادر کردن،
 بیرون بردن
expedit زودانجام دادن
expedience; expediency
 مصلحت و اقتضا، صلاح‌دید (در زمان
 جنگ دولت ممکن است به اقدامات
 مصلحت‌آمیزی دست برند که آن کارها
 بر خلاف قانون اساسی کشور است، اما
 شرایط زمان جنگ اقتضای چنین اقدامی
 را دارد) مصلحت، غرض شخصی،
 کار مهم، شتاب، عجله، کار تهورآمیز
expediency → expedience
High council of Expedience
 شورای عالی تشخیص مصلحت
expedite/expediate تسریع کردن در،
 پیش بردن، صادر کردن، به خارج
 فرستادن، اعزام داشتن، خلاصه کردن،
 رها کردن، روانه کردن، عجله کردن، آسان
 کردن، شتاب دادن
expedition اعزام، هیئت اعزامی،
 لشکرکشی، سرعت
expeditionary; despatched اعزامی
expeditionary force نیروی اعزامی
expel بیرون انداختن، منفصل کردن،
 بیرون دادن یا آوردن، خارج کردن، دفع
 کردن، امتناع کردن، به خارج پرتاب

کردن، نپذیرفتن، تبعید کردن، محروم
 کردن، راه‌اندادن، مستثنی کردن
expelled workers کارگران اخراجی
expenditure هزینه
expense هزینه
expensive measures
 اقدامات پرخرج
expergefaction بیداری
experience خسارت بیمه، ضبط،
 رویداد، حادثه، تحمل، مشاهده، دیدن،
 تجربه، آزمایش
experimental آزمایشگاهی
experimentalism تجربه‌گرایی
expert knowledge دانش تخصصی
expertise کارشناسی، ارزیابی،
 خبرگی، کار تخصصی
expert متخصص، کارشناس
expiate کفاره دادن، جبران کردن
expiation of sins کفاره گناهان
expilate غارت کردن،
 تاراج کردن، دزدیدن
expiration (از نظر زمانی) اکتضا، سپری
expire تمام شدن یا سپری شدن مهلت یک
 قرارداد، منقضی شدن، به سرآمدن
 انقضا
expiry
explain به تفصیل بیان کردن،
 تعبیر کردن، فاش کردن، تفسیر کردن،
 حساب پس دادن، روشن کردن، با
 توضیح روشن کردن

explicate تفسیر کردن، تأویل کردن،
شرح دادن، آشکار کردن، توسعه دادن،
منبسط کردن، واضح، روشن، وسیع،
بسیط

explicit role نقش صریح

explicitly به صراحت

explode محترق شدن، آتش گرفتن،
منفجر شدن، ترکیدن، ترکانیدن، رد کردن

explode a theory رد کردن نظریه،

خلاف نظریه‌ای را ثابت کردن،
منفجر کردن

explode into activity

فعالیت شدید آغاز کردن

exploit فتح نمایان، شاهکار، کاربرگ،
رفتار، کردار، عمل، کار برجسته، بهره
برداری کردن، استخراج کردن،
استثمار کردن، توسعه دادن، زراعت کردن
در، پرورش دادن

exploitation استثمار، بهره‌کشی، انتفاع

exploited majority

اکثریت استثمار شده

exploiter countries

کشورهای استثمارگر

exploration team تیم اکتشافی

explore بازبینی کردن، بازرسی کردن،
اکتشاف کردن، پیگیری کردن،

جستجو کردن در، سیاحت کردن، پویدن

explosible محترقه، قابل انفجار،
منفجر شونده

explosion انفجار

explosion wave موج انفجار

explosives مواد منفجره

expoliate ضایع کردن، خراب کردن

exploitation of man by man

منع استعمار و بهره‌کشی انسان از انسان

expone تفسیر کردن، شرح دادن،

صرف کردن، خرج کردن، روباز گذاردن،
بی‌پناه گذاردن، آشکار و معلوم کردن،

در معرض خطر قرار دادن

exponent مفسر، نظریه پرداز،

طرفدار فکری، مفسر فکری

export صادر کردن، از بند خارج کردن،

(در جمع صادرات)

export business کارهای صادراتی

export gap شکاف صادراتی،

عدم توازن صادراتی

exporting countries

کشورهای صادرکننده

expose اعلام کردن، نمایش دادن،

پوشش از روی چیزی برداشتن،

آشکار کردن، سرراه گذاشتن، روشنائی

دادن، روباز گذاردن، بی‌پناه گذاشتن،

در معرض گذاشتن، در خطر قرار دادن،

در معرض دید گذاشتن، نشان دادن،

افشای جریانات پشت پرده

exposit; expound شرح، تفسیر،

پرده‌برداری، بیان، تشریح، عرضه،

نمایش، آشکار سازی، سرانجام، عاقبت،

نتیجه

expost مبتنی بر، براساس

ex-post-facto عطف به ماسبق
expostulate دوستانه تعرض کردن، سرزنش دوستانه کردن، عتاب کردن، مباحثه کردن روی، شکوه‌گری کردن
expostulation اعتراض دوستانه
exposure/exposure آشکارسازی
 پرده‌برداری، کشف
exposure of crime کشف جرم
exposure to political crisis در معرض بحران سیاسی قرار گرفتن
expound تفسیر کردن، بیان کردن، شرح دادن، یاد دادن، اظهار کردن
express توصیف کردن، اظهار کردن، نشان دادن، فهماندن، رساندن، دلالت کردن بر، فشردن، به زور گرفتن، با فشار بیرون آوردن، با وسایل سریع فرستادن، مانند بودن به، نماینده بودن از، با وسیله سریع السیر حرکت کردن، بیان کردن
express concern over(about) ابراز نگرانی کردن درباره
express congratulation over(about) تبریکهای خود را ابراز نمودن
express eagerness over(about) اظهار علاقه کردن نسبت به
express hope اظهار امیدواری کردن
expressive of دال بر
express one's full support for اعلام حمایت کامل کردن از
express one's gratitude

اظهار قدردانی کردن
express regret(over) اظهار تأسف کردن
express the dislike اظهار انزجار کردن
exprobrate/exprobate عیب‌جویی کردن، توبیخ کردن، ملامت کردن، سرزنش کردن
exprofesso آشکارا، به صراحت
expropriate به تملک درآوردن، سلب مالکیت کردن، برای کارهای عمومی گرفتن، بی‌بهره کردن، سلب مالکیت کردن از، مصادره کردن، گرفتن
expropriated properties اموال مصادره شده
expropriation;eviction;dispossession سلب مالکیت، گرفتن ملک اشخاص برای کارهای عمومی یا دولتی
expugn تاختن بر، با زور سر نیزه پیروزشدن و بیرون کردن، با حمله گرفتن، با جنگ و دعوا گرفتن، شکست دادن، مناسب برای حمله
expugnatory اخراج کردن، بیرون کردن، دفع کردن، تبعید کردن
expulse اخراج، بیرون کردن، طرد
expulsion قلع و قمع، تبعید بزهکار
expunction حک، محو سازی، تراشیدگی، پاک سازی، پاک‌شدگی

expunge حذف کردن از، محو کردن، پاک کردن، تراشیدن، زدن، نابود کردن، باطل کردن

expurgate تطهیر کردن، تهذیب کردن

ex-serviceman سرباز کهنه کار

ex-shah شاه سابق

exsuperate غلبه کردن، پیروز شدن بر، برتر شدن، پیش افتادن از، گذشتن از

extance برجستگی، پدیداری، آشکاری

extemporal; extemporaneous

فی البدیعه، بدون مقدمه، ارتجاعی، بی اندیشه، بی مطالعه، موقتی، چاره موقتی

extemporaneous → extemporal

extempore speech نطق بی برنامه، نطق بدون یادداشت

extemporise

بدون مطالعه سخنرانی کردن

extend تمديد کردن،

بیش از حد شرح دادن، شامل حال شدن، بودن، به زور گرفتن، رسیدن، منبسط کردن، دراز کردن، طول دادن

extensible قابل تمديد، توسعه پذیر

extension امتداد، تمديد، توسعه

Extension and Development

Corps سپاه ترویج و آبادانی

extension of agreement

تمديد قرارداد

extension of ties تجدید روابط،

توسعه روابط

extensive ممتد، وسیع

extensive damages

خسارتهای وسیع

extensive efforts تلاشهای فراوان

extensive military pressure

فشار شدید نظامی

extensive reading مطالعه وسیع

extenuate تخفیف دادن جرم

exterminable قابل انقراض،

exterminate ریشه کن کردن،

نابود کردن، از صفحه روزگار محو کردن

قابل انهدام، نابود کردن، برانداختن

exterminate enemy

نابود کردن دشمن، ریشه کن کردن ارتداد و کفر

exterminate heresy افراط گرایی،

افراطی، مبارزه طلبان افراطی

External Affairs Ministry

وزارت امور خارجه

external help کمک خارجی

external independence

استقلال خارجی

externalizing برون سازی

external pressure فشار خارجی

external stimulus محرک خارجی

extritorial برون مرزی،

دارای حقوق برون مرزی، دارای معافیت

و مصونیت برای خود و خانواده و مسکن

[در مورد نمایندگان سیاسی]

extimulate به هم زدن، برانگیختن،
تحریک کردن، به هیجان آوردن

extinct منسوخ، معدوم، به پایان رسیده،
خاموش، مرده، ازکارافتاده، ناپدیدشده،
نایاب، بی وارث

extinction براندازی، نابودسازی،
اعدام، انهدام، انقراض، نایابی، لغو،
حذف، تصفیه

extinction of human species
نابودی نوع بشر

extinguish منهدم کردن، منسوخ کردن،
نابودکردن، له کردن، بی جواب کردن،
کشتن

extinguishing تحت الشعاع قرار دادن،
خاموش کردن

extirpate ریشه کن کردن

extirpate Islam نابود ساختن اسلام

extoll ارتقاداتن، اغراق کردن،
بزرگ کردن، ستایش کردن، بلندکردن،
ستودن

extorsion اخذ به اجبار،
اخذ چیزی به زور، اخاذی

extorsion of money اخاذی پول

extorsive اخاذی کننده،
با تهدید اخذکننده

extorter → extortioner

extortion → chantage

extortioner; extorter;

extortionist; usurper غاصب

extortionist → extortioner

extra چاپ مخصوص، فوق العاده

extraction چکیده، اصل،
ریشه، نژاد، استخراج

extraction of information
چکیده اطلاعات، خلاصه اطلاعات

extra curriculum برنامه فوق العاده

extradictionary غیربیانی
(در سفسطه)، واقعی

extradite پس دادن مجرمین،
مجرمین در کشور بیگانه را به کشور
اصلی بازگرداندن، تسلیم کردن، رد کردن،
به دولت متبوع خوددادن، اقامت در محل
مخصوص

extradition
استرداد مجرمین به غیر از متهمین
سیاسی، استرداد تبهکار به مقامات
مسئول

extra edition چاپ فوق العاده

extra judicial دادگاه غیررسمی
(غیرمجاز، خصوصی)

extra-official
خارج از وظایف اداری، غیررسمی

extraordinary مأموریت فوق العاده،
فوق العاده

Extra Ordinary Arab summits

اجلاس فوق العاده سران عرب

Extra Ordinary General Meeting

جلسه فوق العاده مجمع عمومی

extra ordinary measures

اقدامات فوق العاده

extra ordinary session

اجلاس فوق العاده

extra ordinary split شکاف عمیق**extra payment** اضافه پرداخت**extra sensory perceptions**

حواس فوق حسی، حس ششم، شَم

extraterrestrial فرازمینی،

ماورای عالم خاکی، برون زمینی

extra-territorial برون مرزی**extra-territorial asylum**

پناهندگی برون مرزی

extravagance افراط کاری**extravagancy**

اثر یا تصنیف ادبی و موسیقی و

نمایشنامه، سخن گزاف

extravagate نامعقول گفتن،

کار نامعقول کردن

extreme افراطی**extremeness** افراط**extreme right** راست افراطی**extremist** افراطی**extremist groups** گروههای افراطی**extremists campaign**

مبارزه افراطیون

extricate سوا کردن، رها کردن،

نجات دادن، آزاد کردن

exultation تجلیل، ستایش،

[به دلیل پیروزی بر رقیب] شمع، وجد

eye-catching چشمگیر (جالب)**eye-opener** درس عبرت،

آینه عبرت، مایه شگفتی

eye shot دیدرس، چشم رس**eye-wash** اراجیف، حرف مفت**eye witness** شاهد عینی

F

F.A.A. → Federal Aviation

Administration fabianism

فابیانیسم (مسلک سازمانی سوسیالیستی در انگلیس که از نام سردار رومی "فابی" گرفته شده است و دیدگاه آن انتقال تدریجی و مسالمت‌آمیز از سرمایه داری به سوسیالیسم است.)

fabricate جعل کردن، ساختن، قصه ساختگی درست کردن

fabrication جعل، دروغ، کذب

fabricative جعلی، ساختگی

fabricator جعل کننده، چاپچی، چاخان، دروغ پرداز

face رو کردن، روبرو شدن، برملا کردن، حیثیت، آبرو

face it out صبورانه مقاومت کردن

in the face of عقب گرد

face-saving آبرومند، آبرومندانه

face-saving settlement

راه حل آبرومندانه

face to face communication

ارتباط چهره به چهره

face up to

روبرو شدن (با شهادت)، قبول کردن

facial ظاهری، مربوط به صورت، رخساری

facile سهل الوصول، زود یاب

facilitate تسهیل کردن، آسان کردن

facilities تسهیلات، امکانات

facinorous تبه کار، شریر، بدکار

facinorousness شرارت، تبه کاری

facsimile

گراور کردن، عکس برداشتن از، تقلید،

پست تصویری، رونوشت، نسخه عین،

کپی، نمابر، فتوکپی از راه دور

fact واقعیت، حقیقت،

حقیقت امر، عمل ارزشمند،

جنایت، گناه، جرم، تقصیر انجام شده،

مشکل، وجود، مسلم، واقعه، رویداد،
حادثه، اتفاق، امر مسلم، چگونگی امر،
ماوقع

fact finding حقیقت یابی

fact finding body هیئت تحقیق

fact-finding commission

کمیسیون تحقیق، کمیسیون کشف
حقیقت

fact finding team گروه تحقیق

faction فراکسیون، دسته بندی حزبی،
دسته بندی جناحی سیاسی در حزب
دیگر، گروه طرفداران، ناراضیان، توطئه،
نزاع، فساد حزبی، حزب، انجمن، فرقه،
روح حزبی، تعصب حزبی، نفاق،
کردار و رفتار، مناقشه، منازعه، اختلاف،
دودستگی، یکی از دسته های ارباب
سواری که در نمایشهای سیرک با رنگ
مشخص عرضه می شود

factional حزبی

factional conflicts

برخوردهای حزبی، درگیری های حزبی

factional heading

نزاع گروهی، نزاع حزبی

factionalism

سیستم حزبی و لزوم وجود احزاب
سیاسی در جامعه، (جورج واشنگتن در
آغاز استقلال امریکا واژه "فکشن" را به
جای "پارتی" به کاربرد)

factioneer پارتیزان، طرفدار،

هوادار حزب، فعالیت حزبی کردن،

در احزاب و دسته بندی فعالیت کردن

factionist تجزیه طلب، فتنه جو،

عضو حزب، مفسده جو، عضو دسته بندی

factionous فتنه جو، حزب دوست

factor عامل، حق العمل کار، نماینده،

کارگزار، وکیل گماشته، ضابط، ناظر،
مباشر، ترکیب کننده، تشکیل دهنده،
فرد اصلی، انتخاب کننده، مؤسس،
اعضای مؤسس شرکت، عامل فروش،
عامل طرفدار، طرفدار، عامل مشترک
کارخانه

factorage حق العمل کاری

factory کارخانه

(مرکز نمایندگی تجارتی در کشور بیگانه
و محل تمرکز عوامل، مرکز ایادی
یا واسطه ها، ساختمانها و مراکز تجارتی،
دفتر حق العمل کاری، ساختن
و ایجاد هر چه که وابسته به کارخانه است)

factory rejects ضایعات کارخانه

factotum

کسی که برای هر جور کار استخدام
می شود

facultate اجازه دادن، اختیار دادن،

تجویز و تصویب کردن، دارای توانایی
تفکر دادن

faculty قوه ذهنی

faculty of speech قوه نطق

facund فصیح، بلیغ، سخنور، فصاحت،

بلاغت، سخنوری محو شدن

fade محو شدن، محو کردن

faexpopuli توده مردم،

مردم عوام، عوام الناس

fag کار سیاه، کار سخت، مردهمجنس باز

fail شکست خوردن، رد شدن،

پذیرفته نشدن، کامیاب نشدن، موفق

نشدن، واماندن، عاجز شدن، کوتاهی

کردن، قصور ورزیدن، بی نتیجه ماندن،

نتیجه ندادن، عقیم ماندن، کم شدن، به

پایان رسیدن، تمام شدن، کافی نبودن،

سست شدن، ضعیف شدن، بی قدرت

شدن، فروکشیدن، خاموش شدن، از میان

رفتن، زوال یافتن، به خطارفتن، غلط

درآمدن، درست درنیامدن، ورشکستن،

ورشکسته یا درمانده شدن، نبودن،

مردود شدن

failing در غیاب (در صورت نبودن)،

نقطه ضعف

fail to obtain any agreement of all on the key issues.

به توافق نرسیدن در زمینه مسائل مهم

failure شکست، ناکامی، قصور

fain ignorance خود را به نادانی زدن

fair نمایشگاه، منصف، عادل، باوجدان

fair -minded people

افراد باوجدان و منصف

fairness شرط انصاف، شرط مروت

fair persuasions mixed with

sugared words

تحریکات آمیخته با کلمات شیرین

fair plays شرایط برابر

fait accompli

عمل انجام شده (کار از کار گذشته)

faith عقیده، آیین، عهد،

پیمان، دین، ایمان

faithful followers پیروان وفادار

fake جعل کردن، جعل، ساختگی،

تقلید، جازنی، دغل بازی، کلاه برداری،

گول زدن، مغبون کردن، تقلب کردن،

دزدیدن، غصب کردن، زخمی کردن،

کشتن، ساختن، جازدن، وانمود کردن، به

خود بستن

fake interview

مصاحبه مطبوعاتی ساختن، مصاحبه

ساختگی

fake up a story خبر ساختن

falange/phalange فالانژ،

(حزبی سیاسی که در سال ۱۹۳۳

در اسپانیا ایجاد شد. این حزب با احترام

به سنن ملی به ویژه سنتهای سلطنتی بر

اساس عقاید فاشیستی نوعی تعصب

گروهی شکل گرفته است. اخیراً به

گروههای راستگرای دست پرورده

نیروهای ارتجاعی نیز این نام را می دهند

که بر علیه نیروهای مرفقی دست به اعمال

وحشیانه و غیر انسانی می زنند.)

false imprisonment توقیف غیر قانونی

fall سرنوشت، بخت و اقبال،

قسمت و نصیب، توقیف، افت، سقوط،

سرنوشتی، زوال، تسلیم، شکست، افتادن

fallacious domination

	فریبنده، سفسطه آمیز
fallacy	اشتباه، سفسطه
fall back	عقب نشینی کردن
fall back upon	متوسل شدن به
fallible	جایز الخطا
man is fallible.	انسان جایز الخطا است.
falling down	فروپاشی، سقوط (دولت)
fall into a range	از جاد در رفتن
fall of government	سقوط دولت
fallout; radio active dust	غبار رادیواکتیو
fallout finding	پیدا کردن غبار رادیواکتیو
fall through	به نتیجه نرسیدن
fall under the thumb of	زیر سلطه... افتادن
false	خائن و بی وفا، ساختگی، ناحق، غیر قانونی، بیهوده، باطل، موقتی، بی دوام
false alarm	گزارش نادرست
false heroics	سخنان پرطمطراق و پوچ
falsehood	کذب محض، سخن کذب، دروغ پردازی
falsehood in war time	دروغ پردازیهای زمان جنگ
false imprisonment	توقیف غیر قانونی
false pretence	کلاهبرداری
false promise	وعده دروغ، دریاغ سبز

false rumour	→ hoax
falsification	تحریف، تکذیب، تقلب
falsify	تکذیب کردن، دروغ، تحریف کردن
fame	شهرت، آوازه، معروفیت، مشهور کردن، آگاه شدن
fameless	مجهول الهویه
family jar	نزاع خانوادگی
Family of orientation	خانواده راه یابی
famine	قحطی، قحط، غلا، کمیابی، نایابی، خشکسالی، گرسنگی، قحط سالی، از گرسنگی مردن، گرفتار قحطی شدن، گرسنگی کشیدن
fanatic	متعصب (شخص)
fancy of the public	جلب توجه عموم را کردن
fanterie; Infantry	پیاده نظام
fan the flames of war	دامن زدن به آتش جنگ
F.A.O	→ Food and Agricultural Organization
Organization	فائو (سازمان غذا و کشاورزی)
faring	جنگیدن، اجاره کردن، به مقاطعه گرفتن
farm	اجاره دادن به، مزدور کردن، اجیر کردن، نگاهداری کردن، به مقاطعه واگذار کردن، کاشتن، زراعت کردن در، کشتکاری کردن
Far-reaching	دور رس، دامنه دار

far-sighted دوراندیش، مآل اندیش، آینده‌نگر

farsightedness دوراندیشی، مآل اندیشی

fascinate شیفته کردن، مجذوب کردن، مسحور کردن، مفتون کردن، افسون کردن، چشم (کسی) را خیره کردن

fascism

فاشیسم (یک نوع نظام سیاسی که برای استقرار گونه‌ای دیکتاتوری بر پایه خشونت و ترور فعالیت می‌کند و دشمنی آشکاری با دموکراسی و سوسیالیسم دارد. فاشیسم بر عوام فریبی اجتماعی با شعارهای ضدیهود و عبارت پردازیهای ضد سرمایه‌داری بر اساس تعصب ملی و نژادی تأکید می‌کند).

راست‌گویی افراطی

fashion رسم، آیین، روش، مُد

fashionable متداول، مدرز

fashion plate شکل یا عکس ژورنال، شخصی که مطابق آخرین مد روز لباس می‌پوشد، شیک‌پوش

fashion show نمایش مد

fast محکم کردن، رقابت نمودن، استوار ساختن، نصب کردن، تأسیس کردن، انتقال دادن، سریع، تند

fastball politics سیاست افراطی

fastidiousness سخت‌گیری، مشکل‌پسندی، باریک‌بینی

fatal کشنده، مهلک، مصیبت‌آمیز، وخیم

بسیاربد، مخرب، چاره‌ناپذیر، ضروری، واجب، پر مخاطره

fatal blows ضربه‌های مهلک

fatalist معتقد به قضا و سرنوشت، معتقد به جبر و تفویض

fate مقدر کردن، قسمت کردن، تخصیص دادن، ویران کردن، باطل کردن، مقدر شدن

fat head تیت‌درشت و سیاه

fatherland; motherland میهن، وطن

fat target هدف بزرگ

fault تقصیر داشتن، گناه کردن، مقصردانستن، سرزنش کردن، قصور کردن، عاجز شدن، غلط درآمدن، خطا کردن، گمراه شدن

fauter; fautor; fauteur

صندلی دسته‌دار، کرسی ریاست، کرسی استادی دانشگاه، تمام استادی آکادمی فرانسه

fautor → fauterer

fautor محافظ، طرفدار، هواخواه

favor/our حمایت کردن، طرفداری کردن

in favour of به نفع

be in favor of somebody

طرفدار کسی بودن

favourable مساعد، موافق، سازگار، درخور، امیدبخش، خوب، مطلوب، سودمند، خجسته، فرخنده

favoured classes طبقات ممتاز جامعه

favouritism پارتی بازی،
طرفداری، تبعیض

fax فاکس
(مخابره تصویری کردن، فکس زدن،
فاکس کردن)

**F.B.I. → Federal Bureau of
Investigation**

**F.C.C. → Federal
Communication commission**

feal وفادار،
امین و وظیفه شناس، مخفی داشتن

featherbed
حمایت کردن بیدریغ (از صنایع،
کارخانجات و غیره)

feather bedding
مزد تبلی (در ناز و نعمت بار آوردن)

feather in one's cap(a)
مایه سربلندی، موجب افتخار، اسباب
عزت و افتخار

feather one's nest
جیب خود را پر کردن، بار خود را بستن

feature مطلب و مقاله مجله ای،
ویژگی بارز، مشخصه، خصوصیت،
خصیصه، کیفیت، چهره، قیافه، سیما،
صورت، ریخت، طرح صورت، خطوط
صورت، مقاله اساسی، مطلب مهم، فیلم
سینمایی بلند، فیلم اصلی، نقش اصلی
رابطه کسی دادن، نقش یا سهم مهمی
داشتن در، جایگاه ویژه ای داشتن در

feature editor

دبیر خبرهای داستانی ویژه روزنامه

features of the book

مشخصات کتاب

feature stories

داستانهایی که در مجله یا روزنامه به طور
ثابت و مرتب چاپ شوند مانند
داستانهای پلیسی، عشقی، ادبی، مطالبی
رازبرگ کردن و در جای چشمگیر چاپ
کردن

federacy اتحاد، اتفاق، ائتلاف
فدرال، ائتلافی، اتحادی، اتفاقی، نظام

federal حکومتی فدرال

Federal Aviation

Administration; F.A.A

اداره هواپیمایی فدرال

Federal Authorities

مقامات دولتی (حکومتی)

Federal Bureau of Investigation;

F.B.I. اف بی آی

(دفتر ایالتی بررسی و تحقیقات، اداره
تحقیق و تجسس مرکزی)

Federal Communication

Commission; F.C.C.

کمیسیون ارتباطات دولتی

federalism

فدرالیسم (تشکیل چند کشور متحد یا
یک حکومت مرکزی)

federal police force

نیروی پلیس حکومتی (فدرال)

federate هم پیمان کردن، هم عهد کردن،

متعهد کردن، هم‌پیمان شدن، متحد شدن،
تشکیل دادن کشورهای متحد، ائتلاف
کردن

federation هم‌پیمانی، ائتلاف، اتحاد

federation of labor

فدراسیون کارگری اتحاد کارگری

fedity ناپاکی، شرارت، فساد

fee اموال منقول، موروثی،

در دوره ملوک الطوایفی، جیره، اجرت،
حق، مزد، پول، پول جای، حق دادن، انعام
دادن، اجیر کردن

feeble ضعیف، ناتوان، سست

feedback فیدبک

(عکس العمل مخاطبان و سائل ارتباطی)،
بازفرست، بازخورد

felicitate تبریک گفتن، شادباش گفتن،
تهنیت گفتن

felicity سعادت، نیکبختی، رستگاری،
سعادت‌مندی

fellow-countryman هم‌میهن

fellow of a college استاد مدرسه یادان‌شگاه

fellow of the journalist institute
عضوانستیتو روزنامه‌نگاری

fellowship مقام استادی، شغل استادی،
اخوت، همدمی

fellow staff همکاراداری

fellow traveller همسفر، رفیق راه

felodese خودکشی

felonious/felonous جنایتکارانه،

جنایت آمیز

felony تبه کاری، جنایت، جرم

feminism طرفداری از نهضت زنان،

جنبش برابری زن و مرد

fence حمایت، حصار، دیوار،
پرچین، حفاظ

fence mending

به صلح و آشتی روی آوردن

fend off پدافند کردن، دفع کردن،
کج دار و مریض رفتار کردن

ferment تحریک کردن،

تهییج کردن، گرم کردن

ferocious battle نبرد شدید

ference

شور و هیجان، جوش و خروش

ferry گذرگاه، گذر، عبور،

حق گذر، اتوبوس دریایی

festival عید (به ویژه مذهبی)

festivity جشن و سرور

festoon somebody with flowers

کسی را غرق گل کردن

fetter پابند، زنجیر، قید،

مانع، بندگی، اسارت

feud/feod عداوت، دشمنی،

جنگ و نزاع، کشمکش، عداوت کردن،

جنگ و نزاع کردن برای مدت طولانی

flasco شکست کامل و مفتضحانه،

شکست افتضاح آمیز

fib دروغ مصلحت آمیز، دروغ کوچک،

دروغ کم اهمیت، جفنگ گفتن، دروغ

کوچک گفتن
fickle person آدم متلون المزاج
fidelity وفاداری، درست پیمانی، راستی، صداقت، وظیفه شناسی، وفا
field day روز سان
field fortifications استحکامات صحرائی
field of battle; (battlefield) میدان جنگ
fields of events صحنه رویدادها
field survey بررسی علی
fiendish عفریت صفت، دیو خوی، شریرانه، از روی جنایت
fifth column ستون پنجم، (اصطلاح ستون پنجم را اولین بار ژنرال فرانکو بیان کرد)
fight جنگ، جنگیدن
fight for heart and alter جنگیدن برای دین و وطن
fight it out از راه جنگ یکسره کردن، با جنگ خاتمه دادن
fight with teeth and nails با چنگ و دندان جنگیدن
figure head مقام تشریفات
figure in talks مطرح شدن در مذاکرات
file صورت، فهرست، قطار، ردیف، ستون، راسته، خط، پرونده، اصلاح کردن، پرداخت کردن، آدم حيله گر، درست کردن، مرتب کردن، طبقه بندی

کردن مطالب و پرونده ها
file claim اقامه دعوی کردن
filecopy نسخه مخصوص بایگانی
file keeper بایگان، ضبط
file number شماره پرونده
file past رژه رفتن
file to مرتب کردن و طبقه بندی کردن مطالب و پرونده ها
file to a story مخابره یک خبر
filibuster نظامی غارتگر، کارشکنی در مجلس
filibusterism غارتگری، تمایل به غارتگری
filicide فرزندکشی، فرزندکش، بچه کش
filler تکه خبر، سوراخ پرکن صفحه
film فیلم
film camera operator مسئول دوربین فیلم
film editing room اتاق تدوین فیلم
film editors تدوین کنندگان فیلم
filming record سابقه فیلمی، مدرک فیلم، ضبط فیلمی
film process laboratory آخرین چاپ روزنامه، پایانی، نهایی
final لا براتوار ظهور فیلم
final act نهایی، پایانی، قطعی
final act سند نهایی (سندی که در پایان کنفرانسها

و سمینارها درباره تصمیمات گرفته شده
در جلسات، تنظیم و به امضای اعضای
رسمی کنفرانس و سمینار می رسد.

final decision رأی قطعی

Finally you will have to deal with me
بالاخره سروکارت به من می افتد.

final perseverance استقامت نهایی
پشتکار نهایی

finance company مؤسسه (تأمین) ملی،
شرکت اعتبارات تجاری

finance ministry وزارت دارایی

financial مالی

financial agency آژانس مالی

financial aid کمک مالی

financial backer پشتیبان مالی

financial difficulties مشکلات مالی

financial enterprises مؤسسات مالی

financial institute credit سازمان اعتبارات مالی

financial laws قوانین مالی

financial minister وزیر دارایی

financial mission هیئت اعزامی برای امور مالی

financial secretary مشاور مالی

financial tribunal دیوان محاسبات

financier سرمایه دار، سرمایه گذار،
متخصص مالی، متخصص امور مالی

fin de non-recevoir رد کردن اعتراض یا شکایت دولت

finding تصمیم دادگاه یا هیئت منصفه،
حکم، یافته

findon; haddock; find out
کشف کردن،

find out → findon

find voice جرأت پیدا کردن

fine جریمه، تاوان، غرامت،
مبلغی که مستأجر هنگام تصرف ملک
درازای کاهش اجاره به موجر می دهد،
قرار، اصلاح، قرار تصفیه، قرار و مدار،
انجام، عاقبت، جریمه کردن، جریمه
گرفتن از، جریمه دادن، عوض دادن

Fingerprint Department
اداره انگشت نگاری

finger-print اثر انگشت

finish تمام کردن، به انتها رسانیدن،
خاتمه دادن، کسی را نابود کردن، تمام
شدن، منتهی شدن، رتبه آخر

finite محدود،
دارای محدودیت زمانی، پایان یافتن

fink جاسوس، خبرچین، اعتصاب شکن

fire آتش زدن، افروختن،

تفنگ یا توپ آتش را خالی کردن،
در کردن، محترق ساختن، ترکانیدن،
منفجر کردن

fire arm اسلحه گرم، اسلحه آتش

fire salute سلام نظامی
(با به صدا درآوردن توپ)

firing squad خط آتش، گروه آتش، جوخه اعدام

firm شرکت، کارخانه،
 مؤسسه بازرگانی، محکم
first نخست، نخستین، یکم، بزرگ،
 مقدماتی، آغازکار، ابتدا، اولین
first aids کمکهای اولیه
first day story خبر روز وقوع
first hand news خبر دست اول
first post شیپورخبر
first quality رتبه اول (کیفی)
first rate درجه یک
first strike
 ضربه اول (در مورد توازن موشکی)
first vice president
 معاون اول رئیس جمهور
fiscal عایداتی، مالیاتی، مالی
fiscal policy سیاست مالی
fiscal year سال مالی
fish and fowl → fowl and fish
fishy row منازعه مشکوک
fisticuff/fistycuff جنگ با مشت
fit صلاحیت دارکردن، درخورکردن،
 مناسب ساختن، خوردن به (از نظر
 موقعیت)
fix کار گذاشتن، برپاداشتن، نصب کردن،
 سفت کردن، جایگیر ساختن، نشان دادن،
 قرارداد دادن، قطع کردن
fixing rate نرخ بندی (ثابت)
flag → bot
flag-bedecked streets
 خیابانهای آراسته با پرچم

flagrant آشکار
flagrant offence جرم آشکار
flagrant violation
 تخطی آشکار، تخطی رذیلانه
flag-staff چوب پرچم
flag-waving نمایش میهن پرستانه،
 ابراز احساسات (با تکان دادن پرچم)
flair شم
flak jacket; flak vest
 جلیقه تن پوش ضد گلوله، ضد ترکش
flak vest → flak jacket
flash خبر فوری و برق آسا،
 نخستین اعلام یک واقعه
flashback پس نگر، پس نما،
 پس نمایی (ادبیات و لیستها و غیره - قطع
 داستان و نشان دادن صحنه های گذشته)
flat dementia تکذیب ظاهری
flat proof اولین نمونه حروفچینی شده
flay غارت کردن، به باد انتقاد گرفتن
flea market بازار کهنه فروشها
flee گریختن
fleet ناوگان
 (دسته کشتیهای جنگی یا بازرگانی)
fleet admiral دریابد (نیروی دریایی)
Fleet street
 یکی از خیابانهای مشهور لندن که مرکز
 روزنامه ها و آژانسهای خبری است،
 جراید لندن
fleme بیرون راندن، بیرون کردن
flexanimous قادر به نفوذ در فکر

flexibility	انعطاف پذیری
flexible	خم شو، کج شو، رام شو، رام شدنی، زودباور، قابل تغییر، کشدار، گرداندنی، انعطاف پذیر
flick	ضربت آهسته و سبک با شلاق، تکان ناگهانی
flight fleet	بادپا، تندرو
flight lieutenant	ستوان نیروی هوایی
flim/flam	فریب، حقه بازی، هرزه درآی، سخن یاهو
flimp	دزدیدن، سرقت کردن، به کمک وردست دزدی کردن
flimsy	پیزری، ضعیف الحال، پوشالی، ناپایا، سطحی
flimsy article	مقاله سطحی
flinch	شانه خالی کردن، خود را عقب کشیدن، جمع کردن، خودداری کردن، دریغ داشتن
fling	پرت کردن، انداختن، افکندن، بیرون دادن، خارج کردن، کنار انداختن، پرتاب کردن
flip	بی ادب، بدون مبادی آداب
flip-flop	تغییر ناگهانی
flip/flop diplomacy	دیپلماسی بدون مبادی آداب
flirt	لاس زدن
float a bond issue	اوراق قرضه منتشر کردن
floating bridge	پل شناور
floating piece	

	خبر یا آگهی بدون جای معین
flood	زیر سیل پوشاندن، پوشانیدن، غرق کردن، آبیاری کردن، سیل گرفتن، لبریز کردن، موجب طغیان شدن
flood stricken areas	مناطق سیل زده
floor leaders	رهبران کنگره امریکا
flop	باشدت حرکت کردن، شلاق زدن، تازیانه زدن، پی در پی شلاق زدن، تنبیه کردن، انتقام سخت گرفتن
floperoo/flopperoo	شکست قطعی، شکست فاحش
floral tributes	تقدیم دسته گل به منظور ادای احترام
floterial-jloterial	داوطلب انتخابات یا کاندیداشدن برای مقامی، معرفی یا کاندیداشدن از طرف یک حوزه انتخاباتی
flounder	دست و پا کردن، اشتباه کردن، کار را به سختی یا خام دستی انجام دادن، تقلا کردن
flour depots	انبارهای آرد
flourish	رشد کردن، نشوونما کردن، پیشرفت کردن، ترقی کردن، کامیاب شدن، در منتهای درجه شهرت بودن، شهرت یافتن، متداول شدن، لاف زدن، جولان دادن، خودنمایی کردن، تیغ افشانی کردن، صنایع بدیع را به کار بردن، خوش نویسی کردن، زینت کاری کردن، آرایش دادن، افشاندن، تاب دادن، به هر سوگردانیدن، نمایش دادن، شاداب شدن،

گل کردن
flourishing درحال پیشرفت
flow of information جریان اخبار
fluctuation of prices نوسان قیمتها
fluctuations نوسانات، تغییرات،
 نوسانات (اقتصادی)
flummadiddle چیز بی ارزش،
 مهمل، مزخرف
flummox/flummix/flummux
 پریشان، سقوط،
 تسلیم، فرو ریختگی، پریشان کردن،
 برهم زدن، شکست خوردن، درهم
 فرو ریختن، تسلیم شدن، سقوط کردن
flunk شکست خوردن
 (در امتحانات)، موجب شکست شدن،
 رفوزه شدن، ورشکست شدن (در
 سیاست)
flunked statesman
 سیاستمدار شکست خورده
flunkies چاپلوسان، جیفه خواران،
 نوکران، بله قربان گوها
flunky/flunkey پادو، نوکر، چاپلوس،
 کارگر غیر ماهر، فعله، آدم بی اهمیت
flushed with victory
 مغرور از پیروزی
fluster های وهوی راه انداختن،
 برآشفتن، سراسیمگی، دستپاچگی
flutter دسته جمعی،
 حرکت دسته جمعی، لرزش، اهتزاز،
 دسته جمعی، حرکت سراسیمه و

مضطرب، در اهتزاز بودن، این سووآن
 سو پریدن، سراسیمه بودن، بی قرار بودن،
 مضطرب بودن، در اهتزاز آوردن، برهم
 زدن، سراسیمه کردن، آشفتن، دست پاچه
 کردن
fly a kite بادبادک هوا کردن،
 عقیده عمومی را در آوردن، با دغل بازی
 پول جمع کردن
flux an reflux جزرومد، تغییرات زمانه
fly-by-wire
 هدایت خودکار (هواپیما و موشک)
fly combat mission
 انجام پروازهای جنگی
flying saucer بشقاب پرنده
flying squad
 گروه ضربت (عامیانه پلیس)
fly mud به حیثیت کسی خدشه رساندن
fly to arms آماده جنگ شدن
fob گول زدن، فریفتن، کلاهبرداری کردن
foe دشمن
F.O.B. → Free On Board
focus مرکز توجه، کانون
fogyism کهنه پرستی، محافظه کاری
foil دفع کردن، خنثی کردن، لودادن
foil a coup خنثی کردن کودتا
foil a plot توطئه ای را خنثی کردن
foison فراوان، وافر،
 تقویت نیروی بدنی، قدرت فکری
folio-dossier
 پرونده شماره شده که سوابق کسی را

	نشان می دهد
folk	مردم، گروه، دسته، طبقه خویشاوندان، ملت
follow	پیروی، استنباط، متابعت، درک، جانشین، نتیجه
followers	اتباع، پیروان
followers of the divine book	اهل کتاب
followers (the)	عامه، مردم، مخاطبان
following previous discussions	پیرو مذاکرات قبلی
following the soviet line	پیروی از خط شوروی (سابق)
follow suit	تعقیب قانونی کردن
follow up	تعقیب کردن، دنبال کردن (تا آخر)
follow up the issue	تعقیب کردن موضوع
folly	نادانی، حماقت، بی خودی، بدکاری
foment; fomentation	هیجان، تشویق، تحریک، شفیق، حالت هیجان
fomentation → foment	
fondle	نوازش، ناز کردن، در آغوش گرفتن، عشق ورزیدن، بازی کردن
Food and Agricultural Organization; F.A.O	سازمان خوار و بار و کشاورزی
food-stuff	ارزاق، مواد غذایی
fool	نادان، احمق، دلقک

football rally	تظاهرات در فوتبال، مسابقه فوتبال
footing	برآمدگی، پی دیوار، پایه ستون، جای پا، قدمگاه، مناسبت، موقعیت، وضع، حالت، زمینه، حرکت پا، دخول، ورود، ورودبه، ازراه، جمع، جمع ستونی، ازارقام
foot-notes	یادداشت‌های پایین صفحه، پانویس
foot pace	گام آهسته، قدم، پله
foot soldier	سرباز پیاده
foozle	سرهم بندی کردن، تبدیل کردن، خراب کردن، بدساختن، سَنَبَل کردن
for	برای، به جهت، به واسطه، به خاطر، برای اینکه، به علت اینکه، به جای، در عوض، از طرف، با، به قیمت، به بهای، در مدت، در پی، عقب، تا، قدر، با وجود، در برابر، برابر، در طرفداری، به طرفداری از، در وجه، پیرو، مال، پیش از
forage	تلاش، غارت، تباہ کردن، فاسد کردن، چپاول، ویران کردن، ربودن، آذوقه، کاوش کردن، تلاش عمیق، باتلاش بدست آوردن
for as much as	نظربه اینکه، با در نظر داشتن، چون که، از آنجایی که، تا آنجایی که
for bearance	ارفاق، حوصله، شکیبایی، گذشت، اغماض
forced frugality	صرفه جویی اجباری
forced labor	بیکاری

forced labor camp

اردوگاه کار اجباری

forced migration

مهاجرت اجباری

forced war

جنگ تحمیلی

force factional struggles

منازعات شدید حزبی

force majeure

فورس ماژور

(نیروی برتر، وضع اضطراری)

forcible

عدوانی، قهری، خشونت آمیز

forearm

مسلح کردن (از قبل)

forecast

پیش بینی کردن

(هواشناسی، بازرگانی)

foreign affairs ministry

وزارت امور خارجه

foreign debt

قرض خارجی،

بدهی خارجی

foreign currency

ارز خارجی

foreign desk

بخش اخبار خارجی

foreign exchange

ارز،

مبادله ارز خارجی

foreign exchange committee

کمیسیون ارز خارجی

foreign exchange resources

ذخایر ارزی

foreign exchange transactions

معاملات ارز خارجی

foreign followers

اتباع خارجی

foreign intervention

دخالت خارجی

foreign media

رسانه های خارجی

foreign nationals

اتباع خارجی

foreign papers

مطبوعات خارجی

foreign policy

سیاست خارجی

foreign policy dilemma

بن بست سیاست خارجی

foreign proxy in the region

حضور ناخوانده خارجیها در منطقه

foreign subjects

اتباع بیگانه

foreign trade minister

وزیر تجارت خارجی

foreign trade school

دانشکده سرویس خارجی (تجارت)

Forensic medicine

پزشکی قانونی،

کالبدسنجی، جسدشناسی

fore-shorten

معرفی وارونه یک واقعیت

fore sight

آینده نگری

fore-stalling

احتکار

fore-stalling the wheat harvest and

selling at three times its cost

احتکار محصول گندم و فروش آن به سه برابر قیمت

fore token

نشان پیشین

forewarn

بر حذر داشتن

(از پیش هشدار دادن)

foreword

دیبچه، مقدمه،

سرآغاز، پیش گفتار

forfeit

جریمه، تاوان،

از دست دادگی، فقدان

forfend/forefend

دفع کردن،

دور کردن،

forgather/foregather

جلوگیری کردن، منع کردن، مانع شدن،
محفوظ داشتن انجمن کردن، اجتماع
کردن، گردآمدن، فراهم آمدن

forge جعل کردن

forge a file on somebody

برای کسی پرونده سازی کردن

forged signature امضای جعلی

forgery documents اسناد جعلی

forget فراموش کردن، از یاد بردن،

غفلت کردن، صرف نظر کردن،

ناچیز داشتن، حقیر شمردن، اهمیت

ندادن، ندیدن، نادیده گرفتن

forgive بخشیدن، صرف نظر کردن،

عفو کردن، آزاد کردن، از سر تقصیر

درگذشتن

forgiveness بخشش، آمرزش، عفو،

بخشایش، گذشت

forjudge/forejudge

در نتیجه محاکمه محروم شدن، خارج

شدن، خلع ید کردن، مقصر قلمداد کردن،

سزاوار دانستن

forlorn hope امیدواهی، کار عبث

form قالب یا فرم صفحه، تشکیل دادن

formal ظاهری، اساسی،

رسمی، تشریفاتی

formal charge sheet ادعانامه رسمی

formal courses دوره های رسمی

formality رسمیت، آیین، تشریفات،

آداب و رسوم، رعایت رسمیت، رسمی

بودن، اصل، اساسی

formal protest اعتراض رسمی

form a quorum

رسمیت پیدا کردن (با حدنصاب)

تشکیل دادن (با حدنصاب)

formation شکل بندی، شکل گیری

formation of new cabinet

تشکیل کابینه جدید

formation of new classes of

society

ساخت طبقات جدید جامعه

formidable opponent

حریف شکست ناپذیر

forms close

ساعت مشخص پایان صفحه بندی

formulaic قالبی، کلیشه ای

fornication زنا (جماع دو فرد مجرد)

forsake انکار کردن، تکذیب کردن،

تسلیم کردن، دست کشیدن

forsake a religion ترک دین کردن

forsloth سهل انگاری کردن،

غفلت کردن، ضایع کردن، از دست دادن

forslow/foreslow غفلت کردن،

به علت سهل انگاری از دست دادن،

سست شدن، کند شدن، درنگ کردن،

دست به دست شدن، معطل کردن، به

تاخیر انداختن، عقب انداختن

forstall منحرف، آشفته، گیج

forstaller محترک

forswear باسوگند انکار و رد کردن،

به دروغ قسم یاد کردن، تجاوز کردن،

تخلف کردن
fort سنگر، استحکام، برج و بارو،
 حصار، دژ، قلعه، قلعه نظامی، پاسگاه
 مرزی
forthcoming قریب الوقوع،
 در دست تهیه، زیر چاپ، آماده ارائه
forthcoming events
 وقایع قابل پیش بینی یا قریب الوقوع
for the eyes only اردوگاه کار اجباری
fortifiable استحکام پذیر،
 قابل استحکام و سنگربندی
fortification استحکامات، سنگربندی،
 مستحکم سازی
fortress قوا، استحکامات نظامی، سنگر،
 قلعه نظامی، دژ، جای سنگربندی که
 برای پادگانهای بزرگ مناسب باشد،
 برای دفاع آماده کردن، سنگربندی کردن،
 مستحکم کردن، دارای قلعه با
 استحکامات کردن
fortress artillery توپخانه استحکامات
fortuitous event حادثه خبری
fortune hunter; time-server
 فرصت طلب
forum اجتماع عمومی، دادگاه،
 میدان شهر (روم باستان)، تبادل نظر،
 منظر جهانی، گردهمایی، محل
 برخورد آرا
forwarding agent عامل ارسال کالا
forwarn از پیش اخطار دادن
foryield پس دادن، برگرداندن

جبران کردن، تلافی کردن
For Your Information; (F.Y.I)
 برای اطلاع شخصی شما
fouly شیرانه، از راه خیانت،
 به نادرستی، به طور غیرعادلانه، به
 رسوایی، غیرمنصفانه، به هرزگی، بافسق
 وفجور
foundation شالوده، پایه و اساس، بنیاد،
 اصل، پی ریزی، تأسیس، برپاسازی، بنا،
 بنیانگذاری، دایر سازی، ساختن، بنگاه،
 مؤسسه خیریه
15th Khordad Foundation
 بنیاد ۱۵ خرداد
foundationalist بنیادگرا
Foundation for the Oppressed
 بنیاد مستضعفان
foundership تأسیس، بنیانگذاری
four freedoms آزادی چهارگانه،
 (مربوط به فرانکلین روزولت)، آزادی
 بیان و عقیده، آزادی دین، آزادی رهایی
 از احتیاج، آزادی از ترس
four-pronged attack → all out
 attack
fowl and fish; fish and fowl
 فاقد عقیده و شخصیت معین
fraction فراکسیون،
 گروههای نمایندگان احزاب، گروهی که
 در داخل یک حزب پدیدار می شود
fractured political climate
 اوضاع نابسامان سیاسی

fragmentation	پاره پاره شدگی، پاشیدگی
frail	ضعیف
framework	چارچوب، قالب
frame-up	پاپوش سازی، پرونده سازی
framing	کادرگذاری
franchise	حق رأی در انتخابات، امتياز قائل شدن، بزرگواری کردن، حق مخصوص دادن، آزادی دادن، آزادکردن، معافیت قائل شدن برای همه، حق انحصاری پیدا کردن
frank tenement	مالکیت مطلق، مالکیت آزاد
fraple	ستیزه جویی کردن، نزاع کردن، غوغا کردن، جنجال برپا کردن، مشاجره کردن
frat	برادری کردن، دوستی کردن، اتفاق کردن
fraternal	مبنی بر دوستی، دوستانه، ائتلافی، اتحادی، برادری، برادرانه، برادروار
fraternize	برادروار رفتار کردن، دوستانه رفتار کردن
fratricidal war	جنگ برادرکشی (برادرکشانه)
fratricide	برادرکشی، خویشاوندکشی، هم وطن کشی، خانمان براندازی (مجازی)
fraud	حیله گری، دغلکاری
fraud free election	انتخاب سالم،

fraudulent	انتخابات بدون تقلب کلاهبردار، فریبکار
fray	ترس، وحشت، خوف، هراس، یورش، حمله، غوغا، هیاهو، نبرد، نزاع، جنگ، مهممه، آشوب، ستیز، منازعه، جدال، کشمکش، مبارزه، ترساندن، وحشت زده کردن، رم دادن، فرار کردن، متفرق کردن، ستیزه کردن، مبارزه کردن، جنگ کردن، نزاع کردن
freak	عجیب و غریب، هیولا، عجیب الخلقه
freakish → grotesque	
free	آزاد، مطلق، مستقل، اختیاری، مختار، مجانی، رایگان، معاف، سخاوتمند، کبیر، دارای اختیار از فرد، تهی، عاری، روا، مجاز، جایز، اصیل، شریف، آزاده، بی ریا، مساعد، موافق، فراوان، بی عیب، ولخرج، مسرف، بی تکلیف، رک گو، گستاخ، بی دقت، نادرست، بی گناه، جدا، منفصل
free-boot	غارت کردن، چپاول کردن
free-booter	غارتگر، راهزن
free-born people	مردم آزاد
freedom	آزادی، استقلال، اختیار، حق امتیاز، آزادگی، گستاخی، رک گویی، معافیت، حق انتخاب، آزادی بازرگانی، حق رأی، بلندنظری، بخشندگی، سخاوت، جوانمردی، سهمی از زمین که به آزادگان اختصاص داده شده، آسانی، راحتی، سهولت، روانی

freedom fighters مبارزان آزادی

freedom from evil record / free

from evil record

عدم سوء سابقه

freedom of associations

آزادی اجتماعات

freedom of conscience آزادی عقیده

freedom of expression آزادی بیان

freedom of religion آزادی مذهب

freedom of speech آزادی نطق و بیان

freedom of the press

آزادی مطبوعات

freedom of the seas آزادی دریاها

freed prisoner زندانی آزاد شده

free flow information

جریان آزاد اخبار و اطلاعات

free-flow system نظام جریان آزاد

free-for-all همگانی،

برای همه، بزن بزن، الم شنگه

free grants کمکهای بلاعوض

free interprise system

سیستم تجارت آزاد

free lance ستون نویسی

(نویسنده‌ای که برحسب تعداد ستونها یا

صفحات نوشته خود دستمزد می‌گیرد)

freeload مفت‌خوری کردن

freeloaders مفت‌خوران

free market بازار آزاد

free of charge رایگان، مجانی

Free on board; F.O.B.

(تحويل کالا تاروی عرشه کشتی، در)

معاملات تجاری به کار می‌رود و مقصود

این است که جنس با کرایه حمل تاروی

کشتی فروخته شده)

free on rail تحويل در قطار

free port بندر آزاد

free trade zone منطقه تجارت آزاد

free world جهان آزاد

freeze بلوکه کردن، از کار انداختن

freezed funds سرمایه‌های بلوکه شده،

سرمایه‌های از کار افتاده

freighter هواپیمای باری

French suzerainty حاکمیت فرانسه

frenzy جنون آنی

frequency; frequency تکرار، کثرت،

و فوع، تندی و سرعت، شلوغی، ازدحام،

تناوب، فرکانس، ارتعاش، وفور،

فراوانی، مداومت

frequency → frequency

fresh تازه نفس، آماده، بی تجربه،

پررو، جسور، گستاخ، قوی، سخت،

شدید، نیروی تازه نفس، تازه

freshen نیرو گرفتن، نیرو دادن

fret قیل و قال کردن، هیاهو کردن

Friday prayers نماز جمعه

Friday prayers leader امام جمعه

friend and foe دوست و دشمن

frigate ناو

frighten ترساندن، هراسانیدن،

وحشت زده کردن، رم دادن، رماندن،

ترسیدن، به وحشت افتادن	
frigid	بسیار رسمی (به طور مجازی)
fringe	حاشیه
fringe benefits	مزایای جنبی
fritter	حرام کردن، تلف کردن، هدر دادن (پول یا وقت)
front	جسارت، گستاخی، بی‌شرمی، جبهه، حریم، طرز برخورد، روش، سیاست، نظر، طلایه، پیشواز، مبارزه برای رسیدن به اهداف مشترک توسط نمایندگان سیاسی طبقات و اقشار مردم
front-runner	پیشواز، پیشگام (در مسابقه یا انتخابات و غیره)
frontier	رودررو، خط، سرحد، مرز، وابسته به مرز، واقع در مرز، مرزنشین، صف جلویی یک لشکر، حمله، مقاومت، جبهه، روبرو، خط دفاعی، مرزی، شهر مرزی، شاخص بین اشیای مختلف مرزی
frontier card	پروانه مرزی (گذرنامه‌ای که به ساکنین مرزی برای عبور داده می‌شود)
frontier control department	اداره مرزبانی
frontierless journalists	خبرنگاران بدون مرز
borderless	borderless
frontiers of a country	مرزهای یک کشور
frontiers-men	مرزنشینان
front line	خط مقدم جبهه،

خط اول جبهه	
front-man	سخنگوی جنگ، جنگجو
front of national liberation	جبهه آزادی بخش ملی
front page	صفحه اول روزنامه
fructure	برخورداري، تمتع، استفاده
fruitful talks	مذاکرات ثمربخش
fruitless talks	مذاکرات بی نتیجه
frustrate	عقیم گذاشتن، خنثی کردن، ناامید کردن
frustrate all attempts	بی اثر گذاشتن کوششها
frustrate an enemy in his plan	خنثی کردن نقشه دشمن
frustration	عقیم‌گذاری، خنثی سازی
fubbery	خدعه، حيله، نیرنگ، فریب
fucate	تقلبی، ساختگی، جعلی، رنگ کرده، رنگ زده، جازده
fuddy-duddy	آدم دمدمی و احساساتی، امل
fude	سرهم بندی کردن، جعل کردن، دستکاری کردن
fudge; column	انحباری که در آخرین لحظات چاپ روزنامه گنجانده شده است، محلی که برای آخرین اخبار سفید گذاشته شده
fuel	سوخت، تقویت، تجدید نیرو، تجدید
out of fuel	اتمام سوخت
fuel tanker	مخزن سوخت

fugitate فراری اعلام کردن
(کسی را به طور رسمی فراری اعلام کردن و با این عنوان اموال او را ضبط کردن)

fugitive گریخته، گریزنده، فراری، تبعیدی، فروگذار، ناپایدار، نابودشدنی، آوازه، مهاجم، پناهنده

fugitive soldiers سربازان فراری

fugle پیشرو شدن، پیشاهنگ شدن، سرمشق شدن، سردسته شدن، نماینده شدن، به حرکت درآوردن

fulfil/fulfill اجرا کردن، تکمیل کردن، تمام کردن

fulfilment of obligations انجام تعهدات یا الزامها

full انباشته، کامل، تمام، جامع، پرکرده، لبریز، مملو، فراوان، وافر، شلوغ، پرجمعیت، پوشیده، راضی، مجهز، باتوضیحات کامل، شرح کامل، در معرض رؤیت

full age سن رشد

full diplomatic ties روابط کامل سیاسی

full dress بالباس تمام رسمی

full-fledged تمام عیار، فراگیر

full employment استخدام کامل، خدمت تمام وقت

full-fledged war جنگ تمام عیار

full page صفحهٔ پروفشده

full play قتل، آدم کشی

full scaled همه جانبه، تمام عیار

full support حمایت کامل

full text متن کامل

full-authorized تام الاختیار

fully empowered تام الاختیار، مطلق العنان

fully function embassy سفارت کاملاً فعال

fully qualified جامع شرایط

fulminate منفجر شدن، محترق شدن، آتش زدن، با تهدید صادر کردن، با تهدید چاپ کردن، تهدید کردن، ناگهان حمله کردن

fumbling کورکورانه جلورفتن، کورمالی کردن

fume رنجش، خشم، غضب، غیظ

function وظیفه، کار، پیشه، حرفه، شغل، منصب، مقام، کارویژه، ماموریت، هدف، منظور، مقصود، آئین رسمی، اجتماع عمومی یا مذهبی، انجام، ایفا، عمل

functional عملی، نقشی

functional competence شایستگی کارکردی، شایستگی عملی

functional literacy سوادآموزی کارکردی

functionary کارگزار، مأمور صاحب مقام

fund پول، صندوق، سرمایه گذاری کردن

fundal وابسته، عضو، اساسی، بنیادی

fundamentalist بنیادگرا، قشری

(اطاعت کننده موبه مواز کتاب مقدس)

قانون بنیادگرایی، **fundamental law**

حقوق اساسی

اساساً، به طور بنیادی **fundamentally**

fundamental principles

اصول بنیادی

fundamental reforms

اصلاحات بنیادی

funeral rites

مراسم یا آئین تشییع جنازه

پیش بودن، جلوانداختن، **further**

کمک کردن به، تقویت کردن، ادامه دادن،

پیشرفت کردن، وسیله چیزی را فراهم

کردن

اظهارات بعدی **further allegations**

در پیشبرد... **in furtherance of...**

تشنج بعدی، **further escalation**

شدت عمل بعدی

از این گذشته، به علاوه **furthermore**

حرکت بعدی **further movement**

در پی، در تعقیب **further to**

furtum manifestam

سرقت علنی (سرقتی که دزد در حین

دزدی گرفتار شده و طبق قانون باید

دو برابر مال مسروقه را بپردازد)

غضب، عصبانیت، غیظ، **fury**

هیجان شدید، خشم، خشم زیاد،

از جاد رفتگی، دیوانگی، سختی، شدت،

درنده خویی، آشوب بزرگ، اضطراب

شدید، تشنج شدید

اقتصاد آمیخته **fused economy**

هنگ تفنگداران **fusilier**

شلیک پی در پی، آتش متوالی، **fusillade**

تیرباران، رگبار، اعدام به وسیله تیرباران،

انتقاد متوالی، زیر آتش پی در پی

قرار دادن، نیروی گذاخته هسته‌ای

هیاهو، داد و بیداد، سرو صدا، **fuss**

قلیل و قال، جار و جنجال، آشفتگی

واضطراب از روی خودنمایی، آشوب، به

هم ریختگی، اعتراض، نزاع، مبارزه،

مضطرب کردن، اعتراض کردن، بحث

و جدل کردن، ناراحت کردن، هارت

و پورت

کتک زدن، **fustigate**

چوب زدن، کوبیدن، به شدت

انتقاد کردن، به باد انتقام گرفتن

تلاش مذبوحانه، **futile exercise**

تلاش بوج

پوچی، بیهودگی، بی اثری **futility**

آینده، زمان آینده، آتیه **future**

آینده گرایی مذهبی **futurism**

آینده گرا، آینده نگر **futurist**

آخرت، اتفاقات آینده **futurity**

پلیس (مأمور رسمی دادگاه) **fuzz**

F.Y.I. → For Your Information

G

gab گپ زدن

gabbing گپ زنی

gabriel جبرئیل

gaff/gaffe

اشتباه اجتماعی خطرناک، توطئه،

انتقاد شدید

gag از آزادی سخن محروم کردن،

بحثهای مجلس را محدود کردن، عمل

خنده آور انجام دادن، سکوت

gag order دستور سکوت

gaggle وثیقه، گرو

gain سود بردن، بار آوردن،

منفعت کردن، به دست آوردن، حاصل

کردن، کسب کردن، پس گرفتن، بازیافتن،

زیاد کردن، بیشتر کردن، رسیدن به، نائل

شدن، توفیق یافتن، تحصیل پیروزی

کردن، رنج بردن، منفعت کردن، پیشرفت

کردن، تندکار کردن، بهبود یافتن

gain access to

دسترسی پیدا کردن به

gain ground

پیشروی کردن، پیشرفت کردن

gain and loss

برد و باخت، سود و زیان

gain ascendancy over a rival

سیاسی داشتن، بر رقیب خود برتری

gain momentum تحرک پیدا کردن

gain say

مخالفت، موضوع مورد اختلاف، متناقض

بودن با، متضاد بودن، مخالفت کردن،

واژگون کردن

gain say a fact

مخالفت کردن با حقیقتی

gain stand

مقاومت و ایستادگی کردن

gain strive اقدام کردن علیه کسی،

مخالفت کردن، ضدیت کردن

gainful سودآور، پول ساز

gait	گام
gale	اجاره بها،
	مال الاجاره (حق امتیازی که معدنچی برای اجاره زمین معدن ذغال سنگ پرداخت می کند)، پرداخت به اقساط، قسطی
galley	اعمال شاقه
gallow; gally	ترساندن، هراساندن
gallows	شایسته اعدام، چوبه دار، دارآویختن، دار، داربست، کسی که مستحق اعدام است، مجازات اعدام باچوبه دار، خطاکار، حقه بازو شرور
gallows bird	جانی واجب اعدام
gally → gallow	
gambit	حیله جنگی، حرکت مقدماتی
game	بازی
gang	دسته، گروه،
	دسته جمعی حرکت کردن
gangland	
	حوزه عملیاتی باند تبهکاران، پاتوق تبهکاران
gangster	گانگستر،
	عضو دسته تبهکاران
gaol; jail	زندان، توقیف، حبس، محبس،
	نگاهداری در زندان
gaoler	زندانبان
gaolering → jallering	
gar	به زور وادار کردن، فشار آوردن
garment	جامه، پوشاک،
	رخت، تن پوش

garrison	استحکامات، پادگان
gas	اعدام با گاز
gasbomb	کوکتل مولوتف
gas mask	ماسک ضد گاز
gasoline bomb	کوکتل مولوتف
gate keeper	دروازه بان (خبر)
gather	پیشرفت کردن، نتیجه گرفتن
	استنباط کردن، دریافتن، نزدیک شدن، جمع شدن
gathering	گردهمایی، جلسه
gathering of the multitudes	
	اجتماع توده های مردم
G.A.T.T. → General Agreement and trade on tariffs	
gaucherie	ندانم کاری،
	بی عرضگی، ناشیگری، خام دستی
gave knee	تائید کرد
gave lage	
	باج، بهره برداری غیرقانونی
gay activist	
	طرفدار حقوق مدنی هم جنس بازان
Gaza strip	نوار غزه
gazet/gazetta/gazette	مجله،
	مجله رسمی، روزنامه، اعلان یا آگهی، مجلات و روزنامه های رسمی، نشریه، در مجله رسمی چاپ کردن، آگهی دادن.
G.C.C. → Gulf Cooperation Council	
G.D.P. → Gross Domestic	

Product

G.D.R. → German Democratic Republic

gear up به وجود آوردن مشکلات
(بین دو کشور)

geason تنگی یا قحطی، تولید جزئی،
بی حاصل، غیر تولیدی، کمیابی

gee whiz سخنان تحریک کننده،
نطق جنجالی

geezer بدقلق

gem(H.L) جواهر

20,000\$ Gems Stolen[H.L]
[بترمطوعات] بیست هزار دلار جواهر به سرقت
رفت.

genealogy نسب‌شناسی، دودمان،
تبار، شجره‌نامه

gendarm ژاندارم

gendarmierie forces
نیروهای ژاندارمری

gendarmery ژاندارمری

gene گرفتاری، آشفستگی،
مزاحمت، پریشانی، ناراحتی

gene engineering مهندسی ژنتیک

gene industry صنعت ژن

gene mechanics مکانیک ژن

generous disposition
مردانگی، گذشت

general فرمانده ارتش،
افسر عالی مقام، سر لشکر ارتش، ارتشبد

general act سند عمومی

(سندی است که شرکت کنندگان در
کنفرانس تنظیم می‌کنند و مفاد آن شامل
قوانین داخلی لازم‌الاتباع است.)

**general agreement on tariffs
and trade ;G.A.T.T.**

موافقت‌نامه عمومی تعرفه‌های گمرکی و
بازرگانی

general alliance

پیمانی که به موجب آن دو یا چند دولت
متعهد می‌شوند که خط مشی سیاسی
واحدی را به طور همه جانبه تعقیب کنند

general amnesty عفو عمومی

general assembly مجمع عمومی

general commander of all

forces فرمانده کل قوا

general committee کمیته عمومی

general election انتخابات عمومی،

انتخابات سراسری

general government

فرمانداری کل

general head-quarters ستادکل

general head-quarters of three

forces

ستادکل نیروهای سه گانه

generalize کلی‌گویی کردن،

کلی‌بافی کردن، نتیجه کلی گرفتن،

تسری دادن، تعمیم دادن، عمومیت

دادن، تحت قانون کلی درآوردن، رواج

دادن، همگانی ساختن

general in chief برزگ ارتشداران

General Inspectorate of Iran

سازمان بازرسی کل کشور ایران

general interest نفع عمومی،

علاقه عمومی، عامه پسند

General International Law

حقوق بین المللی عمومی (اکثر کشورها
از جمله کشورهای بزرگ باید آن را
پذیرفته باشند تا عام گردد، مانند مقاوله
نامه منع آزمایشهای اتمی در سال
۱۹۶۳)

general issue موضوع کلی

general judgement قضاوت کلی

general ledger دفترکل

general mass media

وسایل ارتباط جمعی عمومی

General meeting مجمع عمومی

general mobilization بسیج عمومی

general office دفترکل

general prisoner

نظامی زندانی و اخراجی

general publication

روابط عمومی (مجازی)

general; secretary general

secretary دبیرکل

general sessions جلسات عمومی

generalship علم لشکرکشی،

سرتیپی، ریاست

general staff ستادارتش

general strike اعتصاب عمومی،

اعتصاب سراسری

general terms

شرایط عمومی، مسائل کلی

generalissimo فرمانده کل قوا

generalist جامع نگر

generalist elites نخبگان جامع نگر

generality مقام سرلشکری، عمومیت،

اظهار عمومی، نکته کلی، اصل کلی،
کلیات، ابهام

generality of a nation

اکثریت ملت

generalization

تعمیم (عمومیت دادن)، کلی گویی

genesis of war ریشه های جنگ

genocide کشتار دسته جمعی،

ژنوسید، نابود کردن گروه های ملی،

نژادی، قومی و مذهبی بانقشه از پیش
طرح شده

gentleman's agreement

قرارداد منصفانه،

موافقت نامه دوستانه، قرارداد بین المللی

که قوت قانونی و آثار حقوقی الزام

آور ندارد، توافق شفاهی (شرافتی)، قول

شرف، پیمان شفاهی

genuine خالص

genuine confederate

پیمان واقعی

geometrical progression

تصاعد هندسی

geopolitics ژئوپولیتیک

(نظریه ای که سیاست را وابسته به محیط

جغرافیایی می‌داند)، سیاسی و
جغرافیایی، سیاست جغرافیایی

geopolitical factor

عامل ژئوپولیتیکی

gerent

حاکم، اداره کننده،

عمل کننده، متحمل شونده، حامل

German Democratic; G.D.R

جمهوری دموکراتیک آلمان **Republic**

gerontocracy حکومت پیران،

حکومت سالخورده‌گان، پیرسالاری

gerrimander

واحد‌های سیاسی در یک ایالت معین که

به توزیع امتیازات ناعادلانه در بین

گروهی در انتخابات می‌پردازد

gerrymandering

(salamander به Gerrymander تبدیل

شده) تقسیم غیرعادلانه حوزه‌های

انتخاباتی (منظور از این اصطلاح آن است

که دستگاه مقننه، نواحی انتخاباتی

راچنان معین کنند که حزب حاکم با

قدرت بیشتری در نواحی مورد نظر،

اکثریت لازم را برای موفقیت به دست

آورد.)

gest/geste

شاهکار، داستان،

سرگذشت، کار بزرگ، کاربرجسته، سابقه،

هم صحبت

Gestalt Therapy

درمان گشتالتی

Gestapo

گشتاپو

(سازمان پلیس مخفی آلمان)

gesticulation

ژست، رهبری،

gestion اداره کردن،

انجام دادن، تکفل، تصدی، تولیت،

تمشیت، اداره، مدیریت، تولیت و تصدی

مال بدون مجوز قانونی

gesture language

زبان ژست‌های اندامی، زبان اشاره‌ای

gesture unit دستگاه‌های اشاره‌ای

get به دست آوردن، فراهم کردن،

حاصل کردن، فهمیدن، تحصیل کردن،

پیدا کردن

get a butt in a crack

از خرابی جلوگیری کردن

get abroad خارج شدن، منتشر شدن

get credit اعتبار کسب کردن

get down to brasstacks

در موضوعات مهم و اساسی بحث کردن

get into hot waters به دردسرافتادن

get off تبرئه کردن

get palsy-walsy with

خودمانی شدن با

get round از عهده خوددبازکردن

get round the law

بامحمل شرعی از اجرای قانون طفره زدن

get the ball rolling

مجلس آرایبی کردن

get the hold of a wrong end

of a stick سوراخ دعا را گم کردن

get the news خبرگیری کردن

get the news جمع آوری اخبار

get-together گردهمایی خودمانی،

جلسه دوستانه، جلسه غیر رسمی
get tough سخت شدن

get wound of something

به چیزی پی بردن
gibbet چوبه دار، به دار آویختن،
 به صلابه کشیدن، صلابه، رسوا کردن،
 انگشت نما کردن

gibe → gird

giff-gaff مبادله کلام، دادوستد،
 معامله به مثل

gigantic غول پیکر، غول آسا، هیولا
gigantic news خبر داغ و مهم

gigantomania جنون عظمت طلبی

gigolo ژيگولو، قرتی

gimmik کلک تبلیغاتی،

تروکارهای محافل ژورنالیستی، ترفند،
 شامورتی

gird مستحکم ساختن، احاطه کردن،
 دور گرفتن، نیرومند کردن، با نیرو یا
 چیز دیگری مجهز کردن، آماده کردن،
 محکم ساختن

gird²; gibe ضربه شدید، تکان شدید،
 شدت عمل، تشنج موضعی درد، اظهار
 نظر شدید

gird for war مہیای جنگ شدن

gist چکیده کلام، لب مطلب

give بخشیدن، پیشکش کردن،

واگذار کردن به، اجازه دادن، بخشش
 کردن، خیرات کردن، وادادن، در رفتن،
 تاب نیاوردن، خدمت کردن، مرتکب

شدن، حمله کردن، پرداخت کردن، اتفاق
 افتادن، فدا کردن، قربان کردن، ارائه دادن،
 در معرض نمایش گذاشتن، پیشنهاد
 کردن، وادار کردن به کاری، تحریک
 کردن، رساندن، ارتباط داشتن، راهنمایی
 کردن، تخصیص دادن، واگذار کردن،
 نسبت دادن به، نتیجه را گرفتن، بیان
 کردن، ادا کردن، اظهار کردن، عمل آوردن،
 فرض کردن، شرح دادن، ملاحظه کردن،
 تسلیم کردن، اعطا کردن، واگذار کردن،
 افکندن، بخشش کردن، گریه کردن،
 گریستن، اشک ریختن

give a bad cheque

حقوق انسانی را نادیده گرفتن

give a blank cheque

اختیار تام دادن

give a mandate اختیار دادن،

وکالت دادن، مأمور کردن، ملزم کردن

give and take بدهستان

give a noncommittal answer

give audience to somebody

شرقیاب کردن کسی

give back پس دادن

give concession امتیاز دادن

give details وارد جزئیات شدن

give ground عقب نشینی کردن

give hostile slogans

شعارهای خصمانه دادن

give importance اهمیت دادن

give in تسلیم شدن، از پا درآمدن

give in charge تحویل پلیس دادن
give importance اهمیت دادن
give information اطلاع دادن، خبر دادن
give intelligence اطلاع دادن، جواب قطعی ندادن
give notice آگاهی دادن، اخطار کردن
give over تفویض کردن
give/pay lip service to چرب زبانی کردن، تملق گفتن
give publicity to اشتهار دادن، به عموم انتشار دادن
give quarter to the enemy به دشمن پناه دادن، به دشمن رحم کردن
give quittance to someone حکم برائت کسی را دادن
give refugee to پناهندگی داده به
give up تسلیم شدن، ترک کردن
giving asylum to the refugees اعطای پناهندگی به آوارگان
glad news خبر خوش
glad tidings خبر خوش
Glaik مرکز سانسور مطبوعات شوروی سابق
glance نگاه مختصر کردن، نظر اجمالی
glance at the morning headlines نظر اجمالی به عناوین روزنامه‌های بامداد کردن
glaring آشکار

glaring injustice بی عدالتی آشکار و مشهود
Glasnost گلاسنوست (اصطلاحی روسی به معنای «فضای باز سیاسی»). این واژه پس از روی کار آمدن گورباچف مفهوم خاصی را می‌رساند و اشاره به آزادیهای سیاسی دارد که پس از گذشت هفتاد سال از «انقلاب سوسیالیستی اکتبر» روسیه، گورباچف به ناگزیر آن را به مردم اعطا کرده است.
glasnost policy سیاست درهای باز در شوروی سابق، سیاست آشکار سازی
glaur; grab, clutch ربودن، قاپیدن، با چنگ قاپیدن، پویدن
glean news جمع آوری کردن خبر
glimmer; (beacon) of hope بارقه امید
global جهانی
global arrogance استکبار جهانی
global constitutions تشکیلات جهانی
global corporation شرکت جهانی
global debt crisis بحران بدهی جهانی
global economic problems مسائل اقتصادی جهانی
global interests توجه جهانی، علائق

globalizm/ism سیاست جهانی،
سیاست جامع و عمومی، سیاست
سراسری جهانی، جامعیت، تعمیم،
عمومیت، جهان شمولی، جهان گرایی،
جهانی سازی

global liberation movements

جنبشهای آزادیبخش جهانی

Global Movement of Islam

نهضت جهانی اسلام

global oil demand

تقاضای جهانی نفت

global power قدرت جهانی

global problem عارضه جهانی

global revolution انقلاب جهانی

global suicide خودکشی جهانی

glorify قرین افتخار کردن، تمجید کردن،

حمد و نیایش کردن

glorious افتخار آمیز، شکوهمند،

پر شکوه

gloss توضیح و تفسیر کردن

glossators مفسرین، تفسیر نویسان

glossist مفسر، تفسیر نویس

gloze تفسیر، فریب، خدعه، گول،

تملق، چاپلوسی، کلام فریبنده

glut اشباع کردن بازار (اقتصاد)،

عرضه را از تقاضا بیشتر کردن

G.M.T. → Greenwich Mean Time

G.N.A. خبرگزاری خلیج

gnostic عارف

gnosticism عرفان (عملی)

G.N.P. → Gross National Product

go ahead of the rivals

بر رقیبان پیشی گرفتن

goal accounting محاسبه هدف

go as you please بی قید، دل آزاده

goatish هرزه، شهوتران

goatskin چرم بز، پوست بز، تیماج

go back on a person

پس گرفتن اظهاریه یا بیانیه

go back on one's word

بدقولی کردن، عهد شکنی کردن

go backward پس رفتن،

سیر قهقراپی طی کردن

go bankrupt ورشکست شدن

go-between کارچاق کن، دلال

go down in history

ثبت کردن در تاریخ

god father

کارگردان یک سازمان غیر قانونی

God fearing خدا ترس، زاهد، پاکدامن

God-given guardianship

ولایت تکوینی

by God به خدا

godly خدا شناس، خدا پرست، پارسا

God's House → holy ka'aba

gog and magog یاجوج و ماجوج

ongoing جاری

the going on مذاکرات، اقدامات

going prices قیمت های جاری،

قیمت های روز

go into رسیدگی کردن به،
بازجویی کردن، وارد شدن به، درآمدن به،
شرکت نکردن در، پوشیدن

go it داد و بیداد کردن،
تندر فتن، تندر وی کردن، گشاده بازی
کردن، پیش رفتن

golden rule
قانون طلایی (در انجیل) با این مضمون
(با دیگران چنان کن که خواهی با تو
آنچنان کنند)

golden wedding
سالگرد پنجاهمین سال ازدواج

gold standard واحد پول

golgotha شهادتگاه

good¹ خوب، نیکو، پسندیده، شایسته،
سودمند، صحیح، فراوان، نسبتاً زیاد،
حاصلخیز، پر همت، جذاب، خالص،
اصل، مطبوع، قابل ملاحظه،
متقاعدکننده، شناخته شده، آبرومند،
صالح، شایسته

good² خوشبختی، کامرانی، کامیابی،
سودمندی، نیکویی، احسان، خیر، سود،
حسن قضاوت

good neighbourliness
حسن همجواری

good neighbour policy
سیاست حسن همجواری

good neighbourship
حسن همجواری

good offices همیاری صمیمانه،

مساعی دوستانه دولتی ثالث برای تفاهم
و توافق در بین کشورهای دارای اختلاف

good omen فال نیک،
وعده، شگون خوب

good sense
قضاوت صحیح یا معقول

good things
تحمل یا اندیشه موافقت آمیز

goodwill gesture نشانه حسن نیت

goody-goody
آدم ریاکار (مذهبی نما)

goofy → **crazy**

goofy preppisms
نطق های دیوانه کننده، اظهارات خطا

gool آب خنک خوردن در زندان

go on strike اعتصاب کردن،

gooroo/guru کشیش هندی،
مبلغ هندی، رئیس فرقه هندو

خاموش شدن، اعتصاب کردن، دست
از کار کشیدن، فرو کشیدن، عقب کشیدن

go out به پایان رسیدن،
داخل جامعه شدن، چاپ یا منتشر شدن،

بیرون رفتن
Gorbachevism گورباچفیسیم

(اصطلاحی منسوب به خط مشی های
سیاسی - اقتصادی میخائیل گورباچف که
اهم آنها عبارتند از:

- نابودی جنگ افزار های هسته ای

- پیروی از همزیستی مسالمت آمیز

- نفی تروریسم بین المللی

- بهبود مناسبات با چین کمونیست
اهم نظرات گورباچف در عرصه
اقتصادی نیز عبارتند از:

- خودداری از سیاست محاصره و
مجازات اقتصادی، به شرطی که آن از
سوی جامعه جهانی توصیه نشده باشد
- حل و فصل مسأله بدهیها

- تشریک مساعی در پژوهش و استفاده
مسالمت آمیز از فضا

با سیمای بدنگریستن **gorgonize**

go slow measures

اقدامات محتاطانه انجام دادن

go soft on someone

نرمش نشان دادن، مدارا کردن

گرام، عقیده، **gospel**

انجیل (با حرف بزرگ)

تبلیغ کردن، **gospel/ing**

تعلیم دادن انجیل

gossip ;gossip

شایعات بی اساس، اراجیف، خبرچینی

زیر چاپ رفتن **go to press**

go to the country

به مردم کشور مراجعه کردن،

به افکار عمومی مراجعه کردن

خانه خراب شدن، **go to the dogs**

سقوط کردن (اخلاق و غیره)

go to war (against)

وارد جنگ شدن (با)

تصویب شد **got through**

کندکاری کردن (با سکنه) **gouge**

gousty/goustie

ویران، بی حمایت، متروکه، دلتنگ
کننده، پریشان کننده، شوم، اندوه آور

حکومت کردن بر، **govern**

فرمانداری کردن در، حکمرانی کردن در،
اداره کردن، تأثیر داشتن در، تحت نفوذ
خود در آوردن، حاکم بودن بر، فرمانداری
کردن، حکومت یا حکمرانی کردن،
راهنمایی کردن، معین کردن، منظم کردن،
متوقف کردن، بازرسی کردن، توقیف
کردن، درخواست کردن، خواندن، کنترل
کردن، مقرر داشتن، خواستار شدن از،
متابعت کردن

حکومت، حکمرانی **governability**

هیئت حاکمه **governing body**

حکومت، دولت **government**

government administrations

تشکیلات دولتی

حکومتی، دولتی **governmental**

governmental circles

آژانسهای دولتی،

کانونهای دولتی، سازمانهای دولتی،

محافل دولتی

governmental powers

اختیارات دولتی

governmental punishments

تعزیرات دولتی، تعزیرات حکومتی

هیئت حاکمه **government body**

government debits

بدهیهای دولتی

government departments

سازمانهای دولتی، ادارات دولتی

government holdings

علاق دولتی، داراییهای دولتی

government house

اداره فرمانداری

government offensive

دولت متجاوز

government officials

مأمورین دولتی، مقامات حکومتی

government ownership

مالکیت دولتی

government plan to boost**exports**

طرح دولت برای بالا بردن صادرات

government revenues

درآمدهای دولت

government shake upترمیم کابینه،
تغییر کلی در کابینه**government spokesman**

سخنگوی دولت

governor general

استاندار، والی

governor of a jail

رئیس زندان

governor of a province

استاندار

governor of a town

فرماندار

governor of district

بخشدار

governor of the central bank

رئیس بانک مرکزی

governorship

استانداری

فرمانداری، حکمرانی، فرمانفرمایی

grab ربودن، قاپیدن

توقیف کردن، دستگیر کردن، متوقف

ساختن، چنگ زدن، تسخیر کردن،

تصرف کردن، سبقت گرفتن، ربایش،

چنگ زنی، به زور گرفتن

grabby; infantry man سرباز پیاده**grace** مورد لطف قرار دادن،

زینت بخش کردن، مورد عنایت

قرار دادن، با چهره گشاده روبرو شدن،

مشکلات ساختن، محترم شمردن

grace period مهلت ضرب العجل**gradation** ارتقا، ترفیع،

پیشرفت تدریجی، تغییر و تقسیم

تدریجی

grade درجه بندی، دسته بندی،

جوور کردن، اصلاح کردن نژاد، هموار کردن

graded درجه دار، رتبه دار، درجه دار**graded adjustable** درجه دار**graduate** فارغ التحصیل (کردن یا شدن)**graft** تحصیل چیزی با سوء استفاده،

کسب چیزی از راه نامشروع، قاچاق،

اختلاس، رشوه، اختلاس کردن،

سوء استفاده مالی

graith تهیه، تدارک، آمادگی،

تجهیزات، لباس، اسلحه، ثروت، پول،

دارایی، ملک، مراسم باشکوه افتتاحیه

grand imperialism

امپریالیسم بزرگ، امپریالیسم مادر

grand disorder → tohubohu

grand jury هیئت منصفه عالی
grand larceny سرقت بزرگ
grane خفه کردن، فشردن
grant بخشش، اعطا، دهش، قبول، پذیرش، امتیاز، اجازه واگذاری رسمی، انتقال پولی که به رسم اعانه داده می شود، اعانه، احسان، اجازه دادن، واگذار کردن، قبول کردن، تعهد کردن، موافقت کردن، قول دادن، حاضر شدن، از حق خود صرف نظر کردن
grant a period of grace مهلت دادن
grant asylum to the refugees اعطای پناهندگی به آوارگان
grant in aid کمک بلاعوض به کشورهای جهان سوم
grant in aid system نظام کمک واعانه به حکومت های محلی از طرف حکومت مرکزی
grant one's life to one's country جانبازی کردن برای میهن خود
grapevine گزارش، شایعه، شهرت، خبری بی اساس، خبر دروغ، شبکه ارتباطات غیر رسمی، خبر مشکوک، منبع خبری غیر رسمی
grapple گلاویز شدن، دست و پنجه نرم کردن
grasp گرفتن، محکم گرفتن، به چنگ آوردن، گیر آوردن، تمسک جستن، دریافتن، فهمیدن، درک کردن، ربودن، دربر گرفتن، چنگ زدن، برای

گرفتن چیزی کوشش کردن، قبض، تصرف، دریافت
grasping پول دوست، مال پرست، حریص، طماع، آزمند
grasp the nettle حل مشکلات بغرنج با تصمیم قاطع و جسورانه
grass خبرچین (پلیس)، آدم فروش، ماری جوانا، علف، به پلیس خبر دادن، خبرچینی کردن
grass-root movements حرکت های واهی مردم کوچه و بازار، عامه مردم، مسائل اصلی (واقعیات)
grate جلب کردن، به زندان افکندن، زندانی کردن، به شبکه مجهز کردن، شبکه دار کردن
gratify پاداش دادن، خشنود کردن، سرافراز کردن
gratitude حق شناسی، تشکر
gratuitous ناحق، به ناحق، بی جهت، بی دلیل
gratuitously به طور رایگان، مجانی
gratuitous teaching تعلیم رایگان
gratuiant تبریک آمیز، تهنیت آمیز
grave وخیم، شدید، سخت، مهم، باوقار، سنگین
gravel متوقف کردن، توقیف کردن، بازرسی کردن
gravement شکایت رسمی، شکوائیه

graveness اهمیت، سنگینی، وقار،
متانت، آرامش، ملایمت

**gravity of the economic
conditions**

وخامت اوضاع اقتصادی

gray تیره، بد، ناخوشایند،
رنگ خاکستری، کبود، جوگندمی

future looks gray.

آفاق آینده تیره به نظر می‌رسد

gray zone

منطقه عبور کشتیهای تندرو

great بزرگ، مهم، بااهمیت،
متعدد، برگزیده، رضایت بخش،
دانشمند، رئیس، بزرگتر، مطلوب

great chamberlain خزانه دارکل

great cravision caravan

کاروان عظیم تدارکاتی

great merger ادغام بزرگ

great powers

کشورهای بزرگ مانند چین، انگلیس،
فرانسه که از جنبه‌های مختلف نیرومندند
ولی از نظر اتمی از آمریکا و شوروی
عقب افتاده‌ترند

great shambling republic

یک جمهوری بزرگ و نامنظم

grede اعلام کردن،

آگاهی به عموم دادن، منتشر کردن

green معتدل (نه انقلابی نه مرتجع)

green buck اسکناس (دلار)

green revolution انقلاب سبز

Greenwich.mean.Time;G.M.T.

زمان به وقت گرینویچ

gregarian;gregarious

گروهی، دسته‌ای، جمعی، مشترک،
عمومی

gregarious → gregarian

اتحادیه اصناف یا کارگران،

gremio;guild اتحادیه صنفی،
صنف

grenade نارنجک

grenade launcher نارنجک انداز

grenader نارنجک

grenade shell نارنجک انداز

grieced;degraded حقیر شده،

خوار شده، تنزل رتبه یافته

grief شکایت از ضرر و زیان،

اصل خسارت و زیان، رویداد ناگوار، قضا
و قدر، دشنام، فحش، بی‌احترامی،
تهمت، بدرفتاری، مشکلات، غصه

grievance شکایت، گله، غضب، غم

grievous ستمگر، ظالمانه، بیرحمانه،
بدقیافه، شوم

grill

برای گرفتن اقرار از متهم او را به وسایل
گونگون شکنجه دادن، با استنطاق و
سؤالات پی در پی مزاحم شدن

grim ترسناک، مهیب، بیرحمانه، شوم،
بدقیافه، ناخوشایند

grimace ظاهر سازی، ساختگی،

تظاهر کردن

grim realities of the war

واقعیهای ناخوشایند جنگ

grind ستم کردن بر،

مطلب راحلاجی کردن

grip قدرت

gripe مالک شدن، تصرف کردن،

فهمیدن، باعث تشنج موضوعی شدن،

تسلط، مهارت، استادی، ریاست

grips ایادی

grith اطمینان، صلح، دفاع،

شفقت، دلسوزی

groggy پوشالی، سست، متزلزل

groom کاندیدای مشاغل سیاسی شدن

gross ناخالص، فاحش

Gross Domestic Product; G.D.P.

تولید ناخالص داخلی

gross fault تقصیر عمده

gross income درآمد خالص

gross mistake اشتباه فاحش

Gross National Product; G.N.P.

تولید ناخالص ملی

gross national product

تولید خالص ملی

gross product تولید ناخالص

gross profit سود ناخالص

grotesque; erratic; freakish

بنا کردن، بنانهادن، کار گذاشتن،

ground تأسیس کردن،

مستقر کردن، زمینه قرارداد، فرو دآمدن،

زمینه

ground forces نیروهای زمینی

groundless بی اساس، بی جا

groundless statement

بیانیه بی اساس

on the ground of به دلیل

ground story → back drop

ground to sea missile

موشک زمین به دریا

ground waves امواج مستقیم

ground work زمینه، شالوده

group دسته، گروه

in-group دار و دسته

group cohesion

پیوستگی گروهی

group communication

ارتباط گروهی

group feelings عصبیت

(هم مسلکی در یک عقیده سیاسی)

grouplets گروهکها

group norms نرهای گروهی

group pressure فشار گروهی

group relation ارتباط گروهی

growing ترقی، پیشرفت، رویش

growing class طبقه در حال رشد،

هیئت حاکمه

growth رشد، ترقی

grudge اکراه، عدم اطمینان، کینه،

غبطه، ازدادن چیزی دریغ کردن، طمع

کردن

grueling-iling طاقت فرسا

grumble غرش کردن
 grudgingly بابی میلی، بااکراه
 G.U.A.G. خبرگزاری جنوب ترکیه
 guarantee ضمانت، تعهد، گروگان، تضمین، عهده دار شدن، در تکفل گرفتن، تأمین کردن، تجویز کردن، گارانتی
 guarantee fund سپرده تضمینی
 guarantor ضامن، متعهد، پایبند
I stand guarantor for you. من ضامن شما هستم.
 guaranty ضمانت نامه
 guard نگهداری، نگهبانی، اسکورت، پاسداری
 guard against جلوگیری و احتیاط کردن
 guard corps سپاه پاسداران
 guard house پاسدارخانه
 guardian نگهبان، حراست
 guardianless بی سرپرست
 guardianship ولایت، سرپرستی، نگهبان
 guardianship council شورای سرپرستی، هیئت سرپرستی، شورای نگهبان
 guard major intersection کشیک دادن در چهارراه اصلی
 guard of honor گاردا احترام
 gubenance/governance حکومت، دولت
 guerdon پاداش، جزا، تلافی،

جبران، مزد
 guerrilla چریک، پارتیزان
 guerrilla groups گروههای پارتیزانی
 guerrilla war جنگ غیررسمی، جنگ چریکی
 guess حدس، گمان، تخمین، احتمال، فکر کردن
 guessive حدسی، گمانی، ظنی
 guesstimate حدسی برآورد کردن
 guff سخنان بیهوده، فریب، حيله
 guidage حق الزحمه مشورت، هدایت، رهبری
 guidance; orthodoxy; propagation ولایت، ارشاد، هدایت
 guide رهنمون، هادی، پیش آهنگ
 guideline نکات اصلی مورد بحث، خطوط کلی، خط مشی، علامت شاخص خبر، دستورکار خبرنگار
 guidelines in foreign policy خط ترسیم شده در زمینه سیاست خارجی، اصول سیاست خارجی
 guidon پرچم پیش آهنگی
 guild¹ → gremio دسته، صنف، هیئت، عمارت دولتی، انجمن شهرداری و اجتماعات عمومی
 guild²/gild سوسیالیسم صنفی (که براساس آن صنایع باید خودمختاری داشته باشند)

guile	حیل، تزویر، فریب
guillotine	اعدام با گوتین
guilt	تقصیر، جرم، گناهکاری، مجرمیت
guise	بهانه، لفافه
gulf	خلیج، احاطه کردن، غوطه ورساختن
Gulf Cooperation Council;	
G.C.C.	شورای همکاری خلیج
gull	فریب دادن، فریب
guillible	ساده لوح، گول خور
gumshoe	کارآگاه پلیس، پاسبان، رفتار زیرجلی، محرمانه، نهانی، مخفیانه رفتن، دزدکی رفتن
gun	تفنگ، توپ، اسلحه
gun battle	نبرد مسلحانه
gun-boat	ناو کوچک توپدار
gun-boat diplomacy	دیپلماسی فشار، دیپلماسی متوسل به

	زور و تهدید
gun carriage	ارابه توپ
gun emplacement	موضع جنگ افزار
gungho	فریاد وحدت
gunner	توپچی
gunnery	توپخانه
gun powder	باروت
gun room	اتاق درجه داران
gun running	صدور اسلحه قاچاق
gunsmith	تفنگ ساز
gunsmithery	تفنگ سازی
gun-totting police	پلیس حامل سلاح
gyeacracy → gynaeocracy	
gynaeocracy; gyeacracy	
	حکومت زنان
gynarchy	حکومت زن



habitable قابل سکونت

hack آزمایش سخت (برای شخص)

hackneyed metaphor کنایه مبتذل

so common-hackneyed in the eyes of men این قدر مبتذل در نظر مردم

hack to death

کتک خوردن تا سرحد مرگ

hack work نویسندگی برای مزدوری

hack writer نویسنده مزدور،

خبرنگار همه کاره

hadith → tradition

haddock → flndon

haggle چانه زدن

(بر سر قیمت یا توافق)

hagiocracy

حکومت مذهبیون و روحانیان

hail تهنیت گفتن، درود گفتن

خوش آمد گفتن

hall of bullets تگرگ گلوله،

بارش گلوله

hair splitting موشکافی

hair-raising هولناک، مخوف،

دهشتناک

half → haml

half-high flag پرچم نیمه افراشته

half light اقدامات غیرکافی یا غیر مؤثر

half-mast نیم افراشته

halfpay حقوق بازنشستگی

half-wit; semi-serious نیمه جدی

halt مکث کردن، تأمل کردن،

متوقف کردن، ایست دادن

halt between two opinions

دودل بودن

halt Iran-Iraq war

قطع جنگ ایران و عراق

hamey-pamey نیرنگ بازی

hammer and sickle داس و چکش

(علامت شوروی سابق)

hammer out

با کوشش زیاد اخذ تدبیر کردن، با گفتگو
و مذاکره به توافق رسیدن

hamper

مانع شدن

hand bill

آگهی دستی

handcuff

دست بند زدن، دست بند

hand down

به ارث گذاشتن

handful of diplomats

بعضی از سیاستمداران، عده‌ای از
سیاستمداران

handicapper

گزارشگر ورزشی

(که در مسابقات اسب دوانی برندگان
را براساس سوابق آنها پیش بینی می‌کند)

handle

رسیدگی کردن، معامله،

دادوستد (کردن) به کار بردن، استعمال
کردن، متصدی شدن، اداره کردن،
مدیریت کردن (بر)

hand-picked successor

جانشین منتخب

hand out

اطلاعاتی که از سوی سازمانهای دولتی
به جراید داده می‌شود، پخش کردن

hand over

واگذار کردن

تحویل دادن، تسلیم کردن

hand-over of power

انتقال قدرت

hands → grips**hands-off**

بدون درگیری

hands-off policy

سیاست بدون درگیری

hand-to-hand

تن به تن (نبرد)

hand-to-mouth

دست به دهان،

بخور و نمیر

handy

سهل الوصول (دردسترس)

hang

سرگردان بودن، مستولی بودن،

تهدید کردن، تکیه کردن، به دار آویختن

hangable

قابل مجازات، اعدامی

hangee

اعدامی، به دار آویخته شده

hanger

علامت مراجعه

hanging

مأمور اعدام، سزاوار اعدام،

مستوجب اعدام، اعدام، دار زدن

hang in the balance

نامعلوم بودن

hang man

مأمور اعدام

hang together

تطبیق کردن

hanky-panky

دورویی، حقه بازی

hansard

گزارش رسمی مذاکرات پارلمان،

مذاکرات رسمی

hanse

اتحاد سیاسی یا بازرگانی

haphazard

به طور اتفاقی

hapless

نگون بخت

happen

اتفاق افتادن،

واقع شدن، تصادف کردن

happening

رویداد

harangue

سخنرانی مفصل و پُر آب و تاب و

شدیدالحن کردن، نطق آتشین

harass

به ستوه آوردن،

به عجز آوردن، ترساندن، اذیت کردن،

حمله مکرر کردن به، خسته کردن

harbinger نویددهنده، چاوش،
 منادی، پیشقراول
harbor پناهگاه، مخفیگاه
hard سخت، دشوار، سفت، مقطوع،
 اصلاح ناپذیر، ناخوشایند، نامطبوع،
 پُر مقاومت، اعمال شاقه
hard and fast rule قانون خشک و سرد
hard cash نقدینه، پول نقدینه
hard core هسته مرکزی
hard currency ارز معتبر
hard handed سخت گیر، خسیس،
 ستم پیشه
hardiment شجاعت، جسارت، بیباکی،
 گستاخی، رشادت
hard labour کار شاقه،
 اعمال شاقه (برای زندانیان)
hardline متعصب در سیاست، تندرو،
 سیاست بدون انعطاف
hardline demands خواسته های افراطی
hardline leader رهبر خاج باز
 (تندرو)، رهبر سرسخت
hardline opponent رقیب سرسخت
hardliners ;hawks تندروها
 (بازها)، طرفداران جنگ
hardlining هواداری سرسخت از سیاست، افراطی
hard nosed سرسخت
hard nut to crack

مسئله دشوار را حل کرد
hardship سختی، مشقت،
 مصیبت، محنت، عسرت، مضیقه
hark back از گذشته ها یاد کردن
harlequin;clown;buffoon دلقک
harlotry روسپی گری
harmful مضر، زیان بخش
harmonious discussion بحث موزون و متناسب
harmony هماهنگی، همنوایی
harness تهیه کردن، آماده کردن،
 زره پوش کردن، تجهیز کردن، افسار کردن،
 زین و برگ کردن، لباس جنگ به تن
 کردن، برای دفاع آماده شدن، ماشین
 رامجهز به دستگاه کنترل کردن، مطیع
 کردن، زیر کنترل درآوردن، انجام وظیفه
in the harness حین انجام وظیفه
harnessing(capping)the oil
spill مهار کردن نشت نفت
harraw چاپیدن، به ستوه آوردن،
 غارت کردن، فاسد کردن، پریشان
 خاطر کردن، ستم کردن بر، آشفتن کردن
harrow جریحه دار کردن،
 مجروح کردن، دل خراش کردن
harrowing → vexing
harry غارت کردن، چاپیدن،
 ویران کردن، دزدیدن، به ستوه آوردن،
 پریشان کردن، به ارتعاش درآوردن،
 وحشیگری، دزدی
harsh شدید، شدیدالحن

harsh crack down

گوشمالی یا سرکوبی شدید

harsh music

موسیقی وحشیانه و زننده

harsh notice

یادداشت شدیدالحن

harsh ranting

ادعای بیهوده همراه با خشونت،

یاوه سرایی تندخویانه

hartal

روزی که مردم برای اعتراض به عمل

دولت اعلام تعطیل عمومی کنند، به

عنوان سوگواری یا به دلایل سیاسی

مغازه‌ها را بستن

hasty summit

اجلاس عجولانه

hat

کلاه

hatch

درست کردن، چیدن

hatch a conspiracy

توطئه‌ای را طرح‌ریزی کردن

hatch a plot

توطئه چیدن

hatched plot

دوزوکلک ترتیب داده شده

hatches, catches, matches and

dispatches hatchet man

مزدور، تروریست

haul[H.L]

بربادرفتن،

به سرقت رفتن، سرقت [تیرروزنامه‌ها]

Big Gold Haul In Train Robbery

سرت بزرگ طلا در قطار

haul the flag down

بازورپرچم را پایین کشیدن

have a flair for diplomatic affairs

داشتن شم سیاسی

have a meeting

جلسه یا اجتماع داشتن

have an option to cancel the

contract

اختیار فسخ قرارداد را داشتن

have a nose for news

شم خبری داشتن

have a vote

حق رأی داشتن

haven

جای امن، استراحتگاه،

پناهگاه، لنگرگاه، بندرگاه

have precedence over

مقدم بودن بر، الویت داشتن بر

haves and have-nots

ثروتمندان و فقیران

have up

مواخذہ کردن،

تعقیب کردن

havoc

غارت کردن، ویران کردن،

فرمان قتل، خسارت وسیع

flood caused terrible havoc.

میل خسارت سنگین به بار آورد.

Hawk # dove

طرفدار جنگ # مخالف جنگ

بازها (کنایه از امریکایی‌هایی است که

خواستار توسعه جنگ ویتنام بودند)

[در مقابل کبوترها که مخالف جنگ

در ویتنام بودند]

hazard

مخاطره، خطر، اتفاق، تصادف

head¹

جلوگیری کردن، رهبری کردن،

ایستادگی کردن در برابر، رئیس،
سرپرست، رهبر

head² → head-line

head court دادگاه، دادگستری،
دادگاه عالی

headed by... به سرپرستی،
به ریاست...

heading

عنوان عمومی یک ستون یا صفحه،
سر تیر

head-line; head² سر تیر روزنامه

head-liner سر تیر نویس روزنامه

head money مالیات سرانه

head of consular post

رئیس پست کنسولی

head off

به شدت از چیزی جلوگیری کردن

head office اداره مرکزی

be at the head of heavy poll

دارای اکثریت آرا بودن

head of invironment protection

organization

سرپرست اداره محیط زیست

head of the mission

سرپرست هیئت اعزامی

head of the state رئیس دولت

headquarters مرکز فرماندهی کل،

اداره مرکزی، اداره کل شهربانی و پلیس،

مرکز ستاد، ستاد فرماندهی، محل عمده

اقامت، مرکز عمده تجارت، اقامتگاه

مرکزی شخص یا اداره، ستاد

Headquarters for the Execution of
8-point Edict

ستاد پیگیری فرمان ۸ ماده‌ای

Headquarters for the
Reconstruction of
war-stricken zones

ستاد بازسازی مناطق جنگ زده

head to come

تیر بعداً فرستاده می شود

Islamic head-to-toe covering

چادر، پوشش کامل اسلامی است

head up محصور کردن

health certificate

گواهی صحت مزاج، گواهی بهداشت

health minister

وزیر بهداشت (بهداری)

health news خبر بهداشتی

health record certificate

گواهی بهداشت

hear پذیرفتن، اجابت کردن،

گوش کردن، مشاهده کردن، کوشش

کردن، محاکمه کردن، تصفیه کردن،

وارث شدن، اطاعت کردن، مطیع بودن،

خبر دار شدن

hearing دادرسی، استماع، محاکمه

Iran-Contra hearings

دادرسیهای ایران کنترا

hearing in camera

دادرسی غیر علنی

hear-say شایعه بی اساس

by hear-say از دهان دیگری گفتن

heartbreaking جگر خراش، جانگداز،
دلخراش

heart burning martyrdom
شهادت جانگداز

heart-rending → vexing

heathe غیر یهودی،
غیر مسیحی، غیر یهودی، غیر مسلمان،
بت پرست، لامذهب

heavily-armed به شدت مسلح،
تا دندان مسلح

heavily guard حفاظت شدید،
گارد شدید

heavily losses خسارات سنگین

heavily populated areas
مناطق پر جمعیت

heavy سخت، شدید، تجهیزات سنگین،
ستمکارانه، عذاب دهنده

heavy-arm اسلحه سنگین

heavy ballot اکثریت آرا

heavy bomber بمب انداز سنگین

heavy conflicts on the border
زدو خوردهای شدید در مرز

heavy damages خسارتهای سنگین

heavy defeat شکست سنگین

heavy duty وظیفه سنگین،
تکلیف، فریضه

heavy exchange of fire
تبادل آتش سنگین

heavy industries صنایع سنگین

heavy industries minister

وزیر صنایع سنگین

heavy loss of life

خسارت جانی سنگین

high-lights نکات برجسته

heavy machine-gun مسلسل سنگین

heavy poll با اکثریت آرا

heckle

در جلسه عمومی کسی را سؤال پیچ
کردن، اخلال کردن

heckler مخالف،

در مجلس شخص معترض

hecklers اخلالگران، سؤال پیچ کننده ها

hectic پُر هیجان و طاقت فرسا،
کشنده (از نظر سخن)

hector تهدید یا آزار کردن، قلدری کردن،
هارت و پورت کردن

hedge دفاع کردن، مسدود کردن،

از زیان جلوگیری کردن، چاره اندیشیدن،

طفره رفتن، گریز زدن، احاطه کردن،

محدود کردن، جلوگیری کردن از،

بازداشت، خط پدافند، دیوار دفاعی

heed اعتنا، اعتنا کردن

heeler

کارگر حزبی که کارهای کوچکی را در

رابطه با حزب در یک ناحیه یا منطقه

انجام می دهد و رشوه به رأی دهندگان

می دهد

Hegelian dialectics دیالکتیک هگل

hegemonic حاکم، فرمانروا، رهبر، برتر،

مسلط، حکومت کننده، راهنمایی کننده

hegemony تفوق، استیلا، برتری،

استبداد، برتری و نفوذ یک شهر به شهرهای دیگر، برتری یک دولت بر دولتهای دیگر [مثلاً: گفته می شود که از طریق دیپلماسی و یاپیروزی نظامی غالب می شود.] سلطه، هژمونی

heild/heald تسلیم شدن، سقوط کردن، سرفرو د آوردن

heinous زشت، ظالم، فجیع، نفرت انگیز، تأثر آور، سخت، شدید، شنیع، و قبحانه

heinous attack حمله شدید

heir apparent وارث مسلم

heir in tail وارث دارایی حبس شده

heir presumptive وارث مشروط

heir to the crown ولیعهد،

وارث تخت سلطنت

help کمک کردن، یاری کردن،

مساعدت کردن، همدستی کردن،

پشتیبانی کردن، چاره کردن، جلوگیری

کردن از، خودداری کردن از، چاره سازی

کردن از، تقویت کردن، قوای امدادی

رساندن، اجتناب کردن، خدمت کردن

helpers;ansaar انصار

hemi;half;semi نیم، نصف

hen سرپوش گذاشتن

hence¹ ازاین رو، بنابراین،

ازاین جهت، به این دلیل، پس ازاین، ازاین جاست، پس ازاین دیگر، درآینده، ازاین جا

hence² → heyne

henchman پیرو، مرید، هوادار سیاسی، ایادی، کسی که کورکورانه از یک خط مشی سیاسی دفاع می کند

herald پیرو، چاووش، کسی که اعلان جنگ می داد و برای پادشاهان پیام می برد، اعلام کردن، خبر دادن

herd گردآمدن، جمع شدن، دسته شدن، به گروهی پیوستن، ارتباط دادن، متحد کردن، متحد شدن

here مجاورت، درجوار، همسایگی، بستگی، آمادگی، حضور

here-after ازاین پس، ازاین به بعد، درآینده، آخرت (...)

hereby به این وسیله، به موجب این نامه، پیرو این کلمه

hereditary موروثی

heresy کفر، انحراف در عقیده، الحاد

heretic بدعت گذار،

منحرف و گمراه، مرتد

heretical books کتابهای گمراه کننده

hermeneut تعبیر کننده،

شارح، مفسر

hero قهرمان، پهلوان،

شخصیت معروف و بزرگ در جهان

heroic شجاعانه، پهلوانانه، قهرمانانه

heroic enterprises عملیات قهرمانی

heroic measure اقدام شجاعانه

**heroic personnel of the
Gendarmerie of the Islamic
Republic**

جوانمردان ژاندارمری جمهوری اسلامی
ایران

heroics لاف و گزاف،
قهرمان نمایی، خودنمایی

Her royal majesty علیاحضرت

hesitant دودل، مردد،
درنگ کننده، تأمل کننده

hest;behest امر، فرمان،
وعده، تعهد، توصیه

hestern دیروز

hetaerocracy
حکومت فواحش و زنان بدکاره،

حکومت اعضا و وابستگان سرّی
باشگاههای سیاسی

hetairy → heteary

heteary;hetairy
باشگاه منتقدین سیاسی، باشگاه سیاسی

heterodox مخالف عقاید عمومی،
بدعت گذار

heterogeneous نامتجانس، ناهمگن،
ناجور

hexameter → exameteration

hexis وضع دائمی و ثابت

hey-day بهترین روز زندگی،
دوران شکوفایی

heyenne;hyne;hence

ساعت شروع عملیات، ساعت معهود
(برای حمله و غیره که غالباً زمان دقیق آن
محرمانه است)

hick upstairs

ترقی کردن یا ترفیع گرفتن به مقام
بالا ترولی کم اهمیت تر سیاسی

hide one's light under a bushel

شکسته نفسی کردن

hideous زننده

hideous act حرکت شنیع

hidings محل اختفا، پناهگاههای سرّی

hierarchically مراتب، از لحاظ رتبه

hierarchy
حکومت و درجه بندی سران روحانی،
سلسله مراتب

hieromachy

اختلاف و کشمکش بین روحانیون

high متعصب، خشمگینانه، افراطی،
متکبرانه، هوایی، بلندپرواز، وسیع،
بسیط، بزرگ، زیاد، گران، سخت،
نیرومند، عالی رتبه، بلند

high and low خاص و عام

highbinder جاسوس،

قاتل حرفه ای در منطقه چینی نشین یک
شهر امریکایی، سیاستمدار فاسد

high boy آدم بلندپرواز [در سیاست]،
بلندپرواز سیاسی

highbrow radio program

برنامه رادیو برای افراد سطح بالا از نظر

هنر و اندیشه	
high class	طبقه برتر اجتماع
high command	سرفرماندهی، فرمانده عالی
high commissar	کمیسر عالی (نماینده یک سازمان بین المللی)، نماینده مقامات سیاسی یک دولت در کشور دیگر
high council of education	شورای عالی آموزش و پرورش
high cultural revolution council	شورای عالی انقلاب فرهنگی
higher	برتر ساختن، بلند کردن، بالا بردن، بالا رفتن
higher orders	طبقات اشرافی
high hand	نیرومند، ماهر، فزونی در قدرت و نیرو
high handed	تحکم آمیز
high heaven	عرش اعلی
high-jacker/hijacker	هواپیماربا
high level personality	شخصیت تراز اول
high-lighted	نکات برجسته، موارد ویژه
highly	بسیار زیاد، بسیار، قویاً، به شدت، به خوبی، با احترام
highly circulated dailies	روزنامه‌های پُر تیراژ
high military commander	فرمانده عالی رتبه

high minded	بزرگ منش، بلند نظر
high morale	روحیه عالی
high ranking	عالی رتبه
high ranking deligation	هیئت عالی رتبه
high ranking military commander	فرمانده نظامی عالی رتبه
high ranking officials	مقامات بلند پایه
high sea	دریای آزاد
high speed press	مطبوعات با انتشار سریع، مطبوعات سریع انتشار
high standing	معتبر
high technology	تکنولوژی کامپیوتر (پیشرفته)
high treason	خیانت بزرگ (خیانت به پادشاه یا دولت)
highway police station	پاسگاه پلیس راه
higgledy-piggledy	درهم و برهم
hinder	بازداشتن، مخالفت کردن، مانع شدن
hindrance	اذیت، آزار، مزاحم، مانع، سبب، تأخیر، مانع پیشرفت
hinge	خطه یا منطقه سوق الجیشی مواضع رزمی، نقطه تحول، عامل مؤثر
hippie/hippy	کسانی که در اواخر سالهای ۱۹۶۰

مقررات و قوانین اجتماعی را قبول
نداشتند و با پوشیدن لباسهای
غیرمتداول و آداب ویژه‌ای تضاد خود را
با سنتهای موجود اجتماعی نشان
می‌دادند.

hircarrach;hircaru قاصد، پیک،
جاسوس

hircaru → hircarrach

hire اجاره، مزد، اجرت، کرایه کردن
hired gun آدمکش حرفه‌ای
hireling اجیر، مزدور، پول بگیر
hire purchase خرید اقساطی
his eminence حجت الاسلام
at his hest به امر او
his holiness حجت الاسلام
hispanic

همسایگان ایالات متحده آمریکا

His royal majesty اعلاحضرت
historian تاریخ‌نویس، تاریخ‌دان، مورخ
historic تاریخی، مشهور، معروف
historical back; ground story

زمینه، جو، شرایط

historical documents اسناد تاریخی
historic stage مرحله تاریخی
historical events رویدادهای تاریخی
historical trash زباله‌دان تاریخ
historicity جنبه تاریخی
historify تاریخی کردن،

در تاریخ ثبت کردن، نقل کردن، به صورت
تاریخ درآوردن

historiographer تاریخ‌نویس،
وقایع‌نگار، مورخ، گزارش‌نویس

historiology تاریخ‌شناسی،
مطالعه تاریخ، بحث در تاریخ

history تاریخ

history of the great American
fortunes

تاریخ ثروتهای عظیم آمریکا

hit حمله کردن، برخورد کردن،
تأثیر کردن در، موافق بودن، به هدف
زدن، ایراد گرفتن، راه‌گریزی پیدا کردن
(در بحث یا در سیاست)، رسیدن به
(قیمت و ارزش)

Hit;affect badly [H.L]

از کار انداختن، فلج کردن

hit and miss بی حساب و کتاب،
سر سری

hitherto تاکنون

hit the head-line

در صدر اخبار قرار گرفت

hit man آدمکش مزدور

Snow-storms Hit Transport[H.L]

طوفان برف حمل و نقل را فلج کرده است
[سریتروزنامه]

hoard احتکار کردن، ذخیره کردن،
اندوختن، اندوختن ثروت، انباشتن

hoarder محتکر

hoarding احتکار

hoarding wheat احتکار گندم

hoard up احتکار کردن

**hoax;canard>false rumour;
exaggerated report**

خبر دروغ، خبر دروغ
(برای شوخی و خنده)

hobble به تأخیر انداختن،
زنجیر کردن، ناهموار بودن

hobble-bobble ولوله، صدای مردم

hobnob گفتگوی دوستانه کردن،
معاشرت کردن، خودمانی بودن

hobson's choice آزادی انتخاب ظاهری، بدون حق
انتخاب واقعی، انتخاب به ناچار یا
ناگزیری

hocus-pocus چرت و پرت،
مزخرف، نیرنگ بازی، کلاهبرداری

hodge-podge آش شله قلمکار

hog آدم خودخواه و حریص

hog cycle احتکار

hogtie چهار دست و پا را محکم بستن،
عاجز و درمانده کردن، از کار افتادن

hogwash جاه طلب

the hogwash of political oratorles سخنرانیهای جاه طلبانه سیاسی

hoipolloi;the rabble توده مردم،
عامه مردم، عوام الناس

hoist افراشتن، بالا بردن

hoist the flag برافراشتن پرچم

hoity-toity تکبر، مغرور، کج خلق

holty-toity person آدم مغرور و خودبین

hold¹ ترفیع دادن،

به طور مشترک کاری را انجام دادن،
منعقد کردن، برگزار کردن، دارا بودن، به
عهده داشتن (سمت)

hold²;keep under arrest[H.L]
در توقیف نگه داشتن، توقیف کردن

hold a levee بارعام دادن

hold a meeting جلسه کردن،
تشکیل جلسه دادن

hold a position مقامی را احراز کردن

hold back ممانعت کردن از

hold captive اسیر کردن،
دستگیر کردن

hold clandestine talks گفتگوهای پنهانی انجام دادن،
برگزار کردن مذاکرات پنهانی

hold copy نمونه چاپ شده را برای مصحح خواندن

hold down a claim ادعای خود را ثابت کردن

hold for release محفوظ تا زمان اجازه انتشار

hold forth سخنرانی کردن

holdings داراییها

hold march راهپیمایی کردن
(راهپیمایی ترتیب دادن)

hold off مقاومت کردن، دوری کردن از

hold office حفظ قدرت

hold march راهپیمایی کردن،
راهپیمایی راه انداختن

hold on منتظر شدن

hold one's own

موقعیت خود را حفظ کردن

hold out مقاومت کردن

How long can we hold out the attacks?

تاکی می‌توانیم در مقابل حملات مقاومت کنیم؟

hold out the olive-branch

پیشنهاد صلح کردن

hold plea عرض حال به دادگاه دادن

hold second round

دومین دور انتخابات را برگزار کردن

hold sway over سلطه داشتن،

تحت سلطه خود در آوردن

hold talks به مذاکره پرداختن

holdup

سد راه کسی شدن و غارت کردن، سرقت مسلحانه

hole and corner نهانی

holocaust قتل عام از طریق سوزاندن،

همه سوزی، بلای عظیم

holograph سند اصل، وصیتنامه

holy alliance اتحاد مقدس

The two Holy cities; Mecca and

Medina. حرمین شریف مکه و مدینه

holy crusade جهاد مقدس

holy defence/se دفاع مقدس

holy Ka'aba; God's House کعبه

holy order فرمان مقدس

holy sanctuary حرم مقدس

holy war جهاد مقدس

homage کرنش، پیمان بندگی

home خانه، میهن

at home and abroad سفر و حضر

home economic

اقتصاد خانه‌داری، تدبیر منزل

home edition چاپ مخصوص،

روزنامه‌ای که در خانه‌ها به مشترکین داده می‌شود

home guard

نیروی دفاعی مقاومت ملی

homeless بی‌خانمان، دریدر، آواره

home made ساخت میهن

Home market بازار داخلی

home minister وزیر کشور

Home office مرکز اصلی،

اداره مرکزی [وزارت کشور]

home rule حکومت مردم بر مردم،

قانون داخلی، خودگردانی

Home secretary وزیر کشور

home sick دلتنگ برای وطن

home team تیم میزبان

hometown زادگاه، موطن، وطن

homicide انسان‌کشی،

آدم‌کشی، آدمکش

homicide with premeditations

قتل با نقشه قبلی و تهیه مقدمات

homilize موعظه کردن،

سخنرانی مذهبی کردن

homily نطق خسته کننده،

سخنرانی مذهبی
homing به هدف خورنده،
 به مقصودرسنده، عازم سوی مقصد،
 مراجعت و بازگشت به وطن یا خانه
homogeneous متجانس،
 همگن، یکدست
homopolitics-ticus انسان سیاسی
honor قول شرف، افتخار، مایه افتخار
upon my honor به شرافتم سوگند
I pledge my honor قول شرف می‌دهم.
honorarium حق وکالت
honorary افتخاری
in honor of به افتخار
honour/honor افتخار، مدال
an honor to a nation افتخاریک ملت
hoodlums اراذل و اوباش
hood-wink اغفال کردن
hook a story مطلبی را دور انداختن
hooky-crooky زیرجلی، پنهانی،
 کار زیرجلی و پنهانی
hooligan رذل، ولگرد،
 اوباش، قلدر، چاقوکش، شرور
hoo poo آدم یا چیز شوم و بدیمن
hooray/hurray هورا، آفرین، مرحبا،
 زنده باد، جانمی جان
hoosh بالا بردن پرچم
hooter → siren
hooverize
 صرفه جویی کردن در مصرف غذا،
 (این کلمه از نام Herbert Hoover رئیس

اداره خوار و بار امریکا مشتق شده است)
hope رجا، امید
hopeful امیدوار
hopes proved empty
 امیدها نقش بر آب شد
hopes reside in... امیدها به... بسته است
hopeless ناامید، لاعلاج
hoplite سرباز پیاده و مسلح
hoplo اسلحه، سلاح مجهز
 (این کلمه به صورت پیشوند به کار رفته
 و مشتق از کلمه یونانی است)
hoplomachos مسلح به زره، زره پوش
hornety تحریک پذیر، قابل تحریک
hornwork
 استحکامات جلوی سنگر یا قلعه
horoscope طالع
horrendous وحشتناک، سهمگین
horrible مخوف، مهیب،
 موحش، وحشتناک، زننده، زشت،
 ناگوار، فجیع
horrible criminal operation
 عمل جنایی و وحشتناک
horrible grin نیشخند زهر آگین
horrific هولناک، وحشتناک، ترسناک
horrify وحشت زده کردن،
 به هراس انداختن، به وحشت انداختن،
 تکان دادن
horror وحشت، ترس، انزجار، نفرت،
 مایه ترس و وحشت
horrors واهمه، هول و تکان

horror-stricken وحشت زده، رمیده

hors de combat از کار افتاده،

از میدان رزم خارج شده

horse guard نگهبان سواره

hospice آسایشگاه معلولین،

گداخانه، نوانخانه

host ازدحام، سپاه ارتش، میزبان

hostage گروگان، گرو، شخص گرویی،

ضمانت، وثیقه

host country کشور میزبان

hostile دشمن، خصومت آمیز، مخالف،

مغایر، متعلق به دشمن، ضد، از روی عناد

hostile act عمل خصمانه

(مانند تجاوز مرزی یا تیراندازی به

مرزهای یک کشور)

hostile actions عملیات خصمانه

hostile activities

درگیری‌های خصمانه

hostile attitudes

نظرات خصومت آمیز

hostile force نیروی متخاصم

hostile powers دولت‌های متخاصم

hostile propaganda تبلیغات سوء

hostilities عملیات جنگی

hostility دشمنی، خصومت

hot air سخن یاوه،

حرف‌های بی‌هوده، باد هوا

hotch-kiss gun نوعی تفنگ

(مانند مسلسل‌های خودکار)

hotch-potch درهم و برهم،

هرج و مرج، معجون

hot foot سراسیمه (شتابان)

hot line خط داغ، خط قرمز،

تماس فوری در یک بحران احتمالی بین

دو کشور، تأسیس ارتباط مخابراتی

مستقیم بین شوروی و آمریکا به خط داغ

معروف است

hotly به طور زننده یا تند،

به طور خشونت آمیز

hot money پول فرار، سرمایه فرار

hot news خبر داغ، خبر بسیار مهم

hot pursuit تعقیب فوری،

تعقیب مداوم، تعقیب کشتی یا قایقی که

در آب‌های داخلی یک کشور مرتکب

جرمی شده است و حتی ادامه تعقیب آن

در آب‌های آزاد، در صورتی که شروع جرم

در آب‌های داخلی کشور صورت گرفته باشد

hot seat موقعیت دشوار،

وضعیت خطرناک، گرفتاری، مخمسه،

هچل، خنسی

hot spot کانون بحران، منطقه بحران‌زا،

بشکه باروت (مجازی)

hot water دردسر، گرفتاری، مخمسه

be in hot water دردسربودن

hot war نزاع، جنگ خونین

house خانه، مجلس

house banking and currency

committee

کمیته امور بانکی و پولی مجلس

نمایندگان

household اهل بیت، اهل خانه
 the household of the Holy Prophet اهل بیت
 the household of the prophet of Islam; SAW عترت
 house of commons مجلس عوام
 house of correction زندان، ندامتگاه
 house of detention بازداشتگاه
 house of representatives مجلس نمایندگان
 housing foundation بنیاد مسکن
 hove بلند کردن، ترفیع یافتن، ترقی کردن
 hovering acts قوانین ضد قاچاق در آنها
 hovering vessels کشتیهای در حال حرکت
 howitzer خمپاره انداز
 howk کندن، حفر کردن
 hub-bub هیاهو، نعره جنگ
 hub of operations مرکز عملیات
 hubrlstic جسارت آمیز
 huckster خرده فروش، روزنامه فروش دوره گرد
 huddle مخفیانه کنفرانس دادن، مخفی کردن، پنهان کردن، جمعیت انبوه
 hue هیاهو، فریاد، رنگ و لعاب
 hue and cry فریاد اعتراض، قیل و قال، داد و بیداد
 raise hue and cry against a politician

بر علیه سیاستمداری هیاهو به پا کردن
 تهدید کردن، ترساندن، حمله کردن، huff
 خشمگین کردن، عصبانی کردن، از صفحه برداشتن
 huge debts بدهیهای کلان
 hugger پنهان کردن، مخفی کردن، دام نهادن
 hullabaloo اغتشاش، هیاهو، ولوله، جار و جنجال، مهمه
 What is all this hullabaloo about? این همه هیاهو برای چیست؟
 hulster نهانگاه، مخفیگاه
 humane انسانی (شایسته طبیعت بشری)
 human interest تمایل انسانی (عناصر عاطفی و هیجان انگیز در جمع)
 humanism اعتقاد داشتن به اعتلای انسانی، انسان دوستی
 humanitarian بشر دوست، نوع دوست، کسی که عیسی را جزء بشر نمی داند، انسان دوست، نوع دوستانه، نوع پروری
 humanitarian intervention مداخله به منظور بشر دوستی
 humanity بشریت، انسانیت، مروت، شفقت
 human rights حقوق بشر
 human solidarity اتحاد بشر، همبستگی انسانی

human wave assaults

human wave assaults	حمله‌های موج انسانی
humble pie	عذر، عذرخواهی
humble request	استدعای عاجزانه
humbug	فریب دادن، لاف زدن، دغل بازی کردن
humiliate	تحقیر و پست کردن، توهین کردن، سرافکنده کردن
humiliating	توهین آمیز
humor magazine	مجلهٔ فکاهی
humorous anecdotes	داستانهای خنده‌دار و فکاهی
hunger	گرسنگی
hunger strike	اعتصاب غذا
hunkerism	محافظه کاری
hunt	تعقیب کردن، جستجو کردن، دنبال کردن، بیرون راندن، تلاش کردن، در صدد برآمدن، حرکت متزلزل داشتن، در نوسان بودن، شکار کردن
hunt down/out/up	پیدا کردن و دستگیر کردن، جستجو کردن و به دام انداختن
hurdle	مانع موقتی، سد و یا اشکال موقتی، کارشکنی موقتی، برمشکلی غلبه کردن، مانع سیاسی، سد راه کردن
hurl	باخشونت پرتاب کردن، پرتاب شدید، آشوب، سرنگون کردن
hurling stone at	نثار کسی کردن با سنگ زدن به، پرتاب کردن سنگ به

hurly-burly	آشوب و غوغا
hurrah	فریادشادی
hurray/hooray	هورا، زنده باد، مرحبا
hurry	دعوا، نزاع، ستیزه، جنگ، اجتماع آشفته
hurry-scurry	شتاب بزرگ، دستپاچگی
husband	صرفه جویی کردن (به بهترین وجه مصرف کردن)
hush	ساکت کردن، سر و صدای چیزی را خواباندن
hush it up	مروصدای آن را در نیاورد
hush meetings	ملاقاتهای پشت پرده، جلسات سری
hush money	حق السکوت
hush up	ساکت نگه داشتن، سروصدای چیزی را در نیاوردن
huspil/huspel	بدرفتاری کردن، ناراحت کردن، اذیت و آزار رساندن، غارت کردن، محروم کردن
hussar	زدو خورد جزئی
hustings	فعالتهای انتخاباتی، نطق‌های انتخاباتی، مبارزات انتخاباتی که در تالار شهرداری برپا می‌شود
hustle	فشار دادن، به زور وادار کردن، قالب کردن (انداختن)
huzza-hurra	هیا هوای پیروزی یا تشویق
hydraulics	علم آب رسانی
hydrogen bomb	بمب هیدروژنی
hygiene	علم بهداشت
hygienic	بهداشتی

hygienist متخصص علم بهداشت
hygieneology علم بهداشت
hymn سرود خواندن
hyme → heyne
hype
 جار و جنجال تبلیغاتی به راه انداختن،
 بوق و کرنا برداشتن، بازار گرمی کردن
 (برای خود)، دراذهان عمومی جا کردن،
 بازار گرمی، جار و جنجال تبلیغاتی، بوق
 و کرنا
hyperbolism مبالغه گویی،
 مبالغه نویسی، گزاف‌گویی، گزاف‌نویسی،

اغراق‌نویسی، صنعت اغراق
hyperbolist مبالغه‌نویس، گزافه‌گو
hypermarket بازار بزرگ، بازارچه جامع
hyperphysical خارق‌العاده
hyphenated American
 امریکایی خارجی‌اصلی که کلمات را با
 فاصله و مقطع ادا می‌کند.
hypocrisy دورویی، ریاکاری، ریا، تزویر
hypocrite ریاکار، دورو، مزور
hypocritically ریاکارانه، منافقانه
hypothesis انگارش، فرضیه، حکم

I

**I.A.T.A. → International Air
Transport Association**

**I.B.A. → Independent
Broadcasting Authority**

**I.C.A.O. → International
Civil Aviation Organization**

**I.C.B.M. → Intercontinental
Ballistic Missile**

**I.C.C. → International
Chamber of Commerce**

iceberg کوه یخ

icon/ikon شمایل، تمثال، تندیس

**I.C.S.U. → International
Council of Scientific Union**

**I.D.A. → International
Development Association**

id card کارت شناسایی، شناسنامه

idea اندیشه، عقیده

idea assassin تخریب اندیشه

Ideal ایده‌آل، آرمانی

نمونه کامل، آرمان، مطلوب، نمونه
مطلوب

identic notes یادداشتهای همانند
(یادداشتهایی با مضمون واحد که چند
دولت به یک دولت می‌دهند. اگر هر یک
از این یادداشتها جداگانه تسلیم شود،
عمل هر دولت ظاهراً مستقل از عمل
دولت دیگر است. معمولاً تسلیم این
گونه یادداشتها "عمل غیردوستانه" تلقی
می‌شود.)

identification همان‌انگاری،
یکی‌انگاری، تعیین هویت، تشخیص
هویت

identify هویت [چیزی یا کسی] را تعیین کردن،
اصل چیزی را شناختن، یکی دانستن،
یکی کردن، همان‌انگاشتن، یکی
انگاشتن، تشخیص هویت دادن

Identity	هویت، شناسایی
Identity card	کارت شناسایی
Ideological	عقیدتی، ایدئولوژیکی
Ideological certainty	یقین ایدئولوژیکی
Ideology	بحث فکری و عقیدتی، ایدئولوژی (دارای جنبه حزبی)
Idiocy	حمافت، خبط دماغ، سبک مغزی
Idiograph	امضا یا علامت مخصوص به یک شخص، مارک تجارتي، علامت تجارتي
Idiosyncrasy	حالت ویژه، حال به خصوص، طبیعت ویژه، شیوه ویژه هر نویسنده، حالت مزاحی خاص، طبیعت مخصوص، خصوصیات طبیعی و اخلاقی اشخاص، ویژگی فردی، خصیصه فردی
Idioticon	فرهنگ، لهجه خاص، حمافت، نادانی، جهل، جهالت، بی خبری، عمومیت، تعمیم
Idle	به بطالت گذراندن، بیهوده وقت تلف کردن، به طور آزادگشتن، تنبل ساختن، بی کار کردن
Idle capital	فرهنگ، لهجه خاص، سرمایه بی کار
Idle hours	ساعات بیکاری
Idleness	عدم اشتغال، بیکاری

idle rumours	شایعات بی اساس
Idle talk	سخن بیهوده، یاوه
idolater	بت پرست، عبد و عابد، بنده
Idolatry	بت پرستی، شرک
Idol-breaker	بت شکن
Idolize	بت ساختن از، به صورت بت درآوردن، مثل بت ستایش کردن
I.E.E. → Institution of Electrical Engineers	
I.F.A.D. → International Fund for Agricultural Development	
I.F.C. → International Finance Corporation	
ignite	آتش زدن، روشن کردن، آتش گرفتن
ignition cap	فشنگ
Ignition charge	باروت، خرج احتراق فشنگ
Ignivomous	آتش زاز، بیرون دهنده آتش، محترقه
ignobility	فرومایگی، پستی، رذالت
Ignominious → Ignomious	
Ignominy	بدنامی، رسوایی، کار زشت، ننگ، خفت، عمل ننگین
ignomious; ignominious	شرم آور
Ignorable	چشم پوشی، صرف نظر کردنی، تجاهل کردنی، نادیده گرفتنی
ignorance¹	نادانی، جهل، جهالت، بی خبری

ignorance² [Pre-Islamic era in Arabian Peninsula] جاهلیت
 [عصر جاهلیت قبل از اسلام در شبه جزیره عربستان]
ignorantism; obscurantism مخالفت با روشنفکری، طرفداری از جهل و بی خبری، مخالفت با فرهنگ و دانش
ignore رد کردن، بی اساس دانستن، برگرداندن، به رسمیت نشناختن، نادیده گرفتن
ignore from someone's points of view از نظرات کسی چشم پوشی کردن
ignoring an ultimatum اتمام حجت را نادیده گرفتن، التیماتوم را نادیده گرفتن
ignote مجهول، ناشناس، گمنام
iii ناخوش، خطرناک، شریر، معیوب، بداخلاق
illabile ثابت، سقوط ناپذیر، غیر قابل لغزش
ill advised move حرکت نابخردانه (غیر عاقلانه یا غیر محتاطانه)
illation استنباط، دریافت، نتیجه، استنتاج
illaudable نکوهیده، ناشایسته
ill-being ناهنجاری، بدی، بدبختی
ill-bred بی تمدن، نامتمدن
illecebration اغوا، فریب، فریفتگی
illect تحریص کردن، تطمیع کردن، اغوا کردن

illegal غیر قانونی، مخالف قانون، نامشروع، حرام، غیر مجاز، حرام زاده
illegal contract قرارداد غیر قانونی
illegality بی قانونی، کار خلاف قانون، کار نامشروع، قاچاق، ممنوعیت، حرامزادگی
illegally از راه غیر قانونی، به طور غیر مشروع
illegal trial محاکمه غیر قانونی
illegitimacy نادرستی، ناروایی، خلاف قانون، فاقد مشروعیت
illegitimate غیر قانونی، ناصحیح، غیر منطقی، غیر عادی، غیر معمولی، نامشروع
illeviable غیر قابل تحمیل، وضع نکردنی، غیر قابل وصول
ill-fame بدنامی، رسوایی، مرکز شرارت و فساد
ill-gotten حرام، نامشروع
ill-gotten gains درآمدهای نامشروع
illiberal مخالف اصول آزادی، عوامانه
illicit غیر قانونی، قاچاق، قاچاقی، ممنوع، غیر مجاز، نامشروع، ناروا
illicitness ممنوعیت، قاچاق، غیر مجاز بودن
the illicit sale of opium فروش غیر قانونی مواد مخدر
illimitable نامحدود، غیر قابل اندازه گیری، نامعین

Illimitation

آزادی از قید محدودیت، نامحدودی

ill-informed

کم اطلاع

illiquid

نامعلوم، نامعین، غیر واضح

illiteracy

بی سوادی، بی معلوماتی

illocal

غیر محلی، لامکان، بیجا،

خارج از محل

illucidate/elucidate

توضیح دادن،

موضوعی را روشن کردن

illude

گریختن از قبول مسئولیت چیزی

illumine

روشنگری فکری کردن،

افروختن

illumination

آذین بندی،

روشن نمودن یک موضوع، چراغانی

ill-use

بد استعمال کردن،

بد به کار بردن، بی رحمانه رفتار کردن،

سوء استفاده کردن از، بد رفتاری کردن به،

رفتار اهانت آمیز داشتن

illusion

خیال باطل، پندار،

فریب، تصور غلط، خطای باصره

فریبنده، واهی، خیالی، موهوم،

illusory

غیر واقعی

illustrate

با تصویر توضیح دادن،

بامثال روشن ساختن، روشنگری فکری

نمودن، مصور کردن

illustre; illustrious

منور الفکر، درخشان

illustrious

مشهور، سرشناس، شهیر،

پراوازه، نامی، نامور، برجسته

illustrious → illustre**ill-will**

دشمنی، خصومت،

خصمانه، خصومت آمیز، غیر دوستانه،

مخالف، بد طبیعتی

ill-wish

سوء نیت داشتن به

I.L.O. → International Labor**Organization****Image**

پندار، نما، انگاره،

تصویر خام ذهنی، تجسم

image of consciousness

انگاره وظیفه شناسی، تجسم آگاهی

imaginable

تصور شدنی، قابل تصور،

انگاشتنی، قابل درک، متصور

Imagination

انگاره، پندار، توطئه،

وهم، عقیده، اندیشه، پروژه، قوه تخیل،

نبوغ، تخیل

imban

تحریم کردن، منع کردن

Imband

متحد کردن، به هم پیوستن،

دسته کردن

Imbecile

ناتوان کردن، معدوم کردن،

از میان بردن، تضعیف کردن، سست

کردن، ناتوان ساختن

imbecility

ضعف، ابله‌ی، ناتوانی،

عمل یا سخن احمقانه

imbellic → imbellious**imbellious; imbellic**

غیر جنگجو،

جنگجوی غیر نظامی، کشوری، صلح

دوست، صلح خواه، طرفدار صلح

imbolish

دور کردن، منسوخ کردن،

از میان بردن، برانداختن

imborsation

انتخاب حاکم یا قاضی به قید قرعه
Imboscata;em/ambush;ambuscade
 مخفی شدن، پنهان شدن، از نظر دور
 شدن، خود را مخفی کردن
Imbranch منشعب کردن،
 جوش دادن، پیوند کردن
Imbreviate خلاصه کردن،
 خلاصه نوشتن
Imbroglio موضوع پیچیده،
 سوء تفاهم، وضعیت پیچیده (سیاسی
 و غیره)، کلاف سردرگم
be imbued with political hues
 رنگ سیاسی به خود گرفتن
imbue with آکنده کردن از،
 سرشار کردن از، مالا مال کردن از، لبریز
 کردن از، پُر کردن از
Imitation چیز تقلبی، بدل، تقلید
Imitative مقلد (غیر اخلاقی)،
 تقلیدی، بدلی، مصنوعی
Immaculate بی آلایش، بی شائبه،
 تمام عیار، پاک و پاکیزه، بی عیب و نقص،
 بی خدشه
Immalleable غیر قابل تغییر،
 نرم نشدنی، سازش ناپذیر، نشدنی، تسلیم
 نشدنی، غیر قابل انعطاف، غیر قابل
 سازگاری، سخت و محکم
Immanation دخول، ورود، جریان،
 جاری شدن، جاری
Immane کلان، بزرگ، وسعت،
 پهناوری، زیادی

Immask ماسک دار کردن، نقابدار کردن
Immatchable غیر قابل رقابت، بی نظیر
Immaterial بی اهمیت، ناچیز، جزئی،
 غیر مادی، مجدد، ناملموس
Immeasurable محدود ناپذیر،
 غیر قابل قیاس، نامحدود
Immediacy فوریت، بی درنگی،
 بی واسطه، آگاهی، حضور ذهن،
 مجاورت، ضرورت، واقعیت ملموس
Immediate heir وارث بلا فصل
Immediately بی واسطه، مستقیماً،
 به محض اینکه، بلا درنگ
Immense عظیم، بسیار بزرگ،
 قابل ملاحظه
Immerit اشتباه، لیاقت نداشتن،
 استحقاق نداشتن، ناسزاواری
Immersed in debt گرفتار بدهی،
 غرق در بدهی
Immediat measures اقدامات فوری
Immigrant مهاجر، تازه وارد،
 غریب، کوچ نشین، مهاجرت کننده،
 متوطن
Immigrate مهاجرت کردن
 [به کشوری دیگر] میهن گزیدن
Immigration مهاجرت
 (به سرزمین بیگانه)
Immind/Inmind به خاطر آوردن،
 به یاد آوردن، یادآوری کردن، متذکر شدن،
 تذکر دادن

imminence/cy، مشرف بودن، نزدیکی
 قریب الوقوع، خطر نزدیک و تهدیدکننده،
 خطر مشرف، خطراحتمالی، خطر
 تهدیدکننده

Imminent، قریب الوقوع،
 تهدیدکننده، درشرف وقوع، درراه

Imminent defeat
 شکست قریب الوقوع

Imminute، کم شده،
 تقلیل یافته، کاهش یافته

Immobile، نامتحرک،
 بی حرکت، زمین گیر، فلج

Immobilize
 زمینگیر شدن، فلج کردن، ازکارانداختن،
 مانع ایجادکردن، ازحرکت انداختن

immodulated
 نامنظم، بی قاعده، نامطابق، نامیزان،
 تعدیل نشده، بدون تعدیل صدا

immolation، قربانی

ILLuminate، چراغانی کردن

immoral، غیراخلاقی، خلاف اخلاق،
 فاجر، فاسق

Immorigerous، سرکش، شورش،
 تسلیم نشدنی، بی تمدن، روستایی،
 خشن

immortal guard، گارد جاویدان،
 سربازان جاویدان

immortalize، جاودانه ساختن،
 ابدی کردن

Immovable chattels، اموال غیرمنقول

immovables

داراییهای غیرمنقول

immune، حفظ شده به وسیله قانون،
 مصون به وسیله قانون، معاف، بخشوده

Immunity، آزادگی، بخشودگی،
 معافیت، اجازه، پروانه، مصونیت

immunization، مصون سازی،
 آزادسازی، معاف سازی، مصونیت،

معافیت، بخشودگی

immunize، مصون کردن
 (ایجادمصونیت کردن)

immure، محصورکردن،
 در چار دیوار نگاهداشتن، زندانی کردن

immutable، بدون تغییر،
 غیر قابل تغییر، تبدیل ناپذیر

immutual، یکسره، غیرمتقابل، یکطرفه

I.M.O.¹ → International Money

Order

I.M.O.² → International

Maritime Organization

impacable;implacable، آشتی ناپذیر،
 اصلاح ناپذیر، تسکین نیافتنی

Impact، ضربت، اصابت، تماس،
 برخورد، تغییرات شدید و بی سابقه، به
 هم پیوستن، احاطه کردن، محدودکردن،
 تأثیر، اثر

impact area، منطقه مورد اصابت

impactive، بسیار مؤثر، ضربه پذیر

Impair¹، آسیب زدن، زیان رساندن،

معیوب کردن، تحلیل کردن، روبه زوال

	گذاردن، کاستن
impair² → imperish	
impale	به دار آویختن،
	احاطه کردن، محدود کردن، محبوس کردن، نرده دار کردن، میخکوب کردن، بیچاره و درمانده کردن
impardonable	نابخشودنی،
	غیر قابل عفو
imparl	بحث کردن، گفتگو کردن،
	مشورت کردن
imparlance	بحث، مذاکره، کنفرانس،
	مهلت برای مصالحه، مهلت برای آشتی
impart	بهره مند شدن، سهم بردن،
	ابلاغ کردن، سهم دادن از، بخش کردن، بهره مند ساختن، گفتن (رساندن)
impartial	بی طرف، بی غرض،
	راست بین، دوسو بین، منصف،
	بی تعصب، عادل، بی طرفانه، بی غرضانه، منصفانه، عادلانه
impartiality	نظریه بی طرفانه،
	بی طرفی
impartially	بی طرفانه
impartial position	موضع بی طرف
impartial stand	موضع بی طرفانه
impartible	بخش ناپذیر،
	غیر قابل تقسیم، جدایی ناپذیر، غیر قابل تفکیک
imparticipable	غیر قابل مشارکت،
	مشارکت ناممکن
impartment	ابلاغ، ارتباط،

	مطلب ابلاغ شده، افاضه، انتقال
impassable	غیر قابل گذر،
	غیر قابل عبور، صعب العبور
impasse	غیر قابل عبور،
	وضع بغرنج و دشوار، جایی که فرار از آن ممکن نیست، بن بست، تنگنا
impassion	برانگیختن، شوراندن،
	تحریک کردن، به هیجان آوردن، احساسات را به جنبش آوردن
impassive	بدون احساس درد،
	بی جان، بی عاطفه، غیر قابل تحمل
impatience	بی صبری، ناشکیبایی،
	بی حوصلگی، بی طاقتی، بی آرامی، بی تابی
impavid	نترس، بی محابا، بی باک
impawn	گرو گذاشتن، رهن گذاشتن،
	به رهن دادن
impayable	ناراضی، غیر قابل پرداخت،
	پرداخت نشدنی
impeach	استیضاح یا متهم کردن
	(یک مقام رسمی یا سیاسی به اقدام علیه مصالح مملکت)، به دادگاه جلب کردن، احضار نمودن، طرح دعوی کردن، اعلام جرم علیه کسی کردن، اعتراض کردن به، سرزنش کردن، عیب جویی کردن، مشکوک دانستن، تردید کردن، جلوگیری کردن
impeachment	اتهام، تعقیب،
	بازخواست، اعتراض، استیضاح، عیب جویی

impeccable معصوم، بیگناه
impede سد راه شدن، مانع شدن
impel وادار کردن، مجبور کردن
impel someone to resist کسی را به مقاومت واداشتن
impen باپر آراستن
impend تهدید کردن، متوجه بودن، آویزان بودن، ناگزیر بودن، پرداخت کردن، به کار بردن
impending قریب الوقوع، محتمل الوقوع، مشرف
impending U.S. Led war جنگ قریب الوقوع به رهبری امریکا
impenitence پافشاری زیاد در گناهکاری، پشیمان نشدن از گناه، بی میلی نسبت به توبه، توبه ناپذیری
imperate دستور دهنده، آمر
imperate امر شده، حکم شده، الزامی، امری، حکومت کردن، فرمان دادن، مجبور کردن، الزام کردن
imperator; emperor امپراطور، فرمانده
imperfect ناقص، ناتمام، معیوب، دارای نقص و اشتباه، غیر قابل اجرا، تصویب نشده، فاقد ضمانت اجرایی، معیوب کردن، تصویب نکردن، ناتمام بودن
imperfect competition رقابت ناکامل
imperial شاهنشاهی، پادشاهی، مجلل، امپراطوری، با عظمت، باشکوه،

ممتاز
imperial drive تمایل استکباری
imperialism جهانخواری، استعمار طلبی
imperialist طرفدار حکومت امپراطوری، استعمار طلب
imperial majesty ذات ملوکانه
imperial minded مستکبر، استکباری
imperial mindedness استکبار
imperial minded powers قدرتهای استکباری
imperil در مخاطره انداختن، در خطر انداختن، به خطر انداختن
imperious تحکم آمیز، تکبر آمیز، حاکمانه، مقتدرانه، مجدانه، متکبر، حاکم، فرمان دهنده، متفرعن، آمرانه
imperish/emperish; impair; injure صدمه وارد کردن بر، مجروح کردن، ناقص کردن
imperishable زوال ناپذیر، فنا ناپذیر
imperium قدرت مطلقه، حق مالکیت مطلق، اختیار مطلق، حاکمیت مطلق، امپراطوری، صلاحیت قضایی، حق فرمان و حکم
impermanent ناپایدار، بی دوام
impermissible ناروا، غیر مجاز
impertinent گستاخ، بی پروا، بی ملاحظه، وقیح، بی ربط، نامربوط
impetition; accusation; charge

اتهام، تهمت
impetrable
 باموفقیت انجام شدنی، باموفقیت عملی بودن
impetuosity بی‌پروایی، تهور، حرارت، غرور، کارتهورآمیز، عمل تند و شدید، شتاب‌زدگی، عجله
impetus انگیزه، محرک، باعث، انگیزه ناگهانی، نیروی محرکه‌آنی
impiety تباهاکاری، شرارت، خدانشناسی، بی‌دینی
impinge تجاوزکردن، تخطی کردن، حمله کردن (به ملک و غیره)
implacable زایل‌نشدنی، نازدودنی، مـحـونـشدنی، تسکین‌ناپذیر، سازش‌ناپذیر، سرسخت، رام‌نشدنی، ناآرام
implausible ناموجه، غیرقابل پذیرش، بعید، نامحتمل
implead درخواست دادن، به دادگاه کشیدن، عرض حال دادن، عارض شدن، متهم کردن، تعقیب کردن، اعتراض کردن به، اقامه دعوی کردن، دفاع کردن از
impledge; pawn; pledge گرو گذاشتن، رهن گذاشتن
implement; materialize; translate; into action تکمیل کردن، انجام دادن، آلت، اسباب، تحقق بخشیدن، جامه عمل پوشانیدن

implicate درگیر کردن، گرفتار کردن، کسی را در کاری شریک دانستن، دخیل نشان دادن
implicit مطلق، بدون شرط، ضمنی، تلویحی، بی‌اعتراض، راسخ، تردیدناپذیر
implied assumpt تعهد ضمنی، تعهد غیر رسمی
implore التماس کردن، تضرع کردن، درخواست کردن، استدعای (عاجزانه) کردن
imply تلویحاً گفتن، اشاره داشتن بر، ایجاب کردن، مستلزم بودن، متضمن بودن
impolicy رویه غلط، بی‌سیاستی، عدم اقتضا، بی‌مصلحتی
impolitic بی‌سیاست
import وارد کردن، تأثیر گذاشتن در، مغلوب کردن، قابل ملاحظه بودن، مهم بودن
importance اهمیت، قدر، اعتبار، نفوذ، شأن
importation واردات
importer واردکننده کالا (ازخارج)
imports and exports واردات و صادرات
imposable تحمیلی، تکلیفی، قابل تحمیل
impose تحمیل کردن، اعمال نفوذ یا سوءاستفاده کردن، وضع کردن [مالیات]

impose an oil embargo

تحریم نفتی کردن

imposed

تحمیلی

imposed war

جنگ تحمیلی

Iraqi imposed war.

جنگ تحمیلی عراق

imposition

صفحه گذاری،

مطلب چیده شده، تحمیل، عوارض،

فریب، وضع

imposter/or

چایچی، شیاد، دغل باز

imposture

شیادی، کذب، دروغ

impotent

ناتوان، بی لیاقت،

نالایق، عنین (از نظر جنسی)

impotent;poison

مسموم کردن

impound

توقیف کردن، ضبط کردن،

تصاحب کردن (به طور قانونی)

impregnable fortress

دژ — نفوذناپذیر، قلعه نظامی

تسخیر ناشدنی

impreparation

عدم تهیه،

بدون آمادگی، بی تدارکی، نامتمایل

impresa

شعار، ضرب المثل

impress

چاپ، مهر، نشان،

تحت تأثیر قرار دادن، متذکر شدن، تفهیم

کردن

impress copy

برگه خبر چیده شده

impression

طبع، نشر، چاپ،

نقش، مهر، تأثیر

imprest

قرض، مساعده، تنخواه گردان

impreventable

غیر قابل جلوگیری

imprimatur

پروانه، طبع و نشر،

جدای از انتشار کتاب یا روزنامه، اجازه

چاپ، تصویب، پذیرش، قبول

imprint

چاپ، اثر، نقش،

موضوع چاپ شده

imprison

به زندان افکندن،

زندانی کردن، حبس کردن، محدود کردن،

محصور کردن

improbate

تصویب نکردن، رد کردن،

اجازه ندادن، مجاز ندانستن، نادرستی

امری را ثابت کردن

improbative;improbatory

تصویب نشدنی، ابطال کننده حکم یاسند

improbatory → improbative**improgressive**

فاقد پیشرفت،

غیر مترقی، عقب مانده

imprompt/impromptu

فی البداهه،

بالبداهه، بدون آمادگی قبلی

improper

ناصواب، نادرست،

نکوهیده، ناشایست، ناپسند، غیر متعارف

improvable

قابل ترقی، بهبودپذیر

improve

بهبودبخشیدن، بهتر کردن،

اصلاح کردن، آباد کردن، ترقی دادن،

بهبود یافتن، پیشرفت کردن، احیا کردن

احیا کردن اراضی موات

اصلاح، بهبودی، عمران،

رفاه، ترقی، بهسازی

improve relations

بهبودبخشیدن روابط

پیش بینی نشده (کار)،

بی احتیاطی، اهمال کاری، ولخرجی	
improvident	بی احتیاط، ولخرج
imprudence	بی احتیاطی،
کار غیر عاقلانه، بی تجربگی، بی تدبیری،	
بی حیایی، نسنجیدگی	
impugn	رد کردن،
اعتراض کردن به، تکذیب کردن، مورد	
حمله قرار دادن، مخالفت کردن، مقاومت	
کردن	
impulse	قوة محرک، تحریک،
انگیزه ناگهانی	
impune	معاف
Impunity	بخشودگی (از کیفر)،
درامان، مصون از مجازات	
Imputability	دارای مسئولیت اخلاقی
imputation	اتهام، استناد
Impute	نسبت دادن، اتهام وارد کردن
imputrescence	انحلال ناپذیری
inability	درماندگی، بی لیاقتی،
عدم توانایی	
inaccuracy	فاقد صحت، نادرستی
inacquiescent	ناراضی
(مبنی بر عدم رضایت)	
inadequacy	ناشایستگی، عدم کفایت
inadmissible	غیر مجاز، غیر قابل ورود،
ناروا، ناپسندیده، نپذیرفتنی	
inadverent	مسامحه، بی مبالات،
مسامحه کاری، ندانسته، غیر عمدی	
inaugural	گشایشی، افتتاحی
inaugural address	نطق افتتاحی

inaugural speech	نطق افتتاحیه
inaugurate	افتتاح کردن،
گشودن، (رسماً) آغاز کردن	
inaugurate president	
معرفی کردن رئیس جمهور	
inauguration	گشایش، افتتاح،
مراسم افتتاح، آغاز کاری با آیین ویژه ای	
Inauspicious	شوم، نحس، نامیمون،
بدیمن، بدشگون	
inbreak; invasion	تهاجم، تاراج
Inc → Incorporate	
incantation	دعا، افسون
incapacity	نا توانی، بی صلاحیت
Incarcerate	زندانی کردن، دربند کردن
incardinate	کاردینال کردن
Incarnate; embody	
مجسم کردن (فعل)، مجسم کردن، تجسم	
یافته، مظهر	
incendiarism	آتش انگیزی،
آتش افروزی، فتنه انگیزی	
incendiary	آتش زار، آتش افروز
incendiary bomb/incendiary	
bombs	بمب آتش زار،
بمبهای آتش زار	
Incense	آتش زدن، سوزاندن،
تحریک کردن	
People are incensed against him.	
مردم علیه او عصبانی و تحریک شده اند.	
incenser	فتنه انگیز، فتنه جو
incensor	آتش افروز، دو به هم زن

incentive محرک، تشویقی، انگیزه، مشوق

incentive management مدیریت تشویقی

incentive taxation مالیات بندی تشویقی

incept آغاز کردن، تعهد کردن، درجه استادی یادکتر اگرفتن

inception جشن فارغ التحصیلی

inceptor دانشجو، مبتدی

incessancy پیوستگی، دوام

incessant → incessantly

incessantly; incessant ممتد، دمام، لاینقطع، پیوسته

incessible غیر قابل انتقال، غیر قابل واگذاری

incest زناى بامحارم

incestuous زناکار

inchastity بی عفتی، بی ناموسی

inchmaree clause بیمه دریایی

inchmeal کم کم

by inchmeal اندک اندک

incidence برخورد، تلفات، شیوع مرض، تلاقی، رویداد

incident رویداد، واقعه، رویدادکوچک، حاصل، نتیجه

The incident of that conflict was slavery.

حاصل و نتیجه آن مبارزه بردگی بود.

incidental اتفاقی، ضمنی، فرعی

حادثه‌ای، محتمل الوقوع، تبعی، ضروری

incidental expense مخارج اتفاقی

incidental meeting ملاقات اتفاقی

incidental results نتایج تبعی

Incidentals مخارج متفرقه و جزئی

incidentally ضمناً، به طور تبعی، اتفاقاً

incidents → developments

incinerate خاکستر کردن، سوزاندن
They incinerate the dead.

آنها مردگان خود را می سوزانند.

incipient بدوی، ابتدایی

incipient stages مراحل ابتدایی

incite تحریک کردن، اغوا کردن، برانگیختن، باعث شدن، باعث به وجود آوردن

incitement انگیزه، محرک

incite the murder تحریک به قتل عمد کردن

incivil وحشی، غیر متمدن

incivilize عاری از تمدن کردن

incivism بی علاقه‌گی به میهن، بی علاقه‌گی و مخالفت با حکومت و مردم

inclined متمایل، راغب، مستعد، آماده، مایل

includ منزوی

includ زندانی منزوی

incoexistence فاقد همزیستی، ناهمزیستی

incogitant بی فکر، بی خیال

incognite مجهول الهویه، ناشناس

Incoherence بی ارتباطی، نامربوطی،

چیز بی ربط، عدم تجانس، عدم
صلاحیت،

بی لیاقتی

Incoherent متناقض، بی ربط،

متزلزل در عقیده، ناسازگار، غیر متجانس

Incohesive ناچسب، غیر متجانس،

ناجور، ناهماهنگ

income درآمد، عایدی

Income-tax مالیات بر درآمد

income velocity

سرعت گردش درآمدها

incoming آینده

the incoming parliament

مجلس آینده

incommensurate بی تناسب،

ناکافی، غیر کافی

Incommunicado در حبس مجرد،

قطع ارتباط

Incompatibility ناسازگار، منافات،

مغایرت، عدم توافق

Incompatible ناسازگاری،

ناموافق، ناجور، نامناسب [طب] غیر قابل

استعمال با یکدیگر

incompatible persons

اشخاص ناسازگار

Incompetence-cy ناشایستگی،

بی لیاقتی، عدم صلاحیت، نقض

incompliance عدم موافقت،

خیره سری، لجاجت، سرسختی

incompliant ردکننده، تسلیم ناپذیر

Incomprehensive غیر جامع، نامفهوم،

دور از فهم، کوتاه

incomprehensive report

گزارش کوتاه، گزارش نامفهوم و غیر

جامع

Incomputable بی شمار،

غیر قابل شمارش، بی حساب

Unconditional بدون شرط،

بی چون و چرا، بلا شرط

unconditional surrender

تسلیم بلا شرط

inconformity عدم انطباق، نابرابری

inconfutable بطلان ناپذیر،

غیر قابل تکذیب

Incongruity ناسازگاری، نابرابری،

ناهماهنگی، ناهمخوانی، تعارض،

مغایرت

Unconnected نامربوط، بی ربط

Unconnected ideas عقاید نامربوط

Unconsiderate بی ملاحظه،

سهل انگار، شخص بی ملاحظه

Unconsistent متناقض، ناپایدار،

ناموافق

Unconsistent statements

گفته‌های متناقض

Unconstancy بی ثبات، ناپایداری

Uncontrovertible بی چون و چرا

Unconsonation → consonation

Incorporate; inc یکی کردن،
 به هم پیوستن، دارای شخصیت حقوقی
 کردن، ثبت کردن (در دفتر ثبت شرکتها)،
Incorporating صورت قانونی دادن به الحاقی
Incorporating mill کارخانه باروت سازی
Incorporation اتحادیه،
 الحاق، بنگاه، صنف
Incorporeal غیر مادی، معنوی
Incorporeal hereditament میراث غیر مادی
Incorrigible اصلاح ناپذیر،
 غیر قابل تصحیح، گناهگار، مجرم
Increase افزودن، افزایش دادن،
 زیاد کردن
Increase in the out-put of
electricity افزایش تولید برق
Incredulity دیرباوری، بی اعتقادی
Incineration → cremation
incriminate متهم کردن،
 محکوم کردن، تهمت زدن به، مقصر
 قلمداد کردن، گرفتار کردن
Inculcation تلقین، القا، جایگزین سازی
incumbent متصدی، ناگزیر، عازم،
 موظف، مقام مسئول (سیاسی)
Incumbent minister وزیر وقت
be Incumbent upon موظف بودن نسبت به
It is incumbent upon the

journalists to warn the
governments of their mistakes.
 مطبوعات موظف هستند دولتها را از اشتباهاتشان
 آگاه سازند.
incurable علاج ناپذیر، لاعلاج
Incursion تهاجم
Incustodia legis در پناه قانون
Indebted مقروض، بدهکار
Indebtment بدهی، بدهکاری
Indecent ناشایسته، زشت، شنیع
Indecent behavior رفتار شنیع
Indecision تردید، دودلی، بی تصمیمی
Indefatigable خستگی ناپذیر،
 نستوه، پایدار، ثابت
Indefatigable soldier سرباز خستگی ناپذیر
Indifference → despotency
Indelecable نامطبوع، ناگوار، ناخوشایند
Indeliberate نسنجیده، بدون فکر قبلی
Indelible پاک نشدنی،
 محو نشدنی، نازدودنی
Indelible disgrace رسوایی نازدودنی
Indemnification پرداخت غرامت،
 تاوان دهی، جبران خسارت، تاوان،
 غرامت، تضمین خسارت
Indemnatee غرامت گیرنده
Indemnitor غرامت دهنده
Indemnity غرامت، تاوان
Indemnity a person for his loss

indent	غرامت خسارت کسی رادادن
indent	درخواست رسمی، تقاضا یا سفارش جنس
indenture	سند دونهسخه‌ای، کتترات، سند رسمی
independence	استقلال
independent	غیر وابسته، مستقل، منفرد
Independent Broadcasting Authority; I.B.A.	منبع سخن پراکنی مستقل
independent confirmation	تائید منابع بی طرف
independent observers	ناظران مستقل
independent sources	منابع مستقل، منابع بی طرف
in-depth discussions	مذاکرات مفصل و عمیق
Indesirable	نامطلوب، نامطبوع
Indesirable fellow	فرد نامطلوب
indevotion	بی تقوایی
index	فهرست، صورت خلاصه اخبار در صفحه اول روزنامه، ایندکس، شاخص
essential industry index	فهرست اصلی صنایع تولیدی
Indian	هندی، سرخ پوست
indicant	شاخص، دلالت کننده، دال بر
indicative	اخباری، خبر دهنده،

اشاره کننده، مشعر بر، نشان دهنده، دلالت کننده، حاکی، دال بر، بیانگر	
indicator	شاخص
Indicators digest	مجموعه شاخص ها
indict	علیه کسی ادعای نامه تنظیم کردن، اعلام جرم کردن، تعقیب قانونی کردن، ادعای نامه صادر کردن
Indictable	قابل تعقیب
Indictable offender	بزهکار قابل تعقیب قانونی
Indiction	اظهارنامه، آگهی، اعلان
indiction of war	اعلان جنگ
Indictment	اعلام جرم، تنظیم ادعای نامه، تنظیم کیفرخواست
indignant → indignation	خشم، غیظ
Indignation; indignant	افشای راز، تجاوز از اخلاق اجتماعی
indiscretion	
<i>He has destroyed his political career by an indiscretion.</i>	به علت سهل انگاری سابقه سیاسی خود را خدشه دار ساخت.
indiscriminately	بدون تمیز و تفاوت گذاری
indispensable	واجب، غیر قابل استثناء، لازم الاجرا
indispensable expenses	مخارج لازم
<i>The law is indispensable.</i>	قانون لازم الاجراست.

indisposition کهلوت
indisputable بی چون و چرا، بدون بحث، مسلم، واقعی
indissoluble حل نشدنی، تجزیه ناپذیر، لاینحل، پایدار
inditch با خندق احاطه کردن
indite انشا کردن، تحریر کردن
indite a speech مضمون سخنانی را انشا کردن
Individual شخصی، فردی، منحصر به فرد، متعلق به فرد، تک
individual freedoms آزادیهای فردی
individualism فردباوری، اصالت استقلال فردی، خودپسندی، اصول آزادی فردی در سیاست و اقتصاد، فردیت، فردگرایی
severally and individually باهم و نکتکت
individualization فردی شدن
individually به طور فردی
Individuals are lynched by label افراد را به وسیله اتهام مورد حمله قرار دادن
individuus جدایی ناپذیر، تقسیم ناپذیر، غیر قابل تقسیم
indivinity بی خدایی، خدانشناسی
indivisible تجزیه ناپذیر
indocile سرکش، نافرمان، تعلیم ناپذیر، غیر قابل آموزش

indoctrinate → indoctrine
indoctrination القای عقیده، اظهار عقیده، تلقین افکار، تعلیم عقاید
Indoctrine; indoctrinate;
Indoctrinize آموختن، القا کردن، تلقین کردن، آموزشهای حزبی یا مذهبی را آموختن به، دمیدن
the recruits were indoctrinated.
 کارآموزان با اصول و عقاید آشنا شدند.
indoctrinize → indoctrine
Indolence رخوت، سستی، راحت طلبی، بسی خیالی، تساهل، مسامحه
Indolence and downright opposition تسامح و مخالفت شدید نسبت به اصلاحات
Indoor درونی، داخلی، وابسته به درون مؤسسه
indoor paupers گدایان داخلی
Indorsation → indorsement
induce اغوا کردن، وادار کردن، موجب شدن
Induciae متارکه یا صلح موقت در عملیات جنگی، متارکه جنگ
Induct استنباط کردن، پی بردن، راهنمایی کردن، استنتاج کردن، از جزء به کل، طبق قانون مصوبه کسی را در

استخدام دولتی وارد کردن	صنایع داخلی را (با بستن گمرکی به روی واردات)
Induction استقرا	تقویت کردن
Inductive استقرایی	بدون تأثیر، Ineffective
Inductive generalization	فاقد اثر، آدم از کار افتاده
تعمیم استقرایی	بی کفایتی، Inefficiency
Indulgence گذشت، اغماض،	بی عرضگی، عدم کاردانی، عدم تکافو
عدم جلوگیری، تن آسایی، افراط، اسراف، افراط در می گساری، تپذیر	Inegalitarian
Indust-reality واقعیت صنعتی	نابرابر بودن از لحاظ اقتصادی و اجتماعی، دارای اختلافات اجتماعی و اقتصادی
Industrial صنعتی	Inelastic بدون نیروی ارتجاعی، بدون کشش، رام نشدنی، تطبیق ناپذیر، تغییر ناپذیر
Industrial action اعتصابهای کارگری	inelastic price structure
Industrial associations جوامع صنعتی، مجامع صنعتی	قیمتهای تطبیق ناپذیر
Industrial centralisation مرکزیت صنعتی	Ineligibility فاقد شرایط انتخاب
Industrial enterprises سرمایه گذاری صنعتی	Ineluctable گریز ناپذیر، چاره ناپذیر، غیر قابل انکار
Industrial estate شهرک صنعتی	Ineluctable fate سرنوشت محتوم
Industrialism صنعت گرایی	Ineptitude ناشایستگی
Industrialize صنعتی کردن، تأسیس کردن بنگاههای صنعتی، صنعتی شدن	Inept remarks سخن بیهوده
Industrialized صنعتی شده	Inequality اختلاف و نابرابری
Industrializer همگانی کننده صنعت	Inequity بی عدالتی، بی انصافی
Industrial occupancy محل سکونت صنعتی	ineradicable ریشه کن نشدنی
Industrial revolution انقلاب صنعتی	Inert ناتوان در پایداری، کاهل، لش، خنثی
Industrial units واحدهای صنعتی	Inertia بی حالی، رخوت، سستی، جمود، خمودگی
Industry صنعت	Inert person آدم بی وجود و سست
protect home industry	Inescapable حتمی (سرنوشت)،

inescate; allure	محتوم، گریز ناپذیر تطمیع کردن،
inevitable	به وسیله طمع به دام انداختن غیر قابل اجتناب،
inevitably	مسلم، لاجرم، بدیهی، طبیعی به ضرورت
inexcusable	ناموجه، بی دلیل
inexecution	کوتاهی در اجرا، اجرا نشده
inexpedience	فاقد صلاحیت، بی مصلحتی
inexpedient	غیر مقتضی
inexpedient reply	جواب غیر مقتضی
inexpensive	کم خرج
inexperience	بی تجربگی
inexpiable	غیر قابل کفاره
inexplicable	لاینحل، غیر قابل توضیح، غامض، بغرنج
inextremis	در آخرین مرحله، نزدیک به مرگ، در شرف فوت
infall	حمله، تاخت و تاز، هجوم، سقوط
infallibilism	اعتقاد به معصوم بودن فرد
infallibility	مصونیت از خطا
infallible	مصون از خطا، معصوم
infamation	افترا، رسوایی، بدنامی
infanglement	توطئه، طرح
infanticide	بچه کشی، کودک کشی
infantry	پیاده نظام، سرباز پیاده
infantry brigade	تیپ پیاده

infantry man → grabby	شیفته، سینه چاک
infatuation	دل باختگی، شیدایی، شیفتگی
infatuated	دل باخت، واله و شیدا،
infelicitous	ناشایسته، شوم
infer	استنباط کردن، فهمیدن، پی بردن، نتیجه گرفتن
infidel	کافر، بی دین، غیر مومن
infidelity	ارتداد، کفر، بی دینی، نقض عهد، خیانت، بدعهدی
infiltrate; infiltrate	نفوذ کردن (تدریجاً در خطوط دشمن نفوذ کردن)
infiltrator; mole	عامل نفوذی، جاسوس
infiltration	نفوذ، رخنه، تصرف آهسته و تدریجی
infinity	بی شمار
infinity of reasons	دلایل بی شمار
infirm	بی اعتبار، متزلزل
infigting	اختلافات داخلی، رقابت فشرده، رقابت شدید، رقابت تنگاتنگ، رقابت ناجوانمردانه
inflammatory	التهابی، فتنه انگیز، التهاب آور
inflamm	التهاب آور کردن، فتنه انگیزدن
inflated prices	قیمتهای متورم
inflation	تورم
inflation took off at a gallop	

	تورم شدت یافت
inflict	ضربت زدن، وارد آوردن
influential	بانفوذ، متنفذ
influx	هجوم، ریزش، سرازیر شدن
inform	آگاهی دادن، مستحضر داشتن، آگاه کردن، گفتن، اطلاع دادن
informal	غیررسمی
informal truce	متارکه غیررسمی (جنگ)
informal visit	ملاقات غیررسمی
informant	مخبر، مطلع
<i>Informant declined to be named.</i>	
	مخبر مایل نبود نامش برده شود.
information	اطلاعات، خبر، آگاهی، اطلاع
information campaign	مبارزه اطلاعاتی
information layer	لایه اطلاعاتی
information media	رسانه‌های اطلاعاتی
information pollution	آلودگی اطلاعاتی
information society	جامعه اطلاعاتی
information solid	اطلاعات یکپارچه، خبرمحض
information sovereignty	حاکمیت اطلاعاتی
info-sphere	مرکز اطلاعاتی، هسته اطلاعاتی
information theory	تئوری اطلاعاتی

information transaction	مبادله اطلاعاتی
informative	خبری
informed	مطلع، آگاه
informed sources	منابع مطلع، منابع آگاه
informer	خبردهنده، خبرچین
inforo;in the forum	در محضر دادگاه
	سپهر اطلاعاتی، مرکز اطلاعاتی
infra	مادون، پایین
infraction;infringement	شکست، نقض
infrangible	تجزیه ناپذیر
infrangible law	قانون غیر قابل نقض
infrapraesidia	تحت حمایت
infrastructure	زیرسازی، زیربنا، زیرساخت، شالوده، تشکیلات سازمانی
infringe	تجاوز کردن، تعدی کردن
infringement	تجاوز، تخلف، نقض، تخطی
infringement affairs	امور متضاد
infringement of the terms of a treaty	تخلف از مفاد عهدنامه
inglorious	شرم‌آور، ننگین، مفتضحانه، گمنام، ناشناس
ignomity	افتضاح، بدنامی
ingrate	حق ناشناس، ناسپاس
ingratiate with	تملق گفتن، چاپلوسی کردن، چرب زبانی کردن

	محبت (کسی را) جلب کردن
ingratitude	ناسپاسی، حق‌شناسی
inhabitant	ساکن، اهل
inharmonious	ناهماهنگ
	ناموزون، مغایر
inherit from	وارث (چیزی) بودن، وارث شدن
inheritance → inheritance	
inheritance tax	مالیات بر ارث
inheritance; inheritance	ارث، میراث
inhibition	قدغن، منع، بازرسی، توقیف کشتی در بندر
inhoc	بدین جهت
Inhuman	بی‌عاطفه، غیر انسانی
inhuman crime	جنایت غیر انسانی
inhuman practice	عمل غیر انسانی
Inhume	دفن کردن، به خاک سپردن
Inhume	به خاک سپردن
inimicable; inimical	خصمانه، غیردوستانه، مخالف
inimical → inimicable	
Iniquitous	تبهکار، شریر، شریرانه
Iniquitous deeds	اعمال شریرانه
initial	امضای مختصر کردن، پاراف کردن، ابتدایی، آغازین، اصلی
Initial intelligence	تحقیقات مقدماتی
Initial letter	حرف شروع
Initial point	نقطه (تجمع) اصلی
Initiate	شروع کردن، آغاز کردن، ابتکار به خرج دادن

initiation	آغاز، مبادرت، ابتکار
Initiative	مبتکرانه برای انجام کاری اقدام کردن، ابتکاری، پیشقدمی، مبتکرانه، ابتکاری
initiative peace	صلح ابتکاری
<i>The initiative had slipped from the grasp.</i>	ابتکار عمل از دست او خارج شد.
initiator	مبتکر، پیشقدم
injunct	باحکم توقیف کردن، بازداشت کردن
injunction	قدغن، حکم بازداشت، حکم شرعی، امریه، دستور رسمی
Injure¹	تهمت زدن به، خسارت زدن به، آسیب رساندن به، دشنام، فحش، مجروح کردن، لطمه زدن به
injure² → imperish	
injure a person's reputation	آبروی کسی را ریختن
injured	رنجیده، اذیت شده، زخمی، مجروح
injustice	بی‌عدالتی، عمل ناحق
ink	امضا کردن
inkling	اطلاع ناچیز، اندک خبر، اطلاع مختصر
Inland	درون مرزی، داخل کشور، درون کشور
inlaw	در حمایت قانون امنیت کشور را برقرار کردن

inmate مقیم، هم‌منزل
the inmates of a lunatic asylum.

ساکنان بیمارستان

inmost درونی، باطنی

inmost thoughts افکار باطن،

اندیشه‌های درونی

inner درونی، داخلی،

ضمیری، روحی، باطنی

inner circles محافل داخلی

innocence;purity بی‌گناهی،

بی‌تزویری، عصمت

innocent معصوم، بی‌گناه

the innocent مستضعفین

innocent civilians غیر نظامیان بی‌گناه

innocent passage

عبور بی‌ضرر نیروهای کشوری از کشور
 دیگر به صورت موقت (و اجازه قبلی)

innovant بدعت‌گذار

innovate بدعت‌گذارن

innovation ابداع، بدعت‌گذاری،
 نوآوری

innuendo تفسیر و تعبیر،
 جمله‌معترضه

Innuendos;accusations;rumours
 اتهامات، شایعات، تعبیرات

innumerable بی‌شمار، بی‌حد و حصر

innumerable crimes جنایات بی‌شمار

Innumeros بی‌شمار

inobservance بی‌اعتنایی،

عدم رعایت

inobservance of a law

بی‌اعتنایی به قانون

inoculate تلقیح کردن

inofficial (رسماً تأیید نشده) غیر رسمی

inquartation;quartation;inquest

استنطاق، واریسی، تحقیق، هیئت

بازجویی، ژوری، استفسار

inquartation on the general strike

بازجویی درباره اعتصاب عمومی

inquartation to fix damages

رسیدگی برای تعیین خسارات

inquest → Inquartation

inquestion بازجویی، تحقیق، جستجو

Inquietation تشویش، اضطراب

inquire درخواست، خبر گرفتن

inquirer خبرگیر، محقق، تحقیق‌کننده

inquiry/enquiry خبرجویی، استعلام،

تحقیق و بازجویی برای حل و فصل
 دعاوی بین‌الملل

inquiry into allegations

تحقیق در مورد ادعاها

inquisition استفسار، رسیدگی قضایی،

تفتیش عقاید، تحقیق، بازجویی

inquisitor بازجو، استنطاق‌کننده،

بازپرس

inroads تاخت و تاز کردن در،

دست اندازی

inrol/enroll نام‌نویسی کردن،

سرباز شدن

inrolling خروشان

Inrunning حمله ناگهانی،
حمله، تاخت و تاز

the ins and the outs

اکثریت و اقلیت در سیستم پارلمانی،
حزب روی کار و مخالفین آن

insane مجنون، دیوانه

insane asylum تیمارستان

insania جنون

insanitary غیر بهداشتی

insanitation عدم بهداشت،

نبود وسایل بهداشتی

insanity جنون

insatiable سیری ناپذیر،

ارضانشدنی، حریص

insatisfaction فقدان رضایت،

عدم رضایت

inscribe نقش کردن، نوشتن

inscription نوشته، کتیبه،

ثبت، نقش، نوشته خطی

inscription on the wall

کتیبه یا نوشته بر دیوار

insculpture نوشته، حکاکی،

نقش، مجسمه سازی

Insecure ناامن، فاقد امنیت

Insecurity بدون امنیت،

ناامنی، بی اعتباری، بی ثباتی، عدم
اعتماد به نفس

Inseminate افشاندن، پاشیدن،

تلقیح کردن، کاشتن فکر، تلقیح کردن
نطفه مرد به زن

insensate وحشی، بی عاطفه

insensate revenge انتقام وحشیانه

insensivity فاقد حساسیت،

بی عاطفگی

Inseparable جدانشدنی،

لاینفک، تجزیه ناپذیر، جدایی ناپذیر

inseparable and integrated

لاینفک و تجزیه ناپذیر

inseparable part جزء لاینفک

inseparables

دوستان صمیمی (دوستان پاک و نیک که
از هم جدانشدنی نیستند)

insert درج کردن، داخل زدن

insertion درج

**insertion of paragraph in the
newspaper**

درج مقاله در روزنامه

inship کشتی رابارگیری کردن

inshrine در مقبره گذاردن،

در زیارتگاه دفن کردن

inside job (دزدی و جنایت)

insider خودی، محرم

Insiders محارم، خودیها

insider trading تجارت داخلی

insidious محیلا نه، مودیانه،

دسیسه آمیز، خائنانه، مودی

Insidious acts اعمال خائنانه

insight بصیرت، دید، بینش

insignia نشان، نشان افتخار،

علامت مخصوص

insincere	مزور، مزورانه، دروغین، ریاکار
insinuation	رخنه یابی، تملق، اولین اظهارنامه و تقاضای طلاق که به دادگاه تسلیم می شود، ترور شخصیت (غیرمستقیم)
insinuator	چاپلوس، آدم خودنما
insistence	اصرار، مقاومت
insolence	اهانت، جسارت، گستاخی
insoluble	حل نشدنی
insoluble difference	اختلاف حل نشدنی
insoluble problem	مسئله لاینحل
insolvable	ناتوان (از پرداخت دیون)، مفلس
insolvency	ناتوانی از پرداخت دیون
insolvent	درمانده، ورشکسته، یامعسر (از نظر حقوقی)
insouciance	سهل انگاری، لاآبالی گری، بی قیدی، لاقیدی
inspect	جستجو، بازرسی، بازرسی کردن، بازدید کردن
inspect the guard of honour	از گارد احترام دیدن یا سان دیدن
inspection	بازرسی، تفتیش، بازدید
inspection of troops	بازدید از سپاهیان
inspector	بازرس، مفتش
inspector general	بازرس کل
<i>General Inspectorate of Iran.</i>	

inspectorship	سازمان بازرسی کل ایران دفتر بازرسی، هیئت بازرسان
inspiration	الهام، وحی
Inspire	پیشنهاد یا دیکته شدن اطلاعات شخص بانفوذ در مطبوعات، الهام بخشیدن، روح بخشیدن
inspired article	مقاله الهام بخش
inspired movement	حرکت روح بخش
instability	عدم ثبات، تزلزل
install	کار گذاشتن، منصوب نمودن
installation	نصب، تأسیس، برقراری
installation engineers	مهندسين نصب، مهندسين تأسیسات
installment/instalment	قسط
instance	مرحله، درجه
instancy	سماجت، فوریت، اصرار
instantaneous	آنی، به سرعت، فوری
instantaneous photograph	عکس فوری
instauration	تجدید، نوسازی، احیا، تأسیس
instigate	تحریک کردن، برانگیختن، برآن داشتن، تشجیع کردن
instigation	تحریک به خیانت، وادارسازی، محرک
institution	مؤسسه، نهاد، شعار مذهبی، بنگاه، نهاد اجتماعی، بنیاد

institutionalize	نهادینه کردن، نهادی کردن، به صورت عرف درآوردن، عرفی کردن، بستری کردن (در بیمارستان یا بیمارستان)، زندگی کردن (در خانه سالمندان)
institutional structure	ساختارنمادین
Institution of Electrical Engineers ;I.E.E	انستیتو مهندسين برق
institutions of Civil Engineers	انستیتو مهندسين سازه (مؤسسه مهندسين مدنی، کشوری)
instruction	آموزش، تعلیم
instrument	ادوات، آلت، اسباب
instrumentalism	سودمندگرایی
instrumentary	سندی، مستند، زنده
instrumentary witness	گواه مستند، شاهدزنده
insubmission	تسلیم ناپذیری
insubordinate	متجاسر، نافرمان، گردنکش، سرکش، عاصی، عصیانگر، طاغی، طغیانگر
insufficiency	عدم تکافو، بی کفایت
insularity	کوته فکری، تنگ نظری
insular states	کشورهای منفصل
insulated	متروکه، مجزا، دورافتاده
insuppressible	غیر قابل کنترل، غیر قابل سرکوب
Insuppressible revolt	
	شورش غیر قابل کنترل
insurance	بیمه، حق بیمه، مقدار و مبلغ بیمه، قرارداد بیمه، خسارت، غرامت، پول بیمه، اقدام احتیاطی
insurancy policy	بیمه نامه، اصطلاحاً سیاست تضمینی، سند بیمه
insure	بیمه کردن، تأسیس کردن
Insurgence/cy	تمرد، قیام، شورش، طغیان بر ضد یک سازمان متشکل، انقلاب
insurgent	شورش، متمرّد، یاغی، متجاسر
insurgents recognition	شناسایی شورشیان
insurrection	فتنه، شورش، قیام، قیام بر ضد دولت، طغیان
intact	دست نخورده، سالم، صدمه ندیده
intail/entail	اندوختن مال، وقف کردن
intake	گول زنی، فریب
integral	جدانشدنی، لازم، مکمل
integral part	جزء لازم، جزء لاینفک
Integrate	جمعاً قلمداد کردن، به صورت عام درآمدن، ملحق کردن
integrated part	جزء لاینفک یا تجزیه ناپذیر
Integration	انسجام دهی، یکپارچگی، تلفیق

integrationist

طرفداری یکپارچگی اجتماعی، وحدت طلب

integrity تمامیت، یکپارچگی، انسجام، صداقت

intellect مبادله اطلاعات، ارتباط، مذاکره، مفاد

the intellect of the letter مفادنامه

intellectual روشنفکر، عقلانی، عاقلانه، خردمند، داهیه

intellectual elites نخبگان روشنفکر، برگزیدگان روشنفکر، زیدگان روشنفکر

intelligence اطلاعات، جاسوسی، خبر، جاسوسی کردن، اطلاعات جاسوسی دادن، خبرگیری، هوش، استعداد

intelligence agency سازمان اطلاعات

intelligencer خبررسان، خبرچین

intelligence vessel مخبر، خبررسان، مأمور اطلاعات جاسوسی

intelligent باهوش

intelligent environment محیط هوشمند

intelligentiary اطلاعاتی، خبررسانی و جاسوسی

intelligencer خبررسان، خبرچین

Intelligentsia/tzia طبقه روشنفکر جامعه، روشنفکران

intemporal بی موقع، بیجا، بی وقت

intense شدید، قوی

intensify تشدید کردن، شدت به خرج دادن

intensify air raids

حمله های هوایی را تشدید کردن

intensive شدید، فشرده

intensive care مراقبت شدید

intentional تعمدی

inter در خاک نهادن، مدفون ساختن، در قبر نهادن، در زیر خاک پوشاندن

interaction عمل متقابل

interalla;among the others در زمره

interanimate تحریک متقابل کردن

interpersonal ارتباط درون فردی

intercede وساطت کردن، میانجیگری کردن، با دادن رأی مخالف و تو کردن، شفاعت کردن، مداخله کردن

They interceded for him with the King. از او نزد شاه شفاعت کردند.

intercedent مداخله کننده، واسطه

intercept قطع کردن، جلوگیری کردن از، از رفتن بازداشتن، مانع شدن، بریدن، در بین راه گیر آوردن

intercession میانجیگری، شفاعت

interchange با هم مبادله کردن، مبادله

Intercommune مراوده، ارتباط، رابطه

intercommunication network شبکه ارتباط متقابل

intercommunication telephone

تلفن داخلی

Intercontinental Ballistic Missile ;

I.C.B.M.

موشک بالیستیکی قاره‌پیما (میان قاره‌ای)

intercourse معامله، مذاکره، معامله

illicit intercourse رابطه نامشروع

intercultural communication

ارتباط میان فرهنگی

interdeal آمد و شد، مراوده،

داد و ستد، داد و ستد کردن

interdependent لازم و ملزوم

interdependency وابستگی متقابل

interdict قدغن، تحریم، منع،

استفاده از اسلحه را قدغن کردن

interdict oil shipments

جلوگیری از انتقال محموله‌های نفتی

interdisciplinary

مربوط به رشته‌های مختلف علمی، میان رشته‌ای

interdisciplinary approach

رهیافت میان رشته‌ای

interdisciplinary thinking

تفکر میان رشته‌ای

interest مصلحت، بهره، منفعت

interested groups

گروه‌های ذینفع، گروه‌های بهره‌مند

Interested party → beneficiary

Interest-free banking

transactions

معاملات بانکی بدون ربا

interest-free loan funds

صندوقهای قرض الحسنه

interest payment پرداخت بهره وام

interest rate نرخ بهره

the interests اشخاص ذینفع

interest section دفتر منافع

(دفتری که برای حفظ منافع کشوری در کشور دیگر دایر می‌شود)

interfere مداخله کردن

interfere with party disputes

در اختلافات حزبی مداخله کردن

interim موقتی، دوره فترت،

در خلال مدتی، در این اثنا

in the interim در این اثنا، در ضمن

interim certificate گواهی نامه موقت

interim government دولت موقت

interim option راه حل موقت

interim summit اجلاس موقت

interior درونی

interior minister وزیر کشور

Department of interior

اداره داخلی (وزارت کشور)

interjacent میانی، ضمنی

interjacent remarks

تذکرات ضمن صحبت، تذکرات ضمنی

interject به طور معترضه گفتن

interlibel

توهین متقابل وارد کردن، هجونا مه یا توهین

نامه متقابل برای کسی چاپ کردن

interlope

مداخله کردن برای سودجویی

interlude فاصله میان پرده**intermeddle(intermeddling)**

مداخله کردن، فضولی کردن، میانجیگری

intermediacy مداخله، وساطت**intermediate** میانجیگری کردن،

وساطت کردن، متوسط

intermediate methodology

متدلوژی متوسط، علم اصولی

Intermediate Range Ballistic**Missile;I.R.B.M.**

موشک میان بُرد بالیستیکی

intermediate range ballistic**missiles**

موشکهای بالیستیک با بُرد متوسط

Intermediate Range Nuclear**Missiles;I.R.N.M.**

موشکهای اتمی با بُرد متوسط

intermediate range nuclear**missiles**

موشکهای اتمی با بُرد متوسط

Intermediate technology

تکنولوژی واسطه

interment آیین تدفین**interment camp** بازداشتگاه**interminable/minant**

پایان ناپذیر، تمام نشدنی

intermingle به هم آمیختن**Interministerial commissions**

کمیسیونهای بین وزارت خانه‌ها

intern

بیگانه‌ای که در زمان جنگ تحت نظریا

توقیف است

internal درونی، داخلی**internal affairs** امورداخلی**internal bickering**

اختلاف و نزاعهای داخلی، جنگهای

داخلی

internal communal fight

جنگ ایالتی داخلی، جنگ منطقه‌ای

در یک کشور

internalize درونی کردن**internal news** اخبار داخلی**internal revenues** درآمدهای داخلی**internal stimulant** محرک داخلی**international;I.N.T.L.** بین المللی**international acts** اسناد بین المللی**International Air Transport****Association; I.A.T.A.**

اتحادیه بین المللی حمل و نقل هوایی،

شرکت بین المللی حمل و نقل هوایی

International Atomic Energy**Agency**

سازمان بین المللی انرژی اتمی

International Ballistic**Missile;I.B.M.**

موشک بالیستیک میان قاره‌ای

international ballistic missiles

موشکهای قاره پیما

International Bankers

بانکداران جهانی یا بین‌المللی

International Bank for**Reconstruction****and Development**

بانک بین‌المللی ترمیم و توسعه

International Boundary

مرز بین‌المللی

International Chamber of**Commerce;I.C.C.**

اتاق بازرگانی بین‌المللی

International Civil Aviation**Organization;I.C.A.O.**

سازمان بین‌المللی هواپیمایی کشور

International comity

نزاکت بین‌المللی

International committee of the**Red Cross**

سازمان صلیب سرخ جهانی

International community

اجتماع بین‌المللی، جامعه بین‌المللی

International Conflicts

زدوخوردهای بین‌المللی

International Conventions

اجلاس‌های بین‌المللی، کنوانسیون‌های

بین‌المللی

International Council of Scientific**Union;I.C.S.U.**

شورای بین‌المللی اتحاد علمی، مجمع

بین‌المللی اتحادیه علمی

International Court of Justice

دیوان دادگستری بین‌المللی

International Culture

فرهنگ بین‌المللی

International Custom

عرف بین‌المللی

International Development**Association;I.D.A.**

مؤسسه بین‌المللی توسعه، انجمن

جهانی گسترش

International Disputes

اختلافات بین‌المللی، اختلافات حقوقی

و مناقشات سیاسی بین‌المللی

International Easement

ارتفاق بین‌المللی (محدودیتی که یک

دولت در حاکمیت خود به نفع دولت

دیگر تحمل می‌کند)

International Economic**Corporation**

شرکت بین‌المللی اقتصادی

International Escort System

سیستم اسکورت بین‌المللی

International Finance**Corporation;I.F.C.**

شرکت مالی اقتصادی بین‌المللی

International Financiers

سوداگران مالی بین‌المللی، کتخصصان

مالی بین‌المللی

Internationalism

انترناسیونالیسم

International Labor Day

روز جهانی کارگر	رویه بین المللی
International Labor Organization; I.L.O.	international prestige
سازمان بین المللی کار	آبروی بین المللی، حیثیت بین المللی
International Law حقوق بین المللی	International Politics
International Law Association	سیاست بین المللی
مجمع بین المللی قوانین	International Press Institute
International Meeting	مؤسسه بین المللی مطبوعات
مجمع بین المللی	International Refugee Organization; I.R.O.
International Middle East Peace Conference	سازمان بین المللی آوارگان
کنفرانس بین المللی صلح خاورمیانه	International Relations
International Migration مهاجرت بین المللی	روابط بین المللی آبروی بین المللی
International Momentary Fund	International Relief Organization
صندوق بین المللی پول	سازمان امداد بین المللی
International Money Order; I.M.O.	international scandal
نظام بین المللی پول	رسوایی بین المللی
International Morality اخلاق بین المللی	International Society
international negotiations مذاکرات بین المللی	جامعه بین المللی
International Opprobrium رسوایی جهانی	International Telecommunication Union; I.T.U.
International Organization سازمان بین المللی	اتحادیه بین المللی مخابرات
International Organization for Standardization; I.O.S.	International Trade تجارت بین المللی
سازمان بین المللی استاندارد	International Trade Organization; I.T.O.
international practice	سازمان بازرگانی بین المللی
	International Unit واحد بین المللی
	International Unofficial Accord پیمان غیررسمی بین المللی
	International Waters

آبهای بین‌المللی
internecine آدمکش، جانسوز،
 قتل عام یکدیگر، مهلک
Internecine rivalries
 رقابتهای خونین (رقابتهایی که مستلزم
 کشتار از دو طرف است)
internecine war جنگ مهلک
internment نگاهداری، توقیف
internunce نماینده سیاسی پاپ
internuncio وزیرمختار پاپ، انترناشیو
interparliamentary بین‌المجالس
interpellate استیضاح کردن
 [وزرایادولت]، توضیح خواستن از، قطع
 کردن، بریدن
interpellation استیضاح
 (سؤال اعتراض آمیز نمایندگان پارلمان از
 دولت که پس از جواب باید تقاضای رأی
 اعتمادشود)
interperson communication
 ارتباط میان مردم
interpol سازمان پلیس بین‌المللی
interpollate
 دخل و تصرف کردن در [کتاب]
interpret تفسیرکردن،
 ترجمه شفاهی کردن
interpretation → exegesis
 تشریحی (مقاله)
interpretive
interpretive reporting
 گزارش تشریحی یا تحلیلی
interregnum دوره فترت،

دوره حکومت موقتی
interrelated variable
 متغیربه هم وابسته
interrelationship مناسبات متقابل
interrogate; interrogation
 سؤال کردن از، اطلاعات به دست
 آوردن، بازجویی کردن، استنطاق
interrogation → interrogate
interstate law حقوق میان دولتها
interval فترت
 (فاصله بین دو دوره قانون‌گذاری)
intervene دخالت کردن، مداخله کردن
intervention مداخله، شفاعت
intervention between foes
 میانجیگری بین دو دشمن
interventionism
 سیستم مداخله دولت در امور اقتصادی
interview مصاحبه،
 کنفرانس بین نمایندگان مطبوعات،
 مذاکره، دیدار [برای گفتگو]، مصاحبه
 کردن
in an exclusive interview
 در یک مصاحبه اختصاصی
interviewer مصاحبه‌کننده
intestacy فوت پیش از وصیت
intimate درونی، ذاتی
Intimate papers مدارک خصوصی
intimidation وحشت، ارباب
I.N.T.L. → International
intransigence/gency

سخت‌گیری در سیاست، مخالفت
بائتلاف، ناسازگاری سیاسی،
مصالحه‌ناپذیری سیاسی

intransigent سازش‌ناپذیر

intransigent politician

سیاستمداری که حاضر به سازش نیست
intrench از هر سو سنگربندی کردن،
خندق‌کندن، در سنگر قرار دادن

intricate بفرنج

intriguants اخلاط‌گران

intrigue آنتریک، دسیسه،
پشت‌هم‌اندازی، فتنه‌جویی

intrinsically به طور ذاتی، فی‌نفسه

introduction مقدمه‌مطلب

intrude به زور وارد شدن،
تحمیل کردن (خود یا عقیده خود)

intruder مهاجم، متجاوز،
آزاردهنده، مزاحم

intruding تحمیل کردن، تجاوز کردن

intruding planes هواپیماهای متجاوز

intrusion تجاوز، تعدی

intrusive مداخله‌آمیز،
ناخوانده، مخل، مزاحم

invade تاخت و تاز کردن، تهاجم کردن

invader مهاجم، متجاوز

Invaders plundered the city.
مهاجمین شهر را غارت کردند.

invalid پوچ، بی اعتبار، غیر قانونی

invalidate باطل کردن، بی اعتبار کردن

invalidate the elections

انتخابات را باطل کردن

invalidating باطل شده، بی اعتبار شده

invasion تهاجم، تاراج، تجاوز،

حمله، استیلا، تاخت و تاز، غارت

The invasion of piracy by the Press.

تخطی به زندگی خصوصی مردم به وسیله مطبوعات
inveat سخت مورد حمله قرار دادن،

به سختی حمله کردن

inveigh دشنام دادن،

فحش دادن، سخت مورد نکوهش قرار
دادن

inverminate کرم وار حمله کردن در،
ایجاد اشکال کردن

invert معکوس کردن

inverted pyramid هرم وارونه

invest به کار انداختن [سرمایه]،
سرمایه‌گذاری

investigate رسیدگی کردن،

تحقیق کردن، بررسی کردن، کندو کاو
کردن

investigator کارآگاه خصوصی،
بازجو، مأمور تحقیق

investiture خلعت پوشان،

مراسم اعطای لباس یا نشان، تفویض

investment سرمایه‌گذاری

investment firms

شرکتهای سرمایه‌گذاری

investment turnover

گردش سرمایه در سرمایه‌گذاری،

بازگشت سرمایه
Inveteracy; old grudge کینه دیرینه
invictive تسخیرناپذیر، شکست ناپذیر
inviolability حراست سیاسی،
 مصونیت فرستاده دیپلماتیک (از هر نوع
 اهانت)
invisible imports واردات نامرئی
invocation استمداد، استدعا،
 دست یازی، ذکر
invocation of God ذکر، یاد خدا
invoke استمداد کردن،
 یاری خواستن از، طلب کردن، دعا کردن
 به
Involuntary بی اختیار، غیرارادی،
 اضطراری
involuntary refugees
 پناهندگان غیرداوطلب (کسانی که تحت
 فشار دولت خود ناچار به ترک وطن
 می شوند)
Involvement گرفتاری، درگیری،
 پیچیدگی
invulgar به صورت عامیانه درآوردن،
 عامیانه کردن
Invulnerable محفوظ از خطر،
 شکست ناپذیر، آسیب ناپذیر
Invulnerability
 آسیب ناپذیری، قاطعیت
I.O.S. → International
for Organization
Standardization

سند بدهکاری، سفته **iou; i owe you**
I owe you → iou
I.P.O. → Islamic Propagation
Organization
Ipso facto در نفس خود، بالفعل،
 عضویت قهری در یک سازمان
 بین المللی دیگر [مانند عضویت خودبه
 خودی ایالات متحده امریکای شمالی و
 اتحاد جماهیر شوروی سابق در دیوان
 دادگستری بین المللی]، عضویت تبعی
Iranian ایرانی
Iranian oil installations
 تأسیسات نفتی ایران
of Iranian origin or extraction
 ایرانی الاصل
Iranian troop concentration
 مرکز تجمع نیروهای ایرانی
Iran Press Association
 کانون مطبوعات ایران
I.R.B.M. → Intermediate
Range Ballistic Missile
I.R.G.C. → Islamic Revolution
Guard Corps
I.R.I.B. Islamic Republic of Iran
Broadcasting
 پخش صدا و سیمای جمهوری اسلامی
 ایران، صدا و سیما
I.R.I.B. faculty
 دانشکده صدا و سیمای جمهوری
 اسلامی ایران

Irish Republican Army

ارتش جمهوری خواه ایرلند

I.R.N.A. → Islamic Republic News**Agency****I.R.N.M. → Intermediate****Range Nuclear Missiles****I.R.O. → International****Refugee Organization**

سازمان پناهندگی بین‌المللی

iron آهن، آهنی

Iron Age عصر آهن

iron-curtain پرده آهنین

(این اصطلاح را چرچیل ابداع کرد)

iron-fist policy سیاست مشت آهنین

iron out برطرف کردن

iron-will اراده آهنین

irony طعنه، پنهان سازی، تقيه

irradicate ریشه کن کردن

قلع و قمع کردن

irreconcilable آشتی ناپذیر

غیر قابل مصالحه، سازش ناپذیر

irrecoverable paper currency

پولهای کاغذی غیر قابل بازخرید

irredentism

جنبش آزادسازی ملل و اقوام از تسلط

خارجی، نهضت بازستانی، نهضت

استرداد

irrefutable انکارناپذیر

رد نکردنی

irregular troops گروههای چریکی

Irreligious بی‌دین، لامذهب

irremissible بخشش ناپذیر

غیر قابل عفو

irreparable جبران ناپذیر

irresolute → whimsical

irresolution تردید در رأی

irretrievable غیر قابل استرداد

جبران ناپذیر

irreverence هتک حرمت

غیر قابل فسخ

Irrevocable تغییر ناپذیر

بی‌برگشت، بلاعزل

irrevocable proxy وکیل غیر قابل عزل

ish انقضای یک مدت زمانی

قانونی، خروج

ish and entry ورود و خروج

Islam اسلام

Islamic اسلامی

Islamic association انجمن اسلامی

Islamic Associations in

governmental offices,

organizations and private

sectors.

انجمنهای اسلامی ادارات، سازمانها

وبخشهای خصوصی

Islamic attire پوشش اسلامی

Islamic combatants

رزمندگان اسلام

Islamic development bank

بانک توسعه اسلامی

Islamic diplomacy دیپلماسی اسلامی

Islamic dress قانون حجاب اسلامی

Islamic fundamentalism

بنیادگرایی اسلامی

Islamic government

حکومت اسلامی

Islamic home-land

میهن اسلامی

Islamic international law

حقوق بین‌المللی اسلامی

Islamic nationality تابعیت اسلامی

Islamic Propagation

Organization; I.P.O.

سازمان تبلیغات اسلامی

Islamic Revolutionary Guard

Corps سپاه پاسداران انقلاب اسلامی

Islamic Republic News

Agency; I.R.N.A.

خبرگزاری جمهوری اسلامی (ایرانا)

Islamic Republic of Iran

جمهوری اسلامی ایران

Islamic Revolution Guard

Corps; I.R.G.C.

سپاه پاسداران انقلاب اسلامی

Islamic scholars علمای اسلامی

Islamic sect which believes that

the holy Quran can be

only through the study

understood of the hadiths

اخباریون

Islamic territory

سرزمین اسلامی، دارالاسلام

Islamic ummah

امت اسلامی

Islamic unity

وحدت اسلامی

Islamic warriors

رزمندگان اسلام

island position

آگاهی مندرج در میان متن

isocracy

حکومت برابری سیاسی (حکومتی که اختیارات سیاسی همه کس در آن یکسان است)

isolation

انزوا،

گوشه‌گیری (درمورد خود)، کناره‌گیری، جداسازی

isolationism

انزواطلبی،

سیاست انزواطلبی در اقتصاد

isolationist

طرفدار عدم مداخله در سیاست کشورهای بیگانه، انزواطلب سیاسی

isonomy

مساوات سیاسی،

برابری سیاسی

issuance

نشر، انتشار، صدور

issue

صدور، انتشار، موضوع،

مسئله، صادر کردن، انتشار دادن

issue group

گروه موضوعی

issuing

صدور فرمان یا حکم (از طرف مقامات کشور)

isthmus

برزخ، تنگه خاکی

Italian official مقام ایتالیایی
 items اقلام، موضوعات
 iteration دوباره گویی، تکرار
 itineracy مأموریت سیار،
 مبلغین سیار، هیئت مأموران
 itinerant musicians

موزیسین های سیار

I.T.O.→ International Trade

Organization

I.T.U.→ International

Telecommunication Union

J

jack سرباز

jack of all arts and master of none

همه کاره و هیچکاره

jack-in office نالایق و بداخلاق،

تازه به دوران رسیده

jack ketch مأمور اعدام، جلاد، دژخیم

jack key ناشی، بی تجربه، تازه کار

jack-of-all-trades همه کاره

Jacobin ژاکوبین

(عضو حزب سیاسی فرانسه که در سال

۱۷۸۹ در پاریس تشکیل شد و طرفدار

دموکراسی افراطی و تساوی مطلق بود،

مخالف دولت و دستگاه حاکمه کشور،

دموکرات افراطی)

Jacobinic افراطی، انقلابی،

پیرو حزب افراطیون فرانسه

Jacobinism ژاکوبینیسم

(از عنوان ژاکوبین‌های انقلابی و سیاسی

دوران انقلاب کبیر فرانسه گرفته شده است)

Jacobinize

افکار انقلابی و افراطی داشتن

Jacobite اسرائیلی،

اولاد یعقوب، کلیمی

Jacquerie شورش و قیام روستاییان

jail → gaol

Jail-bird/gaol-bird ذاتاً مجرم،

جنايتكار، زندانی سابقه دار

jailer/or → jail keeper

Jallering; gaolering زندانبانی

jain فشردگی، گرفتگی، چپاندن،

فشردن، له کردن، گیر کردن

jail keeper; jailer/or زندانبان

jam اختلال کردن، پارازیت انداختن

(روی امواج رادیویی)، مغشوش کردن،

مخمصه، درگیری

jam a bill through legislature

لایحه‌ای را با اعمال نفوذ از مجلس

گذراندن

jammer مختل کننده، اختلال گر،
پارازیت انداز

jamming پخش پارازیت،
عمل اختلال و پارازیت اندازی،
شبکه پخش پارازیت

jamming station
ایستگاه پخش پارازیت

jamming system
سیستم پارازیت اندازی (فرستنده های
مختلفی که عمل اختلال و مخدوش کردن
امواج را به عهده دارند)

J.A.N.A. خبرگزاری متعلق به لیبی

jangle قیل و قال، جنگال

jar صدای طنین انداز،
طنین انداختن، دعوا، ستیزه، نزاع،
اثر نامطلوب گذاشتن، تصادف، مغایرت

*Cease these jars and rest your
mind in peace.*

به این منازعات پایان بده و فکر را راحت کن.

jargon
اصطلاح صنفی و فنی مخصوص به کار
بردن، به زبان محلی خاصی تکلم کردن،
سخن نامفهوم، اصطلاحات مخصوص
یک صنف، زبان مخصوص یک حرفه،
لهجه خاص

jargonize
به قالب اصطلاحات خاص علمی و فنی
مخصوص درآوردن

jark مهر کردن اسناد و قباله ها،
جعل کردن اسناد

jarkman جاعل پروانه و اسناد

jarring clips صدای رگبار گلوله

jarring interests منافع متضاد،
منافع متغایر

jawsmith ناطق حرفه ای،
ناطق عوام فریب

jazz story داستان پُر آب و تاب،
خبر پُر آب و تاب

*The newsman who jazzes a story
to sell himself to the editor.*

خبرنگاری که داستانی را با آب و تاب فراوان
تعریف می کند تا ناشر او را استخدام کند.

J.curve منحنی جی

jealousy حسد، حسادت

jeer استهزا کردن، هو کردن

jefe پیشوا، رهبر، لیدر

jeffersonian
مربوط به تعلیمات سیاسی جفرسون
رئیس جمهور امریکا که از سیاست
کشاورزی طرفداری می کند

jenkins
متملق و چاپلوس بزرگان و رؤسا

jeofail اشتباه در ادعای نامه

jeopardize به مخاطره انداختن،
به خطر انداختن

jeopardize international peace
صلح جهانی را به مخاطره انداختن

jeopardous مخاطره آمیز
his jeopardous enterprise
اقدام مخاطره آمیزش

jeopardy مخاطره،
(طبق قانون اساسی امریکا هیچکس به
علت جرم واحد نباید دو بار در
معرض چپاردی یعنی مخاطره جسمانی
قرارگیرد)

jerry صدای چکش ماشین

jerry builder

سازنده بناهای سست بنیان

jerusalem بیت المقدس

jet fighter جت جنگنده

jetsam

ریختن کالا در آب برای سبک کردن
کشتی

jettison عزل شده

jettisoned فراموش شده

jetty installations تأسیسات اسکله

jew یهود

jew baiting

یهودیان را آزار و اذیت کردن

jewel جواهر

jewish یهودی

jewish plot توطئه یهود

jewry ملت یهود

jiggery-pokery حقه بازی، گول زنی

Jihad → crusade

jim crow law

قانون جدایی سفیدپوستان و سیاه پوستان
در مجامع عمومی و اتوبوسها

Jingo وطن پرست دروغین و لاف زن،

میهن پرست تجاوزکار (کسی که به بهانه

میهن پرستی از سیاست جنگجویانه و
تجاوزکارانه دولت خود طرفداری
می کند)

jingoism میهن پرستی تجاوزکارانه،
جنگ طلب، جینگوئیسم، میهن پرستی
کاذب، اشاره به شکل افراطی و مبالغه
آمیز و جنجالی ناسیونالیسم است

jinn/jin/gin جن

job

یکجا خریدن و به خرده فروش
فروختن، مجازات جنایی، عمل جنایی

job action اعتصاب ناقص،
آهسته کاری، اعتصاب کم کاری (امریکا)

jobber دلال سهام،

مقاطعه کار، کارچاق کن

jobbery زدو بند، سوء استفاده، اختلاس

jobless بیکار

job lot خریداری کالا به طور یکجا

job lot of opinions

یک سلسله عقاید متفرقه

job's news اخبار بد، اخبار ناگوار

job's post آدم بدخبر

job's type

حروف با لوازم تزینی چاپ

on-job trainig project طرح کاد

jock مواد غذایی

jockeying تلاش

jockey شپادی کردن، دوزوکلک زدن،
حقه زدن، تلکه کردن

JOHN JAY جان جی

(جامعه‌شناس معروفی که عامل انقلاب را اختلاف بین توقع و انتظارات افراد جامعه و تحقق آنها می‌داند و این اختلاف را با نموداری به نام "منحنی جی" نشان داده است)

join the colors

به خدمت زیر پرچم رفتن

joint متصل، متحد، مشترک

joint committee کمیسیون مشترک

joint declaration بیانیه مشترک

(برای تسبیب سیاست یک دولت در موضوعی خاص)، اعلامیه مشترک

joint economic cooperations

همکاریهای مشترک اقتصادی

joint effort تلاش مشترک

joint flag hoisting ceremony

مراسم برافراشتن پرچم مشترک

joint international measures

اقدامات بین‌المللی مشترک

jointly-owned farms

مشاعهای کشاورزی

joint military exercise(s)

مانور نظامی مشترک

joint military maneuvers

مانورهای مشترک نظامی

joint operations عملیات مشترک

joint resolution تصمیم مشترک،

قطعنامه مشترک

joint staff ستاد مشترک

joint staff command

فرماندهی نظامی نیروهای مسلح

joint staff command of the army

فرماندهی ستاد مشترک ارتش

joint staff communique

بیانیه ستاد مشترک ارتش

joint stock سرمایه شراکتی

joint stock company

شرکت سهامی تضامنی، شرکت سهامی بامسئولیت محدود

joint struggle نبرد مشترک

joint undertaking اقدام مشترک،
تعهد مشترک

joint up به خدمت ارتش رفتن

joint venture تجارت مشترک،

مشارکت خاص، سرمایه‌گذاری مشترک

jokesmith نویسنده فکاهیها

jolly roger پرچم دزدان دریایی

jolt تکان ناگهانی،

ناگهان تکان خوردن، لرزیدن (زمین)

jonathan مردم بومی امریکا

josh دست انداختن (کسی)

jostle with the crowd

به جمعیت تنه زدن، جمعیت را هل دادن

jotting یادداشت سریع

journal روزنامه، خبرروز

journal book دفتر گزارش روزنامه

journalese

سبک مخصوص روزنامه‌نگاری

journalism روزنامه‌نگاری، ژورنالیسم

journalist روزنامه‌نگار، روزنامه‌نویس

journalistic مربوط به روزنامه نگاری

journalize روزنامه نویسی کردن،

در دفتر روزنامه وارد کردن

journals خلاصه مذاکرات روزانه،

خبرهای روز

journey اردو کشی، جنگ و پیکار

journey-man کارگر متخصص

journey-work شاگردی، مزدوری

jousting consensus

توافق استراتژیکی

joyous شادی بخش، مسرت بخش

joy popper استعمال گر مواد مخدر

jubilate جشن شادی گرفتن

The war was not officially ended,

but a war-weary nation jubilated

جنگ رسماً تمام نشده بود، ولی ملتی که از جنگ

خسته شده بود پایان آن را جشن گرفت.

jubilation هلهله، فریادخوش،

جشن و سرور، جشن (پیروزی)

jubilee روز شادی، مراسم سالگرد،

جشن، جشن یادبود سال آزادی؛ جشنی

که هر ۵ سال یکبار در اسرائیل به

یادبود تاریخ تصرف کنعان و آزادی

بردگان و واگذاری اراضی به صاحبان

اصلی آنان برگزار می کردند

judae thinking طرز تفکر یهودی

judalism یهودیت

judas دشمن دوست نما

judge advocate general

رئیس دادگاه نظامی

Judge for oneself

کلاه خود را قاضی کردن

judgement حکم، رأی، قضاوت،

دادرسی، داوری

judgement book

دفتر ثبت آراء و تصمیمات قضایی

judgement by default حکم غیابی

judgement creditor بستانکار قانونی

judgement Day روز رستاخیز،

روز قیامت

judgement debate دادرسی، حکم،

قضاوت (جلسه دادرسی)

judgement decision

فتوا، رأی مذهبی

judge sentences حکم دادرسی

judication قضاوت، داوری

judicative دارای صلاحیت قضایی

judicature power قوه قضائیه

judicial قضایی

judicial awareness آگاهی قضایی

judicial examination

استنطاق، بازجویی

judicial power

قوه قضائیه، قوه قضایی

judiciary قوه قضایی،

هیئت دادرسان یا داوران، دستگاه قضایی

کشور

judiciary committee کمیته قضایی

judiciary immunity

مصونیت قضایی (مصونیت دادرسان و

قضات از تعقیب)

judiciary power قوه قضاییه

jug به زندان انداختن، حبس کردن

juggernaut اعتقاد به قربانی شدن افراد، کشتار

jugglery حقه بازی، چشم‌بندی

His jugglery worked out.

حقه‌های او مؤثر واقع شد.

jugular شاه‌رگ

jugular vein شاه‌رگ حیاتی

jump ادامه مطلب در صفحات دیگر

jump head تیر مطلب در صفحات دیگر

jump line بقیه در صفحه...

jump on to a spinning

دخالت در یک جنجال یا هیاهوی

سیاسی (منظور سردرآوردن از یک

قضیه است)

merry-go-round

الکی‌خوش

junction بحران سیاسی، موقعیت ویژه،

الحاق، موقعیت بحرانی، مقطع زمانی یا

برهه (از زمان)

june week

هفته فارغ التحصیلی دانشجویان

دانشکده‌های نظامی

jungle ballot; blanket ballot; long

ballot

اخذ رأی برای چند نفر بر روی یک

ورقه، دادن رأی به طور دسته جمعی

روی یک ورقه، رأی چکی

jungling discords

ندای مخالفت سردادن

junior جزء، کوچک، دون پایه،

تازه کار، تازه استخدام، کم سابقه، خرده پا، مقدماتی

junior college دانشکده مقدماتی

junior congressman

نماینده جوان مجلس، نماینده جزء

junior curriculum برنامه ابتدایی

junior leaguer

عضو جمعیت دختران و زنان جوان که

داوطلب خدمات اجتماعی هستند

junior members of staff

اعضای دون پایه اداره

junior novel رمان مخصوص جوانان

junior republic

پرورشگاه کودکان یتیم

junior school آموزشگاه ابتدایی

junior seminary شبانه روزی اطفال

junket سفر رسمی و تجملی

(به خرج دولت)، سفر تفریحی و پر خرج

junkie/junky

معتاد به هروئین یا داروی مخدر،

هروئینی

junkman کهنه فروش، سمسار

junta شورای دولتی،

شورای اداری، مجلس جونت، دسته بندی

سیاسی قدرتمندی که بعد از کودتا معمولاً

قدرت را در کشور به دست می‌گیرد،

(جاننا) هیئت چند نفره حکومتی،
کودتاچیان حاکم، شورای نظامی کودتا،
کادر رهبر کودتا

junto → cabal

jural حقوقی، قانونی

juratation سوگند، ادای سوگند، تحلیف

juratory caution

سوگند به قید ضمانت اموال خود

juratory obligation الزام به سوگند

jure

به عضویت هیئت منصفه انتخاب کردن

juridical قانونی، قضایی، حقوقی

juridical days

روزهایی که دادگاه باز است

jurisdical person شخصیت حقوقی

jurisconsult قانوندان، فقیه

jurisdiction حق حکومت،

حق قضاوت، قلمرو حکومت، اختیار

قانونی

jurisprudence علم تفسیر قانون،

رویه قضایی، علم فقه، مجموعه

تصمیمات قضایی دادگاهها، مرجعیت،

فقاہت، اجتهاد

jurisprudent

متخصص حقوق بین الملل، فقیه،

مجتهد

jurisprudents of the Guardians'

council فقهای شورای نگهبان

jurist فقیه، قانوندان، حقوقدان

jurists of the Guardians' Council

حقوقدانان شورای نگهبان

juror عضو هیئت منصفه

jury ژوری، هیئت منصفه،

هیئت حاضر در محاکمه‌های سیاسی و

مطبوعات و محاکمه‌های جنایی، هیئت

دادرسان، داوران در مسابقات

jury box محل نشست هیئت منصفه

jus soli اصل حقوق خاک،

تابعیت نتیجه خاک و تولد طفل در کشور

just عادل، منصف، عادلانه، صحیح

just behind a visit ملاقات مخفیانه

just conclusion of the war

نتیجه عادلانه جنگ

just distribution of national

income توزیع عادلانه درآمد ملی

juste-millieux

سیاست سازش و میانه روی دولت،

سیاست اعتدال

justice عدالت، انصاف، دادگستری،

عدالت را اجرا کردن، حقانیت، حق

justice department اداره دادگستری

justice ministry وزارت دادگستری

justice ministry officials

مقامات رسمی دادگستری

justice of the peace

امین صلح، صلح، سازش

justifiable homicide قتل قابل توجیه

justification توجیه،

حقانیت در علم دین، برائت، خرسند در

درگاه خدا، سطر بندی و صفحه بندی در

چاپخانه، پهنای سطر و ستون
 justify توجیه کردن،
 موجه نشان دادن، مبرا دانستن
 justness حقانیت
 just scale مقیاس صحیح،
 معیار عدالت

just war جنگ عادلانه
 juvenile جوانی، ویژه جوانی، جوان
 juvenile court دادگاه اطفال ونوجوانان
 juvenile delinquency خطاکاری جوانان، بزهکاری خردسالان



kaiser قیصر،

لقب امپراتوران آلمان (۱۸۷۱-۱۹۱۳)

kakistocracy

فرومایه سالاری، حکومت فاسدترین
افراد بر جامعه

kalifa;caliph;calif خلیفهٔ مسلمین

kalifat;calipate مقام خلافت اسلام

kallipolis مدینهٔ فاضله، شهر آرمانی

**K.A.N.U.→ Kenya African National
Union**

kasher حلال کردن،

از نظر شرعی مجاز دانستن

keelhaul

به سختی مورد مؤاخذه و تنبیه
قرار دادن

keen تیز، سخت، شدید،

زیرک، مشتاق، تندوحداد

keen questions سؤالات تند و سخت

keep نگهداشتن، محافظت کردن

keep a daily اداره کردن روزنامه

keep back دفع کردن

keep down مطیع و متقاعد کردن،

زیر فرمان نگهداشتن، مانع رشد و نمو
شدن، سرکوب کردن، جلوگیری از
افزایش (قیمت و دستمزد) کردن

keep from کتمان کردن، بروز ندادن،

محرمانه نگاه داشتن، خودداری کردن،
(احساسات) خود را کنترل کردن

keep in حفظ کردن (روابط حسنه)

keeping a position حفظ یک مقام

keep one's head above water

از خطری نجات یافتن

keep out منزوی ماندن،

کناره گیری کردن

keepsake یادگاری، یادگار

keep someone on his toes

کسی را آماده و هشیار نگاه داشتن

keep one's standing

موضع خود را حفظ کردن

keep the field

به جنگ و لشکرکشی ادامه دادن

keep the morale up

بالا نگهداشتن روحیه

keep the peace

امنیت و آسایش عمومی را حفظ کردن

keep the sea دریا را زیر کنترل داشتن

keep terms

به ارتباط و معاملات خود ادامه دادن

keep under lock and key

دست نخورده باقی گذاشتن، مهر و موم کردن

keep watch کشیک دادن

kenmark علامت مشخصه،

علامت شناسایی

Kenya African National

Union ;K.A.N.U.

اتحاد ملی افریقایی کنیا

kerb crawler مزاحم خیابانی

kerb stone broker دلال بازار سیاه

kerb-stone/curb stone بازار سیاه

kernel جان کلام

ketch به دار آویختن، اعدام کردن

key کلید، مهم، اصلی (کلیدی)

key address or speech

نظمی که شامل موضوعات اصلی و مهم انجمن یا حزبی باشد

keyboard صفحه کلید،

دستورالعمل دادن (از طریق صفحه کلید)، فرمان دادن، اطلاعات را منتقل کردن

key figures اشخاص مهم

key government buildings

ساختمانهای مهم دولتی

key-management

مدیریت کلیدی (اصلی)

key-member عضو مهم

key-money سرقتی

key note اصلی، مهم (یادداشت)

keynote speech نطق اصلی و مهم

key question مسئله اصلی

keyword کلمه کلیدی، حرف اصلی

key witness شاهد اصلی

keyage;quayage حق باراندازی کشتی

K.G.B سازمان مخفی شوروی (سابق)

kharaj خراج، مالیات از غیرمسلمانان

khroshchevism خروشچویسم

(مشی خروشچف با عنوان سه تز:

همزیستی مسالمت آمیز شرق و غرب،

گذار تدریجی و مسالمت آمیز به سوی

سوسیالیسم و مسیر مسالمت آمیز کسب

قدرت سیاسی)

kiblah قبله مسلمانان

kibosh لاف بیهوده، چرند

kick اعتراض کردن،

ناراضی بودن، تغییر ناگهانی، تحریک،

هیجان، تودهنی، خاتمه خدمت، اضافه

حقوق و ترفیع

kick against مخالفت کردن،
اظهار تنفر کردن

kick against majority rule
با رأی اکثریت مخالفت کردن

kick against the prick
با شاخ گاو جنگیدن، با چیز خطرناک و
مضری در افتادن

kick in the teeth
جواب دندان شکن (دادن)

kick off توپ زدن، شروع کردن،
به راه انداختن (هیا هوی انتخاباتی)

kick up a row اغتشاش کردن،
آشوب به راه انداختن

kick up one's heels
شادی و پایکوبی کردن

kicker head روتیتر، سرعنوان

kicksey-winsey هوا و هوس،
وهمی، خیالی

kidnap آدم ربایی کردن

kidnapper آدم ربا (بچه دزد)

kill رد کردن،

بی اثر یا خشتی کردن، انتشار نسخه یا
مطلبی را در چاپخانه ممنوع و یا حذف
کردن، مطلب وازده

*The bill was killed on the first
vote.*

لایحه در اولین رأی گیری رد شد.

on the kill

آماده همه کار برای رسیدن به موفقیت

killling پیشرفت غیرمنتظره،

توفیق غیرمترقبه، پول هنگفتی به جیب
زدن، قتل، جنایت

kinder war شعله ور ساختن جنگ

kinetics علم جنبشی

kinetoplast دستگاه فیلمبرداری ناطق

kinfolks منسوبین، خویشاوندان

king شاه

He is kinged او به شاهی رسیده است.

king-craft

سیاست پادشاهی، کشورداری

kingdom پادشاهی، قلمروسلطنت

kingship سلطنت،

حکومت پادشاهی، کشورداری،
جهاننداری

K.I.O.D.O. خبرگزاری ژاپن

kiosk/kiosque

باجه فروش روزنامه یا مجله، کیوسک

kitcat

باشگاه سیاستمداران و نویسندگان حزب

kite انگل، آدم دغل وطفیلی

kite flying

انتشار اخبار جعلی سیاسی، هیا هوی
خبری

kith and kin خویشان،

کس وکار، اطرافیان

kittle cattle دمدمی مزاج

K.K.K.;Ku Klux Klan

سازمان سیاسی سرّی در جنوب امریکا
که با هدف برتری و حکومت
سفیدپوستان بر سیاهان تشکیل و

جنايات زيادي رامر تكب شد، در سال ۱۸۷۱ طبق قانون (force bill) عمليات اين سازمان متوقف وبساط آن بر چيده شد ولي فعاليت آن كماكان ادامه دارد.

klatch(or klatsch)

گردهمائي غير رسمي

kleptocracy

حكومت چاقوكش ها و دزدان

kleptomania

جنون دزدی

knave¹;rogue;tippler;

libertine²;slyboot

رند

knave²

پست، فرومايه

Knavish

پست فطرت

knee

زانو

The outcome of the war is on the knees of the gods.

سرانجام جنگ هنوز معلوم نيست.

knick knack

چيز قشنگ و كم قيمت

knife

كسي را از سر باز كردن، زير آب كسي را زدن، محرمانه عليه كسي فعاليت كردن، رويۀ كسي را تضعيف كردن، آن تريك كردن

knifing

خيانت سياسي

(ممانعت مخفيانه يك حزب از انتخاب كانديداي خود و يا تظاهر به حمايت از يك كانديدا و در همان حال تلاش فعالانه پنهاني براي انتخاب كانديداي ديگر)

knight

سلحشور، شواليه،

اسب (در شطرنج)

Knight service

خدمت مهم وبرجسته

knit

به هم پيوستن، متحد كردن

knit peace between nations

صلح را در ميان ملتها تحقق دادن

knived

مجهز با كارد و چاقو

knock

زدن، كوبيدن، كوفتن،

بدگويي و عيبجويي كردن

knock down

گيج كننده،

از پا انداختن، دندان شكن

Knock down answer

جواب دندان شكن

knock for loop

كاملاً گيج ومبهوت كردن

The news knocked them for a loop.

اخبار آنها را گيج كرد.

knock off

دست از كار كشيدن

knock out

از پا در آوردن،

ناكار كردن، درهم شكستن، ضربه (قاطعي) زدن

knock out air attack

حمله هوايي درهم شكنده وقاطع

knowledgeable

كاملاً مطلع،

فاضل، آگاه

know nothing

هيچ ندان (عضوانجمن سري بي خبران كه در قرن نوزدهم قبل از جنگهاي داخلي امريكا تشكيل شد و با ورود مهاجران جديد و كاتوليک ها مخالفت مي كرد، هر سوالي كه از اعضاي اين انجمن مي شد آنها جواب مي دادند:

"نمی دانم"، از این رو به حزب "نمی دانم"
معروف اند)

knuckle بندانگشت

knuckle down → knuckle under

knuckle under; knuckle down

به شکست خود اعتراف کردن

K.O.N.A. خبرگزاری کره شمالی

koreish قبیله قریش

korero گفتگو، مذاکره، کنفرانس

kotow/kowtow سجده کردن

(برای چینی هانشانه احترام، پیشانی
بر خاک نهادن به نشانه خضوع)

kotwal رئیس پلیس

kourbash شلاق چرمی،

وسیله مجازات در کشورهای مصر،

سودان و ترکیه

krama

مکالمات و اصلاحات خاص درباری در
ژاپن، کلمات رسمی و مؤدبانه

kremlin قصر، ارک، کاخ کرملین

kritarchy

حکومت داوران بر اسرائیل قدیم

krypsis

اعمال مخفیانه نیروی الهی و علم لدنی

kulturkeis مهدتمدن

K.U.N.A. خبرگزاری کویت

kuomintang

حزب انقلابی و ملی چین که به وسیله
"سون یات سن" تشکیل شد

K.Y.O.D.O.N.A. خبرگزاری ژاپن

L

labensyaum

قضای حیات (شعار ناسیونال
سوسیالیستهای آلمان که معتقد بودند
آلمان به علت کثرت جمعیت و نیاز به
تغذیه مردم به اراضی زیادتری نیاز دارد،
این اصطلاح را هیتلر در کتاب "نبرد من"
چنین شرح داده است: چهار وسیله برای
غذارساندن به جمعیت روبه ازدیاد آلمان
وجود دارد. ۱- محدود کردن مصنوعی
موالید، ۲- توسل به استعمار داخلی، ۳-
تحصیل سرزمینهای جدید، ۴- افزایش
مشتریان آلمان در خارج، که هیتلر
سومین راه حل را انتخاب کرد.)

labe protection تحت حمایت

labor/labour کارگر

labor aristocracy

اریستوکراسی کارگری (قشری از کارگران
کشورهای سرمایه داری که از سودهای
هنگفت بهره‌مند می‌شوند و عامل نفوذ

فکری و سیاسی سرمایه‌داری در بین
توده‌های کارگر نیز به حساب می‌آیند.)

labor camp اردوگاه کار

labor intensive technology

تکنولوژی کاربر

laborious زحمتکش، دشوار

labor movement نهضت کارگری

labor office اداره کاریابی

labor saving technology

تکنولوژی کاراندوز

labor squabble نزاع کارگری

labor strike اعتصاب کارگری

labor union اتحادیه کارگری

labour party حزب کارگر

lachrymatory → tear-gas

lachrymatory gas;

lacrymator → lachrymatory gas

lack of confidence

عدم اعتماد

lacrimatoe;lacrymator

گاز اشک‌آور

lackey

نوکر (اونیفورم پوش)،

چاکر، چاپلوس

lading

بارکشی، بارگیری، محموله

ladronize

امرار معاش کردن

(از راه دزدی)

lady's hole

انبار گلوله توپ

L.A.F.T.A.;Latin American Free

Trade Association

-مجمع بازرگانی آزاد امریکای لاتین

lag

پست‌ترین طبقه،

زندانی محکوم به اعمال شاقه، زندانی

کردن

lag behind

عقب ماندن، عقب افتادن

عقب ماندگی فرهنگی

laic

بی اعتقاد به مذهب، لائیک

laicism

گرایش به جدایی دین و سیاست،

لائسیزم

laird

خرده مالک

lairdocracy

حکومت خرده مالکین

laissez-fair

عدم مداخله دولت در فعالیت بازرگانی

مردم، تجارت آزاد

laissez-fair economy

اقتصاد بی قید و بند

laissez-fair policy

سیاست اقتصاد آزاد

laissez passer

آزادی اقتصادی،

جواز عبور

lake

زندان، سیاهچال

laker

کشتی دریاچه پیما

lame duck

نماینده یا سناتوری که دوره انتخابات به

پایان رسیده، نماینده‌ای که برای دفعه

دوم انتخاب نشود

lame excuse

شخصی که دچار مشکلات مالی است

lament

عزاداری کردن

lamentation

سوگواری، عزاداری

lament countenance

قیافه محزون

lamp-post interview

مصاحبه‌ای که نام مصاحبه شونده در آن

فاش نشود

lance-knight

سرباز مزدور

land agent

دلال معاملات بانکی

land-air-relief operations

عملیات امدادی زمینی و هوایی

land a legislator to vote for a bill

جلب موافقت نماینده مجلس برای رأی

Land-grabber

زمین‌خوار

land-grabber

غاصب زمین دیگران

land-gravel

مالیات زمین

landing field

فرودگاه صحرایی،

باند موقت

land law

قانون املاک

land lines

ارتباطات زمینی،

خطوط ارزی

land-mark

مرز، زمین سرحدی

land-mark نشان مرزی،
علامت مشخصه، نقطه تحول

land-mark in history

نقطه تحول تاریخ

landocracy طبقه مالکان ارضی

land of promise سرزمین موعود

land reforms اصلاحات ارضی

landslide اکثریت آرا در انتخابات،
پیروزی بزرگ

landsturm

نام‌نویسی از همگان برای خدمت در
ارتش در زمان جنگ

land tenure مالکیت ارضی

language زبان

language beat back the enemy

attack حمله دشمن را دفع کردن

laodicean بی‌قید در مذهب و سیاست

laodiceanism

لاقیدی مذهبی و سیاسی

lapicide سنگ‌نویس

lapidate سنگسار کردن

lapse زوال، تنزل، سقوط،

ارتداد، نسیان، سلب، غفلت از انجام
شعائر مذهبی، لغزش، خطا، انحراف،
ارتداد، ترک

lapse from grace

از دست دادن محبوبیت

lapse of memory خطای حافظه

lapse of time گذشت زمان

lapse rate میزان افت گرما

laptop کامپیوتر کوچک

larcenist دزد

(کسی که مال کسی را از دستش در
می‌آورد)، حیف و میل کننده

larcenous act عمل سرقت

larceny/larcinry سرقت

lard چرب و نرم کردن،

گیرایی و جلادادن به، زیبا کردن

Lardy-dardy شیک، ژینگول،

مکش مرگ ما

Large بزرگ

in large به طور کلی

He discussed the matter at large.

او به تفصیل موضوع را مورد بحث قرارداد.

large circulation کثیرالانتشار

large importer واردکننده عمده

large liberty آزادی کامل

largely circulated newspapers

روزنامه‌های کثیرالانتشار

large scale مقیاس وسیع

on a large scale در بُعد وسیع

larrikin اوباش

larrup شکست فاحش دادن

larry جنجال، هیاهو

larum اعلام خطر، زنگ خطر

lash شلاق، زخم زبان زدن،

به سختی نکوهش کردن، سخت
انتقاد کردن

He recieved ten lashes.

او ده ضربه شلاق خورد.

lashing of drinks مشروب فراوان

lashlight جریمه، قانون

The lash of public opinion

انگیزه افکار عمومی

last حفظ کردن [صلح]

پرداختن باج، به طول انجامیدن، دوام کردن

He lasted the war.

او تا پایان جنگ دوام آورد.

lastage عوارض بندری

last answer پاسخ نهایی

last court شورای اداری

last-ditch¹

مذبوحانه (آخرین فرصت)

last ditch² خندق آخر، آخرین دفاع،

مبارزه نهایی

last ditch resistance آخرین مقاومت

The last explanation توضیح نهایی

lasting بادوام، ثابت

lasting mark on foreign policy

تأثیر پایداری در سیاست خارجی

last mile

راه پیمایی محکوم به اعدام به محل اعدام خود

last-minute lie

در آخرین لحظات انتخابات بر علیه کاندیداهای مورد نظر، شایعات دروغ ساختن تا آنان فرصت تکذیب آن شایعات را نداشته باشند.

last post شیپور راحت باش

last rites مراسم دفن و کفن،

نیایش قبل از مرگ

last round of talks

آخرین دور مذاکرات

last straw آخرین امید، ضربه نهایی

the last term of contempt

بالاترین درجه حقارت

last word بیان و رفتار قاطع،

اتمام حجت، کلام آخر

late edition آخرین چاپ

latency دوره رکود و بی تحرکی، کمون

Late news bulletin

گزارش خبری تازه

the late prime minister

نخست وزیر سابق

lateral پهلوئی، جانبی

lateral surface سطح جانبی

latest news آخرین خبر رسیده

latest report آخرین گزارش

latest round of talks

آخرین دوره مذاکرات

late war جنگ اخیر

Latin American Free Trade

association → L.A.F.T.A.

latitude وسعت عمل،

عرض جغرافیایی

Allow him greater latitude in experiencing his opinion.

اجازه بدهید در اظهار عقایدش آزادی بیشتری داشته باشد.

latitudinarianism

سهل انگاری در امور دینی، وسعت نظر،
رادمردی

laud ستودن، تمجید کردن،
حمود و ثنا کردن

laughter پیروزی آسان،

laughing stock موجب خنده،
خنده

launch پرتاب کردن (موشک)،
انجام دادن، آغاز کردن، روانه کردن، به آب
انداختن (کشتی)، راه انداختن
(فعالیت‌های انتخاباتی)

launch a missile موشک پرتاب کردن

launch an attack دست به حمله زدن،
حمله را آغاز کردن

launch a rocket موشکی را پرتاب کردن

launch a threat تهدید کردن
بردن با آرای قریب به اتفاق (انتخابات)

launching pad سکوی پرتاب موشک
مضحکه، مورد تمسخر

launch into policy → launch

into politics

launch into politics; launch into

policy وارد سیاست شدن

launch protest مخالفت کردن

launch satellites

پرتاب قمرهای مصنوعی

lavish افراط کردن، افراطی،

ولخرج، اسرافکار، بی‌محابا در سخن،

افسارگسیخته

He is remarkably lavish.

او بسیار ولخرج است.

*Country in which there is lavish
consumption and no production.*

کشوری که در آن مصرف زیاد ولی تولید چندان
قابل توجه نیست.

lavishly illustrated

دارای تصویرهای بسیار

lavishment افراط، تفریط، اسراف

law قانون

by-law; byelaw نظامنامه، آئین‌نامه،

قانون ویژه، قانون محلی

law-abiding پیرو قانون

law-age سن قانونی

law-breaker قانون شکن

law-court محکمه قضایی

law-day جلسه دادگاه،

روز تشکیل دادگاه

law enforcement قانون اجرایی،

حقوق اجرایی، اجرای قانون

law enforcement officials

مأمورین اجرای قانون

law firm دفتر حقوقی

lawful حلال، قانونی، قانونمند

lawful act عمل قانونی

lawfulness قانونمندی

lawgiver; lawmaker قانونگذار، شارع

*Mohammad was both a teacher
and alw giver.*

حضرت محمد(ص) هم معلم و هم شاعر بود.
lawmaker → lawgiver
law merchant دادگاه تجارت،
 قانون بازرگانی
Lawn Tennis Association; L.T.A.
 انجمن تنیس روی چمن
law of nations قانون بین الملل،
 حقوق بین الملل
lawsuit مرافعه، دعوا، دادخواهی
lawyer وکیل دادگستری،
 وکیل دعاوی، مشاور حقوقی
lax discipline نظم و ترتیب بی دوام
laxity اهمال کاری، سهل انگاری،
 سستی، نرمی
lax laws قوانین ناستوار
lay عامه مردم، توطئه چیدن،
 مطرح کردن، درکمین نشستن، اقامه
 کردن، عذاب دادن، غیر روحانی،
 (مالیات) وضع کردن، قرارداد
lay a person under interdict
 شخصی را ممنوع کردن
lay a tax مالیات بستن
lay axe to one's own root
 تیشه به ریشه خود زدن
lay down
 کنار گذاشتن (اسلحه هنگام تسلیم شدن)
lay down one's arm
 سلاح بر زمین گذاشتن
lay figure شخصیت دست نشانده،
 آدمک، مجسمه چوبی

lay folk مردم عادی
layman خارج از حرفه و فن،
 عامی، ناشی، آدم ناشی، غیر متخصص
lay mine مین گذاری کردن
lay off
 کارگری که موقتاً از کار اخراج می شود،
 فصل کم کاری، متوقف ساختن، به
 خدمت خاتمه دادن
lay out صفحه بندی کردن،
 نحوه تنظیم مطالب و اخبار آگهی ها در
 نشریه، طرح و ماکت صفحه
lay siege محاصره کردن
lay siege to a town
 شهری را تحت محاصره قرار دادن
lay someone off
 اخراج کردن کارگران موقتی زمانی که
 کاری در کارخانه وجود ندارد
lead مقدمه خبر، جلو بردن،
by-lead; by-wash
 خط بالای مقاله که نام نویسنده مقاله در
 آنجا آمده است
Lead
 رهبری کردن، هدایت کردن
leader رهبر، سرمقاله
The party is led by him.
 حزب به وسیله او راهنمایی می شود.
leadership پیشوایی، رهبری
leaders of the opposition
 رهبران مخالف
leader writer سرمقاله نویس، مفسر

lead headline

عنوان مقاله که راهنمای مطلب است

lead in اعلام برنامه [اکنون می‌شنوید]

leading سرمقاله

leading article سرمقاله

leading role نقش پیشتاز،

نقش اصلی، نقش اول (در فیلم)

leading question سؤال کلیدی،

همه‌پرسی

leadings تمایلات

He has religious leadings.

او دارای تمایلات مذهبی است.

leading stocks سهام درجه یک

leading topic of conversation

موضوع قابل توجه در مذاکره

lead into captivity به اسارت بردن

lead out¹ اعلام پایان برنامه،

[شما شنیدید]

lead out² افشاشدن

lead to منجر شدن به

leaflet نشریه، جزوه

league پیمان، اتحادیه، مجمع، جامعه

Arab League(the) اتحادیه عرب

in league هم‌پیمان

We were leagued together by a

treaty. ما طبق عهدنامه با هم متحد شده‌ایم

league for industrial democracy

جامعه طرفدار دموکراسی صنعتی

League of Nations جامعه ملل،

اتحادیه ملل

leaguer اردوی نظامی، محاصره،

سفیرمقیم کشور بیگانه، اردوزدن،

چادرزدن، عضو اتحادیه یا انجمن

The leaguer of Leningrade was

broken. محاصره لنینگراد شکسته شد.

leak فاش شدن، برملا شدن،

درزکردن (خبر)

leakage of secrets افشاشدن اسرار،

درزکردن اسرار

leal صادق، بی‌عیب

lean days روزهای سختی

lean life زندگی سخت

lean towards حمایت کردن

leap-frog نادیده گرفتن،

کش و قوس دادن

leap frog defence pacts

معاهدات دفاعی رانادیده گرفتن

learned society انجمن علمی

lease خلاف واقع، دروغ گفتن،

اجاره دادن، مدت اجاره نامه، عقداجاره

lease contract اجاره‌نامه

lend lease agreement

lease-lend →

lease-lend agreement →

lend-lease agreement

leave grant اعطای مرخصی

by your leave با اجازه شما

leave-taking session

جلسه تودیع، جلسه خداحافظی

leaving certificate

رضایت نامه از مستخدم هنگام ترک خدمت، گواهینامه تحصیلی، گواهینامه

le biais; de biais

قطعه شوخی و خوشمزگی برای دست انداختن شخصیت‌های سیاسی و دیگران

lecher → libidinist

کنفرانس، خطابه،
سخنرانی، پسندونصیحت تسویخ
آمیزگفتن، درس

lecture hall سالن کنفرانس

ledger; ledgerbook دفترکل

ledgerbook → ledger

lee حمایت، پناه، حفاظ، حفاظت

leech مفت خور، زالو صفت،
انگل کسی شدن، تلکه کردن (مجازی)

leechcraft → leechdom

leechdom; leechcraft

طبابت، پزشکی

leet فهرست نامزدهای انتخاباتی

leeway آزادی عمل، مضر

left-handiness دورویی، ریا،
دوپهلویی

leftism عقاید دست چپی

leftist periodical نشریه چپی

left-lean coalition ائتلاف جناح چپ

left-leaning متمایل به چپ،
طرفدار چپ

left or right wing جناح چپ یا راست

left-overs مطالب تهیه شده یا چیده شده‌ای که از

شماره قبل مانده و به چاپ نرسیده است،
پس مانده (غذاها)

left shoulder arm دوش فنگ

left wing جناح چپ

left wing rebels

شورشیان دست چپی

leg مرحله

legacy ارث، میراث، مرده ریگ

legal قانون شرعی، حقوقی

legal advice نظر قضایی

legal aid وکالت تسخیری

legal authorities مراجع قانونی

legal consepts مفاهیم حقوقی

legal council مشاور حقوقی،
شورای حقوقی

legal difference; legal dispute

اختلاف حقوقی

legal dispute → legal difference

legal homicide

قتل قانونی، (قتلی که مأمور اعدام
براساس مسئولیت خود در اجرای حکم
اعدام مرتکب می شود)

legalism افراط در رعایت قانون شرع

legalistic مقرراتی، خشک

legality شخصیت حقوقی،

قانونی بودن

legalization شناسایی رسمی

legally binding contract

قرارداد لازم الاجرا

legate سفیر

(نماینده پاپ، فرستاده پاپ)
legation مأموریت سیاسی،
 اعضای سفارت، نمایندگی یا سفارت
legenda داستانها و حکایاتی که برای مطبوعات
 می‌رسد
legerdemain حقه، تردستی
legion سپاه بزرگ، لژیون
legionary سرباز هنگ
legislate وضع کردن قانون
legislation تصویب‌نامه
legislative قانونی، قانونگذار
legislative assembly; legislature مجلس قانونگذاری
legislative body/bodies هیئت مقننه
legislative council مجلس شورای ملی
legislative guardianship ولایت تشریعی
legislative power; legislature قوه مقننه
power قانونگذار، عضو هیئت مقننه
legislator legislature → legislative
legislature → legislative legislature power → legislative
power legitimate grievances اعتراضات قانونی
legitimacy حقانیت، قانونی بودن،
 مشروعیت
legitimate

دارای حق مشروع عرفی و قانونی
legitimate government دولت قانونی
legitimate homicide قتل عمدی،
 قتل از روی قصد و اراده که ممکن است
 باتصمیم قبلی باشد. (مثل کشتن یک
 نفر یا تهیه آلت قتل و کمین کردن
 در سر راه او)
legitimate rights حقوق شرعی
legitimism هوادار حکومت سلطنتی ارثی و مشروع
legitimist اشاره به سلطنت طلبانی که خواستار
 بازگشت شاه مخلوع و طرفدار سلطنت
 ارثی و مشروع هستند
legitimize شرعی کردن،
 به صورت شرعی درآوردن
leg-man خبرنگار محلی روزنامه،
 خبر جمع کن
leg-work خبرنگاری،
 کسب اخبار برای جراید
leisure-bent مجال برای کوشش کردن
leisure center فرهنگسرا
leisure-class طبقه مرفه
leisured فارغ البال، مرفه (باتأنی)
lend-lease agreement; lease-lend
agreement; lease lend موافقت نامه ۱۹۴۱ که بر طبق آن رئیس
 جمهور امریکا می‌توانست برای
 کشورهایی که از نظر آنها بسیار مهم و
 استراتژیک‌اند سلاح تهیه کند

leniency ملایمت، ارفاق

lenient آسان‌گیر، ملایم، اهل مدارا

lenient laws قوانین ملایم

lens louce

کسی که علاقه به چاپ عکس خود در روزنامه‌ها دارد، کسی که بسیار تمایل دارد در سینما یا تلویزیون از او عکس گرفته شود

leopardman عضو جمعیت سری

leper مطرود اجتماع

(شخصی که از لحاظ اخلاقی مطرود اجتماع است)

lepero افراد طبقه پست،

ولگرد خیابانی

leproseym بیمارستان جذامیها

lesbian دارای احساسات جنسی،

لزبین

lesbian love علاقه زنی به زن دیگر

lesbian novels

رمانهای محرک احساسات جنسی

lese-majesty

خیانت یا توطئه علیه مقام سلطنت یا حکومت

lesser pilgrimage حج عمره

lesson توبیخ کردن، درس عبرت دادن

less-precise کم دقت

lest مبدا

I fear lest I might anger you.

می‌ترسم مبدا تو را عصبانی کرده باشم.

let go آزادشدن، رهاشدن

lethal blow ضربه مهلک

lethal weapon آلت قتاله

letigation;pleading justice

دادخواهی

letter حرف، نامه

letter advocacy

احضار افراد کشوری به وسیله دولت متبوعه در زمان جنگ

letter bag نامه خوانندگان

lettre de chancellerie

نامه رسمی در رابطه با مناسبات مهم بین‌المللی

letter head سرنامه،

عنوان چاپی بالای کاغذهای اداری و تجارتنی، سرنسخه، کاغذ آرم‌دار

letter of commendation تقدیرنامه

letter of credence (بانکی) اعتبارنامه

letter of credential اعتبارنامه،

توصیه‌نامه

letter of delegation

اعتبارنامه سیاسی

letter of identification معرفی‌نامه

letter of indication معرفی‌نامه

letter of license

اخطار برای پرداخت وام

letter of marque and reprisal

اختیارنامه فوق‌العاده دولت (به افراد متبوعه برای ضبط و مصادره کشتیهای بازرگانی و یا کشتیهای دشمن و مصادره اموال آنها)

letter of procuratory وکالت نامه

letter of protest اعتراض نامه

letter patent نامه سرگشاده

letter post نامه های پستی

letters missive
ابلاغیه به شخص معینی

letters of recall
احضارنامه (نامه فراخوان نماینده
سیاسی به هنگام تغییر یا پایان مأموریت
وی)

a letter that puports public
opinions
نامه حاکی از افکار عمومی

levee بار عام

levee en messe
سربازگیری عمومی و مسلح کردن
سربازان جهت دفاع از خاک کشور

leveler
طرفدار مساوات طبقات مختلف،
تساوی طلب

levelism تساوی اجتماعی

level of living سطح زندگی

level of oil production
میزان تولید نفت

level to the ground
با خاک یکسان کردن

leverage نفوذ، نیرو، وسیله،
ابزار اعمال فشار

leviable goods
اجناس مشمول مالیات

levitical questions مسائل مذهبی

levity سبکسری

levy سربازگیری، مالیات بندی

levy a fine
تحمیل کردن جریمه به کسی

levy capital
جمع آوری مالیات به وسیله گرفتن
بخشی از تمام دارایی کشور

levyist طرفدار وضع مالیات بر سرمایه

levy on mass
بسیج عمومی در مقابل تجاوز دشمن

levy on property مالی را غصب کردن

levy taxes مالیات بستن بر

levy war تدارک کردن (برای جنگ)

lex قانون، حقوق

lex generals حقوق عمومی

lexicology فقه اللغة، واژه شناسی

lexiconize لغت نامه نوشتن

lex private حقوق خصوصی

lex talionis قانون قصاص

liability تعهد

liable for danger معرض خطر

liable to damages مسئول خسارتها

liable to military service
مشمول خدمت وظیفه

liaison
رابطه نامشروع بین زن و مرد، رابطه

liaison advisers مشاوران رابط

liaison officer افسر رابط

libel تهمت، افترا

توهین نامه چاپ کردن
This account of the newspaper is a libel.

شرحی که در روزنامه نوشته، افترا است.

liberal لیبرال

liberal ideas in politics

افکار آزادیخواهانه در سیاست

liberalism اصول آزادیخواهی،

لیبرالیسم

liberality بخشندگی، آزادگی

The liberal party حزب آزادیخواه

liberal professions شغل آزاد

liberal thinkers آزادیخواهان

liberation

معافیت از بدهی و مالیات و هر گونه

دینی، آزادسازی، برائت

Liberation Army of Islam

ارتش آزادیبخش اسلام

liberation movements

جنبشهای آزادیبخش

liberation organization

سازمان آزادیبخش

liberation tiger ببر آزادی

libertarian

طرفدار آزادی در اندیشه و عمل فردی

liberticide دشمن آزادی، آزادی‌کش

libertinage هرزگی، افسارگسیختگی

libertine¹ بداخلاق، هرزه، آدم فاسق،

عشرت طلب، بی بندوبار

libertine² → knave

libertinism آزادی از قید عقاید مذهبی

liberty آزادی (فردی یا سیاسی)

liberty of action آزادی عمل

liberty of conscience آزادی عقیده

liberty of the pass آزادی مطبوعات

liberty to come and go

آزادی رفت و آمد

libidinalist; lecher شهوتران، فاسق

library سرویس بایگانی، آرشیو

lic; licit وارد است

licence/license جواز شغل،

آزادی عمل، سوگند شرف، اجازه

انتشاردادن، سوءاستفاده، لجام

گسیختگی، فسق و فجور

I take my licence of America

اجازه عزیمت از امریکا می‌گیرم.

licence plate پلاک ماشین،

شماره شهربانی ماشین

Licence they mean when cry

liberty

وقتی آنها فریاد آزادیخواهی بلند می‌کنند منظورشان

سوءاستفاده است.

licence to kill

قدرت یا مجوز برای کشتن، مجوز قتل

licenser

مأمور بازرسی کتاب و نمایشنامه و

صدور پروانه

licensure پروانه و اجازه،

موعظه و خطابه

licentiate از خدمت معاف کردن

licentious هرزه، بی بندوبار

licentious press

مطبوعات غیر اخلاقی

licit¹

مجاز، مشروع، شرعی

licit² → lic

licitation حراج، فروش از طریق مزایده

licit government حکومت شرعی

lick and promise

وعدۀ اصلاحات اساسی را دادن

Our side licked. طرف ما پیروز شد.

lick penny مایۀ خرج

lick the dust

کشته شدن در میدان جنگ، از پای در آمدن، مطیع و منقاد شدن، مغلوب کردن

licitor مأمور اجرا

lie detector دروغ سنج،

دستگاه دروغ یاب

lieu به جای، در عوض

in lieu of در قبال، به جای

lieutenant ستوان، ناوبان

lieutenant colonel سرهنگ دوم

lieutenant general سرتیپ

lieutenant governor نایب الحکومه

lieutenanthship ستوانی

life جان، زندگی، عمر

life belt کمربند نجات (در آب)

lifeblood مایۀ حیات، نیروی حیاتی

life expectancy امید به زندگی

lifeguard هنگ ویژه، نجات غریق

Life Guards گارد سلطنتی

life imprisonment حبس ابد

lifeline طناب نجات

life style سیره

lifting رفعت، بلندی، بالابری

by lifting regulations

بالغو مقررات

lift the ban on رفع توقیف کردن

lift the bar رفع توقیف کردن

lift the curfew

لغو مقررات عبور و مرور

light → bob

light handed ماهر، تردست

light industry صنایع سبک

lighting director مدیر نورپردازی

light wave cable کابل موج نوری

light weight نالایق

likelihood به احتمال

like minded countries

کشورهای هم فکر

Illy-white

یکی از طبقات حزب جمهوری خواه

جنوب آمازون که مخالف شرکت

سیاه پوستان حزب خود در فعالیتهای

سیاسی است. (جبهۀ مخالف آنها به نام

Black Tansand، که طرفدار شرکت

سیاه پوستان در حزب و در فعالیتهای

سیاسی آنان است)

limberchest

جعبۀ محتوی مهمات توپخانه

lime house تحقیر حریفان سیاسی خود

lime light

شخص یا موضوع مورد توجه اکثریت مردم، جار و جنجال تبلیغاتی

lime lighter

کسی که می خواهد مورد توجه عموم واقع شود

limited government دولت محدود

limited liability مسئولیت محدود

limited liability company

شرکت با مسئولیت محدود

limited monarchy سلطنت مشروطه

limited partnership

شرکت با مسئولیت محدود

limited powers اختیارات محدود

limited war جنگ محدود

limousine

اتومبیل تشریفاتی بزرگ، لیموزین

limpet

کسی که به سختی به پست یا مقامی چسبیده است (آدم سمج و بدپيله)

limpet mine مین صدفی شکل

L.I.N.A. خبرگزاری لیبریا

linchpin نقش حیاتی

line سطر، خط

by-line زیرنویس، امضای نویسنده،

خط بالای مقاله [در روزنامه نویسی] که نام نویسنده مقاله در آنجا آمده است

lineal سطری

linear طولی، سطری

lineman سرباز خط مقدم جبهه

line of communication

خط مراسلاتی

line of departure خط حمله

line of retreat خط عقب نشینی

by-line story

مقاله یا خبر با اسم نویسنده

line up آرایش سیاسی یا نظامی،

صف بندی کردن

line up political factions

آرایش احزاب سیاسی

line up public opinion

به افکار عمومی نظم و ترتیب دادن

in line with در راستای، در خصوص،

در مورد

line with exile

در تبعید به سر بردن

lingering طویل المدت، دیرپا

lingo

زبان صنفی و مخصوص [طبقه خاص]

lingo of medical men زبان پزشکان

link مربوط بودن به

New trade linked with China.

بازرگانی جدید با چین برقرار شد.

linkage ربط

link telephone ارتباط تلفنی

linotype ماشین حروفچینی

linotyper; linotypist

حروفچین لینوتاایپ

linotypist → linotype

lion	شخص مهم و سرشناس،
	شخصیت برجسته، سهم مهم، لقمه
	چرب و نرم
lionize	شهرت دادن، تماشا کردن
	شیر کردن
lip	فحاشی، جزو بحث
lip off	محرمانه خبر دادن
liquid assets	داراییهای نقدی
liquidation	تصفیه، واریزی،
	تسویه حساب، واریز بدهی
liquid capital	سرمایه راکد
liquidated investment	برچیده شدن سرمایه گذاری
liquidity	نقدینگی (قابلیت تبدیل به پول)
liquid proofs	ادله روشن یا واضح
lis mota	شروع دعوا
list	فهرست کردن
listener	شنونده
listening post	پست مراقبت،
	پست استراق سمع
list price	قیمت تعیین شده،
	قیمت رسمی
list work	سیستم اخذ آرای نسبی
litany	مناجات دسته جمعی،
	گزارش مفصل، طومار بلندبالا
literacy	سواد
Literacy Education Movement	نهضت سوادآموزی
literal contract	قرارداد کتبی

literal error	غلط چاپی
literally	به طور شفاهی
literally gathering	محافل ادبی،
	گردهمایی ادبی
literally property	حق تألیف
literary touch	بدون قلم
lithographic	سنگ چاپ
lithography	چاپ سنگی
litigant	طرف دعوا
The litigant parties; the plaintiff	
and the defendant	طرفین متخاصم
litigation	دادخواهی، مرافعه
liturgy	دعا و نیایش همگانی
little ease	سیاهچال، سیاست گاه
little Englander	
	انگلیسی مخالف سیاست استعماری
	انگلیس
little entente	ائتلاف کوچک
little knowing that ... →	
unaware of the fact that...	
littoral	ساحلی
littoral law	
	قوانین مربوط به آبهای ساحلی
littoral regions	نواحی ساحلی
live in bondage	
	در قید اسارت زیستن
live nation-wide program	
	برنامه زنده سراسر کشوری
live out	زنده کردن
live up to	وفادار بودن به

living quarters محله‌های سکونت

load gas products

بارگیری تولیدات نفتی

load into captivity

به اسارت بردن

load prisoners on to buses

زندانیان را سوار اتوبوس کردن

loan قرض، وام دادن، وام

on loan به عنوان وام یا قرض

loan bank بانک استقراضی

lobby

به نفع یا علیه لایحه‌ای تبلیغ کردن، سالی که در آنجا نمایندگان بامردم دیدن می‌کنند، دسته تظاهرات، سالن انتظار

lobby a bill through

لایحه‌ای را با جلب موافقت پنهانی نمایندگان و خواهش و اصرار به آنها گذراندن

lobbying بندوبست سیاسی، اعمال نفوذ

lobbyist دلال سیاسی،

نماینده گروه فشار، رابط میان شرکتها و غیره و نمایندگان کنگره

lobster pot → lobster trap

lobster trap; lobster trich;

lobster pot

بازرسی صبحگاهی از چاپخانه روزنامه

lobster trich → lobster trap

local محلی، اخبار محلی

local authorities مسئولان محلی

local autonomy استقلال داخلی

local divisions

تقسیمات کشوری (که برای سهولت اداره کشور صورت می‌گیرد)

local elections انتخابات محلی

local government حکومت محلی،

استانداری، دولت محلی

local page صفحه خبرهای محلی

local paper روزنامه محلی

local probe هیئت تحقیقی محلی

local sporting events

رویدادهای ورزشی محلی

local time وقت محلی

locarnize سرحدات را حفظ کردن،

عهدنامه صلح بستن، حفظ کردن سرحدات (به وسیله عهدنامه صلح)

locarno

عهدنامه‌ای که حفظ صلح و مرزهای کشوری را تضمین کند، مانند: Balkan locarno، یعنی عهدنامه صلح بالکان

locarno policy

سیاست حفظ صلح توسط عهدنامه

locate the enemy

محل دشمن را پیدا کردن

lock out ضداعتصاب،

تعطیل کار از طرف کارفرما

lock up اعتصاب، حبس کردن سرمایه

locum-tenens جانشین

locus delicti;criminis

محل وقوع جنایت

locus standi

حق مذاکره و دفاع از لوایح تقدیمی به
مجلس

lodge به دادگاه تسلیم کردن،
تفویض گرفتن

*The troops lodged themselves in
the enemy's outworks.*

سپاهیان در استحکامات خارجی دشمن موضع
گرفتند.

lodge a complaint اقامه دعوی کردن

lodge administrative powers

in a person

اختیارات مدیریت را به کسی تفویض
کردن

lodge a protest

اعتراض رسمی کردن

lodge information against a

swinder

اطلاعاتی را علیه شخصی کلاهبردار به
دادگاه تسلیم کردن

loacon of hope → glimmer

loft توپ هوایی زدن

lofty مغرورانه

log¹ روزانه،

گزارش پیشرفت روزانه یا عملیات
روزانه

log² سرعت پیما (در کشتی)

log book گزارش روزانه

loggerhead آدم احمق

logical necessity الزام منطقی

logic analyzer منطق تحلیل گر

logic suggestion پیشنهاد منطقی

Logistical لجستیکی

logistical operations

عملیات لجستیکی

logistics لجستیک

logographer وقایع نگار

logomachy مجادله لفظی

logorrhea پُر حرفی

log rolling

کارچاق کنی سیاسی به قصد استفاده
مادی

logs تیر روزنامه

log slate

لوحه‌ای که پیش نویس گزارش روزانه
کشتی در آن نوشته شده

lone occupant تنها سرنشین

long آرزو کردن، از اعماق دل خواستن

long ballot → jungle ballot

long bow اغراق گویی

long-distance telephone calls

مکالمه‌های تلفن راه دور

long establisher از قدیم ایجاد شده

long firm

تاجر کلاهبرداری که جنس را نسیه بخرد
و آنها را بفروشد و با شیادی سعی کند که
بدهی خود را نپردازد

long headed دوراندیش

longitude طول جغرافیایی

long live زنده باد

long range دوربرد

long range artillery fire

آتش توپخانه دوربرد

long range gun اسلحه دوربرد

long range missile موشک دوربرد

long-standing policy

سیاست درازمدت

long term/solid درازمدت، آنگار

long term plans

برنامه‌های طویل‌المدت

longtime allies متحدان دیرینه،

متحدان قدیمی

long time-bid کوشش مستمر

look after مراقبت کردن

look into رسیدگی کردن به

look-out post پست دیده‌بانی

loop خطر سیاسی

loose coalition ائتلاف ناپایدار

loose criterion معیار غیر اصولی

loot تاراج کردن،

غارت کردن غنائم (در جمع)

lopeskonce سنگربندی

loquacity → verbosity

lord and personal system

نظام ارباب رعیتی

Lord [High] chancellor of

England دادستان کل انگلستان،

رئیس کل داوران

lord of the ascendant

شخص با نفوذ و مقتدر

lord of the time صاحب‌الزمان

lord speaker

رئیس مجلس اعیان انگلیس

lose باختن

lose ground عقب نشینی کردن

lose sight of

مخفی یادور ماندن (از نظر)

It lost me my office.

مقام (اداری) خود را روی این کار گذاشتم.

loss زیان، خسارت

lost prestige آبروی از دست رفته

This speech lost him the election.

این نطق موجب باختن او در انتخابات شد.

The victors lost more men than

the vanquished.

فاتحان بیش از شکست‌خوردگان تلفات دادند.

lottery ticket بلیط لاتاری،

بلیط بخت‌آزمایی

louchettes علنی، آشکار، مشهود

louchettes lie دروغ آشکار

louchettes offence جرم مشهود

loudspeaker بلندگو

lousy شپش‌دار

love of free آزادیخواهی

low a flag پرچم را پایین آوردن

low boy عضو حزب محافظه کار

low caste Indias

هندوهای طبقه پست

low class طبقه پایین یا پست

low down بی آبرو

low-downer سفیدپوست فقیر

Lower Chamber

مجلس نمایندگان امریکا

lower chamber; lower house

مجلس عوام، مجلس شورای ملی،
مجلس برگزیدگان

lower house → lower chamber

lower house

مجلس نمایندگان، مجلس عوام

lower import barriers

موانع وارداتی را کمتر کردن

lower middle class

طبقه متوسط پایین

lowest common denominator

عامه پسند، مردم‌پذیر، (مورد قبول یا فهم
اکثریت مردم)

low-flying aircraft پرواز کم ارتفاع

low-principled دارای اعتقادات پست

low races نژادهای پست

loyalism

وفاداری نسبت به حکومت وقت

loyalist وفادار به دولت،

(کسی که در موقع شورش و انقلاب در
کشور از دولت طرفداری می‌کند)،
دولت‌گرا

L.T.A. → Lawn Tennis Association

lucid شفاف، واضح، زلال، آشکار

lucrative سودآور، پُر درآمد، پول ساز

lucre مال و منال، جیفه دنیا

luddite ضد تکنولوژی،

مخالف پیشرفت

lukewarm patriot

میهن پرست کم علاقه

lull آرامش، آرام کردن (بالایی)

lulliloo هلهله شادی کردن

lump سوختن و ساختن، تحمل کردن

lumpen proletariat پرولتاریای فاسد

lumper واسطه معاملات

lunacy جنون، دیوانگی

lunatic action اقدام جنون‌آمیز

lunatic asylum تیمارستان

lunatic fringe جناح بسیار افراطی
(گروه متعصب و جاهل)

luncheon نهار رسمی، سور نیمروز

lurbalant politics سیاست آشفته،
سیاست مغشوش

lure به دام انداختن

lurk کمین کردن

lurk about در کمین نشستن

lush سلیس

lush prose نثر روان و سلیس

editional lush with illustrations

کتاب یا نشریه‌ای که پُر از تصاویر است

luster درخشندگی، درخشش،
شکوه، عظمت

lustrate تطهیر کردن

lutherism لوتریسم

(معتقدات مارتین لوتر و پیروان او که
عقیده داشتند انسان به وسیله ایمان نجات
می‌یابد)

lutte مبارزه
 luxe لوکس، شیک
 luxe articles اشیای لوکس
 luxus افراط

lynch لینچ کردن، بدون محاکمه کشتن
 lynching اعدام بدون محاکمه قانونی
 lynch law قانون مجازات سفید بر سیاه



mace

عصای سلطنتی که به هنگام افتتاح
مجلس عوام انگلیس روی میز رئیس
مجلس گذارده می‌شود، باتوم، گرز

mace-greff خریدار اجناس مسروقه،
مال خر

machiavellism ماکیاولیسم،
سیاست حيله و تزویر، نیرنگ بازی

machinary سازمان، تشکیلات

machinary of government

تشکیلات و سازمان دولت

machinate دسیسه کردن،

دوز و کلک چیدن، توطئه کردن

machination فتنه، کلک،

ساخت و پاخت، دسیسه، زمینه سازی

*His ingenious machinations had
failed.*

دوز و کلک‌های زیرکانه او مؤثر واقع نشد.

machine ماشین، طرح، نقشه،

عکس و تصویر بزرگی که به منظور
فروش یا نمایش و تبلیغات ساخته
می‌شود. دستگاه آفرینش، آلت دست،
توطئه کردن علیه کسی، دستگاه

machine-gun مسلسل،

به مسلسل بستن، به توپ بستن، تیربار

machine gunner مسلسل‌چی

machine to machine

communication

ارتباط ماشین با ماشین

He is a mere machine.

او آلت دست است

machinism

مدیریت و اداره احزاب و انجمن‌ها با
وسایل سیاسی

machy جنگ بین دو طرف، مناظره

mackle دوتایی چاپ شدن، لکه افتادن

macro بزرگ، درشت

macrocosm # microcosm

جهان لایتناهی، کیهان بزرگ، در مقابل
جهان کوچک

macrocosmology کیهان‌شناسی

macroeconomics اقتصاد کلان،

اقتصاد کلی

macrophilla بزرگی‌طلبی

maculate بی‌عفت کردن، لکه‌دار کردن

mad project طرح غیر معقول

mad promise وعده‌احمقانه

mad scramble for the cup

تلاش سرسختانه برای بردن جام

maffia

مخالفت قاطبه مردم سیسیل با قانون و
اجرای آن، سرکشی، (انجمن سری
ایتالیایی‌ها و مردم سیسیل در کشورهای
بیگانه که کارشان قتل و سرقت و ارباب
و تهدید است)

maffick هلهله کردن، شادمانی کردن

magazine مجله، انبار مهمات،

انبار باروت، مهمات، خشاب، کشتی پراز
کالا و مهمات

magazlnist مقاله‌نویس

magdalene

زن بدکاره‌ای که در اثر ایمان به عیسی
تزکیه نفس یافته، فاحشه تائب، مأمّن
فواحشی که از کار خود پشیمان شده و
در صدد اصلاح خویشند

magister معلم،

استاد دانشگاه یا دانشکده، مجتهد
در قرون وسطی

magisterial آمرانه، دیکتاتورگونه

magistery

ریاست کلانتری یا دادگاه بخش، قدرت
حاکمه

magistral دستوری، آمرانه

magistral line

خط مشی یا راهنمایی که به وسیله قدرت
عالیه معین شود

magistral staff رؤسا، اولیای امور

magistrate بازپرس، امین صلح

magistrature هیئت دادرسان،
قدرت حاکمه

magistrature assize

هیئت قضات در جلسه

magna charta

قانون اساسی حافظ حقوق فردی و
سیاسی افراد کشور، فرمان کبیر "جان" در
مورد مالکیت اراضی توسط شاه انگلیس
بزرگوارانه

magnanimous policy

سیاست آبرومندانه و بزرگ‌منشانه

magnate قدرت مرکزی، رهبری مقتدر،
آدم متنفذ، کدیور

magnates اعیان، اشراف،
آدمهای بانفوذ

the magnates; the big wigs

بانفودها، دم کلفت‌ها

magniloquence پُرطمطراق‌گویی،

اغراق‌گویی در بیان، غرایی در نوشته و
سخن

maiden speech نطق تازه و بی سابقه

mail اجرت، باج، مالیات، نامه،
نامه رسانی، پست

mailed fist نیروی مسلح

maim اختلال یا از کار افتادگی عضوی،
ضرب و جرح، چلاق، فلج

maimed معلول

mainframe کامپیوتر بزرگ،
پردازنده مرکزی

main head تیتراصلی و درشت

main lines خطوط کلی، نکات اصلی

main outlines خطوط کلی، نکات اصلی

main prise کفالت، ضمانت،
استخلاص زندانی به قید کفیل

main role players کسانی که غیر علنی و پشت پرده کار
می کنند

main stay وابستگی عمده،
تابعیت اصلی، پشتیبان عمده، تکیه گاه،
شالوده

mainstream روند کلی، خط فکری،
مطابق روز

maintain نگهداری کردن، حفظ کردن

America has to maintain its

neutrality.

امریکا باید بی طرفی خود را حفظ کند.

I maintain that.

بر این عقیده ام که، عقیده دارم که

maintain secrecy during

secret مخفیانه، محرمانه

maintenance engineers مهندسین نگهداری

majestic شاهانه، شاهوار، شکوهمند،
باشکوه، با عظمت

majestic heights مقام و مرتبه والای معنوی

majesty اقتدار، ابهت، عظمت،
شکوهمندی

major سرگرد، اصلی،
بزرگ، گرایش (علمی)

major axes of advance محورهای اصلی پیشروی

major barrier مانع عمده یا بزرگ

major currencies ارزهای عمده

major cursion حمله اصلی

major general سرلشکر

majority اکثریت

majority of the members اکثریت اعضا

by a majority vote با اکثریت آرا

majority of votes اکثریت آرا

majority party حزب اکثریت

major offensive حمله عمده (بزرگ)

major politics of the country سیاستهای اصلی کشور

major term شرط عمده

make ساختن، درست کردن،

تهیه کردن، مجبور کردن، وادار کردن

make a display of

سان دیدن، نمایش دادن
make a holiday تعطیل کردن (کار)
make a mountain out of a mole hill از کاه کوهی ساختن،
make an attempt سوء قصد کردن
 یک کلاغ چهل کلاغ کردن
make a road for one's own back بلا برای جان خود خریدن
make a single miscalculation محاسبه غلط کردن
make a speech نطق کردن
make capital or faked evidence of پیراهن عثمان کردن
make hay while the sun shines گرما گرم کاری را انجام دادن
make information public اطلاعات را علنی کردن
make justice to → do justice to
make kerbs → tabulate
make mischief between اختلاف اندازی کردن، دوبه هم زنی کردن
make over تغییر دادن، انتقال دادن، واگذار کردن، تغییر دادن مطالب یک صفحه
make peal درخواست کردن
make up صفحه بندی، جبران، تلافی، گریم، آرایش
make up class کلاس جبرانی
make up editor مسئول ماکت سازی
make up man صفحه بند

maladjustment ناسازگاری، بدون تطبیق
maladminister بد اداره کردن
malafide دشمنی، بدخواهی
malconformation عدم تطابق، بی قوارگی، فاقد تناسب
malcontent یاغی، متمرّد، ناراضی، کسی که از دولت ناراضی است و منتظر فرصتی برای ایجاد شورش است، مخالف دولت
male chauvinist pig مردی که زنان را پست می شمارد، معتقد به نابرابری مرد و زن
maledict لعنت کردن بر، بدگویی کردن، بدزبانی کردن، لعنت کردن
malefactor بدکار، تبهکار، جانی، جنایتکار
malefection تبهکاری، جنایت، کاربرد، بدکاری
maleficent تبهکار، شیطان، مودی، جنایتکارانه، جنایت آمیز
malengine سوء قصد، توطئه، دسیسه، تزویر
malevolence of the U.S.officials سوء نیت مقامات امریکایی
malevolent بدخواه، بدخواهانه
malfeasance خطای اداری
malfeasance law سوء استفاده از اختیارات قانونی

malfunction نارسایی

malice سوء قصد، بدخواهی، شرارت،
سوء نیت، بدنهادی

malice aforethought

سوء نیت پیشاپیش

malice prefence سوء قصد

malignancy خباثت، خبث، بدفرجام،
زیانبخش، نحس

malignity بدخواهی، عناد، بغض،
شرارت، کینه دیرینه

war, waste, plague, famine all

malignities.

جنگ و تلافات و طاعون و قحطی و کلیه آفات و
بلیات.

mall بازارچه، تیمچه، مرکز خرید، پاساژ

malnutrition سوء تغذیه

malversation اختلاس،

کار خلاف قانون، رشوه گیری، فساد
اداری، حیف و میل

mammonish دنیاطلب، رباخوار،
مال دوست، پول پرست

man about town

کسی که همیشه در باشگاهها، سینماها،
نمایشگاهها وقت گذرانی می کند، مرد
فعال جهانی و اجتماعی

manacle دست بند، دست بند زدن،

غل و زنجیر کردن، جلوگیری کردن

manage اداره کردن، گرداندن،

مهار کردن، موفق شدن

management مدیریت،

ریاست، کاردانی

management division

واحد مدیریت

manager مدیر، رئیس

managerialism مدیریت گرایی

manage somehow

به نحوی موفق شدن

managing اداری، مدیریت

managing committee

کمیسیون اداری

managing director مدیر عامل،

مدیر امور اداری روزنامه

managing division واحد مدیریت

managing editor مدیر مسئول روزنامه

man at arms سرباز

mancipate نقل و انتقال رسمی دادن،
مطیع کردن، بنده کردن

mandament امر، حکم، دستور

mandate;mandatum فرمان،

وکالت نامه، کفالت از دیگری، سپردن، به
قیمومت واگذار کردن، دستور مردم به
وکیل مجلس، قیمومت

mandated territory

ناحیه تحت قیمومت دولت دیگری

mandatee شخص تحت قیمومت

mandate system نظام سرپرستی،

نظام قیمومت، سرپرستی جامعه ملل

mandator کفیل، موکل

mandatory حکمی،

وابسته به قیمومت (اجباری)، الزامی،

واجب	نفوذ خود در آوردن، دستکاری کردن
mandatory powers	manipulate accounts
دولتهای قیم دولتهای دیگر	حساب جعل کردن، تقلب کردن
mandatum → mandate	manipulation
mandlle	دستکاری
عمامه، دستار	(دستکاری و اعمال نفوذ در تصمیم گیری
maneuver/manoeuvre	سران بدون اطلاع آنان)
مانور جنگی	man-machine communication
در مانور جلو افتادن،	ارتباط انسان - ماشین
سبقت گرفتن بر (در مانور)	manner
manhandle	رفتار
بدرفتاری کردن	man of mark
<i>The captive was manhandled.</i>	شخص برجسته
با اسیر بد رفتاری شد.	man of indisputable probity
manhood suffrage	آدمی که در تقوای او هیچ گونه تردیدی
حق رأی یا انتخابی که به مردان بالغ و	نیست
رشید داده می شود	man on horse back
mania	منجی،
عشق مفرط، جنون، دیوانگی	تک سوار (فرد نظامی بسیار محبوبی که با
manifest	نفوذ و محبوبیت خود در بین توده ها
اعلان عمومی،	می تواند ارکان حکومت موجود را به
خبر، اعلامیه، آشکار، معلوم، تجلی	خطر اندازد)
بخشیدن، اعلامیه حزبی	man-power
manifesto	نیروی انسانی
مدرک، اعلامیه،	man power planning
بیان نامه، تظاهرات عمومی، بیانیه	برنامه نیروی انسانی
صادر کردن، اعلامیه دادن	manser
<i>A manifesto was issued by the</i>	زناراده
<i>party.</i>	man-slaughter
حزب اعلامیه ای صادر کرد.	قتل غیر عمد
manifold	man-swear
دارای چند شکل،	سوگند دروغ خوردن
چند جانبه، چند نسخه برداشتن از	manticism
manifold a document	پیشگویی، غیب گویی
از سندی چند نسخه برداشتن	manticulate
manipulate	جیب بری کردن
با استادی کار خود را انجام دادن، زیر	man to man communication
	ارتباط انسان با انسان...
	manufacture
	ساختن، به عمل آوردن
	manumission
	مراسم آزاد سازی اسرا

manune	رشوہ
manuscript	نسخه دست نویس، کتاب خطی
the many	اکثریت مردم، توده
many a one	کسان
many headed beast	توده مردم
many-many relations	نسبت چند به چند
many-one	نسبت چند به یک
Maoism	مائوئیسم
M.A.P.	خبرگزاری مغرب (مراکش)
map	نقشه، نقشه برداری کردن
map out	از روی نقشه معین کردن، برنامه ریزی کردن
maquette	ماکت
mar	به هم زدن، برهم زدن
maratarium	قرارداد یک جانبه
marathon	جلسه طولانی کمیسیون
maraud	به قصد تجارت حمله کردن، چپاول، تاراج، غارت
marauder	غارتگر
march	موزیک مخصوص مارش، راهپیمایی کردن، مرز، زمینهای مرزی مورد اختلاف، گام نظامی
<i>They march in fair army.</i>	
آنها با آرایش منظم به پیش می‌روند.	
<i>Iran marches on the north with Russia.</i>	
کشور ایران در شمال هم‌مرز شوروی است.	
marcher	مرزنشین

marching order	دستور حرکت
march in procession	سان دیدن
march off	رژه
march post	رژه رفتن
mar demonstrations	تظاهرات راه به هم زدن (برهم زدن)
mare clausum	دریای بسته
mare liberum	دریای آزاد
margin	حاشیه، جنبی، میزان سودسهم
marginal elements	عوامل جانبی
marinalize people	دخالت ندادن مردم، درحاشیه قراردادن مردم
marginal sea	دریای ساحلی
mariculture	گشت دریایی
marina	تفریگاه ساحلی
marinal	بحری، دریایی
marine	اداره کشتیرانی
marine corps	نیروی دریایی
marine guard	تفنگدار دریایی
marine gun	تفنگ دریایی
marine insurance	بیمه دریایی
marine laws	قوانین دریانوردی
marionette	عروسک خیمه شب بازی
mariticide	زن قاتل شوهر
maritime	مربوط به بازرگانی از راه دریا، بحری
maritime defender	دفاع دریایی
mark	معیار، برجسته، مارک، تجلیل کردن، ارجمندداشتن

up to the mark مطابق معیار
marked difference تفاوت فاحش،
 تفاوت محسوس
market بازار
at the market; on market در بازار
in market وارد در بازار،
 وارد در معاملات
marketable → commbrciable
market credit اعتبار بازار
market economy اقتصاد بازار
market fluctuation
 ترقی و تنزل بازار، نوسان بازار
market forces
 نیروی اقتصادی حاکم بر بازار
marketing بازاریابی
marketization بازارگرایی
marketized بازار زده
maroon نارنجک پُر صدا
marque
 پروانه ضبط و مصادره اموال کشتی
 دشمن
marriage article قبالة ازدواج
marriage by proxy
 ازدواج به وسیله دادن وکالت به
 دیگری برای انجام مراسم عقد، ازدواج
 وکالتی
marshal فرمانده سپاه،
 سرلشکر، سپهبد
marshal arguments
 ادله خود را تنظیم کردن

Marshal Plan طرح مارشال
marshal troops ارتشیان را نظم دادن
mart مرکز بازرگانی، معامله
martext واعظ گزافه گو
martial نظامی، جنگی
martial discipline انضباط جنگی
martial law حکومت نظامی،
 قانون نظامی، قانون حکومت نظامی
martin جنگجو
martinetism
 سختگیری در انضباط
martyr شهیدکردن، شهید
martyr and wounded شهید و مجروح
martyrdom شهادت
martyrdom of Imam Ali; P.B.U.H.
 شهادت حضرت علی (ع)
*The 40th day after the martyrdom
 of Imam Hossein Be-Upon him
 peace* اربعین
martyrdom-seeking
 جستجوی شهیدان، به دنبال شهیدان،
 شهادت طلبی
martyrdom-seeking spirit
 روح شهادت طلبی
martyrium مقبره شهدا
Martyr's Foundation بنیاد شهید
martyry زیارتگاه شهدا
marxism مارکسیسم
marxism-leninism
 مارکسیسم - لنینیسم

mask ماسک زدن، ماسک

masked gunmen مردان مسلح نقابدار

masonic pin

نشان جمعیت فراماسونها که به

سنجاق بر لباس می آویزند

mass توده

(اکثریت مردم طبقات پایین و ناخرسند و

پرخاشگر کشور)

mass around اجتماع کردن در مقابل

mass audience پیام گیران انبوه،

توده گیرنده

mass bombing بمباران دسته جمعی

mass circulation تیراژ فراوان،

تیراژ انبوه

mass communication

ارتباط جمعی یا اجتماعی

mass communication sender

فرستنده ارتباط جمعی

mass distribution توزیع انبوه

mass education

آموزش و پرورش همگانی

masses توده ها

massive حجیم، چشمگیر، انبوه،

عظیم، گسترده، وسیع

massive attack حمله وسیع و گسترده

massive demonstrations

تظاهرات عظیم

massive demos بسیج عمومی

massive popular movement

حرکت توده های مردم

massive propaganda تبلیغات وسیع

massive retreat عقب نشینی گسترده

mass market بازار انبوه

mass media رسانه های گروهی،

وسایل ارتباط جمعی

mass media message

پیام ارتباط جمعی

mass meeting جلسه مفصل

mass merchandizing داد و ستد انبوه

mass mind ذهنیت توده ای

mass murdering قتل عام

mass participation شرکت همگانی

mass production تولید انبوه

mass public توده مردم

master کارفرما، رئیس

master control operator

اپراتور دستگاه

master copy نسخه اصلی

masterful ریاست گرا

master head

سر صفحه ثابتی که در تمام شماره های

روزنامه چاپ می شود (مانند قسمت

مربوط به سردبیر و بهای اشتراک

روزنامه)

master mariner ناخدای کشتی

master of ceremonies

رئیس تشریفات

materialism ماتریالیسم،

مادیگرایی، مادیگری

materialize → implement

materials age	عصر مواد
materials sciences	علوم مادی
materiarch	مادر سالاری (مادر)
matricula	دادن پول و نفرات
matriculate	نام نویسی در دانشگاه
matrimonial	ازدواجی
matriotism	میهن پرستی،
	علاقه به مام وطن
matrix	قالب صفحه روزنامه
matron	زن شوهر دار، محصنه
for the matter	از آن بابت
matter of circumstance	
	امر مهم
matter of mutual interests	
	موضوع مورد علاقه دو طرف
<i>This is not matter for dispute.</i>	
	این موضوع مناقشه نیست.
maunder	نوشته بی اعتبار،
	گدایی کردن
mawworm	مقدس نما،
	آدم ریاکار و زهد فروش
maximalist	افراطی
	(کسی که طرفدار اقدامات فوری و
	تسخیر آنی قدرت از طریق انقلاب
	است)
maximization	پیشینه سازی
maximize	زیاد کردن، به حداکثر رساندن
maximize blood	
	خونریزی را بیشتر کردن
maximum	حداکثر

maximum pressure	حد اعلای فشار
mayor	شهردار
mayorality → mayorship	
mayorship; mayorality	
	ریاست شهرداری
mean	متوسط، پست، خبیث
mean-age	سن متوسط
meaning	معنا، مفهوم
meaningless	بی محتوا، بی معنا
meaningless word	واژه بی محتوا
meaning manifestation	تجلی معنا
means	پرتو، وسیله
means of production	ابزار تولید
by means of revolution	
	در پرتو انقلاب
meanwhile	در ضمن، ضمناً
measure	تدبیر، اندازه، پیمانه،
	مقیاس، درجه، اقدام
measures	تدابیر، اقدامات
me-carthism	
	حمله سیاسی و مطبوعاتی به حیثیت
	رجال سیاسی و بدنام کردن آنها، سیاست
	دست راستی افراطی در مقابل لیبرالیزم
mechanical telegraph	
	تلگراف خودکار
mechano-mania	ماشین زدگی،
	جنون ماشینی
medal	مدال اعطا کردن به، مدال
medal of honor	مدال افتخار
meddle → blab	

media(pl.)	رسانه، وسایل ارتباط
mediacy	میانجیگری، وساطت
medias	رسانه‌های گروهی
mediate	وساطت کردن، میانجیگری کردن
mediate a peace	برای برقراری صلح وساطت کردن
mediate a war	نقشه جنگ را طرح کردن
mediation	میانجیگری
mediation efforts	تلاشهای میانجیگرانه
mediator	میانجی
mediatorial	وساطت‌گرانه، مبنی بر میانجیگری
mediator government	دولت میانجی
mediatory responses	پاسخهای میانجیگرانه
medical considerations	تجویزهای پزشکی، پاسخهای پزشکی
medical examiner	پزشک قانونی
medical fitness certificate	گواهی پزشکی
medical jurisprudence	پزشکی قانونی
medico-legal examiner	پزشک قانونی
medievalism	در وضعیت قرون وسطایی، مربوط به قرون وسطایی

mediocrity incarnate

تجسمی از میانه‌روی، نمونه یک میانه‌رو

medium وسیله، واسطه، رسانه، متوسط، میان‌برد**medium range** طبقه متوسط، برد متوسط**medium-range missiles**

موشک‌هایی با برد متوسط

medium range weapons

سلاح‌های میان‌برد

meedful مستوجب پاداش**meeken** فرونشاندن، مطیع کردن**meet** جواب دادن، روبرو شدن، تشکیل جلسه دادن، استقبال کردن، ملاقات کردن، تأمین کردن، تصادفاً دیدن**Majless meets tomorrow.**

فردا مجلس تشکیل جلسه می‌دهد.

meeting گردهمایی، مذاکره، ملاقات، جلسه**meeting of leaders** اجلاس سران**meeting of the party** جلسه حزبی**meet someone's objections**

به ایرادهای کسی جواب دادن

mega dollar میلیون دلاری**megadollar agreements**

موافقت‌های میلیون دلاری

megadollar mergers

قراردادهای میلیون دلاری

megalomania جنون خودبزرگ بینی**megalopolice** کلانتر

megaphone → bullhorn

meith علامت مرزی، مرز،
علامت زمینی و دریاییmelancholy مالیخولیا،
تأسف آور، جنون آور، تأسف بار

melancholy event واقعه تأسف بار

melee زدو خورد،
جنگ تن به تن، کشمکشmelon سوداضافی
(که باید بین سهامداران تقسیم شود)

melting pot مختلط

melting pot elections انتخابات مختلط

member countries کشورهای عضو

member nations ملل عضو

members of consular اعضای پست کنسولی

members of consular staff کارمندان دیپلماتیک

members of crew سرنشینان،
اعضای سرنشین

members of parliament; M.P. نمایندگان مجلس، اعضای پارلمان

members of the mission اعضای هیئت

members of the staff of the mission اعضای هیئت مأمور

memolre مقاله علمی،

یادداشت، گزارش رسمی (در جمع مذاکرات)

memorable events

وقایع فراموش نشدنی

memorandum → aide-memoire

memorandum of agreement قرارداد غیررسمی، یادداشت توافق

memorandum of association اساسنامه، شرکت نامه

memorandum of understanding یادداشت تفاهم

memorial یادداشت غیررسمی،
یادبود (مربوط به یادبود)

memorialist وقایع نویس

memorialize assembly گزارش کاربه مجلس دادن

memorial service مجلس ختم
(یادبود)

memorial stone سنگ یادبود

M.E.N.A. خبرگزاری خاورمیانه (مصر)

menace تهدید، تهدیدکردن

He is a menace to peace.
او تهدیدی برای صلح و آرامش است.

menace a country with war کشوری را با خطر جنگ تهدیدکردن

menacing تهدیدکننده

menagerie باغ وحش سیار،
نمایشگاه جانوران

mend بهبود، اصلاح

on the mend روبه بهبود

mendacious خلاف حقیقت،

کذب، دروغ

mendacious statement اظهار دروغ
mendicant دست‌گدایی دراز کردن،
 گدایی کردن

mend one's fences
 رفع اختلافات حزبی کردن و دوباره به
 پست سیاسی نائل شدن

men of the moment
 اشخاص در حال حاضر مهم، رجال
 وقت

menology سالنامه

mense پرداخت

menshevism منشویسم
 (جناح اقلیت حزب سوسیال دمکرات به
 رهبری پلخانوف از مرحله دموکراسی
 بورژوازی به مرحله سوسیالیسم)

mental ذهنی، فکری، مغزی

mental confusion and disorder
 اختلال حواس

mental disturbance دغدغه خاطر

mental image تصویر ذهنی،
 انگاره ذهنی

mental immobility جمود فکری

mentality ذهنیت

mentally motto → **creed**

mentally war جنگ اعصاب

mental strain فشار مغزی

mentor رایزن خردمند و امین،
 مشاور، تعلیم دهنده

mercantile marine کشتی تجارتنی

mercantilist طرفدار سیاست مالی

mercenary سرباز مزدور،
 مزدور، اجیر

mercenary
 مزدور جنگی از کشورهای بیگانه، اجیر،
 سرباز مزدور

mercenary diplomat
 سیاستمدار مزدور یا پول پرست

mercenary rules قوانین مزدورانه

mercenary soldiers سربازان مزدور

mercery مال التجاره کالا

merchant بازرگانی، بازرگان

merchant marines کشتیهای بازرگانی

merchant vessel کشتی بازرگانی

mercury مخبر، خبررسان،
 روزنامه فروش، فروشنده مجلات

mercy رحم، مروت

be at the mercy of → **mercy**

at the mercy of police
 در چنگال پلیس

merely فقط، صرفاً

for a mere nothing به خاطر هیچ،
 به علت هیچ و پوچ

mere prattle without practice
 سخن یاوه و بدون عمل

merge یکی شدن، یکی کردن،
 ادغام کردن، یک کاسه کردن

The small banks merged.

بانکهای کوچک باهم یکی شدند (ادغام شدند).

merger → **amalgamation**

merging movement

merit badge	نشانۀ لیاقت	نهضت التقاط و درهم آمیزی
meritocracy	شایسته سالاری،	
	نخبه سالاری	
meritorious;praise worthy		
	شایسته، دارای حسن نیت	
meritorious consideration		
	اجر یاپاداش نیکو	
meritorious goal		
	هدف شایسته و قابل تحسین	
merit system	نظام شایستگی	
	(نظامی که به موجب آن اشخاص	
	غیر وابسته سیاسی به دلیل لیاقت به	
	خدمات کشوری منصوب می شوند)	
merry-go-round		
	دوران پُر فعالیت	
merrymaking	جشن و شادی،	
	عیش و طرب	
mery;be at the mercy of		
	ترحم داشتن به کسی، در معرض	
mess	سرهم بندی کردن،	
	شلوغ کاری کردن	
mess about in politics		
	شلوغ کاری کردن در سیاست	
message	پیام، پیغام،	
	ابلاغیۀ رسمی به یکدیگر، پیام الهی	
message bombard	بمباران پیام	
message capacity	ظرفیت پیام	
message code	رمز پیام	
message content	محتوای پیام	

message elements	عناصر پیام
message evaluation	ارزیابی پیام
message of congratulation	
	پیام تهنیت، پیام تبریک
message of peace	پیام صلح
messagery	رسالت، پیامبری
message structure	ساختار پیام
in a message to	در یک پیام به
message transmission	انتقال پیام
message treatment	نحوۀ انتقال پیام
message vehicle	وسیله انتقال پیام
messenger	پیام آور، پیک
messenger of the press	
	مأمور سانسور نامه ها و بسته های پستی
messiah complex	عقدۀ مسیحا
metacorporation	ابر شرکت
metacurrency	ماورای پولها
metagnomy	ما فوق علم بشر
metallurgy	استخراج فلزات
metamorphosis	دگرگونی، دگردیسی
metaphor	استعاره
metapolitics	علم سیاست نظری
mete	معین کردن،
	خط مرزی، کرانه، مقرر کردن، سهم دادن
meteorological organization	
	سازمان هواشناسی
meteorology	هواشناسی،
	علم هواشناسی
mete out punishment or reward	
	جریمه یا جایزه معین کردن

metes and bounds

	حدود و ثغور، حدود مرز
method	راه، روش، اسلوب، مِتْد
methodise	در اصول و عقاید دینی سخت‌گیری کردن
methodism	متدیسیم،
	تقلید از سیاست یا روش حزب رقیب
	درامری به منظور موفقیت حزبی خود
methodist	با اسلوب، متعصب
meticulousy	بادقت زیاد
metropole	متروپل، مقر اسقف، مرکز کار
metropolis	پایتخت، مرکز خلافت،
	خلیفه‌نشین
metropolis of religion	مرکز دینی
metropolitan trade	بازرگانی شهرهای بزرگ
mettle	غیرت، خمیره، جُرْ بزه،
	طینت، جوهر
mettlesome	غیرتمند
mickey	قوت قلب، روحیه خوب
micro	کوچک، ریز
microbe leak	سرایت میکروب،
	نشت میکروب
micro computer	کامپیوتر کوچک
micro film	فیلم کوچک
micrography	ریزننگاری
microwave	موج کوچک
mid-air	میان هوا و زمین
mid-course	روش اعتدالی

middle

	مقاله‌ای که به طور متفرقه و پراکنده
	درباره موضوعات مختلف بحث می‌کند
middle class	طبقه متوسط
middle east (The)	خاور میانه
middle east crisis (The)	بحران خاور میانه
The middle east peace initiative	طرح صلح خاور میانه
middle life	طرز زندگی طبقه متوسط مردم
middle man	دلال، واسطه،
	نویسنده مقاله در موضوعات مختلف و
	متفرقه، نویسنده مقاله وسط روزنامه یا
	مجله
middle of the-round	میانه‌رو، بی طرف (از نظر سیاسی)
The middle of quarrel →	
The midst of conflict	
middle of the roaders	میانه‌روها (از نظر سیاسی)
middle policy	سیاست اعتدالی
middle powers	کشورهای میانه،
	قدرتهای متوسط
middle term	حدوسط
middy	درجه دار نیروی دریایی
midnight curfew	منع عبور و مرور شبانه
mid-sea	دریای آزاد
mignonette	نوعی چاپ نسبتاً ریز

migrant کوچ نشین، کوچ کننده، مهاجر
 migration کوچ کردن، کوچیدن،
 جلای وطن کردن
 migrator کوچ کننده، مهاجر
 migratory چادر نشین، بادیه نشین،
 خانه به دوش، کوچنده، مهاجر
 milestone مرحله مهمی از زندگی،
 کیلومتر شمار تاریخ، نقطه عطف
 militancy جنگجویی، جنگ طلبی،
 اشتعال آتش جنگ
 militant آدم جنگجو،
 اهل نزاع و کشمکش در مسائل مذهبی،
 جنگ طلب
 militant clergy society
 جامعه روحانیت مبارز
 militant ensign
 علامت یا پرچم جنگی
 militant powers نیروهای جنگی
 militarism روحیه جنگی،
 سیاست نظامی، میلیتاریسم
 militarization of outer space
 نظامی کردن فضا، کشاندن سلاحهای
 هسته‌ای به فضا
 militarize نظامی کردن،
 روحیه نظامی دادن
 military نظامی
 military academy دبیرستان نظام
 military advisor مستشار نظامی
 military aid کمک نظامی
 military allies متحدین نظامی

military analysts تحلیل‌گران نظامی
 military apparatus دسته نظامی
 military armaments
 تسلیحات نظامی
 military assistance کمک نظامی
 military attache
 وابسته نظامی (سفارت)
 military base پایگاه نظامی
 military budget بودجه نظامی
 military centers مراکز نظامی
 military commander-in-chief
 فرمانده کل قوا
 general
 military communique
 اعلامیه نظامی، اطلاعیه نظامی
 military company گروهان
 military conflicts درگیریهای نظامی
 military confrontation برخورد نظامی
 military corporal سرجوخه
 military council شورای نظامی
 military coup کودتای نظامی
 military court دادگاه نظامی
 military debate کشمکش نظامی
 military defeat شکست نظامی
 military dominated government
 دولتی با قدرت نظامیان، دولت حاکم
 نظامی
 military equipment ادوات نظامی
 military exemption
 معافیت از خدمت نظام
 military expedition

لشگرکشی نظامی
 military expenditure هزینه نظامی
 military government دولت نظامی، حکومت نظامی
 military hard-ware سخت افزار نظامی
 military headquarters مرکز فرماندهی نظامی
 military installations تأسیسات نظامی
 military intervention مداخله نظامی
 military junta شورای نظامی افسران کودتاچی
 military jurisdiction قلمرو نظامی
 military law قانون نظامی
 military manpower نیروی نفرات ارتش
 military means اقدامات نظامی
 military objective هدف نظامی
 military open-fire شروع آتش،
 گشودن آتش (نظامی)
 military operations عملیات نظامی
 military options اختیارات نظامی
 military or martial religion مذهب نظامی [خط مشی نظامی]
 military outfit ساز و برگ نظامی
 military parlance زبان نظامی،
 اصطلاح نظامی
 military peril خطر نظامی
 military police دژبان
 military presence حضور نظامی

سرپیچی نظامی،
 military rebellion
 تمرد نظامی
 military religion مذهب نظامی
 military reprisal اقدام تلافی جویانه نظامی
 military salvage خلاصی از چنگ دشمن
 military service خدمت و وظیفه عمومی
 military spokesman سخنگوی نظامی
 military superiority برتری نظامی
 military-surplus store اضافی ذخایر نظامی
 military tribunal دیوان محاکمات نظامی، محکمه نظامی
 military uniform لباس نظامی
 military unit واحد نظامی
 militaster نظامی کم درجه، رتبه پایین
 militate مخالف بودن با، جنگیدن با
The facts militate this opinion.
 حقایق مخالف این عقیده است.
 militia مبارزین، مجاهدین
 militia allies متحدین نظامی
 militia man سرباز
 (جنگجوی غیر نظامی)
 militate برای جنگ آماده کردن
 millenary; millenium هزارمین سال، هزار ساله
 millenium → millenary

milline

تعیین قیمت اعلانات روزنامه به طور
سطری

mimic battle جنگ ساختگی

mimography هنر تندنویسی

minced words سخنان تلویحی،

سخنان ضمنی

mindboggling شگفت‌انگیز،

تکان‌دهنده، کوبنده

mind boggling سوت کشیدن مغز

mine مین، معدن

mine detector

مین جمع‌کن، مین‌یاب

mine field ناحیه مین‌گذاری شده

mine infested مین‌گذاری شده

mine-layer کشتی مین‌گذار،

ناو مین‌گذار

minerva ادبیات و جنگ

mine sweeper مین جمع‌کن،

ناو مین‌روب

mine-thrower مین‌اندازه،

نوعی توپ سنگری

mingle-mangle درهم و برهم کردن،

مخلوط کردن

minimalist عضو جناح معتدل،

حزب انقلابی ملی روسیه (در مقابل

انقلابیون افراطی maximalist)

minimifidian

دارای حداقل ایمان و عقیده، دارای

کمترین ایمان

minimism اعتقاد به معصومیت پاپ

minimize کم کردن، به حداقل رساندن

minimum intervention

مداخله حداقل، کمترین مداخله

minimum level of living

حداقل سطح زندگی

minimum platform برنامه حداقل

(برنامه حداقل در مرامنامه فراکسیونهای

پارلمانی و احزاب سیاسی که شامل

هدفهای کوتاه مدت است)

minion نوکر یا وابسته چاپلوس،

سوگلی، جزء خواص و محارم

minipowers

کشورهای بسیار کوچک، قدرتهای

کوچک

minister کشیش، وزیر، کمک کردن

ministerial commission

کمیته وزارتی، کمیسیون وزارتی

ministerial to intellectual culture

عامل مؤثر در فرهنگ روشنفکرانه

minister of culture and higher

education

وزیر فرهنگ و آموزش عالی

minister of economic and finance

وزیر اقتصاد و دارایی

minister of foreign affairs

وزیر امور خارجه

minister of interiors وزیر کشور

minister of war وزیر جنگ

minister plenipotentiary وزیر مختار

minister resident وزیرمقیم
(نماینده سیاسی پایتتر از سفیر، وزیر
مختار بالاتر از کاردار)

minister without portfolio

وزیر مشاور

ministrant کمک کار، هوادار

ministrate اداره کردن، گرداندن

ministration عبادت و خدمت به خلق

ministry هیئت وزیران،

وزارت، خدمت، روحانی، کشیشی

ministry of agrarian reforms

وزارت اصلاحات ارضی

ministry of agriculture

وزارت کشاورزی

ministry of commerce

وزارت بازرگانی

ministry of court وزارت دربار

ministry of culture وزارت فرهنگ

ministry of development and

housing وزارت آبادانی و مسکن

ministry of education

وزارت آموزش و پرورش

ministry of energy وزارت نیرو

ministry of foreign affairs

وزارت امور خارجه

Ministry of Guidance وزارت ارشاد

ministry of health and welfare

وزارت بهداری و بهزیستی

ministry of information

وزارت اطلاعات

Ministry of Interiors وزارت کشور

ministry of interiors

وزارت امور داخله

ministry of Islamic guidance

وزارت ارشاد اسلامی

ministry of justice وزارت دادگستری

ministry of labor/labour وزارت کار

ministry of mines and metals

وزارت معادن و فلزات

ministry of natural resources

وزارت منابع طبیعی

ministry of post and telegraph

وزارت پست و تلگراف

ministry of religion affairs

وزارت امور مذهبی

ministry of roads and

transportation وزارت راه و ترابری

ministry of science and higher

education وزارت علوم و آموزش عالی

ministry of social security

وزارت رفاه اجتماعی، وزارت امنیت

اجتماعی

ministry of war وزارت جنگ

minority اقلیت

minority government

دولت فاقد اکثریت در پارلمان

minor party حزب اقلیت

minstrel دلقک و نوازنده درباری

mint منبع بزرگ پول،

سکه زدن، ضربخانه

He has a mint of reasons.

او دلایل زیادی دارد.

minute یادداشت، پیش نویس، دقیقه، به طور خلاصه درآوردن، پیش نویس کردن

minute details دقایق و جزئیات امر
minutes گزارش وقایع، خلاصه مذاکرات، صورت جلسات پارلمانی

minutes of the society

تصمیمی از صورت جلسه را منتشر کردن
miracle معجزه

miraculize اعجاز کردن، معجزه کردن
miraculous معجزه آسا، شگفت آفرین

He was saved in a miraculous way.
اوبه طرز معجزه آسایی نجات یافت.

miraculous resistance
مقاومت معجزه آسا

mirador برج دیده بانی

misadventure حادثه ناگوار

misallege به غلط ذکر کردن، به دروغ گفتن، نسبت دروغ دادن

misalliance اتحاد یا ائتلاف غلط

misanthropism انسان گریزی

misapply سوء استفاده کردن

misapply public money
سوء استفاده کردن از اموال عمومی

misapprehend
سوء تفاهم پیدا کردن، درست نفهمیدن

misappropriation سوء استفاده،

اختلاس، غصب، حیف و میل

misarchism

مخالفت با هر نوع حکومت، هرج مرج طلبی

misbede

مورد ظلم یا بی عدالتی قرار دادن

misbegotten حرامزاده

miscalculate اشتباه حساب کردن، پیش بینی غلط کردن

White House miscalculated key.

پیش بینی غلط مقامات کاخ سفید.

miscast محاسبه غلط،

به غلط محاسبه کردن

miscellanea → miscellany

miscellaneous متفرقه، هرج و مرج، درهم و برهم

miscellaneous articles
مقاله های متفرقه

miscellaneous writer
نویسنده مقاله های گوناگون

miscellany; miscellanea
جُنگ

mischief شرارت، فتنه انگیز

mischief between اختلاف اندازی

mischievous مودیان، شیطنت آمیز، شرور، فتنه گر، شهر آشوب

mischievous acts اقدامات شوم، اعمال شیطانی

mischievous insinuation
دخالت تدریجی در نظام یک کشور

mischievous moves

حرکتهای موزیانه

misconceive سوء تفاهم پیدا کردن، غلط تصور کردن، عوضی فهمیدن، غلط تفسیر کردن یا شدن، سوء تعبیر کردن یا شدن

misconstrue

غلط یا بد تعبیر کردن

miscreancy فساد، رسوایی، شرارت، بدنامی، تبهکاری، بی دینی

misdemeanant بز هکار، انسان گناهکار

miser محترک، خسیس، دنیا دوست، تنگ چشم، مال اندوز، زراندوز

misfeasor گناهکار، بز هکار، مقصر

misgovern به غلط حکومت کردن

mishap رویداد ناگوار

misinformed کم اطلاع، دارای اطلاعات غلط

misintelligence سوء تفاهم، اطلاعات جاسوسی غلط

misinterpretation سوء تعبیر

misjudge به غلط قضاوت کردن

mislay در جای فراموش شدنی گذاشتن، استدلال نادرست کردن

misleading books

کتابهای گمراه کننده

misorder of justice اشتباه قضایی

mispoint به اشتباه نشان دادن

misprint غلط چاپی داشتن

misprinting غلط چاپی (دارای)

misrepresent a case

القای شبهه کردن

misrepresentation اشتباه کاری، قلب واقعیت، القای شبهه

missile موشک

America enjoys an overwhelming superiority in short range

missiles. در مورد موشکهای کوتاه بُرد، آمریکا از برتری چشمگیری برخوردار است.

missile attack حمله موشکی

missile base پایگاه موشکی

missile crisis بحران موشکی

missile man موشک انداز

missile pad سکوی پرتاب موشک

missile system سیستم موشکی

missing مفقود

missing in action مفقودالاثر

mission هیئت نمایندگان،

هیئت اعزامی، معافیت از خدمت، تبلیغ مذهبی، پیام، خبر، رسالت

mission presided over by him

هیئتی به ریاست ایشان

missionaries مبلغین مذهبی

missionary مأموریت گشت

missionary meeting

کنفرانس یا مجلس تبلیغاتی

missionary work کار تبلیغاتی

missive نامه (رسمی)

missive letter

نامهٔ اعزامی به وسیلهٔ پیک

mistake اشتباه، غلط، اشتباه کردن**mistrial** محاکمهٔ بی دلیل،
محاکمهٔ غلط**misunderstanding**

سوء تفاهم، سوء تعبیر

mitigate تخفیف دادن، سبک کردن**mitigate a punishment**

مجازات را تخفیف دادن

mix آمیختن، مخلوط کردن**mixed action** عرض حال
(برای دعاوی مختلف مانند مال و
حیثیت)**mixed economy** اقتصاد مختلط**mixed government** حکومت مختلط**mixed marriage**

ازدواج دو نفر با دو دین مختلف

mob ازدحام، جمعیت،

سخت سرزنش کردن، تودهٔ مردم

the mob اراذل و اوباش،چماق به دستها، لات و لولوتها، غوغاگران،
لومپنها*Mobbed by all the gossips of the
town.*

دستخوش اخبار و شایعات تودهٔ مردم واقع شد.

mobbish بلوایی، سزاوار مردم پست،
شایسته عوام الناس**mobbish act** عمل شورش طلبانه**mob crowd** انبوه مردم**mobile** متحرک، فعال**mobile crowd** جماعت فعال**mobile troops** سپاهیان بسیج**mobilization** بسیج، تجهیزات**mobilization men** افراد بسیجی**mobilize** تجهیز کردن، بسیج کردن**mob-law** قانون تودهٔ مردم**mobocracy** حکومت طبقهٔ پست،

غوغاسالاری، حکومت توده‌های پست

mock ریشخند کردن**mock target** هدف نظامی مصنوعی**model** طرح، مدل، انگاره، الگو**out model** منسوخ**model of communication**

طرح ارتباط

mode of execution طرز اجرا**moderate** میانه‌رو**moderate language**

زبان معتدل و ملایم

moderate parties احزاب میانه‌رو**moderate state**¹ دولت میانه‌رو**moderate state**² کشور میانه‌رو**moderatism** اعتقاد به میانه‌روی،

اصول و سیاست حزب میانه‌رو

modernism

نوگرایی، تجدیدگرایی، مدرنیسم

modernist هوادار اصول نوین،
مدرنیست**modernize** به روز درآوردن،

متجدد ساختن

modesty عفت، حجاب

modification → rectification

modify جرح و تعدیل کردن

modulation مدوله سازی، تعدیل

modus vivendi مصالحه موقت،

توافق موقت، تفاهم موقت بین دو یا چند کشور

mogul شخص بزرگ و بانفوذ، مغول

mole جاسوس دو جانبه

molestation آزار، ممانعت، ایذا

molesting آزار دهنده، ممانعت کننده

moment لحظه، فرصت

momentous

دستور و فرمان حیاتی و خطیر به موقع

momentous decision

تصمیم مهم و به موقع

momentous times لحظات حساس

momentum یادداشت، لحظات مهم

monarch پادشاه مقتدر

monarchical سلطنت طلب

(مربوط به سلطان یا سلطنت مستقل)

monarchist سلطنت طلب

monarchize پادشاهی کردن

monarchy رژیم سلطنتی

monasticism رهبانیت

monetary پولی

monetary imbalance

عدم توازن پولی

monetary policy سیاست پولی

monetary system سیستم پولی،

نظام پولی

money پول

money and credit policies

سیاستهای پولی و اعتباری

money article گزارش مالی

money exchange

بازار مبادلات ارزی، بورس

money-grubber پول دوست، آزمند

money manipulation پول بازی

money order دستور پرداخت، حواله

money supply ذخیره پول

money trust اعتماد پولی

monger فروشنده، دلال

monism وحدت حقوقی،

یگانه انگاری، وحدت حقوق بین المللی

و حقوق داخلی

monition ورقه احضاریه، اخطار، اندرز

monitor اخطاریه، یادداشت،

اخطار کننده، رادیو گوش دادن

monitoring

شنیدن برنامه های رادیویی

monitoring service سرویس شنود،

ضبط و یادداشت برداری از برنامه های

رادیویی

monitor instruction

دستور مرزی به وسیله مخابرات

رادیویی

monocracy حکومت انفرادی

monody مرثیه (سرود عزا)

monogamy تک همسری

monograph تک‌نگاری
monolateral یک‌جانبه
monolithic approach تماس یکپارچه، روند یکپارچه
monolithic consciousness آگاهی یکپارچه
monologist تک‌سخن‌گو
monomania دیوانگی در یک موضوع
monomarchy دوئل، جنگ تن‌به‌تن
monopolism انحصارطلبی، سیاست انحصاری
monopoly انحصاری
monopoly capitalism سرمایه‌داری انحصاری
monopoly power قدرت انحصارطلبی
mono-theism توحید، وحدانیت، یکتاپرستی
mono-theist موحد، یکتاپرست
monotype ماشین حروفچینی
monstrous خارق‌العاده، هیولوار، مهیب، ناقص‌الخلقه
monstrous birth مولود ناقص‌الخلقه
monstrous cruelty بیرحمی فوق‌العاده
monthly ماهانه
monthly magazine مجله ماهانه
monthly periodical مجله ماهانه
monument بنای یادگاری، اثر تاریخی (ضریح، بقعه)

monumental ignorance نادانی تاریخی و معروف
moral اخلاقی
moral commitment تعهد اخلاقی
moral corruption فساد اخلاقی
moral degradation انحطاط اخلاقی
morale روحیه
morale public روحیه قاطبه مردم، روحیه عمومی
morality rate میزان مرگ و میر، تلفات
moral rising رشد اخلاقی
moral specifications خصوصیات اخلاقی
moratorium مهلت قانونی، اجازه دیرکرد پرداخت
moratory مهلت‌دار
more بیشتر، زیاده‌تر، دیگر، علامت دنباله مطلب
more advisable اصلح
more catholic than the pope کاسه داغ‌تر از آش
more like a soap-opera than a mutiny حرکتی که بیشتر به رفع مشکلات شخصی می‌ماند تا به یک شورش
more number سیاهی لشکر [در فیلم]
mores شعائر، آداب و رسوم
morganize نابود کردن کسی (از ترس افشاء راز)
morgue کتابخانه و بایگانی روزنامه،

morigerous	مطیع، فرمانبردار
mornings	روزنامه‌های صبح
moron	فاقد رشد فکری
morrow	فردا (روز بعد آن روز)
on the morrow	فردای آن روز
on the morrow of the war	بلافاصله پس از جنگ، فردای جنگ
morse	مخابره رمزی، مورس کردن
mortal	خونین
mortal combat	جنگ خونین
mortal sin	گناه کبیره
mortar	خمپاره
mortar launcher	خمپاره انداز
mortar projectile	خمپاره انداز
mortar shell fragments	ترکشهای خمپاره
mortgage	گرو، رهن، سند رهن، رهن گذاشتن
mortgage bank	بانک رهنی
mortification	مبارزان مسلمان
	خویش‌داری، مایه شرم، موجب خجالت
mortise	بریدگی داخل یک کلیشه
Mosaic laws	احکام موسی
Moses	موسی، حضرت موسی
moslem combatants	ریاضت، کف نفس،
moslems extremist	مسلمانان افراطی
moslems league	جامعه مسلمانان،

حزب مسلم لیگ که اولین حزب پاکستان است	
moslem state	حکومت اسلامی، کشور اسلامی
moss-back	کهنه پرست یا محافظه کار
most basic humanitarian criteria and principles	موازین و اصول اولیه انسانی
most favoured-nation clause	شرط دولت کامله الوداد، شرط عنایت برابر
mother country	وطن، میهن، سرزمین مادری
mother land	وطن، میهن، مام وطن
motion picture	فیلم (سینما)
motive	انگیزه، غرض، محرک
<i>The motive behind the holding of these demonstrations.</i>	انگیزه برپایی این تظاهرات.
motor skill	مهارت خودکار
motto	شعار
mould	نمونه گیری صفحه روزنامه
mount	در محل قراردادن توپ، بالا رفتن، سوار کردن
mount an attack	زیاد شدن حمله
mounted infantry	پیاده نظام دارای اسب
mounted occasional ambushes	سنگرهای مصنوعی
mourn	عزاداری کردن،

سوگواری کردن، ماتم گرفتن
mournful عزادار، سوگوار
mourning سوگواری، عزاداری، ماتم، سوگ
mousquetaire تفنگدار
mouth باحرارت نطق کردن، رجزخوانی کردن
by mouth شفاهی، زبانی
mouthfilling دهان پُرکن
move(H.L) حرکت، جنبش، حرکت سیاسی، رفتار تحریک آمیز، اقدام ویژه
moveable chattles اموال منقول
movement جنبش، نهضت، حرکت
movement grass-roots حرکت توده‌ای بی هدف
movements جنبشها، نهضتها
move to bring back death penalty اقدام به گرفتن کیفر مرگ
M.P. → member of parliament
much-in-the-future در آینده دور
muck-raker کسی که به عادت مردم یا کارمندان خدمات عمومی را متهم به رشوه‌خواری کند، افشاگر کثافت کاری‌ها
mud سخنان ناسزا و ناشی از کینه‌جویی، گِل، گِل‌ولای
muddy thinking تفکر آلوده

mudsliming مفتضح کاری، لجن مالی
mudslinging لجن مالی، توسل به تهمت و دشنام (در مبارزات انتخاباتی و غیره)
muffler خفه کننده، خفقان آور
mugger کف زن، جیب بر خیابانی
muggy گرم و خفه، مرطوب (هوا)
mugwump کسی که از سیاست و حزب بازی دوری می‌کند، کله‌گنده، رئیس، شخص معترض به همه چیز، ناوابسته یا مستقل (از نظر سیاسی یا حزبی)
muktar تام‌الاختیار، مختار
mulct جریمه، جریمه دادن
multicamerallism نظام چندمجلسی
multiculture فرهنگ چندگانه
multigraph ماشین حروفچینی و چاپ
multikingdomed confederation اتحادیه‌ای از چند کشور پادشاهی
multilateral contract قرارداد چندجانبه
multilateral development توسعه چندجانبه
multilateral rate of foreign exchange چندنرخ بودن ارز
multilateral trade talks مذاکرات تجاری چندجانبه
multilation تحریف، شکستن اعضای بدن
multi national چندملیتی

multi-national companies

شرکتهای چندملیتی

multi-national cooperation

همکاری چندملیتی

multi-national peace keeping

forces

نیروهای چندملیتی پاسدار صلح

multi-party democracy

دموکراسی چندحزبی

multiparty system

نظام چندحزبی

multi-party systems

رژیمهای چندحزبی

multiple command system

نظام چندفرماندهی

multi-polar

چندقطبی

multi purpose corporation

شرکت چندمنظوره

multistage sampling

نمونه گیری چندمرحله‌ای

multitude

توده مردم

جمعیت فراوان، کثرت

multitudinism

طرفداری از توده مردم، جماعت دولتی

multitudinist

طرفدار توده مردم

multitudinous

جمعیت، انبوه، بسیار

mum

خاموش، ساکت

The citizens are mum.

اهل این شهر ساکت‌اند.

mundanism

طرفداری ظاهری از اصول بین‌المللی به

دروغ و ریا

municipal وابسته به شهرداری

municipal council انجمن شهرداری

municipal councillor

عضو انجمن شهر

municipal elections

انتخابات شهرداری

municipal enterprise

مالکیت عمومی

municipality شهرداری

munificent بخشنده، کریم

muniment مدرک، سند [دست‌آویز]

munition depot انبار مهمات

munition dump زاغه مهمات،

انبار موقتی مهمات

munitions مهمات

munition shortages کمبود مهمات

munitions of war مهمات جنگی

murder قتل، خونریزی

murk تیره، تاریک

murkiness ظلمانی، تیرگی

murky تیرگی، غلیظ

murmur زمزمه

murmur comment

تفسیر آخر

mushroom city

شهری که با سرعت زیاد ترقی می‌کند

music موزیک، موسیقی

muskeeter تفنگدار

Muslim mujahedins or fighters

مجاهدین مسلمان
mustard gas گاز خردل
muster احضار کردن، فراخواندن
muster troops جمع آوری کردن (سپاهیان را)
mutation انقلاب، طغیان، تحول، شورش
mute لال، گنگ
mutineer یاغی، متمرّد، سرباز یاغی یا عاصی
mutinous یاغی، سرکش، متمرّد، نافرمان، تمردآمیز، آشوبگر
mutiny یاغیگری، شورش، فتنه، طغیان و انقلاب، تحریک کردن، فتنه انگیزی کردن
mutual دوطرفه، متقابل
mutual agreement توافق دوجانبه
mutual consent رضایت طرفین
mutual effort کوشش مشترک
mutual foes دشمنان مشترک
mutual interest سود و بهره دوجانبه
mutualist طرفدار اصول همزیستی و همکاری
mutually دوطرفی، دوسری
It was mutually agreed that...

طرفین موافقت کردند که...
mutually causal forces
 طرفین متقابل علی
mutually dependence analysis تحلیل وابستگی متقابل
mutual relations روابط متقابل
mutual respect احترام متقابل
mutual terms شرایط متقابل
mutual understanding تفاهم متقابل
muzzle جلوگیری کردن از بیان عقیده (فرد، جامعه یا مطبوعات)
muzzle the people مردم را از آزادی گفتار بازداشتن
mysteries نمایش مذهبی، آیین دینی
mystery پرده راز، آیین مذهبی
mystic عارف
mysticism عرفان
mysticity تصوف
myth افسانه، اسطوره
mythicize به صورت افسانه درآوردن
myth of sovereignty اسطوره حاکمیت
mythographer افسانه نویس
mythology اسطوره شناسی، اسطوره
myths اساطیر



**N.A.A.C.P. → National Association
for the Advancement of Colored
People**

N.A.B. → National Banker's

nab

nab توقیف کردن،
کسی را تحت توقیف یا حفاظت نگاه
داشتن، به زور اشغال کردن، اشغال کردن
**nabbed the best seat in the
house**

بهترین صندلی مجلس را (از طریق غیر
مشروع) بدست آورد

N.A.C. → Non-Aligned Countries

naggy خرده گیر، ایرادگیر،
اندک بین

naggy arguments

مباحثات از روی خرده گیری

nail مانع از انتشار چیزی شدن،
دستگیر کردن

on the nail فی المجلس

nail a line to the counter

کذب موضوعی را ثابت کردن

naked ساده و مختصر، آشکار، برهنه

naked account of the coference

یک گزارش ساده و مختصر از کنفرانس

naked aggression تجاوز آشکار

nakedly آشکارا، رک

question discussed nakedly

موضوعی که صریح و ساده مطرح شد

**N.A.M.¹ → National Association
of Manufacturers**

**N.A.M.² → Non-Aligned
Movement**

namable; nameable

ذکرکردنی و گفتنی، قابل گفتن

namby-pamby ساختگی و بی مغز،

خشک و بی مزه، بیچهنه، بی مایه

namby-pamby educational

standards

معیارهای فرهنگی پوچ و تهی

nameable → **namable**

name calling نام‌گذاری،

برچسب زدن برای بدنام کردن افراد

name the aggressor

معرفی کردن متجاوز

naminum وثیقه

N.A.N. خبرگزاری نیجریه

N.A.N.A. → **North American**

Newspaper Alliance

N.A.N.A.; N.A.M.

خبرگزاری متعلق به غیر متعهدها

N.A.P. → **Naval Aviation Pilot**

napalm آتش‌زا

napalm bombs بمبهای آتش‌زا

naphand

فرصت مناسبی برای اقدام مخاطره‌آمیز
یا کامیابی

napoleonic ناپلئون وار، دیکتاتورگونه

narcissism خوددوستی

narcotic خواب‌آور، مخدر

*Public comforted by the narcotics
of military supremacy.*

جامعه‌ای که به وسیله احساس برتری نظامی خود را
تسکین می‌دهد.

narcotic speech سخنرانی کسل‌کننده

nark کارآگاه شدن،

اطلاعات محرمانه پلیسی بدست آوردن،
مأمور اطلاعات شدن

narration روایت، گفتار

narrow باریک، اندک، کوتاه،

محدود، کساد، محدود کردن، کوتاه

نظر شدن، تنگنا

narrow escape فرار از تنگنا

narrow-eye کوتاه نظر، تنگ نظر

narrow income درآمد کم و اندک

narrow inspection بازرسی دقیق

narrowly از روی کوتاه نظری، از نزدیک

narrowly interpreted constitution

قانون اساسی‌ای که با کوتاه نظری
تفسیر شده

**narrowly pursued course of
action**

خط مشی که به دقت تعقیب شود
The shot narrowly missed him.

گلوله نزدیک بود به او اصابت کند.

narrow margin اکثریت بسیار کم

narrow market بازار کساد

narrow nations ملل کم جمعیت

narrow price range

قیمتهایی که به ندرت دستخوش تغییر
می‌شوند

narrow resources منابع اندک

*Narrow the powers of executive
authorities.*

قدرت مقامات مجری را محدود کنید.

nascent تازه تأسیس، نوظهور،

در شرف تولد

nascent passport

گذرنامه‌ای که سازمان ملل برای اشخاص
بدون تابعیت صادر می‌کند

nascent revolutionary tendencies

تمایلات نو ظهور انقلابی

nascent state کشور تازه تأسیس

**N.A.S.M. → National Association
of School Masters**

nastiness شیطنت، بدی

The nastiness of crooked politics

شیطنت در سیاست بازی، شیطنت تغلب
آمیز

nasty trick حیلۀ پست

natable تنفر آمیز، مایۀ بیزاری،

natal میلاد، وابسته به محل تولد

the natal death rate

میزان مرگ و میر نوزادان

natality میزان زاد و ولد، تعداد نوزادان

*The effect of crowding upon the
natality of grain infestig*

insects.

نتیجۀ افزایش حشرات آفت غلات

natch شکاک در روابط

nation ملت، امت

national ملی، ملت دوست، تبعه
(در جمع)

**National Aeronautics and Space
Administration**

اداره هوانوردی و فضایی ملی

national anthem سرود ملی

national assembly مجلس ملی

**National Association for the
Advancement of Colored
People; N.A.A.C.P.**

مجمع ملی جهت پیشرفت رنگین
پوستان

**National Association of
Manufacturers; N.A.M.¹**

مجمع تولیدکنندگان یا صاحبان
کارخانه‌ها

**National Association of School
Masters; N.A.S.M.**

مجمع ملی مدیران یا اولیای مدارس

national average میانگین درآمد ملی

national balance-sheet ترازنامه ملی

national bank بانک ملی

National Banker's Association;

N.A.B. هیئت ملی زغال سنگ

national Bourgeoisie بورژوازی ملی

National Broadcasting Company;

N.B.C. بنگاه خبرپراکنی ملی

national census سرشماری ملی

national character روحیۀ ملی

National Coal Board ; N.C.B.

هیئت ملی زغال سنگ

national coalition

دولت مصالحۀ ملی، ائتلاف ملی

national communism کمونیسم ملی

(این واژه در سال ۱۹۴۸ در مورد

یوگسلاوی بعد از قطع رابطۀ تیتو و

استالین به کار می‌رفت)

national consciousness آگاهی ملی

national consensus

همراهی ملی، وحدت ملی

National Consultative Assembly

مجلس شورای ملی

national convention

کنوانسیون ملی، مجمع ملی

National Cyclist's Union; N.C.U.

اتحادیه ملی دوچرخه سواران

national day روز ملی، روز جشن ملی

national debt قرضه ملی

national defence دفاع ملی،

پدافند ملی

National Democratic Front;

N.D.F. جبهه دموکراتیک ملی

National Democratic Party; N.D.P.

حزب دموکراتیک ملی

national democratic party

حزب دمکرات ملی

national desire آرزوی ملی

national desire to win a war

آرزوی ملی برای پیروزی در جنگ

national desk

جمع آوری و تنظیم خبرهای دولتی

national development رشد ملی

national dignity of the people of

China اعتبار ملی مردم چین

national dividend سود سهام ملی

National Economic Development

Office; N.E.D.O.

دفتر ملی پیشرفت اقتصادی

national economy اقتصاد ملی

National Education Association;

N.E.A.

انجمن ملی آموزش و پرورش

national ensign نشان ملی،

پرچم ملی

National Enterprise Board; N.E.B.

هیئت سرمایه گذاری ملی

National Farmers' Union; N.F.U.

اتحادیه ملی کشاورزان

national flag پرچم ملی

National Front; N.F. جبهه ملی

(جبهه ملی در انگلستان بر علیه

خارجیان)

national front جبهه ملی

national front leader رهبر جبهه ملی

national glories افتخارات ملی

National Graphical Association;

N.G.A.

انجمن ملی طراحی با هنرهای زیبا

national guard گارد ملی

national health insurance

بیمه خدمات درمانی، بیمه بهداشت ملی

national health service

خدمات بهداشت ملی

national hook up شبکه سراسری

national inspectorate department

اداره بازرسی کل کشور

national interests منافع ملی

nationalism ناسیونالیسم، ملت‌گرایی، ملت‌پرستی
 nationalist طرفدار استقلال ملی، میهن پرست افراطی
 nationalistic طرفدار نهضت و پیشرفت ملی
 nationalistic tone of election speeches سخنان افراطی ملی در نطق‌های انتخاباتی
 nationalist leader رهبر ملی
 nationality ملیت، تابعیت
 nationalization ملی کردن، عمل ملی کردن صنایع کشور، تبعه شدن یا پذیرش تابعیت دولتی
 nationalize ملی کردن، به تابعیت کشوری درآمدن
 nationalized industry صنعت ملی شده
 nationalize politics به سیاست جنبه ملی دادن، ملی کردن سیاست
 national liberation movement جنبش آزادی‌بخش ملی
 nationally به طور ملی و دسته جمعی
 national mobilization بسیج ملی
 national monetary commission کمیسیون ملی پول
 national movement جنبش ملی
 national newspapers

روزنامه‌های ملی
 national objectives اهداف ملی
 national particularism مکتب اصالت خصوصیات ملی
 national police headquarters رئیس پلیس ملی
 national publicity وجاهت ملی
 national reconciliations اصلاحات ملی
 National Rifle Association; N.R.A. انجمن تفنگداران ملی
 national salute توپ سلام به رئیس جمهور یا پادشاه کشور (که مرکب از ۲۱ توپ است).
 national security امنیت ملی
 national security advisor مشاور امنیت ملی
 National Security Council; N.S.C. شورای امنیت ملی
 national security counsellor مشاور امنیت ملی
 national socialism ناسیونال سوسیالیسم (مانند دکترین خودکامه و یکه‌تاز آلمان)
 national socialist government حکومت سوسیال ناسیونالیستی
 National Society for the Prevention of Cruelty to Children; N.S.P.C.C. انجمن ملی جهت پیشگیری از ظلم و

ستم نسبت به کودکان
national sovereignty حاکمیت ملی
national state دولت ملی
national states کشورهای ملی
national temperament خلق و خوی ملی
National Union of Journalists; N.U.J. اتحادیه روزنامه نگاران
National Union of Students;N.U.S. اتحادیه ملی دانشجویان
National Union of Teachers;N.U.T. اتحادیه ملی معلمان
national united front جبهه متحد ملی
national university student's organization سازمان دانشجویان دانشگاه ملی
nationhood ملیت، قومیت
nationless بی‌ملتی
 (کسی که تابعیت هیچ دولتی را ندارد)
nation of shopkeepers ملت دکاندار [این لقب اهانت‌آمیز را ناپلئون در مورد بریتانیا به کار می‌برد]
The nation's natal day روز میلاد ملی
nation-state دولت ملی
nation-wide برای عموم ملت،
 در سرتاسر کشور، فراگیر، سراسری

nation-wide despatch[e] اعزام سراسری
native country وطن
nativistic دارایی، تمایلات میهنی
the nativistic tendencies of liberal party تمایلات میهنی حزب لیبرال
N.A.T.O.;North Atlantic Treaty Organization ناتو
 (سازمان پیمان آتلانتیک شمالی)
N.A.T.O. countries کشورهای عضو پیمان ناتو
natural allegiance دلبستگی ذاتی به میهن
natural cues راهنماهای طبیعی
naturalism ناتورالیسم
 (در ادبیات و هنر)
naturalize حق تابعیت به خارجی دادن، تابعیت دولت بیگانه را قبول کردن
natural premium مبلغ حق بیمه عمر، بیمه عمر
natural resources منابع طبیعی
natural selection انتخاب طبیعی
natural sign نشانه طبیعی
natural subjects اتباع یک کشور
naval وابسته نیروی دریایی،
 افسر نیروی دریایی
naval artillery توپخانه دریایی
naval aviation نیروی هوایی دریایی
Naval Aviation pilot;N.A.P.

هوانورد هواپیمایی نیروی دریایی	
Naval Base;N.B.	پایگاه دریایی
naval cadet	دانشجوی نیروی دریایی
naval convoy	کاروان دریایی
naval force	نیروی دریایی
navalism	سیاست بحری، سیاست دریایی
naval parity	
	برابری از لحاظ نیروی دریایی
naval show	نمایش دریایی، قدرت نمایی دریایی
naval training	آموزش دریایی
naval units	یگانهای دریایی
naval warfare	جنگ دریایی
naval zones	مناطق دریایی، قلمرو دریایی
navarch	فرمانده ناوگان
navarhos	
	سیستم رادیویی چندجانبه دریایی
navicert	
	گواهی معافیت از بازرسی مانند گواهینامه زمان جنگ برای کشتیهای بی طرف
navigability	قابلیت کشتیرانی
navigable	قابل کشتیرانی
navigate	کشتیرانی کردن
navigation	کشتیرانی
navigator	دریانورد
navvy	کارگر غیر ماهر، کارگر ساده
navy	نیروی دریایی،

ناوگان، کشتی جنگی	
navy chief commander	
	فرمانده کل نیروی دریایی
nay	خیر، نه، رأی منفی
<i>The nays outnumber the ayes.</i>	
	آرای منفی بیش از آرای مثبت است.
<i>Voted among the nays.</i>	
	او هم همراه با مخالفین رأی داد.
nay say	جواب منفی دادن، جواب نه
<i>He could nay say.</i>	
	او می توانست جواب منفی بدهد.
nay word	اسم شب، کلمه یا علامت رمز
Nazi	وابسته به حزب نازی، حزب نازی، نازی
Nazi Ideology	مرام حزب نازی، ایدئولوژی حزب نازی
Nazification	قبول مرام حزب نازی
Naziphile	
	تبلیغات به نفع حزب نازی، دوستدار حزب نازی هیتلری
Nazi prison camps	
	اردوگاههای زندانیان نازی
Nazism	نازیسم
	(واژه نازی مخفف حزب ناسیونال سوسیالیست کارگران آلمان است، در واقع فاشیسم آلمان نه ناسیونالیست بود و نه سوسیالیست، زیرا هم طرفدار تفوق یک نژاد بود، و هم صنایع و وسائل تولید را هرگز ملی نکرد.)

N.B. → Naval Base

N.B.C. → National Broadcasting Company

N.C.A. → National Graphical Association

N.C.B. → National Coal Board

N.C.O → Non-Commissioned Officers

N.C.U. → National Cyclist's Union

N.D.F. → National Democratic Front

N.D.P. → National Democratic Party

N.E.A. → National Education Association

near زود، نزدیک

nearby villages دهکده‌های اطراف

The Near East خاور نزدیک

near-money

بدهیهایی که به زودی به پول تبدیل می‌شود

N.E.B. → National Enterprise Board

necessary واجب، لازم،

غیرقابل اجتناب

necessary act اقدام لازم

necessary measures

تدابیر (اقدامات) لازم یا ضروری

necessary result نتیجه منطقی

necessary submission

ناگزیر به تسلیم

necessitarianism

فلسفه قهری بودن علت و معلول

necessitous reasons

دلایل ضروری یا لازم

neck

مختصر

Won the election campaign by a neck.

در انتخابات به دشواری و با اکثریت مختصری پیروز شد.

necrolatry پرستش و عبادت مردگان،
مرده پرستی

necromantic احضارکننده ارواح

necrophobia ترس از مرده،
ترس از مرگ

necropsy کالبدشکافی جسد مرده

N.E.D.O. → National Economic Development Office

need احتیاج، لزوم، احتیاج داشتن
The need for countering this interference.

لزوم مقابله با این مداخله.

needs analysis تجزیه و تحلیل نیازها

neexeat

دستور ممنوعیت خروج از مملکت

nefarious زشت، شنیع

nefarious practice عمل بسیار زشت

negate انکار کردن، از اعتبار انداختن،

بدون اثر کردن

negation

انکار، رأی مخالف

Conformity is the very negation of the liberties enjoyed by a free society.

یکسانی با محیط، کاملاً مخالف با آزادی‌هایی است که جامعه آزاد از آن برخوردار است.

negative منفی، تکذیب کردن،

تکذیب شدن، با رأی منفی رد کردن

negative proof نمونه نگاتیو، کلیشه

negative vote رأی منفی

The vote was in the negative.

رأی آنها منفی بود.

negatory انکاری

neglect غفلت کردن، مسامحه کردن

Some of the most significant issues have been neglected.

بعضی از مهمترین امور از نظر فراموش شده است.

negligence مسامحه، بی‌مبالاتی،

سهل‌انگاری، فروگذاری، قصور، غفلت

negligent escape

فرار زندانی به دلیل سهل‌انگاری
مأمورین

negotiable papers اوراق بهادار

negotiate مذاکره کردن،

مذاکره سیاسی کردن

negotiate from strength

مذاکره کردن از موضع قدرت

negotiate from weakness

مذاکره کردن از موضع ضعف

negotiating a peace treaty

دریاره عهدنامه صلح به مذاکره پرداختن

the negotiating party طرفین مذاکره

negotiating table میز مذاکره

negotiation مذاکره، تماس، گفتگو

negroism طرفداری از سیاه پوستان

neighborhood power

قدرت اهالی محل

neighboring همجوار، همسایه

neighboring countries

کشورهای همجوار

neither East nor West

سیاست نه شرقی - نه غربی

neither fish nor fowl

فاقد عقیده یا شخصیت معین

neither...nor... نه...نه... نه...نه...

nemine contradicente

بدون رأی مخالف

neo-colonialism نواستعماری

neo-conservative محافظه کار جدید

neo-democratic revolution

انقلاب دموکراتیک نوین (این تئوری
توسط مائو تدوین شده است)

neo-fascism نئوفاشیسم

[بیانگر نارضایتی توده خرده بورژوا و
پرولتاریا را در نظام سرمایه داری برضد
جنبشهای مترقی و دموکراسی است]

neolalia

نطق یا سخن تازه‌ای که شنونده تابه حال
نشنیده باشد

neophobia مخالف با چیز تازه،

کهنه پرست

nepotism نپوتیسم،
پارتی‌بازی، حکومت خویشان،
خویشاوندسالاری

nerve-cracking; nerve-wracking
اعصاب خردکن

nerve gas گاز اعصاب
(جنگ افزار شیمیایی)

nerve-wracking → nerve-cracking

nestor پیردانا و مشاور،
شیخ یا رهبر قوم، سودخالص بردن

net نکته اساسی، شبکه

net income درآمد خالص

net profit سود خالص

net result نتایج ویژه

nettle → ettle

net-work شبکه،
شبکه ارتباطی، شبکه خبری

net work (radio)
شبکه فرستنده‌های رادیویی

**net-work of bilateral and regional
cooperation**

شبکه همکاری دوجانبه منطقه‌ای
network structure ساخت شبکه
*The net of all these articles is that
competition is dying.*

خلاصه این مقاله‌ها حاکی از آن است که رقابت از
بین می‌رود.

neutral بی طرف،

وابسته به کشوری بی طرف، خشی

neutral cabinet کابینه بی طرف

neutral country کشور بی طرف

neutral government دولت بی طرف

neutralism سیاست بی طرفی

neutrality بی طرفی، حزب بی طرف،
ائتلاف کشورها یا احزاب بی طرف

neutralize خشی کردن

neutral nations ملل بی طرف

neutral territory منطقه بی طرف

new جدید، نو

New cabinet convenes.

کابینه جدید تشکیل می‌شود.

new ban on immigration

منع جدید مهاجرت

new comer تازه‌وارد

[به جهان سیاست]

new deal طرح جدید، سیاست جدید

New Economic Policy

سیاست جدید اقتصادی

new educational media

وسایل جدید آموزشی

new left چپ نو

(این واژه را اولین بار گروه روشنفکرانی
که مجله چپ نو را انتشار می‌دادند به کار
بردند، جنبش جهانی دانشجویی نیز به
همین نام وجود دارد که در مقابل چپ
کهن (چین و شوروی سابق) قرار دارد.)

new political tangle

درگیری سیاسی تازه

new right راست نو

(در امریکاه طیف وسیعی از سازمانها

وانجمنهای مخالف با کمونیسم و اقتصاد
دولتی می‌گویند)

news خبر، اخبار روزنامه

What is the latest news?

چه خبر تازه‌ای دارید؟

news about martyrs → dead news

news agency خبرگزاری،

آژانس خبری

news angle زاویه خبر، دیدگاه خبر

news bill; news bulletin بولتن اخبار

news bulletin → news bill

news bureau دفتر خبر، دایره خبر

news cast پخش خبر

news caster (one who gathers

news for T.V. and radio)

خبرنگار رادیو و تلویزیون

news conference

جلسه مسئولان تحریریه روزنامه برای

تهیه اخبار، کنفرانس خبری

news dealer متصدی پخش جراید،

روزنامه‌فروش

news editor سردبیر روزنامه

news elements عناصر خبری

news flies apace

خبر روز منتشر می‌شود

news gathering

جمع‌آوری خبر، کسب خبر

News gathering task

کار جمع‌آوری خبر

News has come to me.

خبر به من رسیده است.

news hawk روزنامه فروش، خبرنگار

news in brief خلاصه اخبار

news in detail مشروح اخبار

news items

خبرهای کوچک و کم‌اهمیت، عناصر

خبری

news journal مجله خبری

news letter خبرنامه

newsman روزنامه فروش

news media رسانه‌های خبری

news monger خبرساز، خبرپراکن

news-mongering

خبرسازی، خبرچینی

news pamphlets یادداشتهای خبر

newspaper روزنامه

newspaper-cutting برش روزنامه

newspaper-man روزنامه‌نگار،

مقاله‌نویس برای روزنامه، صاحب و

گرداننده روزنامه

News paper Publishers

Association ;N.P.A.

انجمن ناشران روزنامه

news picture رپرتاژ عکسی

news print کاغذ روزنامه

news reel فیلم خبری،

فیلم اخبار روز

news room چاپخانه،

سالن هیئت تحریریه

news sheet برگ خبر

news space

جای مخصوص آگهی اخبار

news-stand

دکه روزنامه فروشی،

جایگاه فروش روزنامه

news stories

وقایع مهم خبری

news summary

خلاصه اخبار در صفحه اول روزنامه

news syndicate

سندیکای خبری

news value

ارزش خبری

news vendor

نماینده روزنامه فروشی

news work

کارخبری

news worthy

قابل انتشار،

گزارش کردنی

news writer

روزنامه‌نگار، خبرنگار

news writing → writing news**newsy**

پُر خبر،

دارای اخبار زیاد، آهای روزنامه‌ای!

پسر روزنامه فروش

new world order

نظم نوین جهانی

N.F. → National Front**N.F.U. → National Farmers Union****N.G.O. → Non-Governmental****Organization****nice politics**

سیاست‌بازی از روی باریک‌بینی و

نکته‌سنجی

night

شب

night assault

شیخون

night brawl

همه‌مردم در شب،

قیل وقال

night charge

تعرفه مکالمه شبانه

night curfew

منع عبور و مرور شبانه

night intruderهواپیمای مجهز به وسائل حمله‌های
شبانه**night intrusion**حمله‌های هوایی شبانه، فن جنگ‌های
هوایی شبانه**night side**

هیئت تحریریه،

روزنامه‌ای که صبح هر روز منتشر می
شود (معمولاً شب قبل هیئت مزبور کار
می‌کند)**night telegram**

تلگراف شبانه

nihilism

پوچ‌گرایی، هیچ‌گرایی

nihilist

انقلابی تندرو و تروریست

niminy-piminy

بی‌روقت، بی‌روح،

فاقد نیرو

*The press is already too**niminy-piminy.*

مطبوعات فعلی بی‌روح و بی‌روقت‌اند.

nine days wonderموجب حیرت و تعجب موقتی (چند
روزه)، سرگرمی چندروزه*The political explosions that make
a nine-day wonder till something
fresh comes along*انفجارهای سیاسی که یک چند مردم را سرگرم
می‌کند تا امر تازه‌تری خودنمایی کند.**nip**

جلوگیری کردن

nip non important people

جلوگیری از افراد غیر مهم کردن
*The government fiscal policy was
 used to nip a downswing.*

سیاست مالی دولت مانع از سقوط او بود.

آدم احمق و کودن،
 آدم متعصب
 nit wit

رای مخالف دادن،
 هیچ کس، هیچ جواب منفی، و تو کردن
 nix

noble → exalted

متحد نجیب
 noble ally

حرکت اصیل
 noble gesture

عضو مجلس، سناتور
 noble man

شبگرد، شبانه
 nocturnal

ایجاد افکار و عقاید،
 ابتکار، کشف روابط، اکتشافات، مراقبت،
 دیده بانی
 noegenesis

پارازیت
 noise

شایعه پخش کردن،
 جار و جنجال کردن
 noise about

آزاد از پارازیت
 بدون پارازیت
 noise-free

Rumour is being noised abroad.

در خارج این خبر شایع است.

شایعات بیهوده،
 پخش شایعات، پارازیت رادیو و
 تلویزیون
 noises

زیان بخش
 noisome=noxious

چادر نشین، کوچ نشین
 nomadic

قبایل چادر نشین
 nomadic tribes

no-man's-land

سرزمین بی صاحب (بین دو کشور)

nomenclature

فهرست علائم و اختصارات مخصوص
 هر چیزی

*The following nomenclature are
 used in the paper.*

در روزنامه علائم و اختصارات زیر به کار رفته
 است.

معتبر
 nomic

بیان معتبر و قانونی
 nomic statement

صوری، غیر واقعی، اعتباری
 nominal

شکوه ظاهری،
 قدرت لفظی
 nominal authority

خسارت جزئی
 nominal damage

nominal indemnity

خسارت غیر واقعی

به طور لفظی،
 nominally

در صورت ظاهر، به اسم

سناتور انتصابی
 nominal senator

کاندیدا کردن، معرفی کردن،
 نامزد کردن
 nominate

نامزد انتخابات،
 nomination

انتصابات، معرفی کاندیدا، نامزدسازی

*The senate approved all the
 president's nominations.*

مجلس سنا کلیه انتصابات رئیس جمهور را تصویب
 کرد.

نامزد انتخاباتی
 nominator

کاندیدا شده، نامزد
 nominee

حکومت قانون،
 nomocracy

حکومتی که از منشأ مقدسی الهام گرفته
است

nomological وابسته به قانون،
منطبق با قانون

nomological statements بیانات منطبق با قانون

non عدم
nonacceptance قبول نشده،
عدم پذیرش

non-aggression عدم تجاوز
non-aggression pact

پیمان عدم تجاوز
non-agreement ناموافق

Non-Aligned Countries; N.A.C.
کشورهای غیرمتعهد

Non-Aligned Movement; N.A.M.
جنبش غیرمتعهد

non-alignment movement
جنبش عدم تعهد

non-appearance عدم حضور
non-attendance عدم حضور، غیبت

non-bank غیربانکی
non-belligerent state

کشور غیر متخاصم
noncanonical غیر شرعی

non capitalist way of
development

راه رشد غیر سرمایه داری
non chalance سهل انگاری

nonchalant مسامحه کار، سهل انگار

noncognitive غیر قابل شناسایی
noncognitive statement

اظهارات و بیاناتی که نمی توان آنها را به
رسمیت شناخت

noncombatant افراد غیر نظامی،
غیر مبارز

Non-Commissioned Officers;
N.C.O. درجه داری

non committal طفره آمیز، غیر صریح،
نامشخص، غیر قطعی

nonconcur رأی مخالف دادن
non conformance vote

رأی عدم اعتماد، رأی منفی
non conformist

کسی که وابسته به کلیسای رسمی
انگلیس نیست، نوآور

nonconformity ناهمنوایی،
ناهمرنگی (با جماعت)، سنت گریزی

non execution بدون اجرا
Non-Government Organization;

N.G.O. سازمان غیر دولتی
non graded officer

افسری که درجه ندارد، افسری که درجه
او را کنده اند

non inductive سیاست کناره گیری،
سیاست عدم مداخله

nonintervention عدم مداخله،
عدم دخالت

non intrusion عدم تجاوز و تعدی
non-linguistic communication

ارتباط غیر زبانی
non-military target هدف غیر نظامی
non-nuclear family خانواده غیر هسته‌ای
non-observant camps اردوگاه‌های استتاری
non-oil commodities کالاهای غیر نفتی
non-oil exports صادرات غیر نفتی
nonostentatiousness تقیه، خودنمایی
non-party غیر حزبی، بی طرف
non placet رأی مخالف، رأی منفی، رأی مخالف دادن
non political غیر سیاسی
non-political offence جرم غیر سیاسی
non-popular government دولت غیر مردمی
non-productive class طبقه غیر مولد
non-profit making institution مؤسسه غیر انتفاعی
non-profit organization سازمان غیر انتفاعی
non-purposive feed back بازخورد غیر مفید
non-purposive message پیام بی هدف، پیام غیر مفید
non renewable جبران ناپذیر،

احیاناً شدنی
nonsense حرف پوچ، مهمل، مزخرف
non social غیر اجتماعی
non support عدم پشتیبانی
non toxic غیر رسمی
non-verbal code رمزهای غیر کلامی
non verbal communication ارتباط غیر کلامی
non-verbal feed back بازخورد غیر کلامی
non-verbal leakage روزنه غیر کلامی
non-verbal message پیام غیر کلامی
non-verbal sign نشانه غیر کلامی
nook and corner گوشه و کنار
norm اصل قانونی، اصل مورد قبول اکثریت مردم کشور یا جمعیتی، اصل حقوقی یا اخلاقی، مأخذ قانونی، هنجار
normal بهنجار
normalcy; normality حالت معمولی، هنجاری، بهنجاری، وضع عادی
normality → normalcy
normalization of relations عادی کردن روابط
normalize the political dialogue عادی کردن گفتگوی سیاسی
normal working hours ساعات عادی کار
North American Newspaper

Alliance ;N.A.N.A.

اتحاد جراید امریکای شمالی

North Atlantic Treaty

Organization → N.A.T.O.

nose شامه

nose dive نزول عمومی و سری داشتن

nostalgia غم غربت،

دلتنگی برای وطن (به ویژه نظامیان)

notarial ثبتی، محضری

notary public دفتر اسناد رسمی،

سردفتر اسناد رسمی

notation یادداشت برداری

note یادداشت، نامه رسمی،

اعلام نظریه دولت به وسیله نماینده

سیاسی به دولت خارجی

note verbal یادداشت شفاهی

note worthy event واقعه شایان ذکر

nothing هیچ

nothingarian بدون مسلک، بی اعتقاد

notice آگهی، توجه، اطلاعیه،

اطلاع، نظر کوتاه

noticeable چشمگیر، شایان توجه،

شاینده، محسوس

notice-board تابلوی آگهی ها

notification اخطار، تذکر،

ابلاغیه دولتی به دولت دیگر

notify انتشار دادن،

اعلام کردن، خاطر نشان کردن

notify in advance قبلاً اطلاع دادن

notify the public

به اطلاع عموم رساندن

The public are hereby notified.

بدینوسیله به اطلاع عموم می رساند.

notion تصور، نظریه

notoriety رسوایی (زبانزد خاص و عام)

notorious بدنام، رسوا،

انگشت نما

not too distant future

آینده ای نه چندان دور

notwithstanding علیرغم،

با وجود، به رغم

nought هیچ، صفر

nouveau riche تازه به دوران رسیده،

نوکیسه، ندیدبدید

novelist داستان نویس

N.P.A. → Newspaper

Publishers Association

N.R.A. → National Rifle

Association

N.S.C. → National Security

Council

N.S.P.C.C. → National Society

for the Prevention of Cruelty

to Children

nuclear هسته ای

Reducing strategic nuclear arms.

کاهش سلاحهای هسته ای استراتژیکی

nuclear arms race

مسابقه سلاحهای هسته ای

nuclear arsenals زرادخانه هسته ای

nuclear chain reaction

واکنش زنجیره‌ای هسته‌ای

nuclear deterrence

منع سلاح‌های هسته‌ای

nuclear energy levels

ترازهای انرژی هسته‌ای

nuclear facilities تسهیلات هسته‌ای**nuclear family** خانواده هسته‌ای**nuclear free world**

دنیای آزاد هسته‌ای

nuclearization هسته‌ای کردن**nuclear missiles** موشک‌های هسته‌ای**nuclear non proliferation treaty**

پیمان کاهش سلاح‌های هسته‌ای

nuclear physics فیزیک هسته‌ای**nuclear tests** آزمایش‌های هسته‌ای**nuclear tests ban treaty**

پیمان منع آزمایش‌های هسته‌ای

nuclear-tipped interceptor**missiles**

موشک‌های بازدارنده مسلح به کلاهک هسته‌ای

nuclear umbrella چتر هسته‌ای**nuclear war** جنگ اتمی**nuclear warhead** کلاهک هسته‌ای**nuclear waste** زباله‌های اتمی،

پس‌مانده‌های هسته‌ای

nuclear weapons سلاح‌های هسته‌ای**N.U.J. → National Union of****Journalists****nuke**

زیر دریایی اتمی، جنگ افزار اتمی، نیروگاه اتمی، حمله کردن (با سلاح اتمی)، نابود کردن (با جنگ‌افزار هسته‌ای)

null and void هیچ و پوچ**nullification** الغا، ابطال، بی‌اثر سازی**nullification of a contract**

لغو قرارداد

nullify لغو کردن**nullify a law** قانون را بی‌اثر کردن**number** شماره (روزنامه)**be numbered among**

در زمره... محسوب شدن

numberless بی‌شمار، بی‌حد و حصر، غیر قابل شمارش**numbers to be trained**

تعداد افرادی که قرار است تربیت شوند

nun راهبه، زن تارک دنیا**nunciate** قاصد**nunciature** سفارت پاپ،

نماینده پاپ

nuncio سفیر پاپ، عامل پاپ**nuncupative vote** رأی شفاهی**nuncupative will** وصیت شفاهی**nurse a rebellion** به شورش واداشتن**nurture thoughts of governorship**

سودای حکومت در سرداشتن (پروراندن)

N.U.S. → National Union of**Students****N.U.T. → National Union of**

Teachers**nut**

مسئله بغيرنج و لاينحل

nutrition

تغذيه

nuts and bolts کارها و اصول اوليه،

عوامل اساسي (عاميانه)

nymphomania جنون شهواني زن

O

oath of allegiance بیعت
(نوعی شیوه انتخاباتی برای تعیین
جانشین)، سوگندوفاداری

oath of office تحلیف،
سوگنددادن به

obduracy سنگدلی، سرسختی،
سماجت

obedience اطاعت، فرمانبرداری
تعظیم و تکریم، تواضع و احترام،
سپاسگزاری، بزرگداشت

obfuscate سردرگم کردن،
گیج کردن، پیچیده کردن

obituary column ستون تسلیت
(ستون یا صفحه اطلاعات ترحیم و
تسلیت)

objection اعتراض

objection stands(the)
اعتراض به حال خود باقی است

objective عینی، هدف

objective factors عوامل خارجی

on the objective of
هدف از، باین هدف که

objectivism عینی گرایی

objectivity عینیت

objurate تقبیح کردن،
به سختی مورد انتقاد قرار دادن (با کلمات
زننده لعن و شتم کردن)

objuration
الترام و تعهد به قید سوگند، تحلیف

objurgatory;sarcastic سرزنش آمیز

oblast استان خودمختار
(در شوروی سابق)

oblation اهدا، خیرات، وقف

obligation تعهد، قرارداد، اجبار، الزام

obligatory اجباری، واجب، الزامی،
الزام آور

oblige اجبار کردن، ملزم کردن،
موظف کردن، ناگزیر کردن

obligement اجبار، الزام، تعهد
 obliquity انحراف اخلاقی،
 انحراف از فکر صحیح، گمراهی،
 غیر صریح
 obliterate زدودن، پاک کردن،
 باطل کردن، محو کردن (از نظر)
 obliviate فراموش کردن، از خاطر بردن
 oblivion نسیان، فراموشی، گمنامی،
 از خود بی خبری
accepted his political oblivion.
 گمنامی سیاسی خود را پذیرفت.
 obloguy سرزنش عموم، ناسزاگویی،
 سخن افترا آمیز، بدنامی، بددهنی
 obmutescence فراموشی،
 سکوت عمدی، مهر سکوت بر لب زدن
 obnoxious درید قدرت دیگری،
 تابع دیگری، مطیع دیگری، مورد انتقاد،
 مورد اعتراض
 obreptitious تزویر آمیز
 obriate رفع کردن، رفع نیاز کردن،
 مرتفع کردن
 obriate difficulties برطرف نمودن مشکلات، چیره شدن
 بر معضلات
 obscene act فحشا
 obscenities in the public press مطالب زننده در مطبوعات
 obscenity کراحت، وقاحت، قباح
 obscurant معلق، بغرنج،
 مخالف روشنفکری، مخالف اصلاحات،

مخالف علم و معرفت، کارشکنی
 obscurantism کهنه پرستی،
 مخالفت با روشنفکری
 obscure پیچیده، مبهم،
 غامض
 obsequious چاپلوس، متملق
 obsequious behavior رفتار خاضعانه، رفتار متملقانه
 obsequy مجلس ترحیم و تجلیل،
 خضوع و خشوع
 observance مراعات،
 انجام شعائر و مراسم دینی، حرمت،
 نگهداری، مراسم
 observance of law مراعات قانون
 observation post پست دیده بانی،
 قرارگاه دیده بانی (ارتش)
 observe مراقبت کردن، مشاهده کردن
 observer افسر دیده بان، دیده بان، ناظر
 obsess آزار دادن، محاصره کردن
 obsidionary پول رایج در زمان محاصره کشوری به
 وسیله قوای بیگانه
 obsignation تصویب قانونی
 obsolete منسوخ، مندرس،
 از مدافتاده، کهنه
 obstacle مانع، ایجاد مانع کردن، رادع
 obstinacy لجاجت، خودسری،
 تمرد، لجبازی
 obstinate سرسخت، لجوج،
 یکدنده، خودسر

obstinately	خودسرانه
obstruct	مسدود کردن، اشکال تراشی کردن، از نظر مخفی کردن
obstruction	مانع (کسی که می خواهد در دنیای سیاست مانع دیگران شود)، کارشکنی، مسدودسازی
obstructionism	کارشکنی و مخالفت با ترقی دانش
obstructionist	مانع تراش، کسی که جلسات پارلمانی را به تأخیر می اندازد، کارشکن
obstruction method	روش ایجاد مانع (روشی که توسط گروه های مخالف دولت به منظور جلوگیری از شور و بحث و رأی گیری در پارلمان اتخاذ می شود. این روش با خودداری از حضور نمایندگان و یا خروج از جلسه انجام می پذیرد)
obtemper	تسلیم کردن، مطیع کردن
obtestation	استشهاد
obtrusion	احراز مقام (بدون شایستگی)
occasions	موارد، فرصتها، اکازیون ها
occidentalism	تمدن اروپایی، اخلاق و آداب و روحیات مغرب زمینی
occult	موضوعات سری، سری، نهانی، غیب
occupancy	تصرف، سکنا، اشغال مال بدون صاحب، محل سکونت
occupant	اشغالگر

occupation	اشغال، تصرف، ورود قوای یک کشور به کشور دیگر
occupation force	نیروی اشغالگر
occupation invasion	اشغال به زور
occupied	اشغالی، اشغال شده
occupied army	ارتش اشغالی
occupied forces	نیروهای اشغالی
occupied land/territory	سرزمین اشغالی
occupy	اشغال کردن
occupying regime	رژیم اشغالگر
occurrence	رویداد
O.C.D;Office of Civilian Defence	سازمان دفاع غیر نظامی
O.C.D.M. → Office of Civil and Mobilization Defence	
ocean	اقیانوس
oceanity	بی پایانی
oceanography	اقیانوس نگاری
ocean-spanning missile	موشک اقیانوس پیما
ocean spanning missiles	موشکهای اقیانوس پیما
ochlocracy	غوغا سالاری، حکومت عوام، حکومت توده خلق (این واژه متراف، mobocracy است)
ochlophobia	ترس و وحشت از اجتماع، مردم گریزی
octobrist	عضو سازمان [پسران] کمونیست

octuple هشت برابر

octuple press

ماشین چاپ روزنامه که در هر دور خود ۶۴ صفحه چاپ می‌کند

ocular عینی، بصری

ocular evidence شاهد عینی

ocularly به رأی العین

Give me the ocular proof.

به من دلیل مشهود و رأی العینی بدهید.

odd چیز متفرقه، غریب، تاق، لنگه

odd ball آدم عجیب و غریب

odd day → pecons

odd man

رأی کسی که سبب ایجاد اکثریت گردد

odd man out

روش خارج کردن عده‌ای از حزب

odds فرق فاحش، تفاوت،

میزان اختلافات

by odds از هر نظر، بی‌چون و چرا

odd sessions جلسات متفرقه

odds-on احتمال بیش از ۵۰ درصد (انتخاب شدن و غیره)

odds-on political candidates

کاندیداهای سیاسی که شانس موفقیت ندارند

be at the odds with somethings

درجنگ وجدال بودن

odor قدر و اعتبار اجتماعی

odor of sanctity

عطر و رایحه خوش بویی که گویند از

بدن و لباس و محل سکونت اولیا و مقدسین ساطع می‌گردد، شهرت نیکو، شهرت نیکوکاری

odor of unsavory politics

ذوق سیاسی نامطلوب

odyssey سیرو سیاحت روحانی

O.E.C.D. → Organization for

Co-operation Economic

Development

off and on به طور متقاطع،

گاه به گاه، متناوب

The war lasted off and on for thirty years.

جنگ به طور متناوب سی سال طول کشید.

offence لغزش، گناه،

موردکم لطفی، تخطی، زیان، جرم

offence to the public

جرم علیه وجدان عمومی

He took the offence.

او مبادرت به حمله کرد.

offend تخلف از فرمان الهی کردن،

تخطی کردن، رنجاندن

offender ناقض قانون، متخلف،

سبب رنجش

offenders against this article

تخلف‌کنندگان از این ماده

offense/offence جرم،

تخلف، تخطی، گناه، سرپیچی

offensive متجاوز، اهانت‌آور،

مهاجم، تهاجمی، رنجاننده، موهن،

اهانت آمیز
 offensive act عمل اهانت آمیز
 offensive advertisements اعلانات موهن
 offensive alliance پیمان تهاجمی
 (پیمان حمله به دشمن مشترک)
 offensive and defensive maneuvers مانورهای آفندی و پدافندی (تعرضی و تدافعی)
 offensive arms حمله نظامی
 offensive behavior رفتار اهانت آمیز
 offensive forces نیروهای متجاوز
 offensiveness حالت تعرض، حالت تهاجم، اهانت، تعرض
 offensive weapons سلاحهای تهاجمی
 offensive words سخنان ملال آور
 offer پیشنهاد، پیشکش کردن
 ارائه کردن، تقدیم کردن، پیشکش کردن
 offer complementary drinks مشروب مجانی دادن
 offer generously در طبق اخلاص گذاشتن
 offering پیشکشی، قربانی، صدقه، پیشنهاد، برنامه موجود، برنامه عرضه شده
 offering price قیمت پیشنهادی
 offerings of a television network برنامه‌های شبکه تلویزیونی

offer one's condolence تسلیت گفتن
 offer oneself as a candidate for خود را نامزد کردن
 off hand بدون مقدمه، فی البداهه، چکی
He couldn't give the figures off hand. نمی‌تواند ارقام را چکی بدهد.
 office مسئولیت، مقام، شغل، شغل اداری، دستور عبادت، مجلس ترحیم، وظیفه، دبیرخانه، مقامات اداری، خبر محرمانه، زنگ اخبار، اداره
 be in office قدرت سیاسی به دست آوردن، پست ریاست بدست آوردن
 be out of office بر سر قدرت بودن
 office affairs امور اداری
 office bearer صاحب منصب
 office-block ballot اخذ آرا به وسیله ذکر نام کاندیداهای مختلف در ذیل مقام یا پستی که باید شاغل شوند. (بدون وابستگی نامزدها به حزب معینی)
 office of armament اداره تسلیحات
 office of arms هیئت نظامی کشور
 Office of Civil and Defence Mobilization; O.C.D.M. اداره بسیج مدنی و نظامی

Office of Civilian Defence →

O.C.D.

office of emergency

preparations

دفتر آمادگیهای اضطراری

officer افسر، شاخص اداری، متصدی

officers of state مقامات اداری کشور

officers of the peace

امنای صلح

office seeker طالب مقام کشوری

in the period of his office

در دوره تصدی اش

official رسمی، اداری، دولتی، مقام

official announcement

گزارش رسمی

official ballot اخذ آرا به طور رسمی

official correspondent

گزارشگر رسمی

official disavowal انکار رسمی

officialdom دستگاه اداری

official graft and greed

حیف و میل اداری

official greeting استقبال رسمی

official holidays تعطیلات رسمی

official in charge مقام مسئول

official journal

(روزنامه رسمی، روزنامه‌ای که از طرف

دولت برای انتشار رسمی قوانین و

نظامنامه‌ها و احکام و دستورات و

آگهیهای رسمی و مذاکرات مجلس چاپ

می شود)

official language زبان رسمی

officially به طور رسمی، به طور اداری

officially represented

دارای نمایندگی رسمی

officially starting the new round

of negotiations

شروع رسمی دور جدید مذاکرات

be officially welcomed

مورد استقبال رسمی قرار گرفتن

official media رسانه‌های رسمی

official news اخبار رسمی

official news agency

کانون خبرگزاری رسمی

official oath سوگند رسمی

official position موقعیت اداری

official religion مذهب رسمی

official report گزارش رسمی

official sources منابع رسمی

official statement بیانیه رسمی

official vote counting

شمارش رسمی آرا

official words صحبت رسمی

officiant روحانی شاغل و مسئول

officiate پیشنهاد کردن،

مراسم روحانی رابه جا آوردن

officious دخالت‌گرانه، غیررسمی

officious conversations between

foreign ministers

مذاکرات غیر رسمی بین وزرای خارجه

old age pension حقوق بازنشستگی

old country موطن اصلی (مهاجران)

old enmity دشمنی دیرینه

old glory پرچم امریکا

old grudge → inveteracy

old guard محافظه کار سیاسی،

شخص صاحب نفوذ و با قدرت، عنصر
دارای نفوذ و محافظه کار حزبی

old guardism محافظه کاری سیاسی

old hand¹

کسی که سابقه محکومیت دارد، آدم
بد سابقه

old hand² → old timer

old lag جنایتکار فطری،

زندانی سابقه دار

old line با سابقه، خوش سابقه، قدیمی

old nick مجسمه بدی، شیطان

old school

مکتب سیاسی محافظه کاران

old side وابسته به حزب،

محافظه کار سیاسی

oldster → old timer

old timer; oldhand²; oldster

سرباز کهنه کار، کهنه کار

oligarch

عضو دسته یا حزب طرفدار حکومت
اندک ثروتمندان بر جامعه، طرفدار
حکومت اقلیت بر اکثریت

oligarchy حکومت متنفذین،

اولیگارشی، جرگه سالاری

olive-branch شاخه زیتون

(نمای صلح و آشتی)

olympic games مسابقات المپیک

omelette/let هرج و مرج

The omelette diplomacy

دیپلماسی هرج و مرج

omen فال، نشانه، علامت،

خبر، شگون

This is an omen of good luck.

این را باید به فال نیک گرفت.

omenology علم فال گیری

ominous نحس، شوم

ominous news خبر بدشگون

omittance is no quittance

عدم مطالبه دلیل ندادن بدهی نیست

O.M.M.C. → Oil Market Monitory

Committee

omneity جامعیت، تمامیت، جملگی

omnibus اتوبوس بزرگ، توده مردم،

عامه مردم، چندکاره، چندهدفی،
چندگانه

omnipotent قدر قدرت،

همه توان، قادر مطلق

omnipotent state قدرت مطلقه،

دولت خودکامه

omphalism تمرکز دولت،

سیستم تمرکز قدرت حکومت، تمرکز
دستگاه اداری

ondogram

آثار ثبت شده بر روی دستگاه موج نگار

ondoscope

دستگاه ثبت امواج الکتریکی جریان برق

oncoming نزدیک شونده،

آتی، قریب الوقوع

one تک، آدم**with one accord**

با موافقت عموم، یک صدا

one-legged یکپایه، ناقص**one-legged law** قانون ناقص**one man government**

دولت یک نفری

oneness یکتایی، تکی،

وحدانیت، وحدت، یگانگی

one party system سیستم یک حزبی**one plump sum** یک مبلغ یکجا**One reaps what he sows**

هرکسی آن درود عاقب کار که کشت

onerous طاقت فرسا، دشوار،

شاق، سنگین

onerous duties وظایف سنگین**onerous political system**

سیستم سیاسی دشوار

one-sided یکطرفه، یکجانبه**one-sided interpretation**

تفسیر یکطرفه (از روی غرض)

one track یک راه، یکدنده**one-track party member**

عضو حزبی که فقط یک نظریه دارد،

عضو حزبی یکدنده

one-up manship سبقت طلبی،

پیشی گزینی

one-way communication

ارتباط یک سویه

one-way process فراگرد یکسویه**ongoing** در حال اجرا، در حال انجام،

پاینده، مداوم، در جریان، جاری

on-going programmes

برنامه‌های در دست اجرا

on-going uprising قیام در حال رشد**onolatry** خرپرستی، الاغ پرستی**oomph** جذابیت، جاذبه شخصیتی،

جاذبه جنسی

Had a lot of friends, but very little political oomph.

دوستان زیادی داشت ولی از لحاظ سیاسی از جذابیت کمی برخوردار بود.

OPEC ministerial committee

کمیته وزارتی اوپک

open گشودن، افتتاح کردن،

گشاده، علنی، آشکار

open aggression تجاوز علنی**open ballot** رأی علنی**open commission**

کمیسیون تحقیقات آزاد مجلس

open door policy سیاست درهای باز**open-ended interview**

ملاقات بدون مقدمه قبلی

open-end question سؤال باز**open-end system** نظام باز**open fire** آتش گشودن

open handed extortion

اخاذی و قبول رشوه، اخاذی علنی

opening افتتاح، گشایش

opening meeting شروع جلسه،

آغاز مذاکره، جلسه آغازین

open to invasion در معرض هجوم

open letter نامه سرگشاده

open market بازار آزاد

open market operations

عملیات بازار آزاد

open market policy سیاست بازار آزاد

open a meeting

دستور جلسه را اعلان کردن

open meeting جلسه علنی

open-necked تنگه آزاد

open of a speech مقدمه نطق

open port بندر آزاد

open price قیمت عمومی،

قیمت فروش رسمی کالا

open question سؤال علنی

open sea دریای آزاد

open season دوران انتقاد

open session of the Islamic**Consultative Assembly**

جلسه علنی مجلس شورای اسلامی

open speech نطق صریح

open society جامعه باز

open total war

جنگ دسته جمعی آشکار

open to the public آزاد برای عموم

open trial محاکمه علنی

open universe جهان باز

open verdict حکم علنی (دادگاه)

open water آب آزاد

the invitation is still open.

دعوت هنوز به اعتبار خود باقی است.

operations عملیات

operations search پژوهش عملیاتی

operose persons

اشخاص زحمتکش

opinative معتقد سرسخت در عقیده‌ای

opinator تروریست، آدمکش

opinion عقیده، مرام

opinionist

کسی که عقیده باطل و کفرآمیزی دارد

opinion poll سنجش افکار

opium den محل مخصوص تریاکیها

oppignorate رهن، وثیقه، گرو، تعهد

opilate بستن، مسدود کردن،

ایجاد مانع کردن

opponency

مطالعات دانشگاهی برای ورود به

دانشگاه

opportune به موقع، مناسب حال،

فراخور، مقتضی

opportune moment موقع مقتضی،

سربزنگاه

opportunism

پیروی از اقتضای زمان، سیاست

ابن‌الوقتی، مصلحت‌بینی

opportunist ابن الوقت،
فرصت طلب (خوبی)

opportunity school
مدرسه مخصوص طبقه‌ای معین، مدرسه
اختصاصی، کلاس ویژه

oppose مقابله کردن، ضدیت کردن،
روبرو شدن

**oppose one military force to
another**
یک نیروی نظامی را برابر نیروی دیگر
قرار دادن

oppose the congressional bill
مخالفت کردن با لایحه کنگره

opposite مخالف، مقابل، متضاد
Vice and virtue are opposites.
شرارت و فضیلت دو صفت متضادند.

oppositence مخالفت، رویارویی

opposite side of the questions
جنبه مخالف مسائل

opposition مخالفت، اقلیت در مجلس،
اپوزیسیون

oppositionism
سیاست مخالفت و ضدیت

oppositionist عضو جبهه مخالف

opposition leader رهبر اقلیت،
رهبر اپوزیسیون

opposition party احزاب مخالف

in opposition to public opinion
برخلاف عقیده عمومی

oppress ظلم کردن، ذلیل کردن

oppressed ستم دیده، مظلوم

the oppressed مستضعفین، مظلومان

the oppressed and oppressors

مظلومان و ظالمان، مستضعفین
و مستکبرین

oppression فشار، ستم، تعدی، ظلم

oppressive ظالمانه

oppressive taxes
مالیاتهای شاق و ظالمانه

oppressor ستمکار، ستمگر، ظالم

opprobriate رسوا کردن

opprobrious زشت، فحش آمیز

opprobrious language هتاکی،
فحش، ناسزا (زبان ناسزا)

oppugnacy شقاوت

opt تابعیت اختیار کردن،

انتخاب کردن، میان دو تابعیت یکی را
انتخاب کردن

opted to go to Europe
اروپا را انتخاب کرد

Opted to his nationality
تابعیت اصلی خود را برگزید

optical scanner مصحح
(کسی که با چشم بررسی می‌کند)

optimacy طبقات ممتاز، طبقه اشراف

optimal کاملاً رضایت بخش،
مطلوب، بهینه

optimize
به حداکثری تولید رساندن، فعالیت را
افزون کردن

optimism فلسفه خوش بینی
 optimize بهینه کردن،
 به حد کمال رساندن، حداکثر استفاده را
 بردن
 optimum بهینه (دلخواه‌ترین)
 option حق انتخاب، اختیار، گزینش
 option of nationality حق انتخاب ملیت
 opulent زرخیز
 opulent country کشور زرخیز
 oracle وحی، وحی منزل، پاسخ مبهم
 oral شفاهی، گفتاری
 oral law روایت، حدیث
 oral message پیام شفاهی
 oral word کلمه بیانی
 orate نطق کردن
 oration خطابه
 orator سخنران
 oratrix زن ناطق
 orbicular جامع، احاطه کننده
 orbicular system of political thought سیستم جامع افکار سیاسی
 orbit مدار
 orbiter مدارپیما
 ordain سروسامان دادن به امور،
 وضع کردن، مصلحت دیدن، منصوب
 کردن
 ordainment بعثت، انتصاب، حکم
 ordeal امتحان دشوار دادن
 (مانند رفتن در آتش)، دشوار، ناگوار،

هفتخوان
 order دسته اجتماعی،
 حزب انجمن اخوت و نیکوکاری،
 جمعیت، مقام روحانیت
*There are two main orders, the
 natural aristocracy and the
 common people.*
 دو طبقه مهم اجتماعی وجود دارد، طبقه ذاتاً
 اشرافی و توده مردم
 orderly فرمانبردار، مطیع،
 منظم، سامانمند
 orderly justice عدالت حساب شده
 to the order of در وجه، به حواله
 order of the day → agenda
 ordinance فرمان، فرمایش، حکم،
 قانون، مقررات (جمع)
 organization تشکیلات،
 سازمان حزبی، سازماندهی، سازمان
 organization for economic
 co-operation and development سازمان پیشرفت و همکاری اقتصادی
 organization of Islamic
 conference سازمان کنفرانس اسلامی
 organization of African unity سازمان وحدت آفریقا
 organization of non-partisan
 سازمان غیر حزبی
 organize سازمان دادن
 organize recruits سازماندهی افراد تازه استخدام شده

orient خاور، مشرق زمین
 oriental countries کشورهای شرقی
 orintalism خاورشناسی، شرق شناسی
 orientalist خاورشناس، شرق شناس
 orientation تعیین موقعیت، جهت، سمت
 orphan یتیم
 orphanage پرورشگاه یتیمان، یتیم خانه
 orphan asylum یتیم خانه
 orphic sayings گفتارهای غیبی
 orra متفرقه، بیکاره، اتفاقی
 orra job شغل اتفاقی
 orra hours ساعات بیکاری
 orthodox muslim مسلمان مکتبی
 orthodoxy¹ راست باوری، تقلیدی، دارای اندیشه جزمی
 orthodoxy² → guidance
 ostation ایستگاه فرستنده مخصوص اخبار و دستورهای دولتی
 ostentation فخر فروشی، خودنمایی، کبکبه و دبدبه، دنگ و فنگ
 ostracism محرومیت از حقوق اجتماعی
 ostracize محروم کردن از حقوق اجتماعی، باآرای عمومی تبعید کردن
 ostrich سیاست خودفریبی
 otentation ظاهر سازی

oubliette سیاهچال
 (زندان بدون پنجره‌ای که در آن روی سقف است)
 oust برکنار کردن، محروم کردن، خلع ید کردن از
 out برکنار، خارج، در حال اعتصاب، از چاپ درآمد، خارج
The outs are more emphatic in their advocacy of principles than the ins.
 اعضای حاشیه‌ای و دورادور حزب بیشتر از اعضای شاغل در پیشرفت اصول و عقاید حزبی پافشاری می‌کنند.
 out boarder دانشجویی که در خوابگاه شبانه روزی دانشگاه نمی‌خوابد
 out-break شیوع
 outcast منفور اجتماع، مطرود، بی‌کس و بی‌خانمان
 outcast beliefs عقاید مطرود جامعه، اعتقادات طرد شده
 outcome of an election نتیجه انتخابات
 outcrier جارچی، منادی
 outdistance سبقت گرفتن بر (در مسابقه)
He outdistanced all his rivals for nomination.
 از تمام رقبای خود در کاندیداتوری انتخابات پیشی گرفت.

outdoor relief کمک خارجی

outer form

فرم آخر کتاب که شامل صفحات آخر و اول کتاب باشد (در چاپ)

the outermost corners of the

earth اقصا نقاط جهان

outfit توشه، واحد نظامی، لوازم سفر

outgo هزینه، مخارج، خروج، درو

outgoing صادره، از دور خارج شدن، در حال برکناری

outgoing president

رئیس جمهوری که در حال کناره رفتن است، رئیس جمهوری که آخرین دقایق ریاست خود را می گذراند

out lawed غارتگر، متمرّد

outlawed party حزب غیر قانونی

outlawry یاغی گری، تمرد،

محرومیت از حقوق

out-lay طرح، هزینه، خرج

outlet مجاری خروج، درو

outline طرح مختصر، رئوس مطالب، برون خط، برون نما

the outline of an article

تلخیص از یک مقاله

outpoll a party

از حزب دیگر رأی بیشتری آوردن

outpost پایگاه دور افتاده، پایگاه مرزی

outpour of sentiments

ابزار احساسات شدید

output کارکرد، خروجی، فراوری

تولید، برونداد

outrage تخطی کردن از،

هتک حرمت کردن

outrager ستمگر

outrage upon decency

هتک حرمت، هتک شرف

outright یکجا، جملگی، آشکار

outside opinion عقیده مردم،

رأی مردم

outskirt حومه، حاشیه، مرز

outspoken صریح الهجه،

بی پرده، رک، علنی

outspoken comments نظریه صریح

outspoken opponents

مخالفان علنی

outspoken remarks

تذکرات صریح یا بی پرده

outspread گسترش

outstand استقامت ورزیدن

outstand an assault

در مقابل حمله استقامت ورزیدن

outstanding برجسته، تصفیه نشده،

عقب افتاده

outstanding events

حوادث قابل توجه

outvote بیشتر رأی آوردن از،

رأی بیشتری آوردن از

outvoter

رأی دهنده ای که از محل دیگری برای

دادن رأی می آید

outward خارجی، بیرونی

outward and homeward

بلیط دوسره

outwardly به طور علنی و مشهود

outward ticket

بلیط مسافرت به خارج

outward war جنگ خارجی

outwit گول زدن،

به دام انداختن، پیروز شدن

ovation ستایش عمومی،

استقبال گرم (همراه با کف زدن)، استقبال

عمومی، شادباش، ابراز احساسات

over از طریق

overall expenses مخارج کل

over-arching objectives

اهداف دست نیافتنی

overawe تهدید کردن، ترساندن

overcharging اخاذی، اجحاف

overfreight زیاد بار کردن، بار اضافی

overgovern فرمانروایی کردن بر،

حکومت کردن بر

overgrowing city

شهر بیش از اندازه در حال رشد و توسعه

overhaul بازبینی کردن (دقیقاً)،

بررسی کردن

overhead اداری

overhead charges هزینه اداری

overhead expenses هزینه های اداری

overhearing استراق سمع

over-indulge اسراف کردن،

زیاده روی کردن

over-inform بیش از حد اطلاعات دادن

overland mail پست زمینی

overload channel کانال لبریز شده

over load economy

اقتصاد بحرانی و متورم

overlordship حاکمیت، استکبار

overman

با نفرات زیاد تجهیز کردن، کسی که

در کشمکش اجتماعی از دیگران پیشی

می گیرد

overpay اضافه پرداخت کردن

overplay one's hand

ریسک کردن بیش از اندازه

over populate

جمع کردن جمعیت بیش از اندازه لازم

over power استیلا یافتن

over-power قدرت زیاد، بر سر قدرت

over-print زیاد چاپ کردن

over ride پایمال کردن، خسته کردن

over run تاخت و تاز کردن،

انبوه شدن در

over runner متجاوز، تجاوزکار

overseas broadcasting

programmes

برنامه های پخش برون مرزی

oversee نظارت کردن بر

over seer سرکارگر، مباشر، ناظر

overset حروف چینی شده،

بدون استفاده مانده

overshadow تحت الشعاع قرار دادن
overship right حق مالکیت
over statement غلو، گزافه
over step از حدود چیزی تجاوز کردن
over subscribe قبول اشتراک کردن بیش از میزان انتشار
over supply ذخیره کردن بیش از حد
overt آشکار، نهوشیده، واضح، بی حساب
overtax مالیات سنگین
overt communication ارتباط تعمدی، ارتباط آشکار
overt credit اعتبار بی حساب، اعتبار آزاد
overthrow منقرض کردن
overthrow the rulers سلاطین را منقرض کردن
overture سرآغاز، مقدمه

پیش درآمد، پیشنهاد رسمی، پیشنهاد اولیه
This war is an overture of misfortune.

این جنگ سرآغاز بدبختی است.

The American goodwill overtures

پیشنهادناشی از حسن نیت امریکاییها

overvote

بیش از حریف رأی آوردن (درانتخابات)

overween

به افکار و عقاید خود بیش از حد اهمیت دادن، عقاید تعصب آمیز و افراطی داشتن

Owenism

اوونیسم

(افکار و نظرات رابرت اوون؛ او بنیانگذار نهضت سوسیالیسم است. مارکس، اوون را سوسیالیست تخیلی می نامید. او موجب تصویب چند قانون در پارلمان انگلیس شد.)

P

P.A.C.; Political Action

Committee کمیته کشوری سیاسی

pace رهبری، گام، قدم

pace-maker راهنما، رهبر، پیشگام، پیشتاز

pacific آرام

pacifically صلح جویانه

pacification آرامش، آرام سازی، فرونشانی

pacification campaign

عملیات یا مبارزات سرکوبگرانه خاموش

pacific overtures

پیشنهادهای مسالمت آمیز

pacifism صلح دوستی، طرفداری از صلح

pacifist صلحجو، آرامش طلب، صلح طلب

pact پیمان

packing نیرنگ، دوز و کلک

pact of non-aggression

پیمان عدم تجاوز

nuclear pact ran into trouble.

قرارداد هسته‌ای با مشکل مواجه شد.

pacta sunt seruanda

تعهد الزام آور است

pagan کافر، مشرک، بت پرست

paganism کفر، شرک، الحاد

pagan superstitions

خرافات، شرک و بت پرستی

page کسی را با بلندگو صدا کردن

page سرباز پیاده، گماشته، غلام

pageant به تقلید در آوردن، تعزیه، نمایش مذهبی، نمایش مجلل، مراسم تاریخی، کارناوال، عملیات چشمگیر

page gauge

درجه مخصوص صفحه بندی در چاپ

page proof

نمونه صفحه بندی شده مطلب چاپی

pager صفحه بند، صحاف

paginate صفحه گذاری کردن، صفحه بندی کردن

pagination صفحه‌بندی
 paging up صفحه‌بندی
 paid check چک نقدشده
 paid political announcement
 اعلان سیاسی که با دادن پول یارشوه
 صورت گرفته باشد
 paid up پرداخت شده، تصفیه شده
 pailou طاق نصرت
 palace coup کودتای داخلی،
 کودتای درونی، کودتای کاخ نشینان
 palace guard گارد محافظ کاخ سلطنتی
 palace revolution انقلاب در کاخ
 (شورش گروه‌هایی از طبقه بهره‌کش
 برضد گروه‌های دیگر) انقلاب
 کاخ‌نشینان
 palaver مذاکره بین رهبران اتحادیه‌های کارگری،
 سخنان فریبنده گفتن
He palavered them into voting.
 او با سخنان فریبنده خود آنها را به رأی دادن
 واداشت.
 palavering اغواکننده، هرزه‌دری
 paleography طرزنگارش قدیم،
 خط قدیمی، طرزنگارش کتیبه‌ها،
 شناسایی و کشف خط قدیمی
 palestine فلسطین
 palestine evacuees آوارگان فلسطینی
 Palestine Liberation Organization;
 P.L.O. سازمان آزادیبخش فلسطین
 Palestine National Council; P.N.C.

شورای ملی فلسطین
 palestine refugees camps اردوگاه آوارگان فلسطینی
 pallar عضو طبقه محروم اجتماعی (در هند)
 palliation پرده‌پوشی،
 تسکین موقتی، عذروبهانه تراشی
 palliative drugs داروهای مسکن
 palliator circumstances شرایطی که باعث تسکین دردها شود
 pallid entertainment پذیرایی سرد و بی‌رونق
 pallid writings نوشته‌های محوشده و بی‌رنگ‌ورو
 pall of smoke پرده‌ای ازدود
 palm نشانه پیروزی و کامیابی
 (برگ نخل)
 palm off کسی را تطمیع کردن،
 حق و حساب دادن
 palsied children اطفال فلج
 palsy فلجی، تشنج
*Enough to throw the entire
 diplomatic west into palsy.*
 کافی است که تمام دیپلمات‌های غرب را به تزلزل و
 تزلزل در تصمیم‌گیری دچار کرد.
 palsy-walsy بسیارخودمانی و صمیمی
 palter دوپهلوسخن گفتن
 paltry environment محیط باتلاقی
 paltry trials محاکمه‌های بی‌ارزش
 paltry tricks حيله‌های پست
 pamphlet به صورت جزوه یا رساله نوشتن، جزوه

pamphleteering رساله نویسی

pan¹ به باد انتقاد گرفتن

Had him on the pan.

او را به سختی به باد انتقاد گرفت.

pan² تلگراف یا مخابره فوری

pan³ کلی، تمام، سراسر

panacea اکسیر، داروی همه دردها،

اکسیر عمومی

panachage

(در انتخابات) انتخاب اسامی کاندیداهای

احزاب مختلف و رأی دادن به آنها

panchama

طبقه مذهبی نجس و پست در هند

panchart سندکتهی

pancosmic کیهانی

(مربوط به کل جهان)

pancoupe خط مستقیم،

استحکامات تدافعی

pandemic همه گیر، همه جایی

pandemoniac

وابسته به همه خدایان، انقلابی، شورش

pander دلال محبت، جاکش

panegyrist مدیحه سرا،

ستایشگر، مداح

panegyry جشن مذهبی

panel دورهم جمع شدن،

گروه تحقیق، هیئت

on the panel

جزء صورت قلمداد شده

panel discussion بحث دسته جمعی

panel of experts هیئت متخصصین

panel operator سرپرست هیئت

panel system

سیستم انتخاب هیئتی برای مشاوره

pangs of love درد عشق

pan-hellenic

طرفدار اتحاد تمامی یونانیان

panics بیم و هراس

(از بحران اقتصادی)، بحران

panic-stricken;panic-struck

هراس زده

panic-struck → panic-stricken

pan-Islam کمون اولیه اسلام،

هسته اولیه اسلام

pan-Islamic سراسر اسلامی

pan Islamism

طرفداری از اتحاد تمامی مسلمین

pan-ku

نخستین موجودی که این جهان را از

هرج و مرج به وجود آورد (در افسانه های

چینی)

pan polism

مساوات در حقوق اجتماعی، تساوی

حقوق اجتماعی

pan stereorama ماکت شهر

pantagamy ازدواج اشتراکی

pantarchy حکومت اکثریت مردم

pantheism همه خدایی

pantheology الهیات عام

pantisocracy حکومت مساوات

pantisocrat طرفدار مساوات بشر

paparchy حکومت پاپ

paper روزنامه

paper blockade بستن ساختگی راه،

محاصره دریایی بی نتیجه، محاصره بی نتیجه

paper credit اعتبار کاغذی

paper curtain پرده کاغذی

paper over پنهان کاری

paper standard پول رایج

paper war مشاجره بین روزنامه ها

استغای خود را بده. *Send in your paper.*

parable بر حسب مثال گفتن،

تمثیل، مثل

parachute چتر نجات

parachutist چتر باز

parade نمایش رادیو و تلویزیونی،

نمایش باشکوه، رژه، سان، تظاهرات،

نمایش تبلیغاتی، اجتماع مردمی که با

ماسک رژه می روند، خودنمایی، جلوه

paradox تناقض گویی کردن،

گفته متناقض، عقیده ای که با عقیده عموم

مخالف است، عقیده ای که مخالف عقیده

عموم ملت است

paradoxical متناقض،

مخالف عقیده عمومی

paragon معیار، نمونه عالی

paragon of beauty معیار زیبایی

paragon of eloquence معیار فصاحت

paragraph

مقاله یا آگهی کوتاه در روزنامه

paragraph an article

مقاله ای را نوشتن

paragraphia پریشان نویسی،

پریشان گویی، پراکنده گویی،

پراکنده نویسی

paralance مکالمه، طرز بیان،

طرز جمله بندی، نحوه ادای جمله ها

parallel talks مذاکرات برابر

paralogism مغالطه، استدلال غلط،

قیاس نادرست

paralyze فلج کردن، زمینگیر کردن

The strike paralyzed industry.

اعتصاب صنعت را فلج کرد.

parameter مؤلفه، شاخص، پارامتر

paramilitary جنگ نامنظم، شبه نظامی

paramount برتر، بزرگتر،

ارجمند، سرآمد

paranism فرعونیسیم

paranoid;pharaonism مبتلا به جنون

paranoid view نگاه همراه با سوءظن

parapet سنگر

paraph

امضای مختصر (که قبل از به توافق

رسیدن در خصوص روابط و معاهدات

انجام می شود)

paraphrase

در مورد مطلبی بحث و توضیح دادن،

تفسیر، تفسیر کردن

para-principal دستیار رئیس

parasite پارازیت، انگل،

طفیلی، سربار، سورچران، مزاحم

parasitic government دولت انگلی

parasitism انگلی، مفت خوری،

paratroops نیروی انتظامی چتر باز

paravall بیرون کردن مستاجر

parcel post دفتر امانت های پستی

pardon فرمان عفو عمومی،
بخشیدن، عفو کردن

pardonable sin گناه قابل عفو

pare down expenses کاهش دادن هزینه‌ها

parentation مجلس ترحیم

parenthesize به طور معترضه گفتن

parent-teacher association انجمن خانه و مدرسه

parish council شورای محلی

parish register دفتر ثبت وقایع سه گانه

parisology ابهام‌نویسی یا ابهام‌گویی، استعمال
کلمات مبهم و دوبه‌لو

parity تولید فرزندان، زاد و ولد،
هماندی، برابری، تساوی

parity price قیمت مشابه

park of artillery محل استقرار توپخانه

parley مذاکره با دشمن در مورد صلح موقتی و
غیره، گفتگو درباره شرایط متارکه جنگ،
گردهمایی داشتن

parliament مجلس، پارلمان

parliamentarian وکیل مبرز و حراف

parliamentarism حکومت پارلمانی

parliamentary پارلمانی،

مصوب پارلمانی، مأموریت مذاکره

بادشمن

parliamentary delegation هیئت پارلمانی

parliamentary bill لایحه پارلمانی،

طرح پارلمانی

parliamentary commission

کمیسیون پارلمانی

parliamentary democracy rules

لایحه پارلمانی

parliamentary diplomacy

دیپلماسی پارلمانی

parliamentary elections

انتخابات پارلمانی

parliamentary forces

نیروهای ضدارتش و دمکراتیک

parliamentary government

حکومت پارلمانی

parliamentary immunity

مصونیت پارلمانی (مصونیت نمایندگان
مجلس از تعقیب)

parliamentary obstruction

ایجاد مانع برای تشکیل جلسات یا برای
تصویب لوایح

parliamentary reforms

اصلاحات پارلمانی

parliamentary vote of confidence

رای مثبت پارلمان، رای اعتماد پارلمانی

parliamentary

علاقه به امور پارلمانی

parliament man وکیل مجلس

parling گفتگو، مذاکره

parlor radical

عضو غیر جدی حزب رادیکال
خطرناک

parlour

اتاق مخصوص گفتگوی خصوصی، اهل حرف، علاقه سرسری به چیزی

parlour radical

عضو سرسری و غیر جدی رادیکال

parlous خطرناک، ناقل، مودی،

محیل، فوق العاده عجیب

parochialism محدودیت فکر،

دلبستگی به انجام کارهای محلی و

ناحیه‌ای معین، منحصر بودن افکار

شخص برای تحقق امور محلی و

ناحیه‌ای، محدودیت فکری، کوتاه نظری

parochiality محدودیت فکری،

کوتاه نظری

parodist نویسنده مقلد،

تقلیدکننده از سبک نقاشی دیگران، کسی

که برای تمسخر تقلید می‌کند

parody

تقلید سبک دیگری به طور اغراق آمیز و

برای تمسخر

parody news اخبار تقلیدی

parol شفاهی

parol arrest

توقیف طبق دستور شفاهی

parol contract

قرار شفاهی یا بدون مهر و امضا

parole التزام، قول شرف،

اسم شب یا رمز مخصوص که فقط افسر

نگهبان آن را می‌داند، آزادی به قید

قول شرف، به قید التزام آزاد

کردن

He was released on parole.

اوبه قید قول شرف آزاد شد.

parole law

قانون اجازه استخدام زندانیان به قید قول

شرف که دیگر خلافی نکنند

parricide پدرکشی، خیانت

parrottry تقلید طوطی وار

parry شانه خالی کردن،

از سر خود باز کردن، دفع حمله کردن

parry a thrust یورشی رادفع کردن

partage سهم، قسمت، توزیع

partake شرکت کردن،

شریک شدن، طرفداری کردن، سهم

بودن در

partake in common political life

مشارکت در زندگی سیاسی

partaker پشتیبان، حامی، شریک

partaking شراکت، طرفداری

part and parcel جزء لاینفک

parthian shaft or shut جنگ وگریز

partial differentials فاصله‌های جزئی

partialist هوادار، آدم متعصب، طرفدار

partiality سمت‌گیری، غرض‌ورزی،

تبعیض، جانبداری، طرفداری

partial loss خسارت جزئی

partial mobilization بسیج جزئی

participant شریک،

شرکت‌کننده

participation همکاری، شرکت

particular ویژه، مخصوص

particularism

دلبستگی یا علاقه خاص به مرام و عقیده

به خصوصی، علاقه ویژه به حزب،

استقلال داخلی استانهای یک کشور

particular politics سیاستهای ویژه
 in all particulars از تمامی جنبه‌ها
 parties احزاب
 parti-mortgage خرید و فروش سهام
 parting salute سلام نظامی با توپ و غیره

parting shot گلوله توپ هنگام عزیمت شخصیت مهم
 partisan; adherent; votary; عضو حزب، هوادار،
 patrial عضو نیروی پایداری، پارتیزان،
 پیرو متعصب، داوطلب مبارزه با دشمن به
 روش خرابکاری، کسی که بدون
 وابستگی به ارتش منظم می‌جنگد،
 جنگجوی غیرنظامی (پارتیزانها در
 صورتی که تحت فرماندهی شخصی
 باشند و آرم شخصی داشته باشند و در
 عملیات خود قوانین جنگی را رعایت
 کنند، در موقع اسارت از کلیه مزایای
 اسرای جنگی برخوردار می‌شوند)

partisan corps دسته پارتیزانی
 partisan raid شبیخون یا حمله پارتیزانی

partisanshپ روح حزبی،
 تحزب‌گرایی
 partisan warfare جنگ چریکی،
 جنگ پارتیزانی

partitionist تجزیه طلب،
 طرفدار تجزیه و تفکیک

partner شریک

in part payment علی الحساب (پرداخت)

part-time کار نیمه وقت یا چندساعته
 part timer دانشجوی پاره وقت
 parturient عقیده ساز
 party¹ پارتی بازی کردن،
 جانبداری کردن

party² حزب، طرف
 party circle محفل حزبی،
 دایره‌ای که مقابل نام کاندیداها چاپ
 می‌شود تا هنگام رأی دادن روی آن دایره
 خط کشیده شود

party colored رنگارنگ
 party draft پیش نویس جلسه حزبی
 party emblem نشان حزبی
 partyism حزب پرستی، حزب سازی،
 روحیه حزبی

party leaders رهبران حزب
 party leadership رهبری حزب
 partyman عضو گروه میهن پرستان
 party manifest اعلامیه حزب،
 بیانیه حزب

party of God حزب الله
 party-organ ارگان حزبی
 Party-orthodoxy مجلس ارشاد

party political system دستگاه سیاسی حزب

party politics حزب بازی،
 سیاست بازیهای حزبی

party secretariat دفتر حزب

party spirit عصبیت یا طرفداری حزبی

party spirited دارای روحیه حزبی یا دسته جمعی

party to a contract

طرف یک معاهده، طرف یک قرارداد
party to a plot طرف مخاصم،
 طرف توطئه

party verdict

رای یک حکم مشترک و دسته جمعی

parvenu → up start

parvenuism تازه به دوران رسیدگی

parvis کنفرانس عمومی، مباحثه علمی

par برابری، تعادل

on par with مساوی با

pasquit نوشتن هجونا مه

pass تصویب شدن، صادر شدن،

فتوادادن، پروانه، کارت ورود، گذشتن،
 تصویب کردن

passable composition

نوشته قابل قبول

passage تصویب، حق عبور، گذر

passage of arms رد و بدل اسلحه

passage of time مرور زمان

passages گفتگو، معامله، مذاکره

pass a judge حکم دادن، رأی دادن

pass a judgement

حکم دادن، رأی دادن

pass a resolution مقرر داشتن

passa vani سند عبور

pass counterfeit money

پول تقلبی رابه جای پول رایج جازدن

passed master

به مقام استادی ارتقایافته

passible دستخوش فساد و زوال

passing a bill تصویب لایحه

passing review سان دیدن

passing traitor آدم بسیارخائن

passion احساسات تند و شدید،

شهادت در راه حق

passionate

احساساتی

passionate speech

نطق احساساتی، نطق آتشین

passion play

نمایش حزن انگیز شهدای راه دین

passions

نوشته یا نطق بسیار احساساتی، هواهای

نفسانی، شهوات

passivate از مقاومت انداختن،

خشی کردن

passive خشی، منفی، منفعل، غیرفعال

passive resistance مقاومت منفی

passivist طرفدار مقاومت منفی

passivity قابل انفعال، کنش پذیری

pass judgement رأی صادر کردن

pass money کرایه عبور

pass out bribes رشوه دادن

pass over in silence

با سکوت برگزار کردن

passport گذرنامه، پاسپورت، تذکره

pass the hat around

اعانه گردآوری کردن

pass through reading a bill

مورد بررسی قرار دادن لایحه

pass up the opportunity

از دست دادن فرصت

pass word کلمه عبور، اسم شب

pass the happy news

اخبارخوش را به جریان بینداز
Passed himself up as a bishop.

خود را به جای اسقف جازد.

pastel داستان باشرح مختصر

paste triumph

پیروزی سطحی و ظاهری

paste-up روی دیوار اعلان کردن،

چند مطلب یا مقاله‌ای را روی اوراقی
چسبانیدن

pastor پیر، مرشد، پیشوا،

پیشوای روحانی

pastorality رهبر روحانی مردم

patavinity لهجه روستایی

patching up a political disaster

شکست سیاسی را ترمیم کردن

patch up ترمیم کردن، اصلاح کردن،

خاموش کردن نزاع

patent در معرض بازرسی عموم،

در ملاء عام، حق امتیاز، امتیازنامه، پروانه

patent and licensing organization

سازمان ثبت اختراعات

patentee مالیات تجاری،

صاحب امتیاز

patentee inside or outside

روزنامه‌ای که یک طرف صفحاتش چاپ

شده و طرف دیگر آن سفید باشد

patent office اداره ثبت اختراعات

patent right حق انحصاری ثبت شده

paterfamilias سیستم پدرشاهی،

بزرگ خانواده، حکومت پدرانه، توجه و

عطوفت پدرانه

paternalism سرپرستی پدرانه،

اصول حکومت پدرانه، نظام پدرسالاری

paternalize

پدرمابانه کشوری را اداره کردن

out patient بیمار سرپایی

patina claim for damage

طرح و ادعای خسارت

pat remark تذکر به موقع

patrial → partisan

patrician نجیب‌زاده،

اشرافی، (واژه‌ای که روشنفکران آن را

برای خواص به کار می‌برند)، اعیان

patricide

خیانت به کشور یا علیه پدر ملت

patrimonial موروثی

patrimony ارث و میراث

patriot میهن پرست، وطن دوست

patrioteer

وطن پرست خودخواه و افراطی

patriotic وطن پرست، میهن دوست،

وطن پرستانه

patriotically

میهن دوستی، میهن پرستانه

patriotic deeds

فعالیت‌های میهن پرستانه

Patriotic Union of Kurdistan;

P.U.K. اتحادیه وطن پرستان کردستان

patriotism وطن پرستی،

مبارزه به خاطر استقلال سیاسی و

اقتصادی کشور، عرق ملی، میهن دوستی

patriotlary میهن پرستی، کشورپرستی،

دلبستگی تام نسبت به مملکت

patrizate از پدر و نیاکان تقلید کردن

patrol گشت
 patrol boats فایقه‌های گشتی
 patrol car ماشین گشت
 patrol units واحدهای گشتی
 patron مشوق، حامی، پشتیبان
 patronize تشویق کردن، حمایت کردن، سرپرستی کردن
He patronizes the orphans.
 او از یتیمان سرپرستی می‌کند.
 patter به صورت ذکر دعا خواندن، ذکر کردن، زبان کولیها، نطق مسلسل وار، تندتند حرف زدن
 pattern عقاید و معتقدات مذهبی یک گروه، تقلید کردن از
 pattern bombing بمباران ناحیه‌ای
 patternings عادات و رسوم خاص یک دسته اجتماعی
 pauper اعانه‌بگیر، بینوا
 pauper page فقر، مسکنت، بینوایی
 paupers' relief اعانه بینوایان
 pave the way for راه را گشودن، راه را هموار کردن
 pawn → impledge
 pawn on the international chess-board مهره‌ای در صفحه شطرنج بین‌المللی
 pay پرداختن
 pay a complement مراسم احترام بجا آوردن
 pay a visit to دیدار کردن از

pay back مسترد داشتن، جبران کردن
 pay down نقد دادن
 pay home تلافی کردن، انتقام گرفتن
 payload ظرفیت ترابری، ظرفیت باربری، بار سودآور
 payment پرداخت، وجه پرداختی
 pay off سوءاستفاده مالی، باج سیل، جبران، غرامت
 pay roll لیست حقوق، فهرست حقوق بگیران
 pay station گیشه، تلفن همگانی، تلفن پولی
 pay the debt of nature دعوت حق را اجابت کردن
 P.B.U.H. → martyrdom of Imam Ali
 peace آرامش، صلح، دوستی، آشتی
Peace was restored in the country.
 آرامش در کشور برقرار شد.
 peace agreement قرارداد صلح
Peace be with you. سلام بر شما باد.
 peace bonus حق الامتیاز صلح
 peace conference کنفرانس صلح
 peace corps سپاه صلح
 peaceful country کشور امن
 peaceful march راهپیمایی آرام
 peaceful movement راه حل صلح‌آمیز، حرکت صلح‌جویانه
 peaceful settlement توافق مسالمت‌آمیز
 peaceful solution راه حل صلح‌آمیز
 peace initiative ابتکار صلح

peace keeping forces

نیروهای حافظ صلح، صلح‌بانان

peace loving forces

نیروهای صلح دوست

peace making صلح‌آوری،
آشتی‌دهی

peace missions; peace

negotiations هیئت‌های صلح،
مذاکرات صلح

peace monger صلح‌طلب

peace negotiations → peace

missions

peace offer پیشنهاد صلح

peace overtures

تلاشهای مربوط به صلح

peace pact صلح‌نامه،

پیمان صلح (قرارداد تحریم جنگ)

peace plan قرارداد صلح، طرح صلح

peace process روند صلح،

فرایند صلح

peace seeker صلح‌جو

peace settlement برقراری صلح

peace talks مذاکرات صلح

peace through strength

صلح در موضع قدرت

peace treaty پیمان صلح

peace versus war

صلح در مقابل جنگ

peach ادعای نامه علیه کسی صادر کردن،

لودادن، جاسوسی کردن

peach against one's accomplice

همدست خود را لودادن

peak of frustration

اوج عصبانیت، اوج خنثی‌سازی

peak price بالاترین قیمت

peal صدای شلیک، صدای مسلسل

peasant movement نهضت دهقانی

peasantry دهقانان (گروه)،

رعایا، زارعین

pecking order سلسله مراتب،

ارشدیت (برحسب رتبه و غیره)

pecons; odd days روزهای فرد

peculation اختلاس،

دستبرد در مال دولت، حیف و میل

peculiarity ویژگی، غرابت،

خصوصیت عجیب و غریب، صفت
مشخصه

peculiar people

کسانی که معتقدند همه دردها با دعا
درمان می‌شود

**the peculiar privileges of the
diplomatic**

مصونیت‌های مخصوص گروه دیپلماتیک

pecuniary مالی، نقدی، پولی

pecuniary aid کمک مالی

pecuniary punishment

مجازات نقدی

from pecuniary stand از نظر مالی

pederast بچه‌باز، لواط‌گر،

همجنس‌باز

pederasty لواط، بچه‌بازی

pediatrics علم بهداشت کودکان

pedologist خاک‌شناس

peg down مقید کردن به قانون

peg out قیمت راثابت نگه داشتن

pelenary session

جلسه مربوط به اعضای قانونی حزب
یا گروه، جلسه ویژه

pelf¹ مال دزدی، مال حرام

pelf² دزدیدن، غارت کردن

pell سراسیمگی، درهم ریختگی،
به هم زدن، مغشوش کردن

pell somebody with stone
باسنگ به کسی حمله کردن

pemmican style سبک کوتاه‌نویسی

penal کیفری

penal code قانون کیفری، قانون جزا

penal codes قوانین جنایی

penalize جریمه کردن

penal servitude حبس با اعمال شاقه

penultimate یکی مانده به آخر

penance
تحمیل عذاب به خود برای بخشوده
شدن گناهان

penchant for sharp criticism
علاقه شدید به انتقاد سخت

pend در حال تعلیق بودن،
بی تکلیف بودن

pendency دوره بی تکلیفی،
حالت تعلیق

during the pendency of the war
در دوره بی تکلیفی جنگ

pending نامعلوم، بی تکلیف،
بلا تکلیف، معلق، قریب الوقوع

pen-driver تندنویس

pendular دارای حرکت نوسانی

*Public opinion has moved in
violent pendular,swang between
optimism and pessimism.*

افکار عمومی به شدت میان خوش‌بینی و بدبینی در
نوسان بود.

pendulum of public opinions

نوسان و تمایل افکار عمومی

penetrate نفوذ کردن

penetrate the region

نفوذ کردن در منطقه

penitent توبه کار، نادم

penitential book کتاب توبه‌نامه

penitents توابین

pen-book دفترنامه رسمی

pen-man اهل قلم، نویسنده،
خطاط، خوشنویس

pen-name اسم مستعار

penny-a-line ارزان‌نویس،
نویسنده بی‌مایه

penny dreadful پاورقی هیجان‌انگیز
pennyless بینوا

penny press روزنامه ارزان قیمت

penology کیفرشناسی

pensionary سیاستمدار عالی مقام،
کارمند بازنشسته، حقوق‌بگیر

pensioner مزدور، شخص بازنشسته

pentagon وزارت دفاع امریکا،
پنج گوش

pentarch حکومت پنج نفری

penumbra سایه

penumbra of fear سایه وحشت

people خلق، امت، مردم، قوم

people's assembly مجمع عمومی،
مجلس خلق

People's Republic of China

جمهوری خلق چین

people yelling فریاد مردم

peoplish مطابق حال مردم،

مطابق اخلاق و روحیات مردم

pepper به رگبار بستن

pepper writing نوشته تندوزنده

per annual سالانه

per capita سرانه

percentage درصد

perception-production-

perception cycle

چرخه ادراک تولید، ادراک

perceptual scope چشم انداز ادراکی

percontation تحقیق، بازجویی

percontra از طرف دیگر، برعکس

peregrination مقیم خارجه،

رساله یا مقاله طولانی

peregrinus خارجی،

اجنبی ساکن کشور، غیربومی

peremptory command حکم قطعی،

فرمان قطعی

perennial همیشگی

perestroika سیاست بازسازی،

نوسازی، پرستروئیکا

perfect harmony هماهنگی کامل

perfection;sublimity تعالی

perfectionism کمال گرایی

(اعتقاد به اینکه انسان می تواند در عالم

دین و اخلاق به حد کمال فضیلت برسد)

perfect nonsense حماقت محض

perfidion پیمان شکن، بی ایمان، خائن

perfidious خائن، خیانت آمیز

perfidious acts اعمال خائنه

perfidiously خائنه، به طور خائنه

perfidy نقض کردن عهد،

پیمان شکنی، خیانت

perforated سوراخ سوراخ،

سوزن سوزن شده

perforate tape

تلگراف روی نوارهای سوراخ سوراخ

performance of a duty ایفای وظیفه

perilous undertaking

اقدام مخاطره آمیز

per-infortunity به دلیل بدشانسی

period مرحله، دوره

periodical

ادواری، روزنامه و مجله ای که در فواصل

معینی چاپ می شوند

periodicals

روزنامه ها و مجلات هفتگی و دو هفته

در میان

the period just previous to the

war دوره قبل از جنگ

period of grace مهلت، ضرب الاجل

periphrase طولانی کردن کلام،

الفاظ زائد به کاربردن

perish نابود یا هلاک کردن

perishable goods کالای فسادپذیر

perish or publish

بمیر یا چاپ کن

perjure پیمان شکنی کردن،

گواهی دروغ دادن، مطلب خلاف واقع را
امضا کردن

Me that perjured him.

من که با او پیمان شکنی کردم.

perjury بیان خلاف واقع،

شهادت کذب، شهادت دروغ، پیمان

شکنی، قسم دروغ

perlustrate به دقت بازدید کردن،

بازرسی کردن

perlustrate a building

ساختمانی را بازدید کردن

permanence همیشگی، بقا، دوام

permanent پایدار، محکم، دائمی

**Permanent Court of International
Arbitration**

دیوان دائمی داوری بین‌المللی

permanent deligate نماینده دائمی

permanent diplomacy

دیپلماسی ثابت، سیاست ثابت

permanent population of Tehran

جمعیت ثابت تهران

permanent revolution

انقلاب همیشگی (این واژه از تروتسکی
است)

permanent security members

اعضای دائمی شورای امنیت

permanent staff کارمند دائمی

permeate نفوذ کردن، سرایت کردن

permissible جایز، روا، مجاز، موجه

permission اجازه، رخصت،

اذن، پروانه

with your permission

با اجازه شما در هنگام سخنرانی

by permission of the government

با اجازه دولت

permissive پذیرا، اجازه دهنده،

مجازکننده، آسانگیر

permissive legislation

قانونی که مردم را به انجام عملی

مجبور نکند

permissive standard of the

department

معیار اختیاری و مجاز اداره

permit جواز، اجازه، پروانه،

اجازه دادن

permutation دگرگونی کامل،

تغییر اساسی

perpetration → commission

perplexity حیرت، مایه حیرت،

گیجی، سرگردانی

perquadrat قطعه کوچک،

قطعه کوچکی که در چاپ برای خط

نازک (-) به کار می‌رود [در چاپ به آن

"گوادرات" می‌گویند]

perquest جستجو کردن (به طور کامل)

perquisite

حاصل زحمت و هنر شخصی،

چیز اکتسابی، عایدی، اضافه بر حقوق

ثابت

perradiate چراغانی کردن،

سراسری کردن

per se به خودی خود،

در نفس خود، فی نفسه

persecute

تحت تعقیب قانونی قراردادن
persecute with questions
 سؤال پیچ کردن، استنطاق کردن
persecution زجر، شکنجه، آزار، تعقیب، استنطاق
persecuttee شخص تحت تعقیب
perseity قائم بالذات، در نفس خود
perseverance استقامت، پشتکار
perseverance of the saints پایداری مقدسان دین
Persian Gulf Cooperation Council شورای همکاری خلیج فارس
Persian Gulf stationed forces نیروهای مستقر در خلیج فارس
persistence ثبات قدم، ایستادگی، پافشاری
person شخص
in person شخصاً، بالنفسه
persona شخصیت نمایش، اشخاص نمایش
personable دارای شخصیت حقوقی
persona designate شخص بدون توجه به وضع طبقاتیش
persona-grata عنصر مطلوب در روابط سیاسی
personal characteristics ویژگیهای فردی
personalist طرفدار سیاست یا عقاید فردی
personality cult کیش شخصیت، تبعیت کورکورانه از شخصیتی بزرگ و اعتقاد به قدرت فوق‌العاده او

personality disturbance مزاحمت وجودی
personal motive انگیزه شخصی، غرض شخصی
personal particulars مشخصات فیزیکی فرد
personal properties اموال شخصی
personal reflections خاطرات شخصی
personal remarks تذکرات شخصی، اظهارات شخصی
personal-social motives انگیزه‌های شخصی-اجتماعی
personal supremacy صلاحیت شخصی، صلاحیت یک کشور در مورد اتباع خود، چه در داخل و چه در خارج
personal vanity غرور شخصی
persona-nongrata عنصر نامطلوب
personate شخصیت‌دادن
person at the helm زمامدار
personel → manager
personification اعطای شخصیت (به حیوان یا شیء)
personnel-carrier نفربر
personnel office اداره کارگزینی
personnel superintendent;
personnel manager رئیس کارگزینی
person to person به‌طور خصوصی، رودررو
person to person communication

ارتباط رو در رو
perspectivic
 وابسته به نظرات مختلف، چندجنبه‌ای
perspicacity بینش
perspicuous religion of Islam
 دین مبین اسلام
persuade اغوا کردن، وادار کردن، مجاب کردن
persuade onto an act
 وادار به کاری کردن
persuasion اغوا، اعتقاد کامل، نظریه، عقیده
persuasions of all people
 مردم دارای عقاید گوناگون
persuasive words
 کلمات اغوا کننده، حرفهای مجاب کننده
pertain مربوط بودن، متعلق بودن
Those who pertain to this faith.
 آنهایی که معتقد به این دین هستند.
The letter doesn't pertain to politics
 نامه مربوط به سیاست نیست.
pertaining to political party →
sectarian
pertinacious bigotry
 تعصب لجوجانه
pertinaciously لجوجانه
pertinent question
 سؤال وارد و بیجا
perusal مذاقه، دقت خوانی، خوانش
finish the perusal of the evening
 مطالعه روزنامه شب را تمام کردن
perusal
Magazine article that deserves

perusal
 مقاله مجله‌ای که درخور مذاقه و مطالعه است
peruse
 وقت صرف مطالعه چیزی کردن، به دقت خواندن
perverseness;perversity
 خودسری، کجروی
perverse verdict حکم خودسرانه
perversion کژراهی، ضلالت، انحراف جنسی
perversity → perverseness
pervert دچار تباهی کردن، از راه به در کردن، گمراه کردن، منحرف کردن
pervulgate گوشمالی دادن، تبعید کردن
pesky reporter
 خبرنگار جنجال برانگیز
pessimism بدبینی
pessimize بدبین بودن، بدبین کردن
pester به ستوه آوردن، اجتماع کردن
pestiferous آفت اجتماع، مضر برای اخلاق و اجتماع
pestilent کشنده، مهلک
pestilential
 مضر برای اخلاق جامعه، آفت اجتماع
petalism تبعید پنج ساله
petard با بمب چیزی را ترکاندن
peter-penny → peter's penny
peter's penny;peter-penny
 باج، مالیات سالیانه سرانه مردم
petit bourgeois خرده بورژوا، خرده سوداگر

petite hints

تذکرات کوچک و دوستانه، تذکرات
غیررسمی

petite supper

شام غیر رسمی و دوستانه

petition

دادخواست، عرضحال،

عریضه، عرضحال دادن

رساله تضرع آمیز **petitionary epistle**

petitionee

مدعی علیه

petitioner

متظلم، شاکی، عارض

petition of rights

احقاق حقوق

petition to a minister

عرضحال دادن به میر یا چاپ کن

P.E.T.R.A.

خبرگزاری اردن

petrify

به سنگ تبدیل کردن،

به تحیر واداشتن، مبهوت کردن، فلج
کردن

*Slogans are apt to petrify a man's
thinking.*

شعارها ممکن است فکر اشخاص را متحجر کند.

petrochemical complex

مجتمع پتروشیمی

petrograph

سنگ نوشته

petroleum engineering assistant

کمک مهندس نفت

petroleum geologist

زمین شناس نفت

petroleum-producing third world
countries

کشورهای تولیدکننده نفتی جهان سوم

petroleum reserves

ذخایر نفتی

petroleum revenue

درآمدنفتی

petroliferous → petrolific

petrolific; petroliferous

دارای نفت خام، نفت خیز

petticoat¹

زنانه، منسوب به زنان

petticoat²

زن، جنس لطیف

*A little nervous, lest petticoats in
government might demoralize the
male staff.*

کمی ناراحتم که مبادا زنان عضو هیئت دولت
روحیه مردان را تضعیف کنند.

petticoat government حکومت زنان

petticoat influence

نفوذ زنان

petticoat rule

قانون زنانه

pettifogger

وکیل پست،

وکیل حيله باز

pettifoggery

حيله بازی و مغلطه کاری در وکالت،
حيله های شرعی یا قانونی، حيله بازی،
چاچول بازی پزشکی یا وکیل، تشبیه به
وسایل پست

pettifogging lawyers

وکلاي چاچول باز

pettifogging little quirks of
doctrine

حيله گری و ابهام اندک در عقاید مذهبی

pettiness

ناچیزی، کوچکی، ریزی

petty

کوچک، خرد، جزئی

petty bourgeois

پایین ترین مرتبه، طبقه دوم

petty bourgeoisie خرده بورژوازی،

سرمایه داران کوچک جامعه

petty carping

ایراد کوچک گرفتن،

	ایراد جزئی
petty faults	اشتباهات ناچیز
petty-group	گروهک
petty imperialism	امپریالیسم خرد
petty larceny	دله دزدی کوچک
petty offense/petty offence	خلاف، لغزش، خلاف کوچک
petty officer	افسر جزء، درجه دار
petty session	اجلاسیه کوچک، دادگاه سیار
petty theft; pilfering	دله دزدی، سرقت کوچک
phalange/phalanx	فالانژ، تشکیل دادن صفوف فشرده به هم
phalangist	عضو دسته فاشیستهای اسپانیا
phalanstery	تقسیم جامعه به اجزای کوچک، تشکیل جامعه‌های کوچک اشتراکی
	سوسیالیست، جماعتی از اشخاص که به طور اشتراکی یا تعاونی باهم زندگی می‌کنند، روابط اجتماعی تعاونی
phallicism	پرستش آلت مردی
phantom economy	اقتصاد خیالی
pharaonism → paranoid	
phase	دوره، مرحله، مرحله تحول و تغییر
phase-out	توقف تدریجی تولید یا عملیات به طور مرحله‌ای
phenomenon of communication	پدیده ارتباط

philanthropic → altruistic	
philanthropic feelings	احساسات نوع پرستانه، احساسات بشردوستانه
philanthropic organization	سازمان نیکوکاری، سازمان خیریه
philanthropist	شخص بشردوست
philanthropize	خیرات کردن، نیکوکاری کردن، اعمال نوع دوستی داشتن
philanthropy	بشردوستی، نوع دوستی، خیرخواهی، نیکوکاری
philistine	بی فرهنگ و مبتذل، انسانی با افق فکری محدود و عامی و رفتار ریاکارانه
philologist	لغت شناس، نسخه شناس
phobia	ترس واهی، فوبیا
the phoenix of (his) time	فریدزمان
phone booth/box	کیوسک تلفن، اتاقک تلفن عمومی
phoney war	حالت جنگی
phonographist	زبردست در تندنویسی از روی صدا
photo	عکس
photochromy	عکاسی رنگی
photo composition	بتن سازی تصویری
photo drama	پاورقی تصویری
photo engraving	گراور سازی به وسیله عکاسی
photograph	عکس

photographer عکاس

photographical media

رسانه‌های تصویری

photology نورشناسی

photoradio → photo-radiogram

photo radiogram;photoradio

عکس رادیویی

photo-stat فتوکپی

phototelegraphy

عکسبرداری تلگرافی

phraseology طرز جمله سازی،

عبارت پردازی

phrator عضو قوم، عضو قبیله،

عضو طایفه

phratry واحد قومیت،

یکی از تقسیمات چهارگانه کلان، طایفه،

قبیله، قوم

physical جانبی، فیزیکی، جسمی

physical communication

ارتباط فیزیکی

physical person شخصیت حقیقی

physical safety امنیت جانی

physician in attendance

پزشک معالج

physicians and laymen

پزشکان و غیرپزشکان

physicist فیزیکدان

(کسی که اعتقاد به اصالت طبیعت دارد)

physiocrat

طرفدار عقیده فیزیوکراسی (کسی که

معتقد است زمین یگانه سرچشمه ثروت

است)

physiognomy سیماشناسی،

قیافه‌شناسی

physiognomy of a political party

چهره یا وضع حزب سیاسی

physiology → bionomy

picaro دزددریایی، دزدی کردن،

آدم رذل

picayune کنایه از چیز کم ارزش،

آدم پست

pick¹ تجزیه و تحلیل کردن،

دقیق‌آر سیدگی کردن

pick² زد و خورد، منازعه

pick a bone with

با کسی وارد بحث و جدل شدن

pick a hole in a person's

reputation

شهرت و اعتبار کسی را لکه‌دار کردن

pickeer¹ غارت کردن،

زد و خورد کردن، بدون مجوز از کتابی

چاپ کردن، جاسوسی کردن، اطلاعات

مقدماتی از وضع دشمن به دست آوردن

pickeer² کشمکش

picket

تحت نظر داشتن کارگران اعتصابی،

پاسدار زن، کشیک

picketing مراقبت از اعتصاب،

پاسداری از اعتصاب

picketings

اعضای اتحادیه کارگری که در حال

اعتصاب خارج از محل خود جمع

می‌شوند و دیگران را به اعتصاب تشویق

می‌کنند

picking دله دزدی، ناخنک زنی، درآمد نامشروع
pickings درآمدهای متفرقه
pickings out of one's office درآمد اداری، درآمد مشروع اداری
pick men اشخاص برگزیده
pickpocket جیب‌بر
pick presidential candidate انتخاب کردن کاندیدای رئیس جمهوری
pick quarrel نزاع از روی تعهد
pickthank بله‌بله گفتن، آدم چاخان، بله قربان گو
pick to pieces انتقاد کردن، تحلیل کردن
pick-up دستگاه انتقال برنامه‌های خارجی به محل رادیویی فرستنده، مطالب و صفحات آماده چاپ، متنی که برای درج در یک صفحه قبلاً چیده شده است
picture; picture عکس، تصویر
picturedom جهان سینما
picture-story داستان مصور
pictorial جریده مصور، مطلب مصور
pictorial communication ارتباط تصویری
pictorial signals نشانه‌های تصویری
pictorial style شیوه نگارش تصویری
pictorial weekly مجله یا روزنامه مصور هفتگی، هفته نامه تصویری
picture → picture
picture-writing تصویرنگاری

pidgin English انگلیسی غیر ادبی
piece خبر
pierce urgency فوریت اساسی، ضرورت قاطع
pietism پرهیزکاری، پارسایی
piety; virtue تقوا
pig خبرنگار مطبوعاتی
pigeonhole کاغذدان، صندوق پستی نامه‌ها، سفیدی بین سطرها، فاصله در بین سطور چاپ شده
The legislative committee pigeonholed the report.
 کمیسیون مجلس گزارش را بایگانی کرد.
pignorate به رهن گرفتن، وثیقه گذاردن
pilferage سرقت مال بیمه شده، شیء مسروقه
pilfering → petty theft
pilgrim زائر، مهاجر امریکایی
Hajj pilgrimage to Mecca.
 حج (زیارت حاجیان از مکه)
pill گلوله در کردن، غارت کردن، اخاذی کردن
pillage غارت کردن
pillage a captured town شهر اشغالی را غارت و تاراج کردن
pillar سکوی مخصوص مجازات و شلاق، ستون یادبود، پایه
pillars of the faith ستون دین
pillars of the government ارکان حکومت

pillars of the state ارکان دولت

pillory

شکنجه در معرض تماشای عموم،
جایگاه قصاص

pillow fight جنگ کودکانه،
نزاع مختصر

pilot راهنما
(کسی که در مواقع بحرانی رهبری عده‌ای
را به عهده می‌گیرد)

pilot balloon بالون خبرگیر،
بالون اکتشافی

pilot chart نقشه راهنمای کشتی

pilot edition شماره چاپی آزمایشی

pilot studies مطالعات آزمایشی

pin معطوف کردن

pinch دستگیر کردن

pinchgut آدم خسیس که خود و بستگانش را
گر سنگی می‌دهد

pinchhit for a government in a
crisis

به یاری دولت درگیر با بحران شتافتن

pinching necessity احتیاج مبرم

pin followers on their wills

پیروان خود را به انجام خواسته‌های
خویش وادار کردن

pin hang a person's sleeve

جنایت یا خطایی را به کسی نسبت دادن

pink انقلابی معتدل

pinkish دست چپی

(متمايل به عقاید کمونیستی)

pin on بر چسب زدن، انگ زدن،

چسباندن آگهی

pin one's hope to امید بستن به

pinpricks ایجاد رنجش

pin slander on a person

اتهام بر کسی وارد کردن

pin up → pin on

pioneer پیش‌آهنگ قافله،

پیشاهنگ یا عضو جوانان کمونیست
شوروی سابق

pioneer industries صنایع پیشاهنگ

pious ریاکارانه، متقی، وظیفه شناس
ریاکار، غیر ممکن، غیر محتمل

pious foundation موقوفات،

اوقاف، خیریه

pious opinion عقیده مذهبی

pip-pip هیپ هیپ هورا، هورا

piquant تحریک آمیز، تندوتیز

piquant remarks

تذکرات تحریک آمیز

piquant society

جامعه تندرو و انقلابی

piquant writing نوشته تند

piracy دزدی دریایی،

دزدی هنری یا ادبی، راهزن دریایی

pirate دزد دریایی،

بدون اجازه ناشر یا صاحب امتیاز چاپ

کردن، از تالیف دیگران استفاده

غیر قانونی کردن، کشتی دزدان دریایی

piscary

آزادی ماهیگیری در آبهای متعلق به غیر

pistol;slap تپانچه

pit معدن زغال سنگ

New Pit Strike Threat[H.L]

	تهدید به اعتصاب جدید در معدن زغال سنگ
pitch and toss	بازی شیر یا خط
pitched battle	جنگ تن به تن
pitiful	اسفناک
In a pitiful condition.	در وضع اسفناک
placard	پلاکارد
	اعلامیه رسمی، پروانه رسمی، نوشته یا سند رسمی، آگهی، نصب اعلان بر روی چوب یادوار
placement test	امتحان تعیین سطح
placet	دادن رأی موافق، رأی موافق
placing explosive	مین گذاری کردن
placita	تصمیمات جلسات دادگاه یا مجلس شورا، صورت جلسات دادگاه یا شورا (جمع placitum)
placitum	رأی یا تصمیم دادگاه
plagiarism	اختلاس ادبی، سرقت ادبی، اختلاس اندیشه
plagiarist	دزد ادبی
plague	به ستوه آوردن
plain clothes	لباس غیر نظامی
plain clothes police;secret police	پلیس مخفی، پلیس بالباس شخصی
plain people	مردم ساده
plaint	شکوه، زاری، تظلم، عرض حال
plaintiff	مدعی
the plaintiff and the defendant →	
the litigant parties	
plane	مرحله، مراحل هفتگانه تصوف

planetary consciousness

آگاهی سیاره‌ای

planetary proletarian state

دولت کارگری جهانی

plank قسمت مهم، مرامنامه،

شرط، برنامه خوب، اصول تفکر سیاسی

planned economy اقتصاد برنامه‌ای**planning** برنامه‌ریزی**plan organization**

سازمان برنامه‌ریزی

plant a bomb بمب‌گذاری کردن**plaster** زه‌فروش**plaster saint** روحانی ریاکار،

شخص مقدس، زه‌فروش

plate فرم حروف چاپی**plate layer** صفحه‌بند چاپخانه**platform** اعلامیه اصول سیاست،

عقاید حزب یا دسته‌ای، اعلامیه سیاست

دولت، برنامه کارنامه‌های انتخاباتی،

محل بحث و مناظره عمومی، سالن

سخنرانی، سطح مذاکره، خطابه، جایگاه

platformer

طراح و تنظیم کننده برنامه‌های انتخاباتی

و سیاسی، ناطق زبردست تبلیغاتی

platformism

ایراد نطق‌های مهیج انتخاباتی

platform of a party مرامنامه حزب،

مرامنامه حزب سیاسی

plating کلیشه‌سازی**platoon commander**

فرمانده دسته

plausible;specious حق به جانب

play a legal tricks

کلاه شرعی گذاشتن

play an interventionist role

نقش مداخله گر را ایفا نمودن

play at دست انداختن

They play at him in print.

آنها در مطبوعات او را دست انداختند.

play by play

تفسیر جاری از وقایع ورزشی، گزارش لحظه به لحظه

play down کوچک کردن رویداد،

وقعی نگذاشتن، اهمیت ندادن

play havoc

ایجاد جنجال و آشفتگی کردن

play on سوء استفاده کردن از

play politics سیاست بازی کردن

play satire هجونامه تفریحی و شوخی

play secret diplomacy

سرگرم دیپلماسی محرمانه بودن

play square منصفانه رفتار کردن

play up بزرگ کردن رویداد،

باتملق تشویق کردن

He always plays up to his boss.

او همیشه تملق رئیس خود را می گوید.

plaza محل معامله، بازار،

میدان عمومی

plea عرض حال، ادعای نامه، دفاعیه

plead دفاع کردن، تقاضا کردن،

التماس کردن

plead for the underdog

طرف مظلوم را گرفتن

plead guilty اقرار به جرم کردن

pleading justice → litigation

pleadings

اظهارات طرفین دعوا، دادخواهی

plea for تقاضای کمک کردن

please use لطفاً درج شود

pleasure seeking → debauchery

plebeian طبقه سوم، عامه مردم،

عوام الناس، دارای اخلاق طبقه پست،

عضو طبقه عوام

plebeianism اصالت توده

plebeianize مثل عوام الناس رفتار کردن

plebiscitary مبتنی بر آرای عمومی

plebiscite رأی عموم مردم،

رأی قاطبه مردم، مراجعه به آرای

عمومی، همه پرسی، رفراندوم

plebs توده، عامه، توده مردم،

عوام، قاطبه مردم، توده عوام

All this talk was the fabrication of gullible plebs.

همه این صحبتها ساخته های عوام الناس فریب خورده بود.

pledge → impledge

pledge of allegiance to the flag

سوگند وفاداری به پرچم

pleglarizer توطئه کننده، دسیسه کننده

plenary عمومی (جلسه)

plenary meeting

جلسه ای که با حضور همه اعضا منعقد شود

plenipotence اختیارات تام، قدرت فراوان

plenipotent; plenipotentiary

نماینده تام الاختیار

plenty → **foison**

plenum مجمع عمومی
(مجمعی که با شرکت همه اعضا رهبری
یا هیئت مدیره انجمن، سازمان، حزب یا
اتحادیه تشکیل شود)

pleonasm تکرار مکررات

pliable نان به نرخ روز خور،
دمدمی مزاج، قابل انعطاف

pliable officials

مأمورانی که نان رابه نرخ روز می خورند
plight وضع بد، وضع دشوار،
پیمان ازدواج، وضعیت وخیم و بحرانی،
مخمسه

the plight of the unemployed

اوضاع ناگوار بیکاران

**P.L.O. → Palestine Liberation
Organization**

plot تباری، توطئه چیدن،
دوز و کلک چیدن، توطئه، نقشه (قتلی) را
کشیدن

plot action دسیسه، توطئه

plot and ploy توطئه و ترفند

plot a treason توطئه خیانتی را چیدن

plotter شریک جرم،

همدست در توطئه، توطئه گر، تباری کننده

ploy گریز از کار یا قواعد اخلاقی،

اقدام، کار، عمل، ولنکاری، کلک، ترفند

P.L.strategoi → strategus/

strategos

pluck¹ شهامت، دل و جرئت

pluck² چپاول کردن، غارت کردن،

pluck a crow رفع اختلاف کردن،

موضوعی را روشن کردن

plug آگهی کردن،

در چیزی را گرفتن، آگهی، تبلیغ

plug-ugly اوباش

plum شغل مطلوب، پاداش سیاسی

plump بدون مشورت،

بدون قید و شرط، جمعیت تشکیل دادن،
یک جا پرداخت شده

plump assurance

اطمینان بدون قید و شرط

plumper سقوط ناگهانی،

شکست، کسی که فقط به یک نفر رأی
می دهد، کسی که ناگهان سقوط می کند

plump question

سؤال صریح و روشن

plunder چپاول کردن، تاراج کردن،

چاپیدن، لوازم شخصی، بنه سفر، غارت
و چپاول

plunderage

غارت کردن کالا از عرشه کشتی، غارت

plunderer غارتگر

plunge in the dollar

کاهش قیمت دلار

pluralism اعتقاد به خدایان متعدد،

اعتقاد به ارباب انواع، وجود مرامهای
مختلف و احزاب مختلف در یک کشور و
اداره کشور با ائتلاف احزاب، حکومت
ائتلافی، پلورالیسم، دخالت عملی مجامع
غیردولتی در امور اداره کشور

pluralist

کسی که دارای مشاغل و مناصب متعدد
است، کسی که از چند منبع درآمد دارد،

طرفدار حکومت ائتلافی
plurality اکثریت
plurality of votes کثرت یا تعدد آراء
plus پوئن
plutocracy حکومت اشراف،
 حکومت ثروتمندان
plutonomy اقتصاد سیاسی، اقتصادیات
ply جرح و تعدیل کردن
P.M.¹ نخست وزیر
P.M.² → Post Meridian
P.N.C. → Palestine National
Council
poach شکار در مناطق ممنوعه
pocket مخفیانه پول گرفتن،
 محرمانه اداره کردن، کنترل کردن
 انتخابات
pocket a borough
 انتخابات ناحیه‌ای را زیر نفوذ خود
 درآوردن
pocket considerations
 ملاحظات پولی
Prices suited to the average
pocket.
 قیمت‌ها مناسب با درآمد متوسط مردم است.
podium میز خطابه،
 کرسی خطابه، تریبون
pogrom
 کشتار همگانی به وسیله سازمانی
 متشکل، قتل عام دست جمعی، کشت
 وکشتار
point blank denial
 انکار صریح و روشن

at point blank range
 مورد اصابت مستقیم تیر
point 4 اصل چهار
point out خاطر نشان کردن
points from a speech
 خلاصه یک سخنرانی
points of discord
 نکات مورد اختلاف
points on the agenda مسائل روز،
 نکات دستورالعمل
poison → impotiationate
poker face چهره خشک و بی حالت
poky خفه، دلگیر
poky town شهر دلگیر
polarity دوجنبه‌ای، متضاد
polarization دو قطب‌سازی، تضاد
polarization of antagonisms
 تضاد مخالفتها
polarization of society into two
classes
 تقسیم جامعه به دو طبقه متضاد
polarized characters
 شخصیت‌های دو قطبی و متضاد
polar system نظام دو قطبی
polemic اهل جدل و بحث، جدلی
polemic essay مقاله جدلی
polemic theology الهیات جدلی
police امنیت داخلی کشور،
 اداره شهربانی، حسن سیاست عقل،
 سیاست مقدرات، اداره کشور
in the police custody
 در توقیف پلیس، تحت نظارت پلیس

police detective office

اداره ردیابی پلیس

police headquarters

اداره کل شهربانی، مرکز پلیس

police justice

قاضی پلیس

police magistrate

رئیس کلانتری،

دادرس

policeman

پلیس، پاسبان

police office

کلانتری

police reinforcement

نیروهای امداد پلیس

police sources

منابع پلیس

police state

حکومت پلیسی،

حکومت زُعب و وحشت

policize

سیاست به کار بردن،

طبق اصول دیپلماسی رفتار کردن،

سیاسی کردن

policy

خط مشی سیاسی،

بیمه نامه، ورقه رأی، سیاست

policy basis

خط مشی سیاسی،

رکن سیاسی

policy eyewitnesses

ناظران سیاسی

policy maker

سیاست باز،

سیاست گزار

policy making

سیاست سازی،

سیاست گزاری

policy of carrot and stick

سیاست هویج و چماق، سیاستی که

ظاهری فریبنده و باطنی فاجعه آمیز دارد،

سیاست تهدید و تحبيب

policy of containment

سیاست مهار و کنترل

policy of pinpricks

سیاست ایجاد رنجش

policy of superpowers

سیاست ابر قدرتها

policy of the government

سیاست دولت

policy of threatening

سیاست بازدارندگی، سیاست تهدیدی

policy of war

سیاست جنگ

policy story

مقاله مدافع خط مشی روزنامه

politburo

دفتر مرکزی حزب کمونیست (سابق)

political

سیاسی

political about face

عقب گرد سیاسی

political activity

فعالیت سیاسی

political adviser to prime minister

مشاور سیاسی نخست وزیر

political affairs

مواضع سیاسی،

امور سیاسی

political aficionados

مشوقان سیاسی

political analyst

استاد تجزیه و تحلیل سیاسی

political analysts

تحلیل گران سیاسی

political and cultural relations

روابط سیاسی و فرهنگی

political and news circles**of the world**

محافل سیاسی و خبری جهان

political animal

حیوان سیاسی،

سیاستمدار ذاتی

political answer

جوابگویی سیاسی، جواب از موضع
دیپلماسی

political antagonism

مخالفت‌های سیاسی

political apparatus

دستگاه سیاسی، وسایل سیاسی

political arena

صحنه سیاسی، عرصه سیاسی

political aspirate

جاه‌طلبی سیاسی

قتل سیاسی **political assassination**

ارزیابی سیاسی **political assessment**

سرمایه سیاسی، **political asset**

چیز مفید و باارزش سیاسی

political asylum

پناهندگی سیاسی

موازنه سیاسی **political balance**

اشتباه سیاسی **political blunder**

کادر سیاسی **political cadre**

خط‌مشی سیاسی **political career**

political caucus

دزدی و فریبکاری سیاسی

تحولات سیاسی **political changes**

شخصیت سیاسی **political character**

محافل سیاسی **political circles**

برخور دسیاسی **political clash**

طبقه سیاسی **political class**

کلوپ سیاسی **political club**

مفسر سیاسی **political commentator**

political communication

ارتباط سیاسی

political confetti

ریختن نقل و کاغذ رنگی در استقبال
سیاسی

political conflicts

کشمکش‌های سیاسی، نزاع‌های سیاسی

political connection

دسته‌بندی سیاسی

political consciousness

آگاهی سیاسی

عقیده سیاسی **political conviction**

فساد سیاسی **political corruption**

اعتبار سیاسی **political credibility**

بحران سیاسی **political crisis**

بن بست سیاسی **political deadlock**

political development

رویداد سیاسی، توسعه سیاسی

استبداد سیاسی **political dictatorship**

political dissent

اختلاف عقیده سیاسی

مخالفان سیاسی **political dissidents**

منافع سیاسی، **political dividends**

امتیازهای سیاسی

آیین سیاسی **political doctrine**

political dogma

اندیشه جزمی سیاسی

سلطه سیاسی **political domination**

political-economic scandals

رسوایی‌های اقتصادی - سیاسی

اقتصاد سیاسی **political economy**

نخبه‌گرایی سیاسی **political elitism**

قطب سیاسی، **political end**

نتیجه سیاسی

political entity ماهیت سیاسی،

حضور سیاسی، موجودیت سیاسی

political equilibrium

تعادل سیاسی، توازن سیاسی

political exemption مصونیت سیاسی

political exigencies

ضرورت‌های سیاسی

political flunkies

ورشکستگان سیاسی

political foe

دشمن سیاسی، نیروی خصم

political following

طرفداری سیاسی، پیروی سیاسی

political fraction

جناح سیاسی،

فراکسیون سیاسی

political freedom

آزادی سیاسی

political gamble

باخت سیاسی،

قمار سیاسی

political game

بازی سیاسی

political geography

جغرافیای سیاسی

political gesture

ژست سیاسی

political gigolo

قرتی سیاسی

political gimmickry

حقه سیاسی

political groups

گروه‌های سیاسی

political guru

سیاستمدار بانفوذ،

فرد بانفوذ سیاسی

political horizon

افق سیاسی

politico-ideological Department

بخش سیاسی - عقیدتی

political immune; immunity

مصونیت سیاسی

political immunity مصونیت سیاسی

political independence

استقلال سیاسی

political influence

نفوذ سیاسی

تأثیر سیاسی

political instability

تزلزل سیاسی،

ناپایداری سیاسی

political intrigue

دسیسه سیاسی

political isolation

انزوا ی سیاسی

political leaders

رهبران سیاسی

political incommunicado

قطع رابطه سیاسی کردن

political manipulation

زدوبند سیاسی، چفت و بست سیاسی

political manoeuvre

مانور سیاسی، رزم آرای سیاسی

political mentor

رایزن سیاسی

political-military apparatus

دستگاه سیاسی - نظامی

political motive

انگیزه سیاسی

political mudslinging

بدنامی سیاسی، لجن مالی سیاسی

political negotiations

مذاکرات سیاسی

political observers

ناظران سیاسی

political offence

جرم سیاسی، خطای سیاسی، تخطی

سیاسی

political opposition party

حزب سیاسی مخالف

political paper

روزنامه سیاسی

political party

حزب سیاسی

political perspective

چشم‌انداز سیاسی، دورنمای سیاسی

political philosophy فلسفهٔ سیاسی**political practitioner**

آبدیدهٔ سیاسی، کارکنندهٔ سیاسی

political press (the)

مطبوعات سیاسی

political prisoner زندانی سیاسی**political propaganda**

تبلیغات سیاسی

political prostitution ابتذال سیاسی**political purge** پاکسازی سیاسی،

تصفیهٔ سیاسی

political push (the)

افراد صاحب نفوذ سیاسی

political quaterly فصل نامهٔ سیاسی**political reforms** اصلاحات سیاسی**political revolution** انقلاب سیاسی**political rights** حقوق سیاسی**political rival** حریف سیاسی،

رقیب سیاسی

political round-table میزگرد سیاسی**political scene**

صحنه یا رویداد سیاسی

political science علوم سیاسی**political-security problems**

مسائل امنیتی - سیاسی

political settlement توافق سیاسی،

استقرار سیاسی، حل و فصل سیاسی،

فیصلهٔ سیاسی

political severance قطع سیاسی،

انفصال سیاسی

political skill مهارت سیاسی**political skirmishes**

مبارزات سیاسی، کشمکش‌های سیاسی

political sleight of hand

چشم‌بندی سیاسی

political stability ثبات سیاسی

پایداری سیاسی

political structure ساختار سیاسی**political success** موفقیت سیاسی**political tactics** تدبیرهای سیاسی،

تاکتیکهای سیاسی

political targets اهداف سیاسی**political tempest**

طوفان انقلاب سیاسی

political tension تشنج سیاسی،

تنش سیاسی

political termors لغزشهای سیاسی**political ties** روابط سیاسی**political timetable** برنامهٔ سیاسی**political trash** زباله‌دان سیاسی**political trick** نیرنگ سیاسی،

حقهٔ سیاسی

political twist چرخش سیاسی**political unity** وحدت سیاسی**political unrests** ناآرامیهای سیاسی**political upheaval**

تغییر ناگهانی سیاسی،

دگرگونی شدید سیاسی، انقلاب سیاسی

political vaccum خلأ سیاسی**political venture** جرأت سیاسی**political vilation** تخلف سیاسی**political virtue** تقوای سیاسی،

فضیلت سیاسی
politician سیاستمدار
Politicians on the kill in an election year
سیاستمدارانی که در سال انتخابات برای رسیدن به موفقیت آمادگی انجام هر کاری را دارند
politician دانشجوی علم سیاست
politicize سیاست بازی کردن
politick درگیر بحث یا فعالیت سیاسی بودن
politicking زدوبند سیاسی
politico-economic position taking موضع گیری سیاسی - اقتصادی
politico-Ideological Department بخش سیاسی عقیدتی
politicomania جنون سیاسی
politicophobia ترس و وحشت سیاسی
politico-social سیاسی - اجتماعی
politics علوم سیاسی، امور سیاسی، سیاست، تدبیر
polity جامعه، طرز حکومت، حکومتی که به صلاح همگان است و اکثریت آن را اداره می کنند، سازمان سیاسی، سازمان دولتی، انجمن
poll چاپیدن، اخاذی کردن، در اخذ رأی شرکت کردن، آرا را شمردن، مالیات دادن، رأی دادن، حوزه انتخابیه، مقدار آرا
He was excluded from the poll.
وی از دادن رأی ممنوع شد.
He polled a hundred votes.

او صد درصد رأی آورد.
poll booth گیشه اخذ آرا، صندوق رأی
poller اخاذ، چپاولگر
pollincture مرده شویی
polling day روز رأی دادن
poll money مالیات سرانه، مالیات بر حسب تعداد نفرات خانواده
polls فهرست نامزدهای انتخاباتی، محل اخذ آرا
pollster ناظر انتخابات، نظر سنج، نظر پرس
Poll-taking نظرخواهی
poll-tax → capitation
polyandry چند شوهری
polyarch دارای حکومت چند نفری
polyarchist طرفدار حکومت چند نفری یا دسته جمعی
polycentrism چند مرکزی
polycracy/polycracy حکومت چند نفری
poly-fox اغماض کردن، تجاهل کردن
polygarchy حکومت جمعی
polygraphy رمز نویسی
polylingual journal روزنامه ای با چاپ چندزبانه
polymath جامع علوم، بحر العلوم
poly-organization سازمان چندگانه
poly-parent چندوالدی
polytheist مشرک (چندخدایی)
pompier فاضل ریاکار، عالم نمای افراطی و مبتذل، فضل فروش

pompous پرطمطراق، باشکوه،
پر آب و تاب، قلمبه

pompous demonstration
نمایش باشکوه، تظاهرات باشکوه

pompous figures of speech
تشبیهات لفظی پرطمطراق

pontage
مالیاتی که برای مرمت و نگهداری پلها
وصول شود

pontiff امام

**the pontificality of a second rate
diplomat**

فضل فروشی و جدال یک دیپلمات
درجه دوم

pontification نطق فصیح،
اظهار عقاید روحانی باین فصیح

pontificators خطبا، خطیبان

pontoon پل موقت بر روی رودخانه

pontoon bridge پل موقت نظامی

pony express چاپارخانه

pony report گزارش مختصر،
خبر کوتاه لفظی

pony service
خدمت کوچک

pooh-bah صاحب چند مقام،
عالی مرتبه

pooh-pooh theory
فرضیه ای در مورد منشأ زبان که براساس
آن ابتدا زبان در اثر کلمات بی معنا که به

تعجب از دهان خارج شده پدید آمده است

pool ائتلاف کردن،

با هم اتحاد کردن، به طور مساوی شریک

شدن، خبرگزاریهای غیر متعهد

They pool their money.

آنها پول خود را بطور مساوی و مشترک به شراکت
می گذارند.

pools ائتلافهای موقتی

poop آتش کردن، تفنگ در کردن،

شلیک کردن، اطلاعات رسمی و غیر
رسمی

Gave us all the poop he had.

تمام اطلاعاتی را که داشت به ما داد.

poor pussy

قیمت کالا یا چیزی مختص مستمندان

poor relief اعانه مخصوص مستمندان،
کمک دولت به مستمندان

pop

گلوله به طرف کسی شلیک کردن، بی
مقدمه یورش آوردن، صدای انفجار
آهنگ متداول روز

pope پیشوا، خلیفه اعظم

populace عوام الناس، توده مردم،
عموم مردم، جمهور

*The quality had to rub shoulders
with the general populace*

اشخاص ممتاز و خوب جامعه باید با توده عوام الناس
شانه به شانه حرکت کنند.

populacy توده مردم،

مردمی که تحت نفوذ اشراف اند

popular

متکی به رأی توده مردم، وابسته به عموم،
محبوب، ملی

popular assembly

مجلسی که عموم مردم انتخاب کرده اند

popular cognition شناخت مردمی

popular democracy

دموکراسی متکی به رأی مردم

popular front جبهه خلق،

جبهه مردمی

popular front for the liberation

جبهه آزادیبخش مردم

popular government

دولتی که توسط عموم مردم انتخاب شده

popularism پشتیبانی از حزب مردم

popularity وجهه عمومی،

محبوبیت، وجهه ملی، مردم پسند

popularize

موردپسند عمومی کردن، عوام

پسند کردن

popular misconceptions

اشتباهات عمومی

popular panic

وحشت یا اضطراب عمومی

popular places

مکانهای عمومی یا معروف

popular rebellion طغیان عمومی

popular revolutionary bloc

اتحادیه انقلاب ملی

populate دارای جمعیت کردن

populism مردم باوری

populist

عضو حزب سیاسی امریکا و طرفدار

حفظ منافع روستاییان، عضو حزب

طرفدار توده مردم

populous پرجمعیت

poppy show نمایش خیمه شب بازی

pork

استفاده سیاسی از تمام امور خیریه و عام

المنفعه و ارجاع به مشاغل برای افزایش

نفوذ خود

pork barrel منبع درآمد، منافع،

باج سبیل، پاداش سیاسی

pornocracy حکومت فواحش،

نفوذ فواحش در حکومت

pornocrat عضو حکومت فواحش

pornography نوشته شهوت انگیز،

نقاشی یا نوشته خلاف اخلاق درباره

مسائل جنسی

port charge عوارض بندری

portend از پیش خبر دادن،

پیشگویی کردن

portentous بدیمن، بدشگون، بدفرجام

portentous solemnity وقار متکبرانه

portfolio

مقام وزارت، موجودی اوراق بهادار

Received the portfolio of war.

او به مقام وزارت جنگ رسید.

portrait identification چهره نگاری

portside چپی، دست چپی

portside political trick

بازی سیاسی دست چپی

pose ژست گرفتن،

به حالت مخصوص قرار دادن،

و انمودسازی، سؤال پیچ کردن، استنطاق

کردن

pose in public speeches as a

man of the people

در سخنرانیهای عمومی خود را مورد

علاقه مردم وانمود کردن
poser بازجو، استنطاق کننده
position موضع (موقعیت سیاسی یا نظامی)
positional warfare جنگ موضعی
positive consequence پیامد مثبت، نتایج مثبت
positive modifications اقدامات اصلاحی مثبت
positive motivation effect تأثیر مثبت انگیزشی
positive neutralism سیاست بی طرفی مثبت
positive point نقطه نظر مثبت
posse دسته افراد پلیس، قدرت قانونی
posse comitatus قدرت جامعه
possessory right حق تصرف یا مالکیت
possibilist عضو حزب جمهوریخواه اسپانیا، عضو حزب سوسیالیست فرانسه، عضو حزب سیاسی که فقط در پی اجرای امور ممکن و قابل عمل است
possibility احتمال، امکان
possible damage خسارت احتمالی
post اطلاع دادن، خبررساندن، بر دیوار نصب کردن، طلاق رادر روزنامه اعلام کردن، اردوگاه موقتی، قرارگاه
postage stamp تمبر پست
postage union اتحادیه پست بین المللی
post aristotellian بعد از دوره ارسطو

نصب کردن تابلو
post a sign
 بارنامه پستی
post bill
 کارت پستال،
post card
 به وسیله کارت پستال مکاتبه کردن،
 کارت پستی فرستادن
post date تاریخ دیرتر داشتن
posted prices قیمت‌های اعلان شده
post election انتخابات بعدی
poster آگهی دیواری
postil شرح و تفسیر آیات کتاب مقدس
post-imperialist world جهان فراامپریالیست
post-industrial society جامعه فراصنعتی
post liminy احقاق حقوق و امتیازات مدنی اسیر پس از بازگشت
post mark باطل کردن تمبر به وسیله مهر
post master رئیس پست، دانشجویی که کمک هزینه می‌گیرد
post master general رئیس کل پست
post meridian; P.M.² بعد از ظهر
post nation people مردمان بعد از پیدایش ملت
post of duty پاسگاه
post paper خبر سراسراز غلط
post prandial oratory نطق بعد از صرف غذا
post-representational era دوران بعد از حکومت منتخب
post up وارد بودن

He is well posted up in current politics.

در میاست فعلی به خوبی وارد است.

post war بعد از جنگ

post war foreign policy

سیاست خارجی بعد از جنگ

post-war reconstruction

بازسازی بعد از جنگ

posture حالت، موقعیت، وضعیت
کشوری را در حالت دفاعی قرار دادن

potential propinqua امر محتمل

potential receiver گیرنده بالقوه

potential remote امر غیر محتمل

pot shoot گلوله هوایی شلیک کردن

pre-war پیش از جنگ

pound

بازداشتگاه بدهکاران و خائنان، ضربات
پی در پی، به شدت انتقام گرفتن

pound-foolish ولخرج درمبالغ بزرگ

pound party

مهمانی جهت جمع آوری وجوهای
اعانه

pour gasoline "on the brush fire."

شعله آتشی را تندتر کردن

pour parley/pour parley

جلسه غیر رسمی برای مذاکره در مورد
عهدنامه یا قرارداد

pourparlers مذاکرات، گفتگوها

pousto پایگاه عملیات

poverty فقر، در یوزگی، تهیدستی،

بینوایی

poverty-stricken فقرزده،

گرفتار فقر و فلاکت

power نیرو، قدرت

power broker

دولتمرد بانفوذ (حل و فصل کننده
معضلات)

power hungry elites movement

جنبش سرمداران تشنه قدرت

power keg

ماده قابل انفجار (چلیک یا بشکه باروت)

power magazine مخزن باروت

power of attorney وکالت نامه

power of block بلوک قدرت

power of combat توان رزمی

power of congress اختیارات کنگره

power of elites نخبگان قدرت

power of printer's ink (the)

قدرت مطبوعات

power of the purse قدرت مالی،

قدرت خزانه دولت

power plant نیروگاه برق، کارخانه برق

power politics سیاست زور،

اعمال زور، فشار نظامی یا اقتصادی

power pyramid هرم قدرت

power seeking قدرت طلبی

power seeking megalomania

بلندپرواز، قدرت طلب

power station نیروگاه برق

power struggle زد و خورد برای قدرت

power tower برج نیرو

power vacuum خلأ قدرت

all powers تمامی اختیارات،

تمامی قدرتها

pow-sow

چیز مخلوط و غیرمتجانس، آش شله
قلمکار

pow-wow

کنفرانس پُر تشریفات،
تشکیل جلسه دادن

practical consequences

پیامدهای عملی، نتایج عملی

practical know-how

دانش علمی،
مهارت عملی

practical solution

راه حل عملی و سودمند

practice

رویه، عمل، مذاکره،
تجربه، آنتریک، حيله، سوسه دوانی،
تمرین نظامی، مشق تخصصی، تحریک
کردن، اغوا کردن، توطئه چیدن

practice extortion

اجحاف کردن

pragmatic

عمل گرا (معتقد به جنبه عملی هر چیز)

pragmatical ethics

اخلاق عملی

pragmatism

اصالت عمل

praise

نیایش، تمجید

praise be to God

الحمد لله

praise worthy → meritorious**prang**

به وسیله بمباران هوایی خسارت
وارد کردن و یانابود ساختن، سبب سقوط
هواپیما شدن، سقوط

pranging store installations

تأسیسات ساحلی را با هواپیما بمباران
کردن

prankish

شوخ طبع (اهل شوخیهای زننده)

prate

یاوه گویی کردن،
زبان درازی کردن

pratement

چرندگویی،

حرف مفت زنی، یاوه گویی

prattle

حرف مفت، بچگانه حرف زدن

pray

دعا، نماز، تقاضا،

prayer meeting

مجلس دعا،

مجلس نماز

prayers;devotions

عبادت، طاعت،

نماز، دعا، طاعات، عبادات

التماس، دعا کردن

preach

وعظ کردن

preach the doctrine of state's**rights**

درباره حقوق مملکتی سخنرانی کردن

Preached against speculation.

علیه احتکار موعظه کرد.

Appointed to a university**preachship.**

برای وعظ در دانشگاه انتخاب شد.

preagenda speech

نطق قبل از دستور

preamble

مقدمه

preamble of treaty

تصویب معاهده

precaution

اقدام احتیاطی، احتیاط

precautional measure

اقدام احتیاطی

precautionary

احتیاطی

precautions

تدابیر احتیاطی

precede

مقدمه یک کتاب

precedent services

خدمات سابق

precept

حکم، دستور

preceptist

مطیع احکام الهی،

	پیر و احکام
precepts	اصول، احکام، مقررات
precinct	حد، مرز، حوزه
precipice	پرتگاه
precipitancy; hastiness; excitement;	
embarrassment	دستپاچگی
precis	خلاصه
preclude	مانع شدن،
	جلوگیری و ممانعت کردن
preconize	درملاء عام کسی راستودن،
	به عموم معرفی کردن
precursor	خبر دهنده
predate	
	تاریخ سند یا نامه‌ای را جلوتر از تاریخ
	واقعی آن نوشتن
predecessor	سلف
predetermined goals	
	اهداف از پیش تعیین شده
predicative	خبری
prediction	پیشگویی، پیش بینی
predominate	حکومت کردن بر،
	از لحاظ کمیت و کیفیت برتر بودن از،
	چربیدن بر
pre-election	قبل از انتخابات
pre-eminence	برتری، مزیت
preempt	پیش دستی کردن،
	از پیش تعیین کردن، از پیش تأمین کردن
preemptive attack	حمله پیشدستانه
prefabricated bridge	پل پیش ساخته
prefecture	حکومت، ولایت،
	دوره ریاست
prefer a claim	اقامه دعوی کردن

prefidy and duplicity	خیانت و فریبکاری
prejudge	پیشداوری کردن
prejudice	تعصب
prejudicial to public order	
	منافی نظم عمومی
prelate	اسقف بزرگ، خلیفه
prelateship	حجت الاسلام،
	مقام اسقفی
prelection	سخنرانی، درس، خطابه
preliminary agreement	
	قولنامه، توافق مقدماتی
preliminary negotiations	
	مذاکرات مقدماتی
prelude	پیش درآمد،
	افتتاح مجلس روحانی
preluder	مقدمه نویس
prelusive warning	اخطار مقدماتی
premeditated murder	
	قتل با تصمیم قبلی
premeridian	مربوط به قبل از ظهر
premier	نخست وزیر
premiership	صدارت
premise	فرض
premises of the mission	
	اماکن تحت مأموریت
premium	حق التدریس کارآموزی،
	جایزه، پاداش تشویقی، ارزش اضافی،
	مزایا (جمع)، حق بیمه
premium bonds	
	اوراق قرضه (با جایزه)
premonition	اخطار قبلی

prenational

دارای ملیت از پیش تعیین شده

preparationist

معتقد به آمادگی برای پیشامدهای غیرمترقبه، کسی که معتقد است باید برای جنگ آمادگی داشت

preparations

تدارکات

preparations for new elections

تهیه مقدمات برای انتخابات

preparatory school

آموزشگاه مقدماتی یا آمادگی

preparatory seminary

مدرسه طلاب و کشیشها

prepare for war

آماده جنگ شدن

prepay

قبلاً پرداختن،

پیش پرداخت کردن

prepotency

قدرت کامل، تفوق

preprandial potations

باده نوشی قبل از شام و نهار

prepschools

مدارس اشرافی

prerogative

دارای حق ویژه،

دارای امتیاز، حق طبیعی و خداداد

presence of foreign fleets

حضور ناوگانهای بیگانه

present

رسماً معرفی کردن،

معرفی شدن، معرفی کردن

*Candidates screened for**presentability on television.*

نامزدهای انتخاباتی برای معرفی در انتخابات بر صفحه تلویزیون ظاهر شدند.

The ambassador was presented to the president.

سفیره حضور رئیس جمهور معرفی شد.

present arms

پیش فنگ،

سلام در حال پیش فنگ

presentation of information to the congress

ارائه اطلاعات به کنگره

at the present juncture

در این برهه، در این مرحله

preserve

حفظ کردن، نگهداشتن

preserve peace

حفظ کردن آرامش

preserve the security

حفظ امنیت کردن

preside

ریاست کردن

presided over by...

به ریاست...

presidence

مقام ریاست، ریاست

presidency

دوره ریاست جمهوری، سرپرستی

presidency for life

ریاست جمهوری مادام العمر

president

رئیس جمهور

Lebanese president bowed out of his office at the close of six-year presidential term.

در پایان دوره ۶ ساله ریاست جمهوری، رئیس جمهور لبنان این پست را ترک کرد.

presidential administration

دفتر ریاست جمهوری

presidential advisor

مشاور رئیس جمهور

presidential assassination plot

توطئه قتل رئیس جمهور

presidential elections

انتخابات ریاست جمهوری
presidential poll evaluation
 ارزیابی آرای ریاست جمهوری
presidential polls
 آراء ریاست جمهوری
presidential seal
 آرم یا مهر ریاست جمهوری
presidentship مقام ریاست جمهور
preside over ریاست کردن بر
presidium
 هیئت عامله در کشورهای کمونیستی
 از طرف شوروی سابق
press¹ نشریات، چاپ، مطبعه، روزنامه
press²
 با اصرار کسی را وارد به خدمت نظام
 کردن، به خدمت سربازی بردن
the press مطبوعات
press-agency خبرگزاری،
 آژانس خبری
press-agent نماینده مطبوعاتی،
 مأمور آگهی و تبلیغ
press association wire
 ارتباط مجمع مطبوعاتی
press attache وابسته مطبوعات
press box[gallery room]
 جایگاه خبرنگاران (در ورزشگاه‌ها)،
 اتاقک خبرنگاران
press bureau دفتر مطبوعات
press campaign(stunt)
 مبارزه مطبوعاتی
press card کارت خبرنگاری
press close سخت‌گیری کردن به،

فشار آوردن به
press conference
 کنفرانس مطبوعاتی
press corps هیئت خبرنگاران
press cuttings
 قسمتهای بریده شده از روزنامه
press gallery
 جایگاه ویژه خبرنگاران روزنامه‌ها در
 مجلس، لژ نمایندگان مطبوعات، جایگاه
 خبرنگاران (در جلسات و کنفرانسها)
press group گروه مطبوعاتی
press interview مصاحبه مطبوعاتی
press law قانون مطبوعات
press man نماینده مطبوعاتی،
 مخبر روزنامه
press power قدرت مطبوعاتی
press proof نمونه قبل از چاپ
press reader خواننده مطبوعات
press release مطلب مطبوعاتی
press reports گزارشهای مطبوعاتی
press review بررسی مطبوعات
press room اتاق ماشینهای چاپ
press run تعداد نسخه‌های چاپ شده
Press Society of Iran
 کانون مطبوعات ایران
press stone میز صفحه بندی
press trust^{1/ee} سندیکای مطبوعات
press trust² اعتماد مطبوعاتی
People should trust the press.
 مردم باید به مطبوعات اعتماد کنند.
in the press زیر چاپ
The book is through the press.

کتاب از چاپخانه بیرون آمد.
pressing needs احتیاجات مبرم
Press interview مصاحبه مطبوعاتی
pressure group گروه فشار، گروه تحمیل
pressy need نیاز مبرم
prestige آبرو، نفوذ، حیثیت، شهرت، اعتبار
presumptuous answer or reply پاسخ گستاخانه
pretended علنی شده
pretended neutrality بی طرفی ظاهری و دروغین
pretext بهانه، عذر، دستاویز
the prevailing system سیستم فعلی
prevaricative زبان باز
prevaricative writers نویسندگان زبان باز
prevention منع، جلوگیری
prevention of nuclear war جلوگیری از جنگ اتمی
preventive پیشگیری کننده، احتیاطی
preventive actions اقدامات احتیاطی
preventive attack حمله پیشگیرنده
preventive measures اقدامات بازدارنده، تدابیر بازدارنده
preventive war جنگ بازدارنده، نبرد دفاعی، رزم پدافندی
previous قبلی، سابق
the previous history سابقه تاریخی، پیشینه

previously unannounced solemn دیدار از پیش اعلام نشده
on the previous page در صفحه قبلی
prexy رئیس دانشکده یا دانشگاه، رئیس جمهور
prey غارت کردن
price ارزش، قیمت
price current فهرست قیمتها
price dead-lock قیمت نهایی
price drop سقوط قیمتها
price index شاخص قیمت
price tag ایتیکت قیمت
price war جنگ قیمتها
pride of place رقابت جنگی قیمتها
pride of place مقام شامخ، موقعیت ممتاز، اولین مقام، نخبه ترین
priest-craft آخوندبازی، سلطه روحانیون
priest-ridden مقهور کشیشان
prima-facie evidence مدرک ظاهر اقطعی
primary مقدماتی
primary evidence مدرک کتبی برای اثبات ادعا
primary group گروه مقدماتی
prime اصلی، برجسته، عمده، گل سرسبد
prime interest rate بالاترین نرخ بهره
the prime man of state شخص برجسته کشور، شخص اول مملکت

prime minister	نخست وزیر
primership	مقام نخست وزیری
principal	مبارز، حریف، شخص مرتکب جرم، اصلی
principal backer	پشتیان اصلی
principal in the first degree	مجرم اصلی
principal in the second degree	شریک جرم
principality	امیرنشین
principle	اصل اخلاقی، اصل، مسلک، مرام اخلاقی، اصول (در جمع)
princex/princock	جوان جلف، جوان ژینگولو
print	صنعت چاپ، مطبعه، چاپ، طبع، نشان چاپی، کلیشه، مطبوعات، اثر چاپی، عکس چاپ شده، مواد چاپی، روزنامه‌ها، چاپ و منتشر کردن
in print	زیر چاپ
<i>The book is in print.</i>	
کتاب زیر چاپ است.	
out of print	از چاپ درآمد
printability	قابلیت چاپ
print cutter	ماشین برش
printed mass communication	ارتباط جمعی چاپی
printed matter	مطلب چاپ شده
printer	چاپگر، چاپ کن، چاپ زن
printer devil	شاگرد چاپخانه
printer press	ماشین چاپ

printing frame	قالب، شاسی و فرم چاپ
printing house	چاپخانه، مطبعه
printing machine	ماشین چاپ
printing office	چاپخانه
print script	حروف دست نوشته شبیه به چاپ
print space	چشم انداز مطبوعاتی
prior	قبل، ماقبل
prior censorship	سانسور قبلی، سانسور مقدماتی
priority	حق تقدم، اولویت
prisal	ضبط اموال طبق قانون، ضبط غنیمت جنگی یا دریایی
prise	غنیمت به دست آوردن، غنیمت به چنگ آوردن، غنیمت
prison camp	زندان صحرایی، اردوگاه اسرا
prisoner of conscience	زندانی عقیدتی، زندانی سیاسی
prisoner of war;p.w.	اسیر جنگی
prisoners of state →	
state prisoners	مطالب محرمانه، پوشیده، خلوت، پنهانی
privacy	خصوصی، محرمانه
private	ارتشهای خصوصی
private armies	شاغل در کار آزاد
private citizen	راهنمای خصوصی
private cue	
privateer	کشتی مسلح که کشتیهای بازرگانی و

جنگی دشمن را بازرسی می‌کند، کشتی
تجارتی که هنگام جنگ توسط دولت
مصادره و مسلح می‌شود، فرمانده کشتی

privateering

داوطلب دفاع غیرنظامی، شرکت
کشتیهای غیرنظامی در جنگ

privateering course دریاستیزی

privateersman داوطلب جنگی

private eye کارآگاه خصوصی

private international law

حقوق بین‌المللی خصوصی

private investigator

کارآگاه خصوصی

private law حقوق خصوصی

private malice دشمنی شخصی

private member

عضو عادی مجلس عوام (غیر عضو
کابینه)

private member's bill

طرح تهیه شده به وسیله یک نماینده
مجلس

private negotiations

مذاکرات محرمانه

private nuisance هتک حرمت

private properties اموال اختصاصی

private retreat عقب‌نشینی محرمانه

private school

مدرسه خصوصی (اصطلاحاً ملی)

private sectors بخشهای خصوصی

private treaty معامله خصوصی،

معامله کالا باتوافق فروشنده و توافق

مشتري

private views نظریات شخصی

دیدگاههای خصوصی

privatism خلوت‌گرایی

privatize

کناره‌گیری کردن از جامعه، وارد شغل
آزاد شدن، خصوصی کردن، غیردولتی
کردن

privilege¹ مصونیت پارلمان،

مصونیت، حق پناهندگی، حق امتیاز

privilege² مزایای اجتماعی و فرهنگی

the privileged classes

طبقات ممتاز جامعه

privilege from arrest

مصونیت از توقیف

the privilege of the clergy

مقام روحانیت

privileges and immunities

امتیازات و مصونیتها

privileges that pertain only to the

wealthy class

امتیازاتی که فقط مربوط به طبقه ثروتمند
است

privy خصوصی، محرم اسرار

privy chamber اتاق خصوصی

privy council مشاور خصوصی،

شورای سلطنتی، هیئت مشاورین

سلطنتی، گروه مشاورین ویژه شاه

prize مصادره کردن،

به عنوان غنایم جنگی ضبط کردن،

کالا یا کشتی ضبط شده به عنوان حقوق

جنگی

prize essay مقاله سزاوار جایزه

prize-money

پولی که از فروش غنایم دریایی به دست می‌آید

prize of war

کالاها و کشتیهای به غنیمت گرفته شده در بندر یا در دریا در زمان جنگ

pro-and-con

بحث کردن، نکات موافق و مخالف موضوعی را مناظره کردن

probate

استنطاق کردن، صحت وصیت نامه را اثبات کردن

probationary salary

حقوق دوره آزمایشی

probe

کاوش، رسیدگی، جستجو، آزمایش اکتشافی، استنطاق کردن

probe team

هیئت تحقیق و بررسی، تیم تحقیق

probing procedure

یک سلسله عملیات اکتشافی

probity

تقوا

problem

مسئله

problem solving approach

برخورد مشکل گشا

probuleptic

مربوط به مذاکرات مقدماتی

procedural matters

موارد اقدام شده

procedural maze

کاغذبازی، روند پیچیده اداری

proceed against somebody

علیه کسی دادخواهی کردن

proceeding for damage

ادعای خسارت

proceedings

صورت جلسه پارلمانی، صورت مذاکرات، صورت جلسه، صورت مجلس، خلاصه مذاکرات

proceedings of the parliament

مذاکرات مجلس

proceeds

جمع مبلغ وصولی، جمع درآمدها، درآمدها، منافع

proceed with deliberations

شروع مذاکرات، اقدام به مذاکره

process

اقامه دعوی، جریان، علیه کسی اقامه دعوی کردن، تعقیب قانونی کردن، ابلاغیه یا اخطاریه علیه کسی صادر کردن، ابلاغ قانونی کردن، به وسیله ماشین کپی برداری یا عکس برداری کردن، رونوشت تهیه کردن، روند، فراگرد، فرایند

processing applicants

متقاضیان را مورد رسیدگی و آزمایش قرارداد

processing data radioed by a space

اطلاعات رسیده از یک موشک هوایی مخابره شده به وسیله رادیو را مورد تحلیل قرار می‌داد

procession

مراسم تشییع جنازه به طور دسته جمعی، حرکت دسته جمعی صفوف، سرودی که هنگام حرکت دسته جمعی می‌خوانند، تظاهرات بدون شعار

process of communication

جریان ارتباط، فرایند ارتباط
process philosophy
 فلسفه مذهبی که سیر تکامل رامطابق
 موازین مذهبی قبول می‌کند ولی مخالف
 سیر تکامل طبیعی است

process printing

چاپ کلیشه‌ای چندرنگ

process-verbal →

process-verbaux

process-verbaux; process-verbal

صورت جلسه، صورت جلسه رسمی،
 صورت مجلس

prochiolism → **provincialism**

proclaim اعلامیه صادر کردن،
 اعلان کردن، اعلام کردن، رسماً
 مردود شمردن، اعلان ازدواج در روزنامه
 کردن، رسماً ستودن

**proclaim a day of national
 mourning**

روز عزای ملی اعلان کردن

proclaim war اعلان جنگ دادن

proclaimed an amnesty

اعلان صلح موقتی نمودن

*Proclaimed that he would be a
 candidate.*

اعلام کرد که کاندیدای انتخابات است.

proclamation اعلامیه، ابلاغیه،
 انتشار، بیانیه

procrastinate مسامحه کردن

procrastination

بدفع الوقت گذراندن، به وسیله اعمال
 زورکاری را از پیش بردن، دیکتاتورمآبی

و تحمیل چیزی به زور، تحمیل کننده،
 تحمیل، طولانی کردن، عقب اندازی،
 کارشکنی، به تعویق انداختن از نظر زمانی
proctor بازرس دانشجویان،
 وکیل دعاوی، ممتحن

procuratory وکالت نامه، وکالت

procurement تهیه

pro-democracy طرفدار دموکراسی

prodigality ولخرجی،

اسراف، گشادبازی

proditor خائن

producers تهیه کنندگان

producer's assistant دستیار تهیه

product محصول، تولید (صنعتی)
 پیامدهای جانبی، محصولات فرعی

production محصول، تولید
 (بیشتر جنبه معنوی دارد)

production cost هزینه تولید

production managers مدیران تولید

production of oil

استخراج نفت، تولید نفت

productions crub کنترل تولیدات

productive دارای تألیفات بسیار،
 پرکار، پرتولید، مولد

productivity بهره‌وری، باروری

by-products فراورده‌های جانبی،

proem مقدمه سخنرانی،

بیانات قبل از نطق

profane کفرآمیز، فحاش،

بی احترامی کردن به، عدم مراعات
 شعائر مذهبی، آدم بی‌بتکار

profane language فحاشی

profanity بی حرمتی
Exploitations of religion would be a profanity.

بهره برداری از دین بی حرمتی به مقدسات است.

profess ادعا کردن، استادی کردن،
 به عضویت جامعه روحانی پذیرفتن،
 معترف شدن، اعتراف کردن، اذعان کردن
He professes the Moslem faith.

او پیرو دین اسلام است.

profession اعتراف، شغل، حرفه
professional in diplomacy

اهل سیاست، دیپلمات حرفه‌ای

professionalism
 حرفه گرایی، تخصص گرایی

professionalization حرفه‌ای شدن
professoriate هیئت استادان دانشگاه
proficiency پیشرفت،

مهارت، تخصص

profile نقشه مقطعی،
 برش عمودی، نیمرخ

profit سود

profit and loss سود و زیان

profit-center مرکز انتفاعی

profit-economy اقتصاد سود طلب

profit making انتفاعی،

سود سازی، سود آوری

profit motivation سود جویی

profit organization مؤسسه انتفاعی

Profits are diverted to nothing.

سودی حاصل نمی‌کند.

profound gratitude تشکر عمیق

profusive برجسته، ولخرج، اسراف کار

prog تحریک به کاری کردن،
 سیخونک زدن، ناظر، وکیل، بازرسی
 کردن، وکالت کردن

prognosis; diagnosis

پیش بینی مرض، تشخیص

pro-government طرفدار دولت

programme برنامه، آگهی عمومی،
 دستور جلسه، دستور کار

programmed instruction

تعلیم برنامه‌ای، آموزش برنامه‌ای

programme division-radio and television

واحد برنامه ریزی رادیو و تلویزیون

programmed text-book

کتاب برنامه‌ای

programme officers مسئولان برنامه

progressionist ترقیخواه

progressist عضو حزب ترقیخواه

progressive ترقیخواه، متوالی،

پیایی، تصاعدی

progressive Arab wings

جناحهای مترقی عرب

progressive forces

نیروهای ترقی خواه

progressive parties احزاب مترقی

progressive taxes

مالیاتهای تصاعدی

progressive transformations

تغییرات مترقیانه

progressive wings جناحهای مترقی

prohibition منع (استعمال مسکرات)،

منع، تحریم

pro Islamic حزب الله، حزب الهی

projectile جسم پرتاب شونده،

موشک هدایت شده، پرتاب کردن موشک

project report گزارش کردن خبر

proke تحریک کردن، سیخونک زدن

pro-labor طرفدار کارگر

prolegislation وضع قانون (به نفع کارگر)

proletarian زحمتکش

proletarian civil war جنگ داخلی پرولتاری

proletarian party حزب زحمتکشان، حزب طبقه کارگر

proletarian revolution انقلاب کارگری

prolicidal فرزندکشی، قاتل اولاد

proliferation ازدیاد، تکثیر، افزایش

the proliferation of parties ازدیاد احزاب

prolix روده دراز، کسل کننده، مطول

prolix and often loose statements بیانات طولانی و غالباً بی ربط

Was prolix with his pen. در نگارش خود درازه گوی می کرد.

prolixity لفاظی خسته کننده

prolocution دوپهلوگویی، پیش گفتار

prologue پیش پرده، پیش درآمد، مقدمه نوشتن بر

prolong به تأخیر انداختن، تمدید کردن
Your membership can be prolonged one year.

عضویت شمامکن است یکسال تمدید شود.

prolongation امتداد، تمدید

prolongation of treaty تمدید مدت معاهده

prolongation of truce talks طولانی شدن مذاکرات درباره صلح

موقتی

prolong battle جنگ دراز مدت

prolusion نگارش مقدمه، مقاله مقدماتی

pro memoria/memoire; memorandum یادداشت غیر رسمی در دیپلماسی

prominent ممتاز، برجسته

prominent figures شخصیت‌های برجسته

prominent member عضو برجسته

promiscuous مغشوش،

درهم و برهم، آشفته، مقاربت جنسی بدون عقد ازدواج

promise land سرزمین موعود (بهشت)

promiser عهدکننده، متعهد

promote ترویج دادن، به اطلاع عموم رساندن، اعلام جرم کردن، اقامه دعوی کردن، ترویج کردن،

ترفع دادن

promote peace ترویج صلح

promotion ارتقا، ترفیع

prompt فوری، ناگهان، بی معطلی، به جنبش درآوردن، کسی را به فعالیت واداشتن، تحریک کردن

prompt answer جواب سریع

promulgate آگهی عمومی دادن،
اعلان کردن، به اطلاع عموم رساندن،
رسماً اعلام کردن

promulgate a doctrine

عقیده‌ای را انتشار دادن

promulgation of an edict

ابلاغ فرمان برای عموم

promulgation of treaty

اعلام مفاد معاهده

proneur ستایشگر، چاپلوس

pronounce رسماً بیان کردن،

صادر کردن حکم، رسماً اعلام داشتن،
فتوادادن

pronounce a death sentence

حکم مرگ صادر کردن

pronounce a judgement فتوادادن

pronounce an ultimatum

اتمام حجت کردن

pronouncements اظهارات رسمی

pronounce the meeting adjourned

پایان جلسه را اعلام کردن

I now pronounce you man and wife.

من اکنون شما را زن و شوهر اعلام می‌کنم.

pronunciamento

بیانیه‌ای که از طرف شورشیان منتشر
می‌شود، بیانیه کودتاکنندگان

pronouncing guilty

مجرم قلمداد کردن

proof

نمونه چاپی را خواندن و غلط‌گیری
کردن، نمونه غلط‌گیری

proof correcting تصحیح نمونه چاپی

proof for the press اجازه چاپ

in proof of برای اثبات

proof of ownership اثبات مالکیت

proof paper کاغذ مخصوص چاپ

proofread

نمونه چاپی را غلط‌گیری کردن

proof-reader غلط‌گیر،

فردی که مطالب تایپ شده را کنترل
و عکسها را در محل معین می‌چسباند،

مصصح چاپخانه

proofreading غلط‌گیری چاپی

prop پشتیبان، پشت بند، شمع

propaganda تبلیغات، ارشاد

propaganda plots توطئه تبلیغاتی

propagandation of news

انتشار اخبار

propagandee شخص مورد تبلیغ

propagandism عمل تبلیغاتی

propagandist تبلیغاتچی

propagandistic manœuvres

مانورهای تبلیغاتی

propagandize تبلیغ کردن،

تحت تأثیر تبلیغات قرار دادن، تبلیغات
پخش کردن

propagandize a country

به نفع کشوری تبلیغ کردن

propagate

ترویج کردن، تبلیغ کردن، انتشار دادن

propel به پیش راندن، تحریک کردن

propensity to negotiate

تمایل به مذاکره

propertied متمکن،
دارای املاک یا سهام

propertied calsses of society طبقات مرفه جامعه

property right حق مالکیت

prophecy[sy] پیشگویی کردن،
نبوت، پیغمبری

He prophesied the defeat.

او شکست را پیشگویی کرد.

prophet نبی، پیامبر

pophethood نبوت، پیامبری

prophetic mission بعثت

propitiate کفاره گناهان شدن،

شفیع شدن، تسکین دادن، خشم را
فرو نشانیدن

out of proportion

خارج از اندازه، بی تناسب

proportional متناسب

proportional representation

سیستم اخذ آرا و تعیین نماینده مجلس
بر حسب جمعیت هر محلی

proportionate متناسب

proportionate punishments to
crimes

تنبيهات متناسب با جنایتها انجام دادن

in proportion to نسبت به

proposal پیشنهاد

*The United States has reacted
coolly to the Soviet proposal.*

ایالات متحده با پیشنهاد روسیه با سردی و
بی اعتنایی برخورد کرد.

propose someone chairman

برای ریاست کسی را معرفی
یا پیشنهاد کردن

proposition پیشنهاد، برنامه

propound مطرح، مطرح کردن

He propounded a new doctrine.

او عقیده جدیدی را مطرح کرد.

proprietary طبقه مالکین

proprietary government

دولتی وابسته به مالکین

proprietary hospital

بیمارستان اختصاصی ثروتمندان

proprietary right of manufacture

حق انحصاری ساخت راداشتن

proprietary rights حقوق مالکیت

prorata به تناسب، به نسبت

prorate¹

به نسبت صحیح تقسیم کردن

prorate²; distribute prorata

سرشکن کردن

prorector نایب رئیس دانشگاه

prorenata

برای موقعیتی که در پیش است،
مخصوص مواد فوق العاده

prorogation تمدید مدت،

فاصله زمانی بین پایان یک جلسه و
شروع جلسه بعدی، تطویل، فترت،
خاتمه، تعطیل

prorogation of parliament

تعطیل مجلس به وسیله رئیس قوه مجریه

prorogue منحل شدن پارلمان،

پارلمان را منحل کردن، تعطیل کردن

مجلس، ختم جلسه را اعلام کردن
prorrhesis اظهار مقدماتی،
 بیان مقدماتی
prosaic poem شعر مبتذل
prosaist مبتذل نویس
pros and cons دلایل له و علیه
pros-and-cons موافقان و مخالفان
proscribe تخطئه کردن، تحریم کردن،
 تبعید کردن، از حمایت قانون محروم
 کردن
proscribe smoking
 استعمال دخانیات را ممنوع کردن
prosecute تحت پیگرد قرار دادن،
 تعقیب قانونی کردن
prosecute through legal channels
 تعقیب قانونی کردن
prosecuting attorney; public
prosecutor دادستان، مدعی العموم
prosecution پیگرد،
 تعقیب قانونی
prosecutor دادیار، وکیل عمومی،
 تعقیب کننده
proselyte تازه ایمان آورده،
 عضو تازه حزب یا جمعیت،
 تبلیغ مذهبی کردن
proselytism تبلیغ حزبی، تبلیغ دینی
proselytize تبلیغ مذهبی کردن،
 به دین تازه وارد کردن
prospect ابعاد دور نما، چشم انداز
the prospective candidates
 کاندیداهای آینده

prospective government
 دولت مقبول آینده
prospectus اطلاع نامه، اطلاعیه
prosperity ترقی روز افزون،
 کامکاری، خوشبختی، وفور نعمت
prostitution
 فساد اخلاقی، ابتذال
prostrate به زانو در آوردن،
 سجده کردن، مطیع و متقاعد شدن
prostration خضوع و خشوع،
 درماندگی، سجود، سجده
prosy پیش پا افتاده
protagonist بازیگر عمده،
 پیش کسوت، سردسته، پیشوا، بنانی،
 باعث
protected state کشور تحت الحمايه،
 دولت تحت الحمايه
It is not protected by sanctions.
 ضمانت اجرایی ندارد.
protectionism
 روحیه حفظ و پشتیبانی تجارت داخلی
protectionist
 طرفدار حمایت از صنایع داخلی
protection money باج، وجه الحمايه
protective
 حامی تجارت و صنعت داخلی
protective measures
 اقدامات حفاظتی، تدابیر احتیاطی
 در جنگ
protective plan
 تدبیر دفاعی، طرح جلوگیری
protective tariff

تعرفه گمرکی سنگین بر صنایع
protector حامی، قیم، رئیس حکومت
protectorate کشور تحت الحمايه،
 حکومت سرپرستی، تحت الحمايگی
protectorial تحت الحمايه
protect the fatherland

از مصالح کشور دفاع کردن
protege
 تبعه کشوری که تحت حمایت کشور
 بیگانه‌ای باشد

protege states
 کشورهای تحت الحمايه

protem; protempore
 مشاغل مقامی به طور موقت، انتخاب
 شده به طور موقت

protempore → protem

protest اعتراضیه، اعتراض علنی،
 اعتراض رسمی، اعتراض نامه
 صادر کردن، حقیقت را ابراز کردن

protocol
 شراکت بین المللی و آداب و تعارفهای
 دیپلماتیک که در مکاتبات و ملاقاتهای
 سیاسی رعایت می‌شود، تشریفات،
 پروتکل، مقاوله نامه، صورت مجلس،
 مذاکرات سیاسی، قولنامه، مجله رسمی،
 اسناد رسمی و فرمانها، صورت مجلس
 تهیه کردن، پیش نویس سند، موافقت
 مقدماتی، پیوندنامه
 رئیس تشریفات سیاسی

protocol department
 خلاصه مذاکرات، صورت جلسه،
 کنفرانس، اداره تشریفات سیاسی

برابر با "verbatim record" به معنی
 گزارش کلمه به کلمه است

prototype نمونه پیشین
protracted; continued دنباله دار
protracted war جنگ فرسایشی
protraction of discussion

به درازا انجامیدن مباحثه
pro U.S. government in region

دولتهای طرفدار امریکا در منطقه
prove اثبات کردن،
 نمونه گرفتن، تحقیق کردن، آزمایش
 کردن (سلاح جدید)

prove a page
 صفحه چاپی را غلط گیری کردن
Hopes proved empty.

امیدها نقش بر آب شد.
The report proved false.

نادرستی گزارش ثابت شد.

provide فراهم کردن
provide assurance تضمین کردن
provident مأل اندیش،

آینده نگر، صرفه جو
providential مأل اندیش، خدایی،
 وابسته به مشیت الهی

providential guidance
 هدایت پروردگار

provide with advice
 ارشاد و رهنمون کردن

provide with advice ارشاد کردن،
 رهنمود دادن

province استان، ایالت، ولایت، قلمرو
provincial and district councils

انجمنهای ایالتی و ولایتی
provincial assembly مجلس ایالتی
provincial elections انتخابات ایالتی
provincial government فرمانداری
provincial governor فرماندار محلی
provincialism عقیده به استقلال ایالت
provincialism; proclollism
 محدودیت فکری
provincial neutrality
 بی طرفی نماینده پاپ
provisional موقت، انتقالی، موقتی
provisional data سوابق موقتی
provisional friday prayers leader
 امام جمعه موقت
provisional government
 دولت موقت، دولت انتقالی
provisional of the law مقررات قانون
provisional order
 دستور موقت اداری
provisions مفاد، مقررات
provocations تحریکات، مخالفتها
provocative language
 بیان تحریک آمیز
provocative politics
 سیاستهای تحریک کننده
provocative remarks
 اظهارات تحریک آمیز
provoke
 عرضحال به دادگاه عالی تر دادن، تحریک کردن
provoke a controversy
 مشاجره ای را تحریک کردن

provost معاون یا رئیس دانشکده، کشیش دانشکده، متصدی کل، سرپرست کل
pro-western factions
 جناحهای طرفدار غرب
proxy وکالت نامه، وکیل، نماینده، رأی، درانتخابات به نمایندگی کسی رأی دادن
I made him my proxy.
 او را از جانب خود وکیل کردم که رأی بدهد.
prude
 آدم محتاط در رفتار و گفتار خود، زهد فروش، خشک و مبادی آداب
prudence¹ احتیاط، دوراندیشی، مصلحت اندیشی
prudence² رأی، صلاح
prudence³ حسن تدبیر
prudential committee کمیته مشاور
prune اصلاح کردن، هرس کردن
prune an essay
 مقاله ای را اصلاح کردن
pry into → blab
prytanize
 ریاست فراکسیون یا قسمتی از مجلس سنا را داشتن
pseudo-elections انتخابات فرمایشی
pseudo-intellectual شبه روشنفکری
pseudo-planning
 برنامه ریزی ساختگی
pseudo-representative نماینده کاذب
pseudo-revolutionary انقلابی نما
psychic income درآمد بی دردسر

psychoclinic;psychological clinic

کلینیک امراض روانی

psychological

clinic → psychoclinic

psychological moment

در مناسبترین فرصت

psychological warfare جنگ روانی

psychology of mob

خصوصیات روانی توده مردم

P.T.I.-U.N.I.

خبرگزاری هند

ptochoc racy

حکومت گدایان

public

عامه، همگانی، عمومی

public act

قانون عمومی

public address

خطابه عمومی

public administration

قسمتی از علوم سیاسی که درباره وزارت
و اداره دستگاههای دولتی بحث می‌کند،
مبحث علوم اداری

public affairs

امور عمومی

public agency

مؤسسه خدمات عمومی

publican

بیگانه، خارجی،

مأمور وصول مالیات

*The church should hold him as a
publican.*

کلیسا باید او را به عنوان بیگانه تلقی کند.

public animosity

دشمنی آشکار،

دشمنی عمومی

public appearance

حضور در مجامع عمومی

publicate → publish

publication

نشریه، انتشار

publication of a pamphlet

انتشار جزوه

public aversion

بیزاری عمومی،

تنفر همگانی

public bill لایحه مربوط به عموم مردم

public buildings

بناهای عمومی

public criticism

انتقاد عمومی

public cue

راهنمای عمومی

public documents

اسناد دولتی

public expenditures

هزینه‌های دولتی

public freedoms

آزادیهای عمومی

public good

خیر و صلاح عمومی

public health

بهداشت عموم

public holiday

تعطیل عمومی

public housing

خانه‌های ارزان قیمت دولتی جهت
اجاره

public international law

لایحه عمومی بین المللی

به افراد کم درآمد

publicist

متخصص حقوق بین المللی،
تبلیغات چی، نویسنده مقاله‌های سیاسی
یا مقاله‌های راجع به حقوق بین المللی،
مفسر سیاسی روزنامه، مدیر تبلیغات

publicity

اطلاعات تبلیغاتی،

تبلیغات، شهرت، عمومیت، اعلان،
آگهی، تبلیغ، علنی

publicity film

فیلم تبلیغاتی

publicity meet

ملاقات علنی

for publicity purposes

به منظور تبلیغ

Publicity is a one-way street, public relations, a two-way street.

تبلیغات خیابان یک طرفه است، درحالی که روابط عمومی خیابان دوطرفه‌ای است.

تبلیغات کردن، تبلیغ کردن، **publicize**
توجه همگان را جلب کردن

حق عمومی، **public juris**

حق عامه مردم، مورد استفاده عموم مردم

زمین دولتی **public land**

زندگی سیاسی **public life**

مصلحت عمومی **public matter**

وسایل ارتباط جمعی **public media**

public nuisance

چیزی که موجب زحمت و ناراحتی عموم مردم شود مانند سد معبر، تجاوز به حقوق عموم

مقام دولتی **public official**

public opinion on racial

segregations

عقیده عموم مردم راجع به تبعیض نژادی

public opinion polling

بررسی عقاید عمومی، استخراج افکار عمومی

public-opinion polls

آراء افکار عمومی

عقاید یا افکار عمومی **public opinions**

مجلس دعا، **public pray**

دعای عمومی، نماز جماعت

public prints

مجله‌ها، روزنامه‌ها و نشریات

This led to much talk in the public

print.

این موضوع در روزنامه‌ها سروصدای بسیار زیادی کرد.

public prosecutor → prosecuting

public purse attorney

خزانه ملی

روابط عمومی **public relations**

public servant

مستخدم دولت، خادم دولت

خدمات عمومی **public service**

مصلح، خیر عموم **public spirit**

عام المنفعه **public utility**

درملاء عام **in the public view**

public weal[welfare]

رفاه عموم، رفاه عمومی

امور عام المنفعه **public works**

publish;publicate

انتشار دادن، اعلان کردن، طبع

و نشر کردن، رأی عموم را سنجیدن

publish abroad

در همه جا شهرت دادن

publish an edict

فرمان را به اطلاع عموم رساندن

منتشر شده به وسیله **published by**

گزارشهای منتشره **published reports**

ناشر، صاحب روزنامه **publisher**

publishing-house pager

صفحه‌بند انتشارات

publish tiding of peace

اخبار صلح را منتشر کردن

جن **puck**

puddle jumper

اتومبیل کهنه و قراضه، هواپیمای سبک
مخصوص پروازهای اکتشافی نظامی

pudency شرم و حیا

puerility بچگی، حرکت بچگانه

آگهی نامرئی خبری، مشروب گازدار،

puff لاف زدن

puffery تبلیغات پرسروصدا

pugnacious جنگ طلب

pugnacious manner رفتار باسبک ستیزه جویانه

pugnacious women زنان ستیزه جو

pugnacity جنگجویی

puissance قدرت نظامی،

توانایی، قدرت

دارای قدرت نظامی، نیرومند

puissant P.U.K → Patriotic Union of

Kurdistan pulitzer prizes

جوایز ادبی و روزنامه نگاری که در

امریکا به پولیتزر داده شد، جایزه پولیتزر

اولین نمونه چاپی

pull عقب نشینی منظم سیاسی

pull back **pull strings;wires**

اعمال نفوذ کردن، دسیسه کردن

pull the plug ارتباط کسی را قطع کردن

pull together همکاری کردن

pulp مجله یا نشریه ای که راجع به مطالب

احساساتی و شورانگیز است، نوشته های

شورانگیز، خمیر کاغذ

pulpit منبر، کرسی خطابه کشیش

pulpits منابر

pump باتلمبه خالی کردن، درآوردن

pumped shell نارنجک پر

pump information out of a person

از کسی اطلاعات بیرون کشیدن

pump up enthusiasm for a

candidate

با زحمت زیاد در مردم علاقه ایجاد کردن

(به نفع کاندیدایی معین)

punch line اصل یا لب مطلب،

جمله اساسی و اصلی

punchy;energetic speech

نطق پر حرارت

punctuality وقت شناسی

pungent تند و زننده، گوشه دار

pungent pen قلم تند و زننده

pungent sermon

سخنرانی و نصیحت تند و زننده

pungled پلاسیده، لات، مفلس

punishment مجازات، تنبیه، تعزیر

punish or admonish an offender

تعزیر شخص خطا کار

punitive جزایی، کیفری، تنبیهی

punitive measures

اقدامات تنبیهی، اقدامات کیفری

puppet شخص دست نشانده،

آلت دست، عروسک خیمه شب بازی،

حکومت دست نشانده

puppet government دولت پوشالی،

حکومت پوشالی

puppetism دست نشاندگی

puppet player

گرداننده خیمه شب بازی

puppet regime رژیم دست نشانده

puppetry دست‌نشان‌دگی، ملعبه‌سازی

puppet show خیمه‌شب‌بازی

purchase of modern arms

خرید اسلحه جدید

purchasing power قدرت خرید

purchasing weapons offshore

از خارج کشور اسلحه خریداری کردن

pure alliance اتحاد مطلق،

پیمان مطلق

pure fabrication کذب محض

purgation پاک‌سازی، برائت جستن

purge جریمه دادن، غرامت دادن،

کفاره دادن، تبرئه کردن

purification تزکیه

purification of self تهذیب نفس

puritanic سخت‌گیر، متظاهر

puritanism

دقت در رعایت اصول دین و بی‌توجهی

به آداب و رسوم

purity → innocence

purloin دزدیدن، ربودن،

اختلاس کردن، از کاربرکنار کردن دیگری

purport فهماندن، رساندن،

حاکی بودن از، مفهوم شدن، مفاد،

مضمون، مفهوم، حاکی بودن از

the purport of the conversation

مفهوم مذاکره

purpose قصد، پیشنهاد، هدف

purposive message پیام مفید؛

پیام هدفمند

purprision

غصب اموال عمومی یا خصوصی

pursuance دادخواهی، تعقیب، در پی

in pursuance of your letter

پیرونامه شما

pursue تعقیب کردن

pursue social reforms

دنبال کردن اصلاحات اجتماعی

purvey تهیه آذوقه، تهیه،

تدارک، نظارت کردن، آذوقه رساندن

purview دیدرس

push اعمال نفوذ، زور، اعمال زور

push back عقب راندن

push over بیرون راندن

push the negotiations to

stalemate

مذاکرات را به بن‌بست کشاندن

pussy-foot

طفره رفتن، پاورچین رفتن، معطل کردن،

تعلل کردن

pussy-foot candidate

کاندیدای انتخاباتی طرفدار منع

مسکرات

pussy footing

صدور بیانیه‌های ابهام‌آمیز و نامشخص

(زمانی که به تشخیص کاندیدا جواب

درست در مورد موضع دقیق سیاسی اش

ممکن است موجب کاهش آرای او شود)

put گذاشتن

put across مخابره کردن یک متن

put a lid on arms race

سرپوش روی مسابقه تسلیحاتی گذاشتن

put a spoke in someone's wheel

کارشکنی کردن، چوب لای چرخ کسی گذاشتن

putative موردقبول همگانی

putative marriage

ازدواج بدون منع قانونی

put a vote on a question

رای را به سؤال گذاشتن

put down an uprising

فرونشاندن شورش یا قیام

put in a claim for something

مدعی مالکیت چیزی شدن

put in battle formation

آرایش جنگی دادن

put in circulation

باتیراژ بالا منتشر کردن

be put in jeopardy of life or limb

در معرض مخاطره جسمانی یا جانی قرار گرفتن

put on display

به تعداد زیاد درج کردن، در معرض نمایش گذاشتن

put on trial محاکمه کردن

put pressure on تحت فشار قرار دادن

putsch

توطئه محرمانه برای برانداختن

حکومت، طغیان سیاسی، شورش

putschism

توطئه چینی برای سقوط حکومت

put somebody in dilemma

در دو راهی قرار دادن

put something in pawn

گرو گذاشتن چیزی

put the blame on (upon) somebody

تقصیر را به گردن کسی گذاشتن

put the country in a posture of

defence

کشوری را در حالت دفاعی قرار دادن

put the finger on

شناسایی کردن، لو دادن

put the question

کفایت مذاکره را اعلام کردن و رای دادن

put the screw on

با فشار و تهدید به انجام کاری وادار کردن

put to bed

آخرین مقدمات چاپ کتاب یا روزنامه را آماده کردن

put to death کشتن، به قتل رساندن

put to tender به مناقصه گذاشتن

put to the question

برای گرفتن اعتراف شکنجه دادن

put to torture شکنجه دادن

putty آلت دست بی اراده،

کسی که زود آلت دست می شود

put under the ban تحریم کردن،

توقیف کردن، سیاست بازدارندگی

put-up

برای کاندیدا شدن در انتخابات، عضو

حزب یا دسته ای شدن، در توطئه شریک

شدن، قیمت چیزی را بالا بردن، در

مزایده شرکت کردن، برای نامزد کردن

در انتخابات جعل کردن

put up a good fight خوب جنگیدن

put up a respective front; save

one's face in prevent

صورت خود را با سیلی سرخ نگه داشتن
put her name up for the sorority
 اسمش را در انجمن های خیریه بانوان ثبت کرد،
 اسمش را در باشگاه انجمن زنان دانشگاه نوشت

put-up job

حیله گری، دوز و کلک چینی

P.W. → Prisoner of war

pyramid

هَرَم



Qibla → the first mecca of the muslims

Qods قدس

quack¹ دروغین، ساختگی، قلابی، آدم شارلاتان، پزشک شاید، پزشک قلابی

quack²; quackish; charlatan

چاقول باز

quack doctor

پزشک شارلاتان و حقه باز

quackery حقه بازی، چاپلوسی

quack medicine داروی دروغی،

شیادی، طبابت قلابی

quad در چهار دیواری حبس کردن

quadrennial هر چهار سال یکبار

quadrennial period دوره چهار ساله

quadrigamist

کسی که چهار بار ازدواج کرده باشد،

چهارزنه یا چهارشوهره

quadripartite treaty

معاهده چهار جانبه، قرارداد چهار سویه

quadroom

از نژاد سیاه و سفید پوست، دورگه

quadruplane هواپیمای چهار باله

quadruple alliance اتحاد چهار جانبه

quadruple pact پیمان چهار جانبه

quagmire باتلاق، خفتاب

Quai d'Or-say; French foreign

office; French foreign policy

سیاست خارجی فرانسه، وزارت امور

خارج فرانسه

quail از میدان در رفتن،

قدرت مقاومت را از دست دادن

quaker meeting اجتماع اهل سکونت،

انجمنی که زن و مرد آن از یکدیگر جدا

باشند

quaker speech نطق ساده و بی ریا

qualification صلاحیت،

شرایط، شایستگی

the qualification of citizenship

صلاحیت تابعیت

qualificator فقیه یا قاضی شرع،

حاکم شرع، مفتی
qualified واجد شرایط
War qualifies the use of violence.
 جنگ استفاده از زور را مجاز می‌سازد.
qualify a statement or claim
 بیان یا ادعایی را اثبات کردن
quality control کنترل کیفیت
quantitative analysis
 تجزیه و تحلیل کیفی
quantum قسمت، سهم، مقدار، میزان
the quantum of popular knowledge میزان اطلاعات عمومی
quantum of the charges
 بدون اثبات صحت میزان اتهامات
quarantine قرنطینه کردن،
 برای چهل روز در قرنطینه ماندن
quarrel نزاع، پرخاش،
 دعوا و ستیزه کردن، بگو مگو، مراغه
quarrelsome ستیزه گر، پرخاش جو
quarry
 توده اجساد مردگان در میدان جنگ،
 استخراج معدن
quartation → inquartation
quarter منبع، محل،
 محفل
quarter حمایت کردن،
 پناه بردن به، به چهار قسمت تقسیم کردن
 و سکونت اختیار کردن
in a close-quarter combat
 در یک مبارزه تن به تن
form a reliable quarter
 از منبع مورد اعتماد و آگاه

The news from that quarter was favorable.

اخبار آن ناحیه مساعد بود.

quarter-day روز پر داخت قسط

quarterly فصل نامه

quaterly meeting

کنفرانس یا میتینگ سه ماهه

quaterly seasons فصول چهارگانه

quarters قرارگاه، پادگان،

محل، مراکز و محلات

Political corruption exists in the highest quarters.

در بالاترین محافل فساد سیاسی وجود دارد.

quash لغو کردن، نقض کردن

quasi نیمه، شبه

quasiprivate نیمه خصوصی

quasiprivate cooperative sector

بخش تعاونی نیمه خصوصی

quay اسکله، بارانداز

quayage → keyage

queen ملکه، وزیر (بی بی در بازی ورق)

queen consort شهبانو، همسر شاه

queen mother ملکه مادر

Queen see French Envoy (H.L.)

ملکه با سفیر فرانسه ملاقات کرد.

queer عجیب، غیر عادی

queer money پول جعلی

quell خوابانیدن، فرو نشانیدن،

سرکوب کردن، منکوب کردن، خفه کردن

quell a rebellion

شورش را فرو نشانیدن

quell riot شورش را سرکوب کردن

quell the banned demonstrations

فرونشاندن تظاهرات ممنوعه

quench کشتن، خفه کردن

ورقه عرض حال، شکایت اقدام قانونی

querela ورقه عرض حال، شکایت اقدام قانونی

query شک و تردید، سؤال و پرسش، تحقیق و بازجویی کردن

I have a query about his sincerity.

من درباره صمیمیت او تردید دارم.

quest تلاش، تحقیق یا رسیدگی کردن

question شکنجه برای گرفتن اقرار، سؤال کردن (هر نماینده در مجلس می تواند درباره وظایف وزیران از آنان سؤال کند)، مسئله، موضوع، زیر سؤال بردن

questionnaire پرسشنامه

questioning استفسار، سؤال پیچ کردن

questionings and probings سؤالات و استنطاقات

question open to discussion موضوعی که درخور بحث و گفتگو است

in quest of در جستجویی

queue صف

quib کنایه زدن، طعنه زدن، سخن نیش دار

quibble دوپهلوسخن گفتن، زبان بازی کردن

quickly meeting; quick meeting اجلاس اضطراری

quick meeting → quickly meeting نشخوار کردن

quid

quid pro quo بده بستان، نان به یکدیگر قرض دادن، در عوض، جبران و تعویض تعهدات مشترک

طرفین در قبال یکدیگر، عمل به مثل، عمل متقابل

quiet آرام، بی صدا و ساکت

quiet diplomacy سیاست آرام، دیپلماسی آرام

quiet title رفع اختلاف کردن (در مالکیت)

quietus رفع اتهام

quintuple پنج تایی، پنج برابر کردن

quiritary مالکیت غنائم، مالکیت ناشی از جنگ؛ غنائم جنگی

quisling وطن فروش و خائن (این کلمه از نام رئیس حزب نازی نروژ گرفته شده که بعد از اشغال نروژ توسط نازیها با هیتلر به همکاری پرداخت، و از آن پس نام کویرلینگ مترادف تلقی شد)

quit; resign (H.L) استعفا کردن، ول کردن، ترک کردن، تخلیه

Three More Ministers Quit (H.L)

سه وزیر دیگر استعفا کردند.

quits سربه سر، سراسر و برابر، نه بدهکار نه بستانکار، بی حساب

We are now quits اکنون با هم برابر شدیم.

quittance تبرئه، برائت، گذشتن از حق خود، تقاض، عمل به مثل

quitter واگذار کننده، ترسو، بی وفا

quiver ترکش

quixotism خیال بافی

quiz مسخره کردن،
استهزا کردن، مورد پرسش قرار دادن

quo معاوضه، عوض

quoad از بابت، درباره

quoad hoc از این حیث،

از این بابت

quod زندان

quorum حدنصاب،

شماره کافی برای مذاکرات مجلس،

اکثریت لازم برای مذاکرات، حدنصاب

برای قبول یک موضوع، حداقل تعداد

برای رسمیت جلسه

Half of the members plus one

shall form a quorum.

جلسه با حضور نصف به اضافه یک عضو رسمیت

خواهد داشت.

There was no quorum to form the meeting.

جلسه به علت عدم حضور اکثریت تشکیل نشد.

quota سهم، سهمیه، سهمیه بندی

quotation اقتباس، بیان،

نقل قول، مظنه

quote نقل کردن، مظنه کردن

quoted from... به نقل از...

He quoted to have said.

بنابه گفته او، به نقل از ایشان، به نقل از او

quote part دانگ

quotidian روزانه، یومیه، پیش پا افتاده

quoting unnamed sources

به نقل از منابع گمنام

quotum نسبت، سهمیه

Quran(the) قرآن

R

rabbinate خاخام‌ها، علمای یهود
rabble توده، عوام، طبقات پست،
 انبوه حیوانات، توده عوام الناس، تجمع،
 وراجی کردن، لات لوت‌ها، اراذل
 و اوباش (در جمع)

the rabble → hoipolloi

the rabble of passions in

youth

تجمع احساسات و عواطف در جوانی

rabble rouser عوام‌فریب، هوچی،
 مردم‌انگیز

the rabble → the riff-raff

rabiator قلدر و زورگو،

کسی که بازور منظور خود را پیش می‌برد

rabid متعصب (بسیار شدید)،
 افراطی، تندرو

rabid fight جنگ سخت

rabid socialist

سوسیالیست متعصب

race نژاد، نوع

race hatred تنفر نژادی

race legislation through

Majless

قانونی رابه سرعت از مجلس گذراندن

race stand

جایگاه تماشاچیان مسابقه

race track مسیر مسابقه

racial نژادی

racial complexions

مشخصات نژادی، رنگ نژادی

racial conflicts برخوردهای نژادی

racial discrimination

تبعیض نژادی

racialism نژادپرستی

تنفر نژادی، تبعیض نژادی

racialist نژادپرست

racial segregation جدایی نژادی

racial tension تضاد نژادی،

تنش نژادی
racism تبعیض نژادی،
 نژادپرستی، راشیسم
racist نژادپرست
racist stereotypes باورهای قالبی شخص نژادپرست
rack فشار، زجر، شکنجه،
 آلت شکنجه، ویرانی، اثر، رد، ردیابی
 کردن
rack and ruin ویرانی و فنا، نابودی
The statesman racked the town to find a plot.
 سیاستمدار تمام شهر را جستجو کرد تا توطئه‌ای کشف کند.
racket کلاه‌گذاری،
 زدوبند سیاسی و مالی (مانند رشوه دادن
 به کارمندان دولتی برای پیشبرد
 مقصود خود)
racketeer کسی که بادهستکاری دیگران با تهدید و
 ارباب از مردم پول می‌گیرد، قناچاقچی
 (امریکا)
racketeering اخاذی با تهدید
off-the-record خارج از موضوع،
racy سرزنده، بانشاط،
 تندوتیز، تحریک کننده
racy criticism انتقاد تند و تیز و شدید
racy language زبان زننده
radiation پرتوافکنی، تشعشع، پرتو
radical سیاستمدار افراطی،

طرفدار اصلاحات اساسی و بنیادی،
 اصلاح طلب تندرو
radical course خط مشی اساسی
radical evils خباثت‌های ذاتی
 (ریشه‌دار)
radical independence استقلال اساسی و ریشه‌دار
radicalism رادیکالیسم
 (طرفداری از اقدامات فوری و قطعی در
 امور اجتماعی، سیاسی و اقتصادی)
radically اساساً
radical movements حرکت‌های بنیادین (بر اساس تفسیر روز)
radical party حزب طرفدار اصلاحات اساسی
radical reformers طرفداران اصلاحات اساسی
radicals رادیکال‌ها، چپ‌گراها،
 اعضای حزب رادیکال
radicals of the party اصلاح‌طلبان افراطی حزب
radicate از اصل و بنیاد استوار کردن، ریشه گرفتن
radio رادیو، بی‌سیم
radio active dust; fallout غبار رادیواکتیو
radio and television forum مجمع رادیو و تلویزیون
radio beacon ایستگاه فرستنده رادیویی

radio broadcast

پخش و سخن پراکنی به وسیلهٔ رادیو،
پخش رادیویی

radio communication

ارتباط رادیویی

radio frequency

فرکانس امواج رادیویی

radiogram گرامافون، پخش رادیویی

radiograph مخابرات رادیویی،
عکس رادیویی

radio location رادار

Radio Cooperation of

America; R.C.A.

کمپانی یا شرکت رادیویی امریکا

radio message پیام رادیویی

radio news-reel اخبار رادیویی

radio photograph عکس رادیویی

radio program parade

برنامه نمایش رادیویی

radio set دستگاه گیرندهٔ رادیو

radio studios استودیوهای رادیو

radio-telephone تلفن بی سیم،

تلفن رادیویی

radio-T.V.technical crew

عوامل فنی رادیو - تلویزیون

radish

در شوروی سابق کسی که ظاهراً
کمونست ولی قلباً به روس سفید تمایل
داشت

raff تفاله، پس مانده، آشغال،

انگل اجتماع، فردی از پایین ترین طبقه،
واژه های اجتماعی

raffle بخت آزمایی کردن

raffle off لاتاری گذاشتن

riff-raff توده های پست جامعه

raft توده، جمعیت،

روی آب شناور شدن

raft of books توده ای از کتاب

rage شدت داشتن، خشم،
جنون، شورش

ragged school

آموزشگاه مجانی برای بچه های بینوا

raggil حقه باز و متقلب

raging fire آتش سخت

rag-tag; riff-raff; babtail

;street ruff; rogues; rascals;

cadshooliganse عناصر پست جامعه،
طبقات پست اجتماع، ازادل، اوباش،
وامانندگان

raid حمله، سرقت، حمله مسلحانه،
اخذ جریمه، سوء استفاده از خزانه دولت،
شیخون، تاخت و تاز

raider تهاور،

عضو گروه ضربت، یورشی

500,000 GEM Raid(H.L)

پانصد هزار پوند جواهر به سرقت رفت.

Police Raid Smith's Flat(H.L)

پلیس به آپارتمان اسمیت حمله برد.

raiding party گروه شورش

rail به باد انتقاد گرفتن،

سرزنش کردن، توبیخ کردن
rail against the oppositions

مخالفان را به باد انتقاد گرفتن

rail at a religion

حمله انتقادآمیز به مذهب

raillery ناسزاگویی، توبیخ و عدالت

railphone تلفن رادیویی داخل قطار

railroad

بازندانی کردن از شر کسی راحت شدن (با
 اتهامات جعلی)، راه آهن، گذراندن
 (سریع)

railroad a bill through Majless

لایحه‌ای را با سرعت از مجلس گذراندن

raim آزادسازی، فدیة، خرید

raise تهییج و تحریک کردن،
 عصبانی کردن، برپا کردن، ترقی دادن،
 مطرح کردن

raise a blockade رفع مانع کردن،
 از بلوکه درآوردن

**raise a country's international
 profile**

وجه بین‌المللی کشوری را افزایش دادن،
 وجهه کشوری را بالا بردن

raise a flag پرچم زدن یا بالا بردن

raise an injunction

حکم دادگاه را لغو کردن

raise cain بلوا راه انداختن،
 آشوب کردن

raised print

چاپ برجسته مخصوص نابینایان

raise hackles

عصبانیت و خشم ایجاد کردن

raise money

به منظوری پول جمع کردن

raise the dead

مردگان را زنده کردن

raise the issue in a meeting

موضوع را در جلسه مطرح کردن

raise the masses

برانگیختن توده‌های مردم

raise the siege شکستن محاصره

raise the town شهر را برانگیختن

He was raised to great titles.

او به مقامهای بالایی نایل شد.

raison d'être علت وجودی

raj حکومت، دولت (هندی)

raka کشیش بودایی

rake کنکاش کردن

rake-helly اهل فسق و فجور

rake-off

رشوه یا پول غیر مشروعی که بدون
 استحقاق دریافت شود، حق و حساب

rakery بدکاری، هرزگی، الواطی

ralliance جمع آوری دوقرینه،
 تجدیدقوا

rally دوباره جمع آوری کردن،

صف آرایشی کردن، دوباره جنگ
 به پا کردن، نیروی تازه دادن، تقویت

کردن، تقویت قوای ارتش در اثنای
 جنگ، نیروهای حیاتی خود را جمع

کردن	
rallying cry	فریاد، خروش
ram	توپخانه آبی، توپخانه جنگی
ram a gun	سینه زدن به تفنگ
rambling	پرت و پلا، بی ربط، سرگردان، ولو، خودرو
rambling talk	حرف بی ربط
ramifications	شعبه ها، فرعی ها، شاخه ها
ramiform	
	به شکل شاخه منشعب شدن
ramify	شاخه شاخه شدن
rancorous	
	دارای عداوت و دشمنی دیرینه، کینه جو
rancors/ours	عداوتها، کینه توزی ها
random	زور، یورش، حمله، الله بختگی
random sample	
	نمونه گیری تصادفی
range	تیررس، بُرد، بُرد گلوله
range light	چراغ دریایی (برای هدایت کشتی ها)
ranger	جنگلبان، تفنگدار سواره، تکاور، کماندو
rank	صف، مقام، ردیف، پایه سربازی، درجه، به صف آوردن، درجه بندی کردن
the rank and file	
	افراد عادی جامعه غیر از رهبران آنان
ranking	رتبه

ranking delegation

هیئت عالی رتبه	
rank of admiral	مقام دریاداری
the rank of file of society	
	افراد عادی جامعه
<i>The taxis are on the rank.</i>	
	ناکسی ها (در ایستگاه خود) ردیف ایستاده اند.
ransack	
	اموال مسروقه را جستجو کردن، همه جا را جستجو کردن
rap	به سختی انتقاد کردن، به شهادت دروغ دادن، شکایت رسمی
rapacious	طماع، غارتگر، درنده
rapacious invaders	
	مهاجمین غارتگر
rapacious	طماع
rapid	سریع
rapid deployment	واکنش سریع، کاربرد سریع
rapid reactionary force	
	نیروی واکنش سریع
rapine of people's property	
	غارت اموال مردم
rapport	حسن تفاهم، تفاهم
rapporteur	مخبر (کمیسون)
rapprochement	
	ایجاد روابط حسنه، تمایل به دوستی، تجدید روابط دوستانه
rapturist	متعصب در دین، فدایی راه دین

rascal رذل، اوباش، رند
rascalism رذالت، پست فطرتی، رندی، رندی گری
rascality پستی، بی شرفی، رذالت
rascals → rag-tag
rash statements گفته‌های نسنجیده، بیانات ناپخته
rat خائن به اعتصاب، رفیق نیمه راه، جاسوسی کردن
ratable مالیات بردار، مشمول مالیات
ratable property اموال مشمول مالیات
rate نرخ، میزان، مقدار، آهنگ، مظنه، قیمت، درجه
rate of economic growth آهنگ رشد اقتصادی
rate of exchange نرخ (متغیر) ارز
rates عوارض، نرخها
ratification بستن عهدنامه، تصویب، تصدیق، تأیید امتیاز
ratify تصویب کردن قانون، تأیید کردن قرارداد با امضا
ratify a bill لایحه را تصویب کردن
ratify the contract قرارداد را تصویب کردن
ratify the treaty عهدنامه را تصویب کردن
rating میزان توجه به برنامه‌های رادیویی و تلویزیونی

ratlocination ارائه دلیل، استدلال
ration جیره، جیره‌بندی کردن
rational منطقی، معقول، عقلی
rationale دلیل اساسی
rational Islam اسلام منطقی
rationalist پیرو اصالت عقل، خردگر، عقل‌گرا
rationalization دلیل تراشی، انطباق، توجیه، عقلانی کردن، اصول عقلانی
rationing جیره‌بندی
rations خواربار، جیره
ration the inhabitants of a besieged city جیره‌بندی برای اهالی شهر محاصره شده
ratter خائن به حزب خود، کارشکن
ratting خیانت به اعتصاب، خروج از حزب خود، روگردانی از حزب خود
rattlesnake مارزنگی
ravage تاخت و تاز و ویران کردن، غارت، خرابی
ravages of war خرابیهای جنگ
rave ستیزه کردن، جار و جنجال به راه انداختن، چرندگفتن
ravenous nations ملل حریص
raving lunatic دیوانه زنجیری
ravish تجاوز جنسی کردن، به زور جماع کردن (بازن)، چاپیدن، به اسارت بردن، غرق مسرت کردن،

مسحور کردن
raw آدم ناشی، بی تجربه، کال، خام
raze/raise کوبیدن، از بین بردن
 به کلی ویران یا خراب کردن
raze a town to the ground
 شهری را با خاک یکسان کردن
raze to ground
 با خاک یکسان کردن
R.C.A. → Radio Cooperation
of America
R.D.P. → Reunification
Democratic Party
reach alarming proportion
 به مقیاس وحشتناکی رسیدن
reach an agreement
 به توافق رسیدن
reach a stage به مرحله‌ای رسیدن
reaction ارتجاع، عکس العمل
reactionarism سیاست ارتجاعی
reactionary ارتجاعی، مرتجع
reactionary back-lash
 واکنش سریع ارتجاعی
reactionary forces
 عوامل ارتجاعی، نیروهای ارتجاعی
reactionary heads سران مرتجع
reactionary states
 دولتهای مرتجع
reactionist شخص مرتجع
reactivate فعال کردن
 دوباره به کار انداختن

تعبیر کردن، استنباط کردن،
 تمام کردن، قرائت کردن
The bill was read for the first time.
 شور اول لایحه به پایان رسید.
read a discourse
 مذاکره‌ای را دنبال کردن
reader خواننده، قاری
readily به آسانی، بار غبت
reading شور در مجلس،
 تفسیر، نظریه
the reading class
 طبقه روزنامه خوان
readingdom
 طبقه اهل مطالعه (در جامعه)
readvertency تجدیدنظر،
 مرور ثانوی
ready for press آماده چاپ
ready for service certificate
 برگه آماده به خدمت
reaffirm دوباره تأیید کردن
reaffirm one's commitment
 تعهد خود را با امضا تأیید کردن
express regret over
 ابراز تأسف کردن
real estate company
 بنگاه معاملات ملکی
real estate speculation
 احتکار زمین، بورس بازی زمین
realism واقع گرایی، واقع بینی،
 رئالیسم

realization درک
realm حیطه، قلمرو، حوزه
real politics سیاست عملی
real will اراده واقعی دولت که ناشی از ملت است
ream پانصد ورق روزنامه و کتاب
two reams of paper دو بند کاغذ
re-appropriation of personnel in organs and organizations بازسازی نیروی انسانی ارگانها و سازمانها
rear جبهه را تقویت کردن، عقب
rear admiral دریاسالار
rear defences سنگرهای دفاعی پشت جبهه را تقویت کردن
rear flag pole برافراشتن پرچم
rear guard → arrear-guard
rearm تجدید سلاح کردن
rearmament تجدید تسلیحات
rear one government on the ruins of another دولتی را بر روی ویرانه‌های دولت قبلی ایجاد کردن
reason استدلال کردن، تعقل کردن، دلیل، برهان
reasonable منصفانه، منطقی، مناسب، معقول
reason of state به علت مصالح عالیه مملکتی، از لحاظ

حفظ مصالح کشور
reassert دوباره طرح دعوی کردن، تجدید ادعا کردن
reassume از سر گرفتن، مجدداً در شغلی تثبیت شدن
rebel شورش کردن، شورش، شورشی، عصیانگر، یاغی
rebeldom منطقه تحت اشغال یاغیان، یاغیگری
rebellion شورش، یاغیگری، عصیان
rebellious متمرّد، سرکش، یاغی، شورشی
Rebels خوارج، شورشیان، یاغیان
rebels camp اردوگاه شورشیان
rebroadcast بازپخش (کردن)، پخش مجدد (از رادیو و تلویزیون)
rebuff جلوگیری، تودهنی، رد احسان، شدیداً رد کردن
rebuild bilateral ties برقراری دوباره روابط دوجانبه
rebuke سرزنش یا توبیخ کردن
rebuttal → denial
rebutter جواب رد
recalcitrant متمرّد، سرکش، خودسر
recalcitrate پشت پا زدن به، تمرد کردن
recalcitrate against the regulations نسبت به مقررات تمرد کردن
recall فراخواندن، احضار، لغو و ابطال نمایندگی مجلس به وسیله

مراجعه به آرای مردم
recall an ambassador from his
post to his own country
 فراخوانی یک سفیر از کشوری به کشور
 خویش

recallist

طرفدار مراجعه به آرای عمومی در مورد
 لغو اعتبارنامه نماینده مجلس
recant پشت پا به مسلک خود زدن،
 دست از عقیده خود کشیدن، حرف خود
 را پس گرفتن، انکار کردن

recapitulate an argument

دعوایی را مرور کردن

recapitulate the main parts of

one's speech

رئوس سخنان خود را تکرار کردن

recapitulation خلاصه، مرور، تکرار،
 خلاصه سازی، مجمل

recapitulation of speech

خلاصه سخنرانی

recapture دوباره در اختیار گرفتن،
 پس گرفتن

recede کناره گیری کردن،
 اعاده کردن، بازگرداندن به

president receded from his

position.

رئیس جمهور از مقام خود کناره گیری کرد.

receipts درآمدها

receipts and expenditures

هزینه‌ها و درآمدها

receive دریافت کردن،

به حضور پذیرفتن

receiver گیرنده، دریافت کننده

receive the ambassador

به حضور پذیرفتن سفیر

receive the news

خبر را دریافت کردن

receiving station

ایستگاه گیرنده اخبار رادیویی

recension چاپ تازه،

چاپ اصلاح شده، تجدید چاپ

recent اخیر

recent events وقایع اخیر

recent overtures پیشنهاد های اخیر

receptivity قابلیت دریافت پیام

recess عقب نشینی، کناره گیری،

فترت، دوره فترت، تعطیل موقتی، موقتاً
 تعطیل کردن

recession رکود، افت، پس نشینی،

رکود نسبی، انزوا، عقب نشینی

recidivism تکرار عمل ضد اجتماعی

reciprocal دوجانبه، عمل متقابل

reciprocal affection تأثیر متقابل

reciprocal agreement

قرارداد دوجانبه

reciprocally به طور دوجانبه

reciprocal understanding

تفاهم دوجانبه

reciprocate مقابله به مثل کردن،

عمل متقابل انجام دادن

reciprocity جبران، معامله به مثل، معاوضه

reckon حساب کردن، محسوب داشتن، حدس زدن، در نظر گرفتن

reckon without one's host تنها به قاضی رفتن

reclaim پس گرفتن، استرداد کردن، تقاضای مجدد کردن، مجدداً ادعا کردن، تقاضای اعاده مال متعلق به اتباع خود را از کشوری دیگر کردن

reclamation; restoration; پس‌گیری، استرداد، **restitution**

اصلاح وضع، غرامت، دوباره به حکومت رسیدن

reclame اعلان، نطق تبلیغاتی، تبلیغ **reclusion** انزوا، گوشه‌نشینی، تبعید، حبس

recognition استنطاق، بازپرسی، شناسایی کشورها، شناسایی استقلال

recognition de facto شناسایی بالقوه

recognition de jure شناسایی رسمی (بالفعل)

recognitory تشریفات معرفی رسمی

recognizance/recognisance تعهدنامه، وجه الضمانه

recognize an ambassador به رسمیت شناختن سفیری

recognize an obligation

به تعهدی اعتراف کردن

recoil عدول، پس زنی، بازگشت

recoil from formalism

عدول از آداب رسمی

recollect سروصورت دادن به، خود را جمع و جور کردن

recollect routed troops جمع‌آوری دوباره سپاهیان متفرق

recommend توصیه کردن

recommerce از سرگرفتن دعوا

recommit دوباره به کمیسیون بازگرداندن یا ارجاع کردن

recommit a bill لایحه‌ای را به کمیسیون بازگرداندن

recompense good with evil جواب خوبی را با بدی دادن

reconceptualization مفهوم‌سازی مجدد

reconcilable → corrigible

reconcile آشتی دادن، صلح دادن، تصفیه کردن، آشتی کردن، برطرف کردن (اختلاف)

reconciliation رفع اختلاف، اصلاح، سازش، آشتی

reconduction بازگشت به وضع نخست

reconnaissance بازدید مقدماتی، تحصیل اطلاعات مقدماتی، عملیات

اکتشافی، عملیات جاسوسی، دیده‌وری

اکتشاف، شناسایی	
reconnaissance mission	
هیئت اطلاعاتی گشت، مأموریت اکتشافی	
reconnaissance plane	
هوایمای شناسایی (گشت)	
reconnaissance satellite	
ماهواره اکتشافی	
reconnoiter[re]	
اطلاعات مقدماتی از وضع دشمن به دست آوردن	
reconstruction	نوسازی،
تجدید سازمان	
reconstruction boom	
ترقی در برقراری یک رابطه سیاسی	
reconstruction project	
طرح بازسازی	
reconvention	عرض حال جدید،
تجدید جلسات پارلمان	
reconversion	اعاده مالکیت
record	صورت مذاکرات،
صورت جلسه، ثبت کردن، ضبط کردن	
recording operator	اپراتور ضبط
record number of something	
بالاترین رکورد	
records	اسناد، مدارک، سوابق
recoup	جبران کردن، تلافی کردن،
تاوان دادن	
recoup part of a loss	
قسمتی از خسارتها را جبران کردن	

recourse	از سر گرفتن،
متوسل شدن به، نجات دادن	
recovert	
کسی که تغییر عقیده و مسلک داده	
recreant	بزدل، تسلیم شو، عهدشکن
recredential	
وابسته به اعتبارنامه بازگشت سفیر از محل مأموریت	
recrimination	ردتهمت
recruit	نیروی تازه گرفتن،
سربازگیری کردن، تجدید نیرو کردن،	
مهمات تازه رساندن	
recruit an army with new men	
نفرات جدیدی پذیرفتن (برای ارتش)	
recruitment	سربازگیری
recruit of trainers	استخدام مربیان
rectain	بازداشت کردن،
در ذهن نگهداشتن	
rectification; adjustment	
;adaptation; modification	
جرح و تعدیل	
rectifying device	دستگاه غلط گیر
rectigraph	
دستگاه عکسبرداری از روی اسناد و اوراق	
rectitude	قضاوت صحیح
rector	رئیس دانشگاه،
رئیس بنگاه مذهبی، رهبر، پیشوا	
recuperation	تجدید قوا،
جبران خسارت، بهبودی	

red طرفدار انقلاب سرخ، کمونیست
redaction سردبیری، چاپ تازه، ویرایش، ویراستاری
redactor ناشر، سردبیر، ویراستار، ویرایشگر
red army ارتش سرخ
red army faction جناح ارتش سرخ
red carpet (the) استقبال رسمی، ضیافت باشکوه، خوشامدگویی مجلل
red coat سربازانگلیسی
Red Crescent هلال احمر
red cross صلیب سرخ
rede گزارش کردن، آماده کردن، مشورت
redeem ازگرو درآوردن، بازخریدن، جبران کردن، نجات دادن، فدیہ دادن
redeem mortgaged land ازگرو درآوردن زمین رهنی
redemption با پول آزاد کردن، فدیہ، بازخرید
redemption of war prisoner استرداد اسیران جنگی
redemptive رهایی بخش
red guard ارتش سرخ
red hand آلوده به جنایت، خون آلود
red-handed; in the very act درحین ارتکاب جرم
red hot debate مناظره بسیار پُر حرارت (تند)
red hot news خبر داغ تازه

red hot radical رادیکال پُر حرارت
red ink budget خطر کسر بودجه
red light district محله فاحشه خانه
red message تلگراف شبانه
red minded دارای تفکر انقلابی
red republican جمهوریخواه افراطی
redress به شکل سابق خود درآوردن، جبران کردن، جرح و تعدیل کردن، از شکایت کردن منصرف شدن، اصلاح کردن
redress damage جبران خسارت کردن
the reds کمونیست ها
red tape تشریفات رسمی، دیوان سالاری، روال کار اداری، کاغذبازی
red tapism کاغذبازی، قرطاس بازی اداری، رعایت تشریفات اداری به حد افراط
reduce تقلیل درجه یا مقام دادن، کم کردن
reduce misunderstanding کاهش دادن سوء تفاهم
reduce tention تشنج را کم کردن، تشنج زدایی کردن
reduction in rank مجازات تأدیبی، تنزل رتبه
reduction of budget تقلیل بودجه
reel حلقه فیلم سینما
reelection تجدید انتخابات، انتخابات مجدد

re-encounter جنگ تن به تن کردن،

re-established order

نظم تجدید شده، نظم نوین

برخورد خصمانه کردن

reestablishment of diplomatic

relations

برقراری مجدد روابط سیاسی

refer a bill to a committee

لایحه‌ای را به کمیسیون ارجاع دادن

reference ارجاع، مرجع، برگشت

in reference to در اشاره به، عطف به

referendal

مربوطه به مراجعه به آرای عمومی

referendum

مراجعه به آرای عمومی، همه پرسی،

کسب تکلیف نماینده سیاسی از دولت

متبوع خود، نامه کسب دستور (که

سفیر به دولت خود می نویسد)

refined calculations

محاسبه‌های دقیق

refinery

پالایشگاه

reflections

تراوشهای فکری

reflexive response پاسخ انعکاسی

reflux جذر کردن، سیرقه‌قرایی

reform تهذیب کردن، اصلاح کردن،

نهضت مذهبی و ادبی، بهسازی کردن

reformable → corrigible

reformada طرفدار اصلاحات

reform a man انسانی را تهذیب کردن

reformation اصلاح

reformation in the social

reformation period دوره اصلاحات

structures of the country

اصلاحات اساسی در ارگانهای اجتماعی کشور

reformative measures

تهذیب کردن، اصلاح کردن،

reformative school

مدرسه تهذیب و ارشادگمراهان

reformatory school

مدرسه هدایت و تهذیب مجرمین،

مدرسه تهذیبی

reformer; reformist اصلاح طلب

reformist → reformer

reform program برنامه اصلاحات

refrain from an action

اجتناب کردن از عملی، خودداری کردن

از انجام کاری

refugee → political asylum

refugee camp

اردوگاه آوارگان یا پناهندگان

refusal امتناع، استنکاف، رد

refusal انکار، تکذیب، ابطال، امتناع

refutation رد دلیل، جرح دلیل، تکذیب

regard بابت، توجه، رعایت

regarding درباره، راجع به

regardless صرف نظر از

regardless of their number

صرف نظر از تعدادشان

with regard to your enquiry

در موضوع تحقیق شما
regency نیابت سلطنت
regenerate society حیات تازه بخشیدن به جامعه
regenerative حیات بخش، جان بخش، احیا کننده، سازنده، خلاق
regent نایب السلطنه، نایب الحکومه
regicide شاه کشی، شاه کش
regid غیر قابل انعطاف، محکم، سخت
regie اداره امور مربوط به عموم به وسیله ادارات دولتی، سیستم اخذ مالیات
regifuge اخراج پادشاه، فرار پادشاه
regime طرز حکومت، رژیم
regiment اداره حکومت، رژیم، هنگ، اداره کردن
regiment staff ستاد هنگ
regiment the industries of a country صنایع کشوری را تنظیم و اداره کردن
region ناحیه، حوزه، حدود
regional conflicts درگیریهای منطقه‌ای
regionalism ناحیه گرایی
regional issues مسائل منطقه‌ای
regional media رسانه‌های منطقه‌ای
regional organization سازمان منطقه‌ای
regional reserve ذخیره منطقه‌ای
regional security امنیت منطقه‌ای

regional stability ثبات منطقه‌ای
region of law حکومت قانون
registration of documents and lands اداره ثبت اسناد و املاک
registry office اداره ثبت
registry office of civil status اداره ثبت احوال
regulate یکدندگی، خشکه مقدسی، سخت گیری و تعصب در دینداری
regorism اختار کردن، یکجا خریدن و خرده فروختن
regrede سیر قهقرایی کردن، عقب رفتن
regress به انحطاط گذاشتن، سیر قهقرایی، برگشت، تنزل، ترقی معکوس
regression بازگشت، سیر قهقرایی
regressive بازگشت کننده
regressive tax مالیات نزولی
regret تأسف، افسوس، پشیمانی
regular army ارتش منظم
regulate منظم کردن، میزان کردن
regulate prices تعدیل کردن قیمت‌ها
regulate the strategy تعدیل کردن مسابقه سلاح‌های استراتژیکی
arms-race تعدیل، آیین نامه، تنظیم
regulation مقررات
regulations به شهرت و اعتبار اولیه رساندن، اعاده
rehabilitate

حیثیت کردن، اعاده اعتبار کردن
rehabilitate a country

سروسامان مجدد دادن به کشور

rehabilitation اسکان، اعاده حیثیت

re-hearing تجدید محاکمه

تجدید نظر، استماع مجدد

rehearse تمرین کردن

کلمه به کلمه تکرار کردن [پشت صحنه]

reich رایش

reign حکومت، حکمرانی، سلطنت

reign of terror حکومت وحشت

reimburse جبران کردن، پرداختن

کارسازی کردن

reimburse the expenses of the

war

مخارج جنگ را پرداختن یا جبران کردن

reimpose اسکناس جدید چاپ کردن

دوباره مسلط شدن، به چاپ رساندن

reinforce نیروی تازه فرستادن

بانیروی امدادی تقویت کردن، نیروی

کمکی فرستادن

reinforced concrete بتن آرمه

reinforcement تقویت، استحکام

نیروهای امنیتی، تجدید قوا، نیروهای

امدادی

reinforcement troops نیروهای امداد

reins اختیار، زمام

reinstale دوباره گماشتن

ابقا کردن (به مقام سابق برگرداندن)

reintegrant رفع تصرف عدوانی

استرداد ملک غصب شده

reintegrate جمع آوری و متحد کردن

سروسامان تازه بخشیدن

reissue چاپ مجدد

دوباره منتشر کردن

reiterant تکراری

reiterate تکرار کردن، ذکر کردن

تصریح کردن

reiteration حرف خود را تکرار کردن

reject نپذیرفتن، پس زدن، رد کردن

reject a candidate

کاندیدایی را رد کردن

rejectamenta تفاله

آشغال [تفاله های جامعه]

reject a request تقاضا را رد کردن

rejection رد، عدم قبول، پس زدن

rejoicing news اخبار شادی آور

rejoin دفاع کردن

به عنوان دفاع سخن گفتن، جواب دادن

پاسخ دادن، دوباره ملحق شدن

rejuvenate حیات قوی بخشیدن به

relate تعریف کردن، گزارش دادن

relater خبر دهنده، قصه گو

relation دخل، رابطه، نسبت، ارتباط

relations مناسبات، روابط

relationship رابطه

relative majority اکثریت نسبی

relatrix خبر دهنده زن

relavate مربوطه

relaxation سست کاری، تخفیف

تسلیم به مقامات مسئول برای مجازات
relay
 دستگاه تقویت نیروی برق با رادیو و
 تلگراف، ایستگاه تقویت کننده، تقویت
 کردن

relay broadcast
 گرفتن اخبار رادیوهای راه دور به وسیله
 دستگاه تقویت کننده

release منتشر کردن،
 آزاد کردن، ترخیص کردن (از گمرک و
 بیمارستان)

release a firm date
 تاریخ معینی را اعلام کردن

release a statute
 قانونی را منتفی کردن

released منتشر شده

release date
 تاریخ انتشار اخبار یا شماره روزنامه

released person شخص بخشوده

release the front news
 اخبار جبهه جنگ را منتشر کردن یا
 افشا کردن

releasor افشا کننده، ترخیص کننده

relentless criticism انتقاد بیرحمانه

relentless person
 شخص سفاک و بیرحم

reliable source منبع موثق

reliance موجب اطمینان خاطر

reliance on promises
 متکی به وعده‌ها

relics آثار، بقایا

relief اعانه، کمک، امداد

relief association انجمن اعانه ملی

relief camp اردوگاه امداد

relief commodity کمکهای جنسی،
 اجناس امدادی

relief of sentry
 به پاسدار راحت باش دادن، پاس بخش
The news relieved him.

خبر خیالش را راحت کرد.

relieve برکنار کردن،

اخراج کردن، مرخص کردن، راحت
 کردن خیال

relieve a besieged town
 به شهر محاصره شده کمک رساندن

relieving the enemy
 به دشمن کمک کردن

religio
 ترس و وحشت اولیه بشر در برابر
 پدیده‌های مجهول، مذهب، کیش

religionism تعصب مذهبی، دینداری

religio-political activities
 فعالیتهای مذهبی - سیاسی

religious belief
 ایمان مذهبی

religious bigotry تعصب مذهبی

religious canons
 قوانین، احکام شرعی

religious ceremonies
 تشریفات مذهبی

religious community امت،

جامعه مذهبی

religiose روحانی فاسد و بدکار،

مقدس مآب دین فروش

religiousity دین پرستی

religious leadership ولایت فقیه

religious liberty آزادی مذهبی

religious mission

مرکز مبلغین مذهبی، هیئت اعزامی یا

مبلغین مذهبی

religiousness دین پرستی

religious obligation تکلیف شرعی

religious practice مراسم مذهبی

relinquish صرف نظر کردن، ترک کردن

relinquish chemical weapons

کنار گذاشتن سلاحهای شیمیایی

reluct جنگیدن،

مقاومت کردن، بی میلی نشان دادن

reluctance بی میلی، اکراه

reluctate بیزاری نشان دادن،

در مقابل کسی ایستادگی کردن، مخالفت

کردن

remain باقی ماندن، ماندن، بجاماندن

remain in stalement

به حالت رکود باقی ماندن

reman نفرات تازه دادن،

نیروی تازه بخشیدن به

remand بازداشت مجدد،

به بازداشتگاه برگرداندن

remark ملاحظه کردن،

اظهار نظر کردن، نظر دادن

remediable → corrigible

remedial class کلاس تقویتی

remediate پیش از وقت فکر کردن،

از پیش تصمیم گرفتن

remedy اصلاح، علاج

Remembrance Day روز بزرگداشت

(به مناسبت کشته شدگان جنگ در کانادا)

remembrance day → armistice day

Remembrance Sunday

یکشنبه بزرگداشت (به مناسبت کشته

شدگان جنگ در انگلیس)

reminiscences خاطرات،

یادبودها، نشانه‌ها

reminiscences of school days

خاطرات دوران تحصیلی

remissible صرف نظر کردنی،

بخشیدنی، قابل عفو

remission اغماض، چشم پوشی،

عفو، مغفرت، آمرزش

remissions بخشودگیهای

(مالیات و غیره)

remilt بخشیدن، معاف کردن، آمرزیدن

remittance man

شخص مقیم خارج که با پول رسیده از

میهن زندگی می‌کند

remodel تجدیدسازمان

remonetize دوباره رایج کردن

remonstrate بادلل تعرض کردن

remount دوباره بالارفتن

removal برداشتن، عزل کردن،
رفع، نقل مکان، برچیدن

removal of American military

bases

برچیدن پایگاههای نظامی امریکا

remove برداشتن، جابجا کردن،
معزول کردن، برچیدن

remove misunderstanding

رفع کردن سوء تفاهم

remunerate پاداش دادن به،
تاوان دادن

remuneration اجر، پاداش

renegade/renagate

عیسوی مسلمان شده، مرتد، برگشته،
از دین خود برگشتن، تغییر مذهب یا خط
مشی سیاسی، خیانت به حزب
خود کردن

renaissant وابسته به دوران رنسانس

render انجام دادن، جبران نیکی،
جبران خدمت و پذیرایی کردن

render a city شهری را تسلیم کردن

render aid کمک کردن

render a message پیامی را رساندن

render evil for evil

در مقابل بدی، بدی کردن، تلافی کردن

rendering ترجمه، تفسیر

render judgement قضاوت کردن

render useless

از چیز انتفاع انداختن، ساقط کردن

rendezvous وعده گاه، پاتوق،

اجتماع مردم، محل تجمع کشتیها و
رزمناوها، نیروهای خود را جمع کردن

renege

ترک تابعیت کشور یا دین خود را کردن

renew تجدید کردن

renewal احیا، دوباره سازی
تجدید

renewing treasury bills

تجدید اسناد خزانه

renitency استقامت،
مقاومت در برابر فشار و زور

renounce صرف نظر کردن، انکار کردن،
کناره گیری کردن، اعلان کردن،
چشم پوشی کردن

renouncement; connivance

چشم پوشی

renounce one's citizenship

ترک تابعیت کردن

renown شهرت، آوازه، معروفیت

renunciation برائت، چشم پوشی،
کناره گیری

renvoi/renvoy

تبعید شخص خارجه و برگرداندن او به
کشور خود

reopening بازگشایی، از سرگیری

reopen talks از سر گرفتن مذاکره

repair عمران و آبادی ایجاد کردن،
جبران کردن

reparations for war damages

غرامتهای جنگی

repartee حاضر جوابی

repatriate به میهن خود برگرداندن،
(کسی که پس از ترک تابعیت مجدداً به
تابعیت کشور خویش در می آید)

repatriate refugees

پناهندگان را به کشور خود برگرداندن

rapatriation of prisoners of war

باز پس دادن اسرای جنگی

repay تلافی کردن

repayment بازپرداخت، تلافی

repeal لغو کردن، الغا، فسخ،
از تبعید بازگرداندن

repeating rifle تفنگ، مسلسل

repel دفع کردن

repelling force نیروی تدفع کننده

repel massive attacks

دفع حمله های سنگین

rependant پشیمان، نادم

repent توبه کردن از، تغییر عقیده دادن

repentory توبه کردنی

repercussion تأثیرگذاری، انعکاس

repleve بآوردن تأمین از توقیف درآوردن

replica المثنی

repose پاسخ گفتن،

به مقام اول رساندن، به شغل سابق
منسوب کردن

report خبر، گزارش، خبر آوردن

reportable گزارش کردنی، قابل گزارش

reportage گزارش، شرح، جریان امر

report card کارنامه دانشجوئی،

کارنامه (آموزش)

reportedly از قرار اطلاع رسیده،

بنابه گزارش رسیده

reporter گزارشگر، خبرنگار

the report goes چنین گویند:

reportorial

وابسته به خبرنگار یا خبرگزاری

reposit کنار گذاشتن، ذخیره کردن

repository شخص معتبر،

صندوق سپرده، مخزن، گنجینه

repossession تصرف، ضبط

reprehend عیب جویی کردن،

توبیخ کردن

represent ارائه دادن، نشان دادن

represent a shift

نمودار شدن یک تغییر

representation proportionate to

the population

تعیین نماینده به تناسب جمعیت

representations سفرا و نمایندگان

representative نماینده،

وابسته به نمایندگان، نماینده دولت،

وکیل، جانشین، وارث، قائم مقام

representative form of

government طرز حکومت پارلمانی

representative government

دولتی که بانظرات نمایندگان ملت در

اداره امور کشور خود را دولت دانسته

و با قوانین مجلس کارها را اداره

می کند

representative of respected

country نماینده کشور مربوطه

representing به نمایندگی

repress در خود خفه کردن،

سرکوب کردن (جلوی گسترش چیزی را گرفتن)

repression جلوگیری، منع،

سرکوبی (روانی)، واپس زنی

repressive communication

ارتباط سرکوب کننده

repressive measures

اقدامات بازدارنده

repress sedition

سرکوب کردن آشوب، فتنه را خواباندن

reprieval عقب انداختن مجازات،

تعویق اعدام

reprieve → reprieval

reprimand¹ توبیخ رسمی،

تنبيه انتظامی، تنبيه اداری

reprimand² → row

reprint چاپ مجدد کردن، چاپ مجدد

reprint edition چاپ جدید

reprisal تلافی، انتقام،

مقابله به مثل، گرفتن اتباع بیگانه یا غصب دارایشان به عنوان تلافی

reprise تلافی کردن

reproach سرزنش کردن، توبیخ کردن

reprove توبیخ کردن،

سرزنش کردن، ملامت کردن

reproving گله آمیز

republic جمهوری

republicanism جمهوریخواهی،

جمهوریت، اصول و خط مشی سیاسی

حزب جمهوریخواه

republican party

حزب جمهوریخواه

republican rally

تظاهرات جمهوریخواهان

republican system of government

نظام حکومت جمهوری

republic army ارتش جمهوریخواه

repudiate نشناختن یا انکار کردن،

تکذیب کردن

Iran Repudiates Pan Am Crash

Smear(H.L)

ایران اتهام سقوط هواپیمای پان امریکن را تکذیب کرد.

repudiation → denial

repugnant مخالف، ناسازگار، تنفرآمیز

The statute is repugnant to the constitution.

قانون مزبور مخالف قانون اساسی است.

the repugnant mass

توده مردم سرکش

repulse دفع کردن، شکست دادن

repulse counter-attack

دفع ضد حمله

repulsion دفع

reputation نام نیک، اعتبار، شهرت

at the request of...

	بر حسب تقاضای...
require	درخواست کردن
requisite	شرط لازم
requisition	درخواست، تقاضا، بازگیری، مصادره، درخواست رسمی
requisition for money	درخواست پول
requisitor	کسی که تعهدنامه را امضا می‌کند، ادعانامه دادستان برای مجازات متهم
requital	جبران تاوان، عوض، عقوبت
requite evil for evil	بدی را با بدی پاداش کردن
requitement	تلافی، جبران
rescue	نجات
rescue mission	عملیات نجات، مأموریت نجات
rescue team	تیم نجات
rescussor	متمرد نسبت به قانون
research	پژوهش، تحقیق، تفحص، کاوش، تجسس
resentment	رنجش، دلخوری، ناخشنودی
reservation	حق شرط (مثلاً یکی از طرفین اعلام می‌کند که می‌خواهد معاهده را به هم بزنند یا تغییر دهد)، نگهداری، حفظ، نگهداشت
reserve	ذخیره، اندوخته، عضو علی‌البدل، قطعی

reserve combat division	لشکر رزمی احتیاطی
reserve corps	لشکر ذخیره
reserve price	بهای قطعی
reserves	ذخایر
<i>All reserves have been depleted.</i>	
	تمام ذخایر خالی شده است.
resgestae	حقایق عینی
reshuffle → government shake up	ترمیم کابینه
reshuffle cabinet	ترمیم کابینه
reside	اسکان دادن، سکنی گزیدن، مقیم بودن، ماندن (در ذهن)
residence	محل اقامت، اقامتگاه
residence card	پروانه اقامت
residence permit	جواز اقامت
residencer	عضو جماعت روحانیون، ساکن در یک محل
residency	سفیر بیگانه، محل اقامت، محل اقامت نماینده دولت در کشور تحت‌الحمايه خود، پزشک مقیم
resident	مقیم، نماینده سیاسی در دربار مستعمره
resident alien	بیگانه مقیم در یک کشور
residential areas	مناطق مسکونی
resident political agent	نماینده سیاسی مقیم شهر یا کشوری
resign	استعفادادن، واگذار کردن، دوباره

امضا کردن، تفویض کردن، سپردن
 کناره گیری، استعفا، تفویض،
resignation تسلیم
resignation of nationality
 ترک تابعیت، ترک ملیت
resigned استعفاداده، استعفاداد
resign one's seat
 کرسی خود را از دست دادن
resist مقاومت کردن،
 دفع کردن، ایستادگی کردن، استقامت
 کردن
resist an attack
 حمله ای را دفع کردن، در مقابل حمله
 مقاومت کردن
resistance مقاومت، ایستادگی
resistance groups
 نیروهای مقاوم، گروه های مقاومت
resistance strongholds of
districts' mobilization
 پایگاه های مقاومت بسیج محله ها
resistance to occupation
 پایداری در برابر اشغال بیگانگان
resolute شخص از جان گذشته،
 دارای عزم راسخ
resolute young man جوان باعزم
resolution قطعنامه،
 (متنی که میتینگها، بحث های مجمعی و
 کنگره ای را به پایان می رساند)
resolve اعلامیه یا اطلاعیه رسمی، عزم
be resolved باعزم، دارای عزم،

مصمم
resort متوسل شدن، پناهنده شدن،
 دست به دامن (کسی) شدن
resource منبع، منبع درآمد
respect جنبه، زمینه، احترام،
 ملاحظه، حیث
respectable قابل احترام
respecting در مورد، درباره
 عطف به، در موضوع
respective مخصوص خود، خود،
 مربوطه، مربوط به خود
respective country کشور متبوع
respective government
 دولت مربوط، دولت متبوع
in all respects
 از کلیه جهات، از هر لحاظ
in any respects
 به هر حال، به هر صورت
with respect to در رابطه با،
 با توجه به
respite مهلت دادن به، فرجه، مهلت
respond to برگرداندن، جواب دادن
respond to an agreement
 جواب ایرادی رادادن
response پاسخ، تأثیر،
 حرکت متقابل، پاسخ اعتراض رسمی
responseless بی جواب
responsibility مسئولیت
responsible authorities
 مسئولین، مقامات مسئول

responsive letter نامه جوابیه

rest بقیه

restitution¹ → reclamation

restitution² → denial

restoration → reclamation

restoration of chattels

اعاده اموال، استرداد اموال

restoration of order اعاده نظم

restoration of peace

اعاده صلح، اعاده نظم و آرامش

restoration of prestige اعاده حیثیت

restoration of relations

تجدید روابط، برقراری روابط

restoration of rights استرداد حقوق

restore زنده، تجدید،

restore consular اصلاح کردن،

بهبود دادن، دوباره برقرار کردن

برقرار کردن روابط کنسولی

restore order حفظ قدرت حکومتی

resort to referendum

مراجعه کردن به آراء عمومی

restrained محدود شده،

جلوگیری شده، خویشتن دار

They are restrained of

their liberty.

آنها از آزادی محروم شدند.

restraining بازدارنده

restraint توقیف، احتیاط،

جلوگیری، ضبط

restrict → curb

restricted محرمانه

(در مورد اسنادی که افشای آنها پیش از موعد مقرر اشکال ایجاد می کند)

restriction تحدید، جلوگیری، انحصار، محدودیت

restrictive measures

سیاستهای کاهشی (محدود کننده)

resum'e¹ خلاصه، چکیده

resume² از سر گرفتن، مکاشفه، دوباره به دست آوردن

resume a conversation

دنباله گفتگو را گرفتن

resumed their liberty

آنها آزادی خود را باز یافتند

resume relations

از سر گرفتن روابط

resume talks تجدید کردن مذاکرات،

از سر گرفتن مذاکرات

resume ties تجدید روابط،

برقرار روابط

The House resumed work.

مجلس دوباره به کار پرداخت.

resumption از سرگیری، حصول مجدد

resumption of hostilities

از سر گرفتن عملیات خصمانه

resurgence تجدید فعالیت،

تجدید حیات

resurrect زنده کردن

resurrection رستاخیز

Resurrection Day روز رستاخیز

resurrectionist

کسی که جسد مرده‌ها را می‌دزد و برای
تشریح می‌فروشد، معتقد به رستاخیز

retailment

خرده فروشی

retain

بازداشت کردن

retaliate

تلافی کردن،

انتقام گرفتن، معامله به مثل کردن

retaliated in kind

معامله به مثل،

معامله از نوع خود

retaliation

قصاص

retaliatory operations

عملیات تلافی جویانه

retaliatory strike

ضربه تلافی جویانه

retardation

دیرکرد

retentive

نگهدارنده، ضبط کننده

retentive army

ارتش محافظ،

ارتش قوی

retentive memory

حافظه قوی

(محلّی در شمارش آرا و اعلام نتایج)

reticent

محتاط، بااحتیاط در سخن،

کتمان کننده، رازپوش

He is reticent in speech.

او در سخن گفتن محتاط است.

reticulate

مشبک شدن،

شبکه‌شبکه شدن، مشبک کردن

retiform

مشبک، شبکه‌دار

retinue

خدم و حشم، همراهان

I am at your retinue.

در الترام شما هستم.

retire

عقب کشیدن،

بازنشسته کردن، متقاعد کردن

retire a note

یادداشت را پس گرفتن

retire bonds

سهام قرضه را جمع آوری کردن

retire into oneself

خود را از جامعه کنار کشیدن

retirement

معامله به مثل،

انزوا، کناره‌گیری

retorsion

معامله به مثل یک دولت در مقابل دولت

دیگر، اخراج اتباع یا روزنامه‌نگاران و

دیپلماتهای یک دولت

retort¹ → telling rejoinder**retort²**

معامله به مثل کردن

retorta courteous

جوابی مؤدبانه یا شکوه‌آمیز به یک انتقاد

retort carcasism

جواب طعنه رادادن

retouch

رتوش کردن، حل و اصلاح،

فیصله دادن

retrace

به خاطر آوردن،

به مبدأ رساندن، به منشأ برگرداندن

retrace an event

واقعه‌ای را به خاطر آوردن

retract

پس گرفتن قول،

پس گرفتن حرف

retractation

انکار، پس‌گیری سخن

retreat

پس گرفتن، عقب نشاندن،

کاهش، عقب نشینی کردن

The army retreated.

ارتش عقب‌نشینی کرد	
retrenchment	صرفه جویی،
کاهش هزینه‌ها، ایجاد سنگرموقتی	
retribution	قصاص
retrieve	بازیافت، اعاده وضع،
جبران کردن، حصول مجدد، دوباره بدست آوردن	
retriever	
توله یا سگ تربیت شده که مجروحین یا کشته شدگان جنگ را پیدا می‌کند و می‌آورد	
retroactive	عطف به ماسبق
<i>The law is not retroactive.</i>	
قانون عطف به ماسبق نیست.	
retrogradation → retrogression	
retrograde	تکامل قهقرایی،
تکامل معکوس	
retrograde evolution	
تکامل قهقرایی، تکامل معکوس	
retrograde ideas	افکار انحطاطی
retrograde motion	حرکت قهقرایی
retrograde people	مردم عقب‌مانده
retrogression; retrogradation	
ترقی معکوس، سیر قهقرایی	
retrospect	به گذشته نظر انداختن،
نگاه به گذشته	
retrospectivism	گذشته گرایی
retrovert	به عقب برگشتن،
برگشت کردن	
retusion	بازگشت به عقب،

حرکت دادن به عقب	
return fee	پول پس‌دادنی
in return for	متقابلاً برای، در عوض
returning officer	مأمور انتخابات
returns	
روزنامه‌های برگشتی و به فروش نرفته، گزارش	
Reunification Democratic Party; R.D.P.	
حزب متحد دموکراتیک	
re-union	به هم پیوستگی،
جلسه، تجدید وصال، تجدید جلسه، تجدید دیدار	
re-unite	دوباره به هم ملحق شدن،
دوباره متحد یا یکپارچه کردن	
re-up	مجدداً داوطلب سربازی شدن
Reuter	خبرگزاری رویتر
revalorize	به تمام وکمال تائید کردن
revanchism	
انتقام‌جویی کشور شکست خورده و اصرار به بازگیری سرزمین ازدست رفته	
reveal	ابلاغ کردن، آشکار کردن،
پرده از روی چیزی برداشتن	
veille	شیپور حاضر باش،
طلبل بیدار باش	
revel	عیاشی کردن،
شادمانی کردن (باسرو صدا)	
revelation	افشا، آشکار سازی،
ابراز، مکاشفه، پرده برداری	
revel rout	جماعت میگسار

revelry جشن و سرور، پایکوبی
revenge انتقام کشیدن، تلافی کردن
revenue پول، درآمد، سود سهام، عایدی مالیات بر درآمد
revenue generating درآمدتولید
revenue operation بهره‌برداری
revenues درآمدها، عایدات
revenues administration اداره درآمدها
revenues and outgoes درآمدها و مخارج [دولتی]
revenue sharing تقسیم درآمدها
revenue tariff تعرفه گمرکی، عوارض درآمد
reverence حضرت (عنوانی برای روحانیون)، احترام، حرمت، تعظیم
the reverend جناب
reverend father پدر قدیس (عنوانی برای کشیشهای روم)
reverend the bishop of عالیجناب اسقف
revering اکرام
reversal of events دگرگونی حوادث
reverse پشت سکه، وارونه، ادبار، بدبختی، برگشت اوضاع
the reverse of the leaf پشت برگ
reverse one's stance

موضع خود را تغییر دادن
reversion برگشت، رجوع، بازگرداندن ملکی به بخشنده آن، حق مالکیت نسبت به چیزی بعد از مدتی، وارونه‌سازی
revert to the previous situation بازگشت به وضع قبلی
revery خیال واهی، خیال خام
revest دوباره سپردن، برگرداندن (چیزی)
revest a land to a former owner زمینی را به صاحب اولیه‌اش برگرداندن
review مجله، تجدیدنظر کردن، سان، رژه، مقاله انتقادی نوشتن
review a novel رمانی را خواندن و انتقادنوشتن
review a parade سان دیدن
reviewer سردبیر مجله، منتقد ادبی
review fortification استحکامات را بازدید کردن
revile فحش دادن، هتاکی کردن
revisal تجدید چاپ، جدید
revisal edition چاپ جدید
revise دوباره خوانی
revise a printer's proof نمونه چاپی را اصلاح کردن
revision چاپ جدید، تجدیدنظر، استیناف، اعاده دادرسی
revisionism تجدیدنظر طلبی، رویزیونیسم مبتنی بر نظر برنشتاین،

تجدیدنظر در افکار مارکس، تکامل
تدریجی سوسیالیسم، رویزیونیسم

تجدیدنظر **revisory**

هیئت تجدیدنظر **revisory body**

جنبش مذهبی، جنبش احیا **revival**

*seven-member teams for the
revival of agricultural lands*

هیئت‌های هفت نفره احیای اراضی مزروعی

احیا کردن، دوباره رونق گرفتن **revive**

قابل فسخ، **revocable**

برگشت‌پذیر، برگشتنی

اعتبار قابل برگشت **revocable credit**

فسخ، برگشت، لغو **revocation**

لغو فرمان **revocation of an edict**

لغو کردن، **revoke**

پس گرفتن قول، فسخ کردن

انقلاب **revolution**

انقلابی، شورشی، **revolutionary**

آشوبی، پیشوای انقلاب، شورش طلب

revolutionary council

شورای انقلاب (انقلابی)

دادگاه انقلابی **revolutionary court**

revolutionary guard corps

سپاه پاسداران انقلاب

افکار انقلابی **revolutionary ideas**

نطق انقلابی **revolutionary speech**

Revolutionary War

جنگ استقلال آمریکا

خشم انقلابی **revolutionary wrath**

revolution for overthrowing

tyrant

شورش برای سرنگون کردن حاکم
ستمگر

revolution reached its climax

انقلاب به اوج خود رسید

دوباره نویسی کردن **rewrite**

دوباره نوشتن

بازنویس، دوباره نویس **rewriter**

بازنویسی، دوباره نویسی **rewriting**

حکومت وقت، پادشاه وقت **rex**

اشعار رزمی سرودن، **rhapsodize**

حماسه سرایی کردن، سخن سرایی کردن

بلیغ، فصیح **rhetorical**

علم بیان **rhetorics**

حرف نامربوط، وراجی **ribble-rabble**

خلاص کردن، آزاد کردن **rid**

او بستی است. *He is bed-ridden.*

وارسی کردن، رد کردن، **riddle**

معما، سوراخ سوراخ کردن، گلوله باران

کردن

ماشین گلوله باران شده **riddled car**

Missing Envoy Riddle

Drama [H.L.]

مفقود شدن سفیر واقعه اسرارآمیزی است. (تیتز)

درشت مطبوعات)

به تندی انتقاد کردن **riding**

riding an anchor

در امنیت و آرامش زیستن

به مأموریت نظامی رفتن **rid out**

به قدرت رسیدن **rid to power**

riff-raff → rag-tag

the riff-raff; the rabble

طبقات پست جامعه (پایین ترین طبقات
اجتماعی از نظر فرهنگ و فکر)

rifle تفنگ

rifleman تفنگدار

riflepit سنگر

rifle shot تیررس

rig احتکار کردن، احتکار، حيله

rigged elections

انتخابات ظاهری و ساختگی، انتخابات
شتاب زده و همراه با نیرنگ

right حق، ذیحق، نماینده دست راستی

right about turn عقب گرد

right demand تقاضای بجا

righteous struggle مبارزه برحق

rightfulness حقانیت

right hand man

کمک واقعی و ارزشمند

right honorable

عنوانی برای نمایندگان مجلس

rightism راستگرایی، محافظه کاری

rightist راستگرا (در سیاست)،

دست راستی، محافظه کار

rightist regime رژیم دست راستی

right leaning راست گرا،

گرایش به راست

right-no/right-o

خوب! خیلی خوب! صحیح!

right of access حق دسترسی

right of asylum حق پناهندگی

right of ownership حق مالکیت

right of reversion حق برگشت،

حق استرداد

right of search حق جستجو

right of self determination

حق تعیین سرنوشت خود

the rights دست راستی ها

right to exist حق موجودیت

right to vote حق رأی

right wing جناح راست

(در احزاب و گروه های سیاسی)

right wing elements

اعضای جناح دست راستی، عناصر

راست گرا

rigidity خشکی، یکدنگی، محکمی،

تعصب خشک

The rigidity of his religious

beliefs doesn't let

him decide who is right.

تعصب در اعتقاد مذهبی اش به او اجازه نمی دهد که
نصیبی بر حق بگیرد.

rig on the election

با فریبکاری انتخابات را اداره کردن

rigorous discipline انضباط شدید

rig the market

احتکار کردن اجناس بازار (برای بالا یا
پایین آوردن قیمت ها به دلخواه خود)

ringman

حروفچینی که غلط ها را می چیند

ringster عضو دسته سیاسی،
عضو محفل سیاسی

ringster of the anarchist
عضو آنارشیست

ring the knell of something
فاتحه چیزی را خواندن

rinse تطهیر، غسل، آبکشی

riot اغتشاش، فتنه، آشوب، شورش

riot act اختطارتهدیدآمیز،

قانون پراکنده ساختن

riot affected area منطقه آشوب زده

rioter شخص انقلابی، بلواکن، فتنه جو

riotous فتنه جو، بلواکن، آشوب گر

ripe رسیده، جاافتاده، مستعد

ripe years سالخوردگی

riposte/ripost پاسخ دندان شکن

rise ترقی، قیام کردن

on the rise روبه ترقی و پیشرفت

rise in rank ترفیع مقام یافتن

risible absurdities مسائل ناپسند و مضحک

rising قیام، طغیان

rising incidence of poverty

شیوع روزافزون فقر

rising politician

سیاستمدار روبه پیشرفت و ترقی

risk مخاطره، احتمال خطر یا زیان، بیم

risk a battle

خطر جنگ راه جان خریدن

risk money کسر صندوق

rite شعائر مذهبی،

حکم مذهبی، فرمان اساسی

ritual مربوط به تشریفات مذهبی،

مراسم عبادت

rival رقیب، حریف،

برابری کردن با

rival community اجتماع رقیب

rival group گروه رقیب

rival party حزب رقیب

rixatrix انتقاد، سرزنش

road جاده

road reconnaissance

شناسایی جاده، اکتشاف جاده

roaming سرگردانی، پیشروی کردن

roaming gangs

گروههای کولی و سرگردان

He was roaming through the

thorny road.

او در جاده خاردار پیشروی می کرد.

roar غرش، نعره، ماغ،

بانگ، قاه قاه، بلندحرف زدن،

خرخر کردن، صدرا منعکس کردن

roar of the mob خروش توده مردم

roast دل کسی را کباب کردن،

انتقاد بیجا کردن

robbery سرقت، دزدی (بانک و غیره)

rob Peter to pay Paul

کلاه تقی را بر سر تقی گذاشتن

rock صخره

rocket موشک، راکت، فشفسه

rocket an oil tanker

نفتکش را با موشک زدن

rocket base

پایگاه موشکی

rocket launcher

موشک انداز

Rocket-Propeller-Grenade →

R.P.G

rock the boat

تزلزل به وجود آوردن (درامری)

rogation

تصویب قانون به وسیله مراجعه به آرای
عمومی، تضرع به درگاه خداوند

rogatory commission هیئت تحقیق

roger دریافت شد، شنیدم (مخابرات)

rogue → knave

rogues → rag-tag

roll لیست، مجموعه، فهرست، طومار

roll back...

پایین آوردن قیمت‌ها (به وسیله دولت)

roll of cannon

غرش توپ

on the roll of fame

در زمره نامداران

roll of honor

لیست اسامی کشته شدگان در راه وطن،
اسامی شاگردان ممتاز دانشگاه، فهرست
افتخار

rolling stone

ابن الوقت،

آدمی که شغل و مقام و عقیده خود را دائماً
تغییر می‌دهد

roll the ball

مجلس آرایه کردن آغاز کردن، شروع

کردن، مجلس را گرداندن

romance

داستان منظوم

(دربارهٔ سلحشوری)، رُمان عشقی،

ماجرای عشقی، مغازله، عشق بازی

romancer

کسی که داستانهای دروغ و جالب توجه
می‌گوید، نویسندهٔ رمان عاشقانه

rope

راهکار، آزادی عمل

rope a person in

کسی را در نهضتی دخیل کردن

rope in voters

جلب کردن رأی دهندگان

rose

تعطیل شد

The committee rose

کمیسیون تعطیل شد.

roseate

نیک‌بین، خوش‌بین، پُرگل

خوش‌بینی

his roseate views of current

political situation

خوش‌بینی او در مورد وضع سیاسی جاری

rostrum

تریبون، کرسی خطابه

rosy disposition

قیافهٔ خوشبین

rosy world economic outlook

دورنمای رضایت‌بخش اقتصادی جهان

rote work

عادت

(کاری که از روی عادت و بدون اندیشه
انجام شود)

rotten

مزخرف، فاسد، پوسیده

rotten government

دولت فاسد

rough

بد، خشن

in the rough بی‌رو و در بایستی

rough and ready

جنگ بدون نظم

rough and tumble

هرج و مرج، جنگال، بی‌نظم و ترتیب

rough and tumble fight

خشن، زود تصمیم گیر

rough crowd جماعت بی‌تربیت

rough draft پیش‌نویس

rough joke شوخی خارج از نزاکت

roughly تقریباً، به طور تخمینی،

به طور کلی، بادرشتی، باخشونت

rough spoken شدیدالحن

roundedness تمامیت

roundness به صراحت، رک‌گویی

the roundness of an assertion

صراحت بیان

round of attacks دور حمله‌ها

round off تمام کردن (با پایان مناسب)

He rounded off his speech by

thanking everyone who had

assisted him.

او سخنرانی‌اش را با سپاسگزاری از کسانی که با او

همکاری کرده بودند به پایان رساند.

round of politicians

گروه سیاستمداران

round of talks دور مذاکرات

round table میزگرد

round-the-clock

شبانه روزی، بیست و چهار ساعته

round up

گروه سیاستمداران، گردآوری کردن،

تبعید کردن

rout تار و مار کردن،

اجتماع کردن برای آشوب یا کار خلاف

قانون، ملتزمین

route مسیر

En route to... در مسیر...

routine کار جاری، شیوه معمول

roving ambassador →

row;slam;reprimand;scold

به سختی سرزنش کردن

rowdy مزاحم، پارازیت،

صدای نامطلوب

the rowdy element عنصر مزاحم

There were rowdy scenes at the

elections.

در انتخابات فضاهای ناخوشایندی به چشم

می‌خورد.

royal سلطنتی

royal institute of international

affairs

مؤسسه سلطنتی امور بین‌المللی

royalism شاه‌پرستی

royal majesty علیاحضرت

royal press روزنامه گرانقیمت

royalties

حق دریافتی نویسنده از فروش کتاب

royalty عضو خانواده سلطنتی،

حق الامتیاز، حق التألیف، پادشاهی

R.P.G.; Rocket-Propeller-**Grenade** آر.پی. جی (ضدتانک)**rub-a-dub** صدای طبل**rubber** کائوچو، لاستیک**rubber neck** مزاحم،کسی که مرتب گردن دراز می‌کند که
جایی را ببیند، مزاحمت ایجاد کردن،
مزاحم سیاسی**rubber-stamp elections**انتخابات قلابی، انتخابات فرمایشی،
انتخابات نادرست، انتخابات باسمة‌ای**rubber-stamp parliament**

مجلس فرمایشی، مجلس قلابی

rue توبه، پشیمانی**ruefully** باتأسف**rugged** ناهموار**ruination** تخریب**ruin country** مملکت خراب،

کشور ویران (مخروبه)

rule قانون**by rule** طبق قانون**rule of reason**

تفسیر قانون توأم با سوء نیت

rule out بی‌ربط دانستنرد کردن، حذف کردن، ممنوع ساختن،
جلوگیری کردن از، غیرقانونی اعلام
کردن**ruler** فرمانروا**rules** نظامها**rules of procedure** نظامنامه داخلی**ruling** حاکم**ruling class** طبقه حاکم**ruling government** دولت حاکم**ruling party** حزب حاکم**rummage** تحقیق کردن،

جستجو کردن، تحقیق، جستجو

rumour شایعه**rumours → innuendos****rum-runner**

کشتی حامل مشروبات قاچاق

run چاپ،تعداد نسخه‌های روزنامه (تیراژ)، اداره
کردن، گرداندن**runagate** خانه به‌دوش،فراری، کسی که مسلک خود را تغییر می
دهد**runaway inflation** تورم فزاینده**run-down** مخروبه

از کار افتادن، ضعف پیدا کردن،

run dry به بن رسیدن**run for** تلاش انتخاباتی کردن**run goods** کالاهای قاچاقی**running** ابلاغ کلی،

حکم عمومی، جاری، اداره کردن

running commentary

گفتار رادیویی، تفسیر جاری

running fight جنگ و گریز**running fire of musketry**

آتش مداوم تفنگ

running story

مطلب دنباله دار، خبر جاری
running water مهمه، سرو صدا،
 خبر، آب لوله کشی
run-off انتخابات نهایی
 (به ویژه اگر طرفین مساوی باشند)
run-round تبهکار فراری
run the blockade محاصره را شکستن
rupture گسیختگی، قطع
rupture of diplomatic relations قطع روابط سیاسی
rural روستایی، دهاتی، زراعتی

rural council شورای روستایی
rural councils شوراهای روستایی
rural service centers مراکز خدمات روستایی
Russian Soviet Federation
Socialist اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی
 (سابق)
rusty جاسوس، لجباز، بی تمدن
rusty English انگلیسی زنگ زده یا فراموش شده

S

**S.A.A.R.C. → South Asian
Association for Regional
Cooperation**

**S.A.B.C. → South African
Broadcasting Corporation**

saber rattling

نمایش و مانور تهدیدآمیز نیروهای
نظامی، قدرت نمایی نظامی

sabotage کارشکنی، خرابکاری،
خرابکاری کردن، ضایع کردن شخصیتی
saboteur کارشکن،

خرابکار (چوب لای چرخ گذار)

sabre(the) حکومت نظامی

sacerdotalist طرفدار نفوذ روحانیون

sack غارت کردن، بیرون راندن،
اخراج کردن، غارت (شهر)

sackage غارت، یغما، چپاولگری

sackless بیگناه، مبرا از اتهام

sacral مقدس، روحانی

sacral functions

وظایف مربوط به شعائر مذهبی

sacramentarian پیرو شعائر دینی،

کسی که به شعائر دینی اهمیت می دهد

sacramentize

شعائر مقدس دینی را به جا آوردن

sacramentum

مبلغ سپرده ای که اصحاب دعوای
مطروحه می پرداختند تا در صورت
محکومیت به نفع دولت ضبط شود

sacred مقدس، روحانی، مصون

*Not a village was sacred from
plunder.*

هیچ دهی از غارت مصون نمی ماند.

sacred a God خاص خدا،

وقف شده برای خدا

sacred from plunder

مصون از غارت

sacred books کتب مقدسه،

	کتابهای مقدس
sacred mission	مأموریت مقدس
sacred places	اماکن متبرکه
sacred writs; scriptures	کتاب مقدس مسیحیان و یهودیان، نوشته‌های مقدس
sacrifice excessive generosity	ایثار، ایثارکردن، قربانی کردن
sacrificator; sacrificer	قربانی کننده (کسی که گوسفند قربانی را ذبح می‌کند) <i>He sacrificed his life.</i> او جان خود را فدا کرد.
sacrificer → sacrificator	
sacrilege	توهین به مقدسات، تجاوز به مقدسات
sacrilegious	اهانت‌کننده به مقدسات، بی دینی
sacrilegious acts	اعمال توهین‌آمیز (نسبت به مقدسات دینی)
sacrilegious robbers	دزدان مقدسات دینی
sacrosanct	خشکه مقدس، مقدس افراطی
sacrosanctity	تقدس، احترام
saddle	دادن مسئولیت سنگین به یک فرد یا گروه، تحمیل کردن
sadducee	زندیق، منکر روز قیامت، منکر دین و قیامت، صدوقی

sadduceeism	نظرات و عقاید صدوقیان، انکار قیامت و روز جزا
sadduceeist	منکر روز قیامت، صدوقی
sadducize	منکر قیامت‌شدن، صدوقی پیرو عقاید صدوقیان شدن
sadism	سادیسیم (نوعی انحراف جنسی که شخص در اثر آن به محبوب خود آزار می‌رساند و از آزار رساندن به او لذت می‌برد)
sadist	سادیست (کسی که دچار سادیسم است)
sadnu	مرتاض هندی
safe boat	قایق نجات
safe conduct	تأمین نامه برای عبور از کشور یا منطقه‌ای، تأمین نامه صادر کردن
safe district	حوزه مطمئن (منطقه‌ای که نماینده مجلس مطمئن است که دوباره از آن منطقه انتخاب می‌شود)
safe-guard	حفاظ، پناه، تأمین، گذرنامه، محافظت کردن از صنایع داخلی، حفاظت کردن، حراست کردن
safe-guarding duty	مالیاتی که برای حفظ صنایع داخلی براجناس مشابه وارداتی به کشور وضع می‌شود
safe-guarding the interests	

of the people

تأمین منافع مردم

safe-hold

پناهگاه

safe-keeping

امانت داری،

ایمن داشت

safe-pledge

کفالت یا ضمانت برای اینکه شخص دیگری در موعد مقرر در دادگاه حاضر شود

Deliver him to safe.

او را به محل امنی برسان.

safety

امنیت، سلامت،

اطمینان خاطر، بی خطر

safety-belt

کمربند نجات

safety-fund system

سیستم پشتوانه گذاری (که بانکهای متفرقه در مقابل اسکناسهای منتشره دارند)

safety of navigation امنیت کشتیرانی**safety organization** سازمان حفاظت**safety paper** کاغذ مخصوص اسکناس**safety valve** دریچه اطمینان**Saffavid Shi'ism** تشیع صفوی**sag** تنزل قیمت، سستی،

تسلیم شدگی، سقوط تدریجی، نیروی خود را از دست دادن

Prices are sagging.

قیمتها دارند تنزل می کنند.

sagacious remark تذکر زیرکانه**sagacity** بصیرت، دانایی، زیرکی**man of political sagacity**

مردی که دارای بصیرت سیاسی است

sail

روی کشتی حرکت کردن،

کشتیرانی کردن، با کشتی حمل کردن، به شدت به چیزی حمله ور شدن

sail into

مورد انتقاد قرار دادن

sail under false colors

نعل وارونه زدن، عذرو بهانه برای اعمال و شکستهای خود آوردن

sailable

قابل کشتیرانی

sailing

کشتیرانی، موقعیت کشتی

sail against the wind

خلاف عقیده عمومی رفتار کردن

sail close to the wind

تابع عقیده اکثریت بودن، نان رابه نرخ روز خوردن

saint

مقدس، قدیس، پرهیزکار

saint stephan

استفان، قدیس

(نخستین شهید مسیحی)

saint make

حرمت گذار به شخص

saint simonian

پیرو عقاید شمعون ستون نشین که از سال ۱۷۶۰ تا ۱۸۲۵ زندگی می کرده و عقیده داشته که دولت مالک همه چیز است و کارگر به اندازه خود از جامعه برخوردار می شود

sainted

تقدیس شده

sake

خاطر، محض

die for the sake of one's country

در راه کشور خود جان را فدا کردن
sakeber مدعی العموم دادسرا
for the sake of argument به منظور مباحثه
salable/saleable معامله‌ای، قابل خرید و فروش، قابل فروش
salariate طبقه حقوق بگیر، مزدوری
salared director مدیر موظف
salaries and bonuses حقوقها و پاداشها، فوق العاده‌ها
salary حقوق، شهریه، حقوق دادن
salary increasement اضافه حقوق
sale بازار فروش، قابل فروش، طرح، جنس فروشی
sales agent عامل فروش
sales journal ژورنال فروش
sales manager مدیر فروش
sales talk مذاکره برای فروش
sales-tax مالیات فروش
sallience نکته برجسته، موضوع قابل توجه
sally شتاب و عجله درکار، عزیمت تدافعی نیروهای نظامی برای حمله، یورش، حمله کردن، بیان جسورانه، گفتار بیباکانه، گردش و سفر تفریحی، مراعات نکردن رسوم
sallies of passions شلیک احساسات خشم آمیز
S.A.L.T.; Strategic Arms
Limitation Treaty پیمان سالت

salt river رودخانه گمنامی که نشانه گمنامی و شکست نامزدهای انتخاباتی در انتخابات است
He rows up salt river.
او هم در ردیف فراموش‌شدگان سیاسی و شکست‌خوردگان انتخاباتی است.
salutatory نطق افتتاحی
salute سلام، سلام نظامی
fire salute سلام نظامی (با به صدا درآوردن توپ)
salvage نجات کشتی از خطر، اموال نجات یافته از خطر
salvation¹ نجات، رهایی بخش
salvation² فلاح، رستگاری
salvation army ارتش رهایی بخش
salvationism تعلیماتی که معتقد به نجات روح انسان از گناه است
salve¹ تسکین، چا‌پلوسی
salve² فرو نشانیدن، علاج کردن، بهبودی بخشیدن
salve³ راه حل، توضیح، عذر و بهانه
salve his credit برای حفظ اعتبار و حیثیت او
What may we do then to salve his seeming inconsistence?
در توضیح این عدم توافق ظاهری چه می‌توانیم بکنیم؟
salvo¹ توضیح،

وسيله دفاع از خود، شلیک چند توپ
برای ادای احترام، اظهار احساسات
شدید، راه گریز، توپ سلام

شلیک **salvo**²

salvoes of applause

فریادهای شادی، کف زدن ها

خسارت **salvo jure**

salvor

نجات دهنده کشتی یا کالاهای آن در دریا

همان، همین، **same**

خود آن چیز (امروز بیشتر در
اصطلاحات حقوقی به کار می رود)
شخص مذکور

سرباز آمریکایی **sammy**

خبرگزاری متعلق به سوریه **S.A.N.A.**

تقدیس، **sanctification; purification**
پاک سازی، تصدیق، تطهیر

مقدس نمایی **sanctified airs**

تقدیس کردن، شروع کردن **sanctify**

sanctify the deed
عملی را تصویب و تقدیس کردن

ریا کار، مقدس نما **sanctimonious**

فرمان، فتوا، **sanction**¹

ضمانت اجرا، سوگند، اصل اخلاقی،
تحریم

تصویب فرمودن، **sanction**²
معتبر شمردن، دارای ضمانت قانونی
دانستن

کودتا برپا کردن **sanction a coup**

sanctionative rights

حقوقی که دارای ضمانت اجرایی است

sanctioner

ضمانت اجرایی تصویب کننده، کسی که
ضمانت اجرایی امری را تعیین می کند

حرمت روحانی، **sanctity**

علو مقام، آداب و رسوم مقدس، محل
بست نشینی

تحریم شده، **sanctuaried**

مقدس شمرده، تقدیس شده

بست نشستن، **sanctuarize**

مقدس شمردن

حرم، خلوتگاه، **sanctuary**

پناهگاه، پرستشگاه، محل تحصن

زمین نفت خیز **sand**

sand bag

استحکامات دفاعی ایجاد کردن، کیسه
شن

sand beggar

لایحه قانونی که برای ارباب دسته ای
پیشنهاد یا طرح می شود (اصطلاح
سیاستمداران)

sand blast

عمل سخت و غیر قابل مقاومت

sand lot

وابسته به بازیهای بچه گانه روی شن،
پیرو عقاید سوسیالیستی Denis
Kearney که بیشتر سخنرانی های خود
را بر روی تیرهای شنی سانفرانسیسکو
ایراد می کرد

دارای عقل سلیم، معقول، عاقل **sane**

sane criticism	انتقاد معقول نقد معقول
sane proposal	پیشنهاد عاقلانه
sane view	نظر معقول، دیدگاه عاقلانه
sanguinary; blood-thirsty	خونخوار، تشنه به خون، خون‌آشام
sanguinary battle	جنگ خونین
sanguine	آدم خوش‌بین و امیدوار
sanguineous	تشنه به خون، مستلزم خونریزی
sanguinivorous	خونخوار، خون‌آشام
the sanhedrin → synedrion	
sanitation	بهداشت
sans	محروم از، فاقد، بی، بدون
sans appeal	کسی که رأی صادره درباره‌اش قابل فرجام نیست
sansculottism	جمهوریخواهی افراطی
sap	نقب زن، تضعیف کردن، به تدریج ازپای درآوردن
sapper	نقب‌زدن
sap shield	سپر فلزی سربازان
sarcasm	سخن طعنه‌آمیز، سرزنش
sarcastic → oburgatory	
sardonic	کنایه‌آمیز، مسخره‌آمیز
sash	حمایل نظامی، حایل نظامی
satan	شیطان، ابلیس، اهریمن
satanic verses	آیات شیطانی
sate	فروشاندن، بیزار کردن

satellite dish	آنتن بشقابی، آنتن ماهواره‌ای
satellites	ماهواره‌ها، أقمار
	(به کشورهای بلوک شرق هم پیمان با شوروی گفته می‌شد)
satire	هجوآمیز، هجونویس
satiric	هجونیویس، هجایی
satirist	هجونیویس
satirize	هجو کردن
satisfaction	وثیقه، وثیقه‌گذاری
satisfactory	رضایت‌بخش، موافق، دلخواه، جبران‌کننده
satyagraha; civil disobedience	نافرمانی اجتماعی (این اصطلاح ابداع گاندی پیشوای نهضت ملی هنداست که برای به کار بردن قدرت روحی به جای خشونت و شدت عمل برای وصول به اهداف سیاسی و اجتماعی civil disobedience را نوشته؛ Henry David Thoreau که مبارزه منفی فرد برضد دولت را سازماندهی می‌کند بر افکار گاندی مؤثر بود و بر اساس آن گاندی طرز مبارزه بر ضد انگلیسی‌ها را در هند در کتاب خود به نام ساتیاگراها منعکس نمود)
satyriasis	جنون شهوانی مرد
saunter	ولگردی کردن
savage	دور از تمدن، وحشی
savage bombing	حملات وحشیانه، بمباران وحشیانه

savagery وحشی‌گری،
سبعیت، درندگی
savagism به توحش رساندن،
عاری از تمدن کردن
save نجات دادن
save all رستگاری، نجات
save appearance ظاهر آکاری را انجام دادن
save one's face in poverty صورت خود را با سیلی سرخ نگه داشتن
Savings and Loan association صندوق پس انداز مسکن، بانک مسکن
savior نجات‌دهنده، ناجی
savior of human beings منجی انسانها
S.A.W. → Compendium of the Prophet of Islam
say everything lead رهبری با محتوا
say nothing lead رهبری بی محتوا
say uncle تسلیم شدن
(غلط کردم گفتن)
sayer ارزیاب، بازرس
scab → black leg
SCAD; Sudsonic Cruise Armeured Decay اسکاد، موشک میان برد
scaffold سکوی اعدام
scale بُعد
scalp از نفوذ سیاسی افتادن (امریکایی)

scamping غفلت عمومی کارگر در انجام وظایف
خود، تولید بیش از اندازه یک کارگر
علیرغم سایر کارگران، رقابت مکارانه
کارفرما برای فریب و اغوای کارگران
کارخانه‌های رقیب خود
scampish فرومایه، پست
scampish conduct رفتار از روی رذالت
scan تهمت زدن،
نظراجمالی (به تتردرشت روزنامه‌ها)
scandal رسوایی، افتضاح،
تهمت ننگ آور
scandalize بدنام کردن،
تهمت زدن، مفتضح کردن
scandalous ;disgraceful;
shameful ننگین، افتضاح آور
افتضاح آور، افتضاح آمیز
scandalum mognotum بیان یا نوشته توهین آمیز نسبت به
اشخاص برجسته و روحانیون، توهین به
مقدسات
scanmag ننگ، افتضاح
scanning بررسی و موشکافی کردن،
به باد انتقاد گرفتن
scanning mission مأموریت مشاهده‌ای و عکسبرداری
scantiness کمیاب، به ندرت
scape/escape فرار کردن،
راه گریز، گریزگاه، هوس، وسواس،

لغزش، شانه خالی کردن از کار	
scapegoat	وجه المصالحه، سپربلا
scape goating	سپربلا قرار دادن
scar	لکه دار شدن، بدنام شدن
scaramouch	
عروسک خیمه شب بازی، آدم رذل و بی شرف، حقه باز	
scarborough	اخطار بسیار کوتاه، شیبخون
scarborough warning	
اخطار بسیار کوتاه	
scarce	کمیاب، اندک، کسی که خسیس و تنگ نظر است
scarce living	زندگی توأم با نیاز
scarcen	کاهش یافتن، تنزل یافتن، از مرغوبیت افتادن
scarcity	قحطی، خشکسالی، کمبود
scare ¹	ترساندن، هراساندن
scare; public alarm ²	
آزیر، خطر عمومی	
scare-crow	مترسک، موجب ترس
scare fire	
صدای انفجار ناگهانی وحشت انگیز	
scare head	
عنوان مقاله بسیار جالب توجه	
scaremonger	
انتشار دهنده اخبار وحشت انگیز در بین مردم	
scareness	فقدان، چشم تنگی
scarify	به سختی انتقاد کردن

scaron	کالای کمیاب
scat/scatt	مالیات، باج
scathe	ورشکستگی، صدمه، خسارت
scathy	جانخراش، زیان آور
scatter	پخش کردن، متفرق کردن
scattered	دستخوش تفرقه و نفاق، متفرق
scenarist	صحنه گذار
scene	صحنه، منظره
scene of battle	میدان جنگ
scent	بو، عطر، ردشکار، حس تشخیص
scent a plot	به توطئه ای پی بردن
scent heresy	
استعداد تشخیص کفر و الحاد	
scepsis	فلسفه شکافی
scepter	
دارای اختیارات و قدرت سلطنتی	
scepticism	مذهب شکاکیون، تردید در مذهب مسیحیت
schedule	در فهرست قرار دادن، پیوست لایحه یا قانون مصوبه مجلس نمودن، فهرست، ریزا قلام، برنامه زمان بندی شده، جدول زمانی
schematic	قراردادی، توطئه
scheme	نقشه، طرح، پروژه تهیه کردن
scheme a plot	دسیسه کردن
schemery	توطئه، فریب، حقه بازی
scheming	حقه باز، توطئه گر
schism; schismatism	جدایی

اختلاف، تفرقه
schismatic تفرقه جویانه
schismatism → schism
schismatize اختلاف و جدایی انداختن در
schism in a political party جدایی و تفرقه در حزب سیاسی
schedule → sked
schola صفوف نظامی،
scholarly عالمانه، ادیبانه
scholarly magazines مجله‌هایی که نتایج تحقیقات علمی و مقاله‌های علمی و اختراعات جدید را منتشر می‌کنند
scholiast مفسر، شارح، تفسیرگر
school مکتب، مدرسه
school for statesmen مکتب سیاستمداران
schrik اضطراب، وحشت
scienter دانسته، به عمد،
 از روی علم و اطلاع
scientific علمی
scientific priesthood روحانیت علمی
scientific review مجله علمی
scientific skepticism بی نظری،
 بی طرفی فکری، شکاکیت علمی
scientific socialism اصول عقاید سوسیالیستی (کارل مارکس)، سوسیالیسم علمی

scientific-technological
revolution انقلاب علمی-فنی
scientism علم‌گرایی، طرز تفکر علمی
scintilla juris کوچکترین حق
 (اصل حقوقی مبنی براینکه اگر کسی کوچکترین حقی می‌داشت طبق قانون انگلستان می‌توانست از ملکی استفاده کند)
sciomachiology بحث و مجادله بی دلیل، جدل بی‌مورد
scirefacias حکم قضایی مبنی بر تحقیق درباره علت عدم اجرای امری که در پرونده قید، و یا لغو و یا ابطال شده است، معمولاً این حکم در دادگاههای انگلیس در تعقیب احکام قبلی صادر می‌شود ولی در بعضی موارد بدون مقدمه نیز صادر می‌شود. این قانون فعلاً در انگلیس منسوخ شده است ولی در برخی از ایالت‌های امریکا جزو قوانین مدون درآمده است
sciscitation تحقیق، بازجویی
scissors علامتی که روی قسمت خاصی از روزنامه یا مجله می‌گذارند تا قسمتی که باید بریده شود مشخص گردد
scissors and paste تألیف کتابی بابرش قسمتهایی از کتابهای دیگر و به هم پیوستن آنها
scoff¹ تمسخر، طنز،
 آلت مسخره، خنده سیاسی

scoff² بامسخره رفتار کردن،
سرقت کردن

scoff a law and order
ریشخند کردن قانون و مقررات

scoff law
ناقض قانون (کسی که به قانون احترام
نمی‌گذارد، (مخصوصاً) کسی که قانون
منع استعمال مسکرات را زیر پا
می‌گذارد)، قانون شکن (به ویژه در
قوانین رانندگی)

scog پناه، حفاظ،
پناه دادن، حمایت کردن

scold → row
سرزنش کنان، لعنت، شماتت
scolding سنگربندی کردن،
sconce جان پناه ساختن، سنگردورافتاده،
جریمه (به خصوص جریمه مشروبات
در دانشگاه)

scoop
اخبار دست اول و بکر برای روزنامه
بدست آوردن، خبربکر

scope هدف، منظور، طرح نهایی
scorched earth policy
سیاست تخریب خرمنها و تأسیساتی که
به دشمن کمک می‌رساند، سیاست زمین
سوخته

score دسته، گروه

score of people
عده زیادی از مردم، دهه‌انفر

scorn اهانت، خواری، حقیر شمردن

scorse مبادله، مبادله شدن

scot باج، خراج، مالیات

scotch زخمی کردن، مجروح ساختن،
مانع شدن

out of all scotch and notch
خارج از حد و حساب

scotch verdict حکم غیر قطعی و مبهم

scot free معاف از مالیات

Scotland Yard مرکز اداره پلیس لندن

scoundrel پست فطرت، نامرد، سفله

scour زدودن، پاک کردن

scourge به سختی مجازات کردن

scourge of war بلای جنگ

scour one's brain of politics
سیاست را از افکار خود زدودن

scour the invaders from the land
سرزمین را از وجود مهاجمین پاک کردن

scout جاسوسی کردن،

جلوگیری کردن، استخراج کردن

scout an idea
عقیده‌ای را به استهزا گرفتن

scout car زره پوش اکتشافی

scout cruiser کشتی اکتشافی نظامی

scout the enemy
مراقبت کردن از دشمن

scout watch محافظ، دیده بان

scowder آشفتگی، اغتشاش، سرو صدا

scowl مزخرف، مهمل

scrag به دار آویختن

scragger مأمور اعدام

scramble تقلا کردن،
به زحمت جلو رفتن

scramble a bill through a

legislature

لایحه‌ای را از مجلس گذراندن (با
زحمت)

scramble for a living

تقلای معاش کردن

scramble through difficulties

در گیرودار مشکلات تقلا کردن

scrambling for office

تقلا برای مقام

scrambling frontier town

شهر مرزی بسیار بزرگ و بی‌قواره

scrap قراضه، اوراق کردن،

به صورت قراضه درآوردن

scrap of paper

قرارداد یا موافقت‌نامه‌ای که در مواقع
خاص و بنابر منافع شخص آن را کاغذ
پاره و بی‌اعتبار می‌دانند

scrap shoe انگل، چاپلوس

scrappy ستیزه‌جو،

اهل جنگ و مرافعه

scratch آزمایشی، تصادفی، متفرقه

on a scratch در معرض آزمایش،

در نقطه حساس

scratcher دفتر یادداشت روزانه

scratch vote رأی متفرق

(که برای انتخابات کافی نباشد)

scrawl نوشتن ناخوانا، چاپ ناخوانا

screamer نمونه بسیار خوب،

آگهی درشت، مطلب جالب توجه، هر
چیز برجسته و ممتاز

screaming فریادزننده،

جالب، مؤثر، جنجالی

screaming head-line

عنوان جنجال‌برانگیز

screech of day dawn پگاه،

تیغ آفتاب، صبح زود

screech owl اخبار بد و شوم

screen پرده سینما، صفحه تلویزیون

screening force قوای پوششی،

نیروهایی که نیروهای اصلی را از آتش
دشمن حفظ می‌کنند

screeve عریضه نوشتن

screw پیچیدگی، حقوق،

اجحاف کردن به نفع خود

screw up

با اخاذی چیزی را به دست آوردن

screwing زورگو، ستم‌پیشه

screw loose ناقص،

ضعف اخلاقی یا فکری

scribable قابل نگارش

scribacious علاقمند به نگارش

scribblages نوشته‌ها، یادداشتهای

scribble mania جنون نگارش

scribbler نویسنده چرک‌نویس،

نویسنده گمنام، نویسنده پیش‌نویس

scribbling یادداشت‌نویسی،

چرک‌نویسی

scribe	نویسنده، بایگان، کاتب
scribism	ترجمه مطالب مذهبی، ظاهرپرستی در دین
scrimshank	شانه خالی کردن از بار مسئولیت <i>Worry about the gossip and other scrimy sides.</i>
	دریاره خبر و جنبه‌های نفرت‌آور آن نگران باش.
scriniary	محافظ آرشیو
scrip¹	گواهی نامه موقتی، رسید موقتی
scrip²	گواهی بدهی، سفته
scrippage	سند، گواهی موقت
script	متن سند، حروف چاپی شبیه به دستخط
script editors	سناریونویسان
scriptures → sacred	
script writers	سناریونویسان
scroll	طومار
scrupulous → whimsical	چپانده شدن در دو ستون
scrutine	رای، رای انتخاباتی
scrutineer	بازرس آرا، مأمور شمارش آرا، بازرس انتخابات
scrutiny	رسیدگی به آرا،
scrutiny of commission	کمیسیون رسیدگی بررسی دقیق آرا در انتخابات
scuffle¹	غوغا، جنجال، کشمکش
scuffle²; entanglement; conflict	

scums	گیرودار، حیص و بیص نخاله‌های اجتماعی، وازده‌های اجتماعی
scunner	تبعیض، انزجار
scurrility	فحاشی، بددهنی
scurrilous	فحاش، بددهن
scuttle	عقب‌نشینی، تخلیه موضع اشغال شده
sea engagement	نبرد دریایی
sea green incorruptible	کسی که به طور تعصب‌آمیزی پیرو عقاید سیاسی باشد، مرید و طرفدار پر و پا قرص سیاسی
seal	مهر و موم شده، لاک شده، دارای مهر رسمی
seal a move	اقدامی را رسماً تصدیق کردن
sea lanes	خطوط دریایی
sea law	حقوق دریایی، حقوق بحری
sealed	مخفی، محرمانه، مکتوم
sealed obligation	قرارداد تأیید شده
sealed the doom	محکوم به مرگ
sea letter¹	سند بی طرفی کشتی
sea letter²	ورقه عبور کشتی، گذرنامه کشتی
seal up with wax	مهر و موم کردن
the seals	مهر رسمی سردبیر سفارت یا وزیر، دستور رسمی مهر و موم شده
sea man	ملوان

sea marks علائم دریایی
seance جلسه بحث و مذاکره،
 جلسه ارتباط با مردگان یا ارواح
sea pass پروانه عبور برای کشتیهای بی طرف
sea power قدرت دریایی
search¹ هیئت بازرسی، گروه پیگرد،
 گروه تحقیق
search² بازرسی، گروه پیگرد،
 بازرسی کردن، رسیدگی کردن، ناحیه
 معینی را گلوله باران کردن
searcher پژوهشگر
searching helicopters هلیکوپترهای گشتی
search room اتاق رسیدگی و مشاهده اسناد دولتی که
 ورود به آن برای عموم آزاد است
search warrant حکم بازداشت قانونی، حکم بازرسی و
 اجازه ورود به منزل کسی برای جستجو،
 حکم تفتیش، اجازه بازرسی
seasoned soldier سرباز ورزیده و جنگ آزموده
seasoned troops ارتش ورزیده و جنگ آزموده
sea trade تجارت دریایی
seat¹ کرسی، جلسه دادگاه،
 قلمرو روحانی
seat² به وکالت برگزیدن
seat about شایعه کردن

seat in congress کرسی کنگره، کرسی مجلس
seat of government مرکز حکومت
S.E.A.T.O.; South-East Asia
Treaty Organization معاهده ستو
sea train قطار دریایی
secede عقب کشیدن، کناره گیری کردن
secern تبعیض قائل شدن،
 تجزیه طلب شدن
secessia; secessionism تجزیه طلبی
secession جدایی، کناره گیری،
 انفصال، تجزیه، جدایی قسمتی از خاک
 کشور
secessionist; secessionist تجزیه طلب
secessionism → secessia
secessionism سیاست تجزیه طلبی
secessionist → secessional
secession movement نهضت جدایی خواه
seclude جدا کردن، تبعید کردن
second; back پشتیبانی کردن
secondary درجه دوم، فرعی،
 وابسته، تابع شخص دوم، نماینده
secondary authority مقام درجه دوم
secondary evidence دلایل دست دوم
secondary group گروه ثانویه
secondary sources منابع دست دوم

secondary weapons

اسلحه‌های کمکی یا پشتیبان

second best معاون، نفر دوم شایسته

second day دومین شماره پاورقی

second day-story

خبر روز دوم واقعه

second hand knowledge

اطلاعات دست دوم

second in command

جانشین فرمانده، معاون

second reading

طرح ثانویه لایحه در مجلس

second run دومین دورنمایش

second stage strategic arms

دومین دور سلاحهای استراتژیک

secrecy پوشیدگی، خفا

secret agent مأمور مخفی، جاسوس

secretarial وابسته به دبیرخانه

secretariat دبیرخانه،

هیئت دبیران، عضو دائمی اتحادیه ملل، دفتر

secretary وزیر، منشی مخصوص، دبیر

secretary general

دبیر کل

secretary of budget وزیر بودجه

secretary of commerce

وزیر بازرگانی

secretary of embassy

منشی سفارت، دبیر سفارت

secretary of labor وزیر کار

secretary of state وزیر امور خارجه

secretary of treasury

وزیر خزانه داری

secret ballot رأی مخفی

secret contact تماس پنهانی

secret diplomacy دیپلماسی پنهانی

secrete محرمانه انجام دادن

secrete false خائن در حفظ اسرار

secret enemy دشمن مخفی

secretion خفا یا پنهان سازی

secretly → by stealth

secret negotiations

مذاکرات محرمانه

secret police → plain clothes

secret service

دستگاه محرمانه دولت

secret session جلسه سری

secret society انجمن سری

secret treaty معاهده محرمانه

sect فرقه، مسلک، حزب

sectarian¹; pertaining

to a political party

حزبی (وابسته به حزب سیاسی)،

مسلکی، فرقه‌ای، عضو حزب یا فرقه

شیعه، متعصب در عقیده

sectarian² → sectist

sectarian differences

اختلافات مسلکی

sectarianism حزب‌گرایی،

فرقه‌گرایی، عقاید تعصب‌آمیز حزبی یا

مسلمکی، افکار محدود به فرقه خاصی
sectarianize ایجاد فرقه کردن،
 حزب تشکیل دادن
sectarian schools مکاتب مختلف در احزاب یا فرقه‌های
 مذهبی
sectarian splits شکافهای فرقه‌ای،
 تضادهای فرقه‌ای
sectarian violences برخوردهای قهرآمیز یا خشونتهای
 فرقه‌ای
sectary → sectist
sectator پیرو
sectionalism اختصاص به دسته بخصوص، طرفداری
 از ولایت قسمت معینی از کشور
section commander فرمانده جوخه
sectist; sectarian; sectary تفرقه‌جو، تجزیه طلب حزبی
sector بخش
secular غیر مذهبی،
 غیرروحانی (جدایی دین از سیاست)
secular courts دادگاههای عرفی
secular forces نیروهایی که ظهور و بروزشان طولانی
 است
secularism مخالفت با امور شرعی،
 طرفداری جدایی دین از سیاست،
 سکولاریزم

secularist مخالف با امور شرعی
 جداطلب دین از سیاست
secularize غیر مذهبی کردن (دین را از سیاست جدا
 کردن)
secularize a benefice مقام معنوی کلیسا را برای مقاصد دنیایی
 به کار بردن
secundum legem طبق قانون
secular progress پیشرفت دیرپای
securance تأمین، فراهم سازی
secure¹ ایمن، درامان
secure² محفوظ داشتن، تأمین کردن
secure a debt by a mortgage قرضی را به وسیله رهن تأمین کردن
secure information اطلاعات به چنگ آوردن
secure victory پیروزی قطعی
*The harbor is secured against
 invasion.* بندرگاه در مقابل هجوم دشمن محفوظ شده است.
securities اوراق بهادار
security community جامعه امن
security against attack حفظ یا تأمین در برابر حمله
security council resolution قطعنامه شورای امنیت
In security for به عنوان وثیقه در مقابل
security forces نیروهای امنیتی

security from aggression

محفوظ از تجاوز

security measures

اقدامات حفاظتی و تأمین، تدابیر امنیتی

security officer

مأمور امنیتی

security officials

مقامهای امنیتی

security of judgement

قضایوت از روی اطمینان خاطر

security zone

منطقه امنیتی

sedition

آشوب، شورش

seditionary

محرك اغتشاش، فتنه گر

seditionist

آشوبگر، فتنه‌انگیز

seditious speech

نطق جنجال‌برانگیز

آشوبگر، توطئه‌آمیز، جنجالی

seditious

seditious agitator

آشوبگر و محرك

seditious reports

گزارشهای محرك و معترضان

seduce one from his duty of

allegiance to the king

کسی را از همراهی و پیروی از اوامر پادشاه منحرف ساختن

seduction

اغوا

see eye to eye

کاملاً باهم توافق داشتن

see fit

شایسته بودن، لازم بودن

see into

تحقیق کردن

seek¹ → investigateseek²

در صدد برآمدن

seek asylum

پناهندگی خواستن

تقاضای پناهندگی کردن

Governments seek to keep the bulk of their people contented.

دولتها سعی می‌کنند تا اکثر مردم را راضی نگه دارند.

seeking time

فرصت را غنیمت شمردن، فرصت غنیمت

seeking world wide monopoly

کسب انحصار جهانی

seek sanctuary

پناهندگی خواستن

seemingly

از قرار معلوم، ظاهراً

see over

بازدید کردن

see-saw battle

جنگ الاکلنگی

the see-saw nature of the war

during its early stage

عقب‌نشینی و تهاجم نوسانی در مراحل اولیه جنگ

see through

نفوذ کردن، راه یافتن

segmentation

جزء جزء شدن،

پاره پاره شدن، از هم گسستگی

segregate

تبعیض [نژادی] قائل شدن،

تفکیک کردن

segregation

تفکیک، تبعیض (نژادی)

segregationist

طرفدار تفکیک و جدایی (مخصوصاً

جدایی بین نژاد سفید و سیاه)

segregative

تجزیه طلب،

جدایی طلب

segregative color policies

سیاست طرفدار جدایی نژاد سیاه و سفید

seizable قابل تصرف، ضبط کردنی

seize به تصرف درآوردن

I seize upon the chance.

من فرصت را غنیمت می‌شمارم.

seize power قدرت به دست آوردن

seizer مصادره‌کننده، ضبط‌کننده

seizing ضبط، مصادره، تصرف

seizure تصرف، ضبط، قبض، ربودنی

select برگزیده، منتخب

selectee

کسی که به طور داوطلب وارد خدمت
نظام شده است، داوطلب خدمت

selection انتخاب، گزینش

selection boards هیئت‌های گزینش

selection bound حیطه انتخاب

select patronage

هیئتی از امانا و سرپرستان

self-appointed صلاحیت‌دار

self-attitude in communication

خودنگرشی در ارتباط

self-censure خود را سانسور کردن

self-confidence اعتماد به نفس

self confidence perjurer

کسی که خودش معترف به عهدشکنی و
دروغ‌گویی باشد

self-contradiction تناقض‌گویی

self-contradictory متناقض،

خلافه گفته خود

self-criticism انتقاد از خود

self-defense دفاع از خود یا اموال خود

self-determination خودمختاری

self-devotion از خودگذشتگی

self-evident حقیقت محض

self-government

حکومت مستقل، خودمختاری

self-imposed بر خود تحمیل شده،

خودتحمیلی

self-indulgence تن‌پروری، عیاشی

self-interest خودکامه

selfness خودی

self-perpetuating band

باندانحصارطلب

self-reinforcing خودتقویت‌کننده

self-righteous متعقد به عدالت خود

self-rule خودمختار،

خودگردانی، خودمختار

self-sacrifice ایثار، جانفشانی

self-sacrificing ایثارگری، جانفشانی

self-styled به گفته خود

self-sufficiency خودکفایی

self-support حمایت از خود

self-to-environment

communication

ارتباط فرد با محیط

self-to-other communication

ارتباط فرد با دیگران

self-to-self communication

ارتباط میان فردی، ارتباط خود با خود

sell تسلیم کردن،

فروختن، اسیر کردن و در بند انداختن،

کسی را با حقیقت قانع کردن	
sell by tender	به مزایده فروختن
sell forward	پیش فروش کردن
selling favor	رشوه دادن
sell off	تنزل قیمت دادن
sell oneself	
حیثیت و آبروی خود را فروختن	
sell out	
منافع فروش را تقسیم کردن، به فروش رساندن	
sell someone an idea	
عقیده‌ای را به کسی قبولاندن	
sell someone short	
کسی را دست کم گرفتن	
sell the pass	
خیانت به مرام دسته خود	
sell up	
اموال خود را برای بازپس دادن بدهیهای خود فروختن	
semantics	معناشناسی
semaphore	
مخابره توسط پرچم یا چراغ، مخابره کردن	
semlle	اظهار نظر قضایی کردن
semi → nemi	
semi-annually magazine	
مجله‌هایی با چاپ شش ماه یکبار	
semi-autonomous economy	
اقتصاد نیمه مستقل	
semi-civilized	نیمه متمدن

seml-cult	کیش مانند
semi-direct democracy	
دموکراسی نیمه مستقیم	
semlinar	سمینار، جلسه بحث و تحقیق
semlinary	حوزه علمیه،
دانشکده الهیات	
seml-official	نیمه رسمی
seml-official news service	
خبرگزاری نیمه رسمی	
seml-official report	
گزارش نیمه رسمی	
semlotics	علم مطالعه علائم
seml-serious → half-wit	
semlate(house)	مجلس سنا
semlate assembly	مجلس سنا
semlate finance committee	
کمیسیون بودجه سنا	
semlate foreign relations	
کمیته روابط خارجی سنا	
semlator	سنا تور، عضو مجلس سنا
semlatorial	وابسته به مجلس سنا
semlback	پس فرست
seml down	تنزل دادن
semler	فرستنده
seml forth	اعلام داشتن،
انتشار دادن، صادر کردن	
semling troops and missiles →	
deployment	
seml on a wild goose chase	
دنبال نخود سیاه فرستادن	

send off مشایعت کردن
send out صادر کردن
send up ترقی دادن
senior government official مقام ارشد دولت، مقام عالی رتبه حکومتی
seniority and juniority ارشدیت و مادونی
senior member عضو عالی رتبه، عضو ارشد
senior officials مقامهای ارشد
sensational هیجان انگیز
sensationalism اعتقاد به اصالت حس
sensational report گزارش هیجان انگیز
sense حس، معنا
sense of responsibility حس مسئولیت
sensible difference تفاوت بارز، اختلاف محسوس
sensible policy خط مشی صحیح
sensitive نفوذپذیر، حساس
sensitive information مطلب حساس، اطلاعات حساس
sensitive market بازاری که دستخوش نوسانات سریع است، بازار حساس
sensitive situation موقعیت حساس
sensor گیرنده حساس، حسگر

sensory channel کانال ارتباطی
sensuous politics سیاست احساسی
sentence¹ حکم، فتوا، رأی
sentence² رأی دادن، محکوم کردن
sentence to death محکوم به اعدام کردن
sentence to the lash محکوم به شلاق خوردن
sent into shock تکان بازار بورس یا افکار عمومی
sentiendum قضاوت
sentiment ضعف ناشی از احساسات
sentinel نگهبان
sentry مرزبان، پاسدار
separation تجزیه، جدایی، تفرقه
separatism تجزیه طلبی
separatist عضو دسته سیاسی یا مذهبی که خود را از اکثریت جدا می کند، جدایی طلب
separatist guerrillas چریکهای جدایی طلب
separatist leaders رهبران تجزیه طلب
separatists in party انشعابیون حزبی، جدایی طلبان حزبی
sept قبیله
septembrist طرفدار انقلاب موفقیت آمیز پرتغال در سال ۱۸۳۶
septembrize شرکت در قتل عام،

کشتن	serial writer	پاورقی نویس
septembrizer	series	مقاله، داستان مسلسل
مشارکت در کشتار همگانی، خونریز	serious	جدی
(داشتن شراکت در قتل عام دوم سپتامبر ۱۷۹۲ پاریس)	serious advocacy	حمایت جدی
septennate	serious conflict	درگیری جدی
پیمان یا معاهده هفت ساله	serious consequences	پیامدهای جدی، نتایج وخیم
septic economy	serious sequela	طرفدار سرسخت
اقتصاد فاسد	sermon	خطبه، سخنرانی
septimal	sermonize	سخنرانی کردن، وعظ کردن
هفتایی		خطبه خواندن
sequacious	serry	صفوف به هم فشرده تشکیل دادن
مقلد، پیرو، تابع		بندگی
sequacity	serve a sentence	زندانی شدن به حکم دادگاه
تقلید، تابعیت	serve notice on	اخطار کتبی دادن به
sequel	serve the interests	تأمین منافع (کردن)
ملازم، دنباله		زندانی بودن
sequela	serve time	serve with summons
هواخواه، طرفدار، عواقب		با احضاریه کسی را احضار کردن
sequela of war	service	تشریفات مذهبی، مراسم مذهبی، نیایش، خدمت، عبادت
عواقب جنگ	service medal	مدال قهرمانی
sequel to rising production costs	service of praise	مجلس نیایش و پرستش
نتیجه یا دنباله افزایش مخارج تولیدی		the services
sequence of events		خدمت در نظام و نیروی دریایی و هوایی
جریان حوادث		servile
sequential		نوکر مآب،
دارای عواقب		
sequester		
توصیف کردن، کناره گیری کردن		
sequestration		
تکفیر، طرد، توقیف، حکم توقیف اموال		
sergeant at arms		
مأمور اجرا		
serial		
مسلسل وار (در نشریات)، پی در پی		
serial marriage		
ازدواج پی در پی		
serial right		
حق طبع داستان به طور پی در پی (در مطبوعات)		
serial story		
پاورقی، داستان مسلسل		

اهل خوش خدمتی، بله قربان گو،
سر سپرده، کاسه لیس، برده

the servile class

طبقه رعیت وزیر دست

servility فرومایگی، دناوت

servitude بردگی،

خدمت اجباری، بندگی

sess;cess tax

مالیات براراضی، مالیات

session جلسه، نشست، مجلس

The house went into a secret session.

مجلس جلسه خصوصی تشکیل داد.

in session منعقد، دایر

set نزول، احتکار

News set before the public.

اخباری که در معرض اطلاع عموم گذارده شود.

seta ablaze به آتش کشیدن

set against علیه چیزی ثبت کردن

seta foot دایر کردن، به جریان انداختن

set a trap تله گذاردن

set fire to به آتش کشیدن

set forces in the frontier

استقرار نیرو در مرز، مستقر کردن

نیرو در مرز

set forth مطرح کردن،

چاپ کردن، جلو انداختن

set off منفجر شدن

set off against

علیه چیزی به مخالفت پرداختن

set of rules سلسله قوانین

set on واداشتن، حمله کردن

set oneself against

مخالف چیزی شدن

set one's hand to

به کاری مبادرت کردن

set out

مجهز کردن و به خارج فرستادن، طرح

کردن، چاپ کردن

set people at loggerhead

اختلاف انداختن (بین مردم اختلاف ایجاد کردن)

set to مراقبت کردن، پرداختن به

set to sale در معرض فروش

setter جاسوس پلیس

settle accounts

محاسبات را تسویه کردن

settle a debt وامی را پرداخت کردن

settlement محاسبات را تسویه کردن

مقررات، سروسامان، راه حل، حل و فصل

settlement of controversy

فیصله اختلاف

settle old scores

استقرار، آئین نامه

settler مهاجر، مقیم

set up چیدن حروف،

برای چاپ آماده کردن، مسابقه ساختگی،

ساختن، دایر کردن، راه انداختن

set up acclaim دعوی کردن

set up a regime

دولتی راروی کارآوردن

set up a state

حکومتی راروی کارآوردن

set upon

هجوم آوردن به

set-work

مقاطعه کاری

sever

مسخ کردن،

به طور جداگانه عمل کردن،

جدا کردن یا شدن

severance

تفکیک، جداسازی،

انفصال، قطع

severance of political

relations

قطع روابط سیاسی

severe

شدید، سخت

severe diplomatic ties

روابط تنگاتنگ سیاسی

severly

شدیداً، به شدت

severly wounded

شدیداً مجروح شده

Was severly damaged.

به سختی خسارت دید.

sex

جنس

sex role stereotypes

نقشهای قالبی دوجنس

sexual roles

نقشهای دوجنس

shab

خلاص کردن (از دست کسی)

shabby conspiracy

توطئه بی شرمانه

shade

سایه دار کردن، رنگ زدن

shadiness

بی آبرویی

shadow boxing

مقابله تمرینی

shadowing

جاسوسی، حفاظت

shadow cabinet

گروه وزیران،

پارلمان وابسته به حزب اقلیت، کابینه

سایه

shadowing their right under your wings of war

در پناه جنگ با تو حقوق آنها محفوظ می ماند

the shadowy boundaries of a government complex

حدود مشکوک، پیچیده و بغرنج حکومت

shadowy honor

افتخار مشکوک

shadowy past

گذشته مرموز

shady speculations

احتکارهای شرم آور

shake

متزلزل کردن

shake out

قیمتها را به ضرر محتکرین کوچک تغییر دادن و آنها را از بازار خارج کردن

shalom/shalim

صلح، آرامش، سلام

sham

ساختگی، قلابی،

ریاکارانه، دروغین

shambles

کشتارگاه، قتلگاه

sham coordination

همکاری ساختگی یا ریاکارانه

sham fight

جنگ دروغین

shameful → scandalous

shameless

بی شرمانه، ننگ آور

sham quarrel

جنگ زرگری

shanachas شایعه‌ساز

share شرکت، سهم، شرکت کردن

share consciousness

آگاهی مشترک

share-holder سهام دار

share image تصویر مشترک

share in cash سهم نقدی

share list صورت سهام شرکتها

share one's view

عقیده کسی را پذیرفتن

share value ارزش سهام

sharks خبرنگاران مطبوعاتی

sharp کارشناس، متخصص، شدید، شفاف

sharpened شدت یافته

sharper آدم متقلب

sharp protest اعتراض شدیدالحن

shatter خشی کردن، خرد شدن

shattered economy

اقتصاد از بین رفته

shatter one's hope از بین بردن امید

Monarchy was shattered to pieces.

سلطنت منلاشی شد.

shauri موضوع مذاکره

sheer-lie دروغ محض

sheet کاغذ، برگه

sheet almanac گاهنامه یک ورقی

sheet imposition

چاپ روی صفحه در یک مرتبه و چاپ

پشت صفحه در مرتبه دیگر

sheet work

چاپ بر حسب ورق کاغذ، صحافی بر حسب ورق

shell¹ گلوله باران کردن

shell² نارنجک

shellacking شکست ننگ آور

shellac-lack

شکست مفتضحانه خوردن

shell an enemy position

موضع دشمن را به توپ بستن

shell a town شهری را بمباران کردن

shelling بمباران باتوپ و نارنجک

shelling of settlement

گلوله باران محل استقرار

shell-proof

محفوظ در برابر بمباران و گلوله

shelta

زبان زرگری مردم ایرلند و قسمتی از انگلیس

shelter پناهگاه

shepherded رهبر روحانی،

رهبری کردن

sheriff کلانتر،

نماینده رسمی دولت در یک ناحیه که مأمور اجرای قوانین و انجام امور قضایی و نظارت بر انتخابات است

She was voted out

برکنار کردن با اخذ رأی

Shia شیعه

shibboleth اسم شب، کلمه عبور

shield ممنوع کردن، سد

shield and save the group

جماعت را حفظ کردن و نجات دادن

shield the vessels in the

embattled region

حفاظت از کشتیها در منطقه درگیری

shifty eyes نگاههای ناپایدار

shihata خبرگزاری تانزانیا

shii → shiite

Shi'ism تشیع

shiism مذهب شیعه

shiite; shii شیعه، پیرو مذهب شیعه

shiite and sunni شیعه و سنی

shill زد و بند کردن

(برای فروش مال غیر مشروع)

shilly-shally

ناتوانی در تصمیم‌گیری، بی‌تصمیمی

shindig مجلس رقص خودمانی،

بزن و یکوب، مهمانی پرسروصدا

shindy جنجال

shipment محموله

(کالاهای حمل شده با کشتی)

ship of state کشتی دولتی

ship of war/warship کشتی جنگی

ship page عوارض کشتی

shipping کشتیرانی

shipping organization

سازمان کشتیرانی

shipping sources منابع کشتیرانی

ship-shape شسته و رفته

shipwreck شکست

(باشکست مواجه شدن)، کشتی شکسته

shipyard → dockyard

shire ایالت، استان

shirk شانه خالی کردن

(از زیر بار مسئولیت، وظیفه و غیره)

shirt-sleeve غیررسمی (سیاسی)

shirt-sleeve diplomacy

دیپلماسی غیررسمی

shirttail دنباله مقاله در روزنامه

shoal اجتماع کردن

shock ضربه

shock diplomacy

دیپلماسی غافلگیرکننده (مانند سفر

غیرمنتظره نیکسون به جمهوری خلق

چین)

shocker اخبار موحش، مطالب مهیج

shocking news

اخبار موحش و تکان‌دهنده

shoeing-horn دلال، آلت دست

shoot گلوله زدن،

فیلمبرداری یا عکسبرداری کردن

shoot a scene

از صحنه‌ای فیلمبرداری کردن

shoot a traitor خائنی را کشتن

shoot down سرنگون کردن

(هواپیما و غیره)

shoot up ترور کردن

shopocracy

حکومت دکانداران، مغازه سالاری

shopping center پاساژ،
مجتمع فروشگاه‌ها، تیمچه، مرکز خرید،
سوق

shop-right پروانه کسب، حق کسب

shop steward نماینده اتحادیه کارگران برای حل و فصل
اختلاف در کارگاه

shore cover حق بیمه‌ای که بابت کالای حمل شده یا
کشتی برای بیمه کالا در مدت توقف کالا
در بندر یا ساحل منظور می‌شود

shore-patrols گشته‌های ساحلی،
پاسداران ساحلی

short خلاصه، چکیده مطالب

shortage of security ضعف امنیت
کمبود امنیت

shortage کمبود

short ballot اخذ رأی به طور مختصر

short bill سفته کوتاه مدت

short changer کم فروش

short-coming کمبود، نقصان،
کوتاهی، قصور

short covering خرید سهام برای تأمین فروشهای آتی

shorten تقلیل دادن،

ممانعت کردن، محروم کردن از

short hand تندنویسی، مختصرنویسی

be short of کسر آوردن، کمبود داشتن

short range missiles موشکهای کوتاه برد

short reporter خبرنگار تندنویس
gave us short shrift

به ما اعتنای چندانی نکردند

short term کوتاه مدت

shorts اخبار کوتاه، خبرهای کوتاه

short term paper سفته‌ای که سررسیدش ۹۰ روز باشد

short time وقت کوتاه

be on short time کارکردن در کوتاه مدت به سبب کمبود کار

shot bocker انبار مهمات کشتی

shot gun تفنگ ساچمه‌ای

He was shot for a spy.
او به جرم جاسوسی تیرباران شد.

shoulder یادداشت و توضیح در حاشیه متن

shoulder-clap توقیف کردن

shoulder-clapper ضامن، کفیل

shoulder-held missile موشک قابل حمل با نفربر

shoulder-note علامتی بر گوشه فوقانی صفحه چاپی

show افشا کردن، لودادن، نشان دادن

show-biz صحنه‌سازی

show celerity سرعت عمل به خرج دادن

show fight تسلیم نشدن

show in public درانظار عموم ظاهر شدن

showmanship

مهارت در نمایش دادن و معرفی چیز یا شخص

show-man مبلغ، تبلیغاتچی

show of forces نمایش نیروها

show one's pettiness.

حقارت و کوچکی خود را نشان دادن

show partial views اعمال نظر کردن

show-place نمایشگاه

show trial محاکمه نمایشی

showy زرق و برق دار، سروصدادار

shrewd reply جواب زیرکانه

shrewishness/shrewdness

کولی‌گری، زیرکی

shrift اعتراف

shrink نقض پیمان کردن

shrive فاش کردن،

به گناهان خود اعتراف کردن، اعتراف گرفتن

shunning اجتناب، احتراز، رویگردانی

shunting دوراهی

shut down بستن،

تعطیل کردن (مدرسه، کارخانه و غیره)

shut out پشت درنگاهداشتن

shuttle غیر ثابت، لرزنده

shuttle between two water-ways

گشت زدن بین دوراه آبی

shuttle bus → space shuttle

shuttle diplomacy

دیپلماسی آمدو شد، دیپلماسی رفت و

برگشت، دیپلماسی برویا

shyness حیا

sick-leave مرخصی استعلاجی

sick out اعتصاب

(به وسیله تظاهر به بیماری)

side¹ طرفداری، جبهه

side² → angle

side-arm اسلحه کمری

sidebar ستون فرعی

side light

اطلاعات جسته و گریخته، نکات فرعی

side note حواشی متن کتاب

sider هوادار، هواخواه

side stepped question سؤال جانبی

side track a person

کسی را از موضوع اصلی دور نمودن و

سرگرم موضوع فرعی کردن

sidewalk scanning →

sidewalk reading

sidewise look نگاه از پهلو

siege

محاصره یک منطقه مستحکم نظامی

siege mentality

دشمن پنداری همه جانبه (نوعی

پارانویا)

siege operations عملیات محاصره

sieve خبرچینی

sift بررسی دقیق کردن،

بازجویی کردن از

sight نظر

in the sight of the public

درانظار عموم، در ملاء عام

sight-sound

وسایل شنیداری - دیداری

sight-sound media

وسایل شنیداری - دیداری

sign با امضا تصویب کردن، نشانه،

امضاء کردن

signal

خبر، خبر دادن

signal day

روز مهم

signature

امضا

signature by mark

اثر انگشت

signature loan

وامی که فقط در مقابل امضای گیرنده و

بدون وثیقه داده می شود

sign-board

تابلوی اعلانات

sign language

زبان اشاره (برای کرولال ها)

signet

تصدیق صحت امری را نمودن (با مهر)

signifer

پیشوا، رهبر سازمان

significant

پراهمیت، برجسته

significant decision

تصمیم مهم و حائز اهمیت

significant details

جزئیات مهم

significant event

واقعه مهم

signification

ابلاغ رسمی

signification of a judicial degree

ابلاغ حکم قضایی

significavit

حکم تکفیر

signing

امضا

signing of the peace-treaty

امضای عهدنامه صلح

sign off

پایان خبرهای رادیو را اعلام کردن

sign on شروع برنامه ای را اعلام کردن

silencing the artillery-fire

خاموش کردن آتش توپخانه

silent communication

ارتباط خاموش، ارتباط صامت

silent cue

راهنمایی خاموش

silent majority

اکثریت خاموش

silo

پایگاه موشکی زیرزمینی

silographer

هجو نویس، فکاهی نویس

silver lining

روزنه امید،

چیز امیدوارکننده

silly season

دوره های پایانی تابستان که روزنامه به

دلیل نداشتن خبرهای مهم اخبار

مزخرف و بی مایه چاپ می کند

silver age

عصر پیشرفتهای موفیت آمیزی که دارای

هدفهای عالی نباشد

silver jubilee

بیست و پنجمین سالگرد ازدواج

simony

معامه گری و خرید و فروش مقدسات

simple majority

اکثریت مطلق (نصف به علاوه یک)

simplicity

سادگی

simplicity of a doctrine

سادگی عقیده و مسلک
 simulation¹ تقيه، ظاهر سازی
 simulation² شبیه سازی، معامله صوری
 simulation reduction کاهش سلاحهای کوتاه برد
 simultaneous publications مطالبی که به طور همزمان منتشر می شوند
 simulate conveyance نقل و انتقال صوری مالی
 sin گناه، زنا، گناه اخلاقی، گناه دینی
 in sin مرتکب زنا، مرتکب گناه
 sine qua non of democracy شرط اصلی دموکراسی
 sinful گناهکار
 sinecure شغلی که متضمن مسئولیت مهمی نباشد، شغل پردرآمد و بی دردسر
 sine lege nulla poene هیچ عملی رانمی توان مجازات کرد مگر آنکه قانون آن را قابل مجازات دانسته باشد
 sinews of war پول برای ادامه جنگ
 single name paper سفته دارای یک امضا
 single vision تصویر یک بعدی
 single-party system نظام یک حزبی
 sing out با صدای بلند اعلام داشتن
 sinister plot توطئه شوم
 sinkhole

اقدامی که موجب اتلاف سرمایه زیاد باشد
 sinking funds وجوه استهلاکی
 sinistral چپ گرا
 siphone off به سطح پایین تر بردن
 siquis اعلان، نوشته
 S.I.P.R.I.; Stockholm International Peace Research Institute
 انستیتو تحقیقاتی صلح بین المللی
 استکهلم
 siren; hooter آژیر
 sist احضار به دادگاه
 sistership انجمن خیریه مذهبی زنان هم پیمان
 sit کرسی ریاست یا وکالت را اشغال کردن
 هیچ شمردن،
 sit at nought مسخره کردن
 محل، سایت
 site
 sit ins; sit in strike اعتصاب، تحصن، اعتصاب نشسته
 sit in strike → sit ins جلسه گردهمایی، نشست
 sitting sitting in camera جلسه غیر علنی دادگاه
 sitting member عضو شاغل یا دارای کرسی
 sitting of court جلسه دادگاه
 situate واقع شده،

واقع در، در محلی قراردادن
situation موقعیت، موضع
situation under government شغل دولتی
situla صندوق آرا
S.J.C. → Supreme Judicial Court
skate عقاید سست و بی‌مایه داشتن
sked; schedule طرح، نقشه
skelder کسب درآمد از راه غیر مشروع
skeltonize رئیس مطالب راتهییه کردن، نسخه
 خلاصه شده روزنامه را چاپ کردن
 [برای پست هوایی]
sketch پیش‌نویس
skill مهارت
skillful broker دلال ماهر
skillful diplomatic manœuvring مانور ماهرانه دیپلماتیک (سیاسی)
skip بزه‌کارفراری و بدون آدرس
skirmish کشمکش، زدو خورد
skirt نادیده گرفتن،
 از کنار چیزی رد شدن
skit هجو
skit on typical review material حکایت گوشه‌دار و بامعنا درباره مطالب
 روزنامه
skulduggery توطئه محرمانه
skun شکست دادن،
 مغلوب کردن، از زیر بار قرض در رفتن

sky-rocket بالا رفتن با سرعت سرسام آور (در مورد
 قیمت‌ها)
sky wave امواج رادیویی و تلویزیونی که به وسیله
 اقمار مصنوعی منعکس گردد
sky write اعلان هوایی کردن،
 با سروصدای زیاد تبلیغ کردن
**sky write some of the ugly
 undergrounds truths of racial
 intolerance** بعضی حقایق ناگوار محرمانه در مورد
 تبعیضات نژادی را با سروصدای زیاد
 تبلیغ کردن
slack trade بازار کساد
slain [P.P of slay] به قتل رساندن
slam → row
slander by insinuations اتهام غیر مستقیم
 افترا زننده،
 تهمت زننده
slanderous → calumniatory
slanted story مطلب یا مقاله‌ای که در آن از سیاست یا
 مسئله خاصی طرفداری می‌شود
slanter ظالمانه، خلاف حقیقت
slap¹ ادعای نامه صادر کردن (علیه کسی)
slap² → pistol
slash کاهش دادن، درهم کوبیدن
slash tax کاهش مالیات

slate

فهرست نامزدهای انتخاباتی که قبلاً تهیه شده

Election slates in Japan next sunday.

فهرست انتخابات ژاپن برای هفته آینده تعیین شده است.

The party slated its candidate.

حزب کاندیدای خود را اعلام کرد.

My clean political slate was polluted.

سابقه شفاف سیاسی‌ام لوث شد.

slaughter کشتار کردن، قتل عام کردن
slaughter house case

تصمیمات قضایی دیوان کشور امریکا که اقدامات نسبتاً ظالمانه پلیس را خلاف اصل ۱۴ اصلاحی قانون اساسی نمی‌داند

slave برده فروشی کردن، تابع بودن

slave masters برده‌داران

slavery برده‌داری

slay به قتل رساندن

slaying کشتار کردن

sleeping account حساب معوق

sleeve مچ گرفتن

sleight نقشه ماهرانه

sleuth تعقیب کردن،

بازرسی و تحقیق کردن

slew گروه

slew of people گروهی از مردم

slick مطلق

slight ناچیز، سطحی

slighting توهین آمیز

slight majority اکثریت ناچیز

slim victory پیروزی ناپایدار،

پیروزی ناچیز

slip خطا، لغزش،

یک ستون حروف چیده شده، قسمت از

قلم افتاده چاپ

slip in opinion polls

کاهش محبوبیت در سنجش آرا

slip up از قلم افتادگی، اشتباه

slogan شعار، خواسته

Slogan of people is the liberty and economic problem.

خواسته ملت آزادی و رونق اقتصادی است.

sloganeer شعارنویس، شعر ساز

slouching; crouching

دو دولا راه رفتن

slouchy politics سیاستهای پنهانی،

سیاستهای ناپایدار

slowdown strik اعتصاب کندکاری

slow-down strikes اعتصابات خفیف

slow progress پیشرفت کند یا آهسته

slum محله فقیرنشین

slump سقوط کردن،

افت یا تنزل ناگهانی، کساد بازار، رکود

جهانی

slumping the candidates together

همه نامزدهای انتخاباتی را باهم جمع

کردن

the slump in prices of raw materials

سقوط نرخ مواد اولیه یا مواد خام

slur نادیده گرفتن، خراب کردن

She was always slurring her fellow workers.

او همیشه همکارانش را نادیده می‌گرفت

His action casts a slur on his profession.

کارهایش موجب بدنامی حرفه‌اش می‌شود.

slush لجن، گل و شل، مزخرف

We were quite slushed in the mire.

ما درست در میان لجنزار گیر کردیم.

Slushed through the mire.

در میان لجنزار با جان‌کندن پیش می‌رفت.

sly زیرک، آب زیرکاه

on the sly در نهان

by sly and wise treaty

با مذاکرات حيله‌گرانه و عاقلانه

slyboot → knave

slyboots زندان، زیرکها

sly jests لطیفه‌های مکارانه

sly on the sky آب زیرکاه

sly person آدم آب زیرکاه،

آدم ناقل و شیطان

had played many a sly trick

بسیار زیاد حقه‌های مکارانه زده بود

smaik آدم پست، رذل

smak-smooth بی‌قاعده، ناقص

small and cruel revenge

انتقام حقیرانه و ظالمانه

small arms اسلحه سبک

It would be small of him to say that.

در شأن او نیست که چنین سخنی را بگوید.

had small interest in public affairs

علاقه اندکی به امور اجتماعی داشت

small beers مسائل کم‌اهمیت

small-bore competitions

رقابتهای کوتاه‌نظرانه

small-bore politicians

سیاستمداران کوتاه‌نظر

small farmers کشاورزان کم‌مایه

small minded کوتاه‌نظر،

فاقد وسعت نظر

small powers

کشورهای کوچک که از نظر تکنولوژی و

اقتصادی و نظامی عقب‌مانده‌اند ولی

خاک کافی دارند

small talks مذاکرات بی‌اهمیت،

سخن‌هجو و پوچ، مسائل جزئی و بی

اهمیت

smart bomb بمب هدف‌یاب،

بمب هوشمند

smart money خسارت

smash¹ شکست دادن،

خرد کردن، تارومار کردن

smash² ورشکستگی، عدم موفقیت

The bank smashes.

بانک ورشکست می‌شود.

smasher خردکننده، دندان شکن

smashing فوق العاده مؤثر، بازار شکن

smashing blow ضربه خردکننده

smashing display of power

نمایش قدرت درهم شکننده

smash up نابود کردن، فرو ریختن

smatter آلوده و لکه دار کردن

smatterer دارنده اطلاعات ناقص

smattering علم سطحی، دانش خام

smear¹ آلوده کردن،

لکه دار کردن، پس زدن

smear² لکه ننگ، شکست

smeared لکه دار، ننگ آور

smear-sheet هجونا مه،

نشریه ای که برای لکه دار کردن نام کسی

منتشر کنند

smear word عنوان یا لقب اهانت آمیز

smeary ننگ آور، لکه دار

smell a rat سوء ظن بردن

smell up پخش شدن خبر نامطلوب

smile لبخند زدن

Circumstances happen to smile

around him.

اوضاع زمانه به او لبخند می زند.

smirch لکه ننگ، مایه ننگ

The kind of mentalities that

delight in smirching the names

of public men.

آن دسته از افکاری که از لکه دار کردن اسامی مردم

معروف لذت می برند.

smirk موافق

smit آلوده و بدنام کردن (اشخاص)

smite مجروح شدن (به سختی)،

مجروح کردن (به سختی)

smite an enemy to the ground

دشمنی را [باضربتی] به زمین انداختن

smite hip and thigh

کاملاً شکست دادن

smoke دود

smokeless powder باروت بی دود

smoke out علنی کردن

smokescreen پرده دود،

چیزی که ایجاد تاریکی و ابهام کند

Would smoke out the real

intention of the government?

آیا منظور واقعی دولت معلوم شد؟

smother وضع آشفته

smuggle قاچاق کردن

smuggle explosives and weapons

قاچاق مواد منفجره و اسلحه

smuggle in قاچاقی وارد کردن یا آوردن

smuggle out

قاچاقی صادر کردن یا فرستادن

smuggler قاچاقچی

smuggling of arms قاچاق اسلحه

snafu آشفته بودن

snafun آشفستگی، اغتشاش

snagger

کسی که باعث قطع روابط تجاری و غیره

می گردد

snap¹ ناگهانی، بی مقدمه،
 عتاب و خطاب، از روی عجله، عکس
 گرفتن، عکس فوری
snap² جواب دندان شکن دادن،
 با خشونت حکمی را صادر کردن
snap hance سخنان خشن، جواب تند
There is no snap in his speech.
 در نطق او عتاب و خطایی نیست.
snap judgement قضاوت با عجله
snap-page کلاهبرداری
snap-shot تیر بدون هدف،
 تیر هوایی، عکس فوری (با دوربین
 کوچک)
snarl پیچیده و بغرنج کردن
snash صحبت توهین آمیز کردن
snatch فرصت را غنیمت شمردن،
 قاپیدن
sneer مورد استهزا قرار دادن
snemovna اتاق نمایندگان مجلس شورای
 چکسلواکی
snib سرزنش رسمی، توبیخ نامه رسمی
snide آدم عوام فریب
snipe بدون اجازه بر دیوار اعلامیه نصب کردن،
 تیراندازی کردن از کمینگاه
sniper تک تیرانداز (از کمینگاه)
snitch خیانت کردن
snob عوام الناس، کارگراعتصاب شکن
snobbery رفتار عوامانه

snobcracy حکومت عوام
snobocrat طرفدار حکومت عوام
snoop به دنبال متخلفان قانون گشتن
snoopy تحقیقات محرمانه
snotty/snottie افسر جزء یا درجه دار
sny ازدحام کردن
soak زیر بار مسئولیت سنگین رفتن
soap-box orators سخنرانیهایی که در خیابانها روی
 صندوقی سخنرانی می کنند
soap-Opera سریال بی مایه تلویزیونی، فیلم تجارتي
 و تبلیغاتی
sober عادلانه
in sober judgement با قضاوت عادلانه، با قضاوت هوشیارانه
sob sister خانم روزنامه نگار نویسنده مقاله های
 احساساتی و تحریک کننده
social اجتماعی، وابسته به اجتماع
social affairs امور اجتماعی
social awareness بیداری یا آگاهی اجتماعی
social catastrophe فاجعه اجتماعی
social character شخصیت اجتماعی
social climber فرصت طلب، جاه طلب
social contract قرارداد اجتماعی
social democracy سوسیال دموکراسی

social democratic party

حزب سوسیال دموکرات

social deprived classes

طبقات محروم اجتماعی

social imperialism

سوسیال امپریالیسم

social inertia

رخوت اجتماعی

social institutions

نهادهای اجتماعی

social intercommunication

ارتباط متقابل اجتماعی

socialism

اصالت اجتماع،

تئوری سیاسی و اقتصادی سازمانهای

اشتراکی که براساس مالکیت دسته

جمعی یا مالکیت دولت و اداره

دموکراتیک عوامل تولید و توزیع مبتنی

است

socialist

عضو حزب سوسیالیست

socialist countries

کشورهای سوسیالیستی

socialist democracy

دموکراسی سوسیالیستی

socialist international

بین‌المللی سوسیالیستی

socialist revolution

انقلاب سوسیالیستی

sociality

اجتماعی بودن، گروه‌گرایی

socialization

اجتماعی کردن

socialize

اجتماعی کردن،

به کارهای اجتماعی تخصیص دادن

social justice

عدالت اجتماعی

social lion شخصیت برجسته اجتماع

social machine دستگاه اجتماعی

social minded دارای افکار اجتماعی

social mores آداب اجتماعی

social movement جنبش اجتماعی

social order نظم اجتماعی

social party انجمن تفریحی

social pathology انحراف اجتماعی،

بیماری اجتماعی، آسیب‌شناسی

اجتماعی

social pollution آلودگی اجتماعی

social pressure فشار اجتماعی

the social push

اشخاص صاحب نفوذ اجتماعی

social relations روابط اجتماعی

social revolution انقلاب اجتماعی،

انقلاب سوسیالیستی

social security امنیت اجتماعی

social services خدمات اجتماعی

social solidarity

انسجام اجتماعی، وحدت اجتماعی

social soul روح اجتماعی

social stratifications

نابرابری‌های اجتماعی، طبقه‌بندی

اجتماعی

social upheaval خیزش اجتماعی،

قیام اجتماعی

social worker مددکار اجتماعی، مددکار

society جامعه، اجتماع،

انجمن، جمع، مجمع، جمعیت

sociobiology زیست‌شناسی اجتماعی
sociocentric متمرکز در اجتماع‌ها، علاقه‌مند به اجتماع
sociocracy حکومت جامعه، حکومت اکثریت ملت
socio-economic pressure فشار اقتصادی - اجتماعی
socio-economic reforms اصلاحات اقتصادی - اجتماعی
socio-sphere سپهر اجتماعی
 قلمرو اجتماعی
sock dolager جواب دندان شکن، تمام حجت، جواب نهایی، جواب قاطع
sodomy لواط
in so far as تا آنجا که، تا حدی که، تا آنجایی که، آنقدر که
software نرم‌افزار
sojourn اقامت موقت، به طور موقت اقامت کردن
soke حق اقامه دعوی، صلاحیت تشکیل دادگاه و طرح دعوا، ناحیه‌ای که قلمرو قضایی دارد
solace مایه تسلی، آرامش، تسکین
soldier سرباز
soldier-like سربازوار
soldier of fortune کسی که برای پول در ارتش خدمت می‌کند، سرباز مزدور
soldiery سرباز نیروی انتظامی،

یک دسته سرباز، تمام سربازان، زندگی^۱
 نظامی
solemn با تشریفات کاملاً رسمی
solemn festival جشن پر تشریفات
solemnity آیین تشریفات، جشن یا تشریفات رسمی، تشریفات قانونی
solemnization رسمیت، تشریفات
solemn warning اخطار جدی
solicit به مبارزه واداشتن، تقاضا کردن، جلب کردن، امری را به عهده گرفتن، اداره کردن
solicitor مشاور حقوقی
solicitor general → unity week مشاور حقوقی دولت که در رتبه پایین‌تر از دادستان است، معاون دادستان، دادیار
solid¹ قضاییه، قضایی
solid² استوار، قابل اعتماد، جامد
solidarism مکتب تعاونی (تعاونی فرانسه که معتقد است افراد باید برای بهبود اجتماع باهم تعاون داشته باشند)
solidarity¹ اتفاق نظر، وحدت، اتحاد، منافع مشترک، یگانگی، یکپارچگی، همبستگی
solidarity² ضمانت یا مسئولیت مشترک
solidarity march راهپیمایی وحدت
solidarity week هفته وحدت
solidity استحکام، سختی

soliloquy	سخنرانی فردی
solitary confinement	زندان مجرد، حبس انفرادی
solo	تک‌نواز
solomon	صلح‌دوست
solomize	با تشریفات برگزار کردن
solon	اقدامات شدید قانونی، پیروی دقیق از قانون
solstice	انقلاب، تحول، نقطه تحول
solstitial	انقلابی، تحولی
solution	راه حل
solvency → credit	
solver	پرداخت‌کننده وام
somaten	
	افراد مسلح غیرنظامی که برای دفاع از شهر خود آماده‌اند، جنگجویان غیرنظامی، سرباز احتیاط
some-body	شخصیت مهم، شخصیتی در مقام کلیدی و مهم
some idle murmurs	
	شایعات و شکوه‌های مردم بیکار
sonic barrier	دیوار صوتی، سد صوتی
sonic boom	انفجار صوتی
S.O.N.N.A.	خبرگزاری سومالی
	دل به دست آوردن
sooterkin	بی‌نتیجه ماندن نقشه
soothe	دلجویی کردن، استمالت کردن
sophism	سفسطه، فلسفه سوفسطایی

sophistic	سفسطه‌آمیز
sophisticated	تصنعی، گمراه‌کننده، فرهیخته، چشم و گوش باز، با فرهنگ، پیشرفته
sophistication	فرهیختگی، پیراستگی
sophistry	سفسطه
sophocracy	حکومت فیلسوفان
sophomoric arguments	
	بحث‌های کم‌مایه
sopper	باج‌گیر، رشوه‌خوار
sopra	ما فوق، بالاتر از
sordid	رقت بار، فقیرانه، ناپاک، بیشرمانه
sordid trick	حیله بیشرمانه
sorn	تحمیل کردن
sort	انتخاب کردن، جور کردن
<i>I'll sort some other time to visit you.</i>	
	من موقع دیگری را برای دیدار با شما انتخاب می‌کنم.
sorted	انتخاب شده، جور شده
sortie	یورش آوردن، حمله کردن، سورتی، حمله ناگهانی محاصره شده‌ها به محاصره‌کنندگان
sought power	قوای تجسس
sound	سالم، بی‌عیب، بی‌نقص
sound a retreat	
	شیپور عقب‌نشینی زدن
<i>It sounds false.</i>	دروغ به نظر رسیدن.

sound economic policy

سیاست اقتصادی سالم

sounding in damages

دعوی خسارت مستدل

sound investment

سرمایه گذاری بی خطر

sound on the goose

دارای عقاید استوار و ثابت و درست

sound policy

سیاست سالم،

خط مشی درست

sound ranging

تشخیص فاصله آتشبار دشمن به وسیله

صدای گلوله و توپ

soundscape

چشم انداز صوتی

sound society

جامعه سالم

sour

تیره (روابط)

The ties have been soured.

روابط تیره شده است.

source

مرکز اصلی، منبع

source encoder

منبع رمزگذار

source of corruption

ام‌الفساد، مرکز اصلی فساد

the source of supplies

منبع تدارکات

source of this idea

منشأ این عقیده

sources close in Iran

منابع نزدیک به ایران

souse

حمله ور، در حال حمله

soutane

ردای مخصوص کشیشان کاتولیک

South African Broadcasting

Corporation; S.A.B.C.

بنگاه سخن پراکنی افریقای جنوبی

South Asian Association for

Cooperation; Regional

S.A.A.R.C.

بنیاد کشورهای جنوب آسیا جهت

همکاریهای منطقه‌ای

South-East Asia Treaty

Organization → S.E.A.T.O.

Southern Confederacy

اتحادیه ایالات جنوب امریکا در زمان

جنگهای داخلی

sovereign

سلطنت کردن،

با قدرت حکومت کردن

sovereignness

زن مقتدر، سلطان زن

sovereign government

دولت متبوعه

sovereignize

حاکم بودن،

قدرت داشتن

sovereign prerogative

حق ویژه حکومت

sovereignty

اختیار مطلق قلمرو پادشاهی، قدرت

مطلقه

soviet

شورای نمایندگان کارگران و سربازان

soviet communist party

حزب کمونیست شوروی (سابق)

sovietism

تشکیل حکومتی بر اساس شورا، مانند
کمونیسم، بلشویسم و حکومت شوروی
(سابق)

sovietist

پیرو حکومت شوروی (سابق)

sovietize

مطابق رژیم شوروی (سابق) کردن،
شوروی مآب کردن

sovietizing

شورایی کردن

soviet led forces

نیروهای تحت رهبری شوروی (سابق)

Sovkhoz/sovkhos

مؤسسه کشاورزی و روستایی شورای
دولتی

sow difference among...

بذر اختلاف پاشیدن بین...

sow dragon's teeth

سیاست جنگجویانه داشتن

S.P.A.

خبرگزاری عربستان

space

درج آگهی در روزنامه

space-line

فاصله بین سطرها

space manufacturing

صنعت فضایی

spacer

مشول

space shuttle; shuttle bus

اتوبوس فضایی

space writer سطر نویس، ستون نویس

span of control

حوزه نظارت

spark

مخابره اخبار به وسیله ایجاد جرقه

spark military conflict

برخورد نظامی بوجود آوردن

spartacist

عضو حزب اسپارتاکوس آلمان

spartacus party

حزب سوسیالیست‌های آلمان که در سال
۱۹۱۸ تشکیل شد و مخالف جنگ اول
جهانی بود

spasm

تشنج موضعی (کارناگهانی)

spate

سیل اعترافات

speak

ریاست مجلس شورا را به عهده داشتن،
نطق کردن

speaker سخنگو، رئیس مجلس، ناطق

speak sense

بر اساس منطق صحبت کردن

speak volumes for something

نمودار بارزی از چیزی بودن

Fame speaks him honest.

از حسن شهرت او معلوم است که شخص
درستکاری است.

spear heading

سر دسته

special

ویژه، مخصوص

special act of congress

عمل خاص کنگره

Special Drawing Rights; S.D.R.

حق برداشت مخصوص

special edition of a newspaper

شماره مخصوص روزنامه

specialist

کارشناس، متخصص

specialization تخصصی کردن
specialized تخصصی
special pleading طرح موضوع تازه‌ای در دادگاه برای مغلطه کاری و گمراه کردن دعوی
special report گزارش ویژه
special session جلسه فوق‌العاده یا ویژه
specialty course دوره تخصصی
specifications مشخصات
the specification to charge against officer شرح اتهام علیه افسری
specify تصریح کردن، مشخص کردن
specious → plausible
spectacle منظره، نمایش، دورنما
spectacular نمایش دیدنی، نمایشی، دیدنی
spectator تماشاگر
speculate سفته بازی کردن، اندیشیدن، تفکر کردن
speculation احتکار، تفکر، ظن، شایعه، گمان، سفته بازی
Many rich by speculation of land.
 عده‌ای با احتکار زمین ثروتمند می‌شوند.
speculative احتکاری، نظری
speculator دلال در سیاست و بازار
speech نطق، سخنرانی
speech communication ارتباط گفتاری

speeches larded with compliments سخنرانی‌های سرشار از تملق
speech house اتاق یا محل سخنرانی یا کنفرانس
speeching سخنرانی کردن
speech mechanism ساز و کار صحبت، مکانیسم بیان
speech recognition technology تکنولوژی بازشناسی گفتار
speech without pertinence سخنرانی بی ربط
speed-boat قایق تندرو
speen ham land system سیستم پرداخت دستمزد روستاییان از محل درآمد مالیاتی که برای نخستین بار در نیمه دوم قرن ۱۸ در انگلستان معمول شد
spell بیان کردن
spendthrift trust هیئت امانا
sphere of influence منطقه نفوذ
spike پایان دادن، توپ را از کار انداختن، به انجام رساندن، مطالبی را به سبد انداختن
The government promptly spiked the proposal plan.
 دولت به سرعت نقشه پیشنهادی را انجام داد.
spike one's guns نیروهای جنگی خود را از کار انداختن
spike-park محوطه زندان، زمین زندان

spill افشا کردن، مجازات کردن
spillage ریخت و پاش
spill over ریختن
spill the news خبری را فاش کردن
spionage scandal رسوایی جاسوسی
spiral of silence مارپیچ سکوت
spirit روح
spirit of coalescence روح اتحاد، روح همبستگی
spirit of self-sacrifice روح فداکاری و از خودگذشتگی
spiritual روحانی، معنوی
spiritual civilization تمدن روحانی
spiritual leader رهبر روحانی
spiritual magistrate حاکم شرع، قاضی شرع
spiritual power قدرت روحانی
spiritual revolution انقلاب روحی
spiritual unities یگانگی‌های معنوی
spiteful reports گزارشهای مغرضانه
spitfire هواپیمای آتش افکن
splash down به آب برخورد کردن، در آب فرو رفتن
splinter ترکش
splinter group گروهک
splinter party دسته منشعب، حزب منشعب، حزب کوچک
split عدم توافق، شکاف
Split emerged in the party.
 در حزب شکاف ایجاد شد.

split economy اقتصاد شکافته، اقتصاد دوباره
split hairs مو شکافی کردن
split labour; split on price نارضایتی (کارگران از قیمت)
The party was split into several factions.
 حزب به چندین دسته تقسیم شد.
split on price → split labour
spoil غنیمت
They see nothing wrong in the rule that to the victors belong the spoils of the enemy.
 از نظر آنها هیچ اشکالی ندارد که غنائم دشمن از آن فاتحین باشد.
fit for treason, stratagems and spoils.
 برای خیانت و توطئه و تباهی مناسب است.
spoilsman خریدار غنائم، گردآورنده غنائم
spoils of war غنائم جنگ، انفال
spoils system سیستم رشوه خواری و فساد دستگاه حکومتی، روش قبضه‌سازی مناصب حساس و پر سود توسط حزب برنده در انتخابات
spoken language زبان گفتاری
spokesman سخنگو
spokesman of state سخنگوی دولت

spoliate غارت کردن، تاراج کردن
spoliation of neutral ships in war time

غارت کشتیهای بی طرف در زمان جنگ
sponging on others

لغت کردن دیگران

sponson

اقدامی از طرف نماینده کشوری بدون داشتن اختیار یا خارج از محدوده اختیارات خود، عقد ضمانت

sponsor ضمانت کردن، پیشنهاد کردن، مسئولیت قبول کردن، حمایت کردن، شخص یا شرکتی که برای تبلیغ بخشی از هزینه را می پردازد (برنامه تلویزیون و ورزش)

sponsored bill لایحه پیشنهادی
sponsored by تحت نظر، به ضمانت، تحت حمایت (دولت)

sponsored peace صلح ضمانتی
spontaneity خودانگیختگی
spontaneous لحظه ای، آنی، همزمان، خود به خودی

spontaneous feedback بازخورد خود به خودی

spontoon چوب قانون

sporadic تک تک، پراکنده، متفرق

sporadic artillery fire آتش پراکنده توپخانه

sporadic blasts انفجارهای پراکنده

sporadic fighting جنگ پراکنده

sporadic strikes اعتصابات پراکنده

sporadism حالت تفرقه، پراکندگی

sport ورزش

sporting editor سردبیر قسمت ورزش

sporting goods کالاهای ورزشی

sportive policy → **breezy policy**

sport mania علاقه مفرط به ورزش

sports-cast برنامه ورزشی (در رادیو یا تلویزیون)

sports club باشگاه ورزشی

sports editors دبیران ورزش

sports illustrated news

اخبار مصور ورزشی

spot موقعیت را دقیقاً مشخص کردن

on the spot فی المجلس، در دم

spot a criminal

مجرمی را جستجو و پیدا کردن

spot announcements

خبرهای محلی

spot-light مشخص کردن،

مرکز توجه شدید عمومی، توجه همگانی

spot market بازار نقد

spot reporter

خبرنگار اعزامی به محل واقعه

spotter رهبر جنگ، راهنمای سربازان

spot the fall of a shot

محل سقوط گلوله را نشان کردن

sprangle کشمکش کردن،

جنگ و دعوا کردن

spread چاپ و منتشر کردن

spread resolutions upon the

The riot spread throughout the

شورش در سراسر شهر پراکنده شد. *city.*

spread eagle

میهن دوستی افراطی، میهن پرستی از

روی تظاهر، متظاهر به میهن پرستی،

جوش و خروش عوام فریبانه برای میهن

نشرکننده، افشاکننده **spreader**

به زور متوسل شدن، **spring**

منتشر کردن

پخش و منتشر کردن **springle**

کشمکش **sprottle**

(برای کسب مقام از دست رفته)

زیر فشار قرار گرفته **sprung**

عمل غیرقانونی انجام دادن **spuilzie**

spur

دیوار استحکاماتی که از خارج به داخل

سنگر منتهی می شود

ماهواره (روسی) **sputnik**

جاسوس، **spy**

تحقیقات محرمانه به عمل آوردن،

جاسوسی کردن، جاسوسی در مقابل

دشمن خارجی، مأمور مخفی

لانه جاسوسی **spy-den**

the spy of the cold war

جاسوس جنگ سرد

عملیات جاسوسی **spy operations**

محرمانه بازجویی کردن **spy out**

ماهواره جاسوسی **spy satellites**

I am off to spy the policies.

من مراقب سیاستهای جاری هستم.

spyer جاسوس

squabasher

شخصی که با انتقاد سخت به شخصیت

کسی لطمه می زند

به هم ریختن، **squabble**

داد و بیداد کردن

squabble labour

نزاع کوچک کارگری

گروه، دسته، جوخه **squad**

ماشین گشت **squad car**

squadism

اداره کشور به وسیله گروه مسلح

گروهی از سران نظامی **squadron**

(گروه سربازان هوایی یا نیروی هوایی

یک ارتش)، گردان هوایی، اسکادران،

گردان زرهی

مستقر کردن **square**

square oneself

به ایرادهای کسی جواب دادن

square with one's creditors

با بستانکارهای خود تصفیه حساب یا

مصالحه کردن

How go the squares?

اوضاع چگونه است؟

فرو نشانیدن، درهم شکستن **squash**

squash a revolt

شورش را درهم شکستن

شکایت با سروصدای بلند، **squawk**

اعتراض توهین آمیز

squeal فاش کردن (خیانت)

squealer افشاکننده، معترض

squeal one's protest against injustice

علیه بی عدالتی صدا را با اعتراض بلند کردن

squeamish scraps/scraples

مشاجره‌های ناشی از سخت‌گیری، نزاع‌های لجوجانه، مشاجره‌های بی‌مایه

squeeze¹ فشردن، چلانیدن

In a civil war, people must expect to be crushed and squeezed toward the burden.

در جنگ داخلی، مردم باید انتظار پایداری و فشار در زیر بار جنگ را داشته باشند.

squeeze² دریچه یا محل کنترل مخفیانه

squibs

داستانهای خلاصه و بی‌اهمیت که معمولاً برای پُر کردن ستونهای خالی روزنامه به کار می‌روند

squibster بمب‌انداز

squirearch/squirarch

عضو طبقه متوسط

squirearchal/squirarchal;

squirearchical/squirarchical

وابسته به حکومت اربابان

squirearchical/squirarchical

→ **squirearchal**

squireachy/squirachy

حکومت اربابان و ملاکین

stab خنجر زدن

stabbing چاقوکشی

stabillst

معتقد به ثبات همیشگی قواعد اجتماعی

stability ثبات، پایداری

stab in the back حمله خائانه،

از پشت خنجر زدن

stable ثابت، پابرجا، پایدار،

استوار، ثابت قدم

stable commodity prices

نرخ ثابت کالاها

stable government

دولت تثبیت شده و استوار

stable politicians

سیاستمداران ثابت قدم

stack up with به پیش رفتن

How do things stack up with you?

اوضاع چگونه به پیش می‌رود؟

stad holder/stadholder

فرمانروای استان، استاندار

stad holderate;stad holdership

اداره استانداری، مقر استاندار

stad holdership → stad holderate

staff هیئت، پرسنل، کارمند، کارمندان

by our staff نظر مطبوعاتی ما

staffbusiness کار توزیع نشریات،

کار مالی نشریات

staff college دانشکده افسری

staff department ستاد ارتش

staffing کادر اداری
staffing a newspaper کادر مطبوعاتی
staff manager رئیس کارگزینی
staff of life مایه زندگی، مایه حیات
be on the staff of newspaper عضویت داشتن در هیئت نویسندگان روزنامه
stage برپا کردن، طراحی کردن، واقع شدن، ترتیب دادن، به وجود آوردن
stage a chance-counter ملاقات اتفاقی به وجود آوردن
Bloodless coup was staged by the christians.
 مسیحیان اقدام به کودتای بدون خونریزی کردند.
stage demonstrations برپا کردن تظاهرات، ترتیب دادن تظاهرات
stage on attack دست به حمله زدن، حمله کردن
stage rally راهپیمایی ترتیب دادن
stagnant راکد
stagnant conservatism محافظه کاری بی تحرک
stagnation رکود
stagnation thesis نظریه انحطاط و ورشکستگی رژیم سرمایه داری
stair ارتقا یافتن
stake کنده زنجیر، چوبه مرگ
at stake در معرض خطر

stakhanovism استاخانوویسم
 (این اصطلاح از نام آلکسی استاخانوف کارگر روسی گرفته شده است و منظور از آن "افزایش تولید به شیوه بالابردن کمیت تولید هر کارگر" است و نیز به این مفهوم است که کارگر کار محوله را در مدتی کمتر از مقدار زمان تعیین شده با عملکرد بیشتری انجام دهد. استاخانوویسم، در شوروی از جنبشی حکایت می کرد که برای بالابردن بازده صنعتی تا حد اکثر ممکن بهره می برد، به طوری که کارگری در نوبت کاری خود به جای ۷ تن زغال سنگ، ۱۰۲ تن زغال سنگ را تراشیده بود)

stale affidavit استشهاد یا گواهی نامه فرسوده و کهنه
stalemate مات کردن (در شطرنج)، به حالت وقفه، بی حرکت کردن
stale news خبر دست دوم و نامعتبر
stalinism روش سیاسی ژوزف استالین
stalk محرمانه اطلاع یافتن، سوء قصد محرمانه کردن
stalking-horse کاندیدایی که برای ایجاد تفرقه در انتخابات حزبی معرفی شود، نامزد انتخاباتی قلابی که حزب یادسته برای خنثی کردن نامزد مخالف خود به جامعه معرفی کند
stall کرسی ریاست، مقر با عظمت

stallage

حق نصب غرفه و کیوسک در نمایشگاه

stalled

متوقف

the stalled middle east peace

توقف روند صلح خاورمیانه

stall off a request

دورسرگرداندن تقاضا

stamen → loot**stamp**

مهر کردن

stamp a document

سندی را مهر کردن

stampede

اقدام دسته جمعی،

حرکت دسته جمعی

stampede in a convention

اقدام دسته جمعی در اجلاس

stance

موضع (سیاسی)

stanch/staunch church-man

روحانی موثق

stand ایستادن، پایداری کردن، موضع**stand and attention** خبردار ایستادن**standard¹** استاندارد، قانونی،**standard² → bot****standard bearer**

نماینده منتخب قانونی

standard-bearer; پرچمدار**the standard bearer of a political party**

رهبر حزب سیاسی

stand by آماده خدمت، منتظر**stand-fast** پایداری و مقاومت**stand for** داوطلب بودن،

قائم مقام بودن، کاندیدا بودن، طرفداری

کردن از، معرف بودن

standing army ارتش ثابت**standing committee** کمیسیون دائم**standing investment**

سرمایه گذاری دائم

standing operation procedure

روش کار متداول

standing orders دستور جاری،

امر نظامی، احکام جاری

stand in one's right

علیه منافع کسی قیام کردن

stand in the gap

برای دفاع آماده بودن

stand in with همدست شدن،

زد و بند کردن

stand off معاف کردن**stand on** در خط سیر خود پیش رفتن**stand on one's own leg**

امور خود را اداره کردن

stand one's ground

در گفته خود ایستادگی کردن، موقعیت

خود را حفظ کردن

stand ovation

با استقبال عمومی روبرو شدن

stand someone for a person

ضامن کسی شدن

stand to از هدفی پشتیبانی کردن**stand to one's duty**

وظیفه خود را انجام دادن

stand to one's guns

موقعیت خود را حفظ کردن

stand to one's post

در جا یا مأموریت خود ثابت ماندن

staple کالای عمومی

The affairs of their neighbors

formed the staple of their

conversation.

امور همسایگان موضوع مهم صحبت آنها بود.

starch باتشریفات انجام دادن،

صورت رسمی دادن به

stark کامل، صرف، مطلق

stark terror وحشت مطلق

starry-eyed خیال پرور، رویایی

star spangled banner

پرچم امریکا [سرود ملی امریکا]

start out اقدام کردن

star wars

جنگ فضایی (امریکا)

stasis کشمکش و اختلاف نظر

state دولت، استان، ایالت،

جمهوری، وضع، ملت، گروه‌های

سیاسی، کرسی ریاست، شأن،

استقرار یافتن با، تشریفات انجام دادن

Does not befit his state.

لایق مقام و شأن او نیست.

state affairs امور کشوری

state consolidation استحکام دولتی

state-craft سیاستمداری، کشورداری

state criminals مجرمین سیاسی،

مقصرین سیاسی

state department

وزارت امور خارجه (امریکا)

state dissidents مخالفان دولت

State House خانه ملت، مجلس مقننه

state-less → aptride

stateless بدون کشور،

بی دولت، بی هویت

stateless currency پول بی پشتوانه

stately بسیار رسمی

statemanly سیاستمدارانه

state machine ماشین دولت،

دستگاه دولت

state medicine

سیستم پزشکی تحت کنترل دولت

statement اعلامیه، بیانیه،

بیان (بیانیه‌ای که از دفتر مخصوص و یا از

طرف جمعیتی صادر می‌شود)

statement of affairs

صورت وضعیت دارایی

statemonger علاقمند به امور سیاسی

state monopoly انحصار دولتی

state of the art; strategic

deployment کاربرد استراتژیکی

state of emergency

حالت فوق العاده

state of union message

اساس پیام اتحادیه

state ownership مالکیت دولتی

state papers نوشتارهای دولتی
state policy سیاست معین
state prisoners; prisoners of state زندانیان سیاسی
state quake تشنج دولت یا کشور
stateship سیاستمداری، کشورداری
statesman مرد سیاسی، اهل سیاست، سیاستمدار
statesmanlike سیاستمدارانه
statesmanship سیاستمدارانه، سیاستدانی، کشورداری
state room اتاق یا عمارت دولتی
state socialism سوسیالیسم دولتی
state's sundries درآمدهای متفرقه کشور
stateswoman سیاستمدار (زن)
state terrorism تروریسم دولتی
state trial محاکمه سیاسی، جرم سیاسی
state university دانشگاه دولتی
state use system بیگاری گرفتن از زندانیان برای تولید مواد مخدر در صنایع
state war جنگ دولتی
station پادگان، پست نظامی، موقعیت اجتماعی، قرارگاه، ایستگاه، گماردن در پستی
stationary ثابت، پایا
stationed in مستقر در
stationer ناشر کتاب،

فروشنده نوشت افزار
stationery office اداره انتشارات پارلمانی و رسمی
station a sentinel نگهبانی را در پستی گماردن
station hospital بیمارستان نظامی
station oneself مقیم شدن
station soldiers in a barracks سربازان را در سربازخانه جای دادن یا مستقر کردن
statism دولت سالاری، اقتصاد دولتی، دولت گرایی
statist سیاستمدار
statocracy حکومت کشور
statolatry کشورپرستی، دولت پرستی
statum mercatorum قانون تجارت
staunch بند آوردن، بستن راه تهیه سلاح، قطع شریان
status quo وضع موجود، وضع کنونی، وضع فعلی
status quo ante bellum وضع موجود قبل از جنگ، وضعیت پیش از جنگ
statute قانون مجلس، قانون موضوعه، اساسنامه
statute labour کار اجباری
statutory قانونی، طبق قانون
statutory guardian سرپرست قانونی
statutory instruments اسناد قانونی
statutory limitaitlon گذشت زمان

statutory offense جرم قانونی

statutory referendum

مراجعه به آرای عمومی در مورد قانونی
که از مجلس گذشته یا باید بگذرد

stave off دفع کردن

stay a judgement

صدور رأی را به تأخیر انداختن

stay in strike

اعتصاب بدون ترک محل کار

steady selling فروش مستمر و دائم

by stealth; secretly به طور پنهانی

steek اعتصاب

steel-clad زره پوش

steer¹ حکومت، اداره، فرمان

steer² هدایت کردن، سوق دادن

steering حکومت کردن، هدایت کردن

stent مالیات

stent master مالیات گیرنده

step قدم، قدم برداشتن، اقدام

stepping down استعفا، کناره گیری

stepped up attacks

حمله‌های فزاینده

stereotype رفتار قالبی داشتن،

رفتار کلیشه‌ای

sterling تمام عیار

stern مرکز فرماندهی و راهنمایی

sternographer تندنویس،

خلاصه‌نویس

steward افسر امور مالی و خواربار

stewardship نظارت،

مباشرت، پیشکاری

stick چسباندن

Stick no bills! چسباندن آگهی ممنوع!

stickler داور جنگ تن به تن

stick to a happy medium

افراط و تفریط

stick up for پستی کردن

stick up to مقاومت کردن با

stimulation تحریک (برونی)

stipend مقرری، حقوق،

کمک هزینه تحصیلی، کمک خرجی
دانشجویان

stipendiary حقوق بگیر، مزدور،
سرباز مزدور، مالیات دهنده

stipulation

قرارداد توافق بین وکلای دادگستری و
مدعی‌العموم درباره جریان محاکمه

stir up divisions دامن زدن به تفرقه

stock موجودی، سرمایه

stock book دفتر معاملات سهام

stock broker دلال سهام، دلال بورس

stock company شرکت سهامی

stock exchange بازار بورس،

بورس سهام

stock holder سهامدار

Stockholm International Peace

Research Institute → S.I.P.R.I.

stock in trade سرمایه

stock list صورت سهام، فهرست سهام

stock market بورس سهام و ارز،

بازار سهام
stock owner سهامدار
stock price ارزش سهام
stock taking رسیدگی به موجودی، انبارگردانی
stock trench mortar خمپاره انداز سبک
stomach تحمل کردن، حوصله داشتن
He had no stomach for any further fighting.
او حوصله جنگ دیگری نداشت.
The legislators should not stomach the proposal.
قانونگذاران نمی‌توانستند پیشنهاد مزبور را تحمل کنند.
stone سنگ
stone to death سنگسار کردن
They stoned him to death.
آنها او را سنگسار کردند و کشتند.
People who live in glass house should not throw stones.
کلوخ‌انداز را پاداش سنگ است.
stone-broke کاملاً بی پول یا ورشکسته
stooge or puppet government حکومت دست‌نشانده
stool مقراسقف، حاکم نشین، مقر حکومت، کرسی ریاست
stool pigeon جاسوس
(جاسوسی که ظاهراً خود را همکار گروهی معرفی می‌کند)

از مقام افتادن،
stoop تنزل رتبه دادن، تعظیم کردن
stop ایست، توقف
stop complaint از شکایت منصرف شدن
stop exporting oil قطع صدور نفت
stop-gap موقتی، موقت
stop loss جلوگیری از ضررهای بعدی
stop page کسر مبلغ از حقوق کارمند برای استهلاک بدهی او
stop press آخرین خبر
storm اغتشاش
storm of arrows تیرباران، باران تیر
The mob stormed through the streets.
توده مردم در خیابانها غوغا می‌کردند.
storm of persecution تحت شکنجه و آزار
stormy تشنج
Storthing/Storting پارلمان نروژ
stow away مسافر قاچاق کشتی
strafe بمباران کردن، زیر آتش گرفتن، به مسلسل بستن (با هواپیما)
straggle متفرق شدن
The crowd straggled.
جماعت متفرق شد.
strain تجاوز کردن از حدود خود
strain relations روابط تیره

strains and tensions فشارها و تنشها

strain the law

سوء استفاده از قانون کردن

Strait of Hormuz تنگه هرمز

stranger بیگانه، اجنبی

strangle خفه کردن

strangle a movement

نهضتی را در نطفه خفه کردن

strangling اختناق

strangulation اختناق

strappadu

مجازات مجرمین به وسیله بستن آنها با طناب

stratagem¹ قتل عام،

اعدام، حيله جنگی

Fit for treason stratagem and spoils.

فقط خیانت و نیرنگ و غارتگری را به خوبی انجام می دهد.

stratagem² نیرنگ (سیاسی)،

حيله (سیاسی)

stratagematist ماهر در تدابیر رزمی

strategic استراتژیک

strategic air commands

فرماندهی هوایی سوق الجیشی

strategic air reconnaissance

کسب اطلاع از وضع هوا از راه دور

strategic arms limitation talks

مذاکرات تجدید تسلیحات استراتژیک

Strategic Arms Limitation

Treaty → S.A.L.T.

strategic defence project

پروژه های دفاعی استراتژیک

strategic defense/defence

initiative

طرح دفاع سوق الجیشی، پروژه جنگ ستارگان، ابتکار دفاع سوق الجیشی

strategic deployment → state of the art

strategic high lands

مناطق سوق الجیشی کوهستانی

strategic parity

برابری استراتژیکی یا سوق الجیشی

strategies/strategy

فنون تدابیر جنگی، فن لشکرکشی

strategic spin چرخش سیاسی

strategics رزم آرایبی

strategist

متخصص فن لشکرکشی، رزم آرا

strategize نقشه کشیدن،

لشکرکشی کردن

strategus/strategos;Pl.

strategoi فرمانده لشکر،

فرمانده نظامی، سرلشکر

stratocracy سربازسالاری،

حکومت نظامیان، نفوذواستیلای

سربازان، دولت نظامی

stratocratic

وابسته به حکومت ارتشی

stratonic

وابسته به ارتش

stratum قشر، لایه
straw ضربه کاری، پوشال، پوشالی
straw-puppet government حکومت پوشالی، حکومت دست‌نشانده
straw vote نظرخواهی غیر رسمی برای پی بردن به افکار عمومی، به‌طور آزمایشی رأی گرفتن
stray problems مسائل پراکنده
stream of accusations یک سری اتهامات
street-battles جنگ‌های خیابانی، نبردهای خیابانی
street clashes زدوخوردهای خیابانی، درگیری‌های خیابانی
street ruff → rag-tag
street-smart کسب تجربه ازکوچه و بازار
strength قدرت
on strength of به اعتبار
stretch out امتداد دادن، پخش شدن
strew منتشر کردن
She may strew dangerous conjectures. او ممکن است افکار نادرستی را منتشر کند.
stricken field میدان جنگ، میدان رزم
strict observance مراعات شدید
strict security measures اقدامات شدید امنیتی

stricture انتقاد شدید
strife نزاع، ستیزه
strigent measures اقدامات سخت و شدید
strike اعتصاب
strike bill طرح لایحه‌ای در مجلس شورا برای ارباب بعضی از سرمایه‌داران و گرفتن پول از آنها
strike breaker اعتصاب شکن
strike-pay حقوق روزهای اعتصاب
string بایگانی بریده‌های روزنامه برحسب تاریخ وقایع
strip¹ نوار
strip² یکی یکی گرفتن از، کم کم چیز داده شده به کسی را از او پس گرفتن
the occupied Gaze strip نوار اشغالی غزه
He stripped the council from part of its authority. او اختیارات محوله به شورا را پس گرفت.
stripe درجه نظامی، مارک
Persons of the same political stripe. اشخاصی که یک مارک سیاسی دارند.
striper کسی که درجه نظامی بر بازوی خود نصب کرده، درجه‌دار

stripshow → strip-tease

strip-tease; stripshow

نمایش درآوردن لباسها بر روی صحنه

strive کوشیدن، تلاش کردن

strive for a position

تلاش کردن برای احراز مقامی

strong قوی، پُر قدرت، نیرومند

strong arm methods

روشهای اعمال خشونت

strong army ارتش نیرومند

strong conspiracy توطئه شدید

stronghold قلعه نظامی، استحکامات

strong measures اقدامات شدید

strong oppositions مخالفان قدرتمند

strong proponent of exporting the Islamic revolution

طرفدار سرسخت صدور انقلاب اسلامی

strong worded proclamation

بیانیه شدیدالحن

they are 500 strong.

نیروی آنها به ۵۰۰ نفر می‌رسد.

structural بنیادی، ساختاری

structuralism

ساختارگرایی

structural unemployment

بیکاری بنیادی

structure ساختار

the structure of society

ساختار جامعه

struggle تلاش، کشمکش، زدو خورد

struggle against نبرد یا مبارزه بر علیه

struggle for existence تنازع بقا

struggle for liberty

تلاش برای کسب آزادی

struggling factions

گروههای متخاصم

stubborn سرسخت

stubborn resistance

مقاومت سرسخت

the student body

جمع دانشجویان

students following Imam's line

دانشجویان پیرو خط امام

students in calsh with police

زدو خورد شدید دانشجویان با پلیس

stuff به اطلاعات لازم مجهز کردن،

مطلب تهیه کردن (برای روزنامه و غیره)

stultify سلب قدرت قانونی کردن،

بی اثر کردن

stultify one by imposition

حماقت رابه کسی تحمیل کردن

stumbling block مانع بزرگ

stump¹ سکوی خطابه سیاسی،

سکوی نطق سیاسی

stump speech سخنرانی خسته کننده

یا به ستوه آورنده

stump² نطق انتخاباتی کردن،

سفرهای تبلیغاتی برای انتخابات کردن

stump a state

در استانی سفر کردن و نطق انتخاباتی

کردن	
stumper	ناطق انتخاباتی
stun grenade	نارنجک دستی،
	کوکتل مولوتف
sturdy patriot	میهن پرست استوار
sturdy resistance	مقاومت سرسختانه
style	شیوه، سبک
style-sheet	خط مشی روزنامه
subaltern	جزء
subalternate	افسر جزء
subaltern officer	افسر جزء
subchairman	نایب رئیس
subcommittee	کمیته فرعی،
	سر کمیسیون
subdivision	تقسیمات جزء لشکر
subdit/subedit	به عنوان معاون سردبیر انجام وظیفه
	کردن
subdue	مطیع یا مقهور ساختن
subeditor	معاون سردبیر
sub-editor	مسئول تنظیم اخبار
sub-elites	خرده نخبگان
sub-head	میان تیر
sub-national	پاره ملی
sub-title	زیر تیر، زیر نویس فیلم
subject	رعیت، موضوع، تابع، سوژه
subjective	وابسته به تابعیت سیاسی
subjectivity	ذهنیت
on the subject of	در باره، در خصوص

subject to	در معرض
subject of a country	تبعه یک کشور
subject of overriding importance	موضوعات بسیار پُراهمیت
<i>The treaty is subject to ratification.</i>	عهدنامه مستلزم تصویب مجلس است.
subjection of a country	کشوری را زیر فرمانروایی خود
	در آوردن
subjects	زیردستان، اتباع
subjects of immediate relevance	موضوعات بسیار مرتبط با هم
subjoin	در پایان افزودن، پیوست کردن
subjoined a copy of letter	رونوشت نامه را پیوست کردن
subjugate	مطیع کردن،
	تحت انقیاد در آوردن، مقهور کردن
sublime teaching of Islam	تعالیم والای اسلام
sublimity → perfection	
submarine	زیر دریایی
submissive	مطیع، سرسپرده
submit	تسلیم شدن، تسلیم کردن
submit a report	گزارش دادن
subnormal	پایین تر از عادی
subordinate	تابع و زیر دست، پیرو
suborn	کسی را با تطمیع به کار ناروا و دروغ
	وادار کردن
subpoena ¹	احضاریه،

فراخواندن یا احضار کردن (کتباً)
subpoena² برگه احضاریه، حکم احضار
subrogate قائم مقام تعیین کردن، وکیل کردن
subrogation وکالت، انتصاب قائم مقام یا نماینده به جای خود
subscribe تعهد پرداخت کردن، زیر چیزی را امضا کردن
subscribe a document زیر سندی را امضا کردن
subscriber for a newspaper مشترک روزنامه یا مجله
Officers subscribe their official acts. مأمورین اقدامات خود را تأیید می‌کنند.
subscription اشتراک، تعهد پرداخت [به وسیله امضا]، آبونمان
subserviate به مقام پایین‌تر تنزل کردن
subserviency پستی، تملق، کاسه لیزی، نوکر صفتی، چاپلوسی
subside فروکش کردن
subsidiary شاخه فرعی، کمکی
subsidiary troops سپاهیان مزدوری که در ارتش به طور موقت انجام وظیفه می‌کنند
subsidize کمک مالی کردن، سوبسید دادن، کمک هزینه دادن
be subsidized by the state از دولت کمک مالی دریافت کردن
subsidy

کمک مالی دولت به متفق جنگی خود یا به بنگاه صنعتی، هزینه‌های جاری درباری که از طریق وضع مالیاتهای استثنایی تأمین می‌شود
subsigillo ممهور به مهر، مهر شده
substance فقدان پول، جسم، ماده، استحکام
substance economy اقتصاد حداقل معاش، اقتصاد بخور و نمیر
substantial casualties خسارتهای قابل توجه، ضایعات زیاد
substantialism ماده گرایی
substantiate a charge اتهامی را ثابت کردن
substantiate a policy سیاستی را تحقق بخشیدن
substantive اساسی
substitute جانشین، قائم مقام
substitute members اعضای علی‌البدل
substitution قائم مقامی، جانشینی
substructure زیرساخت، شالوده، بنیاد
subvendee خریدار دست دوم، فروشنده دست دوم
subvention اعانه دولتی، کمک هزینه دولتی، کمک مالی دولت به یک شرکت یا بنگاه، استعانت
subventionary وابسته به کمکهای دولتی

subversion انهدام، واژگون سازی،
واژگون کردن یک حکومت به وسیله
افرادی از همان کشور

subversive effects نتایج خرابکارانه

subversive statement

اعلامیه خرابکاری، بیانیه خرابکاری

subvert برانداختن (حکومت)،
خراب کردن

subvert morale in the field

خراب کردن روحیه سربازان در جبهه

succession موفقیت

succession state کشور بی حق

successive پیاپی، متوالی

successor جانشین، قائم مقام

succour امداد

sudden increase → surge

sudder رئیس دادگاه، دیوان عالی تمیز

sue تحت پیگرد قانونی،
تعقیب قانونی کردن

sue for damage

درخواست خسارت دادن

sue for peace درخواست صلح دادن

be sued

تحت تعقیب و پیگرد قرار گرفتن

sufferance رضایت ضمنی، سکوت

suffer at the stake

در خطر محض بودن

suffer reverse تحمل کردن شکست،

درکنده زنجیره سر بردن

suffism سوفیزم، تصوف

suffocation اختناق

suffrage به نفع کسی رأی دادن،
حق رأی و انتخاب به ویژه در انتخابات
پارلمانی یا همگانی

*No state shall be deprived of its
equal suffrage in the senate.*

هیچ ایالتی محروم از حق رأی مساوی در مجلس سنا
نخواهد بود.

suffragette

مبارزه انتخاباتی به نفع زنان، زن حامی
حق انتخابات زنان (در مجلس شورا و
سنا)

suffragism

طرفداری از دادن حق رأی به زنان

suggest القا کردن، اظهار کردن،
اقتضا کردن

suicidal mass attacks

حمله های دسته جمعی انتحاری

suicide خودکشی

suit دادخواست، دادخواهی

suithold

صلاحیت حکومت و صلاحیت قضایی

suit the action to the word

قول خود را عملی نمودن

summarerum منافع مردم

summarist

نویسنده تفسیرهای سیاسی و خلاصه
اخبار سیاسی

summary خلاصه، مقدمه (اخبار)

summary of speech

خلاصه سخنرانی
summary proceeding
 دادرسی جزئی و مختصر، رسیدگی بدون
 تشکیل دادگاه
summation; summon احضاریه دادگاه
summist
 خلاصه‌نویس وقایع سیاسی در روزنامه
 یا مجله
summit meeting
 ملاقات سران (مهمترین جلسه)
summit talks مذاکرات سران
summon¹ احضار قانونی کردن،
 دعوت به تسلیم کردن، فراخواندن
summon² → summation
summon a council
 شورایی را احضار کردن، تقاضای تشکیل
 شورا کردن
summoner مأمور احضار
summons برگه احضاریه
summunjus حق قانونی
sum of things جامعه سیاسی
S.U.N.A. خبرگزاری سودان
sundry expenses هزینه‌های متفرقه
sundry orders خرده فرمایش
Sunni سنی
Sunnism تسنن
Sunnud حکم دولتی، سند،
 فرمان، منشور
super-criminals ابر جنایتکاران
super elites ابر نخبگان

بازنشستگی
superannuation benefit
 حقوق بازنشستگی
superbility ریاست، قدرت مافوق
supereminet عالی مقام
supereminet diplomats
 دیپلماتهای بسیار ممتاز
superficies جبهه‌ها
super ideology ابر ایدئولوژی
superimposition; super imposeure
 تحمیل زیاد
super imposeure → superimposition
super-industrial society
 جامعه مافوق صنعتی
super-intendence ریاست، مدیریت
superintendence; superintendency
 ریاست، مدیریت، نظارت، مباشرت
superintendency
 اداره سرپرستی یا بازرسی
superintendent مباشر
superintender مباشر، سرپرست
superintential مباشرتی
superior شخص والامقام، عضو ارشد
superiority
 ریاست، قلمرو ریاست، برتری
superior officer افسر ارشد،
 صاحب منصب، مافوق
superordinate بالاتر، مافوق
superordinate مافوق بودن
superordination ارتقا به درجه مافوق

ابر قدرت **super power**

super powers confrontation

درگیری ابر قدرتها، رویارویی قدرتهای
بزرگ

super powers military

confrontation

برخورد نظامی ابر قدرتها

سود کلان **super profit**

باطل کردن، لغو کردن **supersede**

superseding a law

به وسیله قانون لاحق، قانون سابق
را لغو کردن

ما فوق صوت **supersonic**

روبنای جامعه **super-structure**

منازعه بزرگ **super struggle**

ابر تکنوکرات **super technocrat**

superstructure

روبنای جامعه (کلیه سازمانهای مدنی و
جزایی و انتظامی و فرهنگی و غیره که به
مرور زمان موجب هدایت و تشکیل
جامعه شده اند.)

مالیاتی اضافه بر مالیات عادی **supertax**

supervient causes of a war

علتهای غیر منتظره جنگ

ناظر، مباشر، سرپرست **supervisor**

مباشرتی **supervisory**

مباشرتی **supervisory**

supervisory staff

کارمندان متصدی نظارت بر امور

supine rulers

فرمانروایان نالایق و بی کفایت

supple

دستخوش تغییرات و تحولات روزمره

تکمیل کردن **supplement**

supplementary bill

لایحه الحاقیه یا ضمیمه

کارپرداز **supplier**

supply

پولی که مجلس برای هزینه دولت
تصویب می کند

عرضه و تقاضا **supply and demand**

ستونهای تدارکاتی **supply columns**

supply department

اداره کارپردازی، اداره تدارکات

امور تدارکاتی **supply functions**

حمایت کردن **support**

(از نظر مالی و غیره)

supporting international terrorism

حمایت تروریسم بین الملل

سرکوب کردن، **suppress**

توقیف کردن، جلوگیری کردن (شورش)

suppress a revolt

شورش را فرو نشانیدن

جلوگیری، **suppression**

توقیف، سرکوبی

suppress the truth

حقیقت را پنهان داشتن

برتری، **supremacy**

سیطره، تفوق

مجلس اعلا **Supreme Assembly**

supreme command سرفرماندهی
supreme council شورای عالی
supreme court¹ دیوان عالی قضایی
supreme court² دادگاه عالی، دیوانعالی
supreme defense council شورای عالی دفاع
supreme defense protesters مخالفان ضد حکومتی
Supreme Economic Council شورای عالی اقتصاد
Supreme Judicial Court; S.J.C. دادگاه عالی قضایی
supreme powers ابرقدرتها
assume the supreme فرماندهی عالی را به عهده گرفتن
surcharge هزینه اضافه بار، اضافه بار، مالیات اضافی
sure footing پایگاه مطمئن
surety ضمانت
surface to air fire آتش زمین به هوا
surface to surface زمین به زمین
surge; sudden increase افزایش ناگهانی
The troops surged forward.
 سپاهیان مانند امواج خروشان به پیش می‌رفتند.
surpass پیش افتادن از
surpass one's rivals از رقبایان خود برتری جستن یا پیش
 افتادن

تسلیم شدن
surrender
 دزدانه
surreptitious
 قائم مقامی (پاپ اعظم)
surrogation
 محاصره کردن
surround
 جریمه مالیاتی
surtax
 دیده‌بانی، نظارت
surveillance
surveillance plane هواپیمای شناسایی
 بازدید کردن، بررسی کردن
survey
 بقا
survival
 بازماندگان
survivors
 ظنین شدن، شخص مظنون
suspect مظنون شدن
suspected person under police شخص مظنون تحت نظر پلیس
 مسکوت گذاشتن،
suspend معلق گذاشتن، بلا تکلیف گذاشتن
suspend a judgement دادرسی یا صدور حکمی را به تعویق
 انداختن
suspend a newspaper منع موقت یک روزنامه
 بدگمانی، سوءظن
suspicion
 مظنون به
suspicious of
 متحمل شدن،
sustain تحمل کردن
 متحمل خسارت شدن
sustain a loss
The court sustained the motion.
 دادگاه از این پیشنهاد پشتیبانی نمود.
 حکم شرعی
sutra

suzerain

کشوری که بر کشور نیمه مستقلی تسلط و حاکمیت دارد.

suzerainship; suzerainty

حکمرانی دولتی بر دولت دیگر

suzerainty → suzerainship**swab**

افسر درجه دار

swap/swop

قرارداد منعقد کردن،

تبادل پایاپای، عوض کردن کرسیها

swap horses while crossing a**stream**

اعضای کابینه یا سیاست دولت را بر طبق سیاست روز تغییر دادن

swap views

تبادل فکری

Don't swap horses in mid-stream.

اگر تغییرات لازم است، قبل از ایجاد بحران آن تغییرات را انجام دهید.

sway

فرمانروایی، حکومت

swear allegiance to

سوگند وفاداری خوردن به

swearing formula

سوگندنامه

swearing in

سوگند رئیس جمهور یا نمایندگان مجلس (تحلیف)

sweep

از بین بردن، برطرف کردن

sweep away despotism

ستمگری و استبداد را از بین بردن

sweep down on the enemy

به دشمن تاختن، یورش بردن

sweeping changes

تغییرات سراسری (گسترده یا فراگیر)

sweeping majority

رای اکثریت،

اکثریت قاطع

sweeping victory

پیروزی قاطع و درخشان

We swept away the enemy.

ما کشور را از وجود دشمن پاک کردیم.

swelling

طغیان، تورم

swindle

با تقلب و حيله چیزی را از دست کسی خارج کردن و یا به چیزی رسیدن، کلاهبرداری کردن، به جیب زدن

swindler

کلاهبردار، متقلب

swing an election

درانتخابات موفق بودن

swipe

حمله یا ضربه شدید وارد آوردن

switch

تغییر یافتن

swoop

چپاول کردن، تاختن،

انفجار شدید، انفجار ویران کننده، حماسه

swoop down حمله، ناگهان فرود آمدن

swoop down (upon) on enemy

بر سر دشمن فرود آمدن، بر دشمن تاختن

at one swoop

بایک حمله

Police Swoop On Dang

Gang (H.L)

پلیس به باند مواد مخدر حمله کرد.

swooper

غار تگر

sword

شمشیر، جنگ، نبرد نظامی

The pen is mightier than the

swords.

قلم نیرومندتر از شمشیر است.

sword arm قدرت نظامی،
 قدرت سرنیزه
sword law حکومت سرنیزه،
 قانون زور
sword of Damocles خطر همیشگی
 (مجازاً)
swords-man سرباز، مرد نظامی
sworn enemies دشمنانی که سوگند دشمنی خورده‌اند،
 دشمنان قسم خورده
sycophantic چاپلوس، تملق‌آمیز،
 طفیلی
sycophantic body اعضای چاپلوس
symbol نماد، سمبل، نشانه
symbolic نمادین، سمبلیک
symbolic interaction کنش متقابل نمادی
sympotie همزیست
symmachy اتحاد جنگی،
 ائتلاف جنگی
sympathetic strike اعتصاب برای اظهار همدردی
symposium سمپوزیوم،
 کنفرانس، همایش، گردهمایی، هم
 نشست، مجموعه مقالات منتشره در باب
 موضوعی بخصوص
synagogue کنیسه، پرستشگاه یهود،
 مدرسهٔ تعلیم دینی
synallagmatic دارای الزامهای متقابل، دارای تعهدات

دوطرفه

synallagmatic contract

قرارداد متضمن الزامهای دوطرفه

synapses سیناپها،

خلاصه داستانهای سریالی

synaxis مجلس عبادات مذهبی**synchronization** همزمان سازی**synchronize the events of****European history**وقایع تاریخی اروپا را باهم منطبق
 ساختن.**synchronous** همزمان**synchronous account of the****world war**

شرح وقایع معاصر جنگ جهانی

syncretion

تلفیق عقاید مذهبی با یکدیگر

syncretism سینکرتیسم

نهضت مذهبی "لوتری"های مسیحی که
 شخصی به نام کالیکستوس در قرن ۱۷ آن
 را بنانهاد. این گروه تلاش داشت میان
 مذاهب و فرقه‌های مختلف پروتستان
 وحدت عقیده ایجاد کند

syncretistطرفدار وحدت عقاید مختلف علمی و
 دینی**syncretistic**

وابسته به اتحاد عقاید و مسلکهای مذهبی

syncretize

حمایت کردن از اتحاد عقاید مذهبی

syndic بازرس مطبوعات و نمایشها،
وکیل دادگستری

syndical

مربوط به نظارت سازمانهای کارگری

syndicalism سندیکالیسم

طرفداری از تشکیل سندیکا (اعتقاد به
تأثیر نفوذ اتحادیه‌های صنفی و
سندیکاها در کارگری در تمام امور
اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و دیگر
سازمانهای جامعه، حتی در حاکمیت
ملی)

syndicate سندیکا تشکیل دادن،
سازمان تهیه کارتونها و مقاله‌ها برای
مجله‌ها، نشر مقاله‌ها و کارتونها در مجله و
روزنامه‌های زنجیره‌ای

syndicate newspapers

روزنامه‌ها را به صورت اتحادیه صنفی
اداره کردن

syndicate work کار گروهی

syndicate writer

نویسنده‌ای که همیشه یک ستون روزنامه

به نوشته‌های او اختصاص دارد

synedrion; synedrion; the

sanhedrin

هر نوع انجمن روحانی

synedrion → synedrion

synergic policies سیاستهای توأمان

synoecize اتحادیه بزرگ تشکیل دادن

synomosy

انجمن سیاسی که اعضایش به قید سوگند
عضویت آن را قبول می‌کنند

systasis اتحاد سیاسی

system حکومت، دستگاه حاکمه،

زدوبند مقامهای سیاسی با سرمایه‌داران
کشور، نظام، سیستم

systematize the state

حکومت را به صورت سیستم درآوردن

systems approach برخورد سیستمی،

رهیافت سیستمی

systems engineering

مهندسی سیستم

T

table	جدول
on the table	در پیش رو
table it	آنرا بایگانی کن
tabloid	روزنامه مصور کوچک با اخبار ساده و خلاصه
taboo/tabu	به وسیله آرای عمومی تبعید کردن، از حقوق اجتماعی محروم کردن، حکم تحریم
tabulate; make kerbs	جدول بندی کردن
T.A.C. → Tourist Attraction center	
tacit collusion	تبانی ضمنی
tacitly support	حمایت ضمنی یا مقدر
tackle	از عهده برآمدن، دست به کار شدن
tactic	مربوط به تدابیر جنگی
tactical	مربوط به تدابیر جنگی،

	ناشی از فنون جنگی
tactical advantages	برتری تاکتیکی
tactical aircraft	هواپیمای جنگی
tactical headquarters	مراکز تاکتیکی
tactical march	نقل و انتقال جنگی
tactical reconnaissance	برآورد موقعیت رزمی
tactical smoke	دود استتاری برای محفوظ بودن از دیدرس دشمن
tactical unit	واحد تاکتیکی
tactical voting	رای گیری ماهرانه، رای گیری تاکتیکی
tactician	متخصص تدابیر جنگی
tactics	هنر طراحی و آرایش نظامی در جنگ و مانورهای منطقه ای
<i>The field of battle is the province of tactics.</i>	

میدان رزم، منطقه آزمایش فنون جنگی و
رزم آرای است.

اجرایی،
tadministrant
قانونی

فرمانده، پیشوا
tagus

آلوده کردن، مسموم کردن،
taint
مشوب کردن

غافلگیر کردن،
take aback
شگفت زده کردن

take a back seat
به نفع دیگری کناره گیری کردن

take a ballot
رای گرفتن

آمار برداشتن،
take a census
از مردم سرشماری کردن

take a heavy toll
ضایعه سنگین برداشتن

take a measure
دست به اقدام زدن، اقدام کردن،
تدبیر کردن

take an action
اقدام کردن،
دست به اقدام زدن

take a pace of someone
همگام شدن [با کسی]

take arm
سلاح برداشتن،
به جنگ پرداختن

take a step
اقدام کردن

take delivery
تحويل گرفتن

take into account
اهمیت دادن به،
در نظر گرفتن

take minutes of the contract

پیش نویس قراردادی را تهیه کردن

take-off
برخاستن یا پریدن هواپیما،
پرواز کردن (اجازه پرواز)

take office in the cabinet of
ministers

قبول کردن عضویت در کابینه وزرا

take out of circulation

از رواج انداختن

take possession
تصاحب کردن

take prisoners
زندانی کردن،
اسیر کردن، اسیر گرفتن

take problems one by one

مسائل رایکی یکی مطرح کردن

take refuge in
پناه بردن به،

پناهنده شدن در

take the cake
جایزه اول را بردن

take the chair

صندلی ریاست را اشغال کردن، ریاست
کردن

take the field

وارد میدان مبارزه شدن

take the mickey out of someone

خیط کردن، دست انداختن (کسی)

(بادغور کسی را خواباندن)

take the podium

پشت میز خطابه قرار گرفتن

take the task
مورد مؤاخذه قرار دادن

take toll of
تلفات زیاد وارد کردن بر

take up a policy
اتخاذ سیاست کردن

take up arms
مسلح شدن

take up the glove قبول مبارزه کردن
Take it that he approves this.

من تصور می‌کنم او این را تأیید می‌کند.

tale-beaing خبرچینی

tales

اشخاصی که از میان حاضرین در دادگاه
 انتخاب می‌شوند تا به هیئت منصفه
 بپیوندند و تعداد آنها را تکمیل کنند

tales-man

یکی از افرادی که برای تکمیل هیئت
 منصفه از بین حاضران در دادگاه انتخاب
 می‌شود

tali همتای سیاسی

talk politics گفتگوی سیاسی کردن

talk out a bill

بایستهای فراوان لایحه‌ای را رد کردن

talks مذاکرات رسمی،

مذاکرات، گفتگوی رسمی

tallage تحمیل کردن مالیات بر

tall order امر مشکل، کار شاق

tally clerk

مسئول شمارش آرای صندوق

tamble سقوط اقتصادی

tammany

سازمان مرکزی حزب دمکرات
 نیویورک، نفوذ در ادارات دولتی از راه
 رشاء و ارتشا

Tammany Hall (T.H)

سالن مرکزی حزب دموکرات

tamper زد و بند محرمانه کردن

tamper with رشوه دادن

T.A.N.J.U.G.

خبرگزاری متعلق به یوگسلاوی

tantamount در حکم، برابر

It was tantamount violating the

law. این کار در حکم نقض قانون بود.

taoism

تائوئیسم (روش فکری مربوط به
 Lao-Tse (۵۰۱ - ۶۰۴ م) فیلسوف
 چینی است که مبتنی بر اداره کشور بدون
 وجود دولت و اشکال خاص حکومت
 است)

T.A.P.-S.A.P. خبرگزاری اسپانیا

target date تاریخ نهایی،

تاریخ پیش بینی شده

military target هدف نظامی

tariff classification تعرفه بندی

tarnish → besmirch

tarnish the prestige of someone

حیثیت کسی را لکه دار کردن

tarrification نرخ بندی، تعرفه بندی

task force گروه ضربت

TASS

خبرگزاری متعلق به شوروی (سابق)،
 تاس

taunt شتمات

tautology تکرار مکررات،

توضیح واضحات

tawdry ظاهر زرق و برق دار (جلف)

tax مالیات

taxable	مشمول مالیات
tax burden	فشار مالیاتی
tax collector	تحصیل‌دار مالیاتی
tax dodger	کسی که از پرداخت مالیات طفره می‌رود
taxes in cash	مالیات نقدی
tax free	بخشوده از مالیات
by non-Muslims tax paid to Islamic governments	خراج، جزیه
by the vanquished	اصلاحات مالیاتی
tax reforms	مالیات مبتنی بر سیاست درآمدها
tax related to incomes policy	سیاست مالیات بر درآمد
income tax policy	دانشیار (دانشگاه)
fellow assistant	تاراج‌شک آور
tear-gas; lachrymatory gas	کشور را تجزیه کردن
tear the country apart	مجله فنی
technical periodical	سخن پر مایه و عمیق
technical speech	تکنیک، فن
technique	دزدی تکنولوژی
techno-bandid	فن سالاری، حکومت فن سالاران
technocracy	تکنوکراسی
technocracy of consciousness	تکنولوژی آگاهی

technophilia	تکنیک شیفتگی، تکنیک دوستی
technophobia	تکنیک گریزی، تکنیک هراسی
technoquake	انفجار فنی، تکانه تکنیکی
techno-sphere	حوزه فنی، سپهر فنی
technotronic age	عصر فنی یا الکترونیک
teething troubles	مشکلات اولیه
telecast	برنامه تلویزیونی، بخش تلویزیونی
telecine operator	اپراتور تله سینما
telecommunication	ارتباطات و مخابرات تلفنی از راه دور، مخابرات، ارتباط دوربرد
telecommunication satellite	ماهواره مخابراتی
teleconference	مذاکره از راه دور
telegram	مخابره تلگرافی
telegraphic address	عنوان تلگرافی
telephoto	عکس برداری از راه دور
teleprinter	ماشین تحریر مخصوص ثبت مخابرات تلگرافی
teletype	مخابره از راه دور (پرینت از راه دور)
televised conference	کنفرانس تلویزیونی
televised confessions	

اعترافات تلویزیونی
televised interview

مصاحبه تلویزیونی
television network شبکه تلویزیونی
television screen games; T.V
games بازیهای صفحه تلویزیونی
television transmitter

فرستنده تلویزیونی
tell on تأثیر کردن بر
The hard work told on him.

کار سخت در او مؤثر واقع شد.
telling گویا، مؤثر، کارساز
tell tales out of school

اسرار را فاش کردن
temporal courts دادگاههای عرفی
temporary residence permit

اجازه اقامت موقت
temporary truce متارکه موقت
temporize

مطابق مقتضیات زمان عمل کردن
temptest توفان
tendentious reports

گزارشهای مغرضانه
tender
پیشنهاد مناقصه (دادن)، در مناقصه یا
مزایده شرکت کردن

ten members countries ده کشور عضو

tenor مفاد (مفهوم کلی)، لحن
tenor of treaty مفاد قرارداد،

مفاد عهدنامه یا معاهده

tense situation → drama

tension تیرگی، تنش، تشنج
tentative موقتی، آزمایشی
tenure دارای پست سیاسی،
تصدی، دوره تصدی، استخدام رسمی
during his tenure of office

در زمان تصدی او
tergiverse پشت به جبهه کردن،
از مسلک خود دست کشیدن

termenting → vexing

terminal ترمینال، پایانه
termianction of imposed war

پایان جنگ تحمیلی
termination of obligations

فسخ تعهدات، انقضای تعهدات
terminine مرز، سرحد

in term of بر حسب
termoil شورش

Terms of reference حوزه اختیارات
term time دوره اجلاسیه دادگاه

territorial مرزی
territorial asylum پناهندگی کشوری

territorial department
اداره متصرفات ممالک متحده امریکا که
در خارج از قاره امریکا واقع است

territorial independence استقلال داخلی

territorial integrity تمامیت ارضی

territorial possessions

متصرفات منطقه‌ای، داراییهای منطقه‌ای

territorialism

تشکیلات و سازمان سیاسی منطقه‌ای

territorial rights حقوق ارضی**territorial sea** دریای منطقه‌ای**territorial waters**

آبهای متعلق به یک کشور

territory سرزمین، قلمرو**territory of state** قلمرو دولت**territory under mandate**

کشور تحت قیمومت

terror ترور، ترس زیاد،

عامل وحشت، رعب، هراس

There is no terror in your threats.

از تهدیدهای شما وحشت نداریم.

phantasmagoria terror

وحشت خیالی

terrorism تروریسم،

اصول حکومت با تهدید و ایجاد

وحشت، ارعاب‌گری، خرابکاری

terrorist تروریست، آدمکش سیاسی،

خرابکار، ارعابگر

terrorize ارعاب ایجاد کردن،

ایجاد ترس و وحشت کردن

tertulia

انجمن مخصوص مذاکرات اجتماعی

terzo تیپ، لشکر**tesla waves** امواج تسلا بخش**test ban**

قرارداد منع آزمایش سلاحهای اتمی

testify شهادت دادن،

گواهی دادن، گواهی کردن، تصدیق

کردن، گواه برجیزی بودن، اثبات کردن

testimonial تصدیق و تائید،

بیان کتبی، تائیدیه، تائیدکتبی

testimonial of good service

تائیدیه حسن خدمت

testimony شهادت، دلیل، مدرک،

لوح و گواهی شهادت

test the waters جوانب امر را سنجیدن**tete-a-tete** گفتگوی دوه‌دو،

صحبت دونفره (محرمانه)

textile federation پیمان منسجم،

اتحاد منسجم

text of an oath سوگندنامه**texture → warp and woof** بافت**thalweg** ژرفاب**thana** رودخانه مرزی**thaw in the relation**

رفع تیرگی روابط، گرم‌تر شدن روابط

theatre میدان، صحنه، تئاتر**theatre of wars** صحنه جنگ**theist** موحد، معتقد به خدای واحد**Then** وقت، آن وقت**the then minister** وزیر وقت**theocracy** حاکمیت الله،

حکومت دینی، دین سالاری، حکومت

الهی

theological autocracy

دین سالاری، حکومت مطلق دینی

theological centers

حوزه‌های علمیه

theological students

دانشجویان الهیات، طالبان علوم دینی

theologist

تئولوژیست،

خداشناس، مردالهی

theology

علم دین، الهیات،

خداشناسی، کلام

theory

تئوری، فرضیه، نظریه

theory of catastrophes

تئوری فاجعه‌ها

theory only

تئوری محض

'thermopollution

آلودگی حرارتی

thesmothete

قانونگذار

Thick

بحبوبه

in the thick of the fight

در بحبوحه جنگ

thieves

دزدان

There is honour among thieves.

سگ سگ رانمی خورد.

thing in posse

امر محتمل

thingman

عضو مجمع قضایی

thing-ting

مجمع

thinking alike

توافق نظر داشتن،

هم فکر بودن

Think tank

هسته متفکر، متفکران

(کمیته مشورتی مختصان یا اهل فن)

third degree

نیروی سوم

(نیروی که نه در جناح راست و نه در جناح چپ قرار دارد)، فشار و شکنجه (برای گرفتن اطلاعات)

third force

بازرسی سخت،

نیروی سوم

third world

جهان سوم

نظریه جهان سوم

This

این

with this framework

در این چارچوب

in this regard

در این خصوص،

از این مورد

in this region

در این ناحیه

in this respect

در این زمینه

Thorny

پُر زحمت، پُر دردسر

thorny topic

نوشته طعنه آمیز،

مقاله تند و آزاردهنده، نوشته

جنگال برانگیز

thoroughfare

گذر اصلی

no thoroughfare

عبور و مرور ممنوع است (به طور مجازی)

Thoroughgoing

جامع، فراگیر،

تمام و کمال

threat

خطر، تهدید

Pit strike Threat[H.L.]

خطرات اعتصاب در معدن (تیر اصلی)

Thrift

صرفه جویی، امساک

throne

سلطنت، تخت شاهی

throttle

فشارخفکان آور،

اختناق، سرکوب کردن،

ایجاد اختناق کردن
through → via
through going توبیخ رسمی
throughput عملکرد، ظرفیت، توان، بازده
throw mud کوس رسوایی زدن، لجن پراکنی کردن
thrust فشار، چپاندن، ضربت
day of thrust on Imam Ali
 ضربت خوردن حضرت علی (ع) (PBUH)
The enemy made a thrust on our right wing.
 دشمن بر جناح راست ما فشار آورد.
thug
 سازمان مذهبی تروریستهای هندی در سال ۱۸۲۵ که در سالهای ۱۸۳۰ تا ۱۸۴۰ توسط انگلیسیها قلع و قمع شد، جانی، آدمکش، آدم شرور
thumb نفوذ، کنترل
thunder-clap رعد آسا
thwart خنثی کردن، بی ثمر کردن
thwarted plans
 برنامه‌های ناموفق و بی ثمر، طرحهای خنثی شده
thwarting attack حمله گازانبری
ticker خبرنگار، دستگاه خبرنگار نویس
ticker tape نوار دستگاه خبرنگار نویس
ticket slate
 فهرست نامزدهای انتخاباتی حزب
tidings اخبار غیر منتظره

tie back; tie in
 نقل خلاصه وقایع قبلی در مقدمه یک خبر
tie in → tie back
tie up اعتصاب، تعطیل
tie vote تساوی آرا
tiff دعوی کوچک بین دو دولت، تغییر کردن
Tight فشار
be at the tight boot
 در زیر فشار بودن
tight security تدابیر شدید امنیتی، امنیت شدید
tilt بالا گرفتن دعوا، منازعه
tilt of windmill جنگ بادشمن خیالی
timarchy حکومت متفاخران
time bomb بمب ساعتی
 فرصت طلب، عضو حزب باد
time consciousness زمان آگاهی
time copy
 خبری که برای انتشار آگهی نگهداری می‌شود
time expired soldier
 سربازی که خدمت وظیفه خود را به پایان رسانیده
time honored relations روابط دیرینه
timeliness تازگی (خبر)، مناسبت
time obsession وسواس زمان
time server → fortune hunter
tinderbox موقعیت انفجاری،

tip off	کانون خطر، کانون انفجار اخطار، اطلاع نهایی، به طور سری خبر دادن
tippler → knave	
tipster	کسی که اسرار و اطلاعات نهانی را می فروشد
tirade	نطق شدیدالحن
tirage	تیراژ روزنامه
tit	از سرگیری مذاکرات
tit-bit	شایعات بی اساس، تیتر خبرهای گوناگون، خبر بسیار خوب
tit for tat	این به آن در
tit for tat attack	حمله مقابله به مثل
tit for tat diplomatic row	سیاستهای تلافی جویانه
tit for tat policy	سیاست مقابله به مثل
tithe	ده یک
title	تیتر
title deeds	سند مالکیت
title-page	سر صفحه
title page	تیتر صفحه اول، صفحه اول روزنامه
titoism	سیاست مبتنی بر کمونیسم ملی در یوگسلاوی که بعد از قطع رابطه تیتو با استالین در سال ۱۹۴۸ مصطلح شد
tittle-tattle	شایعه
titular	تشریفاتی، اسمی، افتخاری

titular charge daffairs	متصدی شغل سیاسی با اختیارات ویژه، کاردار اسمی یا تشریفاتی
toboggan	افت کردن (قیمت)
tocsin	زنگ خطر
today issue	چاپ روز
tohubohu; grand disorder	اغتاش، هرج و مرج
toiling class	طبقه زحمتکش
toiling masses	توده های زحمتکش
tolerance	مدارا (وقتی که دو طرف مخالف وجود یکدیگر را به ناگزیر تحمل می کنند)، تحمل، تولرانس
tolerate adjectness	زیر بار ذلت رفتن
toll	باج، تعداد تلفات جنگی، عوارض راه
toll call	تلفن راه دور
tollent	تکذیب کننده
tommy	سرباز انگلیسی
tomocracy	نفوذ مالکین
tomorrow	فردا
Tomorrow will take care of itself.	چو فردا شود فکر فردا کنیم.
tongue in cheek	زبان در گونه
toothless parliment	پارلمان ناتوان
top	اوج، خبر اول، خبر مهم، خبر بالای صفحه
top brass	امرای ارتش، بزرگان ارتش

top castle

برجی که دارای تجهیزات نظامی است و در نوک دکل کشتی قرار دارد و از آن محل گلوله پرتاب می‌کند

top dog

آدم بانفوذ، دم کلفت (که خرش می‌رود)

top flight

پرواز در ارتفاعات بالا

topical

مربوط به خبر روز، موضوع مورد بحث روز

topics of the day

موضوعات مورد بحث روز

top leader

رهبر بزرگ، پیشوای بزرگ، قاعدا عظم

top ranking officials

مقامهای بلند پایه، مقامهای عالیرتبه

Imports Top 250m[HL]

واردات بیش از ۲۵۰ میلیون پوند است. (تیت درشت)

topple

ساقط کردن، از کار انداختن، سرنگون کردن

topple down

سقوط کردن، سرنگون کردن یا شدن حکومت

top secret

کاملاً سری، فوق سری

topsy-turvy

درهم و برهم، وضعیت مغشوش

be in a topsy-turvy state

در وضعیت مغشوش به سر بردن

tories

محافظه کاران (حزب انگلستان)

torment¹

عقوبت

torment²

زجر دادن، عذاب دادن

tormentor

مأمور شکنجه

tormentum

ماشین جنگی برای پرتاب گلوله و تیر و غیره

tornado

توفان پیچنده، ترنادو

torpedo

اژدر، موشک، با اژدر حمله کردن، به سیاستی حمله کردن و آن را بی اثر نمودن

torpedo boat

اژدرافکن

torpedo the peace process

جریان صلح را به خطر انداختن، فرایند صلح را به طور کامل از بین بردن

torrent

رگبار (ناسزا و انتقاد)

torrent of aids

سیل کمکها

tortuous negotiations

مذاکرات سیاسی پیچیده

torture

شکنجه (دادن)، زجر دادن، عذاب دادن

tory

طرفدار حزب محافظه کار، حزب توری

toryism

اصول و عقاید حزب محافظه کار

totalitarian

خودکامه، توتالیت، تک حزبی، یکه تاز

totalitarian government

دولت دیکتاتور

totalitarianism

نظام استبدادی فراگیر، حکومت تک حزبی خودکامه

totalitarian logic

منطق زور،

منطق حکومت دیکتاتوری
total war جنگ همه جانبه
total well being organization سازمان بهزیستی عمومی
toties-quoties هر چند بار که موقعیت اقتضا کند
in toto به طور کامل
totter متزلزل شدن
Kingdoms totter. سلطنت‌ها متزلزل می‌شوند
tottery ناپایدار، متزلزل
touching channels کانالهای ملموس یا قابل لمس
touch of در کردن (توب)، موجب بروز (بحران) شدن، به پا کردن
tough language لحن شدید
tough points مسائل دشوار
tough punishment تنبیه شدید
tour دوره مأموریت، سفر تفریحی
tour de force قدرت نمایی، ضرب‌شست
tourism توریسم، جهانگردی، سفر تفریحی
tourist توریست، جهانگرد، سیاح
tournament دوره مسابقات، مسابقات رزمی (در قرون وسطی)، تورنمنت
tout دلال بازار سیاه
tower over fly با هلیکوپتر گشت زدن
town council انجمن شهر

town's government

فرماندار، حاکم شهر

town's municipality شهرداری شهر

toxic bomb بمبهای سمی

toxic substances مواد مسموم کننده

trace دنبال کردن، ردگیری کردن

traceless بی‌نشان، بی‌اثر

trace the history of a movement

تاریخچه نهضتی را دنبال کردن

track down تعقیب و دستگیر کردن، رد پا گرفتن و یافتن

tract اعلامیه

(اعلامیه‌ای که یک سازمان یا گروه

سیاسی و یا مذهبی برای تبلیغ منتشر

می‌کند)

trade بازرگانی، دادوستد، تجارت

trade association

انجمن بهزیستی عمومی

trade deficit کاهش مبادلات تجاری

trade dollar

دلار تجاری آمریکا برای آسیا

trade effluents فضولات صنعتی

trade protection چتر حفاظتی تجاری

tradesfolk کسبه

trade tension تیرگی روابط بازرگانی

trade union اتحادیه بازرگانی

tradition¹; hadith حدیث

tradition² آیین ملی

tradition³ خبر داغ، سابقه، سنت

the American tradition of

democracy سابقه تاریخی دموکراسی آمریکا

traditionalism سنت پرستی،

سنت گرایی

traditionalist بنیادگرا، سنت گرا

اهل حدیث

traffic department

اداره راهنمایی و رانندگی

traffic jam

راه بندان

trail a pike

خدمت سربازی را انجام دادن

trail a soldier خدمت سربازی کردن

train-band

نیروی نظامی تعلیمات دیده‌ای که
در قرون ۱۶ و ۱۷ در لندن تشکیل شد

trained soldier سرباز تعلیمات دیده

training officer افسر آموزش

traitor خائن

traitor to the country خائن به کشور

trajectory قوس موشک یا گلوله،
خط سیر (در هوا)

trample پایمال کردن

trampler

مشاور حقوقی که اسناد و مدارک و
عرض حال را تهیه می‌کند ولی حق
حضور در دادگاه را ندارد

tranquillize آرام کردن،

آسوده خاطر کردن، تسکین دادن

transaction اداره، به صورت جمع،

خلاصه مذاکرات، معامله، دادوستد، اجرا

transactional تبادلی، مبادله‌ای

trans-economic فرا اقتصادی

transfer انتقال

transfer a good share of

appointments from the president

to the congress man

مهم مهمی از انتصابات رئیس جمهور را به اعضای
کنگره واگذار کردن

transfer payments

پرداختهای انتقالی

transfigure تغییر هیئت یافتن

transformation دگردیسی،

دگرگونی، تغییر، ترانسفورماسیون

You have seen the transformation
in Iran.

شما در ایران تغییر و تحول اوضاع را ملاحظه
فرموده‌اید.

transgress تجاوز کردن از،

تعدی کردن به، تخطی کردن از، تخلف
کردن

transgress of law

از قانون تجاوز کردن

transgressor خطاکار، متجاوز

transire برگه ترخیص کالا از گمرک

transit

عبور کالای یک دولت از خاک دولت
دیگر

transition

قسمتی از مجله که درباره مرگ و تولد
است

transitional government

دولت انتقالی	
transitional living phase	
مرحله انتقالی زندگی	
transit manifest	
اظهارنامه کالاهای گمرکی	
transitory action	
اقامة دعوی در یک کشور	
transit port	بندر ترانزیت
transit visa	ویزای عبور
translate into action → materialize	
trans-market civilization	
تمدن فرابازاری	
transmitter	فرستنده رادیو،
	دستگاه فرستنده
transmitting	فرستنده
transmitting station	
ایستگاه فرستنده	
transmutation	قلب ماهیت، استحاله
transpire	افشا کردن
transport	شخص تبعیدی
transport troops	
سپاهیان را بردن	
trashes	آشغالهای اجتماع،
	لات‌ها، مردم بی سروپا، رجاله‌ها
traveler's cheque	چک مسافرتی
traverse	رسماً منکر شدن،
	رسماً تکذیب کردن، تکذیب کردن
	دعوی
traverse an alligation	
اتهامی را تکذیب یا انکار کردن	

traverse positive instructions

سرپیچی کردن از دستورات صریح	
treacherous	خیانتکار، خائن، دورو
treacherously	خائنانه
treachery	خیانت
tread down the right of the	
people	پایمال نمودن حقوق مردم
treague	متارکه جنگ، مهلت
treason	خیانت به کشور،
	وطن‌فروشی، خودفروختگی
treasonable betrayal of Iranian	
interests	افشای خائنانه مصالح ایران
<i>Tried for treasonous crimes.</i>	
	برای جنایات خائنانه به محاکمه کشیده شد.
treasurer	خزانه دار، مستوفی
treasury	خزانه داری (اداره)
treasury bond	اوراق قرضه خزانه
treasury certificate secretary	
وزیر خزانه داری	
treasury general	خزانه داری کل
treat	مورد مذاکره قرار دادن،
	نماینده اعزام داشتن
<i>He was to treat for an armistice</i>	
	او می‌بایستی برای انعقاد صلح موقت مذاکره می‌کرد.
<i>This article treats with an</i>	
<i>important subject.</i>	
	این مقاله درباره موضوع مهمی بحث می‌کند.
treat for peace	
برای صلح نماینده اعزام داشتن	
treatise	عهدنامه، معاهده، مقاله، رساله

treatment معامله، رفتار، طرز عمل،
معالجه، نحوه رفتار

treator طرف معامله

treaty پیمان،

عهدنامه دوجانبه و چند جانبه، پیمان،
عهدنامه، معاهده، میثاق

treaty of friendship پیمان دوستی،
عهدنامه مودت

treaty of guaranty and neutrality
پیمان تضمینی و بی طرفی

treaty of neutrality
عهدنامه بی طرفی (پیمانی بین دولتها که
بر طبق آن هرگاه یکی از آنها از جانب
دولت دیگر مورد حمله قرار گیرد طرف
دیگر پیمان در مورد این حمله بی طرف
باقی بماند)

be in treaty with a country
با کشوری پیمان بستن

**tremendous fact in human
experience**
حقیقت هولناکی در تجربیات شهری

trench
به وسیله خندق استحکامات نظامی
ساختن، سنگربندی کردن

trend روند، روش، سمت گیری،
مُد کردن، فرایند

trend of peace
روند صلح، فرایند صلح

the trend of public opinion
گرایش افکار عمومی

trespass تجاوز کردن،
پافراتر گذاشتن، تخطی کردن

trespass against the law
از قانون تخلف یا تجاوز کردن

trespass other rights
به حقوق دیگران تجاوز کردن

trial محاکمه

trial at the bar محاکمه در دادگاه

trial balloon عمل سنجشی،
سنخن سنجشی (آزمایش واکنش مردم یا
افکار عمومی)

trial by jury
محاکمه به وسیله هیئت منصفه

triangle head تیتیر مثلثی

triarchy
مجموع سه بخش یا منطقه‌ای که هر کدام
فرمانده جداگانه دارد

tribunal دیوان محاکمات، دادگاه ویژه

the tribunal of public opinion
در محضر قضاوت افکار عمومی

tribunate مقام یا مسند قضاوت
(یکی از دو هیئت منصفه فرانسه در سال
۱۸۰۰ که هریک صد عضو داشته و حق
شرکت در قوانین و قبول یارد آنها را
داشت)

tribune
سیاستمداری که توده‌های مردم برای
دفاع از حقوق خود انتخاب می‌کنند،
حامی ملت، کرسی نطق، افسر عالی‌رتبه،
عضو هیئت مدافعین حقوق و آزادی

مردم، امین صلح، مدافع حقوق
tributary خراج‌گزار

tributary nations

ملل تابع دولت قدرتمندتر

tributary state کشورباج‌دهنده

tribute باج
(باجی که دولت ضعیف به دولت قوی‌تر می‌دهد)

trickle کم‌کم پایین آمدن

Religion itself is forced to trickle to worldly policy.

دین هم مجبور است در برابر سیاست دنیوی سر فرود آورد.

trickle away به تدریج کم شدن

trickle-down نشست اقتصادی
(نظریه کمک دولت به شرکتهای بزرگ به نفع طبقات ضعیف)

trilateral cooperation

همکاری سه‌جانبه

trims قسمتهای بریده شده فیلم سینما،
چیدن قسمتهای زائد فیلم

trimmer فرد بی‌طرف در سیاست،

کسی که در جمع حزبی مصمم نیست، دو
دل در سیاست، کسی که بنابه مصالح
زمانه، هرچندی در یک حزب فعالیت
می‌کند

trincheras خندق‌بندی استحکامات

trior

شخصی که به طور قانونی برای رسیدگی
به اتهامهای مربوط به اعضای هیئت

منصفه تعیین شده است

tripartite سه‌جانبه

tripartite treaty عهدنامه سه‌جانبه،
معاهده سه‌جانبه

triple alliance اتحاد مثلث

(اتحاد و دوستی نظامی آلمان، ژاپن و
اتریش پیش از جنگ اول جهانی)

triple entente

ائتلاف و دوستی نظامی انگلیس، فرانسه
و روسیه پیش از جنگ جهانی اول، اتفاق
مثلث، ائتلاف سه‌جانبه

triumph over rival

پیروز شدن بر رقیب

triumphant پیروزمندانه

triumph over the enemy

پیروزی بر دشمن

trocha خطر استحکامات مسیر دشمن

trojan horse اسب تروا

troke مذاکره سیاسی و تجاری (کردن)

troops عده سربازان،

نفرات نظامی، نفرات ارتش، سپاه

He lost all his troops.

تمامی نفرائش را از دست داد.

trooper نظامی

trooper leader رهبر یا فرمانده دسته

troop the colors

اجرای تشریفات برای حمل پرچم با
دسته موزیک به میدان شهر برای سلام و
غیره

trophy نشان پیروزی،

یادگار پیروزی، غنائم جنگی، که از آن
یادگاری بر پا کنند

trounce شکست جانانه دادن

truce متارکه جنگ،

متارکه تسلیحات، متارکه یا صلح یا آتش
بس موقت

temporary truce متارکه موقت

truce flag پرچم متارکه جنگ

truce of war قطع جنگ

(سربازان متخاصم در مدت معینی از هفته
و یا در مدت معینی از سال به منظور
عبادت و کارهای دیگر به طور موقت
جنگ را متوقف می کنند)

truce violation نقض آتش بس موقت
وفادار تمام عیار

trucial وابسته به شرایط متارکه جنگ

true-blue سرسپرده، وفادار سرسخت،

truism توضیح واضحات،

امر یا حقیقت بدیهی

trump card برگ برنده، تک خال

trunk call تلفن راه دور

trust اتحادیه صاحبان صنایع

trust buster

قاضی یا کسی که برای جلب محبوبیت
عامه می کوشد تا طبق قوانین امریکا
تشکیل اتحادیه های بزرگ صنعتی را
محدود و یا ممنوع کند

trustee معتمد، متولی، امین،

عضو هیئت امنا

trusteeship system نظام قیمومت

trust territory

سرزمین تحت قیمومت (طبق اجازه
سازمان ملل)

try محاکمه کردن،

دادرسی کردن، محاکمه شدن

try a criminal

جنایتکاری را محاکمه کردن

tsarism/tzarism تزارسم

tuchunate قلمرو فرماندار نظامی ایالت

tug-boat قایق یدک کش

tulk سرباز

tumult انقلاب، هیاهو، جنجال،

بلوا، ناآرامی

raise a tumult هیاهو کردن،

غوغابه پا کردن

turbulence شورش، یاغیگری،

اغتشاش، آشوب، طغیان

turbulent populace

جماعت سرکش، جماعت شورشی

turmoil آشوب، اضطراب، بلوا، ناآرامی

turmoil in the world آشوب در جهان

turn about عقب گرد کردن

turn a hostile force; turn the

enemy's flank

در پشت دشمن موضع گرفتن

turncoat فرصت طلب، بوقلمون صفت

turn everything to account

به حساب آوردن همه چیز

turning

مانوری که در اثر آن دشمن به عقب رانده

می شود	انگلستان
turning point	نقطه عطف
turn out	ازدحام کردن به منظور اعتصاب، به خیابان ریختن (جمعیت)
turn-taking behaviors	چرخشهای رفتاری
turn the attacking party by sharp fire	با آتش سریع دسته مهاجم را برگرداندن
turn the corner	بحران را پشت سر گذاشتن
turn the enemy's flank → turn a hostile	
tussle	نزاع، برخورد شدید، جنگ شدید
tutelage	قیمومت
tutelar	وابسته به سرپرستی
tutorial	مربوط به قیمومت یا سرپرستی
T.V.games → television	
screen games	
Tweed Ring	
گروهی از سیاستمداران جماعت	
"تامانی" به رهبری "ویلیام. ل. توید"	
two estates	نمایندگان مجالس اشراف و اعیان

two headed commission	کمیسیونی با دو رئیس، کمیسیون دو رئیسی
two party system	نظام دو حزبی
two super powers	دو ابر قدرت
two track policy	سیاست دو پهلوی
tycoon	سرمایه دار بزرگ، غول بازرگانی، غول صنعتی
tylerism	پیروی از عقاید مذهبی (بنت تایلر)، پیروی از سیاست رئیس جمهور امریکا (تایلر)
type setter	ماشین حروف چینی
type-writer	ماشین تحریر
typo-graphical errors	غلطهای چاپی
typomania	جنون چاپ و نشر اخبار
tyrannical	حکومت ستمگرانه
tyrannicide	ظالم کشی
tyrannize	ظالمانه حکومت کردن
tyranny	حکومت استبداد
tyrant	حاکم مستبد و ستمگر، حاکم ظالم، طاغوت، جبار
tyrants	جباران، ظالمان



U.A.E. → United Arab Emirates

Übermensch اُبرمرد

Ubiquitous همه جا حاضر

U-boat

زیردریایی آلمانها (در جنگ جهانی دوم)

U.F.O. → Unidentified Flying

Object

UFO/UFO's/UFOs بشقاب پرنده

Uganda freedom movement

جنبش رهایی بخش اوگاندا

U.K. → United Kingdom

ultimate destination قصدنهایی

ultimate goal هدف نهایی

ultimatum اتمام حجت،

آخرین حرف، اولتیماتوم

ultimatum of officials of Iran

اتمام حجت مقامهای ایرانی

ultra افراطی

ultra-imperialism

اولترا امپریالیسم (از نظر کارل
کائوتسکی، یکی از رهبران حزب
سوسیال دموکرات آلمان قدرتهای
امپریالیستی سرانجام به جایی می‌رسند
که ناگزیر به تقسیم مسالمت‌آمیز جهان
می‌شوند).

ultra-individualism

فردگرایی افراطی

ultraist شخص افراطی

ultra-left چپ افراطی

ultra-liberal لیبرال افراطی

ultramontane هواخواه برتری یاب

ultravires

خارج از حدود اختیارات قانونی، بسیار
عالی مقام

umbrella

سد هوایی بمب افکن‌ها برای حفاظت،
چتر حفاظت، پوشش، شبکه پوششی

umbrella organization

سازمان گسترده و فراگیر
umpteenth time

تعداد دفعات بی شمار

U.N. → United Nations

unabated رایج

unanimity اتفاق آرا، اجماع،

یکپارچگی، وحدت نظر

unanimity of the clergy

اتفاق نظر روحانیون

unanimous هم رأی

by an unanimous vote

به اتفاق آرا، بارأی همگانی

unauthorized passenger

مسافر غیر مجاز

unaware of the fact that...; little

knowing that... غافل از اینکه...

unbalanced نامتعادل، ناهماهنگ

unbalanced head ستیز نابرابر

unbureaucratic

بدون رعایت تشریفات اداری

وکاغذبازی

uncase افشا کردن، بی مورد کردن

unceremonious بی تشریفات

U.N. charter منشور سازمان ملل

unchaste act عمل منافی عفت

unclean animals

حیوانات حرام گوشت

Uncle Sam عموم سام،

کنیه کشور آمریکا، فرد امریکایی، ملت

امریکا

unconditional support

حمایت بی قید و شرط

unconditioned surrender

تسلیم بی قید و شرط (در جنگ)

unconstitutional

برخلاف قانون اساسی

U.N.C.T.A.D. → United Nations

Cooperation on

Trade and Development

under تحت (در)، زیر

underarm تحت السلاح، مسلح

underarrest تحت حفاظت یا نظر

under compelling circumstances

تحت شرایط اجباری

under compulsion تحت اجبار یا فشار

under-cover agent; under-cover

mole عامل نفوذی، جاسوس

under-cover mole → under-cover

agent

under current conditions

تحت شرایط فعلی

underdeveloped countries

کشورهای عقب مانده یا عقب افتاده

undereloped countries

کشورهای توسعه نیافته

under discussion مورد بحث

underdog

قربانی بی عدالتی های جامعه، دستخوش

تجاوزهای اجتماعی

under examination تحت بررسی

undergo a trial محاکمه شدن،
به محاکمه کشیده شدن

underhand political activities فعالیت‌های سیاسی پنهانی

underline تأکید کردن،
تأکید ضمنی کردن

undermind تأکید کردن

undermine تحلیل بردن،
ناموفق نمودن، به تدریج ضعیف کردن، با
شایعه ضعیف کردن، تیشه به ریشه کسی
زدن، نقب زدن

underpin پشتیبانی و تأیید کردن،
تحکیم بخشیدن

under police surveillance تحت نظر پلیس، تحت مراقبت پلیس

under privileged محروم از مزایای اجتماعی و اقتصادی

the under privileged classes of people طبقات محروم از مزایای اجتماعی

under protection تحت حمایت

underscore مورد تأکید قرار دادن

undersecretary معاون وزیر،
مشاور وزیر (در انگلستان)

underset خلاصه کردن

undersigned(the) امضاکننده زیر

under somebody's thumb زیر نفوذ کسی

understanding تفاهم

understanding between two

nations تفاهم بین دو ملت

under the leadership of

به پیروی از، تحت رهبری

under the lee of در پناه، در حمایت
تفاهم میان دو ملت

*Understanding reaches in
somewhere.*

مذاکرانی که به جایی می‌رسد.

understate ناچیز شمردن،

کوچک شمردن، بی اهمیت جلوه دادن

undertake به عهده گرفتن، تعهد کردن

undertaker کسی که کار تألیف و جمع‌آوری مطالب
را برای مطبوعات به عهده می‌گیرد، عهده
دار (یک وظیفه)

undertaking تعهد، تکفل

undertakings تعهدات

under the auspices of

بر اساس توجّهات، در ظلّ توجّهات
(عنايات)

under the chairmanship of

به ریاست

under the guns زیر سلطه اسلحه

be under the house arrest

در منزل تحت نظر بودن

under the laws and regulations

به موجب قوانین و مقررات

under the mask of night

در تاریکی شب

under the pretext of به بهانه

under the wing of تحت حمایت
under united platform

 تحت مرام حزبی واحد
under way تحت بررسی

U.N.D.R.O. → United Nations
Disaster Relief Organization

undue casualties تلفات غیرمنتظره
undue influence اعمال نفوذ ناروا
uneconomic غیراقتصادی، زیان آور
uneven displacement of
Population

 نقل و انتقال نامناسب جمعیت
uneventful نبودن وقایع جالب،
 بدون وقایع

unexampled unity وحدت بی نظیر
unfair غیرمنصفانه، دورازانصاف،
تبعیض آمیز، ناجوانمردانه، مغرضانه،
نا برابر

unfounded بی اساس
unfounded rumors

 شایعات بی اساس
unfriendly act عمل غیردوستانه
unfrock خلع لباس کردن،
معزول کردن کشیش

unfrock a clergy خلع لباس کردن یک روحانی
unharness خلع سلاح کردن

U.N.H.C.R. → U.N. High
Commissioner for Refugees
U.N. High Commissioner for

Refugees; U.N.H.C.R.

دفتر عالی پناهندگان سازمان ملل
unicameral تک پارلمانی،
یک مجلسی
unicameralism نظام یک مجلسی
unicameral system نظام تک پارلمانی

U.N.I.C.E.F. → United Nations
International Children's
Emergency Fund

unidentified flying object; U.F.O.
شیء ناشناخته فضایی (بشقاب پرنده)

U.N.I.D.O. → United Nations
Industrial Development
Organization

unification تو حید، وحدت،
همبستگی

unification movements جنبشهای همبستگی

uniform soldiers متحدالشکل کردن سربازان

unilateral یک طرفه، یک جانبه
unilateral declaration of
independence

اعلامیه یک جانبه استقلال
unilateral disarmament

خلع سلاح یک جانبه
unilateral peace صلح یک جانبه

unilateral repudiation of a treaty
رد یک جانبه عهدنامه

union; concord; league; alliance

اتحادیه، اتحاد، تشکل صنفی

unionist عضو یا طرفدار اتحادیه

union message پیام وحدت

union of bakers اتحادیه نانویان

Union of Soviet Socialist

Republics; U.S.S.R.

اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی
(سابق)

union of the oppressed

اتحادیه خلق مظلوم (مستضعفین)

U.N.I.T.A.R. → United Nations

Institute for Training And

Research

unitary state

دولتی واحد با قدرت مرکزی زیاد

unitary world government

دولت جهانی واحد

united متحد، وحدت یافته

United Arab Emirates; U.A.E.

امارات متحده عرب

united clans of America

کلانهای متحده آمریکا (کلانها از

گروههای تبهکار تشکیل یافته اند)

united effort → drive

united front جبهه متحد

United Kingdom; U.K.

پادشاهی انگلستان (بریتانیا)

United Nations; U.N.

سازمان ملل متحد، ملل متحد

United Nations Board

هیئت سازمان ملل متحد

United Nations Charter

منشور سازمان ملل متحد

United Nations Cooperation on

Trade And Development;

U.N.C.T.A.D.

همکاری تجاری و توسعه ملل متحد
(اونکتاد)

United Nations Disarmament

Conference Meeting

کنفرانس خلع سلاح سازمان ملل متحد

United Nations Disaster Relief

Organization; U.N.D.R.O.

سازمان کمک به مصیبت زدگان ملل متحد

United Nations Education,

Scientific and Cultural

Organization; U.N.E.S.C.O.

سازمان تربیتی، علمی، فرهنگی ملل
متحد (یونسکو)

United Nations Industrial

Development Organization;

U.N.I.D.O.

سازمان توسعه صنعتی ملل متحد
(یونیدو)

United Nations Institute for

Training And Research;

U.N.I.T.A.R.

مؤسسه آموزشی و تحقیق ملل متحد
(یونیتار)

**United Nations International
Children's Emergency Fund;
U.N.I.C.E.F.**

سازمان تغذیه کودکان سازمان ملل متحد

**United Nations Relief and
Workers Agency;U.N.R.W.A.**

آژانس گشایش و کمک به کارگران ملل
متحد

United Nations secretary general

دبیرکل سازمان ملل متحد

united news خبرهای یکدست

United Press International;U.P.I.

خبرگزاری بین المللی یونایتد پرس

united republics جماهیر متحده

United States foreign department

وزارت امور خارجه امریکا

United States of America;U.S.A.

ایالات متحده امریکا

United States oil tanker

کشتی نفتکش باپرچم امریکا

United States secretary of state

وزیر امور خارجه ایالات متحده

United States Secret

Service;U.S.S.S.

سازمان پلیس مخفی ایالات متحده
امریکا

united world federalists

فدرالیست‌های متحد جهان

Unit for the Mobilization of the

Oppressed واحد بسیج مستضعفین

unity وحدت، یگانگی،

اتحاد، موافقت، سازگاری

unity of expression وحدت کلمه

unity week;solidarity week

هفته وحدت

universal agent وکیل تام الاختیار

universal international law

حقوق بین المللی جهانی

universal legacy وصیت مطلق

Universal Postal Union;U.P.U.

اتحادیه جهانی پست

universal problem مشکل جهانی

universal problem of poverty

عارضه جهانی فقر

universal trade exchange

conventions

مقررات مبادلات بازرگانی جهانی

the university press

چاپخانه دانشگاه

unjust ظالمانه، غیر منصف،

ناعادل، غیر منصفانه، ظالم

unknown soldier سرباز گمنام

unlawful assembly

تجمع غیر قانونی، مجلس غیر قانونی

unlawful entry ورود غیر قانونی

unlawful relations روابط غیر قانونی

unload(of)the ship's cargo

خالی کردن بار کشتی

unmanned spaceship

سفینه بدون سرنشین

unmask نقاب (از چهره) برداشتن،
رسوا کردن

unmask a hypocrite منافقی را رسوا کردن

unmilitary برخلاف قواعد و مقررات نظامی

unmitigated مطلق

unmitigated disaster فاجعه مطلق

unofficial talks مذاکرات غیررسمی

unpardonable غیر قابل بخشش

unpleasant experience تجربه ناخوشایند

unprecedented power اختیار تام، قدرت بی سابقه

unprecedented بی سابقه،
پیش‌بینی نشده

unprecedented in scope بی سابقه از لحاظ ابعاد

unprecedented popular dissents نارضایتی‌های عمومی بی سابقه

unprecedented power قدرت بی سابقه

unpredictability پیش‌بینی ناپذیری

unprintable غیر قابل چاپ

unprotected بدون حفاظ

unprovoked aggression تجاوز بدون انگیزه

unquotable غیر قابل ذکر

unrank از مقام کنار گذاشتن

unread بی سواد

unrehearsed interview

مصاحبه از پیش آماده نشده، مصاحبه
از پیش تمرین نشده

unreliable بی اعتبار

unremitting fight نبرد مداوم

unreserved support

حمایت مطلق‌یابی دریغ

unrest ناآرام، ناآرامی

U.N.R.W.A. → United Nations

Relief and Workers Agency

unscheduled visit

دیدار بدون برنامه قبلی

unsoluble حل‌نشدنی

unsolvable لاینحل

unspoken منتشر نشده، بیان نشده

unstable government

آمدورفت حکومت‌های متزلزل

unstate محروم کردن (از مقام یا سمت)

unsuspecting people مردم غافل

untill further notice تا اطلاع ثانوی

untimely بی موقع، نابهنگام

untraceable مفقود الاثر

untruced بدون قرارداد آتش‌بس

unvarnished ساده و عریان،

صاف و ساده

unvarnished truth

حقیقت ساده و عریان

unwarred بدون جنگ

unweapon خلع سلاح کردن

unyoke از سلطه یا زیریوغ آزاد کردن

upbraid متهم کردن

upcomig آینده، آتی، زود آیند

upcoming elections انتخابات آتی

update روزآمد کردن، به روز درآوردن

upgrade ترقی دادن

on the upgrade بالارونده

upgrading ارتقا، بالارونده

upheaval انقلاب، تغییر ناگهانی

upheavalist طرفدار تغییر وضع ناگهانی

uphold حمایت کردن،

رفتار کسی را تأیید کردن، هواداری کردن،

پاسداری کردن

upholder هوادار، محافظ، نگهدار

uphold in-toto به طور کامل حمایت کردن

U.P.I. → United Press

International

uplift نهضت

upmost مافوق

upper bench دیوان عالی

upper classes and higher

chasses اشراف و بزرگان

upper house مجلس بالاتر

uprisen nation ملت به پا خاسته

uprising قیام، انتفاضه

(قیام با پرتاب سنگ و چوب)، خروج

uprising of the mob شورش توده ها

uproar جنگال سیاسی، هیاهو، غوغا

uproot ریشه کن کردن،

قلع و قمع کردن، به کلی نابود کردن

upset نتیجه غیرمنتظره،

از کار انداختن (دولت)

upset victory پیروزی غیرمنتظره

upstart; parvenu نوکسه، نو دولت،

تازه به دوران رسیده

up-to-date روزآمد، به هنگام، به روز

up-to-minute مقطعی، لحظه به لحظه

upturn روبه ترقی

U.P.U. → Universal Postal Union

upward mobility بسیج فزاینده،

جنبش روبه رشد

up with peace زنده باد صلح

urban شهری، مدنی

urban agriculture

کشاورزی شهری، کشت شهری

urbanization شهرنشینی،

گسترش شهرها

urbanize شهری کردن

urban organizer

سازمان دهنده شهری

urge اصرار کردن،

با اصرار به کاری واداشتن

on urgent bases

تحت شرایط اضطراری

U.S.A. → United States of America

usher هدایت کردن،

راهنمایی کردن (به ویژه در سالن سینما یا

تئاتر)، کنترل چی، راهنما

using force اعمال زور

U.S. Peace initiative

طرح صلح امریکا

U.S.S.R. → Union of Soviet

Socialist Republics

U.S.S.S. → United States Secret

Service

usurp به زور غصب کردن

usurper → extortioner

usurp the right of chief

حق ریاست را از کسی غصب کردن

usurp the throne

تخت سلطنت را غصب کردن

usurpation غصب

usury ربا

utilitarian

عقیده براین که سودمندی برزیبایی
و یا مطبوعیت مقدم است

utilitarianism فایده گرایی، نفع گرایی

utility منفعت

utopia مدینه فاضله،

آرمان شهر، شهر نیست در جهان

utopian غیر عملی، خیالی،

شخص معتقد به مدینه فاضله، تخیلی

utopianism رویاگرایی،

اعتقاد به مدینه فاضله

utopian socialism

سوسیالیسم تخیلی

uttering

رایج کردن سکه تقلبی یا سند جعلی،

رواج دادن، ادا کردن کلام

utterly به کلی، تماماً

utterly wrecked کاملاً خنثی شده،

کاملاً شکسته شده

U-turn تغییر اساسی،

دگرگونی بنیادی، چرخش ۱۸۰ درجه

The government has done a

U-turn on economic policy.

حکومت در سیاست اقتصادی اش اقدام به تغییرات

اساسی کرده است.



vacancy شغل بدون متصدی، استخدام

vacant خالی، بی تصدی، بیحال

vacate لغو کردن، خالی کردن،

تعطیل کردن، تخلیه کردن، کرسی مجلس
را خالی گذاشتن

vacant seat کرسی خالی (در مجلس)

The contract is vacated.

قرارداد لغو شد.

vacillating مردد، مشکوک

vacillating government

حکومت متزلزل و غیر ثابت

vacuity یاوه‌گویی، لاف زنی

vagabondage ولگردی، بی خانمانی

vagabondize خانه به دوش کردن

vagrancy آوارگی

vain bid کوشش بیهوده

valedictory¹ نطق تودיעی،

خدا حافظی، بدرودی

valedictory²; farewell address

سخنرانی تودיעی دانشجویان فارغ
التحصیل

valedictory announcement

اعلامیه خدا حافظی

valid معتبر

*The agreement continues to be
valid.*

قرارداد به قوت خود باقی است.

It is no longer valid.

از درجه اعتبار ماقط است.

validity → credit

vallated دارای استحکامات

vallums استحکامات

valour دلاوری، موقعیت اجتماعی

valuable assets داراییهای گران بها

valued policy بیمه نامه دریایی

van جناح پیشرو،

پیش قراول

vandal خرابکار، دشمن علم و صنعت

vandalize خرابکاری کردن
 دشمن علم و صنعت، خرابکار کردن
vanguard پیش رولشگر، پیش قراول
vanish → evanich
vanity ظاهر سازی، بطالت
vanity of war
 بی نتیجه بودن یا بیهودگی جنگ
van of progress جبهه ترقی
vanquish پیروز شدن بر، غلبه کردن بر
vanquish the enemy
 دشمن را از پای درآوردن
vanquished foe دشمن مغلوب
vanquisher پیروز، فاتح (شخص)
vaporize افراط کردن
variance
 اختلاف و تناقض در ارکان مختلف دعوی
various گوناگون، مختلف، رنگارنگ
various divisions واحدهای گوناگون
vassalage اسیر سیاسی، مطیع سیاسی، بیعت سیاسی
vassalism سیستم بردگی
vassal state
 ایالتی که تحت نفوذ ایالت دیگری است
vast پهناور
vaunt لاف زدن
 (به ویژه در مقابل جنس مخالف)
veer تغییر جهت دادن، تغییر رأی دادن، دمدمی مزاج بودن
veil چادر، پوشش، بهانه

veiled dictatorship دیکتاتوری بانقاب
veiled women زنان باحجاب، زنان محجبه، زنان چادری
vein خط مشی
veititation درگیری، جنگ مختصر، مناقشه
velocity سرعت گردش پول، شتاب
venal پولکی، رشوه خوار
venality رشوه گیری
venality of a corrupt judge
 رشوه خواری قاضی فاسد
venal legislative
 مجلس مقننه رشوه گیر
vend فروختن
vender-vendor فروشنده دوره گرد، دستفروش
vendition فروش
vengeance انتقام، کینه
venial error خطای قابل بخشش
venture جرأت، معامله، قمار، ریسک، جرأت کردن، به جسارت اظهار کردن
venture into an enemy country
 با جسارت وارد خاک دشمن شدن
venture one's life جان بازی کردن
venue میعادگاه، شفاهی، لفظی، کلمه به کلمه، کلامی
verbal
verbal attack حمله لفظی
verbal behavior رفتار کلامی

verbal communication

ارتباط کلامی

verbal explanation

توضیحات شفاهی

verbalize

انتقاد لفظی کردن،

درازگویی کردن

verbal message

پیام شفاهی

verbal note

یادداشت شفاهی

verbatim report

گزارش کلمه به کلمه، گزارش تندنویسی شده

verbosity; loquacity

لفاظی، پُرگویی

verdict

تصمیم هیئت منصفه،

رأی، قضاوت، فتوا، حکم و رأی دادگاه
را اعلام داشتن، نظر**verein**سازمان سیاسی و اجتماعی،
اجتماع کوچک**verge**

حدود، حاشیه، کنار

on the verge of leaving the

در شرف ترک کردن کشور

verifiable agreement

موافقت نامه قابل کنترل

verification

رسیدگی، تحقیق،

تصدیق، تأیید، ممیزی

verification of a treaty

تأیید و تصدیق عهدنامه

verify¹

رسیدگی کردن، تحقیق کردن،

ممیزی کردن

verify²; investigate; inspect; audit

وارسی کردن

veritable villager pooh-bahروستایی واقعی شاغل در مقامهای متعدد
اجتماعی و خصوصی**vernacular language**

زبان عامیانه

versatile

دمدمی

version

متن، ترجمه، تفسیر، شرح

versus

علیه، در مقابل، ضد

very important person → vip**vest authority**اختیار انجام کاری را به کسی دادن،
تفویض کردن اختیار**vested interest**

نفع شخصی

vet

آزمایش دقیق کردن،

به دقت آزمایش کردن

vetaliate

با کسی مقابله کردن

They exercised their right of veto.

آنها از حق و تو استفاده کردند.

veteran

کهنه کار، کارآزموده،

باتجربه، کارکشته

veteran diplomat

دیپلمات کهنه کار

veteranian

رهبر کارآزموده،

نظامی کارآزموده

veteran politician

سیاستمدار کهنه کار

veterans day → armistice day**veteran service to the state**

خدمت سربازی برای میهن

veto

و تو، حق رد، و تو کردن، رد کردن

veto a bill

لایحه ای را رد کردن

vexation

آزردگی، رنجش

vexatious action

عمل اذیابی

vexed question مسئله بحث انگیز
vexing; tormenting; heart-
renting; harrowing جانخراش
via; through از طریق، از راه
I will travel to India via Pakistan.
 من از راه پاکستان به هند سفر می کنم.
vicar قائم مقام روحانی
vicarial power حدود اختیارات قائم مقام
vicarian نماینده
vicarship قائم مقامی
vice گناه، عیب، نقص، نایب،
 جانشین، معاون
vice-admiral دریابان
vice-chairman نایب رئیس
vice-chancellor نایب رئیس،
 قائم مقام
vice-consul کمک کنسول
vicegerency نیابت، جانشین
vice-governor معاون فرماندار
vicennial ۲۰ ساله،
 هریست سال یکبار
vice of a political constitution
 ایراد و اشکال قوانین سیاسی یا سازمان
 سیاسی
vice-president معاون رئیس جمهور
vice-regency نیابت،
 معاونت، جانشینی
vice-regent نایب السلطنه
vicereine زن نایب السلطنه

viceroy نایب السلطنتی،
 فرمانفرمایی کل
vice versa برعکس، بالعکس
vicible شکست ناپذیر
vicinage همسایه، مجاور، محل
Jury must be of the vicinage.
 عضو هیئت منصفه باید اهل محل باشد.
vicinity مجاورت، حومه
vicious شریر، فاسد، نادرست
vicious act اقدام شریرانه
vicious circle دور باطل، دور و تسلسل
viciousness عیب، نقص
vicissitudinous دگرگونی، متغیر
vicissitudinous of time
 انقلاب زمان، تحولات زمانی
victim قربانی
victims to pettifoggery
 آلت دست مغلطه کاری، قربان
 مغلطه کاری
victorious پیروز، فاتح، پیروزمندانه
victorious general سرلشگر فاتح
victorious revolution
 انقلاب پیروزمندانه
victory پیروزی
video تلویزیون، تلویزیونی،
 ویدیو، تصویر تلویزیونی
vie روبرو شدن، رقابت کردن
*The two boys vied with one
 another for the first place.*
 آن دو پسر برای کسب مقام اول باهم رقابت

می‌کردند.
view دید، نظر، عقیده، چشم انداز
In view of the fact that باتوجه به این حقیقت که
viewer بیننده، تماشاگر
view-point نقطه نظر، نظر
vigil شب زنده‌داری (شب احیا)
vigilance مراقبت، بیداری، هوشیاری
vigilance committee کمیته نظارت
vigilant هشیار، مراقب
vigilant defender مدافع هوشیار
 (در حقوق مردم)
vigilant during the night شب زنده‌دار
vilification افترا و تهمت
village mentality روحیه روستایی
villain رعیت، برده، فرودست
villainous assault حمله ناجوانمردانه
vindication حمایت، دفاع، اثبات
vindication policy سیاست حمایت و پشتیبانی
vindicator مدافع حق
violate نقض کردن یا شکستن،
 تخطی کردن
violate the constitution قانون اساسی را شکستن، تخطی از قانون
 اساسی کردن
violate the law نقض کردن قانون،
 شکستن قانون
violation تخلف، سرپیچی،

کارشکنی، نقض
violation of airspace تجاوز به حریم هوایی
violation of China airspace تجاوز به خط هوایی چین
violation of human rights نقض حقوق بشر
violation of law تجاوز نسبت به قانون
violence تجاوزگری، بی‌حرمتی،
 زور، تعدی
Violence breeds violence.
 خشونت خشونت می‌آورد.
*Violence is the policy of barbaiaans
 and non-violence is the policy of
 man*
 خشونت شیوه بربرهاست و عدم خشونت شیوه
 انسان است - از گاندی
violent clash درگیری بابر خورد خشونت آمیز
violent political sabotage خرابکاری شدید سیاسی
vip;very important person شخص بسیار مهم
virile and strong society جامعه نیرومند و قوی
virtue → piety
virtue of Islamic tents اصول تقوای اسلامی
by virtue of به موجب، به واسطه

visa ویزا، روادید

visa look-out list

فهرست احتیاطی ویزا، فهرستی که مقامهای مسئول در سفارتخانه‌ها، از اسامی کسانی که به ویژه به دلایل سیاسی بایستی از ویزا محروم شوند تهیه می‌کنند.

visa requirement تقاضای ویزا

visa restrictions

محدودیت‌های ویزا، محدودیت‌های ویزا

vis-a-vis باهم روبرو شدن

vis-a-vis attack حمله‌ی رویاروی

vision control operator

اپراتور کنترل تصویر

visitation بازدید رسمی،

بلا‌ی آسمانی، پیام آسمانی، بازدید عذاب‌آور

visitor بازدیدکننده،

سیاح، مهمان، زائر

vis major فرس مازور

visne → venue

visual دیداری، بصری

visual communication

ارتباط دیداری

visual elements عوامل دیداری،

عناصر دیداری

Visual Esperanto

اسپرانتوی تصویری

visual feedback بازخورد دیداری

visual flight rules قواعد دید پرواز

visualize متصور ساختن،

قابل دیدار کردن

visual sign نشانه دیداری

vital حیاتی

vital interests منافع حیاتی

vitality نیروی زیست، قوه حیاتی

vitalize the patriotism of a people

حس میهن دوستی ملتی را تحریک کردن

vital interests منافع حیاتی،

مصالح حیاتی

vital necessity ضرورت حیاتی

vital question مسئله مهم و حیاتی

vital sea-lanes راه‌های دریایی حیاتی

the vitals of a state

عوامل حیاتی کشور

viva-voting رأی شفاهی

vividly به طور روشن، مشخصاً

vizerial مربوط به وزیر، وزارت

vizier/vizir وزیر

vizierate/vizirate

مقام و قدرت، وزیر، مقام

viziership مقام وزارت

vizir-azem نخست وزیر، وزیر اعظم

VOA; Voice of America

صدای امریکا، (خبرگزاری متعلق به

ایالت متحده امریکا)

vocal صوتی، خواندنی، غنایی، آوایی

vocal communication ارتباط صوتی

vocal mechanism ساز و کار بیانی

vocational school مدرسه حرفه‌ای

voice صدا، رادیو،

زمزمه نارضایتی کردن

voice an vision صدا و سیما،

صدا و تصویر

voiced film فیلم ناطق، فیلم صدا دار

voiceful پُرسرو صدا

voiceless بی صدا، صامت

Voice Of America → V.O.A.

voice support اظهار حمایت کردن

void بوج

voidable قابل ابطال

volatile فرار

volcanic آتش‌زا

volcanic bomb بمب آتش‌زا

volition اراده، تدبیر

volley ;discharge

شلیک کردن، ردوبدل

volley of artillery

ردوبدل آتش توپخانه

volte-face تغییر موضوع،

عدول کامل، چرخش ۱۸۰ درجه

voluble tongue زبان چرب و نرم

volume of fire آتش پر حجم،

حجم آتش

volume of message flow

حجم جریان پیام

voluntariate دوره خدمت داوطلبی،

خدمت داوطلبانه

voluntarism اراده گرایی

(همراه ماجراجویی آوانتوریسم به کار

رفته است)

voluntarity داوطلبانه، داوطلبی

voluntary refugees

دوره خدمت داوطلبی

voluntaryist

طرفدار سربازگیری از میان مردم

داوطلب

voluntary combatant

رزمنده داوطلب

volunteer forces نیروهای داوطلب،

نیروهای بسیجی

vortex مهلکه، ورطه، گرداب

votary → partisan

vote رأی

vote against... بر علیه... رأی دادن

I have my vote for you.

من رأی خودم را به شما می‌دهم.

vote by proxy

کسی را برای رأی دادن وکیل کردن

votecasting رأی قاطع،

رأی انداختن به صندوق، رأی اندازی

vote down با اکثریت آرا رد کردن،

رأی را شکستن

vote of censure رأی اعتماد به دولت

vote in favor of someone

به نفع کسی رأی دادن

vote of non-confidence

رأی عدم اعتماد

vote of confidence رأی اعتماد

vote of show of hands

با بلند کردن دست رأی دادن

vote of trust

رأی اعتماد

vote plumpرأی خود را به یک نفر دادن در حالی
که می توان به چند نفر رأی داد**voter**

رای دهنده

vote the straight ticketاخذ رأی به منظور تعیین خط مشی اصلی
یک حزب**voting power**

حق رأی در انتخابات

vouch

ضمانت کردن

vouch for

ضمانت (کسی را) کردن

vow

قول دادن، نذر کردن،

تعهد کردن، میثاق بستن

Exiled Prince Vows TO**Return[H.L.]**

شاهزاده در تبعید وعده بازگشت داد.

vox

صدا، صوت، رأی، عقیده

vox populi

آرا و افکار مردم،

صدای ملت

voyage

سفر (دریایی، فضایی)

voyage policy

بیمه کشتی در مدت یک سفر

vulgar

حور توده مردم،

بش پافتاده، عامیانه، مبتذل

the vulgar

توده مردم، عوام الناس

vulgarian

آدم عامی و پست،

ثروتمند، از طبقه پست جامعه، عامی

vulgarity

پستی، خوار،

پست، مردم پست

vulgar language

زبان عامیانه،

زبان بازاری

vulgarize

عوامانه کردن،

عوام پسند کردن

vulnerability

آسیب پذیری،

ضعف، حساسیت

vulnerable

زخم پذیر، قابل انتقاد،

آسیب پذیر، قابل حمله، جریحه دار

vulpinism

حقه بازی، حيله گری



**W.A.A.C. → Women's Auxiliary
Army Corps**

W.A.C. → Women's Army Corps

wage به پا کردن، به راه انداختن،

شروع کردن (جنگ)، وارد جنگ شدن

wage-earner مزدور، دستمزدبگیر

wage stabilization board

هیئت تثبیت دستمزد

wage war جنگ به پا کردن،

دست زدن به جنگ

walt(to) copy خبر یا مطلب نداشتن

wakefulness احیا، بیداری

walkie-talkie واکی تاکی

(دستگاه بی سیم دستی)

wake of an army رد پای ارتش،

اثر ارتش

in the wake of به دنبال، در رابطه با

walk-out اعتصاب کردن،

جلسه را به عنوان اعتراض ترک کردن

walk out in protest

در اعتراض به چیزی جایی را ترک کردن

walk-over

پیروزی که آسان بدست آید

wall-newspaper روزنامه دیواری

Wall of China دیوار چین

Wall Street وال استریت

(مرکز بورس و بانکداری و تجارت

امریکا، در نیویورک)

wall-to-wall سرتاسری،

سراسری، فراگیر (به طور مجازی)

W.A.M.

خبرگزاری متعلق به امارات متحده عربی

want ad آگهی نیازمندیها

war¹ جنگ

war² جنگ کردن،

در جنگ شکست دادن

war bonds

اوراق سهام دفاع ملی در زمان جنگ

war bonus مزایده، جیره، پاداش، اضافه حقوق جنگی، جیره زمان جنگ

war cabinet کابینه جنگی

war captives اسرای جنگی، اسیران جنگی

war-clouds قرائن وقوع جنگ، نشانه‌های بروز جنگ

war correspondent خبرنگار وقایع جنگ

war council شورای جنگ

war crimes جنایات جنگی

war cry خروش، نعره جنگ، رجز

ward بند، زندان، بخش (بیمارستان)، تحت ولایت، منطقه، ناحیه

war department وزارت جنگ

warder زندانبان، نگهبان زندان

wardrobe کمد، جالباسی، گنجینه لباس، صندوقخانه

war economy اقتصاد جنگی

warfare هیئت اعزامی از طرف ارتش، عملیات جنگی، ارتشی، جنگ، کارزار، منازعه، جهاد، محاربه، مخاصمه

war finance corporation شرکت امور مالی جنگ

war footing حالت آماده‌باش در ارتش، آمادگی رزمی

war front جبهه جنگ

warfronts of justice against injustice جبهه‌های نبرد حق علیه باطل

war-game عملیات جنگی آموزشی، مانور نظامی

warhead کلاهک (قسمتی از موشک که حاوی مواد منفجره است)

war-house ناطق یا رهبر حزبی که در بسیاری از مبارزات انتخاباتی فوق‌العاده مؤثر بوده است. G.Blaine رابه عنوان Warhorse حزب جمهوری خواه در سال ۱۸۸۴ می‌شناختند و نام مستعار Plumed Knight را برای او انتخاب کرده بودند.

war imigrants مهاجرین جنگی

war indemnity غرامت جنگی

War Information Headquarters; W.I.H. ستاد اطلاعات جنگ

warlike جنگی، جنگجو، نظامی، طرفدار جنگ

warlike leader رهبر طرفدار جنگ

warlike preparations تدارکات جنگی

war-lord سپه سالار، جنگ سالار، افسر عالی‌رتبه ارتش، فرمانده ارتشی، فرمانروا، سالار جنگ

war monger جنگ افروز

war of aggression جنگ تجاوزکارانه

war of attrition جنگ فرسایشی

war of elements انقلابات طبیعی
 war office وزارت جنگ
 war of nerves جنگ اعصاب
 war of succession جنگ جانشینی
 war-path مسیر جنگی (تنگنا)
 war-plane هواپیمای جنگی
 war power act قانون اختیارات جنگی
 war prisoners زندانیان جنگ،
 اسرای جنگ
 war ravage ویرانی یا خرابی ناشی از جنگ
 war refugees مهاجرین جنگ،
 پناهندگان (سیاسی) جنگ
 warship/war-ship ناو جنگی،
 کشتی جنگی، ناوگان
 war state دولت جنگی
 war stricken جنگ زده
 war stricken city شهر جنگ زده
 war stricken people مردم جنگ زده
 war to the death جنگ تا مرگ
 war-torn خسته از جنگ
 جنگ تا آخرین نفس
 war to the knife جنگ سخت،
 جنگ خونین
 war vessel کشتی جنگی، ناو جنگی
 war victims قربانیان جنگ
 war wanderers آوارگان جنگ
 war wick سیاستمداران
 (رجال سیاسی که بدون داشتن مقامی

در جامعه نفوذ سیاسی فراوانی دارند)
 war-widow زنی که همسرش را در جنگ از دست داده
 است، همسر شهید
 war-works کارهای مربوط به جنگ،
 کارهای جنگی
 wordy war جنگ لفظی
 war zone منطقه جنگی
 ward حوزه انتخاباتی، سلول زندان،
 بخش (بیمارستان)
 in ward تحت تولیت یا سرپرستی
 warden رئیس زندان
 warding لفاظی
 ward mote نمایندگان انجمن شهر برای کنترل اوزان
 و مقادیر و غیره، جلسه دادگاه صلح
 ward off دفع کردن
 ward room اتاق افسران در کشتی جنگی
 warning اخطار، هشدار، اعلام خطر،
 آزر، زنگ خطر
 warning nations دولتهای درگیر جنگ، ملل در حال جنگ
 warning shot تیر هوایی، تیر اخطار
 warp and woof; texture تار و پود
 war prisoner اسیر جنگی
 warrant سند عندالمطالبه،
 حکم توقیف
 warrantee متعهدله، مضمون له
 warranter گواه، شاهد، متعهد

warrantor تعهدکننده، ضامن، کفیل
warranty گرو، تضمین، وثیقه، ضامن
warray جنگ کردن
warring مسبب جنگ
warrior جنگجو، سلحشور، دلاور
Warsaw pact معاهده ورشو
war whoop فریاد جنگی
 (سرخ پوستی)
wary diplomat سیاستمدار محتاط و مودبی
wash کنار گذاشتن، مطرح کردن،
 ریختن، شستن
by-wash → by-lead
wash one's dirty linen in public
 مسائل خانوادگی، حزبی یا خصوصی را
 در ملاء عام مطرح کردن
wash one's spears
 خون دشمن را ریختن
washing one's hands of the
matter کنار گذاشتن موضوعی
waste خسارت و تلفات تحمیل کردن
 تلف کردن
wasteful افراط کار
watchdog سگ نگهبان، نگهبان،
 مراقب اخبار
watcher ناظر صندوق آرا
 (در انتخابات)
watching پاسداری
watch-tower برج مراقبت،
 برج دیدبانی، برج نگهبانی

watch bailiff
 افسر گمرکی که وظیفه اش بازرسی
 محمولات است، افسری که صلاحیت
 قضایی در کنترل و امور دریایی دارد
watch word اسم شب،
 شعار حزبی (کلمه رمزی باشعار حزب)
water canon
 ماشین آب پاش پلیس (در موقع
 تظاهرات)
water way راه آبی
water bailiff
 مأمور تفتیش کشتیها در بندر
wave موج
wave carrier موج بر، حامل موج
wave front موج پیشگام
wave of arrests موج دستگیریها
wave of bombing
 موج بمب گذاریهای متوالی
wave length طول موج
wave of terror موج وحشت
wave of violence موج خشونت
wavy line خط مورب، خط موجدار
waxeal مهر و موم
way راه، جاده، سبک،
 طریقه، راه و رسم (در جمع)
 زمینه را فراهم نمودن (برای)
way bill بارنامه
way-out گریزگاه
way policy سیاست نامشخص،
 خط مشی نامعلوم

way to expand mutual relations

راه گسترش مناسبات دوجانبه

way ward خودسر، خودرأی،
نافرمان، متمرّد

wayz-goose

تفریح یا تعطیل و یا جشن سالانه کارکنان
چاپخانه

weak leader رهبر ضعیف یا ناتوان

weakness ضعف

weal رفاه عمومی، هیئت دولت،
هیئت سیاسی

weal and woe خوشبختی و بدبختی

wealthy-do-gooders ثروتمندان

wealthy leaders پیشوایان توانگر

weapon سلاح، اسلحه، جنگ افزار

weapon carrier حامل اسلحه

weaponed مسلح

weapon plotten دسته ادوات

weapon purchase خرید اسلحه

weaponry تسلیحات، اسلحه سازی

wear and tear استهلاک

wearing thin لبریز شدن تحمل

weary خسته، بیزار

weasel words حرفهای دوپهلو،
واژه‌های مکرآمیز

weather غالب آمدن بر

weather a crisis

بحران را با موفقیت پشت سر گذاشتن

weather-bond

ممنوع از حرکت به واسطه بدی هوا

weather-bureau اداره هواشناسی

weather difficulties

بر مشکلات پیروزشدن

weather forecast

پیش بینی هواشناسی

weather-wise politician

سیاستمدار هوشیاری که اوضاع آینده را
در نظر دارد

weave a plot توطئه چیدن

web of crime تار جنایت، پرده جنایت

web press چاپ روتاتیو

wedana افسر عالیرتبه پلیس

wedlock زناشویی

weekly هفته نامه، هفتگی

weekly magazine مجله هفتگی

weight → credit

weekly paper نشریه هفتگی

weightly pontification

نطق وزین و فصیح به منظور ارشاد
میردان

weighty factors عوامل مؤثر

weighty responsibility

مسئولیت سنگین

welcome سلام، خوش آمدگفتن

welfare رفاه، آسایش،

بهریستی، خدمات اجتماعی

welfare benefits مزایای رفاهی

welfare of the public رفاه عمومی

welfare state دولت اصلاح طلب،

دولت رفاه گستر، تشکیلات بهزیستی

welfare worker مددکار اجتماعی

well-being بهزیستی، رفاه

well-founded متکی بر دلایل کامل،

اطلاعات و قضاوت صحیح، دارای
پشتوانه مالی درست و اساسی

well-informed آگاه، کاملاً مطلع

well-informed source

منبع موثق، منبع کاملاً آگاه

well-known مشهور، سرشناس

wellmacht خودمختار،

نیرو یا قدرت جهانی

well-posted دارای اطلاعات کامل

wellschmerz مصیبت جهانی،

مصیبت عالمگیر

well-thought-of

دارای حسن شهرت، خوش وجهه،
نیکنام

well under the weather

کاملاً تحت نفوذ

weltanschauung جهان بینی

welter in blood درخون غلتیدن

wergild دیه، خونبها

west block بلوک غرب

Western European Union

اتحادیه کشورهای اروپای غربی

westernism غرب گرایی

westernization غربیگری،

فرنگی مآبی، پیروی از تمدن مغرب زمین

westernize تمدن غربی را پذیرفتن،

غربی کردن

West Minister

سیاست پارلمانی انگلستان، مجلس عوام
و مجلس اعیان انگلستان

whack حذف کردن، قلم زدن، انداختن

The parliament whacked 1000000

RLS from the budget.

پارلمان یک میلیون ریال از بودجه را حذف کرد.

whammy بدشانسی

What is the message, not the

messenger بین پیام چیست،

نه اینکه پیام آور کیست

wheedling ریشخند کردن، گول زدن

whig

عضو حزب آزادی - لستان،

طرفدار انقلاب امریکا (وابسته به اعضای

حزب آزادیخواه انگلستان یا مدافعین

انقلاب امریکا)

whiggery

اصول حزب آزادیخواه انگلیس

whiggism

نحوه حکومت و عقاید یا عملکرد

انقلابیون امریکا و حزب آزادیخواه

انگلیس

whimsical; scrupulous; irresolute

وسواسی

whip

تکلیف به حضور و شرکت در

رأی گیری، ناظم حزب در مجلس، شلاق،

تازیانه، شلاق زدن

whip in

اعضای حزبی یا پارلمانی را با یکدیگر
متفق و هماهنگ کردن

whipper

ناظم پارلمانی

whipping boy

سپر بلا، بلاگردان،
وجه المصالحه، کتک خور

whisper

محرمانه انتشار دادن،
نجوا کردن

whispering campaign

مبارزه از راه شایعه سازی (به ویژه در
امور سیاسی)

whistle stop

توقفهای کوتاه سیاستمداران درحین
مسافرت برای ایراد نطق جهت جلب
نظر رأی دهندگان

white

ضدانقلابی، صلح طلب،
مخالف عقیده یا مسلک انقلابی (در
سیاست اروپایی)

white-collars

خرده بورژواها،
پشت میز نشینها، طبقه نیمه مرفه، یقه
سفیدها

white-collar voters

رأی دهندگان طبقه متوسط

white-collar worker

کارمندی در مشاغل اداری

white elephant

بلای جان،
مزاحم، وبال جان

white faction

حزب یا فرقه ضدانقلابی

White-hall

ایت هال
(نام خیابانی در لندن، مقر وزارتخانه‌ها و

سازمانهای دولتی)، دولت یا هیئت
حاکمه انگلیس

white-lie

دروغ مصلحت آمیز

white-livered warriors

جنگجویان بزدل

white paper

کتاب سفید (کتابی که دولت جهت اعلام
بعضی مسائل کشوری منتشر می کند).

whithin the locus of

در جای دقیق

whittle down

کاهش دادن،
کم کردن (از فهرست یا اسامی کاندیداها)

W.H.O.→ World Health

Organization

whodunit

داستان پلیسی

whole and part

کل و جزء

on the whole

من حیث المجموع

wholeness

تمامیت، در کل

whole posse of enthusiasts

دسته کامل مجاهدین

whole-sale slaughter

قتل عام کامل

wholesome atmosphere

محیط سالم

wholesome community

جامعه سالم و خوب

wholism

کل گرایی

wholistic

کل گرا

whoop

فریاد سرخ پوستان

who's who

سالنامه محتوی نام شخصیت‌های مهم

why and where forces

علل وموجبات
wickedness شرارت، رذالت،
 تبهکاری، شقاوت
wide circulation کثیرالانتشار
wide gap اختلاف بزرگ،
 شکاف وسیع
widely circulated چاپ زیاد،
 کثیرالانتشار
widening of the conflict
 تشدید و توسعه مناقشه یا منازعه
wide-ranging talks مذاکرات گسترده
widespread گسترده، فراگیر، سراسری
widespread condemnations
 اعتراضهای گسترده
widespread doctrine
 عقیده‌ای که در همه جا منتشر شده است
widespread speculations
 شایعات گسترده یا فراگیر
wield the axe به مبارزه طلبیدن
wig شخص والامقام
wigwag ارتباط به وسیله پرچم
wigwam کلبه سرخپوستان امریکا
W.I.H. → War Information
Headquarters
wild cat قاجاقی، غیرمجاز
wildcat strikes اعتصابهای غیرمجاز،
 اعتصابهای بدون پشتوانه یا غیرقانونی
wiles تزویر
wilily مزورانه، با تدبیر جنگی
willful ارادی، عمدی

willful destruction کارشکنی عمدی،
 خرابکاری عمدی
willful murder قتل عمدی
willy-nilly خواهی نخواهی
win پیروز شدن، بردن، برنده شدن
winable فتح کردنی،
 قابل فتح
win back one's stolen rights
 پس گرفتن حقوق از دست رفته
win congressional approval
 به دست آوردن تأیید کنگره‌ای
The allies won the war.
 متفقین در جنگ پیروز شدند.
windfall غیرمترقبه،
 ارمغان بادآورده، بادآورده
windfall loss زیان غیرمترقبه
wind up منحل کردن، تمام شدن سفر،
 با موفقیت به پایان رساندن
wind up a meeting; adjourn a
meeting به جلسه‌ای خاتمه دادن
wind up the mourning ceremony
of reading the Koran through
 ختم رابرچیدن
wing حزب، جناح، جناح حزب،
 جناح دولت
winning of peace
 به دست آوردن صلح
win the day پیروز شدن در جنگ
winner in the election by a narrow
margin

برنده انتخابات با اکثریت بسیار کم
wipe away پاک کردن
wipe out نابود کردن، پاک کردن
 محو کردن، پاک کردن

W.I.P.O.→

**World Intellectual Property
 Organization**

پاسخ جهت دهنده **wired-in response**
wire photo عکس تلگرافی،
 عکسی که به وسیله بی سیم فرستاده
 می شود

wire pulling گربه رقصان
wire room اتاق دستگاههای خبرگیری
wires → pull strings

Wise Man عضو هیئت وزا

witch-hunt
 تعقیب و دستگیری مخالفان حکومت
 (بدون دلیل کافی)

withdrawal عقب نشینی، کناره گیری،
 انصراف، رفع توقیف (حقوقی)

**withdrawal of all forces to the
 international recognized
 boundaries**

کشاندن تمام نیروها به مرزهای
 شناخته شده بین المللی

withdrawal of immunity
 سلب مصونیت

withdrawal of troops
 بیرون بردن نیروها

The army's withdrawal was in

time. عقب نشینی سپاه به موقع بود.

withhold مضایقه کردن،
 خودداری کردن، دریغ داشتن،
 امتناع کردن

within the ranged possibilities
 در حدود امکانات

**without authenticating the
 quantum of the charges**
 بدون اثبات صحت میزان اتهامات

without private motive بی غرضانه
withstand ایستادگی کردن در برابر،
 مقاومت کردن در مقابل

with the end president
 رئیس جمهور وقت

witness گواه، شاهد

witticism نکته دانی

wittingly عمداً

witty لطیفه گو، بذله گو

W.M.O.→ World

Meteorological Organization
woe¹ مشکل
woe² واویلا

to woman the rights of man
 حقوق زن باید با حقوق مرد یکسان باشد
Women M.P زن عضو مجلس شورا

**Women's Auxiliary Army
 Corps; W.A.A.C.**

ارتش کمکی زنان

Women's Army Corps ; W.A.C.
 سپاه زنان

Women's Liberation Movement

نهضت آزادی زنان

Women's Movement نهضت زنان

wone سیاست، روش، تدبیر

wood engraving گراور روی چوب

woofer گوینده رادیو

(که با صدای بم حرف می زند)

by word کلمه پاورقی یا صفحه ای،

کلمه سر صفحه، اشاره یا نگاه مختصر

word came that خبر رسید که

word for word موبه موبه،

کلمه به کلمه

word to readers تذکر به خوانندگان

worker کارگر، کارمند، کارکن

worker's cooperatives

تعاونیه های کارگری

Worker's Educational**Association**

انجمن آموزشهای کارگری

workbreak-down تقسیم کار

work execution انجام کار

work force نیروی کار

work permit اجازه کار، جواز کار،

پروانه کار

work setting محیط کار

working capital سرمایه کار،

سرمایه جاری

working cash پول در گردش

working class طبقه کارگر

The party has a working majority

in the senate.

حزب در مجلس سنا دارای اکثریت مؤثری است.

working lunch

نهاری که ضمن آن مسائل مختلف

مورد بحث و گفتگو قرار گیرد

working party

هیئت یا گروه یا کمیته تحقیق و بررسی

working people

گروه های دست اندرکار

working population جمعیت شاغل

work licence جواز کار

work points امتیازهای کار

works آثار

work status وضعیت شغلی، وضع کار

work stoppage توقف کار

World Aeronatic Chart

نقشه هوانوردی جهان

world arrogance استکبار جهانی

world blasphemy کفر جهانی

world-class

در سطح جهانی، در سطح بین المللی

world community جامعه جهانی

World Congress on**Safe-guarding****the Security and Sanctity of****the Holy Shrine**

کنگره جهانی بررسی قداست و امنیت

حرم

world council of churches

شورای جهانی کلیساها

World Government حکومت جهانی

World Government News

اخبار حکومت جهانی

World Health Organization; W.H.O.

سازمان بهداشت جهانی

World Intellectual Property

Organization; W.I.P.O.

سازمان جهانی سرمایه‌های معنوی

World Meteorological

Organization; W.M.O.

سازمان جهانی هواشناسی

world outlook جهان بینی، دید جهانی

world public opinions

افکار عمومی جهان

world socialist government

حکومت سوسیالیستی جهانی

world super-state ابر دولت جهانی

world supreme court

دیوان عالی جهانی

world view نگرش جهانی

world war جنگ جهانی

world-weary جهان خسته

world-wide جهانی، عالمگیر،

در سرتاسر جهان

world wide condemnation

محکومیت جهانی

world wide means of

communications

وسایل جهانی ارتباطات

worship (His, Your)

جناب (در مورد شهردار و غیره)

Worst is still to come.

هنوز کجایش رادیده‌ای، بدتر از این هم خواهد شد.

wound مجروح، زخمی

wound up منحل، منحل شده،

به پایان رسیده

wrangle; yell جار و جنجال، مشاجره

wrap in در لفافه گذاردن

wrap in the mystery

در پرده راز و رمز فرو بردن

wrapped in the blanket of

زیر پوشش، تحت پوشش

wrap up فیصله دادن،

سروته رابه هم آوردن، ماست مالی کردن

wrath خشم

wreck خرابی، خرد و متلاشی

in the midst of the wreck of his

political life

در میان بقایای متلاشی زندگی سیاسی او

wreckage اتلاف، خرابی، لاشه

wrench facts حقایق را تحریف کردن

wrest به زور غصب کردن،

سوء تعبیر کردن

wrest once the law to your

authority

برای یک مرتبه قانون رابه نفع قدرت

سوء تعبیر کن

wring با شکنجه اقرار گرفتن

write a paper

همکاری کردن بایک روزنامه

writ obligatory	حکم واجب والزامی	اعتراف نامه، اعتراف مکتوب	
writ of attachment	حکم توقیف	written constitution	
write-off	محسوب کردن، کسر کردن، حذف کردن	قانون اساسی مدون	
writer	نویسنده	written contract	
writer of secret news	گزارشگر مخفی	پیمان نامه	
write up	به تفصیل نوشتن	written language	زبان نوشتاری
writing	نویسندگی، خط	written notice	اخطاریه، اخطار کتبی
writing news/news writing	نوشتن خبر، خبر نویسی	written purpose	پیشنهادهای کتبی
written confession		wrong-doer	خطا کار، بزه کار
		wronged	مظلوم
		wrongful dismissal	انفصال
			(اخراج بناحق کارمندان و کارگران)



xenagogue راهنما، رهبر

xenocentrism

بیگانه مداری

xenogogy کتاب راهنما

xenophile اجنبی پرستی،

بیگانه پرستی (دوستی و نزدیکی با

دولت‌های خارجی به منظور استفاده از

حمایت آنان)

xenophilism بیگانه پرستی

xenophilous بیگانه پرست

xenophobe دشمن بیگانگان

xenophobia

نفرت از بیگانگان و دولت‌های اجنبی،

بیزاری از بیگانه، ترس از بیگانه

xerasha اخراج بیگانگان

Xmas;Christmas

عید میلاد مسیح



ya/yea رأی موافق یا مثبت

yabber به طور غلط صحبت کردن،
در صحبت افراط کردن

yachting کشتیرانی کردن (به طور تفریحی)

yammer سوگواری، مرثیه

YAMUN/YAMEN وزارتخانه چینی

yank ضربه، تشنج

yankee یانکی

(در جنگ داخلی آمریکا به هر شمالی گفته می‌شد، ولی غالباً این کلمه به ویژه در جریان جنگهای بین‌المللی به آمریکاییان اطلاق می‌شد)

yaw انحراف کشتی از مسیر خود،
تجاوز از مسیر

yea and nay مثبت و منفی، نه و آری

off year سالی که در آن انتخابات نیست (در

امریکا)

off-year elections

انتخابات میان دوره‌ای

yell → wrangle

yellow زرد،

به خطرناشی از حمله مغولها می‌گفتند؛
در جنبش کارگری این صفت در مورد
عناصر اعتصاب‌شکن و اتحادیه‌های ضد
انقلابی که همدست سرمایه داران بودند
به کار می‌رفت، جنجالی، مهیج

yellow dog contract

قرارداد سگ زرد (قرارداد استخدام
کارگر مشروط به عدم عضویت او در
اتحادیه کارگری)

yellow journalism

روزنامه نویسی مهیج، ژورنالیسم
جنجالی

yellow press مطبوعات شورانگیز،
مطبوعات جنجالی

yeomanry خرده مالک‌ها،

خرده ارباب‌ها

yes-man بله قربانگو

(کسی که بدون انتقاد و اظهار عقیده از اوامر رؤسا اطاعت می‌کند)

yester remarks

حرفهای مربوط به دیروز، اظهارات دیروز

yield سود سرمایه گذاری،

بازده، قیمت بازار، لودادن، تسلیم کردن

yield a military stronghold

دژ نظامی را تسلیم کردن

yieldance تعویض، واگذاری

yield to prssure

تسلیم فشارشدن

yodel/yodle دلی دلی خواندن

yoke اسارت، بندگی، یوغ

you شماها را

I give you greeting

به شما درود می‌گویم.

young column اعلان شخصی

your highness والا حضرت،

حضرت عالی

Your Honor حضرت اشرف

Your royal majesty علیا حضرت تا

yule day روز عید تولد عیسی

yule E'en شب عید تولد عیسی

Z

Zapadnics زاپادنیک‌ها
 (غرب‌گرایان) جریانی از روشنفکران روسیه (در سالهای ۱۸۴۰ تا ۱۸۵۰) که طرفدار الگوبرداری از تمدن صنعتی اروپای غربی و "مسیر رشد غربی" در روسیه بودند، ضمن آن که در مقابل سنت‌گرایان (اسلاوفیلها) قرار داشتند. غرب‌گرایان اکثراً از خانواده‌های اشراف، نجبا و تجار وابسته بودند که به علت تحصیل در غرب از زمره روشنفکران و تحصیل‌کردگان برجسته روسیه به شمار می‌آمدند

zation → desocialize
zealed مجاهد، فدایی

zealot جنگجویا پارتیزان متعصب
zealotry مجاهدت، تعصب مذهبی
zealous مجاهد، باعلاقه، غیرتی
zero hour ساعت شروع حمله در ارتش، لحظه شروع
zionism صهیونیسم
 (ملت یهود شامل یهودیان سراسر جهان است و صهیونیسم نوعی ناسیونالیستی افراطی در این ملت است؛ صهیونیسم ایدئولوژی رسمی دولت اسرائیل است)
zone of occupation منطقه اشغالی
zoning منطقه‌بندی

خبرگزاری های منطقه ای

نام خبرگزاری	مرکز	علامت اختصاری	نام کامل خبرگزاری
آژانس خبری اروپا	-		Agence Europe
آژانس خبری امریکای جنوبی		ASIN	Association of National Information
آژانس خبری کارائیب		CANA	Caribbean News Agency
اتحادیه مطبوعات اروپا		-	European Press Alliance
خبرگزاری خاور دور	تایوان	-	Far.East News Agency
فدراسیون خبرگزاری های عرب		FANA	Federation of Arab News Agency
خبرگزاری خلیج	بحرین	GNA	Gulf News Agency
خبرگزاری بین المللی اسلامی	جده	IINA	International Islamic News Agency
آژانس مطبوعات بین المللی		IPS	International Press Service
آژانس خبری امریکای جنوبی		ALEFA	Latin American Features Agency
خبرگزاری زنجیره ای افریقا	لندن	-	News Link Africa
خبرگزاری اوپک	وین	OPECNA	OPEC News Agency
پیمان خبرگزاری های آسیایی و اقیانوسیه	کوالالامپور	ONNA	OANA of Asian Facitic News

Pan African News Agency	PANA	داکار	آژانس خبری پان افریکن
Pan Arab News Agency	PANA	بیروت	آژانس خبری پان عرب
POOL	POOL		خبرگزاری غیرمتعهدها

خبرگزاری‌های کشورهای

نام کامل خبرگزاری	علامت اختصاری	نام کشور
Jewish Telegraphic Agency	JTA	اسرائیل
News Agency of the Associated Israel Press	ITIAM	(رژیم اشغالگر قدس)
Bakhtar News Agency		افغانستان
Algerie Presse Service	APS	الجزایر
Emirates News Agency	WAM	امارات عربی متحده
Indonesian National News Agency	ANTARA	اندونزی
Reuters		انگلستان
Uganda News Agency	UNA	اوگاندا
Associated Press	AP	ایالات متحده آمریکا
Newspaper Enterprise Association INC.	NEA	
United Press International	UPI	
Agenzia Nazionale Stampa Associata	ANSA	ایتالیا
Associata		
Agenzia Agit		
Islamic Republic News Agency	IRNA	جمهوری اسلامی ایران
Abril Press		برزیل
Agencia Anda		
Agencia Estado		

Agencia Folhas		
Agencia Glogo		
Agencia JB		
Agencia National		
South African Press Association	SAPA	افریقای جنوبی
Agence Centrafricaine De Press	ACAP	افریقای مرکزی
Albinian Telegraphic Agency	ATA	آلبانی
Allgemeinet Deuthscher Nachrichtendienst	ADN	آلمان شرقی
Deutsche Press Agentur	DPA	آلمان غربی
Deutsche Depechen Dienst	DDD	آنگولا
ANGOP	ANGOP	اتریش
Austria Press-Agentur	APA	استرالیا
Ethiopia News Agency	ENA	اتیوپی
Jordan News Agency	PETRA	اردن
Telam		
Agencia Los Diaros		
Tel Press International		
Noticias Argentians		آرژانتین
Tap-Sap		
Agencia EFE	EFE	اسپانیا
Central Press		
Colpisa		
Europa Press		
Euskadi Press		
Iberia Press		
Logos Agencia De Information		
Mencheta		
Multipress		
Australian Associated	AAP	استرالیا

Press		
Abencia Meridional		برزیل
Empresa Brasileira De Noticia		
News Agency of Burma	NAB	برمه
Agency Burundaise De Press	ABP	بروندی
Agence Telegraphique Belge	AGNECE	بلژیک
De Press	BELGA	
Bulgarian Telegraph Agency	RTA	بلغارستان
Bangladesh Sangbad Sangstha	BSS	بنگلادش
Eastern News Agency	ENA	
Botswana News Agency	BOPA	بوتسوانا
Agencia De Noticias Fides	ANF	بولیوی
Associated Press of Pakistan	APP	پاکستان
United Press of Pakistan	UPP	
Pakistan Press International	PPI	
Agencia Universal De Imprensa	UNIPRESS	پرتغال
Agencia Noticiosa Portuguesa	ANOP	
Agencia Europeia De Imprensa	AEI	
Agencia De Representacoes Dias Da Silva	ADS	
Agencia Literaria Imprensa E Promocoos	JA	
Shihata		تانزانیا
Press Association of Thailand		تایلند
Thal New Agency	TNA	
Central News Agency	CNA	تایوان

China Youth News Agency		
Anatolian News Agency		ترکیہ
AK Agency		
Turk Haberler Ajansi	THA	
Hurriyet Haber Ajansi	HHA	
Anka Ajansi		
Economic and Commercial News Agency	EBA	
Agence Togolaise de Press		توگو
Tunis Aprique Press	TAP	تونس
Press Association of Jamaica		جامائیکا
Agence Tohadienne De Press	ATP	چاد
Ceskolovenska Tiskova Kancelat	CTK	چکسلواکی
Orbis Press Agency		
Xinhum (New China News Agency)		
Ritzaus Bureau		دانمارک
Agence Dahomeenne De Presse	ADP	داهومی
Agerptes (Romanian News Agency)	AGER	رومانی
	PTESS	
Saba News Agency		جمہوری عربی یمن
Aden News Agency	ANA	جمہوری دیمکراتیک یمن
Zambia News Agency	ZANA	زامبیا
Zimbabwe Inter-African News Agency	ZIANA	زیمبابوہ
Agence Zaire Press	AZAP	زئیر
Kyodo News Service		ژاپن
Jiji Press (Jiji		

Tsushin-Sha)		
Radio Press INC		
Dun Telephoto		
Agence Ivoirienne De Presse	AIP	ساحل عاج
Edi Press		
Lankapuvath (National News Agency of SRI Lanka)		سرى لانكا
Press Trust of Ceylon		
Agence De Press Denegalaise		سنگال
Sudan News Agency	SUNA	سودان
Surinaams Nieuws Agentshap	SNA	سورينام
Syrian Arab News Agency	SANA	سوريه
Somali National News Agency	SONNA	سومالى
Svenska Nyhetsbyran(The Swedish Conservative Press Agency)		سوئد
Svensk Internationella Pressbyran	SIP	
Tidningarnas Talegrambyra (The Swedish News Agency)	TT	
Schweizerische Depeschen Agentur	SDA	سويس
Sierra Leone News Agency		سييرالئون
Telegrafnoye Agnetstvo Sovietskogo Snyuza	TASS	شوروى
Agentstvo Pechati Novosti	APN	
Agencia Ingormativa Orbe De Chile		شيلي

Iraqi News Agency	INA	عراق
Saudi Press Agency	SPA	عربستان سعودی
Oman Press		عمان
Ghana News Agency		غنا
Agence France Press	AFP	فرانسہ
وكالة النباء الفلسطينية (وفا)	WAFA	فلسطين
Oy Suomen Tietotoimisto-		
Finska Notisbyran AB	STT-FNB	فنلاند
Philippines News Agency	PNA	فیلیپین
Cyprus News Agency	CNA	قبرس
Qatar News Agency	QNA	قطر
Agence Camerounaise De Press	ACAP	کامرون
The Canadian Press	CP	کانادا
United Press Canada		
Yonhap (United) News Agency		کره جنوبی
Korean Central News Agency	KCNA	کره شمالی
Colegio De Periodistas De Costa Rica		کستاریکا
Colombia Press		کلمبیا
Agence Congolaise		کنگو
D'information	ACI	
Kenya News Agency	KNA	کنیا
Prensa Latina(Agencia Informativa Latinoamericano)	PL	کوبا
Agencia De Informacion Nacional	AIN	کوبا
Kuwait News Agency	KUNA	کویت
Agence Gabonaise De Press	AGP	گابن
Asociacion De	APG	گواتمالا
Guyana News Agency		گویان

Agence Guieenne De Press		گینه
Khao San Pathet Lao	KPL	لائوس
Polska Agencja Prassowa	PAP	لهستان
Polska Agencja Interpress		
Liberian News Agency	LINA	لیبریا
Jamahiryia News Agency	JANA	لیبی
Agence Nationale D'Information Tartra	ANTA	ماداگاسکار
Malawi News Agency	MANA	مالاوی
XANDIR	XANDIR	مالت
Malaysian National News Agency	BERNAMA	مالزی
Agence Malienne De Press Et Promotion	AMPA	مالی
Magyar Tavorati Iroda	MTI	مجارستان
Middle East News Agency	MENA	مصر
Wikalat Al-Maghreb Al Arabi	WMA	مغرب
Mongol Tshagaan Medeenig Agentlag (Montsame)		مغولستان
Agence Mauritanienne De Press	AMP	موریتانی
Agencia De Informacao De Mosambique	AIM	موزامبیک
Rastriya Samachar Samiti	RSS	نپال
Norsk Press Service		نروژ
Norsk Telegramsyra		
News Agency of Nigeria	NAN	نیجریه
Agencia Nueva Nicaragua	ANN	نیکاراگوئه
South Pacific News	SOPAC	نیوزیلند
New Zealand Press	NEPA	

Association		
Agence Voltaïque De Press	AVP	ولتای علیا
Van Press		ونزوئلا
Viet-Nam News Agency	VNA	ویتنام
Haitian News Service		هایتی
Algemeen Nederlands Persbureau	ANP	هلند
Press Trust of India	PTI	هند
United News of India	UNI	
Hindustan Samachar		
Samach Bharati	SB	
Association De Prensa Hondurena		هندوراس
Asian News service		هنگ کنگ
International News Service		
Tanjug News Agency		یوگسلاوی
Athen Agence (Athens News Agency)	AA	یونان

Dictionary of the

PRESS

and

JOURNALISM

English-Persian

A.A.Mohajeri



دانشیار

ISBN: 964-7015-17-8



9 789647 015172